

ethics

کلیل الدمنه

کتابخانه
ارشد خانہ محمد وحید خان
خطبہ اسماعیل علی محمد و لودہ خان
در روزنہ علم و کلام و دیانت
مقام دولہ خان سیدہ خانہ و لودہ خان

دواء میل
بر دستم بخیزد
خود تقداری
چشم حق
ایرب
واضا
آغوش



حضرت علیم غلام علی الاطلاق . جلست حکمت که وظایف لطایف مد و ثنائی حکم و ان
 شایسته بجز در هیچ موجدات علوی سفلی تک زبان جاری و دایره
 و فی اید مواند آلائی با انها سی بر مقتضای قاعده کلی خلقه تم هدیه تمام مبدعات
 سمای و دارا ضیک اجزا سبز ساری و ساری و **نظم** رموز آموز عقل کتب پیوند
 شناسایی و جان خردمند . کلام قدیم کریم . کتاب لازم التقدیم و الکن عین حضرت
 رسالت پنا **نظم** سر بر لبی مواند نکه دان . و ملک الم تعلم روشن بیان انا انما
 ما لیم طوطی نای و ما یطرح عن الهوی مجتهد نای ان حوالا و حی یوی بنی جیتی رسول
 مرتضی **نظم** محمد کایا مک سروریدر . پیمبر آفرینش اختریدر . صلوات الله علیه
 و سلامه و علی اکو و حبه المقرین لیدم و علی من تابعه و انتی الهدایت طالبان مقاصد
 ارادت و عنایت قاصد من مطالب استفادات ایچون بونی و خطاب مستطاب
 و اول دانش آموز **نظم** علی شید القوی ی طریق تعلیم مستحیان . مکتب ادبی و قانون
 تفصیل مستعدان مد و حبه و طلبی پیشانیوال او زور بیان بوقری که اود
 ال سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة بکلام سعادت فرجامه ضیعی و انما یونی
 ای عالمیانه مواند غلامی و صلا ویرجی و ای آدمیا نه مناجیه مضای
 معاش و تقاضیه بول کستنجه **نظم** بنی نوری یقین ستانیدن طریق استقامت دلیل
 حکمت دعوت قل و کمال اعتقاد دایه عباد . یا ویه یهودان روضه ریاضه موعظه
 الیه هدایت قل **نظم** نفی بر کشتن تازیانه حکمت در غنیمت یلدام اولمز . و طلبا و خود پسند

طیبات الرحمن

بنده بند و قید نیستند غنیمت یلدام اولمز . و لو کنت قنیا غلیظ القلب لا اتقنوا من حق
 بر آن دایره که در دهنش دام . کذا است حکم این قام . نه که موشان نوغانی
 بی کلام ملائمت و بستی که ملاطف رام قلوب متعزدر نفوس آدمیان که قای بهی سبکی
 نهادن غالب و لوب **نظم** در نیم یا کلوا و یستحقوا امری سبز و چون آید در و زیام نمی
 منکر و جزام امر خودن ابا ایدر . بی اعمال میناز حکمت و استعمال نازیانه موعظه
 انکم متعزدر **نظم** اولوز حکمت خل هر امر مشکلی . اولوز حکمت حاصل کلام
 و من یونی قی حکمت فقد اوقا خیرا کثیرا **نظم** موعظه چه که مامور به در بر کلام جامع در
 سامیه اولسن قابلیت و استعدادی و سبجه اندن قاین مند اولوز موعظه قرانی
 و نسیایه قرانی کبی که جامع اطوار صوری معنی و معانی و اسرار دینی و دنیوی
 و سامیه و قادی استعدادی مقدار **نظم** مد و زیادری . و چنان کوشش دارند
 حقه دار لرد و ایامی **نظم** قال بیت . بهار عالم جلش دل و جان تازه می دارد .
 به صاحب صویر ترابی ارباب معنی را . به مقوله کلام بر اینیا عطا بدین
 بیت و عظیم آسلا **نظم** هیچ برینه غایتی و من اولما مشددر . بلکه خاتمه حضرت
 کما اشار الیه صلوات الله علیه **نظم** اویت جو امیا کلیم . می صد قیامت متابع
 کمال خصیصیت در و متم تمام مناسبت لاجرم امت بر کوارند که کنتم خیرا و افرجت
 کتب سبیل موعظه **نظم** بیخود امک طبایع مظهر و اشع انوار جماعت و اقو
 اولش در که اولد اتی اولحضرت شکات نبوت کبراستدن اقیاس اولش در سبیل
 کلام جامع اکادیر که ارباب منظر شاهین جمال ظاهر معاینه سیل منور و مشا
 اساطین و قریحه قایقه که مافرای ظاهر دن لایحه اولوز معطر اول . تا هر چه
 و یخون احسان بی کاندن برین مند اولوب **نظم** هیچ معجزان از ان دور و نزدیک
 حضور اولوز که چه **نظم** در کلام دینور حکمت ز قد آر لر **نظم** و عذار هر عظمت ملکوتی



زمان قسطی که عتک سامانی را حاکم و طبعی و قات فتراتی در زمانه شود
 خواب ز بولر بولوب و حجر صفری آمد شد خیالات متوالیه دن خالی کو چرخ
 دلبه ممکن اولان سوخای بر سودی و پوته قلب خلاص و لان بقی و حقوق بخالد
 قالد و قوت و قعد کتور که نوا حق بخت حرکت کلوب ذهن سقیم و بطن سقیم و بطن
 عظیم شروء قلند و و سحر مولانا میثا را الیه فیه مقدمه کتب ادیان قدیم کی
 لیه ایدوب تراجم سابقه تک بازار رواجی عقود بی و فاسد کی فیه اند و کی
 اجله اختیار اولوب آشکار اولد **نظم** چون یانی در دیش در حکمتا و لشرعیه
 ملک دکلہ را اول انوار سہیلدن عیان **الحکمہ** یامینہ نکتہ سی طلایہ انوار سہیلدن
 چون آلا شان لطافت نشان ابنا ی زمان بر مرتبه ده لطیف و بر مشابہ دہ ظریف
 عرایس غوانی معانی منقہ الفاظہ بنور جلوس کر اولمدین حصول تمام مراد و مو
 قصد ایدر لر فکیف کہ بعضی لغات تعجیز تصنیف کتب و ادراک معانی سندن و بحکم
 تا تو تالیف ایدر لر لاجرم تالیف کن بر عنان بیان شان و آنت
 سترلا و منها و تکلف منشیانہ معطوف قلنوب اثنا و حکایات مع احاس کلام
 عربی دن بعضی آیات ضروری الذکر و احادیث ماثور و آثار و شعار و امثال
 مشہور و اوردہ اقتصار اولندی **خیر الکلام** مالکین عایا شرقی و لا و حشیہ
 اثبات آیات عربیہ و ایراد لغات غریبہ و الفاظ و حشیدہ دن تحاشی قلندی
 مادین هر بنیابی نظر تعقی و تعقی نظر وصال غوانی معانی سندن و بر مند اولدی
 اولاد و دل هر دانا بی تکلف تحیل و تحیل تکلف اولنا ز پروردگان مجر خیالیدن
 بر خود دارا و ملن متعبر اولد **یادشاه اسلام مالک قایل لانا نام سلطان سلیمان**
و امصف غلام مد الله ظلال خلافتہ علی مقام قایل لانا نام شیخ الطاب خیر سلطنته باقی و
 چون بوسک جوا هر کما مکوند دکان عیان کدی و بود در روز و این و این و این

کون
 از

بیای چکلہ عقل تیز خیال دین ایته ای ناظم کلم سجا وای ثاقب در در حکم
 مقدر و در هر دفتر که خلیفہ ز مالک نام واجب لاحسن املا معنوت اولمہ ایتد و
 پادشا و جهاک شکر که عمر بن حبینه اوریم فلک احمد در **علا کف** من کما کما بحر و
 سخن تیغ ظفر یکدی در تمام هفت کشور و حکم عسکر نصرت و بهرید **نظم**
 گرفت مملکت بحکم سد آب دیک از د و م تا بهند ز بلغار تا فرنگ بر خطه یوقد
 پادشا و جهاک پناه نام شریفه خطبه و قیم بر سکه یوقد که شایسته اما در کا
 عبودیتی حبینه قی غیبه **بیت** بشرق ذکر میفش کند در نیر بغرب مر قلیش نهند در نیا
 پس بوزر ناب که پوته قلبن هزار رنج و تعب و تاب ویردک بخون میگ اعتبار را فاضل
 نابلس که قابل سکه و قول پادشا عالی مقدار در و بی کوی سزایا با کما منیر در
 خونای پر تا بلاب ویردک بخون بازار انظار ارباب فضایل عرض ابرسن تا معلوم
 قلند لایق ثار خاکیا شایسته کدوا افتد ارد **بیت** ذکر اولمایه ش عادلا ایام
 دوزد ز باشند انک تا به قدر و اعتبار چون قوت خیالی قیامی عقلدن بجا
 حاجب الاقتالی استماع اندی حکمہ اتباعی فرض عین بل عین فرض بواب اندی **نظم**
 عقل نیکی ندگر یست ترا هر چه کوید بکوش دل نبوش اگر بت خواجہ کی می باید
 بنش عقل باش حلقه بکوش بنا علی هذا خطاب اول کتب حکمت نصاب بر سبیل
 افاضل عالیشان میانده اوراق کل کی پریش قلنوب بر فاضل که اول کتب کلست
 نشانند بر قاپ و دستار خاطر نشانده شہید مدحیلہ رطب لالت اولو زبا
 استخوان ایلایدی حقا که بود جبر سطور و لا حکم معارف مروی و ما شور در صر
 بان یکتب بسواد المسک علی بیاض کما قور و بی جبر مند سرب اولاد در لطایف
 حقیق بان یطو بخیر طر القود علی کوی را کوی **نظم**
 حرس ملک تو در خل شکلا امور چنانکه نغم و دا و در ادا ی زیوں



دی
 ویا

جواهری که بیفتد ز ساعد قلمت بر تندی دست بر نشین بر کردی خور و بخت اول
نیمه زمان میدان امتحان و آینه بلاغت و برایت معانی بدیلت سخن و د
دوران میان من مثل سایر اولوب آراء مرآت جان جواهر معارف و اجای نقادان
سرخ لطیف بوک اوزر نه منجر و مقرر اولده که بو درجه که در جواهر حکمت د
و بو جبرین که بر در راه فضیلت تمیلات سحر نگاری سراسر معانی دقایق در
و حکایات لطافت شعاری صنایع بایع حقایق در چون جهان دار کمال طراز در
و شصت یارلق احوال در و رعیت پرور که لهور در و معدلت کتر که رسوخ
مصنف اوله سایر کتب و سربایله و جوهله فایق در بود در شاهوار نشان
خاکپای پادشاه کردون اقتدار و لمعه سزاوار و لایق در سخن دست و قلع کوش در
چون افانل فغانی آبدن خطاب سستابی کوش اندم کلام دوز باریدن آویش کوش
هوش ایدوب خطبه کبابی بر پادشاه عالمپناه نام فرخنده سید موشی قلوب بود
بر شاه پناه فکست ستمگاه سکه و دشمن سید مشرف قلدم که اقدام نطق و مقال
مناقب عظمت و جلالت ارتقا منتجع در و نردبان قوت خیال مداد و مراتب معانی
کماله اعتلا محال نظم یا ندر بحر شوکت قطره در بحار جبین مهر غرر تنگ ذوق و حال
خشمیله خور اولور دل سکن سام و زالی پادشاه غازی شاه پناه صاحب مخازی
محراب محاکم انکروسی مستخر جریز رود کور قانع قلعه بلخرا و فاتحه مدیه بغداد
قاهر قهرمان بخدا فاطمه طغیات افی و آلام در که عالم پناهی کعبه امن و ایمان
سنة دیوان سرائی قبله خلق جهان پناه اهل ایمان شاه شاه دوران سلطه صا
قران نظم لطف و قهری خانه پناه زرق اوجل عفو و خشم بایه سرائی سود و زیان
السلطان ابن السلطان ابن السلطان فخر آل عثمان سلطان سلیمان خان سلطان
خان بن سلطان بایزید خان نظم سده و اقبال و فناء دولتی سرسبز اوله

کشدن غری کینت ایرمید با دغزان و لیل اوله دایم کامین و کامین نفعیله اوهر دم کمار
بر شاه پناه و دینار و دین پرورد که دامن نفس مندی دین کبایردن بلکه منجلیش
و طهر در مشرب عقیده پاک نفاشاک آری باطله و منجر در مشرب دامن تابان
شویب ظنون و امید در بین زکار عقاید فاسد آینه ضمیمه نیر زبول بولما مشرب
و زلال خاطر خطیلی آراء فرقا ضالم ایلده را و لما مشرب در اعظم شاه جواهر
ای و کنه بو برها معظم در که ساکت شاه ندهب حضرت امام اعظم در شریعت ظاهر در
حرف در که شافیه چنان سیم و زرا زار در دست دراز لوق اندوکی لجله ن نشان
محبوس و عقیده در و نبغه تمام اولد و غنچین چتار و یلر قفا سندن زبان لاله زار
اولد و غنچین قن قانه بو یادیلر دبان کل غنچین طباخه اوهر غنچین باشی نورق اوهر
و مدام سرست و مجرست اولد و غنچین آیاغنه نورق اوهر دل آینه ماه رولر لوز
یوزن اولد و غنچین بردار اتیلر مشک عینر بولر لهینه بینه اولد و غنچین شجر بار
اتیلر عینرنا محمد لرن نظر اند و کچن کوزنه میل چکدر سوس زبان دراز اولد و غنچین
یوزن میل چکدر معدلت باهری بر مرته در که چنک پلنک دامن پوست آهون ال
آتش در دندان کوی کوی کوی سفند له قایلان مشرب در یوز پلاس شیمیه آهوشم
غزاله غنچین قدن در ویش پوست پوشر و مشرب در بهن لباس پلنک ایلده عطر شفا
و نصیحت خورشید چون سرتاسر کوش و مشرب در کبوتر عقاب ایلده هم آشیانه در
میش زیا بله مخانه و هم کاشانه روزان شبان کوی سفند حورا و شبان در لیل
باز تیره یه هوا دار و شیر آهویه پاسبان در و باجکله ایام معدلت زهر افکار
نظم و اعتراف تر یکد و غنی عدل و انصاف له منعدم در و بنیاد جوی و بیدار قیام
نظم و داد لندهم نجات شمال عدل شاملیه دماغ اطراف عالم محط در لکات
آفتاب بند لکامیده دین اضاف بنی آدم منور در و معمار عدلیه مقصود و ریح سکون

مستحق در . شش و چهار چوب چوبی هفت کشور در دور **نظم** کیم یا مندر اغزنایدن غیره
 کس دور از مندر کوی چکر انگار لاکا . بر پادشاه چار ساز و تیم نواز در **بیت**
 یوق ز ماندر تیم انگار در عهد . یوق در ایامند خونین و مکر شک خشن . ایام مایه
 سرودن غیری باغی باش قلدر در . اولدانی زنجیر آید مقید در . روزگار مینویس
 شمع در غیری باغی ایام از زر و کله . اولدانی غدا نار و ندر این محلا در
 اکا رستم دیک ستم در . رستم انگار کمر بسته مکر نرسیدن . و طاهر سیم و افشار
 بهرام کمر نرسیدن سنگ افکن سید . عظمت جم دیک غلط در . سنگ قصه لایحه جلد کیم
 وجو در شکست افش در . سخاوت و معانم دیک خطا در . دست بدلیل پنجه خاک
 دقت نعلی بدوب . صیت و صدا وجود ن پست افش در . بسطت مملکتی بر درجه در
 ملک سیم مستخرم و هر چه کوی تنه ظفر بکری . و دایره قلعه آسمان مرکز با چرخ علم افش
 مملکت قیروان و خاوران مجو غم خاک محروم سندن ایکی در قدر . و وحدت فریدون
 و نوشروان دیباچه مآش و مور و نه سندن بر سبق در کشت زمین کوی چکر پای بلند
 گردون گردید . و سبز زار آسمان میدان جولان غنچه ثمن نوردی . و سطوتی
 بر غایت در که بشو کهر با نهب صولت پادشاهان برقاند . و آیه آقا یاس
 و سطوت خسروان زدن خفقان در کاه عالینای . معترجا به جیابش بهمان
 ستر فلک شتابی مجدر شفا . اکاش دوراند . حفره قباب سرائی یونی جیاب
 سپهر ابله و همرد . سفره کنگر خیام های یوان کرد و نبراس بلکه اندن در
 دیشم کردون کردان ششم چتر آسمان نشانند خیر خیر اند . و هر آفتاب
 درخت . و شک سائر سایه فلک فرسایند سایه کوش خاک کیمان در . ماه مستنیر
 تبه و مستدیم ده غوکا . فلک تدویر و مهر تویرندن اقتباس نویرد . و **نظم**
 گردون سایه چتر های یونیلاد قفای او سرده دعوی زوراید . زرقام عیار

۱۰۱

تا نام مبارک جبین یا زدی . تب تاب یونم که از دن خلاص او مکه . و در نیم و دنیا
 شریفین سکر و قبول قازدی شکسته . پنجم کارزدن نجات یونم و قیدل زنجار و ماه
 کاسه مشعل چراغی در که لیل و نهار این یان کفار و نجار کویک یا غیدن . و آیت نصرت
 لفظال سرود در که میان بوستان غزاد . خون اعدایله پرورش پوشد . و سنجی ظفر بر
 شمشیر کله در که کلار کار زارده . نیم فتحه کشاده اولمشد . سنایتین جان ستمند
 روان اولاقان غازه چهل نوع و س غزاد . و غبار نم سمندها کویک و عالم نور
 کمال احوال این اولی سترادر . بیم تیغ سداب رنگدن افنجه بر بخت و در که شرب
 مرارت شمشیر آیت صوبین و آتش تا نیرنه ن غیس باد و امیر در کله . و هم کز نا آید
 پیکرندن سر و سر بر درج سر . و در که شراب زهر آب تیغ نیلوفرندن غیس یله شفا متفق
 و کله . باد شمشیر آیداری دیار جاد و دشمن خاک ن آتش او مرشد . و آتش سنا تابد
 خرم حیات اعدا بد کرداری باد . و بر مشد . و آیتین کافی اقبال و دور و افرو
 ایچین آبی فالدر . و بای کوی بال و وال کند و دشمن خاکسار که بد حال لکن قوه و آل در
 کاد و کاش شکار شکار و یکسر اعدای خاک در . سفال سکان خوانی آری کاسه
 کله و کفار بخت در . تیغ آید غش و برقی نشانند جان کردن کشت ایران و خراسان
 حیران و پارس . و آشوب طوب کردون کوب صاعقه نشانند دیار در بر باد
 قفای و حصار افنجه خاکسار ویران و خاک کیمان **نظم** تیغ یلایند ویرانند الا ان امل
 دخی و جند خراب ایران و تویران ایملری . جوان بخت و آسمان تخت شخص زاده لر که
 بر جنگ مهر رخت اند . و سلطنت در جنگ در درخت اند . و هر یک خضر سجاد
 شایسته فام سلیمان در . و فرق قدسای سز او را تو سلطه و افرجهایانند
 چو کیم و طوطی خلق محمد خلقت سیم نفس باینید بهمتند . بو خصلت عاقبت بهر
 جهان کین و کشور ستا اولمده دلیل و علامتند . بلکه بر مان و بخت در **نظم**

۱۰۲

عود تو بر بزم نور دلگرا
 سحر و جادو

الاکثر چشم بدون دورایله. فوکنک عمری محو الم. آصف آن وز راسی که کی اکبر آسمان آید
 کیوان رفعت در. راک عالم آرای شمشیر ن مملکت و فکر کشاکش از محال است
 صف آن امرای که روی تن ویت و تهنیت مرابند و هر بری بلیشه و غاده بر سر
 و پیکر عقیق صلابت در خدام کاد کادی صاحب لاعتشام دور و متر آن بارگاه واجب
 ملحقان دور خلد الله ملک سلطانه و فاضل علی العالمین بر و لاجانه و لال زایان
 اقباله بر یاه الطیر مشوره و آیات جلاله کاتب المثنی فی مأثور مشهور و اطفا
 خیام خلافت مشدوده با و تاداله قام و ظلال عدله و رفاهه مدوده الی یوم القیامه
 فرخنده آغاز و خجسته انجام بعون الله المکمل الغیر من العظام **نظم** یادشایان بمانی نام آید
 که ویردی یافت غیبی بمانی نام نام و الصلوة والسلام علی خیر الانام محمد و آل اکرام
 و صحبه العظام مات بایع الی الی و لایام و تواتر آتش بود و ده عوام اولایک که کرد
 مقاصد کتاب کلید و دمه قواعد حکمت عید او زره مبتنی در حکمت علی نفس انسانیت
 عکا اراده و اخلاط طبیعی من علم در عبارت در بر حقیقت که انتظام احوال احاطه منفی
 و متوجه اوله و عی کا کک حصونی مقتضی اوله و بتعظیم اولی که اکی قیامه منقسم در بریا و اوله
 بر فرد و علی تانفراد راجع اوله اکا تهذیب اخلاق و دیر لری ایکنجی اوله که افراد بر
 سبیل مشارکت متعلق اوله بود اکی منقسم در بر اوله که مشارکت منزه و خاد
 اوله اکا تدبیر منزل دیر لری ایکنجی اوله که مشارکت شجر و ولایت یا اقالیم و مملکت
 اوله اکا تدبیر سیاست دیر لری که بزرگوار قسام ثلثه مذکور در نفعین آخرین
 بعضی فواید مشتعل در ان ترندیب اخلاق متعلق احوال مذکور و کله در الاعلی سبیل
 لایستطارد اگر چه که بوا و راقم مکارم اخلاق در بعضی ایراد و مجال تیسر و اما کتاب
 مزبور که اوضاء و اوصافه تعزیر کی کلمتی دیو ابواب کتاب زیاد و انکسار و کلمه
 همان اوله سوال او زره که حکیم هندی در روایت اولی شدی ایراد اولدی و کلمه مذکور

یکی باب اولی که ایراد در فواید کلمی اولی اصل کی بین مذکور بودی استقاطا تدریس
 مزبور است و اولی ابواب کی باقی فغان او در دهرت باب او زره و اقتضای اولی
 حکایات اصل و غیره مذکور اولان دستور او زره و ای و بر هندن سوال و جواب
 عیله قید که بقوله و ایراد ابواب در سابق اوله حکایت که اصل ابواب و منشأ و
 لکن باید افتاء و اولی لایق کوله و محمل نیات ابواب بر سر مقام که بر حکایت ایراد
 ایدوب بر مثل انشا ایکنجی سب کوله اقدام جبارت که سبیل تقریر اقدام اولی
 هر چند که بویان بوفیق حقیر انشا بلکه مطلق تالیف کی به از کتاب اید و فضلی در
 قوت بصاعت و قصور مستطاع غلظ انصاف و اقرار و زلات عشرات و عیله و
 لری اعتراف و اقتدار ایراد عاقبت بدف سهام مایه و سپر مصفا غرامت اولی
 حتی ناحق مطعن و جاهل و احمق اولی معتبر و محقق در اما انکه که زیور کمال و هنر آرا
 و کی بر طبع فضل پرور ایلم لیسه اولی قلب قادره نقود فضلیک نقاده و دیر
 انصافه جواهر ما ترک صراف اولال و فو فضل و هنر لری دور و مزید لطف کر لری
 بعید و کله در که من صنف فقد استهدف تهیدیه نمقابل سندن من انصف فقد استهدف
 نکته سن نمیداید و ب موافق زلاتر عین رضای مسموم و دیر بغضای مفتوح و طوق
 و نواقی عشراتر قلم املاء و عمل علی الصلاحی در لری ایکنجی **نظم** دیر انضا جوبینا بود
 در خمر که چه کمینا بود من غیلم از عمل خام خویش تو بلامت نکم سینه ریش
 در روش مجله آزادگاه نیست و المحدث بر افتادگان چشم سیرین بود از عیب پاک
 برهنه از عیب کند ز وجه پاک شعر و عین الرضا عن کل عیب کلیده و ککن عین الخط
 بدعایا و یاه و فتننا الله لما یحب ویرضی و فتم آمان باغی و الحسین و فتم
 لکس حان و علی النکاح و الیه الی جمعی **باب اول** ساعی و نمایک کلام نقایح
 استماعه و تهناب و امتناء واجب اید و کن بیان اید **باب دوم** بدکار لری

خطا و ذلالت

عمر مرغ
او

جوانان با کمال و قار و نظم چون نایب لطف تو پدید آمد از تابان قیام و در غم خویش
 انانات نامی صفات پادشاه که حکم است لطف خلق عالم سائید عدالت پناه خلق
 و خرم در حرارت بود که مهرش انواع و بجز و صداء در اجتناب عین موباد
 سلامت هم آفاق و سلامت تست بن نهد بومقام قریب بر کوی غریب بلورم جوانم
 بهتی کوی بلند و بهر نهد بر تکی کوی عالی و آرد در سرتا پا حله و خضر ایلد صاوی
 کویاد در و دوا و کل و فرائد سبلاط و موداد و دیاجین کلزار و انجم فلک کویان در
 وجه اول چشم سار و انهار جنان کوی رواند مرغیان آشجاری طوطیان شیرین کلام
 و تندر و مرغزار و طووس نازک خرام در نظم طویل اول و لایق شکس خند و کویا
 قمر لرا و لور انز قمر عین و نریا صواب اولد که عنان غریب اول صوبه حلف اول
 تا بر خط سبز کوی سایه بیده و آسپ تاب خود بخید و آزاد و بر زمان حسن کوی لب
 و کنار چمن و خرم و آسود و اولاد نظم بر لب جوی نشین و کدن عین
 این اشادت ز جهان کندان مارا بر بایون فال قول نجبه را اید اول طرفه متوجه اول
 طرقة العین و غبار تم خورش شکو هلد امان کوی آستین اهل اقبال کوی بوی
 سعادت دندان قلده بر کوی بلند کور که قمر بهتی ذر و آسمان کوی خوش
 سبز فامی سپرز نکار آفت به تو مش نظم بوجملش ذر و عین و ایش
 و ارب چشم و خوش شیر و ایش کویا بر شیشه پرو قار و بر زاید تقو و شاد
 بر موجب و انجبال و نادا پائین دامن نمک چکوب چشم کویا بند سیل سرش
 دامن دیار و روانش شاه کامکار مرکب براق رفتار و برق و اربالا کسار و
 و ابر بهاد کوی طراف کوی طواف اید و هر جان کور و ناکه بر قضایا اولد
 و سعت میدان ملک و پایان و بر هر صید اید اولد که فتح و ناز کوی بخت و
 لطافت آب هواده مشا به مرغزار جنان و نزهت آشجاری و بخت زمار و غبار و

از

نظم



فامثلن تجت و تحقیق اید و لن **ا** کس عتد معوضه منسک و لوب و امن طهارت و الا شرجا
 پاک طومش اولال اجازه ایلد مجع مستحق و خا نه مؤسسه لر کن لن و اکس عیاد ایا
 بو بیتک ضیون دن **نظم** دست و فاد و کمر عهد کن تا نشوی عهد شکن عهد کن به تجاوز
 اتمش اولال و انلردن موجب نفرت و موثرش اولور و رایحه اخسار لر لن و ای
 نیش زهر آلود ایلد نارویتی و جوی دلر نایب داید لر اگر د با نلتی خلی اید و ی
 بر آلود و دامنه یول وین لن مشام پادشاه رایحه کی عهد یی استقام اید و به کذ و سب و لقا
 بو حال تحقیق ایلر و اول زینو رجعت بر کشته یی سیاستگاه کفر به اول قتل دربان
 بعد سیاست زینو ره یی اودم فرمان اید و نایب نوحه ن بر فرد داعی بو جنس حرکت
حکایت اخبار ده کلمه در که همیشه جهاندار آیین پاسا و دربان و تعیین
 مجاب و جواب و ترتیب تخت و سنده و انلردن **المشدر** و مرور زمان و کرو و آوازه
 مره کماله ایشدر **ره** همایون فالچون فحشه را یک بو کلامن ایشدر و طبع لطیف ایش
 اساسی مشاهد سینه رغبت پیوری و اول درخت جاننده توجیه اید و بکندی بر زبان
 الملک درگاه بارگاه لر و شوکت و عظمت و قانون ملازمت و اوضاع اطوار حرکت
 تمام شانه یی بر جمع غریب کوردی که امر الحزم فرمان بردار و سلیمان و ارمیه یی
نظم جلد سی بر چراغ پروانه هر بری خدمت من مراده مناد ایلعه و ملاصحه
 رفیع و قرار ایشدر و انده لذت و اسیریه با کین اختیار ایشدر چه بر لب
 حننه اید و آناره قصد ایشدر و هر بری کند و مرکز نقره قرار اید و به پرکار و
 داین سندن طبع کفر **نظم** خوشا سر فرازان کوشا دست بزرگان خرد و بلند است
 محبت اید و عجب که بو هوا کس نهاده نر سبعت مرکز نایک بر بره ضرر ایشدر
 با وجو د که نیشدر و وار نیشدر غیبه نیشدر وین غریبه و با وجو د هیبت که بولک
 هیبتن تعبیه اولمشدر و تلافی و ملا یمن غیبه نیشدر کس سر نلر و اما آدنی

ع
 نام و بود
 آتش آرزو

اخلاق

بواضا فک خلافت مشاهد و که اکثر یا بعضی جفتمند و آن را و اخلاص ده بل به ایت
 بنی برینه مقام ایش و انتقام ده و **نظم** و و زکین کن سر امر و محی
 بن خلدند آدمی آزادی و وزیر اندی ای پادشاه عزه بین و ای شهنشاه روی
 بو جانود که نظر عن تلم منطوق و در طبیعت واحد او ذره مغلوط و در و یی
 انسان طبایع مختلفه او ذره مخلوق و طبوع عدد بونلر کن کنیند و و و جسم لطیف
 نور و ظلمت آمیخته و و نقد ملک ملکوت و حاصل علوی کس سفلی قالب قلبی و کینه
 اول اجلدن در که هر به ایچون مستقلا بر شرب و علی حد بر تذهب وین
 قد علم کل نایب شربهم بونلر هم عقول ملایکه ن لجر و بر شدر **ره** هم نفوس شیطان
 حصه و و و زوی قلنی در **ره** تا هر کس دست بهنده جلی ترین محقه متشکک اول
 و لقد کرمانی آدم در جانه تر و قله و اول شخص که فرمان نفس بد فرمایطی و
 غایت و زالتدن و دکات بل حاصل ده محبوس قله **ره** بهر از ملک است نصیب از
 ترک دینی یکن و بکده بغضیت ز ملک و اکثر ناس متابعت نفس ضعیفه و غیبت
 اولو بر صر و ه و عقد و غیبت و ظلم و ستم و غیبت و ستم و سایر او ضعیفه
 و اخلاق و میم خلص اولمشدر **نظم** بی فردی چند نخود پخیر عیب بند بر غم
 دود شوند اربد مالی رسنه باد شوند ابرجراغی رسنه همایون فال بوقا حکمت
 ماکدن متعبه اولوب اید بیچون فطرت انسان و احوال نفس پرستان یا اند
 منوال او زره در **ره** بنی آدم صلا اولدر که پای عزیزی دامن فراغ چکوبه علایق
 خلا یقین متبطل خلوت اولو و متصل نر کیه نفس نهضت اخلاقه مشغول اولال
 باشد که اول لبر طایفه و ظلم منوختی و خلافتدن که منش اخلاق ناپسندین در خلافت
مفسر دین میان کربتوان به که کنایه کینند سابقا کوش و شورش اید که
 خفنی و حدت و فراغت غلظت در **ره** حایا عین البقین بدم که اکثر اشخاص انسانیه

مصاحبت و مجاورت ما را فایده نیاورد و آنکه کلمه مخالفت و مجاورت شامل معانی است
 و شوازمیش. بعضی خلایق را شکار که بخواهند از ایشان بپزد و آب اماکن فقار و روزگار
 چگونه شل و دگر بگویند یعنی به نظر اعتبار را بپذیرد **نظم** قهر چه بکنید هر که عاقبت
 و آنکه در خلوت صفای عبادت و طاعت چه به که ظلمتها و خلق میگردانند و از غوغای خلق
 پس هر چند بلند همت لایق بود که قطع تعلوق این ماسوا در **نظم** قهر چه بکنید هر که عاقبت
 خلوت این کیفیت که با عبادان **بیت** خلوت خواهم که دور چه اگر چون کرد باد
 خاکدان دهر را بشیر و نیا بد کرد من **نظم** غصه را بچون بیاویز فاک بوجاه و قصد در آشت
 و اعتزال می باشد **نظم** آینه اگر چه که زبان انعام نشا جناب پادشاه کامیاب
 صادر اولن عین صدق و محض جواب **نظم** ذوالیاقوت محبت سبب نشا رخاظر
 لایستاق خاطر و عزت موجب جمعیت باطن و ظاهر در نه که بوی خوش **نظم**
 دانی که شب و روز که مجموع بود آن کوشه نشینی که بجز نرود و در غنچه دل نازک گل **نظم**
 چون رفت در سخن پراکن شود اما بعضی کاربردین و ارباب یقین بشمار صلاح و عاف
 مصاحبت قرین محبت خلوت در نه **نظم** و کثرتی و حدیث تفصیل **نظم**
 خلوت از اغیار باید نیاورد پس سبب بجز نیاورد نیامدنی بحد و فی نفس الامر محبت
 اکتب فضایل و فوائد و وسیله اقتباس آداب اماثل و افانسل **بیت**
 دست طلب از دامن محبت مکمل تنها منشین که بیم دیوانگی است **نظم** لا رهبانیه **نظم**
 حدیثی منسوبند دافعی حلوم اولان بود که فواید محبت عواید غلظت زیاد و او
 بنی نوع انانیت اختیار که خلوت و مصاحبت ابنا و جنسند فواید کیفیت این
 میسر و متصور در که قهرمان قدرت ربانی جماعت افراد انانیه اما و بیل جتایه
 هر یک بر مرتبه آخر محتاج انشود و اول اجله در که بن نوع مدنی بالذبح
 و اقوی اولشده یعنی طالب اجتماع در و تدبیر همیشه نمای جان و مظهر

مجال

بحال و بقای شخصی یعنی در بی خالط و مشارکت نیست و در هیئت انشاء تا کمال
 فرخنده که افکار و انصافیت در بر فردیت بدین غذا و تربیت لباس و سکنی و استیلا
 و انفراد قصد ایله اولان کمیل آلات حداد و آفات بخار و تحصیل اعمال در
 و جمعا در که متفرع در اشتغال اتمک کر که مقرر در اول زمانه اکابر غذا
 بقا میسر در که در جمیع اوقات تمام مرتبه در صفا یتیم جمله در کل بعثت در افی
 حقیقت در کلک تصور در کل کتب حکما در کلش در که هزار شخص پروردگار کر که در
 تا بر شخص در بر لقمه نان افطار ایله **نظم** پس بوی مقدسات و معلوم اولد که تدبیر
 افراد انسانی معا و نتم متوقف در **نظم** و مطا و نت با اجتماع **نظم** و مظهرت و خلقت
 متعبد در **نظم** پس عزت در معانی انسانی منافع حیات زندگانی در **نظم** بلکه متعلق محالات
 و قیله متعاندن کویا **نظم** ستر اجتماع **نظم** بوی معنی **نظم** **بیت**
 بکیر دامن جمعیت و کار ساز که چه کار میسر شد بتنهائی **نظم** همایون فالانیه و او
 صافی و بیرون اند و ملک متعبد اگر چه که خلاصه علم و حکمت و نقاشی و افق و مقرر
 لکن خاطر خطوه ایدر که **نظم** بوطایفه **نظم** و اغطلا **نظم** و اجتهاد **نظم** و ایچون **نظم** انشاء
 مشارک **نظم** نزل و تبا **نظم** این مذاهبت قنقیر انقطاع اول کر که زیر **نظم** بعضی
 زور و قوت سبیل یا مال و مکتب سبیل غالب در **نظم** هر آینه غالب مخلوب
 رتبه و اطاعت چنگه طالب و اکثر حاصلات عین و حوز تصور که کفر که را غلبه
 و تغالب مورد نزل و عباد در **نظم** و نزاع **نظم** آخری انقطاع و عباد که عاقبتی فساد
بیت نزل و اینجا آتش بر فرد **نظم** که از تاب تب هر چه باشد بسوزد و زین
 ای شه نشاء حکمت پناه اند فاع **نظم** کال نزل و جدال **نظم** و انکون بر تدبیر **نظم**
 متعبد و مقرر در که **نظم** هر فردی که حقیقه راضی و قانع قل و تصرف ماعداد
 توده سینه نافه اوله اول تدبیر سیاست دیر **نظم** و انک ماری رعایت قانون **نظم**

در روزگار
 تسلیم

مخاطبه حاکم و سبط و عبارتند یعنی مرکز دایره اخلاقی و شایسته و بحکم خبر امور
 اطراف مشتمل انواع و زایلند **نظم** میانه طرفین از صفات چندانی
 تفاوتست که از آفتاب تا جهانبین **نظم** پیل اختیار وسط راست در جمیع امور میان
 خیر و شر و اسطفا پادشاه آید اول قانون سیاست که آتی ضبط و رعایت
 افراد بنی آدمین تنظیم و تعدی زایل و احوال عالم صلاح و اعتدال مایل اول
 کبدن مفهوم و نه و محصل معلوم و لور و وزیر آید اول قانون یک معینی و اول
 مبتنی بر خرد کامل و مکتب و مؤید در که فستاد حضرت غرتر حکما کریه اکا
 ناموس اکبر و علمادین رسول پیغمبر دیر **نظم** قانون آقا مرونوای فی الحقیقه
 صابون و نیر معاصی و منای **نظم** محصل احوال عالم و معتدل احوال بنی آدمین
 چون اول پیغمبر که واضع قوانین شرع مطهر در **نظم** دارالملک آخرت غربت بیون
 اجرای قواعدین و اصلاح مصالحین ایچون بر سایش ضابطه نلابد در
 زیرا که اکثر خلایق کند و حاله لایق امور در غافل و متابعت هوا و مطاقت
 نفس و غایه مایل در لاجرم بونلک میانین بر حاکم قاهر متهم و لازم در که قواعد
 نه پیغمبری که شرع مطهر در **نظم** محفلت آید و **نظم** قانون سیاست که یغیغ رعایت
 قله تا هم فرق ملت افسرد و لایق سرفراز و هم لباس سلطنت طراز اغزاز
 شریفه مطرز اولاک الملک و آیدین توأمان **نظم** نزد خرد شاه و پیغمبر
 چون دو نکلین اند و یک انگشتری بومعیندن بومر مشرد **نظم**
 هم شرع و ملک از چند دارد **نظم** هم ملک شرع و مره بندی دارد **نظم** بایون فالایه
 اول حاکم که واضع شرعیندن حکم آنک وجودی لایه در **نظم** ضبط ملک ملت
 نه خصلت از ره اولی لازم در **نظم** خجسته آید ای حاکم مزبور لازم در که قوا
 سیاست واقف و دقایق عدالت عارف اولاقا لدولت صدوز و الی و ملک

عبارتند

عبارتند

عبارتند

انتقال

انتقال در **نظم** سلطنت عدلیه اوله پادشاه **نظم** کار عالم عدله بود و قرار
 و واجبد که ترتیب مراتب از **نظم** تین کامل و تقدیر بقا و بدافراق اعیانه
 و قوف سفال اولوب بلکه بخطایق تعویب و ترتیب آید و **نظم** انک کللیت
 و مشرت انک مناسب در **نظم** و یک کوهی متور و خلوب قلوب مصاحبتین
 همانبت کوی سترک فرض و واجب در **نظم** زیرا که ملازمان عبده سلطنت آن
 کس و از که کرم عبودیت طایفه میان جانه چکوب سعادت دنیا و نجات عقبای
 پادشاه محضی الیه بلکه اکثرینک رعایت قاعد ملازمان غایت غرض جلیس و ملا
 و منافع یا سبب مضار و مکان در **نظم** و ولی نعمت بیک مغرب مرتب و لور در
 نفعه بر منفعت تصور است هزار بار کند و جانی و **نظم**
 لاف زمان کن تو غریزی شوند **نظم** چمد کن کن تو بخیزی رسند چون بونلک پادشاه
 عرض و طبع و وزن در **نظم** یک بعضی یک بعضی بعضی کینه اوله و اوله طایفه
 سلطانن آنک قواید بکر و عوایدن نباد اوله و شک این لوی باین
 عقد و حد پیدا اوله انواع آزار و این و اصناف عداوت و بغض و لور
 کلوب انواع حیل ایله قضایای کاذم بی صورت صدق و کوی **نظم** و امور باطل
 و غین و اقباعی معوض و اقبه و حقد غرض ایدر **نظم** چون پادشاه حیل احتیاط
 عاقل اوله و کلام از باب غرض سمیع قبوله امضا آید و **نظم** تعین احوال و تعین
 اوضاء و افعال و تکالیف اوله شریعت حله احتیاط بر سر ارتقاء و اشتغال
نظم بایان دو صد ساله فرونشاند **نظم** نه کوش بر قول صا غرض
 که از کینه در سینه دارد مرض نیم زند عالم در می پریش کند در می عالمی
 اما پادشاه چون بیدار دله و بوشند و آگاه ضمیر خردمند اولوب غور حیات
 مساجد فکر و وصول و کلیات و جزئیات قوت ذهن و فخر و کله احاطه و شمول

انتقال

ایله و فروغ آریسته ظلام دروغدن امتیاز و یروپ استماع کذب و کفر و انصاف
 صلاحدن احتیاجان قله هم دنیاده بنای سلطنتی رفته خلله و این هم عقباذ
 فاین دولت نجات و جیات علین اولان **نظم** هر که درین خانه شکی داد کرده
 خانه فردا خود آباد کرده داد که شرط جهان داریت دولت باقی زکم آزار است
 هر پادشاه آگاه که اساس سلطنت قواعد حکمت و قانون عدالت اوزر کن و آید
 مواظط علما و نصایح حکمای بنیاد و اخوند پیش نهاد قدیم مملکتی معور و آباد هم
 رعیت خوشن لوشان اولان نه که رای اعظم و ابشلم خنده که بنای سلطنت
 حکیم بید پای برهنک قواعد نفی اوزر مبتنی قلوب اندن سلاطین لایق آیین اطوار
 تحقیق انشدی لاجرم مدت بدین کار و کاروان لعل روزگار کجی چون
 غرور و سلاطین استقلال اندی نام وینک و ذکر میل یادگار خود کند
 جهان غوغا بر آید چون در سنک و ملز قلاتی یا و اچون در بیاون فالجی رای
 دابشلم و بید پای حکیم خبرن ایشده غیبه و تازگی هنگام محرمه تشریم میاد
 بنتم اندی چمن فی بساط وده شکفته و غنای اولوب آید وای عجبته رای مدت
 و عزم بعید دن که سودا تقصیر برهن و رای سودای دلن شکن و اندر خیالات
 و ملاقات خلوت خانه خیرین مجای گیر و لشدن عزمیت که سقای زلف توایم
 چند اندر رسم تفحص سعی بلیغ و هر چند که کینیت حوالدن استفسار و عجز بی دریغ
 اندم اولفته دن بر خضه بولیدم و اول خبر دن بر ایش بلیدم **نظم**
 با هیو کینشانی زان دستان ندیم یاس خیر ندارم با و نشان ناز و
 زماندن الی هذا ان نظر و حیران ایدم که اندک نام و نشانی که هاندن کوشش
 این و بیسته دین تر قیدی شاه راه استخوان قیوب نکران ایدم بوجا که کما
 یوز کوشش **نظم** کوشش بر آواز دارم مرده زان بجا کینیت دین بر و راست یارب

بر تو دیدار کو حال بجهت تدبیر معلوم که وزیر بزرگوار بر بلخوالدن خبردار و
 واقف اسرار ایش **نظم** شکرنا ثم عدا ثم عدا ثم عدا ثم عدا ثم عدا ثم عدا
 آنچه از خدای می طلبیدم بمن رسیده امید دارم که بوقوف بنی مقالات آری و بر سر دن
 بهر منده این سن و منت دارم که اول قلاید نفیعت و فرایند پند کردن جانم بیند
 و کوشش دعا نم پیوند این سن تا سکا بولس ایلادای حقوق نفیعت حاصل او
 و اول مواظط و نصایح استماع بزرگ دانی رقیه انواع نواید و منافیه و اصل
 بر کلام که انگ بجز تکیه سبب داد شکر نفیعت و استماعی خاص و عام فاین تمام و نفیعت
 بی نهایت اولده ظاهر و که بغایت مبین و متبرک اول **نظم**
 زبان خردمند و خوش روان کلید در کین حکمت بود و در کین بکشت و نقدی بیاد
 که او را عیار نفیعت بود نفیعت چنان و هم کویا ملوک که در وی صلاه رعیت بود
آغاز دینا دابشلم و بید پای حکیم وزیر و خوش خیم رآست تدبیر زبان فصاحت
 بلا غله احوال رای و برهن تقوی و شروع اید و بآید **نظم** شهنشاه
 روزگار او سکن سیاه کترا و لالطف کرد کار اجرام رام و بخت بکام و فکر غلام
 دولت مطیع ملک اولار و ز کار یار طویان شکرستان حکایت و دستار
 بوستان روایاتدن کوشش ششم تیر شد که مغنم بلاد سواد دهند که خالچش
 ملک در بر پادشاه بیدار بخت و فیروز روز و رای بجا آرای رعیت نواز
 و مظالم سوز و آید که کین عروس سلطنت حلیه بند لبعولت ایلد آریسته
 و بچشم محدث مملکت کلکو حکیم سیاسته پیرسته و صوفی و بجهت مصطفی عدل داولم
 نیکو زلم بیدار دن زد و ده قلندری و کافیه بجهانان طلیع علم و عدل و مصلحت
 اولشده **نظم** بخود عدل اطراف جهان کرد و نوزاری بلای عدل و خوش کرد این جهان
 اول پادشاه آری دابشلم دین کرد و اندک لغت پادشاه عظیم دیکر بر بزرگوار

سریدین
 یرومان

علا زردون
 بامر لایق

تجارت و برکات

ایده که قلعه پسر زکاره بود علو و رفعت دارد و قله و کوه شکوه عظمت و قار
یتیم می و غایت علو و شهادت معالی امور و عظام مرتبند و غایت انوار و
بهره و قلا و پیل و مانی و آید که فیصل ابره انارک سطوت و وسعت نسبت برایش
ناتوان آید و عده و مردان کارزار و دلیران کار کداری بی حد و یکنان آید
و مشیت و فوری و مملکت عمومی و رعیت سرور و آید و **نظم**
آنچه شاهان هم دارند و آنها دارایی استغناء و عظمت ایل و رعایا بنشیند و
فصل خصوصیت ایل و غورکار و احوال و دیار بالذات مطلق اولی و دلیلی
نظم دست رعایت و رعیت دارد کار رعیت بر رعایت بسیار چون چرخ ملک
حلیه عدل و سیاست ایل حال و سعادته ایالتی اعداء دولت و تدبیر و لایتن
خاله قلعه و فراغت خاطر ایل مردم بنم غیش و عشرت و غرم اولوب کامکار و کامیار
روزگار بگوید و در و چهار مجلس عارفی و عارفی شارنند و ماکملی شاعر
و حکمای فیضت لشتها را حاضر و لود و محفل لطایف کلمات و زور و مناقب
صفات ایل و زینت و بیرون بر کون مستند غرور او و قدرب جیش پادشاه آرا
قلعه و اغائی غوانیدن نیل مانی و نصاب شاه صاحب قلوب سوانی
جاریات و جاری ساقیان کام و دل و داد و قهر الهی **نظم**
مرتبه اول و بنم خسروانه چالند و هر طرف چنگ و چغانه کش باغ و در و در
سماط بنم و ندی کهکشانه چون زخم ساز و نغمه مطربان خوش آواز و
استیغای الذاذ اندی استعاده داستان حکمت اهتر از اندی و چون غناش
صف و نیکین و رویان زهر جبین و فراغت قلعه و مشاهیر جلوات کلام نجات
انجام رعیت بیو رب **نظم** غدا و دو حیوانی بنده و سماط بنم و رها چکدی
و حکمای بزرگوار و ندما و فضایل و ثار و غیر تفصیل محاسن او و احسان

اخلاق

اخلاق استغفار و استغناق آید و بکوشش و شوق بر آید و حکمت تار که غریز
و در شاهوار و رنتر و مشفق قله و **نظم** سخن و دست و تعلق بکوشش و دان
پیران و در بر بری صفات جبین و در بر صفت و حصول ستود و در بر خصلت تعریف
و توصیف قله و تا بحکم الکلام بحر الکلام بر حسب اقتضا حال و مقام و کلام
میدان بود و کرم خرام آید و بکوشش سخن بویابن و دو شجون اولی **نظم**
شبنم خیمه ابرایان کن فیکون حدیث زلف تو میرفت احیث شجون و آخر خلاص
اقاویل حکما و نتیجه آرای ندای حکمت انما بونک او زر نه بخیر اولی که اشرف
و باطل اوصاف صفت جو و در و و لخصه محکم اولدن منقول و در که جو و اجود صفا
صفت ذات واجب الوجود و در زیرا که جو و بی نهایی جمله موجوداته و اصل و کرم
بی حد و رعایتی مجموع مخلوقات و مثال و حاصل و صاحب بنوع کبریا و شورش و
جو و بر نهایی مثال و در چون جنت و تمش و کنار جو یبارد و نشو و بارش و در
التخا و شجون و اجته و تمش اول کیمه کم خیر البشر و در سخاوت جنت اشی و در
و حدیث نبویه و در و اجته دار کسفا **نظم** مایه توفیق کرم در کرم
کچه یقین ترک و در مد و درم کچه رواندن مورد ریکش کچه رواندل رواندن
با چون بسطیه واقف اولدن عرق جو و جیلی و از بخت اصلا سی و کرم کلون
بغیر و ناد و کچه کرانمایه بر آجوب خاص و عام صلا ایانعام اندی و شهنشاه
نصیب تمام غنی و محتاجی و فقیری عطا و عیله انبای جنسند و مستغنی قلعه **نظم**
ز ابر کفش بود روان قطع باران جو و شست و در احتیاج از ورق و در کما
اول کون تمام آفتاب تابان کبی زرافشانی و بخت تاز و دولت جوان کبی
کامرانلی اند تا اول زمان که سیر و زیر جتنا و خاوران و غم قبر و ان
آید و بخراب شب سیاه چرخ بال ملکاتی اطراف ججهانه سایان اندی **نظم**

مقصد و مشفق
و در شاهوار و رنتر
و در بر بری صفات
و در بر خصلت تعریف
و توصیف قله و تا
میدان بود و کرم
شبنم خیمه ابرایان
اقاویل حکما و نتیجه
و باطل اوصاف صفت
صفت ذات واجب
بی حد و رعایتی
جو و بر نهایی
التخا و شجون
و حدیث نبویه
کچه یقین ترک
با چون بسطیه
بغیر و ناد
نصیب تمام غنی
ز ابر کفش بود
اول کون تمام
کامرانلی اند
آید و بخراب شب



[illegible]

۲۸۱

نہیں

دود و شبنم شیفنا دارم

شگفت
 شغف اما لا کلام کو شربت بیوردی تا آنکه گران چاک دست تدبیر است ایله اول قفلی
 آید یل مندی و آچلوب اچند بس دوز و ظاهر و لایه که بر و آسمان کبی جلیه های
 مرصع و اولاد و اچند بر در و اغشیل که حقه و ماه کبی مکلف و ضعیف شایه و در
 تا حقه نظر و کفر و یل دست مبارک اچوب اچند بس پاں حریر سفید کور و
 که طهرین بر قیاس طوط قلم سحر یا ایله مسطور و ابشیم مقهر و لوب که آیاتی
 بعسلر آید که صاحب کجک اچید و بعضی آید یی کجک طلسم و چون مقالات
 ادب اب آتیا یی بیا بد سرقت اظنا پیش و شفا و آید یی بو خط او قفلی کو کور
 مجاب ادبیات مرتفع و لیا سربا سربا خلیه اولاد حفظان مجلدن قاعده فطریه
 واقف بر کیمه بو لیمجی بالفترون بر شخصک طلبین کی بو عروضا مکمل و قوی
 اکام و قوی آید یی مشتاب آید یی تا بر حکیم ما هر دن که قرأت و کتابت خط عینه
 حفظ و قوی و آید یی خبر آید یی و حکم عالی شرف صد و یی لوب پایه سرب
 اعلا یه حاضن قلید یی و ابشیم تعدیم و ایم کیم و تعظیم و صکر ما آید یی و حکم
 تعدیم بعد و مان غرض یی و د که بو مکتوب یک خمیون عبارت ظاهر ایله یی و بو طوط
 مکتوبن کا تشمس و کسطا التبار عیان آید یی من مصلح باشد که ایزین خط شریف
 عرف مرادی حکیم اول محییع بر معنای نقل استیفاء کتوب تا تل مستوفادین
 آید یی یی بر مکتوب و که انواع فواید ایله شح و یی کچنه نامه در که اصناف فواید
 خروندن و محصول مغیون اولاد که یی که یی شنگ جهاندارم بو نقود بسیار
 و جوا یی بشماره رای اعظم و پادشاه معظم و ابشیم هند و یی و دیعت قوشید
 و الهام الحول یی بود قینه نصیبه خزینه سی اولاجا یی بلشم و و میانه زر و کور
 و و میت نامه تعبیه قلمش و و تا چون یی کچنه یی کچنه طفر یی و متنبه اولاد و د
 کور و فریفته اولق مقتضای فصل یی یی و زیر یی بر متای استعاره و د که

در وقت ناله بظرف

هر کون نوی سوده دست آفرود و بر پیش زال غلامه که هر کجی تخنای شوهر یکم **نظم**
 دولت دنیا که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند و مخزن و فانیست درین سقیا
 بوی آمان نیست درین خاکدان اما و صیت نام در که با حقیقه کار نامه بنای سلطنت
 و مستور العمل اساس نظام مملکت دره اگر بادشا عاقل شود و مجامع و مصالح
 بوی و صایا یله عامل اوله تا انقضای اعصار و انقضاء واد واد شکای دبدیه اقبال
 افزونی با تو و پایدار قله **نظم** و صایای پویشکی تو یادگار دلرنگ واد واد کباب یاز
 اسعد الملوک من بقی العدل ذکر و استند الیه من یاقی بعد و بهر جانان که بوی
 که او در مرتبه قیامت مشتمل در منظر نظر اعتبار قلیه امور سلطنتی و قیام
 در شبیه بنا کرد ولی عوام صف نکبتیله متین و لا محاله و عزم و اقبالی جانب و بان
 متحمل اولوب و وزیر و عزت بجاه و جلای متدی و متزل اوله **و صیت اوله**
 بود که ملازم آستانه سعادت و هر کجی که افسر تقبله سرفرازی الیه آنک حقین غیری
 کلام نفاق ایجابی استماع و امتناع و احتیاز الیه که هر کجی که مقرب سلطان و
 البته محسود اقران اولوب و جود چون اساس عنایت سلطانی آنک حقین
 محکم کورده لاجرم لطایف بحیل الیه نقض بنای هر متنه و بهدم بنیان قیامت و صیت
 و اخلاص اختصار و موثر کلمات و تکیه و فی بنده الیه غایبان و حشمت و عظم
 جلی هر صفتان رسته و سیاه **نظم** اید و بپادشاه آنک حقین متغیر قلم
 و آنک ضمنت آنک مقاصد حاصل اولوب مراد فاسد و اصل اول **نظم**
 مشنوخن هر کس بشنوخن من که ارباب غرض راست بجهاب سخفا **اکنی و صیت**
 اولد که محال تمام و غار و تمام احتیاز و زن اولد که بولای فتنه انگیز و یثرو
 غا قتل و بغایت و نیم چون بشخصی بنی صفت کور و لاند که در حال آتش سحای
 آب شمشیر سیاه شوند و خاشاک وجود آتش اهل کله کونین تا دور

نکته

این شعر در بیان صفات پادشاه است و در هر بیت یک صفت مذکور است
 و در آخر هر بیت یک بیت است که در بیان صفات پادشاه است

عرشته جهان تیر و دیر جهان بهایان خیر اول **نظم** آتش را که خشت خلق از آن
 جز بکشتن علایق نتوان کرد **و صیت** اربکان دولت و اعیان مملکت شرط اول
 مرغی طوطی که معظلات امور و امهات مقامات و کستان یکله معا و قبله محفل اول
 و مصاحبان یکجاست منظر بیله تخشی بوی **نظم** آری با اتفاق جهان می توان گرفت
 الفقه مع الوفاق قیام **و صیت** و تعلق و شمع مغرور و الیه و هر چند که غم
 محبت و مسکنه مشایخ **ایله** شرط عزیز و احتیاجی مرغی طوطی آنک دعوی واد
 و ادعای اتحاد که غنقا کجی بیکان و کیمیا کجی بیکان و زینهار اعتقاد و اعتقاد
 اتم که دشمن هیچ و جمله دوست اولم و وعد و دین بهر جمله صداقت **نظم**
 از دشمن دوست و بهر پیریز و بهر پیریز خنک از آتش تیز کارش بدل چود دنیا بد
 خوش خوش در حیلد برکشاید **و صیت** اولد که چون نقد مراد یالف عهد
 کف و کف کتور محافله سندن تها و ن و کاسل کوی سیریه و غفلت بسبیله غایب
 الدن کوریه که ممکن تدار کله که کرم و نایمت و ملا فایده ویر **نظم**
 نیاید بکف تیر رفقه ز شصت و کرم بدندان کزی پشت دست **و صیت** اولد که
 بهینه اموان خفت و شتابان تحریر و اجتناب اید و ب جانب تا تل و تا قی میل الیه
 بنحیکه غری غایت چوقه و مبر و محکم منفعته نهایت یوقد **نظم**
 کن در مرتبه که دارد شتاب و راه تا فی غنان برتاب که ناکرده را می توان کرد
 چو شد کرده آنکه ملا چه سو **و صیت** اولد که به حال غنان تدبیر الدن قوت
 اگر اعدا اتفاقا که قصد این لال اندون بریلند راه و اظهار اهل صل اول و طرد
 خلاص متغیر اید و آلا کاه اقام این و بحکم **و صیت** آنک بنای مکر فی
 تدبیر الیه نیر و زب الیه که عقلا دی غلر **و صیت** از دام مکر خفیم یکت قیام
 قد یصل اتحادیه کا قیل با تحید **و صیت** اولد که مکر ارباب کیند این و

خوش آمد و ملطفتی با او قلم نهاد که در زمین سید و موش و غایبش اولاد
 بر آزار و فتنه درین عین غم میرساند و **نظم** مکن دشمنان صغیر اولاد این
 عید این ناکسکایان کین **او** که کینه هر سه خویها هست و دلش از زی آزار
 بی بدق و عجب زبانی کند **او** که کینه هر سه خویها هست **نظم** اولاد که عفو و
 کند و به شعل و دغا را بدوب ملازمان عتبه دولتی ادنی جرم اید و حق تیر عتاب
 و عتاب اینه که همان اکابر عفو و عتبه جرایده احوال اضاغری و دنی کبار
 پاک اید و **نظم** چرخ جرات و بی ادبانه جو کلون دامن اغاز استی این کله خرد
نظم زابتدای عهد آدم تا بدور پادشاه از بزرگ عفو بود از فروستان
 چون بعضی مقربان بعضی خیانت و خیانت ظاهری اولاد عفو و اطف و عفو
 اولاد لایق بود که بر دق و دغی انزل و شرب لطف و احسان از ان ایله تا بیابان
 حرام و مرگشته و حیران قایل **نظم** آنرا که بدست لطف بر آید بنوازیکی میگویند
او **نظم** اولاد که کینه اغزار و آزار قصه ایله تا بحکم خوار و ستمه مثلاً
 ضرری اکا شرب اولاد **نظم** چون بد کردی شوایم ز آفات که واجب است طبیعت را
 بلکه لازم در که نسایم انصاف و احسان کلز احوال عالمیانه ملتزم اولاد تا ان احسن
 احسن لانتکم و وضع من غنیمه مراد و شکوفه و مقصود و متبسم اولاد **نظم**
 نیک از گنجی بجای تو نیکی کنند باز **او** و سرید گنجی بجای تو از بدی کنند **او** **نظم**
 از بد و از نیکت خبر **او** و زب بود که از بد و نیکت خبر کنند **او** **نظم**
 اولاد که طوره لایق و حاله موافق اولین امور و حیل اینه که بچه کنه کند و به مناسبت
 کاری قیوب مهم نامایم اقدام اند و کلجله عاقبت اقامه میشد و بهیبت کند و کار
 دغی محروم قالمش **نظم** زانگی روش یک در می آموخت آن دست ندارد و رماو
 زده است **او** **نظم** اولاد که چرخ جانی حلیه حلاله آریسته قیل که قلب حلیه

ضد عطف

نسخه

فجور و کینه کا و حکیم ان یکون نبیاً حدیث صحیح **نظم** تنه حلیه ان تنه آیه تنه
 بل زنده لشکر طغیانکنش **او** **نظم** اولاد که ملازمان آستانه و ولایت این
 و معتد کینه اولاد **او** **نظم** اولاد که کینه هر سه خویها هست **نظم** اولاد که عفو و
 سلطنت صفت اما نیک و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و
 اشرا در مومن **او** **نظم** اولاد که عفو و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و
 بهش حاله خیانت سیه **او** **نظم** اولاد که عفو و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و
 بشاید که بر پیکر هر من تلفه کتوف **او** **نظم** اولاد که عفو و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و
 خادم پادشاه این باید **او** **نظم** اولاد که عفو و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و
 ملک ویران شود و شوخی **او** **نظم** اولاد که عفو و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و
 کر که در چرخ حاله غبار انفعاله مغنی و مشرب منی که ملائکه تراولم که در
 عاقل و ایمانسته بند بلا **او** **نظم** اولاد که عفو و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و
 شیر اسلحه و کردن و در بهر شب **او** **نظم** اولاد که عفو و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و
 عاقل از کله و احزان نه نه پای برون **او** **نظم** اولاد که عفو و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و
 و یقیناً بد که در مظاہریت لطف از لایق و فیض لایق سهم سعادت بد ف مراد و اصل
 و بی آب یار و قضا و قدر **او** **نظم** اولاد که عفو و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و
 دولت نه با کتاب فضل و هنرست **او** **نظم** اولاد که عفو و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و
 ذکا و لایق **او** **نظم** اولاد که عفو و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و
 اکرامی اعظم اولاد حکایات **او** **نظم** اولاد که عفو و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و
 که مبط ابو البشر **او** **نظم** اولاد که عفو و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و
 اما این مشکفته اول **او** **نظم** اولاد که عفو و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و
 و بی کوه که لایق معالیه مآلید **او** **نظم** اولاد که عفو و صوفی و صفت دیانت از مومن اولاد **او** **نظم** اولاد که عفو و

بشن و دوه نوز و سیر کنه و

توانست اید و بخت شریف و تعظیم و تجلیل به تقییل اید و بخت تیم باز و وقت و تعویذ کرد
 اقبال و دولت اید و **و** وایدی آن معلوم اید که اول کپی شایگان که اندن بکانش
 دین دیل و دوم و دنیا و دکل بلکه حکم حاصل ازین و کفیه و خاد و دکل بلکه خیر شمع
 ازین و بنم بجه لقه تعالی متابع و نیاد و اول مقدره افتد از هم و از که زیاد و افتد و بقی
 لازم اولد که شکر نه پند نام که بجه حقیقه اولد و بود خیمه دن حاصل اولانی
 از باب استحقاقه بوجه منصفه انفا قاید و تا هدیه ثوابی و اهلوشک بجهاندا
 و اصل اولوب بجا و اخی حکم الله الی علی الخیر کما علی الخیر و از سنده بجهن حاصل
 پس ثواب حضرت فرمان عالیه اولد و نفع و لایکی بی راه و فایده لایزالدن مستحقه
 اتصال اید و **نظم** خاتمه زبچس کرم آمد دوم بر که و قافیه ایک کرم چون بود
 خالده ن فانه ایال اولد و دارالملک متوجه اولوب مسند سلطنتی شکر شاه
 مرزین قلعه شام تا بام بن اندیشه ده اید که جانب سرزمین غریب بیون شاید که
 بن مقصود اتمام و بن مطلوب سرانجام بولاه و تقاصیل و صایا و وقوف تمام اید
 این دکن بنا ی سلطنت و قاعده نظام و انتظام مملکت قلعه علی الخیر آفتاب لانی
 چون یا قوت زمان کوشه و کوی سرزمین آستان اولد و ویر و الماس کف
 لعل پیکانی اطراف جهان نه شار قیلدی **نظم** فلک تخت چو سلطه خورشید
 جلوس اندیشه نماند جیشید و مقربان حضرت دن ایکی وزیر آصف نظیر یک مد
 و مشاورین مشاور اید و حسن تدبیر و موافقت و مدار علم ایدین پای سرب
 حامین قلدی و عواطف خرد و اندام مخصوص قلعه قدس کن حال خیا ل شایان میانه
 کتور اید و سودا سفر سرزیدب غیور جای کین اولد و **و** و اول دیان
 غریب داعیه سی عنان اختیار و قرضه اقتدار دن بیرون قلش و در بجهن صید
 سین و ملا و کوه **نظم** و بی باین نه فکر و تدبیر قیوس **نظم** مدید و در

عشق مشکات انامل تدبیر کون محل اید و **و** و احوال مهتات ملک و مالی را صواب نایک
 حواله قلم و هم حالا داعی او مردم که بی باین شکی که مقتضای رای معایب و صحت فکری
 غرض خصوص فایض لغز و عرض این **نظم** تا بن داعی اطراف و جوانین ملاطفت این
 و هر تدبیر که اتفاق پذیر و لا اصل اباب عمل **نظم** بنا ی کار بر تدبیر اید
 که بن تدبیر کار ی بنیاید و زرا ایدیل و غیرین و خورشید نظیر شاه بجهان کین
 مخفی و کلد و بوسه ای باین شتاب تا صواب و در که عظیم مهتات سلاطین تا مل تمام
 و تانی و اتمام لازم و در که کلام نا اندیش که کویا ز رنا سنجید و **مصرع**
 سخن را بندیش و اندک بکوی صواب بود که بکوی بکوی باین اندیش این و
 و نقد افکار و محکم اختیار او **نظم** معیار اعتبار و ده تمام عیار و اقیه اولانی
 علی الخیر عظمه عزمه نیشد و **و** و ایشیم بر اتفاق و فایده کوشه و و زرا و این
 آراء اول کون اول کوی عرایس افکار پیرایه و نظری و اعتبار و آرایش و پروت
 القیاء و مقصد سریر حضرت شاهد جلوس و بر دیل و بهرین بی تمام و مقصد
 اید و ب کوشش و شستما و فرمان سلطانه به متوجه قلدی و **نظم** بعد از اجازت کلام
 و وزیر اعظم زانق و ادب او دن کلوب اداء و طایف دعا و مراسم شایه قیام
 اید **نظم** ایات شاه فرمان ده داد که فرید جهان خرد و بحر و **دیگر**
 ای بجهان بخش که در حکم ازل سلطنت تا بابد بر تو مقربش امت بود و تو کفای
 فاطمه خطور اید بود که اگر چه بوی غرقه و کتاب فایض یسیر و پسر و این
 از کتاب شاید کثیر لازم و مقرب و دن و لذت و راحت دن دور و وحدت و
 بالکلیه مجبور اولوب انواع مجاهد و ریاضت آزرده و بجهن و ملق محقق و در صفین
 میر پادشاه عالینا نه مخفی و کلد و که مشور و اسفر قطعین اسفر بر شعله شعله
 و تین ده شکار الجلاء اعظم البلاء بر نا و کجک و زرد و مردم دین اول

قوه العيون در که زانو و خانه ندن طش کمنه و قطرات اشک بلبلدن پايان و کوه
 و در که کوه و کاشانه سندن قول را تر **نظم** اندر سفر مشتقت و ذل ملاقت
 که هست خوشدلی و فن و در اقامت عاقل اولد که راحت محنت بدل قلبه
 و سود نقد سود آینه ایلاله و چقرمه و اختیار یله ذل غرق غزاق امت اوزن
 ترجیح ایلد تا اول بلایه مبتلا اولم که اول کبوتر اولشد و ملکاتید یخ روایت
 اولشد اول **حکایت** وزیر ایدر روایت ایدر که اکبوتر واریدی بر
 آشیانه دهم **زه** و بر کاشانه نهران غبار اختیار که آینه خاطر یی مغیر
 تحت روزگار و مشرب غمیر که مستلذات دنیا دن آب و دانه ایلد قناعت
 و در ویشان کوشه نشین کی نشین عزت اختیار ایلد بر نه بار وین
 و برینه تواندن هر شام سحر اتفاقه لغات موزون تر نم ایدر دل و کاشانه
 انجان رو و افرایدا سجاد کوی کون تکلم ایدر **نظم** بیاد و روی کوی غرق دایم
 بعشق از هم عالم فراقی داریم عاقبت روزگار غدار و ناخیم لایکدن
 اول ایکی یار غمگین حداید و بچشم زخم زده اول ایکی بدم فرزان ایلد
نظم فلک را غیر ازین خود نیست کادی که کرداند جزایاری زیاری
 سویدا دل باز نرسود از سفر عارض اولوب نوازندن به ایتدای غمگین
 پیچیدگی قفس کاشانه دقوان ایدوب محبت آشیانه روزگار کچولم که کلمه بی هو
 و دمانم بی سودا و دوشد که شهر سیاحتله بر زنا اطراف جهای طیان ایدم
 و فرمان عظیم آتشان قل سیر و آله از من چون جوی آب عالمی سیران ایدم
 سفر ایلد عجایب بیان ظفر و مشاهد مجاهد ایلد حصول تجاوت بشان و
 میسر اولد **السفر وسیله الظفر** شمشیر تا پیغولی غلافندن طش حقیقه معرکه
 مردان یوز آخر عمر و قلم تا طوی سیر و فراق قدم قلیله نقش عبارات زیبا

این دو بیت سوره افزون
 اید هم

پند کونج

صحن عددن صغیر و وجوده کونج **آسمان** که دایما متحرک در همه عالم دن متفرق
 و زمین که حیوان قریب سکوتدن پايان لکد کوب هر فی و دودن **نظم**
 بحر خاک و بکر و نکه باید کرد که از ان یکاست و آرام و این یکاست
 سفر مرئی مردست و آشیانه و جاده سفر خله مالست و استاد هست
 درخت اگر متحرک بدین جای بجای **زه** نه در نه آن کشیده و نه جفا یی تب
 نوازندن ایتدایان بدم قای غمگین محرم سن بنوم مشتقت سفر چکه مشتقت
 غربت مست هر مانشین و لکته و الغریبه که کوشش می شکسته ایشود و قند باد
 حرقه حرم حضور که عاودن مشود **زه** سفر بر درخت فراق بر در و غربت بخارند
نظم اما دشت غریبان غریب بچیان لغت بر سر پای دی بعد پان بانش
 ایتدای بی نچ غربت فراق و آن فرمت سیاحت بی پایان **زه** اما تفریق بلدان و تماشا
 غریب جهان فتوح و روضه راحت روان **زه** و طبیعت کلفت سفر اعتبار ایلد
 سآلم اوکمن و نفع مجاهد عجایب شغل ایلد شایده راهدن چندان کلا **نظم**
 در غربت اگر خار جفا هست چه علم **زه** زین خار گل روید و بدم نوازندن ایتدای
 شفیق تفریق اطراف عالم و قنات یاری ایدم و غلظت محله خوشد
 ترک که نعمت دیدار احباده دن و غنیمت مصاحبت رفیقان و اقربا دن و محرم
 اولاد پیدا د که او تفریق آنکه دره نه قد و و اول قنات انکس و بخت کوشا
 اولاد بر احباده دن و بخت **زه** دره فراق یاران و نه بخت غمگین ران و دوزخه دن
 بلکه دوزخه آتدن نشاند **نظم** فراق دوستان دیدن بشا فایا شد از دوزخه
 خدا ذات غلط کردم که دوزخه روزن باشد حالا چون بجه الله تعالی و کوش
 و دانه و خانه و مینا و دوزخه فراقی زین دامن قناعت چکه و کی با حق است
 بخواه وین و تخم عزیزی زین اقامت **نظم** یکین دامن غنیمی و این بایش

و سنانید میگوید و اول کون اول کجه دل زار و دین ملک کبار اول سول و ملک
 قنار ایدوب نابغه و اول حاله بیتی تکی رانده **شعر** و بت کافی مایه تنه
 من الترفش و ایتابها التهم علی السحر که بوتر سفید بال میه لکشیانه برده و سمان
 فضای جهان طیران ایدی و زان سیه فام شب عنقا صفت کون فایده کدی
بیت بفال بایون چو طایوس محس فراماشد اندر بیاض سپهر باز من باو
 غلبه جویدن بی مجال ایدی بهر حال حرکت پرو بال ایدوب پروان اغان ایدی
 و ترس و هراس و دین احتیاط طلب ویرا انتفات ایدی و کتبه ناکاه بهر غنای کنان
 بر کون کور که او که بر قیاق دانه و کشل و اول رنگن و غلخ شجده و نینک
 باز من که چو کشور انما لشکر جو مستولی اشد با وجود که هم چس جانی
 کور و بی تا تل قصه صید دانه و میل نیل صحت مرغه فرزان ایدوب هنوز بر ای
 حبه القاط ایشرا ایدی که کردن بسته و دام بلا و میشن خسته سهام عنا کور
نظم نام شیط و دنیا دانه لذتها نفس مرغه دل احر من از زود در عالم فکرم
 پس از این و آوان عزیزین اید اول کبوتر اول کبوتر عتابه آغان ایدوب ایدی
 براد من خود هم چسک ایدم و حکم انجمن الجنس و انت و مصاحبه کبیل ایدی
 و الحقیقه بودا قیصرتک مجانتک سبیل مبتلا اولدم من بی غیبه بهر حاله آکا
 اندک و حق گذار تو و طایفن و مها دار تو شرایطن بره کتور یک تابن و اخی خند
 ایدیدم بودام بلیه مبتلا اولوب مقصود معهود کیدیدم کبوتر ایدوایر هم کرا
 قدر دین حدیستری و تیر قضای سبیل تدبیر و دست معهوده که کوشش شک
 یثمد می دیشل دن **نظم** قضا ز آسمان چون فریاد کرد سر هر زیر کا کون
 کشند و کن چون قدر تیرین آتافوس قضا سبیل او کرا کاکم که رضا شوی
 بلکه چون دیوان خائ از لوف قضا بلش اولد و دفتر قدره و رقم جفا القلم

ثبت و مقرب و کوش اولاسین و کل مرغان شاهر ملک لکشیانه عصمتن نزل
 بسته دام ابتلا اولور آدم منغی که دو و پاک و قلب شایه عالم شهادتین نقوش الی
 غیب حکایت ایدم و حکم علم آدم ندما و کتا و فور علم ملا و اعداد و دعوات
 ایلر ایدی با وجود که دانه کذومی کورش و دام تبلیس بلش ایدی و لا تقرب
 الشیخ فتکوننا من الطالین نقیصه و نهی من کین استماع قلده ایشند کی کینه
 اخذاء و غرور کفر قنار دام قریب و کور غرور اولد و اذا جاء القف عی البصر
 بوقیضه دفتر قضا و ثبت و مقربا عیش ناچار چار منی بار بلیه تحمل در **مصلح**
 مرغه دیر کچون بدام افتد تحمل ایدش باز من ایدو عرب زبانلوزی و کله
 و تطویل کلام مقامی و کل همایونی ده که قادیسین بکام و مضیق بلاد و طریق خلاصه
 اولسین و طوق منتک قیامت دکر کرد نم ند ایدوب و طریق مکافاته جزای ناس
 بولسین کبوتر ایدی و اسلیم دل اگر بر حیل به قادی اولدم و طریق خلوصه و انجلم
 مجال بولدم بودید بلا و پابسته قلا ایدم و بود و جمل که کور کور زنی کار و
 مرغان اولمیدم و عجب مشایه و دستک حاکم اولمشن کچ به که مشقت سیر
 سفر و طاقت طاق اولوب کریم و زاریه ماد و نه ایدی و مهران بر دست و قف
 ایدیم و کیدرسین و شفقت مادرانه قنی بوضعیف و ناتوانی بی طاقت ایدرسین
 مادر ایدوایر بی بصیرت کور فری سنان که کار دست اختیار ده و مها قیضا قدر
 و کله و **مصلح** و دریا که در دست من نیست کار اگر نیم و انجلم اقتدارم اولد که کدی
 تحمل بار دن و قمر العین خا و خا و رفا و خلاص اتمزیدم **شعر** شش کچ نادوش
 پس از رفتن آفرینانی تحفت بکفت ایدمشن مهران ندید که کیم بار کون و قنار
 باذن چون نوید چار مغلوب من نوید اولد و کر که الله بود دست و پای ویر
 بالی حرکت ایدوب ایدمشن به آغان قله و وجهه تمام و سحایاها پروان قلدی

و شربین کار لکشیانه و کله

مخته مبتدا اوله متاع و تب و مذهب اولور و بخت تجربه و حاصل قلوب که متن الکوا که انوار
 منافعه متفرع و مقرب اولور و بشهر ریاضت سفر و ترقی کلیه دست و سب اولور
 خوا و راه و سورت و حقایق را و عیندن کور و زمین که بیا و بشهر سفر و فزانه
 که در فزانه که مرتبه بنایین شود **شعر** الم تر و رفقه بید قاه از اجد فی سیر فزانه
 و ماه سبک ز فوا و درت که سیر ل منزل هلالی دن درجه کمال یتشوب **بیت**
 سفر شاه اولور و عالم کین **بی** سفره اولور می بدو میر **و** کینه که کفست
 مسکن و راحت آباد و طند و قدم پیر و ن فیه مشاهد عجایب بلاد و طاعت
 اکابر عباد و دور اولور و اعجوبات لیل را قطار و خیابانها و احوال رگزار
 محرم قلوب باز اولور و سید ساعد سلطین و مقام قلعه که آشیا سندر قرار
 اتم و جعبه اول اجد و درای دیوار مذکور قله که کوشه ویرانه سندر طش کثر
 اخبار و کشف و در که مشایخ کهاده و بر می بسیل تعویض مریدین و بر می ایلم
 تخریب و بدردی **بیت** هر که سفر کند پسندین شود **و** نه زمین کمال نور هر دین شود
 پاکیزه تر از آب باشد هرگز **و** هر جا که کند مقام کند پس شود **و** اگر اوله باز شد
 که ز غن چیر ل نشو غایب شد و آشیا ناز اعره قلوب و هوا و سفر و بر و از
 هر آینه دست بوی سلطان مشرف اولور و سیر اولور و وزیر کیم تار که مبارک
 دعا جو هرین شار اند که در مسکن تفصیل تمثیل و صورت واقع فی لستفان اندی
حکایت ران دابش لیم اید و رعایت اید و لر که ایکی باز تیز پرواز شب روز
 بر سر بله و مسافرا ملشد و بر قلعه که کوه که عقاب پیر بر فوجت طیار
 که این مرد و نسر طیارش بولند پرواز که در و مسکن ذوق سی کور و مزه
 آشیا نه قلش لور **بیت** ان نه کوی بود که آن بر زمین بود و نشسته
 آسمانی بود کویا بر فراز آسمان **و** اول ایکی فزانه مزه فزانه باله اوله آشیا نه

عجایب
 کاشانه

و

و نعت محبت غنیمت بلور و سرور حضور و روزگار کچور **نظم** غنیمت بل حضور و ستاره
 و فاشد و فاشد بل غنیمت بل حضور و ستاره و فاشد و فاشد بل حضور و ستاره
 بحکم املا دنیا اکبانا کمال شغف شغفتلر دن هر کوی ایکسی دافی غنا طلبه کدری
 و چکن کوشه ایمن کوی که نه طو کتوب بدو سرور و تاقه ضعیف کده و از غنیر و
 جوق تر و اند **و** بر کوی نه آینه تنها قویوب **و** هر بر بدو **و** نه کوشه و کلی لرم و
 خیل زمان کچش اید **و** بازی به جاذبه لستها که کلوب جنبش آغان اند و تو
 میل اید و **و** افطربا به کوی کوا آشیا نه تید **و** ناکاه اند و دوشوب سطر و
 این جک محله مکر بن غن که بچه ل نه طو طلبه کوشه کوشه لستها دن چقوب کچ کوی
 مید تر قند اولوب طوری و تحسین اطراف اید و کوی **و** افضاء نظری اوله باز کچ
 راست کله و خیال اند که بوی بر و کوشش و کچ بر ز غن چنکالند و خلاص اولشد
بیت در کون ای خیال و ریت پنجم **و** تا تل جوی ماید و **و** بر یتمدن و و
 کتوب لستها نه کتود **و** وحدت بعضی و وقت نظرایه و **و** کور و علامت
 و منقاد بله بله که مرغان شکار و جنبند **و** بحکم جنبیت اکا عرفیل و محبت
 با بقل اولوب قبلند اکا مهر و شفقت ظاهرا و لده و فکر اید و کد و کد و ماید
 و حال متفلسف عنایتا کوی و حکمت نامتناهی کوی که بی انک سبب حیات و قلدی
 اگر اول محله بن عافس بولیم بویچان او **و** پرواز دین و دوشوب اعضا و جوی
 مستغرق اولور **و** و استیخان لری آیب سنگ عنایه فرد اولوب غبار و ازاد
 طایه و ارده **و** چون قنای و یانی اققنا اند که بن انک سبب بقای اولم انب
 بود که فر زانم لرم ایل تر بنید آنی شریک بلکه فرزند که قبول اید و **و** سیر اولام
 سکن مسکن قلم **و** پس کمال غنیمت و شفقت انک تر بنید شغول اولور و کد و فر
 و سار و کوی اند و کوی طریقی انک حقیق سکو کتود **و** تا بر درجه و اید و کچ

و افراس ص

باز ص

بیکه اولالوب قد وقامت چکدی و فن پویال و بال و نقار و چکال کال و قیدی و روز
 برون مقتضای ذات و کوهی ملیسی برون آغاز اندیش **بیت** و حق علی بن الصقر
 ان ریش باله صقر اگر چه کد و سنی اولاد نغدن تصداید **بیت** اما بیت و هیت
 و صورت و سیرت انهم مخالف کوه و به اکثر اوقات متفکر و متحیر اولوب کد و
 کد و به ایدردی اگر بن بیکانه اولم بچون بولک بیکانه و مسکن قلم و اگر خانه دان
 اینهم ندان اگر و ک عکس صورت و خلاف سیرت اولم **نظم**
 در داخل این دایره دایم خود را **بیت** نه خلد و این جمیع شما و خود را
 آن به که ازین نیستی هستی خویش **بیت** خوش بگذرم و باز گذارم خود را
 بر کون زغن باز بچیه آید ای فرزند مقبل سنی دایم ملول و متفعل کوه سبب
 ملاک بکا خور و موجب انفعالک بکا خور **بیت** اگر فرا بچوندن بکس آید
 و آید ندر سوله بل علم علاجه مباشر اولم و اگر خاطر کوه بر آرزو مرا بکا
 ندر سوله بل علم مقدم و ملو مقار را غامد با تمام قلم **بیت** باز جواب و سرب آید
 بدانی نشنید آثار ملالت مشاهد آیدین و اما سبب تمام بلزین اگر بستم دانی
 اعلان و اعلام قلم مزین **بیت** این طرف کلی نکر گمار **بیت** فی نکلان غودنی بوی
 جان اصلا و حال و دفع ملال و انفعال اچون بی فی صلیت کوه مرهم که شرف اجازت
 از زانی بی سیرین تا بر زما رو بپواید طیران و اطراف هماغه سیر آیدم
 شاید که برکت حرکت ایل عباد غم طیفه و ملدن زخم و اول و امید در که عاشق
 عجایب طیار و تغیر و غرایب معنای سبیل صورت فی و آینه منین جلوه قلم
 دل غنی آچلا زیدی خود **بیت** که آید کس بکاشن **بیت** زغن چون بولاد و آن فراق
 دل کس ندان آه سرد آید و بای آید **بیت** از فراق تلخ میگوی سخن
 هر چه بخواهی بکن یک آن کن **بیت** ای فرزند دلند و خیال و یکدست بید و کد

ایلر سن و ای بکس کوشم یون کلام خام و ناقص اندیش و کس سولیس سفر و کس
 آید که سفر بزم مردم با یون و بن شک و دم طرد **نظم** سفر اهل این جهان سفر است
 زان سبب صورت سفر سیرت سبب از کتاب شداید مسافرت یا کتاب است
 و یا وطنه تعذر ممکن و اقامتدن سن بونلرک بری سندن دانی بری سندن بچون کد
 و توشه جمعندن بی نیاز سن و هیچ فرزند لمدن دانی سفران سن جمله سیرت
 و با کد و مرابطه اذعان **نظم** جمله باین سرفکر کی کوش ادب حلقه کوشن
 بر حلقه سیر و و تحت موافق سفر اختیار اکت و مذاق حضرت و مشاق
 ترجیح آید و به ترکیب از جلا دیان اکت طریق فکر و یهودن دور و وطن عقل و عین
 بغایت مجهول **بیت** ای کی بلا منت و نداد و زنجیر نشستن کوشانی دار
 ز خادیم کس بی دانه خدمت کس **بیت** کوشا درین کوشش هماغه فارغ **بیت** باز آید و شک و
 نصیحت مقتضای علاقه ایت و لازمه شفقت و مغفرت **بیت** فاما هر چند که اندیش
 آید برین بکوشه حال لایق **بیت** و بوی توشه می مزاج موافق بولمن و خاطر و عاقل و خط
 آید **بیت** انظار و معقول کوه مزین زغن بله که نکته کل نشی می جبه الی اصل
 اکت حقیقت ظهور آید زبان تجمل کد و کد و به آید **نظم**
 اگر بیضا ز غلطت شرت نهی زین طاوس باغ بهشت **بیت** بهنگام آن بیضا پروردش
 ز باغیر جنت و هی از زش **بیت** دنیا بش از چشم سبیل بران بیضا کرم زنده جوی
 شوق عاقبت بیضا ز غلطت **بیت** کشد بچون پیر و طاوس باغ **بیت** چون کوه که بونیا و ز
 تقریر **بیت** آنکس غیر از تأثیر اعدا طرین کلامی خیر آید و ب **بیت** و جمله تعبیر آید
 بی دود که مقام قناعت و مرتبه فراغت نداشتن سن دید و مگ صفت و صفت از
 بل صفت باز هاید وانی او **بیت** هوای استغناء و اندویش **بیت** و بنید نیان اند
 و هر چه پیش همیشه محروم و محیفه نایب سن **بیت** اگر بزم مردم سفر می رفودن

زرد و بنیکه
 سبب خود و غرض

میسرند و وصول مراتب رفعت سلطنت مقدم کیم سبیل مستقیم میسر مگر غشیر در کمال
 استماع انهم شمس که ساعد بجای محقق واسطه سبیل سوار سعادت زینت دولت
 زغن سوال اندی که نه سوال اول و نه اول **حکایت** باز ای دی دولت ایده
 قدیم الزمان بر در پیش کاسب و آید که غرض حال و دولت عیال در دران کشت
 قلت و قلت کشت عاجز و فرمان آید و دخل هر روزی هر چه روزی هر
 اتهم دی و فایض ضاعتی ترتیب نان و نمک تیردی و عنایت یزدانی غرض آنکه اگر قریب
 از زانی بیوردی که دلیل شمت چیده سینه پیدا و علایم دولت ناراحتی میسر آید
بیت مبارک طلعت و فرزند طالع جبیند بخت نور لوم و میان و جوی طالع
 میسر و برکت تدویم کسب و چند روز بر روز افزون و پادشاه و پسر فرزند و اثر کشت
 مبارک طوبی مقدور اول و غنی مقدار ترینه مشغول اولدی اول فرزند از عینت
 قریب مریدان کمان و تیر اویندی و دخی شیشوار و اکین پس و غشیل یله کوی
 و هر صبا که مکتبه التی و در میان کیددی و هرگاه که تعلیم خط التی و التی
 قویب او ما و خطی بهیل آیددی و عوارده لوه و غشیل و در جهان کس و فرما و قوی
 و هر دم نقش سپردن سر و رک درین از بر قلمور **بیت** چو عاویسی بازید و پسر
 سین لر خود و کیددی و صبری الف با پای آید و شوی تقریب که باد و شکل انگل الف
 چو کس صبادن سن بلوغتیدی بر کوی پدری آیددی و فرزند دلدنم و ایم خاطر
 حال دنیا که ناظر در و عنفوان شیا و آن طفولیت کیم و کلد و خصوصاً که آثار طیش و
 و بهنگ جرات صفات اعلی که ظاهر در و نفس به اندیش سنی کرد اب تشویش اندن
 داغ و شمشیر هوا محکمه شوی القا اندن دل که من تن و فو قد احسن حق تعالی
 دینه حسن حصین حصین سکا قفس و الکنا و سنی فن رغب عن سنی
 منقعه میبغفد سنی جلوی کرم قلم و شاغرد مناسب دست پیا ترتیب آید و الکف

انما غرض

و اقرا نردن بر قیله امیل و بر جوشه قدیدن بر کیم بی عقد عقد و سک از د و لک
 سر بر بایند نه جواب کور سر و و با مرد و نه تدبیر بیو سر و پسر آید و با و با و
 و غشیل ایچن که من عقد انتم کرک و آیین کابین ایچن بیان نقدا قسم کیم کس
 تکلیف غرض و نردن عنایت و معاونت توقیه قلمور و پسر آید و ای نوبه بر
 کیفیت حالک و کیت مالک بکا و شید و کلد و سک نه قدر استظهار که اولاد کشا
 ملایم دست پیا نه اقتدار که اول و نقد این عجبک دست پیا ندن و عقد آید و پسر
 عروس نه ندن و پسر فی ایالی بر ندن طوری و ایچر و کیم و پسر شیشوار کیم
 عدا بر غشیل خواهر و خواجیان و هزاران در و عینت لیل دنداندن کوی در و آید
 ا و پسر پیلش اول که بن عروس ملکی خطبا انتم کرک و محمد شمس سلطن عقد عقد
 کرک اکا تینه بر اندن کمان دست پیا و خیر و غشیل اندن اغشیل نشان میسرید **بیت**
 باجست یک هیچ کس راستی نیست و هر عروس ملک از تینه تن نیست چو اول
 جوانم بهت حصول سلطنت مقصود آید و آن زمان عروس عروس ملک منقعه قبضه
 تعریفند جلوی قلبی و غریب تینه عالم کیر و از فرم خیر آب شکل و آتش تا غیر این
 آقا و شیشوار آیددی و میبغفد و پسر مشل **بیت** عروس ملک نازد مگر بد آید
 که اول از کس تینه داد و کابینش و بونملی مقدم تا بله سنکه چو پسر باب
 بکا آید و باب توفیق حضرت عزت و رو عالم کشا و در بدافنی امید و درم
 کند و طلوع و اصل اولم و دست امیند میان شاهد مقصود محی و غشیل قلم حال
 فسون فسانه ایله بوجالی ترک این غرض و مجروح قبل و قاله بوجیالدهن کیم غرض
 ما از سر این کیم علامت نرویم و زغن عین الیقین بلدی که اول امر غشیل و قاله
 اختیار را میدا و ملوک متنوع و محال و بالفرد و سفری اجازت و و در و در و در
 بجرانی توده آسمان و دیر کوان پاسبا نه اینده و پسر یاز زغن و کیم کیم و کیم

اول فکندن در بر اختر اول کوفتند و بوقی اول بچند قطره اول صد فتن بوقی
نظم بلکه شد آینه لکندری تا تو ز خویش در بکوی روی تو زینا نغایم
 ز یک تعدی بی از روی بد و ملک فزونی ز سر پیش کن و ز نفس از صدم اندیش کن
 آن ننگد که بکوی بد و نافک مرد افکن صد پیر من چون کار ملکیت پادشاهی
 و بار سلطنت آسایش بول و بعضی خاص و محرم و حاشی و چشم یار و سر زینت
 و ما بکینزل بفرز ارجمند و آفتاب مثال شمع در شمع انتقال آید و کدی می
 پخته چیم با کمال و اولد که هر قافله بچند فایده حاصل قلوب و بومل و اوزن
 مدید شداید سفر چکی منار دل بجز بر قطعه آید و کدن صکن اطراف مزید کوی
 ظاهر اولد و اول دیار ک فایده و ایجاد مشام خالص پادشاه عادل و **نظم**
 بهای اول دیار ک تو پرورد صوی و در دکان مسکن غیر بچه آیام شمع زینت
 آرام آید و بکج راه آلام سفر در آسود و اولیجی احوال و ثقال آن قیوب ختم
 کد و به محرم اول بر قافله آید جانب کوه صحرایند چون قوزان کوهیند و بکج
 کور و کد کد و امنی سر آید سایه و زبانه تیغی خضر تخم بزمیان **نظم**
 بیستونله اساس مستقر و توان آسمانله علو ارتعای هفت و هر طبع بر غدار
 الان از راه و انودان جنات بحر من تحتها لآهار و هر جانبی بر کسب انوار
 ریخته غیرت نرسد آباد جنان ذواتا افان **نظم** بن زانین شجره زین
 بر کنان کوه و رن کرمای زعفر در میان جو یار و عریض شایه طوبی متقی
 بوستان نغمه سندن باغ حیات بوستان و ابشیم طراف کوی طوبی و مقامات تبرکی
 زیارت قلعه بوستانی کشت و کدله نعلی برغان مضاد و اولد که سواد در
 بایزدین دن روشن و سرانورد سواد سوادین مشاهد حای اولد
 مجاور دین استعلام استعمار عالم بیلد که اول غار بن حکیم بند کار کسکین

الحاکم

بید بای و در لری معانی طیب مهربان و بکده اول بعارف آید که دل بعلی
 انواع معارف و محالی بد و نفس فاضله زیور اجناس فضایل و محالی حاشاک ناپاکی
 اخلاق آتش و یا ضلعه حرق آتش و کار و بار وجودی موقی قبل ان موقی در پیک
 غرق آتش و بیدار بیدار لیل و نهار و خواب دیدار کوی محشر و کوی شمش و الله
 عوالمی دارا کلام نداسند غیر صدایش **نظم** و می بختی تحقیق زان
 جنبی آفتاب صبح خیزان دلی اسرار حق ترحمان کلید مخزن راز خفای
 و ابشیم حکیم بند کار ک کلام قافی آرزو سیل غار و غار و بر مقدار طوره و زبان
 اول صاحب کمال با طینت استجواب طلب و بزمیارت بیوز و پیر روشن غیب
 الهام غیبی و اعلام لای بایله منیر شاه عالم کین مطلق اولوب قعر غار و انوار
 سلام آیین هدایتی شمع بریان بوقی **نظم** شد دران غار حکمت آیین
 غار از نقش خاگر پیش خدمت پیر امین برست کمر بند کی بیان دست
 ایجاد و کرمی بر من کورد که قدم تجرید له عالم تقریر عایش و رایت کشف و کلمتی
 ذوق ملکوت و عرصه جبر و تبرکوشش بشر بشر اسندن ملک ملکی ظاهر و مخافت
 لغت روحه بران باهر راه فراسند بلدی که مقصود معبود اندن ملیر اوس
 و ممتی آنک من نفیله وجود بوی و صفای خاطر و اعتقاد باطن و ظاهر لک
 متحبه اولد چون بر من یقین وارد شدرا یطیختی بر کتوب لوزم خدمت قیام
 کوی تر د بر من تر جواب سلام و اقام اک ابدن صکن او تو مرقع افشارت بوج
 و زمره مرقع و خاطر مرقع و سبب قبول کلفت سفر و باعث ترک کار
 حضور علم تقار قلعه و ابشیم قمره خوار و کوی موجب تقبل عذاب و رجا علی التفصیل
 بر من روشن ضمیر تقریر آید بر من لب تخمیل بنم آید و کد را قیام اولد
 بلند و پاک نیت که طلب حرفه حکم بود کلو کلفت و زمره تحمل آید و آسایش خمد

رعیت و آرامش محنت رسیدگان بر تپاچون اضافت زلفت مشقت و بختی تقبل اندکی
 اینوقت آیین جهان داشتند ملک بدین کنی توان دانستن **نظم** بختی که تو آتش دهی
 میوه شادمانی بود جز بختی بهمانند حکیم نزد کار سدره اسرار آید و در شهرهای
 حکمتی و قیامت شمس یار کامکان صباچند و بر قیام کن کند و مقامت در غایت قلند
 و نیت خیران حکمت مضافت مهمان مشغول اولده و ابشیم انشای مقالوت و نیت نایب
 می شنکی یاد ایدوبه و صایای بر بر حکیم عرض ایدری بر من داغی را اعظم اولد بانه
 نصابی و با اعظم میوردی و ابشیم آنی قلم خیال و انبوس فکر بله لوی و قیام فطری
 ثبت قلوب و کتاب کلیله و دمنه سوال و جواب با و بر هنر مبتنی و در ترقیب این
 اوزن که فخرت کنی آنی ناطقند اوزن درت باب اوزن مطهره و المعونین
 استقامت و حسن بنیاد و علیا تکلیف **نظم** و تمام کلام نطق انجمن
 استماع و امتناع و اید و کن بیان اید و ابشیم بدیای حکیم اید و
 و صفت اقل بود که هر کیم که شرف تقرب سلطان اختصاص بر او هر آینه مخصوص
 خاص اولد و حصول فقر و عیش و عفت و عزم سحر اید و بکلامی که امین و حکیم
 اند و فخر قلند پادشاه و اجدد که کلام صاحب غرض تا قیوم چون بیکه امین
 و آلاخند خالی دکل در سر خنجر اید **نظم** در راه صاحب غرض پیش خوش
 که ایجت بر یکدیگر خوش و نیش بصورت دهنوش یار ناکده بخت زنده و خوش
 حکیم نزد کار و بر من حکمت شعاردن اناس اید و بیکه بیا به مناسب بر کتمان یوا
 و شول کینه که قصه سحر که بر پادشاه حضور مزید تقرب اختصاص بر او
 و از باب عرض قولید بنای مرتبه می غلط پذیر و لوب صداقت عا و در موافقت مخالفت
 مبتدا و لحن اولد علی وجه التفصیل بی یون بر من اید و بلیدار اساس سلطنت
 بود نیت اوزن دره اگر پادشاه حضور کلام نطق انجمن حیات محلی استماع

و یوم

و یوم اعتقاد و لکه اکثر ارکان دولت افسانیه سپهرام بکت و مکتب عتبار و محنت
 اندن هم عکس خلل کلن قیام اولوب هم ملک فخر عظیم عزایت قلم چون رسد محنت
 یکی صدیق صادق میا اند و دخل و منافع بحال بوا هر آینه افکار غبار و شعله
 و بنا نهی و بلین بر یک و منفعت زین و بر قلم نه که بنا به معادقت کاوش
 اول شغال شیرین بر تن و بر نقصان پذیر اولمش و راه اید و کیفیت او
 اول **حکایت** بر من اید و اخبار و کلمش در کیم قدیم الزمان بر باز و گوارید
 بهانید و قلم و شیرین و وزیر کار و چشیم **نظم** خود مند کیمی کار دایم
 زرد و بخت بر بیار دانی قدم غریب ساکت ماکه ساکت و شش و بیضاعت تجال
 انوار و تجار به ماکه و شش و قیاس و بیکه و زین ران سیاحت ذلایلی
 و قائم به معادقام جهان کرد و نیت بر مفتح یولاید و کوبل هوای و تحمل بار و خطا
 اسفار سبیل مال و منالی بیار اید و بهایم و سولیم بی شماری و اید
 کانه امتلا و اید من سالت العباد و مراغنه الرواء چون مقدم سپاه مرکه کوفی
 ضعف و ضعف قوتن عبارت و ملک نهاد و ال اوزن و طلاء و شکر
 موی سفید و کانی بد و حصان خطه و وجود و احاطه اندی **نظم**
 نوبت پس چون نه کنی در دل شود از خوش دلی و عیش و فرح موی سفید از اجل آرزو
 پشت هم از مرکه و ساند سلام خواجه مقرر بید که عن قریب کوی حیل او
 و سرای حیات در بر تمام و در خانه بدین موعود آن زمان استرا و اولد که
 غریب ندان که غرض شایه امانی و شج بان و نه کانی و جمع اند و انرا و جوانی
 غیرت اقران و انوار آفتاب شد و شمس عالون تابان اما غرور و شرف و کثرت
 سباب و رور و شش شراب شایه حد اعتدال و جوان اید و مال بدین
 است اسرار و دران آتش و و کسب و خفته و اعراض اید و نقد و قاعین

و نتواند تا خود و دنیا را بختاری و امری و فرزند از یک حال بریناورد و نه بختاری
 خوف اندکی که بن کینه حساب که بزرگ سر بخور و عذاب حاصل اندکی که آماج تیر اندک
 و تا با جواد اسراف اولد حوالی در شهره بر نراهد متوکل و امری که علایق خطایه
 متبتل و بسایب بقرب حضرت متوکل ای **نظم** سخته تاب تجلی ایدی
 شیفته حضرت مولی ایدی پادشاهک اکا و فور اعتمادی و ایدیه تمام خزان
 جمع ایدوب بر وجهه که اکا بر فرزند مطیع اولم **نظم** آنک صومعه سن دوق اتوق و اهر
 و میت ایدوب اید چون دولت بی وفاء و جابه بی قیام فرزند لریدن بفرزند
 و سر چشم اقبال که خواب و خیال و شراب سراب کی بی لاله خاک اید باره مالاما
 اولد و فرزند لریدن بیا و کم بضاعت قالم و فقر محتاج و آماج تیر احتیاج اولان
 انور بن کچدن خبر و **نظم** شاید که شاعر نکت و مجاہد تحت بیله خواب غفلت
 متبتل اولوب حلیت حبیبی معتمد صرف ایر **نظم** و طریق اسراف و اتلاف و اتلاف
 ایدوب بیجا بی انصافی و اعتدالی معطلی **نظم** زاهد و صیت شایسته قبول اصفا
 شاه اخفا مال و دفع احتمال ایچون دروغ قهر نر بر مخزن دوزخی و شویله
 کستره که جمع اموال انور دوق اتوق و فرزند لریدن دافعی بختی و خیر دار
 ایدوب اید چون آینه روزگار بقوارده صورت اید بار و افتقار شاه
 غافل اولم سوز که نخیر کلی که وقت معیت تنگ کفایت ایر بون مدفون رین
 صکر از زمان شاه و زاهد ایکس دافعی و احد اجد واجد اجابت دعوت حق
 ایدوب **نظم** کل من علیها فان باده سید زرخش و کل نفس ذائقة الموت **نظم** جوهر
 پیش اولدیل **نظم** اگر شاه و کدا اگر مرد و زن در قونک آخری کو و کون در
 هر آن که زل زلاد بپایش نشید **نظم** زجام دهر کل من علیها فان و اولد
 صیحه زاهد و مخزون اید و شویله تور مدفون قالد **نظم** برادر و وفات پدر

صکر مقاشه ملک مال ایچون جنگ و جدال اتیلر **نظم** برادر و بختی و نور نور قوت و بخت
 و سولی تی بیله غالب مطلق اولوب تمام ملک و جمیع مال مالک اولد و برادر
 خایت و خاسر و مغبون و نکر تو دی **نظم** بچاره منصب سلطنت بی بیض و مال و نور
 بی بخت و قالمی کند و کند و بیا تیر ایچون آفتاب اقبال درخشم زواله تیر و بخت غدار
 روزگار ستمکار شیخ غدر و انتقامی آشکار بر دفعه دافعی طالب لبت اولوب
 تکرار تکرار قلمی ندامت غیری نه منتهی اولور **نظم** و ملوک و ملائک غیری نه فاین
 و برادر **نظم** من جز با لجن بخت به اندام **نظم** جمله در دنیا و کهن تا بق
 چون گذرانت نیر و بختی **نظم** مملکتی بهتر ازین ساز کن خوشتر ازین جمع در ی باز کن
 صواب بود که چون کربان دولت دست اختیار و قدر ندن چندی دامن تو
 تی عتد تشبث قلم و درویشک مرتبه که سلطنت بی زوال در الکتور **نظم**
 درویش را کجای قناعت مسکت **نظم** درویش نام دارد و سلطان عالمست پس بخت
 شهره و چقوب که کید و کن خاطر نه بختی خطراتی که فلا زاهد پیرله ماتقد
 صدق و داد و عدلی اتحاد دن دم او سرحد صواب بود که صومعه سن پناه قلم
 و امید در که برکت دم و قدم ایلم طریق عبادت ساکک سلطنت قناعت مالک اولم
 چون صومعه زاهد و ارد و بختی آدی که طوطی روم و در شیا فی قفس تند و جلد
 ریاض جنان طیران قفس **نظم** و صومعه اول پس بختی فیض نغالی قالمش **نظم** بر
 لشکر عوم و عوم کشور طبعه بچم **نظم** و زبان تلطف و ناسخه اید **نظم**
 دید چه کرد چه فرستکار و نصرتش نامش بر چه چرخه اختی چه بختی
 دست ارادت زاهد صاحب کرامتک دامن روحانیت تشبث قلدر و اولم
 جهد اقامه قبول ایدوب **نظم** اول بقعه و مجاور اولد قالد **نظم** مکر اولم و بختی
 بر کارین و اید **نظم** که صومعه ایچون بر چاه حفر ایدوب اول کارین **نظم** اکا و غفلت

مقرر کرد که بر تو تکلیف افتاد و نیز در کلام و کسبه کاد و التجا میارود و اما چون کاشف
 این و ز خدا بی نیاز و مال کمال کند بن مال و منال از زانی یور و آنی بجه ای که کمال و حفظ
 و ضبط و قبضه و بطی باشد بجه شرطی و طوی که کمال بدست آید و مال سهل کار در
 انا ایک حفظی و آنکه غنی و دشوار در بر کسب که تحصیل و طالبان بواجی شرطی رعایت نکند
 واجب در اول بود که محافظه سند بر وجه احتیاط قیل که تلف و یا راجد این اول
 و دست سارق و عیار و در و در و طری را ندان که در مالک بسیار دوستی
 و مالدار و دشمنی بشمارد و **نظم** چرخه بر بی در میان بنده قافله محتشمان بینند
 اکثرا اولی که انکس را بچند انتفاع آید و به اصل المال تلفدن امتناع آید که اگر
 طری و آید و به سودی اید قاعته از زمان دست چنان که بکنند باید بود و غیر
 نه قایلیم **نظم** بر آن نفس کا بی نیاید بوی . باند که زمانی سغوه غشایی
 کما ز کوی کیری و غنای بی سر انجام کوی آید اندر زبانی که کمال دخی و لیم و دایم
 کینه در خرو این و یاد دخی اول و اما خردی خندن زیاد و اول و عاقبه و توفیق و طری
 احتیاج و شوب یکی که کاری هله که نهایت بوی که اول و شوش تلف بی باک که کفو
 غم و هلاک آید و پسر استفسار آید که نه و جمله اول شد و اول **حکایت** بد رانده
 امثال کلش در که بر دهقان انبارش بر مقدار غله چنان آید و دست تصرفی
 اندر تر و با باب عشق اندن شد انشدی تا اول وقت که احتیاج غایت و ضرورت
 نهایت تیشه انی قوت لایم جا بدید و کمر بر شک غایت شرم و در و کمر خرم
 مهدن و از چکیده و فرغ استخوان حیات بر زمین و تخم سبلی زمین و سبیل
 اول منزل کن و نه نماند طو تشیده و اول انبار جلبدن کشتی نه انشد و متصل
 زمین زمین متین تیر شک شکاف و کلک چاه کنان بر و ندان آهیند نقب
 و ناب نقاب غار شکافه اطل افق ثقب آید و ناکا چغره میان انبار غله

عیان اول و بستان کشتی از دین حیات کدم خوش آساند و غراب ثاقب کجی بزرگ اول
 موش کورده که و فی السماء و دهم انجار تیرش و **و کده القوس الرزق من غنایا الا ان**
 رزق من و بنین اول و در مواجب شکر نعمت تقدیم الحمد لله انزل علینا ما ینزلنا من السماء
 ناسنا و آسمان یخور و اول جواهر قیمتی که حصولش در ثروت تمام حاصل قلوب
 بخت قاسمی و دعوت فرعونیه آفاق آید آن متشرع موشان محله کیفیت حاله
 خنجر با اول و بستان با بروت مانه شتاب آید لیل . این دغل و ستار که می نبی
 کسانند که دشمنی در دستان نوا و حریفان پیاده همان مجلسین و اول و لور
 و آید که املک عبادت در فوج کلامی که مزاجه موافق و بهیله مناسب طری اوز
 طری و آید و بستان آید در و خوش و بیل در و و آنک مد و شاق و شکر و عیان
 افراط و اطی ایل در و اول و دانی دیوانه و از زبان لاف و دست اسراف و دران آید
 بویست که رگه انبان هرگز غله و نقصان نبش میوی دایم اگر تان و آید کدم اول
 سوراخدن ریک و انکی ریزان اول و کر که هر کوی اندن مصاحبان مقدار کثیر و
 آید در و عاقبت موقوفه است و بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که
 بخور و اول و بوی که فکر فرداد بر و بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که
 اول وقت که انرا اول کوخ بر خلق و علی و شرم و شغل در دست بر و غلط
 و خلق عالمی بر حال و پایا انشد و سینه و جگر و خسته لرن زبان آتش و کشت
 بتمش و به چایند نان و بوی که طری بر و بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که
 که خربار اول و بوی که **نظم** قط انشد و اول دیار غراب آتش و شمشیر آبی بر آب
 مذاکن بوی که بوی که خواجگرنان صانه و بوی که بوی که بوی که بوی که بوی که
 مسرور و نه غله و غله و خبر دار و نه فرط خط اطل و از چون حال بی ناک کن
 بوموال اوزن کجی و دهقان که کجانه و کار دستخیز آید بوی که بوی که بوی که بوی که

دست تاراج داد بر پاوش یا با برش ریل که کاه جز بفرین نمی گذاروش چون
فرزندان مقبل پدر زنک کما مقبول ایشند و منافیه نصایح فهم آید و پند حق
هر بره بر عفت اختیار آید و بکسب کان شغول ایشند و اندک محنت که خشم
فطرت و غم و مشغله بخت نماید طریق حجاد سلوک آید و بسفر و برکت
شروع آید زین بارش کی بارش کاه و آید که شکر کن و آنکه زور قوتی
طاقت کفر فرزد و شایر جری آنکه صلوات و صلواتی خوفند بیشه آمانی فکر و
نظم بدین هر بری بر پیکر زین بیان تا رویه بکند زین انواریت کاه
اول و زور و رانده کون کاه برین بولید و دهقان آید بر چفت کاه کاه
بر نشین به دره تا برین من به خواجه تاجر دایم آنکه تر تینه و تربیت است
تقویت کند و بنفشه مبارک و لور و اما چون مدت بسیار سپرد و بکسب لیل و
کندیل و نشیب و فراز و مسافره و در دراز قطعات آید چهره خالده که ضعف
بزال طاری اولوب صغی سیالین سمیت مقهور و قصور و در وقت طلوع آید
قضا الهی آتش راه ده بر خلد بخت راست کلید شش به کمال فقر و محال
میسر و کیو بیان قادی خواجه بغایت حضور آید و بسور و ظاهر زور و طش
چقر و چون حرکت و طاقت آید بر کشته فرو نه تهر حاله نامزد آید و بعد از
حرکت و اجله قادر و اوله انی کار وانه تیره و در و در پنجه زانیا بیابان چیران
هر است قالوب عاقبت تنها که بله شدن شش بر این قیوب خواجه به وقت خبر تیره
برین لور و اخنی من به شاید کوه و ندن زبون و بار خراش شش به در حاله که کون اول
و چون رختی عدم و باطل اندر دای اما شش به نمک قوی کون کوه آشتاد و از
بوله اول و بار که محال از مغایع اعدا کشت و کذا و آید که بر غنار راست
انلی و یا حینله آریسته و برشت برین کی انهار شش برین آید پیکرسته و ضلای او

حسند و انگشت کنان و آسمان و زمین و اجمل تماشا شد و **نظم** و خشتی خشتی
و خشتان باغی کاشتت بیا با شش به اول و منیل فرغ بخش غایت خوشی
و خشت آقامی از انرا لایوت اول و لغزار کی رین نزول قله چون پنجه زانیا
بیرج اول و لغزیده و بیچون و چیر و چیر قله و اول و فضای دکت و حیران
فراده کال و قی متغایله روزگار کجوری بغایت قوی و شش و فر به اول غایت
آسایش و نهایت راحت و آراش و نیکو نشا نام و انب ط تمامه بر یک بلند آید
محرا و کعبان و لوی لوی قدی مکر اول و لغزار و لایوت بر شش و لوی و لوی
و آید که و می در میان کرمه شش بیا جاننده و سبای بی شان طوق عبودیت کن
انسانه پیوند آید و شش بر غم و شش و شش و شش و شش و شش و شش
و وفور و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
غریب و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
کاه و کوشش آید و آواز از ایشند و چون و بد به بانک شش به کوشش و شش
ایرج بغایت بر آید و سبای آنک بر این اسن احساس این دیو و شش
ایوب ابواب شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
و اعجبت و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
ایکین و اخنی و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
و ناموس زیاد و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
اولوب کوی بر مردن و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
کوند و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
نظم و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
در اندام و عرف و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش

آید

به پیشگاه پادشاه شریف و نایب دست . توان گشتد قریب آسمان افکند
و کنه و دین و دل برکشاید از غمت . نظر بسوی پادشاه نمی توان افکند
اکابر پیشقدم و در درجات شریف تر و زحمت کثیر ال ویرده و مرتبه و غریب و تنزل
کلفت یسیر و یسیر و لوی و سنگ کولان کنی که دوه زمیندن اردفاعه مشقت فراوان
له زدن اما اندفاعه اد فی خاسته کفایت آید . بواجلدن در کجای عالی و کمال
کسب جالی به رغبت از نظر **نظم** . نازنین و عاشق و وزیدن نرین بد جان
شیر مرغان بلوکن پادشاهین غوغا نهند . گدازان لمر آتایش طلب قله و دود
ال یوبت دایم الوقت مقیم زاویه ذلت و حقارت و لوی ستر در اول کسبه که آید
خاستانند و خوف آتیه آن قدر که مراد و حاصل اولوب چون غریب سندان
عشرت اولو محقق در **نظم** تا غم نخورد و در سینه فروزد در مرز
چون اصل خون نکس و جگر قیمتی نیافت . در ناله سجاد و خود مرده را در و
بی دایم تحفه رقم دولتی نیافت . مگر سن اول کی رفیق داستان است و اندک که برسی
نخ و محنت تحمل آنکه در محله شرف قله و بر بر سر آسانی و کسالت پیبیده
حفیض و نجات و سفالین قالد کلبه آید نه کفایت اول شد و اول **حکایت**
دندان آید و روایت آید در که اگر رفیق که بر سر سالم دیر لود و بر سر غام
کید لود و موافقت و مرا فقتله مراحل و منازل قطع آید لود . ناکاه اثنا را این
بر کوه آید و در قله خنک آسمان غنا آید و کمر حسن سحابه کاپا با نازک
اول کوه دامنند بر چشم کوه دین که صفاده و شک خنک و تاز و رویا کله دار آید
و خلوت و غیرت شکر لبان شیرین گفتار آید چشم او کنز بر موهن عظیم و شیرین
کودا کردن ترا سس سر و صنوبر و چنار و عمره دیزلش اطراف الوان از صا و
ملوک و اکنایا و اشجاره مزین **نظم** حوالی سراسر کلساند

ملکان

کلسا جابجا آب روانند و او تو مشل را حیرت دست . کله من اگر یکش لود است
سوزش و یکش چشم سیاه آید و سرینستانه نکایه الققه اول ایکی رفیق باد
پوشانده اول منزل پاکه بشت دین چون جانفش و کاه و لکش آید اول مقام
آسایش و آرام آید چون بر زمان یا تدبیر طوری طراف حوض چشمه عین آید
هر جا به نظر آید ناکاه کن و خون من بجانب عمر آید بر مرصف کوه دین و خط
سبز و صدف حکمت او زده قلم قدره و غیره آنکه در قفس جگر آن یان لکش که آید
مسافر که برین شریفی نرود و لا مشرف قلک بلش اول که برین لمرها غریه اعظم
میما قلش در و لدا شرف آنکه در کوی بوی چشمه و آب قدم بده و بول کرد
و خطی غرقاب و هم آتیب کند و زکی بره طریقه که قادرا و لوس کانه تنیده
و اول طاشدن تراش و لکش شیر که اول کوه دین و غنیه اولشدن بره شرف
و بی تاقل و جلال بر جمله بالوی کوه تیشه و هیئت سبایه جاشکار که متعابه
کله و شوکت غار دل آزار دامن گیر اول کار کن قلیه سچو بی شرط تمام اول
مهر که سر انجام بول **نظم** تا شرف و کسی بنین نرسد تا جاکند بعالم دل نشد
کر جمله جگر انوار قبول . یک ششمه جز ببرد قابل نرسد مغنوع خط و افق
غاتم سالم آید و برادر کل قدم مجاهدین میدان محاطه بی قطعه صد این لوم
و بوللمک حقیقت اطلو عر ممکن اوله و غی قد رسی و مجاهد این لوم **نظم**
یا بر مراد بر سر کرده و نهم یای . یا مراد و بر سر تحت نهم سر سالم آید و این
مجرد بر خطه که آنکه را قی معلوم و حقیقت مجزما و لیم خط غنیمه ارنگا خلوت متفقا
عقلده و فایض و منی و منفعت خیالی تصویر به نفس نفیس مهملک غنیمه القادیل
جملدن هیچ عاقل تر از که منظور اکل زهر متیقنه اقدام اغر و چه خردمند است
نیایچی محنت بعد از آنکه با بلن **نظم** نیست بر این بن در مرده دانا

یکه عمر با هزار سال تنعم غانم آید ماه رفیق مشفق بپوش استراحت بقدر حاجت
و نبات در ایوان کتاب محافل نشاء دولت و سعادت **نظم** هر که آسود که راحت
دل خود را از بخت شاد نکند و آنکه ترسید از جفا و غارت **نظم** باد و باد بخورده
مرد بلند بخت تو خرم و خوش ایله قناعت قیلند و پای بلمند این پنجیم بند غافل را
اولی کل طرب بی غار تعب یسر کلدن و قیود کوی کلید سر بخ متعوی و کل **نظم**
زیان ز قن اولور دنده سوز بهمان و واریدن حلای بی دود مقتضای عیال
بود که بونزلدن کینه و نه تا قدم عهد نه سر کوه تپه و نه و تحمل با عیال و تنزل
کرد اب بلودن اندیشه اتم و **نظم** کرد در طلبش از این بی سده شاید
چون عشق خرم باشد سبست بیا با فدا سالم آید تسلیم که هر دم بپوش دولت
بی باد قران نکست تیر از این عشق آتای بیایان سیاحت اتم که پایانی اولیم و عیان
سباحت اینک کنار و کرانی بولیند طریق خردن دون بلکه نه عیش و عشرت و افعی خط
هر کس که بر امر شروع و قله کرد که در خن بیلد و کن کی خرجن داخلی بله و ممتک آغازند
انجی نه نظر آید و بت مقدار ضرر و نقص معیار فکر و اعتبار عین قله تا که بخت
چکش اولد و تخم عمر غریب هب افاده که مش اولون **نظم** تا کنی جای قدم استوار
پای من در طلب هیچ کاد در هم کاری که در آتی بخت رخسیر بر شد نشین دم
مشاید که بو خط خلط و غبط اولد و یا بخرم استخر طریقه کتب و ثبت و ثبات
و بواب پس کرد اب اولد که ساحله سباحه و صول سیر اولد و فضا که سیر اولد و بکون
وزن شین سنگین بر مشاید اولد که تحمل ممکن اولیم تسلیم این لوم ممکن اولد و شاید
بر صله ایله قله کوه محقق مشاید اولد و بوشرا یک جمله سی حاصل اولد و غنی تقدیر ختم
معلوم دکلد که نتیجه و اقیان اولور بن باری و معالده شکله عمره دکلد و کونی
بپوشد ای خام اقامت منزه آید هم غانم آید بی خیال محالان فان اولد و کون

قولید غریبه و ان پیکرم • و عقد اندک عهد و مشق شبای طین انس و جند نفیض انعم
بن بلد تم که سن بویا بر بکا بمرک اولور من • و مرا فقتن موافقت قلین • باری عا
اچین کل نظر ایله و دعا و تمکن و عبایل **نظم** داغم که نراقه می خوردن نیست
بار بخت کشتن استن آئی • سالم جنم آید که غانم عز من مجاز مد ایتد **نظم**
بنده پند مله مقید اولور من • و بویا بی هجران از نکا به اجتناب قلین من • بنم به حال مشاید
طافتم بوقدن • و خلوف مقتضای طبعی عا شاید و غنیم بوقه پس همان **نظم**
صواب اولد که کتور هم کار و باری • چتم بود و رطه دن طوم کناری • و لا احرما حال اتقان
را حله او زده • و رفیق و دایه ایدوب یولنه کورد • غانم جاشین نیدن ال یول
کنار آید کله آید **نظم** در بحر محیط غوطه خواهم خورم • یا غرق شدن یا کمری آمدن
پس از من غرض کمره استوار ایدوب چشم کلد • اول چشم دکل آیدی • بلکه بر نایه
کند و بی صورت چشم ده کستر مشد • غانم جازم اولد که اول چشم کرد اب در د و بله
و در طریقه و غناد • اما قبلن قوی طوبی آشنای یقینیه با حل خجانه و اصل او
کنار آید کلای بر دم تنفس آیدوب شین سنگین قوت تمکین ایله پشته چکوب و غار
کونه زحمت تحمل آیدوب بر صله ایله قله کوه نیشد • و راه کوه بر شمشیر کوی
سواد بیاض دیر دن دوش • و اطراف بوستان و کشتا و گلشن بولای غایت شین
قضا سی غایت دکلش **نظم** سواد دیر کبی منیو نود • سواد دیر عیدن دوش
غانم بالدی کوه د جان بشهر نگاه انده ناکاه شین سنگین بر صله ایله بکین طایر
غایت صدمت و صله بقدن کوه زلزله و صحایه و لوله دوشد • چون اولدنا شین
پیشد بر کوی آبنو جان بشهر دن طرف کوه متوجه اولدیلر • غانم دیر صحن بلکن
و بجم خلوف قدن حیلن آیدن کناگاه اول شهر عظیم الشانک ادرکمان و اعیان
و سم دعای شین طنائی بر نه کور دیر • و تعظیم و احترام جان بشهر ایله بلر سر

کلمه پاک و غیر ایه عطر ناکاید و بت پادشاهانه خلعتی بپوشد و باغ از واکرا اول
 ز نام سلطان کف کف تیند تقویض قلبی **نظم** ندکلو واریب تعظیم ایلوله ایدوب قلمادین
 قبله ایهاله غام کیفیت حاله سوال ایدجک بوموالا ووزن جواب ویر یلر کفک
 ساله اول چشم ده که کوردک بر ملسم ووزن شلر و اولشین سیکینا نواز فکری
 و ملو خط تیسیر کواکت و طای و درجات و نظرات ثوابت سیرا تله اول مو صو و صو
 نجه مدنه بر صفاقت و دلالت و هیر عبت و دولته بومنه نازل اولور اما بومال برنا
 و چون کلر که بوشهرک شهر یاری و آد یعدمه کشر اولور چون بکلمه اکی بود و لکن با و لکن
 آفتاب سیکینا بومنه بن عروب باید اول صاحب و لکن ستار حشمت بومنه ذره
 طلوعه ایلر و صغیر شین شهر عشوب خلایق استقبال ایدر لر و انی سند سلطه
 بکوبرب سایه معدن آسایشه روزگار بکوبر و لر اول زمان که آنکه داغی قی
 آخر اولور و در صاحب قران آخر ظاهر اولور **نظم** چینیست و سیم پیو برای
 یکی چون زود و یکی آهجهای بچر و زکار و عادت باری غرام و ستور بر بومنه
 جاری و سون حالیا بوقاعه و منجه پادشاه شمع قران فرمای دهی **نظم**
 ملک آن تست و قران فرمای هر چه خواهی غام پله که بویجه بلو و محنت و محنت
 مقتضای تقاضای دولت ایش **نظم** دولت چو به پیش کار یا بیکر و
 هر کار چنان کند که باید بومنه کورد و م تا بیکر سنکه نوش نعمت بی شرمست
نظم بود و بود بن اچند و سیم دیرین که آجی سن بولمز عیش شیرین بر سر
 سرفراز تو سودا سید مال اولور یا مال اسافل و رازل محالده و مرتبه و دی
 و پای و نه قانده اولمق محتو بن تادریجه تعرب شین حاصل قلم و تاد آیش و
 خضر غن داخل ولیم بالین فر لغت سرقیم و پسترا استراحت با صمیم **نظم**
 دست از طلب ندارم تا کار من بر آید کلید اید بوی با بیکر کلید اندیشه اید فیه انگ

و سیک

و بوشهرک حلقه حلقه فکر ایلر و منه اید و لکم که بفرستد که شین
 بولنا اولشد و کذومی کا عفر ایدم بیکر که حسن تقریر و لطف اجمیر
 تا شیر اید و بت فوشد آرو و تدبیر منزلت و منید فی واقعه اول و بوسید
 اید خضر غن رشت قریم از دیاد و در حجه آفتاب رفعت ارتقاء بول کلید اید
 اقامت تدبیر تعرب حضرت شین سکا بجه میسر اولور اگر اولور و دجی طریقه
 تلی که سلوک اتمش سن و رسوم آداب معاشرت سلطنتی بومنه از زمانه
 قر و انله تحمیل اند و مکرر اید الدن چقرب من بعد انگ نه اید که قادر اولور و منه
 چو کیشی دانا و توانا اولد مباشرت موعظام اکا آسان اولور و هر یک عقل
 و خرد و کامل و فضل و هنر و ماهر اولد هر کان که خوشایر احسن وجود اولور
 بولور نه که اخبار و کلیت در که اهل منجند بر یک آفتاب دولتی ارتقاء و
 در جبه سلطه اید و آثار و اخباری اقطار عالم انتشار و شتاه و بولر
 قدیم پادشاهان اکا نامه ارسال اید و سوال اید که سن بخار اید که ای دو
 بومنه که تدبیر مملکت و امور سلطنتی کیدن او کزند که اولد اید جواب ویردی که غایت
 نانی که بکاد و لت عقل آرزانی بومنه و جها دارلق تعلیم و بود قبه مهر آفتاب **نظم**
 خرد چو دفتر تلقین کشاید زم آن دن وجود آید که باید کلید اید
 و کلی آداب فضل کل ماته مخصوص قلندر بلکه اکثر خواص اردن یا آفتاب اید
 تقریر بوشهرک التقات پادشاهانه انقیصا بوشلر و چون سنکه شین میان
 نه سابقه و موروثی و نه وسیله مکتب فارده اکثر احتمال بود که عیال و عیال
 محروم کس و بومنه منسوب شامت اعدا و شامت احباب اولور و شین
 دفتر من رفوم او کس و منه اید هر که عیبه ملوک و در جبه رفیع اید
 تدبیر اید و اکا اول مرتبه مشقت فراوان و ترتیب سلطانه ال ویر

بر دافعیها اول پاره جبت و جوابی درم. و اول سبدی در و ز شیبم طلبیده و آید بجهت
 ایدرم. و عذاب بسیار چکه و کم. و شراب بد کوی را چکه و کم. اول چاشنی باعث اشد
 باد و لذت ایلام کام آرد و طوطی شد در. بومرهم که هر کجیم که در کاه ملک ملک
 بوبش قاعری بی رعایت اکالدرم در. اول بود که شعله آتش خفیم است جمله کین
 این اکفی اعوانی شیطانی بود در حدیله. او چو می خورم فریاد و طوطی ختم آید
 عقل در همتا مستولی قلیه. در چو می خورم معالی هم در. غنا صدق ختم
 الدن قیوم بشخصی حوادث و وقایع که واقی اول در سرفی و مدارای تلخ قیام خان
 بومرهم متصف و لو. بر آینه در و عروس مالی آینه در و ران و احسن احوال
 معاینه قله کلید آید بر خفا که مقرب حضرت و لوسن و وسیله منظور عین غایت
 اول در سن. و بجهت هنر و معرفت در چو رفعت و شرف کرامت بولی در دنیا
 شوی که تقریب حضرت و محرمیت استانه دولت بستر اول. بوبش خصلت کند و درم
 قلم درم. اول که اخلد و تمام خدمت مله درم اول درم. اکفی جل جلالی که متابعت او چو
 احوال و افعالی صورت استخوان کوی درم. در چو می خورم بر امر معنوی این که حق
 قریب اول و صلوة حال ملک ملک ان مله حلقه قلم آنکه درین و دین مزین و خلیفه
 و منافع آنکه نظر در روشن و بین قلم درم تا سداد را و مواب را و شاد و شاد
 اول. بشخصی بر امر شروع قلب که عاقبتی و خیم او فتح و یا اندن ملک و یا ملک
 عظیم کلمه شیرین و ادای رنگین و فرقی تمام مفرق تر از علم آید و بخت
 خاتم سند و خبر را آید درم. و هرگاه که پادشاه بنم هنر در خبر را و اگر
 بنی منظور عنایت و مخصوص رعایت قلم و پیوسته محبت راغب و نصیحت ملک اول درم
 هیچ بر هنر و ادب پر خ. اخفاد و فالمر و بر هنر و ترتیب و تقوید و محرم
نظم هنر چو مشک بود مشک کین نه باشد. جفا ز نکتا و پیر نه شود ناکاه

بر و یکب هنر کوشش کن فضا یلانی. بسط خاک پر از کفت و کوشود ناکاه. کلید آید
 شویله فهم اول درم. و ایک بومرهم او زره. تقریب شد در. و غریب یک بومرهم
 مقیم اول شد در. بار و تمام حد را و زره او که ملونیت سلو طین امر بر خطر و کان
 دشوار در. حکما بومرهم شلرد که او چو امر از تکاب اعز و الا شول باطلی که کردن
 فطرتی زینت فطنت در عاقل اول. اول تقریب سلطان قصد اتک. اکفی کاتر یک
 بومرهم اکفی چو می خورم سرن کشف ایک علما پادشاه لوی کون بلند زبانه شلرد
 اگر چه چند انواع جواهر و فلزات در. اما مسکن پیک و مادر و سایر مفا و نبات
 در پشرد و یک مصاحبت سلطان مشایخ بچکان در باز و کاه که سفر در. اختیار
 یا سود بسیار را که در. یا غرقاب بواره گرفتار اول در. **نظم**
 در بر باد و منافعی بی شمار است. اگر حق با سلطنت بر کنار است. و نه آید اکفی
 بومرهم و یک محض نصیحت و عین حقیقت در. واقعا صحبت سلطان آتش و ازین عباد
 و نه الحقیقه تقریب ملک خطر جان در کنایت در. **نظم** از محبت باد بومرهم
 چون عین مشک که ز آتش تن و فاما یکیم که مجاهدیم از تکاب اعز و محاط در
 خوف آید در عروس دولتی کنار مشاهد این که در. **نظم** از خطر خیزد بر کن
 زانکه سود یک چهل. بر بنید دگر بن سدا از خطر باز و کاه. در پشرد که او
 امر شروع و اتک تمسید در. الا علوی مبتله علی سلطان و مفرم را و مخالفت اعدا
 چون بر کد و محو و محبت اکثر در. بچو خدمت سلطان جرات ایل درم. **نظم**
 چون باز و بخت چمن است. هر چه بلبل در استین است.
 خواهر شرف بزرگوار. می کوشش بختی که داری. و انچه بچسب دست سانی
 بهت چو قوی بود برای. کلید آید اگر چه که بن بوبین مخالف و بوفکن نمک
 چون غریب بومرهم درم. و البته بومرهم ایضا فکن لازم الدن نه کلور در

نظم ایستمن چون خیر خواهم . سلو است اول یوری و ارشیه راهک . کلبه
 و داء ایدوب کندی . و دخول حضرت شیر جرات آید . چون شیر یار قد کوری
 و طایف دعا و ثنا ی صبا ی بلند اید . ایدوب مقابل سند طور . غیر یوکید دی
 ارکا دولتن مهر . ایتدیلن شیر فلون در برن . ملو درم کاه . فلک شیشه
 شیر کیم اید و کن شیر آید . و حضور دعوت ایدوب اید . قانع من و نه علق
 دمنه ایدی **نظم** غلوم حلقه بگویم در کرب بن . قوکر بنی قوکر در بریم بن
 کتر بن بن کاشم . پد سرم آیین او زره ملو درم درگاه عالینا هم . و انی قلم
 حاجات و کجهر اید ایدوب منتظم . که اگر منتظم ظاهر و حکم عیان شرف صدور
 فکر موعله کفایت کوسم . و برای دشمنه اکا خوش ایدم . نه که ارکا دولت متغیر
 حضرت کفایت بعضی مختار . و اقیو اولور . شاید که درگاه پادشاه هم برهم
 حادث اولاک زین دستلر ایتام اید اولور . ایدرین راه چو طاهر کاشم
 بر فحل که سوز خفیدن ظاهر اولور . نین جوش گذار انک تحصیلده قاصد در وین
 امر که قلم تراش ضعیف من صادر اولور . شمشیر ایدار انک ایتام من مقصر **نظم**
 بقدر رسته سوزن ایشیم . ند کلوتاب وین بریک اولور سپه
 کرک تاج و کلاه شمشیر خونین . که در کماله الماس ستریز . چو بنده کلاه
 هر چند که قدر و اعتبار اولور جلب منفعت . و دفعه مضرتدن خالی دکلر اولور
 پار و خوار کبی که طرف رهگذارده پایمال و خاک رتور . محتمل در که برکن بر صلیه
 و یاب منفعت بر یه سپه ملو درم احتمال در که اندن غل لایر من ویا اکله متغیر صافی
 او ساختن آرده **نظم** کر بوی کلی نیاید از ما . هم هیزم خشک با شایم
 شیر چو دمنه نک تقریر و نظیر و تجیرم پذیرن ایشند . فصاحت و بلوغتن زیاد
 تعجب آید و ارکا دولته توجیه ایدوب ایدی . مرع هنرند اگر چه کیم مقدار

اول عقل و دانش با اختیار فضایل باطنی و اتمه اولور . علوی تش کبی هر قدر
 علوم میلن قوی **نظم** خوش پیش تو مرد حکمت داء . منرا اولورن که مشک نهایی
 آنرا که عشق زشایارست . برنامیده و یکتا کار است . دمنه یو فو درم شاد اولور
 قی بلیه که سحر و افسون شیر . تا یتد قله . و نین نک فی بی نهایت مؤثر کدی
 دنان قطعاً حقایق و وضیحه آغاز ایدوب . اید ی پادشاه کافو خدمت وایم
 حشمت اولور در که و اقیو اولور و قایعده عقل دراک و فهم ادر اکل
 تأمل ایلور . و هر بنیک حیار فکر و اعتبارن تمام عیار و اقیو اولور غرضی
 یتد و رب شرایط منا صوره مسافحه در واکور بهر . تا ملک تبا و شبا عینک
 مشکله اولور و هر بنیک مقدار رای و تدبیر و صفای قلب و خلوص منیر و ایت
 اولوب هم انک که خدمتدن منتفع اولور و هم لیاقت او استحقاق قلی چو بنور
 قله . نه که دان مادام که بر نه خاکر نه اولور که انک تر بیتنه ایتام انز چون
 نقاب خاک که یوز کوسم . خلوت زمزمین اید کربا زمیندن بخش عقی اولور
 میو دار . و درخت نفعی ساید و کی معلوم اولور . لاجرم آفرین و شرف اولور
 و انک غرض سندن منتفع اولور . تقویت ارباب فضل با بن اصل تربیت ملکی
 پادشاه اصل فضلدن هر که که نظر عالمت بوسهرلر . تر میلر قدراندن قای
 و منفعت کور **نظم** من ییو خا و خاک و ترا آفتاب و این کله و الما و ایدم ار
 تر بیت کبی شیر اید . هر مندلی کیفیت تر بیتا و ملو کرک . و اندرون و وسیله
 منفعت و قوی کرک . دمنه ایدی بوفصله اصل بودر . پادشاه نین قوی صبه
 التفات ایلور . و چهره مخال فضل و کماله خالی اولورن . هر چند که غلام باکیه و ابا
 واجداد ماضیه . و نسل و تمسک ایر لظهور عین اعتبار قلی . که آدمی منیر منسوب
 اولوق کرک . پد منسوب اولور فضیلتدن محسوب دکلر . و ارباب فضل قن کمال

نظم از هنر خویش کشا سینه را . مایه مکن نسبت دیرینه را ز من مبرده مشغولان
 ز نیت مکن در حق خود را بنام . از پد ریح و بلوف ارجوان . که سکی چون خوشی است
 موش با و چون دگر انسا ندیم خانه در . دایت و مضرتی بسبب قلمی واجب که بر او
 عزیز و بیگانه در چون اندن نفع اقبال ویرانه . اغراض واکمال اوزن کو
 پس ملک کر که دگر بواشنا بویگانه در دیده . بلکه اهل فضل و فمندان طلب ایلم
 و تدبیر امور و غافل و ترور هنر و عاطل اولدی غرضمند فاضل و هنرمند کا
 تب چه ایلم که غرضمند در منصب بی غرضی ویرمک با حیل و سواد پاینده . و بی پایانی
 سر پیوندانک **مصلحت** اتقا و تکرار و باغیال لقدم **نظم** نکویا بداهه که چنان
 که به کردی بجای نیک مردان . هر دیار ده که اصحاب فضل ایاله واد باب جمل مدد
 صف اقبال اولد هم ملک بالعظیم کربوب . من قلدا انسانا و فی رقیه من هو اولی
 فعدنان الله و هو له و جاعه الکلیس حدیثی من جیمه سخن عقاب عقاب باری
 و هم مملکه خلل کالی طاری اولوب اول حالک شامق شاه و رقیه ساری اولوب
 بهای کو منکس سایه شرف هر کن . بداهه دیار که طوطی که از زغن باشد چون درخت
 فارغ آبال اولد مشیر آن التفات شاهانه ایلم مخصوص قلوب جمده خاص خضر
 قله و محبت و نصیحت ایله انس و التفات ایدوب اموات مرقات و عظام مصالح
 آجک و اعطاف و نصایح مبتنی قلده و دمنه داعی روشن عقل و گیت و دانش هم و فو
 فخریت و بیا ج خدمت و طاعت ایدوب آن وقت و محرم حرم سلطنت اولد
 واصله امور مملکت مدار علیه و مشارالیه اولوب رتبه و وزارت بولده برکت
 و قی مساعده و زمانی موافق کورب خلوت طلب آتده و ایتدی متد مدید که ملک
 منزل و در و برکت حرکت و نشاط حکامه و بر عادن . بند که خاطر فانی و خلوت
 ایدر که منجی بدن پلم و سرانگشت تدبیر ایله اول عقده نک جمله مشغول اولد

قصه آتدی که حال هر اس و خوشی دمنه در تحفلی تروا شاده اتفاق یند شین به
 بانگ بلند آتدی که میت و صد و صد و صد آفاق طوتدی شیرین بومدای میشته
 قلم بر مرز خوف و خشیت غلبه آتدی که غان غلک و قران قبضه اختیار و ندن کندی
 ناچار را زنی دمنه با اظفار ایدوب آتدی بنم سبب قشمت بوا و از مرید دگر که آتدی
 و منجیب جین تم بومده معذب بانمیب در که مشا هر ایدرس اگر چه که بلزم
 بویگانه آوازی در . اما نظم بود که صاحب کفایت کی با و از زیناسب اولد
 اول تقدیر جین بومد مقام و غرام عرام اندر عرام اولد . دمنه آتدی مخاطب ط
 ملک بوندن غیری باعث تفرقه و ایدوب مشیر آتدی سبب جیت بویگانه و صیب
 وحشت و دشت و لغه کفایت اعتر می دمنه آتدی بوقد نند ابله مکام و روتی
 جله قلمی و وطن ما لوفدن جدا اولم جذا نامعقول در . آوازه اعتبار و نیک
 نه متعارف و وار که موجب ترک دیار اولد . اصحاب دولت غوغا و ارباب سلطنت
 خصوصاً کون شامی کون ثابت و رایت اولم کون که تا ارکاد و ارباب و ان خاطر کون
 برادره متنزل اولم **نظم** کیش سنکین کون که ماند کها . کون کیش کون و ارباب سبک
 اکابر بوشلرد که مهابت مت و فصاحت جسته به اعتماد ایتک کون که هر چه در دست
 دلالت قلم و هر ظایر غوغا باطن اولم . فی هر چند که فی با اولوب لایزال
 اولد و کلنک نه قدر که عظیم و جیم اولد چنکال باز ضعیف و خفله و خستاد
 هر که که جسامت جسته اعتبار قلده اولن کون قنار اولد که اولد و باه اولد
 شیر آتدی نه و جمله اولد اول **حکایت** دمنه آتدی و وایتا بدلی که
 بر و باه بر پیشه ده کیدردی . و دغه عجمه و اطرا و کشتاید و بولم و ایتدی
 ایدردی . اتفاق بر دخت فریده کله که اکابر طبل آتش در . و صرصر باد سخته او
 در خندن جیش شاف حرکت ایدوب اول طبل طوقور . و اندن آوان همکین طاهر

انتهای

روبا که در بر خور و سنا بشنود تا و کاوسی اکثر با سلا و وی بر چمن زار و کن سراج
 عز و ناز (تخت و تخت از این سر) بر کوشه و کین ایدوب انی صید منقده اولده
 بو ائنده ناکه آواز طبل قو و غنه اید ی ناکه اید کورده که بر خور و غریب اند
 آواز مرید کلور طامعه روبا هجیان ایدوب خیال بو خلیان ائده که هر آیه بیک
 کوشی و پوستی سوتنه مناسب اوله کرک و و احوال کین مرغد و صفت طایفه
 چقد و و دنان طبع اید طیل یاز و یوب اچند باد هوا دن و او تن چو شکلی
 پوست بی نوا دن غیر کینه بولید و آتش حسرت خرم جان بقده و توان دین
 آب نمانت فراوان آقده و کده و زبان ملایق در زایدوب اید و درین بوی
 بی معنی آکده دم و حیف بو خیال بحال میدخلد لاله حیرت و دم **نظم** و هلد فرخنت
 دایم ولی چه حاصل چو اندرینا هیچ نیست کت دانستم معنی طلب
 به صورت مشغولم کاهیه نیست بو مثل انی کون کورده کم مکا آواز مرید و هیکل
 غریبه مضطرب و لیم و ذوق شکار و لذت حرکت و از کلیه اگر فرمان معارف
 صد و بر بولور بومد این صاحب و سروپ کورم و واقی حال یلوب بر قریب
 عین حضور موفور انجور جن کورم طبعش تدبیر منه موافق کلوب بر معنی
 اولجا به روان اولدی اما چشم شیرین نابید اولیو شیرینا مل مجر طالع
 دمنی و اسال ائده نمانت و کذ و نفسی ملوت ایدوب اید و عظیم خطا ایدم
 و عجب ناسزا حرکت ایدم حکا بوی شلر درک ملوک واجبه که طغور طایفه و طرم
 ایدل و معات خاصه ن کمانی لوزم اولی امور یانلر انما راقه **ل** اول
 هر کس که درگاه پادشاه بر بی هم و جنایت جرعه ملوت خوش انشا و اولی
 عتاب چاشق عتاب طمش اوله **الفی** اوله مال و عمری ملوزمت پادشاهی و هیا
 اوله و عیشت و زندگانی ستمکار و لوب بی برک و نوا قالمش اوله **اچخی** اولی

کس که منصفه و غزال و لوب نظر عالمت شامه دن بعید و نوید و عدل و کلمه
 تلمیذ اوله **در مدح** مشیر فتنه جوی مومند عیب کوی **بشخی** شولجرم که یاران
 شراب عطا بخش اوله اوله غار عقوبت چکش اوله **البخی** اوله که کار که ابنا جی
 کو خیال و اندرین که زیاده و اقوا اوله **یدخی** اوله که کار که الیستقامت اید
 خدمت قله و عواطف خس وانه دن محرم قله و غیر یلر یس بقم خدمت شرف
 خدمت بول **کزخی** اوله شورش بخت که پادشاه مقرب کذ و به منفعت تقوی اید
مطعمه اوله که درگاه پادشاه شرف قبول یلوب عد و دولتی قابل
 کز و سن مقبول بله ملوک کرک درک طوایف مزبور به افشای رانامه دن احتیاج
 واصل بود که تارک سکندین و دیانت و صدق و خیانت کرانه از مایشان
 محرم اسرار ایدینه **نظم** راز مکش به هر کس که درین مرکز خاک سیر کردیم
 محرم اسرار نبود پس مقدمات بومونجه دمنی امتحان ایدن اظهار اسرار
 فکر غیر سید اید و وجانب خصم اسرار و بهستمال خود روش خرم و احتیاط
 بغایت بعید اید و بود من زبرک شخصه بکن با وجود روزگار اید که در کار
 مهور اید اگر عیاذ بالله قلبی خارا آزاره خراش و طش اوله و بفرصت خیانت
 ایدوب محفل درک بر فتنه قوپان یا خود ختمک قوه شوکت بند غلبه کوریک
 خدمت راغب اوله و واقف اوله و غما سدره آبی اکاه قله و باطله و فیکل
 غایت چوقه و تدارک قابلیت یوقدر **بخی** انحراف سوا الفی مضمونیه عمل ایدم
 و نوا بیت حیکدن **نظم** بد نفس میاش و بد گامباش و رفقه مکر درامان
 تجاوز ایدم اک بر ساله ن بکا برافت مترتب اوله لایق بلک بیک اوله و
نظم با خودم بد کردم ام بد کردم ام از کمال چون کز خود کرده ام بچه مبتدی
 بومقوله افکار او رده و واضطرایدن پتق را و لوب که طوره که گاه او قورده

و شاه راه انتظار چشمی را و لوبی شتر صد خبر را بدید که ناکا و یک کله ای دهنه کف می
 خبرت و بروی شیر بر مقدار متسللی و لوبی تاب تبا فطرانی زایل اولد و برهمنه کن
 و شکله ای لوازم خدمت حرام نشا و بدعتی ادا اند که در صکر ایتدی **نظم**
 فلک فایم بلین بوسون طبلکن سعاد کوی کی طوغسون قیلکن سکا یا در صان بکاشایک
 بلا لوباشی و لوباشی یونیندی که آتشید یار مفت کشور اولجا نوره که صفت آواز
 و رعد صله تی سمع عایونه که در مزاج مبار که در سر و پرش در بر کا ویش که پیش
 حوالی بند چراغ شغلا میش **انها** بفرم صفراء فاقیه لوفات لوفات لوفات
 کرچه یال و بال و قد و قامتی بی نظیر و نرنگ و فروزین صورتی دلپذیر و آهلیقت
 بهمتی قامت خلعتن قیصر و خورده خوار علف و آبدن غیر بیل الیز و تمام
 و آتش خلق و شکون او تکه کج **شیر** ایتدی مقدار قدرت و قوتن بجه فهم اندک و
 شوک و شوکت نه درجه مشاهیر قلدر که دهنه ایتدی آنش شوکت و شوکت کور و نام
 قوتن آستد لال قیلم و غیره بر ماندن خوف و رعایت بولدم تا نیا و اجتناب ای لایم
 بلیدم شیر ایتدی آنش ضعیفه عمل ایتمک کرک و آنو که فریفته اولمی کرک و در که یاد
 اگر چه کیا ضعیفه ضرب اتمه اما قوی و خنک و ذیر و زبر این مبارزان میدان
 خصم لوت تاکف کفایت تمام عیار بولم لن و نرینه المزل و المله قوت و شوکت اظهار
 الیز **باز** از بی صوم کی نماید آهنگ **پرو** بال آچی شهباز شکار و
 دهنه ایتدی ملک آنک مره اولقدر لوفات بیور **و** آنک با بی چندان حیا
 المهر **که** فراس تلم مره کالین پلشم و و حقیقت خالده مظهر اولشده اگر
 عالم آرا اقتصا قیلم و وفو اقتصا جرایان نقاد بولدم بر نهر و از بتقریب
 دلپذیر مزاجه گیرم و نرخیس تخیر ایلک کشت پای تخت شاه و چاکرین کورم تا سر
 ارادتی خط اطاعت قی و آینه دلون شکار مخالفتی و و و کرا دعای میان جاده

و تخم اخلاص من زین اختصاره که **نظم** دعوتیله سخرایه آمی آستان کج کلیم آبی
 شیر بوسون شمش اولد **و** دعوت کاوه اشارت بیور **و** دهنه قننه شن
 کله جزایجان فیض آلیا **بتر** دوتا مل مصاحبه آغان قلدر و بعد کلام
 فوج کلیم ایدوب **نظم** دید اولد نیر دند قذوب نه باعث اولد ترک مزاجی
 بومق کله **سبب** حادث اولدی و طر و رخت اقامت انکه بجه علت باعث اولد
 شینی و قلب صافله جواب شاف و یوب صورت عالی بر بر مرآت خیال جاهه نور
 تحری و تصویر ایتدی **د** دهنه احوال شنیه واقف اولمق ایتدی بواقطار و صفا
 ناکلی و یوبیش ساعته ملک بر شیر لیر در که شیر آسمان آنک هیت و هیت
 بر کن نه ناتواند **و** پیل دمان شکم شوکتن بر پیشه کی لزان نهضتو که
 ارسال ایدوب **بیور** که سنی آنک حضرت دعوت ایدم **و** بومق نوال اوزدم مثال
 ویر **ما** اگر متابعت مساعت ایر **س** تا بویغایه دک باب طوفان و واقعه
 تعظیم آنکی محیقه ضیاع چنانا نظیر آب صغیر و غول محو ایلد **و** اگر نمره بایت
 ایر **سن** علی القلوب دو نم کیدم **و** ماجرای علی ماجرای عالم آرا و فکلی کشور
 کشت **نه** اعلو و انما ایدم **شان** به چون نام شیر و سباعی ایشده **و** غایت
 اطاعتن غیر بولموب ایتدی اگر نبی سیاستن این قلدر **و** دهنه
 ضرره ضامن اولدر **ک** فرانکه مطیع اولدم **و** و سبله مرا فتنه شرف خند
 و کرامت بلعزت بولورم **د** دهنه ایما غلظ و شداد که کا و اعتماد و اعتماد و
 معتدل جان شیر متوجه اولوب **در** کا شیر قریب و ایجو دهنه ایلر و ارج
 کا فک قد و نندن جنس ویر **ب** بر زانده کرم کا و کله **و** شدایط خنقی بر کنور
 شیر حال خاطر صوره **ی** بونوایه قی کله **و** کله نه باعث اولدی دیدی
 کا و سر گذشتن تمام حکایت ایتدی **شیر** ایتدی **مهر** کرامی **مس**

خوش آمدی و عیالک آتدم تو کرام. بما بومعاف آرام ایله تا شفقت و اگر ازین
اولسن. و مرمت و انعام ازین نصیب تمام بولاس که بنم این بقی و غایت
هرم حمایت و مفتوحه و د و مایش بر فایض رعایت مملکت است. سعادتمند
نظم دین مملکت کبریا کسی ز یاد شکایت نیاید کسی د اول بکار که نیت کنیم
نظر در مصلحت رعایت کنیم. کا و مرهم دعا و تحت و لوازم ثنای مدحتی برین کفر
و کمر خدمت و عبودیتی طوع و رغبت میا جان بند ایدی شیر دانی شبه تقرب از زانی
بیوردی. روز بروز مرتبه بس زیاد و قله و باغزار و اگر ام و اهل و اختصار
قصود خودی. دایم احوال شخص و اخلاقش تغیر یابد و بی معیار عقل و در
و مقدار نیت و تجربه بس تجسس ایدردی. کورده که کمال عقل و کیا استقامت
و تمام فهم و فراست و صوفی هر چند که تین اخلاق و شخص در اکثر مسائل
و فواید و دانش و شوق فهم و دانندیشه اعتمادی زیاد اولد **نظم**
نیکی و برتر شد بد و روشن قیاس سخن و مقدار مردم شناس. جوانی و دانش
سفر کرد و صحبت انداخته شیر ضار تا تل و مشاوت و بسیار تفکر و استخار و
صکرم کا و ک ربه نغزین زیاد ایدوب. محرم سران و نظم احکام آنا را بدید
کا و دافعی تیند احکام حکومت و تمثیلت مصالح مملکت و ضبط لغوی و تدبیر
جمهور و بر وجه ده آثان کفایت اظهار اندی که خدمت شیر و تابستان رتبت
زیاده اولوب. بر مرتبه بایر که زمزمه ارکاد و و جمله اعیان حضرت بجای
آندی و مذکور که شیر درجه رفعت کا و کرد و نیت و و اجله و فاکر این
داین اعتدال و کچور. و مباشرت امور و اکامتار و برضاد و و مشاوت
اکا اعتبار قلز اولدی. دست حد بعضی بصیرت سر و نفرت چکدی و در مقام
خبر و ماغنه شعلد غیرت بر آندی **نظم** طوبی ترنگ حد آینه سیخا

کل آتد غیرت او دی سینه **دیکس** حد هر جا که آتش بر فروزد
هم از اول حسود انرا بسوزد. خواب و قرار کندی و راحت سکون ساختن
درختی کو تو در کلمه شکایت ایچون و آخر طرازی حکایت ایچون کلید خدمت کلدی اندی
ایرادر ضعف و آیی و س و تدبیر می کور می سس که تمام خدمتی خدمت شیر
اندیم لطف جیل ایلد کا و خدمت کورم اول و لطف تر قوت و مکان بولدی و جمیع
د و لطف و تقاضا و سرور از اولدی. بن منن که محلدن و مرتبه اولدن تنزل اندیم کلید
جواب و بریدیکه جان من خود کرد و خود کرده را تدبیر چیست. بونیش بلور بیاید
یه کدک او رچک و بویبار رفتی یی یند س قلدرد که مکا اولد مضروب اولش در
اول زاهد اولمش و دند ایتدی نه و جمله اولمش در اول. **حکایت**
کلید اید و روایت ایدر که پادشاه پیرد بر بی بر زاهد کسوت زیبا خلعت
دیبا عطا قلده و بر دنده و طرا و اغیار که قادر ایدی حصار کوا و تقب و
و دین زهر دین سر و قاپدی. بوجاله مطایله و لب عراق طبع و حرکت کلدی و خیا
خلعت خلوت زاهد و اربوب دست اراد تله دامن خدمت تشبث قلده و تعلم
ادب طریقت و اطاعت حقیقت و جد تمام کورده تا اول حیل ایلد محرم خلوت و
بر کیم فرصت بولوب خلعت کورده چون صبا اولدی زاهد خلوتی خلعت و خالی
و مرید جدید غایب نا بدید بولدی که اولد کوتاه آستینک دراز و سبک
مصلحت دراز دستی این کوتاه آستینان بین. جنت و جوی ایچون شهر متوجه
کیدر کن یولر کورم که اگر نخیر بر بر بلجنگ ایدرل. و سر و لیل بر بر
ایدرل. بوجالده که اولد انضم تیز چنگ بر بر بلجنگ ایدی و هر یک اعضا
قان روان اولورده بر و باه عربی کلید اولد قان قانی یالده ناکا و بولدی
طوقشور کن و بر بر یله باشا و و شوکر و و باه میان راست کلدی و طرفین محکم

تشوب دام صدا که کنفا و اولده زاهد بوسته زیاد و تجلاتی و آتدین عیشت
 و تجربه حاصل قیاب یونان کنده و شهرت کام شهر ایزده ابواب شهر پسته کورجی
 متحیر قالده زاهد پچاره کبوتر آوار و کمال افشری طواف ایدوت اقامت ایچ
 بر مقام بختی بهر کن مکر بر کچه دن برزک روز نه خانه سندن نظایر ایدکن
 نظر زاهد راست کله سر کرده انگندن غریب اید و کن پلوی منزه دعوت کلدی
 زاهد دعا اید و بیت دعوت اجابت آتدی اولکاشا نه کوشه سندن کوشه
 او قورب او تراد و افکار مشغول اولدی مکر اول عورت ناپاک و بد کردار
 فسق و فحش ایچن میثا کینه کلری و ان یک **نظم** ویرده هر بیت دهنریت
 کنده هر کچه بخت بخت اول جوار نک برسی که فتنه حال با کمال حور ان جنایه
 تعلیم ایدری و آفتاب عالم تاب عنایه ن آتش غیرتله یا نوب که هر یک
 میثم عاشق کشی سینه عشا و خد نک غریه نشانه قلشده و لب جان بخش نام کلر
 یک شکر که ملودت و بر شدی **نظم** قمر شیر سید و غنیک شکر شین شین
 کلنه سندن قلش پریش آملش بر قلنه یک لوجا لبدن لعلک افشده هر یک
 دماندن لعلک افشده و لکن بر جوان زیاده روی و شکی بوی سکر و بالو با سیمیا
 زبان بار یک دیان اید که ترک خطای چین زلفندن سبیل کی پی و تاب و شغلان
 سر قند شوق شور انگندن و دلش ق کی اصلک رای ایدی **نظم**
 روی چه کوه روی روی چو آفتاب زلفی چه کوه زلفی هر حلقه پی و تالی
 حجاب اولما زلفنی حجابی یقزم آفتابی حسی تالی نطق بقلی میجا نده
 و طوق تشنه کوه عرس و پیوند عشق دی و پیوسته مهر و ماه کی بر شکر
 قمران و زهر و شتری کبیر بر جلد اجتماع و اقتران اید لرحه و جوان قورم
 غیر یلد اخی اول جازیه نک جرم و عائدن بر مندا اولدی و تشنگ بیان

طلب هزار تبصه چشم زلفه یول بولدی **نظم** کور هم بر هم در دناک ایلن
 غیر لک کور هم سن غیرت پلوک ایلن بی اول بخورید کردار کینن مگ بو حمله سندن عاف
 تاملش و کثرت ضرب و قتل و خلل دن بی طاقت اولشده اما چون جازیه حجاب خیمیا
 کور شدی و پوی و جانان نقد جان کف دست کنه مرشد و مستغ اولمق اولمق اولمق
 اول جوار نک ملودت قعد آتدی اول کیم که ناپه الکل خانه سندن مهر ایدی صحت تری
 ایدوت فرصت کوزه دی و جام مالامالایه عاشق معشوقه پایمال جنیل خواب آتدی
 چون ایل خانه شراب خواب مست و خراب اولدی بر مندار زهر حله بل حل ایدوت
 بر با سونیه قویده و و ما سون نک بر لمر قند مانده و بر جانین مخرج حوز قویب لدر
 نیچر این تا اول زهر که بعضی جوار نک و ماغنه کیر ناکا جوان عطش آتدی بی
 جوان و خرد و ایدن بخار قوتیلدن هر ک کلته کلوی بخور کنده و ذاکال نایش اید
 پلوک اولده و بسیط خاک وجود زهر ناپاکدن پاکیز اوله هم در آن روز که
 سر داری من خضر امیر الله و قویه زاهد بو حال مشاهد آتدی و اول
 بوالجی که روز قیامت انکا دراز کلشده هزار تبصه پانایه تیورک تا شول وقت
 زاهد صوفی زوایه شب ظیاندن چقوب محراب افق و البصر اذ انفس حادیه
 مزین قلدر و معنوی آیت عالی رایت بخیر هم من الظلمات الى النور عالمیانه روزی
 کی معاین و مبتد اولدی **نظم** یافت صفا کند آینه رنگ شد رخ آینه چینی زهر
 زاهد داعی اول طایفه بنهادک ظلمت فسق و فساد دن خلوص اولوب بر منزل داعی
 طلب آتدی اتفاق بر کفشک که کذوی زاهد مرید معتقد لری عدا دندن عدا ایدر
 بر سبیل ترک آنی او زایلده و جماعتی از مخدمت و مرام ضیافتی کما ینبغ و صفت
 ایدوت کدی بعضی احباب نک دعوت اجابت ایدوب کدی مکر انک خاقانک بر جوان شوی
 و نه پاشوی آریسته روی سلسله موی **نظم** نده لکوی خوش سوز و شوق چشم غمنا

نگاه اندیش پاشه خاطر لایحه و شویب با کمال طبع و نشاط و سبب اضطراب عالم کرد و ناراحت
 آغاز اندیش بود که چون بر سر علمت نشد و حدیثی منیر بود با ایک
 اندرون کیفیت عالی و فرجه در ترجمه باعث انتقالی مستغنی از آنده اندیش که ای
 وای مایه جگر **نظم** از ما پیش از نشو و نما غایت از آب وین برین او برهان
 پس سبب تشویش اندیش و قفسه غصه و پاشه بی علی التفصیل اعلم اندیش پسر
 این پدر و مادر حکم قضا و فرمان قدره کذا اگر چه که طریقی بند کافیه دکلره اما
 سبب تشویش پسر در بر و واقعه و هر چه به شفا میراث **نظم**
 اولوند غیری به هب چاره و اردن او کلمه دین و نه یان و اردن یکی که اگر غایب
 دفعند سعی بلینو ایرین و بنو عقد یک حکم چقدر تمام ایله سنی بوقت نزد
 منفع و بوق سارت سیزدن مرتبه اوله کجشکل بوندین بغایت دلپذیر کن
 برین پسر که تعجبنا چو قاکد و برین بود و دوا طلبی ایچین و ان کلدی
 چون بزرگ طیلان قلده خاطر به بی طمان اند که آیان جان بکندم و در در
 و حال دگر کویم که قهر بر بدم **نظم** بدر دگر کفر فاعم دوا دل غیبنا غم
 دوا و در کادیت به شکل غیبنا غم قضا کفری مکن بر سندن حدیث اتش و چو
 قضا صحرای کشتا ایردی کجشکل نعلی اکا راست کلدی چون اول کجشکل
 و هیکل غریب کوردی کند و کند و اندک و ان بر در در و غریب و ایچین و ایچین
 این بر یکشاید که انکار فرطیه و یکشاید به بی عظیم تمام سندر
 قند و اردی لوازم و شایسته و مرام اغاز و اکرام بر نه کورد سندن دانی
 غریب بر سر کس و صافی لوازم شرایین نقدی آید و کوردی بوردی که بشکر
 آثار ملک و فیه کرم غبار انفعال و ان کی بر بخور و راه و شایسته سندن ایچین بر زمان
 سایه حیات و آرام ایله تا راحت اولرس واکر بر حالک و ایچین و ایچین اعلم

پاشه



باشد که برین کفایت نکرده که چنان بود که کجشکل بچان حال را زنی بر دگر که اکس
 بر دگر سبب ایستاده تا اینچنین پان پان اولیده سندن مشرو اولیدی **نظم**
 با هر کسی شروع دوم در کتاب خویش و مدد و انداز و ناز و بر دگر آن ناتوان و هم
 بویکما شریک در ایستاده کافیه در کجشکل رفته پرد و دوا و لوبت آید و غمیه اکم
 چو بونامی ایستادن کوردی و بویکما اندک خانه و آشیانه لایق آتش فیه وین
 نهان بکافیه کوردی وین و بونو طهرم آشیانه و اردی بر سنی قند ایک بولور
 ریش دگر که البته هم او و درین کجشکل سندر و کشتیانه سندن وین وین وین
 وایا رانی بی قیلده و دلش وین وین طفر و اندک کشتیانه جاننده و اولدی
 و اولد زمان که سندن کجشکل شفق پسرده و نوا اولوبت عصافیل نیم هوا کی آشیانه
 آشیانه طیلان قلده سندن برین سندن برین کجشکل و غم غم غم برین سندن و کجشکل
 بر مقدار نقطه و کبریت لوب غم غم کی آتش فیه آشیانه کجشکل زوا اولدی
 الملک دلاشته خانه پاشه و اردی اولد زمان که پاشه نیم لریله کی بختا و کجشکل
 وصیا و اجل دین بصره برین سندن غم غم کجشکل **نظم** یا راقدا باللیل سوز و
 ان ایچین و کجشکل اسحار و چنگال و مقدار لریله اولوند نقطه و کبریت آشیانه
 سندر اید وین و نیدیل کجشکل شعله قهر آهی اولد طاکخانه سندر و شویب خواب
 غم غم اول وقت او یاندیلر که دست تدارک اولد نایر نک طفا سندن و صحر
 لود هم پدر و مادر پسر سندر خانه کشتیانه لریله خاکستر اولدی فقط ابر القوم
 الدین ظلمی و الحمد لله رب العالمین **نظم** سندن زلم آتش بر فر و غمت
 چون در شعله اولدم او را بسخت برین کجشکل م تا بله سندر که دفعه عد و ده
 و انتقام خشم ده بخت اولدم اگر چه اولغز و صیفا و غم برین و قوی و کور
 امید نصرت منتی و شسته فرصت منقطع و کلدن کلید آید و شیش اکا سایه ارکان

میانند و بر باد میروند و لایه تقرب دولتی فرق اند و پیشین ^{خاطر} پس بگویند
 اندن تنفر و مزاج شیرین و متغیر قلیوب بغایت مشکلا و کرم پادشاهان بکین
 تربیت است لایب سبب کمالی فی حق را تزلزل و هر کس که چاه منقذ در چاه منقذ
 بی جرم عظیم نظر عاطفت در دوا یلزل **نظم** چو بر آب فرو می نهد حکمت چیست
 شرم دارد ز فرو بردن پرورج خویش و نه اندیشه بیکای بوی قیامی که مالک
 تربیت اخلاط و سایر ادکا حق تعالی تعریف است که آستانه سینه منقذ در چاه
 متفرق شد و **و** و اندک منافعه است و فواید نسیجه اندن منقطع اول شد و نوبت
 ملکه و ملکه بچه آفات و مخافات متوقعه **و** حکما بوی مشرب که آفت ملکه و خصلت
 بوالقین علتند ناسیدن اول غرضان یعنی دولت خواهری که و ده بوی اثر که و آب
 رآی و تجربه فی حقین و خواهر طومر **و** اکثرا یعنی بی جهت جنگ و جدال و اوضاع
 و ناشایسته احوال **و** اچو هوای یعنی شغف و صاحب غوان و غیبت کار و اوایه
 شراب و میل لهو و استمراء اغانی در درختی خلوق و در کار یعنی اول و قایم و اوقاف
 مشغول و با و قحط و عرق و خسف و زلزله و غرق **و** بشخی تندخواهی یعنی خشم و غیبت
 افراط و فرساستن نفوس و عدم احتیاط **و** البخی جعل یعنی مقام صیاد و جنگ
 صیاد و وقت مله طغنه مخالفت و مرا لطف **نظم** جنگ صیاد بی چلی نایب بجان
 جاکل کل لاش جای خا خا **و** کلید ایدیه جرم ایلد که مکر کرم میان جهان بکین
 و تخم انتقامی خاک خلوت شنید و داکش سن و دلسر که سنگ مرمر که اکابر ضرر
 ایریشه فایز شرکون اکابر شر و تیشه **و** فاما غافل اولما که مقتدات آزار اخلال
 بونیجه وین جرم و عاصد که قوه فاسدیه که وید عاید اولی **نظم** هر که بد کرد و بجز
 بد ندید **و** آفت آن زود بوی در هر سید **و** هر که که بعیرت عین عین مله خطا
 بوی عالم مکافات اید و کنه عالم اولده **و** شک کلد و که جانب حق و رحمت مایل و

کرم و دست و زبان آزاد از ان خلقدن محافظه قیلد که که نکه اول پادشاه اول
 و نه ایتی که مسو عکس اول شد **و** اول حکایت کلید ایدیه **و** وایت ایدیه که وایت
 قدیم بر پادشاه ظالم و ایدیه که دست تعدی و تسلطی بر بیان غنی بیک انگشت
 بودیم طغیان فساد عدل و لغت اندن طش کشد **نظم** شمس تملک بوی بالوشدن
 بوی و فساد و شر و اول شد **و** آفرین **و** ظلم و ستمی بر غایت ایدیه که هر آن و هر
 غایت در ستمیت دست دعا یی رفیع ایدیه **و** اکا نفرین و لغت ایدیه **و** ویداد
 مشیلا آد چهره شد **و** که سلطین و نمایانند اکا ملکه ظالم دیر لده **و** اتفاق بویاوه
 بر کوی بشکان کدی چون مشکا در ن فارغ اولوب ستم سلطنت جلوس اندی
 منادیلن ندا اند **و** که **و** رعایا **و** وای کافه عیوبل با سوابق از ماندن الی
 آآن عجب جهالت **و** بیک بصیرت **و** رؤیت رؤسوا بدن منو اند **و** قدست
 محمد مان غم دین مظلوم **و** تحت رسیدن خبر ستم چکش دی حایات استا و لیس
 ستمیت بدو که مقام صاف دوم **و** معدلت کترک رکابن ثابت قدم آیند
 من بعد بر آفرین یک خرم خالنه آتش تعیدن **و** شورش ایدیه **و** بر ستمی در کف
 پای خان از آمدن **و** فر کرم **نظم** زینبایلم عدل موعود **و** بختا ایلیم جویدیک سرور
 رعایا بونیید **و** الحیات تان و لاحت بی اندان بولده **و** و فقرایه بوی مشد **و** ایل
 بر خنده **و** ایدیه **و** غنچه **و** مراد مشکته اولدی **نظم** ازین فواید مبارک که ناگاه آمد
 جشتری دله و مشد **و** بجان آمد **و** القمه ایام دولتش احکام معدنی بر مرتبه این
 آیه بر پستان شیر **و** شیر ایدیه **و** و فر کیش تا زید بازی ایدیه **و** تدر و بان
 بر خانه **و** ایلان شایین قازم بر مولد **و** اول شد **و** **نظم**
 نعدل او شین باز سفید چفت کلک **و** زامن او شین شیشیا **و** یا شغلی
 نه آن فران برده هوا بدان چنگل **و** نه این دوزان کند در زمین بدین چنگل

اجرای احکام بصفت و عدالتن بر مقام و امره که نام نوشروان را و غیره نیز
تا بوی سید لقی شایع اول نام مندل اولدی بر کون خواص هر مملکت بر بی نصیب
کیفیت حالن سوال آید و غارت جوهر و جفا محض و غارت اولمک بیان
شاه آید بن اول کون که عزم شکار را نمیشد و قصد صید بچون مرغدان چغتای
فضای شکارگاه دهک و پویاییدکن و هر جا به نظران آید و کاه کوردم که بر
رویا سکره و بکیده و بر سکه عقیده و شوی و دنیا بیکر لری بیکوب و
پجان رویا پای لکله بر سحر اجنه کیدی قورتلای سکه و فوب کید و بر پیاده
اقب پاینه راست کلوب شکست اولدی بر ساعت کیدین پیاده بیک یاغن بر آت و
سک انتقام می آید بر مقدار کیدین آنک دانی آید بر سحر اجنه کیدی بخوا و
چون آنک بوی کفیت او ز روضه شاد اندم کند و تقسیم آید کورم که عمل آید بر
بولیل خزان سینه مثله **نظم** بیک موری خورد و بان آمد قصه از کج
بعد از آن آمد عقاب و این عمل با باز کرد و قکت قکت و سیقل قاتلک معلوم
هر علمکافات اولو مش و احسان و اسات هر کشی اند و کن بولور مش
نیک در باب بد مکر و نهان که بد و نیک باز نوی دید بوشلی اول اجلن
مکافات آزار و انتقام افرار و نیکه سن مبادا انگشت مقینه سکا عاید اولد
و من حرف بر لاجنه و عقیقه فی اسه شک عتقن ظاهر کله و من آید بن بواقعه
ظالم دکل مظلوم می ستیمن دکل بلکه ستم کشم مظلوم کر ظالم دن انتقام صد دین او
طریق مکافات له نه از مکلوش و آزار نه سینه آزار قصد ایله عداوت محرم
کنکار می اولو مش کلیل آید نثرها که بولدن سکا شایسته خلل کلر ایش با
کا وک به که بخه قادر اولو مش و آنک قوتک غریش و قدر قدر تر کید
و آنک تبا و لشیای سکا آحاب و احوالک بچو قد و من آید بن بامور و فوب

قوت و زور و سار و کشت اعلی و انفسان مبتدی کله و بلکه را بر آت قوت
بهرست بولدن مقدم **ع** اگر آقبیل شجاعه الشجاعه زیرا که اولند
دای و روتد میر اولو غالب بود که زور و قوت اندن عاجز قالور **نظم**
کار را راست کند عاقل و انا بسحق که بعد کفر خوار میر نشود کوش خوشک نشد
اول ذای حیل کار اول بار ستمکار و حیل ایلد بخه حیل ک ایلد کلیل آید بچو اولش
اول **نظم** و من آید طمطلو کلش که بوزاغ بر کون کمرش معانه و بر ستمکار
آشیانه طوطی و اول سوراغی روضه بر ماراژد و کور که آب دانی زهره
و عمارت و احباب بن دنیا بی بطل مزاج بقا و حیات آید تا توکل آتشده مار زانک
پچه لری هر کاه شکار آید و و بیک زانغی آتش فل قاولاد لری داغ آید و چون
مار ستمکار که انزل و آزار د حد و بکیدی و زانغی بچان نک کارخانه و کار چکی
آید و من حرفه ماد که هلد که تدارکن آید و دوستلر دن بر شغال حال مکان
بد سکا لدن شکایت آید و بای آید بر فکر ایلم که بوی مار بچو خوار کیدلر دن قوتلم
و بولالم جان شکار کجفا سندن خلوص اولم و شغال آید بوی بولمک دفعه و
عایله نوک دفعه نچان فکر ایلمک زانغ آید نفکم بود که چون دین مار بچو
آلود کورم متقا و خواجی رطل چشم چها بین چقرم تا برد اجنه قرم آینه یا و
و قمرند لرم آنک شرر شرر نامون و ضرر زهره و مصون اولو شغال آید کج
تدبیر غایتین بحیف و صوب مواید نهایتین بخفند و عتله قصد اعدا و دفعه بلق
بر حیل تدارک آید هر که از خطر ج اولم زنها بونکرد و شافل اولد تا اول مانی
کی اولم س که به که کز جنک سعی آید و سوت تدبیر دن چنک خچنک هلد که گرفتار
اولد زانغ آید بخه اولش در اول **نظم** شغال آید بر مای خوار بر چکی
کنارن و طوطی آید و و کما ایش مید مای بر سر آتشده هر کج حاجتی تدارک

ماه شکار را بدیده و حفظه فایده روزگار چهره چو پیکر می کشد و شغف
 خیف و قوای بدنی روزی روزی ضعیف اولدی شکار ماهی در قله و درخت غم
 الم کرم را اولوب کند و وی لولم دیو بلیدی **فلسف** درین قافله عمر اختیار کند
 که کردستان بهوان دیار مانوسند خیف که نقد عمری بازیم ایله باد و پرو و بخت
 بیلیم و پیکر و قتی ایچون قوت لایقوت ذخیره قلم حالیا طاقم طاق و کینه قوت
 یطافه پیرا زلم اولد که بنای امری قیامد بکر و حیل اوزون بنیاد ایدم و دایم نیک
 ترتیب ایدوب خاتمه تبیین و ترویج ایدم **ع** شاید که بدین بهانه روزگار
 پس نیکس و اندوه کین لر کین ناگه خیر و کریم اینک کنایه کلید و توری اتفاق
 بر خرنیک آئی ابرار قدن کور و بایانه کله و باطال انبساط ایدوباید و باید
 سنی بغایت غمناک کور و دم موجود در حال غبار و لغول و انفعال مشاهد قیوم
 سینی نه نه در جواب ویرد که بخم غمناک اولیم بلکه دست اند و هله بخم کین بلیچا کولیم
 سن نیم مادی معیشت و سربایه عیش و عشرتم بوی که شخص اید که هر کون بر قیام ماهی
 ایدرم بیکانندن سدری و قوت لایقوت حاصل اولور و ماهی کین حیدان تفاوت
 و نقص لازم کلور و نیم اوقاتم داعی بین ای قضا عله آراسته اولور و بوی که
 بوجوب یاد کنارند بکوب سول شلرد که بوی بیکرم ماهی بخت و غیر تنایان
 تدارکن انک کین برایی تداقله و بیکرم بوندن زیاد و اولوانک افزین
 قیله لم بعیر بولور کشفدن کلم حال بی نوال اوزر و اولورسم جاشیندن الیم
 کرک و نه هر که هله که راضی و لایق کرک خرنیک بوی بخت یا شتد نعلی کفر کلید
 ماهی لر اعلو اندی ماهی بوی بخت و شش و شش بیل و ترس و ترس
 اولوب برک بید کین لوزان اولور و عاقبت اتفاق ایدوب خرنیک ماهی بخت
 کلید بوی بخت بوی بخت بوی بخت بوی بخت بوی بخت بوی بخت بوی بخت

فلسف بخت کله شرا با بهیم می کشیم بر کار صفت نیکر کشته نیم حالیا کله که شکار
 شکار ماهی و زله **فلسف** درین قافله عمر اختیار کند که کردستان بهوان دیار مانوسند
 خیف که نقد عمری بازیم ایله باد و پرو و بخت بیلیم و پیکر و قتی ایچون قوت
 لایقوت ذخیره قلم حالیا طاقم طاق و کینه قوت یطافه پیرا زلم اولد که بنای
 امری قیامد بکر و حیل اوزون بنیاد ایدم و دایم نیک ترتیب ایدوب خاتمه
 تبیین و ترویج ایدم **ع** شاید که بدین بهانه روزگار پس نیکس و اندوه
 کین لر کین ناگه خیر و کریم اینک کنایه کلید و توری اتفاق بر خرنیک آئی
 ابرار قدن کور و بایانه کله و باطال انبساط ایدوباید و باید سنی بغایت
 غمناک کور و دم موجود در حال غبار و لغول و انفعال مشاهد قیوم سینی
 نه نه در جواب ویرد که بخم غمناک اولیم بلکه دست اند و هله بخم کین
 بلیچا کولیم سن نیم مادی معیشت و سربایه عیش و عشرتم بوی که شخص
 اید که هر کون بر قیام ماهی بخت و غیر تنایان تدارکن انک کین برایی
 تداقله و بیکرم بوندن زیاد و اولوانک افزین قیله لم بعیر بولور
 کشفدن کلم حال بی نوال اوزر و اولورسم جاشیندن الیم کرک و نه هر
 که هله که راضی و لایق کرک خرنیک بوی بخت یا شتد نعلی کفر کلید
 ماهی لر اعلو اندی ماهی بوی بخت و شش و شش بیل و ترس و ترس
 اولوب برک بید کین لوزان اولور و عاقبت اتفاق ایدوب خرنیک ماهی بخت
 کلید بوی بخت بوی بخت بوی بخت بوی بخت بوی بخت بوی بخت بوی بخت

و نه اینه ی بجه اول شد را اول **کلیله** است و روایت اولی که بر کرک کسند
 یکدیگر و و بوی طعم ایلک و بوی آید رخ و ناکا و کورده که بر خورشید بر خاشاک است
 یا تش و خیل خواب میجو بن احاطه ایش و کرک اول نمونی غنیمت بدی و آهسته آهسته
 یا ناکله و خورشید نمک نمک و مندن و آسب قد مندن خورشید و بوی دلد که طریقی
 فراد اختیار این کرک آبی استقبالی آید و بایندی **نظم** بایا که مرانیت آتش و در
 مروزه که بجان آمدن ز میجوری و کوش کرک میبندن بد پیش اولی و در و در
 و زار و آغاز آید و و روی نازی ناکا به سورت آید و بلوریم آتش می آید و
 مله و در و نفس اماره می غایم اشتها سید منطرب به ن بوجه و ضعیف و بوی
 خفیه که بر لقمه آکا نقد غذا حاصل اولم کرک و غلیان و یک جعت و صبر
 عرق شوی تی ند کلو قور بوی کرک اما بوی اولی بر روزه و باره که غایت عین
 کشت اطلاق و درین این مزه و وفرت لم و کشت شجند حرکت این میو با اولی
 کاتم بود که انک لمی لطافت میجاد لکجا تده و شمر حلو و تن و مائل شربت نهات کرک
 امین قد مریجه بیون و نه قدر زعتاب انک کشت کاشانه میجانین مقیم
 شرف قله و آبی دام حیل ایلد مید قید فریبند آید و بخدمت امین کتدم اگر
 نعتله قناعت بیور به فیه و نغمه و آلابر خود محافظم و فرود داجله منتظ
مسما و دیگر از اد رکند او که بلخود بنر ایم کرک انک خواب خورشید آید
 و اخانه و اخونه فرشته اولی راه خانه و روبا به روانه اولی کرک اولی
 بر روبا آگاه و اردن که فتح مکر قلبی و ابله و حسن ایدری و نیز نکجیل و
 و تسو لیر و هم خیا له سبق و مروزه ی **نظم** و و یکی جیت و دعا پیش بوی
 یا نه که تمنا می آن پیش بود و لعبت بازی کی محاروده و از دکان برده و باز فرو
 هم و در محراب غنا بود از و هم سک ده نون نان بود و از و در کجاست شل از دین که

محسن ملک و نه بجا و نه نم و خورشید آنکه قدیمی و جاسی و از ی چو بوی و فرشته ی
 فرشته غنیمت بلوی انعام داعی و س قله و در خانه و روبا به یک کرک طش و قوی کند
 سوراخه کیر و وظایف سلام و تختی بر کتور و روبا و داعی اعظم و اگر ایلد و سلم
 و تعلق تمام اید و بوی تبصیره آغاز آید و عاید ی **نظم** خوش آمدی زکیا می یابن بش
 یا که می جیت بر و درین جابن بشین و خورشید آید و بوی او قاتد و که از زو شرف
 ملک و ایدرم اما موا یع و زو کا و غدار و عوایق زمانه تا پایدار سیدله بواجده
 مجرم ایدم **نظم** فرشته آیت درین بام للجود نکار که پیش از زو و عاقلان
 کشت دیوان بواجده اتفاق بطلانی شد ادبی نهاد بر غریب مصر که ایلد
 سرفراز و عرشه و لوتین بر پیوند نازد که **نظم** و لی منفا و کینه حکمت و
 رخی منجا و کینه عفت و علمی غنی اکاجبلی و شیخ و دوران مرید شجلی و در
 مرارات مبرک و دین بودیان و مشرف قله و بوجناب تقدیر یک صیت و صدای و
 و تقوی سن و اختیار عزالت و این واس اشاء اید و بوی بر ستم به تو صلح و شرف
 تو سل آید تا دین حالی جمال بها آید منور و عشا میجا فای انفا س
 معطر اوله اگر ملو قاجازت اولور فیه واکر بر اید و بوی بر نوب داعی
 قضا و افاق بوی **نظم** یا ازین دن باز کرد و می بلوی ناکا یا فرود آید بجا
 چون دعا کجای روبا و پی انتبا و متاک با آنز نقش حیل بشین
 اید و بوی کرک کرک آتین صورت کن حاینه آید و کند و کند و اید و اولی بود که
 بوا مرد و نه انک کطوره سکوی الیم و انک کشریت زهر آتین نه انک تجر و اندم
مسما کلو و انداز را پاداش شکست پس روبا و داعی دین خند و خوش آمدن
 آغاز اید و بوی آید بن آید و و روزه و کمر خندنی اول ایلدن بر میان انش و
 و در زو و یزنی غریب اول سبدن مطبق و طش غنیمت که انک کمال حال

لی

درست ادا آید **نظم** صفاده شویله کیم منورده کور نورده کانهت بکدن آیتی
 ای ملک خفتم نابکار از غیب بکار ده ده بن آنک مرا بندن و هم ایتم اگر ملک بنیاده الوب
 خفتم اگا کویستم شین فرکوشی دوشنه الوب چاهه نظر اندی کند و نک ای فرکوش
 معترین صوده کوروب خیال آید که شین فعاله و اول فرکوشی در که کند و کوشی آری
 اولی شد و نه لکاله فرکوشی شین بکند و س اول چاهه آید و بر ای غوطه آید نفس
 لیکن زیاده زیاده چیمه اوقالا آید فرکوشی سله متده و نوب و هوشی کفیه حلاله و
 آید و انل دانی و ظایف شکر لطایف الهی به قیام آید و بر یا فراموشی و فراموشی بال
 و رفاه حاله چون چرا آید و به بوی قیاس حاله ادا آید **نظم** خفتم
 یکی شربت آب از پی بسکال به از عمر هفتاد و هشتاد و یک عمره و انعام الهی نه
 بهانه کشی کام الهی نه می شود به مثلن معلوم و نه که خفتم نه قدر کوی و نه
 آور اولوس مکن غفلت و اگا ظفر میزدن و دشمنک معنی و غیره کند کوی اکثر
 تیر غدرک انج تاثیر متصوره و کلیده آید اگر هله ککاو بر تدبیر ظفر بکند
 مشین اندن و غیبت نظر قضا و لیم و اجمله و معنی و نوعا اندن اعتدال ممکن و دراک
 به مغرب شین تدبیر کس از جای کرا و لیم و نه نه بوفکره و از کل و بوی و اعتبار
 قل کر هیچ بر عاقل راحت نفس را چینی و لی نعمته نه عده قداک و کلام میانه
 بوی کلام ایله تمام اولوی و نه بریت ترک ملذذات آید و بوی بر کوش و غزلت آید
 تا بر کوی فرصت بولوب شین مضمره و ارجی و غم دین لر کوی یوزن دوش و شین
 کوی بوی اوب قوشن و طوری شین آید و غیبتی بندن کور و غم شین خیر
 دمنه آید ملک دولتی آید در کین اول شین آید و چکر کوش و غم و بشر کوش
 اتم و ان حکمت بندن دمنه آید اگر چه غفقه به حکمت کور و لیکن قیبه به خلوت کور
 الحکیم و شین بر بنیاد غایب پس شین خلوت آید و دمنه غفقه دعوت آید

آیتی بر عازمه غیبتی و قوت کاکاوند علی التحسین و حضور فایض الغفر من تفصیل آید
 همایات ملک تاخیرن بچه مخافه و کادامه و نه فدایم حواله هزار آفات و آیت
 بلورن خفتم و حکم او خات و میشلرد که نو آیتن آفت **نظم** مکن تاخیرن سر رکاب
 که دمنه آیتن آفتت بسیار دمنه آیتن هر کلام که مستمعو آنک استماعه آیتن
 آیتن متکلم آنک تکلم با قدام ای ملک کرک و هر وقت که پویته قلبن آتش فکر و تانی
 آید خلعتن قاکه کور ملک کرک سامی و غی احوال شکلی تمام ملذذات قلب بلک کرک که
 خیر اندیش و عاقبت بین بندن یا منبر را کین و نفاق آیتن مدد چون بد کفای ملک
 شکر و نعمت و حقوق تر بیتن غیبت غرض یوقدن کلامی میسر ضایله اصغار الکبر
 خصوص ما شولوا دده که فوایدی و الحقیقه اگا عاید اولد شین آیتن بلورن
 بر ساین ملوکدن فضیلت را آ و مزیت عقله مستثنی و قنارم و هر شکلی کوی
 استماعن تمیزن مکانه بی پیش نهاد فیض ایمله اقرا نم میانه سرفرازم مکان
 تمیز کین مضمر اولوی الهی و آید و بی توقف خاطر کخطور ایدن خاطر بی کیم آیتن
 دمنه آیتن بر دانی بومرته حراره اولد جودن رخصت بولدم که ملک عقل و دانش
 و توق و اعتقاد حدن نیا دده بودا غی ظاهر در کندن صادر اولد کلام
 محض دیانت و عین امانتد نمانشیدن و شک و شبهت و غرض و عظامه الوده
 و محک طبع ملوک عیان نقد اخلاصم کالکشن و سرطه التیاء ظاهر و هو یاد
نظم بحمد الله که دمنه شت محکمت که قلب و خالص می شناسد شین آیتن بلورن
 شک فور اما ملک غرض و ظاهر و آثار دین و دیانتک جبین قیام کین
 مطلقا شک کلامک شفقت و شفقت محملی و شایسته پیران قبول و ملوک
 معزولده دمنه آیتن معتبر در که بقای کاف و حوش دوام عمر ملک وابسته
 پس عیادن هر بریسه که پاکین نهاد و پاک اعتقاد اولد و اجدد که الطمان

شین ایدید و بعد از اول **حکایت** دهنه آید و روایت آید و در که بر آید
 و بطریق آید که در کتب و در دین تعریف آید و السبله و محقق و
 آید و آبی صاف و اعتقاد و کبریا و و تاجای صفای تشنگان آب حیات
 آید و بوغیس دریا مشک بر آب روانه اتصالی و در اول آب شرفیه آید
 نزهت می شکوف که ماهی آسمان آنرا شکفته نایه غیر تر بریان آید و در تکرار
 انشراح و اول ماهی مرکب بر کما افرم بر بی حازم و بر بی حازم آید و ناکه آیات
 که چنان آرایش کلید در غودان و بانه چنان آید و و بساط بیض غیر آید
 رعنا و زاجین غریبه حدیقه خضر و سایه و کشته و فاش و سبزه زینت
 رنگ و شکر و تن بین و حیات و صنایع چمن چمن فی الی ان از هار و رنگین آید
نظم بهار یله چمن کرم اولمشده و یک سکنین و لی نرم آید و یک لایله و کشته
 کوزه یا شیشه چمن آید و کلک و قضای آید بر بی حازم و ماهی اول و فاش
 منوای ده کن کن اول آید و راست کله یل و اول او و و ماهی فی ان کما فی
 عرق طلع و حر که کلک و انری میصد آید و بر بیض و عباد آید و
 آلات استیاد و کوزه که یله ماهیل بر واقع در نگاه اول و لب عین آید
 اضطراب و دوشید یله چون غیس فلک آید و ماهیان انجم جنبه آغاز آید
 اول ماهی که عاقل کامل آید و چون هزار بار روزگار غدار دست برد
 و سحر سحر که محنت و درون مشا و قلمش آید و بساط بخیر و یاب
 و صیاد و لک قید و بند و خلوص تدبیر و دام فریبند و خجالت فکر و قله
 فرزند و دانا کوی آشناس که حکم نه کار خود را اناس کمی که خورشید نباشد
 بنای مفرح و عفت است و بر طریقت فی اختیار آید و بی شورت یار
 غیر که آب بر و ان متصل اولی جا بنده و اوله و علی انحر صیاد و کلید

ای
 آن طریقی داغی بخله یله شول ماهی یک پیرایه خردا آراسته و اما بخیر و در
 چون بوجالی کورده و اما لایق نداشت آید و ایند و حیف غفلت آید و در بیخ که
 آید و غافل که سر انجام کاری بر آید تشنگان سطلی مالی حال بوکا و اول که
 اول بر ماهی که نزول بلودن او که کذ و غیر پیدا و یافت بجم آید و خلوص
 آید و **نظم** عله و واقع پیش و وقوع باید کرد و در بیخ سوخ نادر چفت کار از
 و لیکن چون قوت کین فوت و کده زما مکر و حیل و فکر و خدعه در اگر چنان
 در که وقت نزول یله و کمال و آید و تدبیر او و لحد بر و بر و و زما مضای
 تضاده و بد و حیل و تزویر چندان غریب و راز اما یی جمله اید و در خردمند
 دان شدن و چه بر وقت آید قطعه انک کر و دفعه مکاید و شمع و کجین
 جایت که کرم پس فی حال منو یوزینه کلوب کذ و سن مرد و صورتی که ستر
 حیات که بر یانی اول حال کوه بر و خیال آید و ب کوه بر بحرایه آید
 اول داغی هزار روز و هزار که کذ و سن جویان آید و بر ساحل بخت و کتاب
 سله و یله **نظم** بیا و دوست که خواهر راز و کوی مردن نیای آید
 اول با هم عاقل که تدارک نوایم فکر عواقب در دور و دین و بیست بر
 غفلت مستور آید و حیران و سرگردان و پای کشت و چاپ و راست کند
 و قرار و نشیب و زیرو و باله و بند و تما عاقبت کار دام میاده که قیاد
 و مشک معنوند معلوم او و کرم که شکستن و بایش شتاب آید و ب فرست
 و اگر که یوز آید و جان خاک را آتش و مار او بر خرمن عین باد فایز
 کرک عرصه زمینی و ساحل خاطر نازنین آنک غیث عقیدت غیث مکتب تن پاک
 آید و بوق العز اوله نایا که کوی نوید میو شادمانی و برید فوق و کلامی
 ملک که **نظم** چو قدرت یافتی بر خصم غدار و بسک ابتلا و خورشید بر و ان

بخیر آید و دید و ملک معلوم. اما گمان افزون گشتن به مکر و خیانت فکر آتش اولاد و
 احسانی که از آن متقابل به مراد و کوشش اولاد تا به غایت دگر ایستادن غیر از اینست
 و اینها الآن آنکه این دقایق لطف و احسان غرض و مصلحت و اینها مشهور در دنیا است
 بویله اما ملک بیکبار از آنرا امتیاز و انعام و احسان و مقام عیسیا که در مشرق
نظم بهر کجا داغ بایست فرمود چون تو مریم می نداری سود. لیم حاصل اول
 زانگاه و یک ولد اولاد که امید و آن اولاد و غیبت و اصل اولاد اما این مقتضی
 حاصل اولاد و اجرم و یک طبعی طبعان اید و ب شانته مناسب و یک مناصب که در آن
 شوی و این دلیلی بچنان اید و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 تو اعدیم و اید و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 که در آن و چون حصول اما فی اید مستغنی اولاد و آتش کفرانی یا کلمه که در آن
 مشیاید و تمام لیم خلقت و دلی بخت حق و ملک و طریقه سلوک که در آن
 آتش کفران و عیسیا ظاهر اولاد و منایه و بر طایفه و شفت و عاقلند اولاد و
 و بهر قلمی که در آن با کلمه نا اید اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 نعمت و احسان و داعی مستغرق و غم و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 و بخوندن فی عوایت دعوا سن قلان بلکه واجب که در آن خوف و حجاب و اولاد
 اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 سبب نخواستن و باعث عیسیا و کفران نعمت و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 جزات و موهبت و تقصیر و سلطنت **نظم** نوید و لیر باشد و هم چرخ زان
 ای دوست چنان مکن که نوید شوم شیر اید و آن من به شوی اکل و کشتن و
 آینه در دلی بونیز که نکند و متغی و چرخ و حالی بویضا حال و نخواستن و زین که نا
 شمدید که بواب طیفم آنکه باینم کشاده و انعام و احسان و مایه و کاغذ

اما زیاده اید و بعد ما که بدین دایما محروم شفت و رحمت و شفقت است
 آیات سبب آنکه سکا فایده قصه خیانت و کفر و فرست اید و اولاد **نظم**
 چون دل به وسعتش خواش را علم سازد چرا به سخنی من علم برافروزد و منایه
 ضمیر و نیز ملک محفی و لیم که یک مزاجه و هرگز استقامت کفر و به طیف و فرشت
 سیرت و تکلیف و کفر است و خوی و پاکیزه و خصلت اولاد و کمال نام و بین شیخ
 عاقله و سبب از کون و لیر بدین تراود که در دناوت و مکر قصه و عرق و کشف
 ملک و سبب آشنای و اصل اولاد و مشهور و شیر اید و بخار و اولاد و اولاد
 دین اید و بر کشف بر کرم و مله و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 و دایم کمال خلوص و اخلاص و حسن و بر و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 شام تا به یونس و محرم و اتفاق بر وقت بحب و برت جلد و مله و اولاد و اولاد
 کلوب و مراقت و موافقت بر این آفرین متوجه اولاد و لیم و قضا و لیم و اولاد و اولاد
 نفس عظیم و است کلمه و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 متحیر و کشف اید و ای یار عزیز نه باعث اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 بهالک که نه حادث اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 و نه در آن کفران و کفری بنی که دایم و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 میگردن و تاب آتش فراق و طاق و متعبد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 مشکل اولاد و کشتی و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 و کلفت و زحمت و شتم کشتی و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 نشان و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 بریان و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
 یار و بخور و بهر و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد

زیرا که آنچه در میان بسته محلیت بر نکتۀ ایل هزار عقد خلقت است و پنجم فیض زبان عبادت
 بی محله که در تنه بندگی او بر شد در **نظم** ما که چشم خرد غنی نگاه کنی
 بضا عقیقت که هم سود هم زیاده نشان که داد که ناکفته نکتۀ کسی را
 بدره دل کند آوار و یا بجان آرد ولی بر است که گویند را یکی لفظی
 و عهد بیاد بماند که در زبان آرد ای ملک شهنشاه به بر خیز و اصل اولی
 صورت حال فهم آید و بت فیضت مآل معلوم که یکایک که مکابر بکل
 جنگ و جدال آغاز قله یا بر فتنه قوی بود بر جاده غلظت باعث اولی ارباب
 کناه ظاهری عقوبت پنهان جانی که در شل و در و جرم پوشیده عقاب آشکار بخون
 بوی شل و در و اولی که آنکس خیانت خفی سیاست محفله تدارک اولی
 شیر آید بکمان مجرم که کشی مقربان مجبور آید و بت و یقین سوا حق
 هب و مشور قلمی کند و الیله آینه تیشه او بر حق و با کلمه جاد و مروت و ضمای
 فتوت در بر طرف اولی و در **نظم** دکلر پسندین شری و عقل که بر نیت شای
 فزان قله مضای تقضا کی حکم که جای و بر کی بجان قله و منه آید ارباب
 فزان آنکس که فانی است بر آن و بتی اولی چون بکمان غدار کلمه یک
 کس که در که اکا دین تغیر نفل قله که خبث عقیدتی طلعت نازیا سر و
 و فساد دینی صورت به سیرت بر مجاری و در علمت خیانت و اغراف
 بر بی بود که متلون و متغیر کلمه که و جب و رات و پیش بر نفل آید و
 مجادله محیا و مقابله آماره اولی که شای آید و آنکه دیدک و اقباق
 بر عاقل و اولی لاجرم غیا بهریت در هکذا حقیقت در منفی و عجاب
 چهره لطیفان در مرتبه اولی و در من چو بلدی که دم فتنه آید شای جانبد
 آتش با تین اولی و دلدی که کای و داعی کوره اول طرفین داعی فروع در

شکله

شعله نایب فادی که شایع این کول **نظم** میان و کور چنگ چون آتش است
 سخن چین بدخت هینم کش است فکر اند که شهنشاه به واریق و افی مشاوی
 شین اولی که تا شوق طوق دن مبراه و تهمت افتاد و مبراه اولی
 ای ملک فزاعالی شرف مند و بولوی و در و بت شهنشاه به کورم و مکون
 و خرقی غافلند و خیز بولوی و عرشه عرشه بت شهنشاه به شین معقول کور
 آجانه بت بود و در و داعی غناک صفت شهنشاه به قاتله کلمه شای شای
 بر نه کور و شهنشاه به داعی آنکه حاله لایق تقسیم آید و وظایف لطیف
 تملق تقدیم آید و بت آید و در و **نظم** یا دیدار که از مات غم آید یا بد
 ندید در که دین احباب با توان طلعت کلمه کش اند که **نظم** بعرض نفسی و دوستی
 که یاد تو توانی که یک نفس نکتۀ و منه آید اگر چه بود دل مجنون ملک و ظاهر و
 صورت و در و در قاتل معنی ده خا خا خا دل خیال و دلفان دیدار و معنوی
نظم خرد با خیال او تماشا بیست روحانی که ایجاد و غمی کجده خیال نفس
 بر و در و عقلست جان خرد و بینا را و بغیر سلی غم یکدیگر آشنایان
 ز او غمت و کوشه خلوت با لفظ و در و طایف دعا و ثنای که مو
 دولت و قبایل و جب از یاد جاده و جلوه و در اشتغال حبس طالع و شهن
 آید اختیار غلت و انش و خلوت نه سبب دند و منه آید و بر که غلت
 اسیر فرغانی اولی که و نفع مالک اولی و بی بیم خطی بر خطه نفس قلم
 و بر آن کجی که کد و تن و جانیه لوزان و هرات اولی که کوشه کاشانه اختیار
 امیوب خلوتی آشنا و بیکانیم بند آید و بی ترک ایل و بر آن کجی مقام آید
 و غمت کجی **نظم** از فتنه این ناز شهنشاه به بر خیز و بر حاکم نای بر خیز
 و سرپای کنی کنی یار و در و سستی زین و در و امن خلوت آوین و کما آید

ای دمه بر معانی بیاه و بوی محلی منقذ تفصیل ده عیایله تا فایده کلامک عام و متعین
 نصیحت تمام اولده دمه اید به عالمه آتی شی و اردن که آلتی شی سز میسر و کلدن
 مال دنیا نخواستن و مشاجرت هوا نخواستن و مجالست نسا بلینتر مصاحبت اشیا
 ند افسوس طبع لیسان مدلتسز مله نهر سلطان خط و آفتسز فحشاء دینا ده بر
 سا غیر حالی باد مال و منالده مالی اولمان که سزست و بیایک اولوب کریمان
 عصیاندن باش چقره و بی هوای نفس بر کیم قدم باضه که معرفت خلعه که دوش
 زن طایفه سید بر مرد مجالست ایتمز که اکا انواء بله تیشیفه ارباب فساد بر
 فرد اختلط انز که عاقبت لایق است اقبوب کذ و بی لایق است مرد مرد و
 و سفلده بر کس نه توقع ایتمز که ذلیل و خوار بی قدر و اعتبار اولم عام
 بر شخص محبت سلطانم اختصاص بولم که سفلده اول که داب بحر عنایم کریم
 کرب بلودن خلوص اولده **نظم** محبت شاه راند و قیاس بهی درای بی کرانه شای
 بر چنین بحر بر خوف و خطر هر که نزد یک تر بریش تر شدن اید و کلو کلو
 منغم اولور که شیرین سکار بر کرد و بیش ترش اولور و انک محافذن هوایک
 و هر اسان اولش اودین دمه اید بهی و نه بکنده نسبت و عزت و کد و نسیم
 ایچون غم عزیز بلکه بویا بر احباب طوفن کند و جانم دن ترجیه اید وین بوی
 انفعال که بکامست و اولش و سونکوی در سن بلور سکه سونکوی محبت
 و مقدمات مودت نابینر دمه و جهله مرنه دن مودت و وعده و بیان لایق
 واقعه الحش و اکش بونر نه دکه و غا و اجاده تیش شد وین قادی و کلم
 نفع و فتن و غیر و شیرین نه عاونه اولور سیم شریفکه تیش دیم شینیم
 بوشبیده که قهرست و بیایم نیم و نسیب دن کرمان اولوب ایام غم و ای
 دوست هواداریم بوقرب نی کیفیت کارم خبر دار این سن و دقایق عباد

و محالقت هیچ دقیقه درین بوی میسر دمه اید بهی و نه بکنده نسبت و عزت و کد و نسیم
 شریفکه تیش دیم شینیم شینیم کون کون سمر بکد و و قریط لم و کثرت شمع و تکلف
 حرکت اید و بود سکاره انک عدمی و وجودی علی السویه و بود و نابودی سوار
 بهی طلبت امور نهر انک نه فایده سی واره آتی اکل اقدن غیبه نه منفعتی بران بکن
 کافیه و خوشی انک سر و کوشی و پرد و شید ضیافت ایتمز که و یارین طحیم
 چاشت و غداه شامی و صراشته خامی و شیلای عامی سائر اعضا و اندامدن
 کر که چون بوی کله می ایشتم و انک تهور و تحین نه فهم ایدم کلام تا سکا
 ایچون حسن عهد و پیمان برها اقامت ایلم و شول نه که شرع معرفت و نه
 اخلاق دمه و اجب ایدی مودی **نظم** من آنچه شرط بلست باق می گویم
 تو خواه از سخنم چند کس و خواه ملول حال املا و حالی بوشن اکل بر تدبیر
 لیسین و تخیل تمام بوی بجه بر شفا و بودم بهی و اطلب قله سین که شای
 بر حیل اید بودم دن خلوص و بر لطیفه اید بوی بلکه دن بجات بویا سن چون
 دمه تک کلمات استاء اندی شین که عهود و موافق خاطر نه کله ی اید و ایام
 محکم و مدد که شیرین کا قصه ایلم با وجودی که بدین شمع خیانت و ذوق جنایت
 ظاهر اولده و قدم شایم جاده و اخلاص مندن انحراف بولم ایام سنک سوگی
 داعی مدد غلم و حقیقه کاتم و از دن غالی ارباب شقایق بی امانفاق
 و تزیین و فریاد آتی غشیم و غصه کوه شلردم انک خدمت من چنین و نفاق
 آیین بر طایفه وارم که هوس بر صنعت کذب و غدر و استیاد و صفت بلور
 اید مستاد کراته آلتی آرمایش ایشی و و انلر دن آنواء خیانت و جنایت
 ایشتم و اول بابین غیر بل حقدن داعی نه سولیه لی اعتقاد و اعتقاد اید و
 انلر قیاس ایلر هر آینه شامت محبت اشیا را نه احیان حقدن سوظن ظهور

کلوب

و کما خطایه را به صواب پیشین آورد. اول بسطک تجربه دهی یعنی به دلیل کافیدن
و بنوعی صورتها است و توافقی دهنده آید بجز اولی که در اول حکایت شایسته آید
بطوریکه شب مختار به میان آید صورت ماهی که در شب خیال آید و شصت قسمه
دو شده است پس چون بچون بخت بوی نوال او زن از مایشان آید که کورم یک
آنگاه بوی میانه لقمه حاصل نمائند در سر آید و مقلد آنچه اندیش در رفتن
منازل خرابه آن کلیه صید ماهی ترک آید و ببالکلیه کند و مقتدران فراغت آید و سایش
لیالیم دافعی هنر بار می که ماهی کورم عکس صورت ماهی تصور آید و بصدقه قضا
و مطلقا اگر اتفاقات ایلم می و آید مردی **مسیر** من جریب الحجب حلت به آندام
آخر بوی تجربه آنی شمر اولدی که دایما کورم کچنور می و بی بی و نوادر کار کچنور
اگر شیش بندن فعله یا قیاس بر نهند نقل این که حکم من بهیچیکل اگر اعتقاد
آید و بقلب من کراحت و نفرت ظهور باعث اولدی من جی عا غین لرحمت حاصل اولدی
تجربه اولدی که کمال حال بود که بطله انلک پیشین نسبت بهما نسبت نای و هاد و انلر
بنهیا غن فرقی بین الارض و السماء در بنی انلر قیاس به الفارق قدر و کورم
خرم من دن تمیز انلک من غیر نقاد شیر ناموافق و غیر لایق در **سطح**
کار پا کمال قیاس از خود میکنی زانکه با دوشن شیرین هر دو کورم بنو خود از یک
زان یکی شدنیش و زان دیگر عمل هر دو کورم آهوی کیا خود نه و آب زان یکی شدن
زدیکن شکتاب و دهنده آید شیرین بسبب نفرت بود کلدن بلکه ملوک عادت در
بی استحقاق بر کس نی نمند دولت بند و هر کس و مستحق بی بیست هر هنر لیکت الله
نظم شاه بهر خرم ندید و بی بسبب صد لطف کرد شاه بزم دید و بدش کفر و عجز نداد
کارش انان اینچنین باشد تقا و حافظ امری که داوری روزی با توفیق و فرقت داد
شایسته آید اگر بوی که آهنگ شیرین حکایت آید بر من بی علت اولدی و غیوب که

آندن روایت ایلم من بی بسبب و عجز کله. هیچ بر چنان آید قوا را جا و استقامت این
و بی بسبب بر حیل آید و در کمال آید چهره مراد کورم که بوی غنیمت که بسبب منبعث اولدی
ایر و معذرت که انکد فعی میسر در اگر عیان آید الله غنیمت بی بسبب و لایا بهتان و زوین
مراجعتین و تحریف و تغییر امتش اولدی دست تدارک الله قاصد و و اندیش تدارک
اندن عاخر اولدی مقتدر به زین که بهتان و بهایه کرا و اولدی و مکر و فریب بر مرتبه
نهایت بولدی شیرین که در نفرت باعث بن بر کن و کله خرم و مکر و لک بعضی را توفیق
ینه انکد مطیع و انکد مخالفت قلش اولدی و سوا و عاقر کاه کاه صلا و وقت و اصل
ملکت اچون خلوف و ناس و نفیر متعنا سی و زور و سولش اولدی و شاید که او
استقلال و جرات قصد قد و هر چه عمل آید و ب و مباسطت بی بسبب و عاقر امتش اولدی
آنا بن دن صادر اولدی و هر چه بر خائیر کمال دن خالی دکلر و با وجود که
انکد جانیش کور و شوکت و جناب عزم و قاعده خرم و عایت آید و ب و بی بسبب
کست خاند و بی آید و منو صادر اولدی و در سحر و تعظیم و تکریم و فرط توفیق
و تعظیم شایسته تعظیم و توفیق و بی بسبب در کمال احتمال و برورد که بی بسبب
و حشت اولدی که خیال آید مردی محبت بسبب عداوت اولدی **نظم**
دار و بسبب در هر شایسته ایست زایل شدن عارضه و صحت بیان اگر
اولدی شاید که نخوت سلطنت و استغنا و حکومت موجب نفرت و عداوت است
اولدی زیرا که مقتضا جبروت و لذت عظمت نایم با طبیعت منکر اولدی و خائیل
و خوش آمد کوی مایل اولدی حرمت محبت مخصوص قلم و در بواجلدن در کمال
بوی شلر و کورم قهر و رای و نهنگ آغوش انکد و لب مار و م بر من دن و قطر از هر
نوش انکد مله نهت سلطان دن سلطه اقرب در و تقرب ملوکدن امن فراغت اولدی
و انبیه بن باورم که خدمت ارباب سلطنت خط بیان و مباشرت اعا مملکت

فکر به شمار دارند. بعض حکما باو شا. لری آتش تشبیه می کنند که اگر چه بر تو غایتی باشد
تاریکی مانند وادری بر تو روشن آید و لری اما شعله سیاحتی از ادای خرمین می آید
خدا تمکاز لری کلنج ایوان عقل میوه قنبر و افیه در که یک آتش قنبر بی زیاد اوله اش
زیاد و مشایخ قله اما انلی که ایر قنبر نورانیتر غماش آید و به احوال قنبر
تقریب ملوک لذت و ملو نرمت سلاطین منفعت ظن آید و لری ان بعض الظن انعم
حقیقت بود که اگر انلی سیاحت شای و کای هول و هیبت پادشاهیه واقعا و لری
علم الیقین پند لری و عین الیقین کوی لری که بالی بلاست و کز و خاند
غایت بر ساعت سیاحت مقابله اعز به و قنبر بک صداق و مناظر باز و خروش
و نه آید به روایت اول و لری اول **حکایت** شش به ایتدی بر یاز تین بر و از
خروس بلند آواز له محاوره آغاز آید و با تشکله ابر و آشنای روی و بیک خروش
صدقت نماید و عداوت جوی. بخون قلبی کند. صفای و عهد کند و وفا بوقایع
نقص حقوق و بعض حقوق و جود و جفا در حال بود که عنان صمیمت اخلاقی مناس
وفادان با جود که حکم ان حسن التحد من الایمان دلیل کامل ایمان در نه هیبت
و شرب قنبر و افی جود اسات کافات احسان در **نظم**
شک که وفای بی پانیش. بهتر از ان کس که وفایستش. خروش آید بزر و نه
وفای کورد و کور و بجه بد عهد لری مشاهد قله و کور. باز آید و بوند زیاده
بی وفای اولور می که آدمیلر سیز که صقن ده اول قد و تملط کوی ستر لری و سن
و حقت و شقت چکدن آب و دانه کزی که مدد مادی و حیانتدن آماده قلو لری
و دایم عین غایتله احوال کن نامل اولوب حفظ و حراست کن. قایم اولور لری انلر که
دو تین قلبی کند و قور کز یوق و کشت و قوشت جھندن قصور کز یوق. هرگاه که سر
دعوت این لری سنت اجابتی قبول ایتوب قنبر و او تندن اولیادین و یاب

او چنین

ای چهره من بود کلو حقوق نیت و عین و خدمت کز کز سن **نظم** بود کلو حق خدمت
ولی نیت کز قنبر قنبر سن. بر با وجود کز حقیقتی کز اک بر مدت انلر الفت
لری و ان و اللز و ان طوی و ی حق نان و نکی پیلوب انلر کز شکار و انلر
و بر ریز و واقفانلر و ان ایلر و و شک مجز و بر آواز له پرواز کن و نه کلو
نظم و دست آموش را چندان که کس و لری فکند. بان شاط بال آید باز یوق کوی بی
خروش و جوی لری کز است و یوق سن اما سیز کز اجابت دعوی تمسار عین و نهم
قوان ولی نیت مخا لقمه اول جھندن کز سیز تا به ده سیز کز جنس کز بر یان
بر کن کز خوش سن. بر سیز و نهم نهم کز کبابن دونه دونه کز خوش در ان
و افی آنی کز یوق انلر که اطل لری حرم بیت احرام ایست و افی طواف ایتدی کن و کز
ن کز یوق قنبر سیز کز یوق قنبر کز یوق اولی اولی کز یوق کز یوق کز یوق کز یوق
محتاجت ملوک مایل و ان آسیب یا ستندن غافل دن و شول کز انلر که
قنبر و یا شمشیر اتمش اول و نه قدر عاقل باد و حیرت و عین حقیقت و یوق و لای
نظم ن دیکان پیش بود حیرانی. دانند ایش یا ستند کز دانه ایتدی
ظاهر بود کز شش کز یوق قنبر علت مجز و لری غنا سلطنت و نخت جبهه و غنا
دکله و کز شک هنر بسیار و قنبر بوشمارک و امر و سلاطین ابراهیم فضل و هنر
هیچ بر زمان مستغیر اولق یوق و شش به ایتدی شایید که نهم هنر و فقیله اکا
سب نفرت و موجب عداوت اولش اوله کز هنر شک استب رها و هنر
یا علبه و شایع و یوق و اسطسیله شکسته دن و عین لیب کند و هنر
حسن قنبر کز قنار و سن. طاهر کز لایسن و جمال و بال کن و غن و سن
انلر کز یوق و لایسن و بال کن و انلر کز یوق و لایسن و بال کن و انلر کز یوق
هنر عیب من شد و کز یوق. نه از خاک بل کن کز یوق و لایسن و بال کن و انلر کز یوق

آوردن قلی بویله پریشا و خاک که یکت کورچیک کریبان شکیب ست افطربله چاک
و چمن افلاک دود آید نو از روی خاک ایلدی ما کخی کون داغی کلان وارک
احوال کل بلیلی اول سوال لدره کورده و آتش فراق کل باغ **مسند**
دل دهقان اوهره داغ بر داغ او چمنی دفعه داغی کورده که بلیل زان به متعایل
آوردن قلی تازمار قلمش **مسند** دو کلمش بیک و بار بخاری قلمش دهقان
نغان قیاری قصه اقتداره کن کدی و خار بجران یان و الم ستم غیار که کل
جاقه و کانه استخی اندیدی **مسند** آفرکار بلیل دام فریب و دگر حیل ایلد شکان
محس قفسه کفزار اندیدی و بلیل زان داغی طوطی وارده ها کفزاره آچوبند
ای دهقان نه سبیل بنی حسن تکی واکورده که و نه حرم ایلدم که بکا عقوق
ر قنا ویر که بوفعه باعث اگر استماع نغامت ایستایتم خود بستن و طرب
خانم اطراف کلمتایک ایدی اگر خاطر که بنی حسن داغی طوطی اولدی یا بند
کنا **مسند** اولدی لطف ایلد بنی ندن آگاه ایلد پیر دهقان ددی **مسند**
تاکی آزان مرا یارب غافله قیب **مسند** تاکی بوشی خوش یارب غافله قیب
بیش بلور سیک غرقم و نه کارم نه قانل خوش اندر که و بجران یار زان
دل ناتوانم نه زهر لری بوند که طریقی مکافات اول کادک سنلری و اول کرا
قراسی بود که سن یار و دیارم و دور و تماشای روی کل لردن بچو کل
کوشه محس قفسه زان این سن **مسند** بنده عیله بجران جانانده زان و کلمه اعراض
ایلر **نظم** بناه بلیل اکبر بامت سر یار دیت که باد و عاشق زانیم کازان
بلیل اید باغبا بوشن فراق اول و اندیش قل که بنی حسن جرم ایلد که کل
پریشان اندم مجبور اولدم پس که کول پریشا اید پس ها کلمت بچو اولش
نظم کفدکی دن ز روی قیاس **مسند** هست بیک و بدی حق شناس

هر که نکی کند آتش سده و سده کل زانشر **مسند** بکلام دل دهقان متاع
ایدوبه بلیل آنداده بلیل داغی دلش و زان **مسند** اید باغبا بوشن
بکار زانی بوند که البته حکم **مسند** جزا و ناک **مسند** الاله **مسند** ایک مکافات **مسند**
واجبه اند به شرت اولسون که بچو ستم ظلم درخت دین بر افتاده بچو
در که دره فی زین صاف و نقره خامه ملوک و شهنشاه **مسند** دهقان بوشن شادان
تعیین اند و کی محلی حضرت ی سخن بلیل مرآت بولوب اید باغبا بلیل عبید که قفسه
آفتاب بی کورده **مسند** زین غایت کرم دامی کورده سن **مسند** بلیل اید باغبا بلیل
اوانزل القدر بطل **مسند** با قضا کار زان توان کرد چو قضا یار بانی
اولاه نه دین بصیرت لوقا لوری و نه تدبیر خرد نفع و فایده ویر و نه که دیشل
نظم پس بچو دست قضا را چه که دست تو قدرت ندارد بهیو **مسند** نیا یدعد زانده بود
هر آنچه از آید ان پسند **مسند** بومش اول اجلدن کوردم تا بله سن که بچو ضعیف
بچو قضا و قدر دکلم **مسند** و فرقا تقدیر تسلیم غیری تدبیرم یوقد **نظم**
سر ارادت ما و آستان حضرت دوست **مسند** که هر چه بر سر میسر و دارادت است
دعا اید به شنان به بن حق الیقین **مسند** و عین الیقین معاینه قلدم که شیر که مکافات
سبب نفاق دشمن و نه کشت هنر و نه نخت ملوک **مسند** بلکه اکا باعث انگال کل
و قدر عیال تمام علف و قهری در که غنایم کماکان و جباردن قهار و مکان اکبر
اولیل صحبتی صورت خلوت حیات **مسند** اما او اخر خدمتی مفر مرآت هادم اللذات
شویله بل که اول برار نهراک در کین و فی نقوشن نکان کلمه آراسته و دروی
پنر **مسند** که **نظم** قور بونیک مکر و فریب **مسند** نه لطف قیامت **مسند** صبر و شکیب
شعبه اید باغبا و نه بخیر لایم اله نه کلورم **مسند** بچو ایام در که طعم خوشی کرم کوردم
شید **مسند** هکامم غم نیستی ستم **مسند** و بچو مدت در که مسند راحت صفا سوره **مسند** حالیات

بهیچ محنت و غدر **نظم** ای دل من وصل چشیدی بچند اکون الم فراق می باید دید
 ای دمنه ای حقیقتی اجل کی با من طوبی کش کش بویشم به کور می و آلام شین
 مصاحبت نه یاقه و آری و ویزیر این سیاه اولی نه آشک جوچین بر آری
 بر شخص که نوم خونی شین مادر نه لعل بله و پیچ چشکانه طاقت و مقاومت
 اوله بنای آنک خوصله سینه موافق و اکاظم لعل لعل اولم که کاید که خزان
 کند لای آنک خدمت کنور می لری و صد هزار حیل و بند دام مصاحبت که قمار
نظم من کیم تاد ولت و شش می باشد مرا ای که از دوش و شش می نیم نه بس باشد مرا
 اما نقد بر لعل و سبک دمد مکای دمنه بن بود در لعل لعلی حالیا دست تدبیر این
 تار کن قاصد در ترک خرم فکر و عواقب سبیل یارای تو ایست تو تر بن طبع
 و فکر نا تمام کن که م ایچون بر آتش فروخته قلم که بخور دوی تیشیدن تف اندو
 و تاب ملائذن یا شدم یا قلم **نظم** بن آندم کند و کلن ارم بر لعل لعلی بود یکم اولم
 کیم زار **نظم** چون کم خود کرد ام خود کرد رات تدبیر حیات حکما و سلف و کابر
 خلف ارباب حرم طمع خا در حال و مالک تمیلات و افکار یار تبلیه غش در و دنیا
 قدر کفا فدا کنای اتیوب زیاده طلب قلنی ششخصه تشبیه اغش در که بر کون المایه
 و هر پانیه که قصد آنک فخره دخی اعلم کن کور و کثرت قیمت خیالیه طیاره و افی
 ایرو و ان کیدرک بر تریه و اصل و لاکه مطلوب حاصل اوله اما دین الما سله یا
 فراش و تر اش اوله دخی بیدن را مخلصه متعده اوله و اول غافل شراب صله است
 و لای عقل و لوب کیفیت حاله خبر مان و لیمه لاجرم حسرت تمامه اوله کور خرم
 دمار و شباک هلاک گرفتار اوله و هو اصل طبع و بطور مار و بود و قمار قلم
نظم از زیادت طلبی کان تو آید بنیاه سوداگر خوی از انداز زیاده طلب
 دمنه آید بوی کلومی غایت معقول و توجه بیوردک و اقای هر کشتی که بر گرد این بلور دو

آنک نشانی ای حقیقت آنک هر کس می باشد در **نظم** بگذر ز طبعه آفت جان و دست
 طامع بهجا در هر کس نفع نیست بر کردن که بند هر کس نفع ایست اوله عاقبت غل
 یقین تمامت اولی در و و کاش سر که در سودای طمع طالی اوله سر انجام شراب
 و صفاد و خالی قالی در و پنجه کنه تر غایت صریح و شرس شدن امید و لعل و
 بیکه دشت در و بوی منعت لعل معش نه تیش مش در نه که اول صیاد کلمه
 خالط میسر و با همه قصدا تکی و عاقبت دام شکار پنجه بیکه گرفتار اولی
 شین به ایدینه کیفیت اوله در کور لوم اول **حکایت** دمنه آید بر کون صناد
 بر حواد کن کن کور می که بر سر و با جیت و چالاک با ذی کنان اوله شش
 و تمام شین و ناز و احتیاز اوله صرا ده کن صیاد آنک بویستک آشفته سخی
 و مویک آلفه می و لوب قوت طامع می بوی آفتنا آند که روبا یک عقیقه دوش
 کدر و سوراخند و اقفا و لوب قریب بر هر کس عفرایند و خسر و خاشاکه است
 او شتر بر حیل تعبیه قلم و فایک جیفه خوا ناخواه افی خضر کن زنجیر چو
 خاشاکه او زن جیفه ی اول وضع او زن مشاهد آندی ان آثار معاینه
 ایدوب کند و اگر چه کفر سودا سی حیات بخش در اما هوای سلو و شش
 خوش در و دماغ آرزو بود رای سیله مطلق اما شام خرم بوی بلور
 داخلی مکرده عقلا بر امر که انداز رای خط اوله متعز و اول شل در و ارباب
 حرم بر مرقم که ان احتمال فدر اوله خوف قلم مشل در **نظم** هر کجا خط مشکی باشد
 بعد کن تا برو خط باشد اگر چه بیایز در که بو خاشاک او شتر به جانی او کش
 بود ممکن در که آند بر دام یا بر آدم تعبیه او شش اوله **نظم** هر کجا می کش
 باشد که بیک خفته باشد بهر تقدیر احتیاط واجب و احتراز مناسب **نظم**
 هر کجا دوکان پیش آید کرمانی کام باید کرد آنکه دهر و مظه خط است

انت بر خود حراکت **نظم** و آنکه بی خوف و خطر باشد **نظم** بهمانت قیام باید کرد و رویا
بواندیش ایل بهیچ جیفه دن فراغت آید و راه سلو می تواند کردی اتفاق **نظم**
بر پلنگ کرسنه طوطی سیاه بالای کوه دن آندی و اول جیفه را می رسد کدو
اول حفره به بر آندی میاد آواز دایم استماع آید و حفره به جافه حرکت احسا
اید جک رویا میماند غایت شرم و ناله کدو حفره به آندی پلنگ آبی
جیفه دن میاید خیال آید و بچه را در حال شکرت بدید و سرخیه هله کدو
پود وجود نپان پان آندی میاد و جیفه شرمی شایسته دام فایه گرفتار اول
رو به قانع قناعتی برکت و مرطوب بلاد نجات بود بی مثل دن معلوم اولی
طلب زیاده آزاد بزم سرافکن آید **نظم** زیاده ارتوت اید کدو است
بخاکپای عزیزان کدو سر باشد **نظم** شنن به آیدی بن اول زما غلط اندم کدو
کستنه شنن رغبت اندم و بیلد کم اول قد خدمت بلرزش و حکم لاف و کدو کدو
و فاقه حقیقت اول مرش دیشل مرکه یک سید محبت ایتم که قدر بلید و بشخصه
ایلم که قیتم اکل اول مشا به در که امید محموله زمین شوره و تخم که سن باگی
احتمال اخبار فر و تخم تلقین این سن یا سنک خارا دن کچه توقیه آید و بقرن
نظم زیاده شاه و فاجت تن آچنان باشد که میون طلبیدن نشانی سر و مهر
فحال بید ترانی شکر نخا هد داد هزار بار اگر از جوی غلغلش آب دهی
دما آید **نظم** خراب البصر تلف قاتل فاین ویریز **نظم** بهمانت کدو اول
ایلم وقت فر صنت اکر **نظم** الفرقة عزرا الحجاب شنن به آیدی بجه این سن و
تدیر ایلیم بن لطف قشیر بلورم اعتقاد بود که **نظم** بزم حقه لطف خیره
عین فکر یوقدن اما حاسد لب بنوم پلا کمر قاصد لب و ساعیل رویه
بنی قتل ساعیل **نظم** بویله اولیچ ظاهر بود که اسباب دره و بلا آگاه و ابواب

و غنا عالم کشتاده **نظم** و میل میل است بین میدان حیات به بقا دن کفر فیا
دو فواته زیاده **نظم** زیرا که چو قائلان مکان و غداران **نظم** هم شیت
غذایک غدن بکندن کشتاد وین کار کار و طوطی متر و و اهل دنیا و اید
شفاق بر مظلومک هلع کدو قسعی ششین و نطق اتفاق بر میاید
ال بین این بین الیته اکا ظفر میسر و **نظم** که کرک و نراغ و شغال اتفاق اول
تقد آید **نظم** و علقه کدو غایب اولی کدو مراد لب این دین دمنه آید کدو
اول شد **نظم** اول حکایت **نظم** شنن آیدی سوا آید مرکه بر زاع غمکان و کدو
خواجگار **نظم** و بر شغال مکان **نظم** شنن شکار بخد متنه بل بغل شلزد و و بوشل
عام قرین مقام قلمت **نظم** اتفاق کدو کدو قافله دن ترا جرک و اهل سی
اولی اول حوالین قالدی **نظم** بر مدته مکر قوت بولیت طلب علفایین هر طرف
کدو پونا بیدر کن اول پیشه **نظم** راست کدو **نظم** چون شیر عا ول هیبت و هیبت اوزن
کودری خدمت ترا بعدن غیر بچان بولیدی شیر افغانی اکا استمال و بر
خالن خالین صوره کیفیت حاله مطیع اولیچ تبیت اقامت و حرکت سنال
آید **نظم** شنن آیدی **نظم** پشرا دین دکران خود کراختاری داشقم چون تر آیدیم
اختاری داشقم **نظم** ملک هرزه فوا اید **نظم** هر آینه صله و احوال بند کانی متفرق
اول **نظم** کدو صلا **نظم** ماقویه دانی ازما **نظم** شیر آیدی اکر کف حایتمزه **نظم** ایا
شمت قلب **نظم** امید در کرب **نظم** دو لغزه **نظم** آسب و بچ و محنته آسوخ و اکر
شنن شاد اولی و خلیو العذار و کدو بهار اول پیشه **نظم** کشت و کذا را اید
بر مرتبه **نظم** و اید که بغایت فر اول **نظم** بر کوشش شکار کید و ب اتفاق بر
مست راست کدو **نظم** و میان نمره جنک قوه و محاربه عظیم و اقو اولی شش
بعض جوار می مجوع اولی افان و خیزان اول پیشه **نظم** نیر شدی و لزان

بر کوشیده و دوشده زان و کرک و شغال که شیر که هر یک فیه سگی لیسند
 بر یک و نوا قالدین شیر که می باشد و از بخت جلیس و ملوک کافه خدم و عاتق
 حشمت محض عاطفت و عین محبت و شفقتی مقتضای سبزه انلی و بحال کوه
 زیاده متاثر اولوب آید و ای چنان لرزین که بخت کن دافعی بنوم زعمده شود
 اولده اگر بوجو لیر بر شکار کوه سر بکا خبر اید که وان برین که نفقه کوفه
 کوه بر بونلر مطاوعه دیوب و هر یک بر بکته یل و هر بار که اطل
 طواف آید بر جنب جانورن اش کون مدین و بالفتور و تدبیر کن آغان آید
 و بر بیل مشا و ایدوب آید یل شش بر پشته ده اولد و بن نه فاین ملکه
 اند و منفعت میسر و و نه بن مله آنک میان الف متصور و پنهانست
 شیر که بخیر ایدوب آتی قتل اندون و تا بر قایه کوه ملکه طلب لغو و طبع
 حاصل اوله و بر دافعی عالمی کون فاین و منفعت حاصل اولد و شغال آید و بون
 داخندن ال چکری بون فکر محال برانند دوران آنک که ملک کالما ویرش و عهد
 بیان اید کذ و خدمت کور شد و بککه ملکی غدر و خریص ایدوب نقص عین تحریک
 ایلد حیانت اغش اولد و خاین هر حال مردود و و خدا و خلق اندون
نظم هر که در و بی حیانت کسیت دین و از عهد امانت بریت سگه مرد و زیانت
 قلبی مردم ز حیانت بون زان آید و بیا بر جیل میسر و و بون عهد شیرک
 عهد سندن انا متصور و سین بون توقفا یک بن و ان بون بون بون
 و عن قریب یارانه بشارت خبرین کون برین پرنایه اشان یارانه شیر
 و اید و وصف عیون شیر ال بخلوب طوطی شیر آید و هیچ جافه که کوه
 و هیچ میدن خبر کور و کوزی زان آید و ان ملکه بکجه و هیچ بر بک
 نوره قن و اعصاب زده حرکت قوتن اش قالمش اما خا طرافین بر جان خلق

آید و شوی که ملک کارضا بون جمله شرفا حیت تمام و تحت مستوفی حاصل
 شیر آید و خلوص فکر که سویل کون لوم و محک اعتبار ده نام عیاد اولد
 بونله آورده لوم زان آید و نمیر میرملکه محفی و کله و که بون شش میا ندر اجنبی
 و بر آنکه مصاحبت و فاین عایش و کل بحال الوقت بر صید و کذ و آباغ
 کله و در و ماخص بر شکار که کوه و احتیاج یل دام و شمش و شیر چون
 بر کلامن آید و آنک شش شغل اولوب آید و عفا علی هذا الزمان فانه
 حقوق لار و حقوق و کل رقیق عین موافق و کل صدیق فیه عین صد و
 صد هزار لغت و تقریر بون و حق و بخت شیر لره که شیر مکر و نفاق
 غدر و شقا و میا بون طاق اغش و و شش رفیق و فو قی قلمو اید و
 داین لطف و مروتدن طش کتلر و **نظم** اهل زمانه ما فانیست یا رشا
 مطلب وفا که غیر جفا نیست کارش و لک بر و کز بکا فوشی از حیل
 بر بر کتا رسوخ نباشد شکارش و و نقص عهد و بون صد جان
 کور شلر و و قتل ستانده قنی ملر و رخصت ویرش و و هر شاه پایدار کاف
 قت پایداره مشک بدست خویش که شکست هست زان آید و بون ملکه
 معذات عین صدق و محسن صوابه و فاما حکما بون شلر و بون بر غفور
 بر نفس بر اهل بیت بر اهل بیت بر قیل و بر قیل بی بر شهر بر شهر ذات فو
 که موقی خطر و اوله فدا الیک واجبه که سلامت سلطان بر اقلیم فاین و
مصلی سلطنت هم آفاق در سلطنت تست و نقص عین دافعی بر بون
 و جمله که صاحب عهد که ساعه ذمی و حمت غدر و بر اوله و ذات شرفی حمت
 قائم و زعمت مجاهدت خلوص بول و شیر چون کما قایست و باشن اشغای
 سکوت آید زان و احوال یاران حضور و اید و بایسته قیقه شیر عرض اندم

تا اعتقاد بر اینست که اینها از قبیل و نژاد و کسب و شغل و دین و مذهب و ...
 یکی از آنهایی است که در این عالم معلوم اولد که در باب اتفاق تیرگی و خدنگ
 خصوصاً که گمان اتفاق در کشادگی و تاثیر آنکس اولد و در اینها بر تقدیر
 نه تنها بر اینست که در باب غدر که در حق مکرر و فکر ایستادن شش به جواب برود
 حالیا بویا بداند و در این صواب و موافق و در اینها چون بحال اینک معلوم
 خلف من اعمالی محالند چنانکه در حدیث و عرب و قضا که آمده اولم و لغیر اینها
 نفس که عایت مال محافظت نفس و عیال و احوال و اولی و ذریعه شهادت و احوال
 و غیره حدیث من قتل دون مال که قوی شهادت و کما شامد و اندن مکرر بحال تقدیر
 آنچه در پیش و مقتدر اولد و ناموس و عاریت ایدرم و غیرت و عفت
 اندن قوی و بویا دینا ده نام نیک و ذکر جمیل باید که در قریب **نظم**
 بنام نکو کنیم ز واست مرا نام باید که تن مرکب راست **نظم** و عقلت و قوت جنگ
 مسابقت و حکام عرب مسابقت و واکو که با و باطلد و مباشرت اخطار
 عدم مبادرت طریق استلزام بلکه در باب عزیمت اتمام احضار و واکو که
 قد فی مناقشه و رفیق و لفظ بیور **نظم** قریب خوش از خشم ناخوش است
 بر افشاندن آب آن آتش است **نظم** مراد که در لطف که در قیام **نظم**
 چه باید سوختن دهن کلام و امر با بخر و شیر مردان پیشه نبرد عدوت
 غدا ایملد که قوت و زور قادر در ملک شاید که مکر و حیلده و قاهر اولم و زور
 تن ویران بر آتش فوج که شرف نفس و آب تدبیر سکون بویا سبب خود تسلط
 شیرین نه مرده بلوید **نظم** و انک استیلا شرف و صفت استیغدن و اوقت
 اولد و در **نظم** پس انک نفس مرعده و نندن تمام حذر و وزن اولد غایت شریف
 غافل اولد که هر کس که عدون تحقیق بویا و تبعات محاربه و ن ادیش قلیه شیا



اولد و نته که موید در طایفه و تحقیق بسبب نشنیده اید و بخاکش و اولد **نظم**
 در اینها در فایات اید **نظم** و سواحل در اینها هند و طبع و در اینها اولد که اکا
 دیرل آنک بر چغنی در سار و مکرر طوفان و لب آنک ششمن آتش در
 چون بیضه و مکرر **نظم** ماده سی و نه اید و بیضا و مکرر بر محل توار که اید که فراغ خط
 مکرر و خوف خط و ن امن اولد و در اینها بیضا و مکرر غایت شرف
 موضوع و گشت و مقام و مکرر در بر محل حقیقت مثاله و حالیا تحویل محال در
 اید و بویا مکرر اولد که اکا موید در اینها حرکت **نظم** و بویا لغیر اینها و دانش
 در اوقات و ایامی ضایع قله اکا نه تدبیر متعور و در اینها مکرر
 اید و بر کجا انزیم که موید در اینها جرأتی این بلد و بویا عداوتی مکرر قریب
 بویا امانت و شایسته جان کور **نظم** شویله که اندن بی سبب بویا حرکت و جود
 و واکو که در اینها مکرر لغیر غرقه بحر مکرر اولد که اندن انصافی اولد و بویا
 انتقام آنک حقدن کله بلور **نظم** چرخ بر هم زخم از غیر مرادم کورده
 من نه آنک که زبون کشم از چرخ فلک **نظم** ماده اید و کند و حقدن تقدیر اهل خرد
 لایق دکلدر و طوفان ز یاد و کراف و کراف و انصاف و موافق و کل صورتی
 اولم و مکرر **نظم** در قدرت و قوتله موید در اینها بی انتقام مکرر تهدید ایدرس و
 شکو شواکه آنکله مقابل و مجادله مقتدا تنی مرید **نظم** بویا فکر و قویان
 بیضا و مکرر بر محل و مکرر و مکرر حصین اختیار اید و استماع نصیحت و استماع
 اید که هر کس که خیر خواه که سوزن او و عیبه و ناصیه که کلونی قوی و غنی
 اکا اولد بلایتش که اولد سنگ پشته نیش و نیش اید و بخاکش و اولد **نظم**
 ماده اید و مکرر بر آگید که آبی صفای صفیر و آینه کوی عکس پذیر اید
 و لطافت و حله و تر و عین احیات و سبیل نظیر اید و اکا بط و بی شکست

ساکن اولش در ... و محاورت بسبب مصاحبتی مصادقه تیش و هم سایه کجایان
 و بیکان کجایان کجایان تیش ... **نظم** خوشست عمر که بار و بهر دوستان گذر
 خوشست آدمی که بیا ران طست گذر ... ناکاه دست روزگار بجاییش تاغی
 بنهار حال کن خراش و تجیش ... و سحر دنیا فام صورت مفارقتی مرآت
 او قاتلین اظمان آغاز قلدی **مصرع** ای نغمه لایکدره ... **نظم** ای نغمه
 خوشست از جام وصل و کبر ... ولی شش هزار بخود ری بران خوا کجایان
 مشکاییش و دوزین و ندان ... اول این که انور ماده حیات و بدو معاش
 روز بروز تفاوت ظاهر و نقصان فاخته ... روز اندک بطریق مالک حال و حال
 کمال و نقصان و لیل و نهار ... و طوفان غارت ایدوب غربت جلای مقام قلدی **نظم**
 سفر هست اگر که در جهان خویش ... دلش از غم این و آن آفت
 دل از جفا و کفر بهشت ... پس دل غمگین و دین غمگین ایله شکایت قست کلدی
 و سخن و داء و کلام ... در میان ایدوب ایدوب **نظم** ما از تو چشم بدایا امید کرد
 چشم بدایا امید کردیم ... چاکر ... شکایت چون ساز مسافت یارانی است
 سوز مفارقت ناله شد ... و در دوزخ فواید ایدوب بون جگر و زخیر اولی
 و نه جان شرب بکاس خمر حیات ... و نه دکانی نه و نه مصلحت **نظم**
 ای بی تو و ام زندگانی ... خود بی تو کدام زندگانی ... هر روزی که بی تو باشم
 مرکبیت بنام زندگانی ... حال که بکا طاقت تصور داء متصور ... آیا تحمل بار
 نه کیفیت فکر **نظم** ... و غم ز چشم ناشد دور ... دل از تصور دور
 چوبید از دست ... بطل جواب ویر دین که بنم داغی بکمر زینش خوار قدن
 وینه ز سوزش ز غریبه بر تشویش ... اما قریب که سیلاب غدا بقتل آب
 خانه وجود ز آتش عدم آورده ... و غم حیات ز باد فنا ویر و لاجرم حکم ضرورت

آه ای ...
 و کرم و کرم و کرم ... و ناچار باغ و غنایان
 ترک ایدوب که رز و آلا **نظم** ... کجایان قایل اولور ...
 کیدر محبتان یلم یاغود کشف کند ... و دیار ندن ... کجایان غمگین
 کسی ز دوشه جنت باختیار زفت ... سنگ است ایدوب یاران مفارقت
 آب نیم یاغود صد چند اند که بنم ... و عالم خرابد کرم ایدوب حق محبت قدیمی
 رعایت ایدوب ... بود هائیم محبت آباد جرات زار و سرگردان تو کان قاصر کیدر کون
 یلم آتوب کیدر **نظم** ... تجماعی و غم ز رفتن داری ... چون جابر و داین تو جابر
 بطلان ایدوب ... و یار کرم ... و هم قدم بنم سندن مفارقت غدا ایدوب و محبت
 هر مقام که آتام این و ... و اسباب ... و قدر و قدر و قدر و قدر
 دیدار کردن دور و ... و محاشی حال کدن ... و دیار و دیار و دیار
 سینه مزه ... و کشتن فرد و سر سبز چاه زندان کجا ... کجایان دوزخ و جاکله
 بر من شک مصاحبت کدن غیر ... و مرافقت کدن غیر ... و مقصود من یوقدی
 اما بجه ایوم بنم ... و دوزخ و دوزخ و دوزخ ... و کجایان و کجایان
 ایدوب و آده و بیابان قطعه ایلم ... و کجایان و کجایان و کجایان
 آماش پروان ایلم ... و کجایان و کجایان و کجایان ... و کجایان و کجایان
 مرافقت بجه میتر ... و کجایان و کجایان و کجایان ... و کجایان و کجایان
 حلی ... و کجایان و کجایان و کجایان ... و کجایان و کجایان
 و یوزهر قاصد که بار فراق یارانه شکسته ... و کجایان و کجایان
 اولم **نظم** ... دل شکسته اولم ... و کجایان و کجایان
 یو باین بر حیل فکر اندک ... اما سندن حقیقت علو من کوه و رز ... و کجایان و کجایان
 اولم ... و کجایان و کجایان و کجایان ... و کجایان و کجایان

چکند

اوزن اوليه سن **سنگ** پشت آید بوی میسریدر کوبیدن بوم صلاح حال او را بر تپش
 بن مویید کار قلم و کند و منفعت مصلحت ایچین عقدا و کم عهد اوزن قوا و قلم **قسم**
 عهد بستم که سر از عهد پیچ هر کن شرط کردم که ز شرط تو تجاوز نکنم **بطلان** آید
 شرط بود که چون سنی قضا می یابد که تو و ز اصلا اکلا یا ناک دیر **بطلان**
 ایله و بطلان قلم ماید و به بر سنگ بر کلمه سولیمس و زین اهر حرف که کفر بن
 راست کلمه بر حرف آت کرک و تمسیر و تحریر یا به دخل و تعرض آت کرک **بطلان**
 چندان عبارت یا اشاعت بر سوزان بشیر **سنگ** خلاف معروف بر و ضی و بر
 مشاهد این سن راه جوابی نه آید و **قسم** در دما صحر سکوت اوزن و نیک
 تعرضدن تمام احتیاط اوزن اول **قسم** این سن حقه کی یا غریکینه
 اوزن سن مهر باب کیب مانند **سنگ** پشت آید و فرای بردارم **قسم**
 خاک پای عزت قسم که در هر عمر **قسم** خلع فرای میز تو یک **قسم** عهد آید **قسم**
 اقیوب پی کونین به جواب عقد اولیه و ساکت و صامت اولوب چه آفرین
 نقی و اثباتا تعرض قلم **قسم** به پس یار سید در اقصای غرب به و کفتم آت آنکه
 با عقل و هوش **قسم** در دم چه بهتر بحال گفتا **قسم** فوش فوش فوش فوش
 پس بطل بر جواب کفر دیل و میان سنگ پشتک دهانه ویدیل و کند و لای
 جا نشاید یا شوب کو تو دیل چون او چوب آ و چه چیدیل کیدرک بر و به مقابله
 کلدیل اهل قریه دن برتا و پیر زن و فزیزه و صغیر و کیر بوجالدن خبر دراز
 اولیل و قما شایع طش حقیقه زبا تجمل بر طرفدن فریاد آیدیل که کور
 بطل کشفی کن تو هر که چو بوم ترک مثالی اوله قوم که مرآت خیال از راسا
 یونما شده کیدرک غوغالی زیاد **سنگ** پشت بر عشت سکوت آت
 عاقبت **قسم** نخل اقیوب خلق و خیر یا آید یلی **قسم** نیک کو کینه کو بر کینه

غریب و

همان دم جواب ایچین اغزن آید و او به برادون او چید و روضه دیند **قسم**
 بطل آوازده سر زنده آغاز آید و بایندیل **قسم** اخیف ادمرک و خیف دیاغ
 و ما علی الی سول لا الیله **قسم** دستلر دن نصیحت آتک و نیک بختلر دن سولیمس
قسم اکا دیر عاقل و لایق خردمند که کوشش می شود اصفا این بند **قسم**
 اوله هر که اجتناب نکند نصیحت منم قبول اصفا آتیه کند و هلاک سنی عشق اولو
 و قاحت و قباختدن زنا فضیلت کو تو مرش **قسم** و لایق آن کس که سخنها غریبان نکند
 بسیار بخاید بر انگشت ندامت **قسم** نر آید به مثالی استماع قلم و مضمون مطلق اولم
 اما خوف از تیرا کمر و تمام عالم آتدن غیری نسیم کفر و بدول و ترسیدن
 هر کن مراد این مرز **قسم** سوزن ها بود که بود دریا بنم جانمزی عایت قلوب و طر
 رعایتی کند و لوازم دن بلوب **قسم** بالضرور ماده اکا آتیه آید و به مضمونی
 اول مقام ده اتمام **قسم** بر زمانه دن مکر چو پیچ ل پیل پیل بیاض بیضی
 چاک آید و به کینه حیانه دن پش چو دیل **قسم** دریا تقو آید و به اندر زین را من
 چکده ماده چون واقع بی مشا پس آید و غرقا باضطرار دو شوب آید
 اهاک و تیر و زکاردن بلورم که آب اعتماد و هوای استناد جانی و کلام
 ایشتمدی که دیشلر **قسم** بومر و زو و باز و به آتیه یله آتیه و صوب طیانم
 پیچ و جانمزا شش بجرانله کوندرک **قسم** و خانما غری سبیلاب عذابا بیدوب
 چراغ عمر می یاد هلاک سونیدر که بادی بر اندیش **قسم** ایک سبیل دل
 بر هر هم ایردش **قسم** ن آید سونک بیلو **قسم** سولیمس بیا اولیله اوزن مقدم
 و تو ملک من سندن کلوبه بوی و در یادن انصاف آت بلورم **قسم** بونی بدی و لایق
 حایر طوبی و مضمون و ارد **قسم** و بر نوک و شش پیشا سن جو آید و **قسم** عفت
 المرح **قسم** ایله **قسم** و اندر دن معاویت و معاشرت اتمام قلم و زبا نیاز

که فلک شایسته که قرار یکنه پس یکسری خدمت شیر و از این اتفاق کاوی
 اندک عقیقه کردی شیر چو ایرقدن شان به کوی در دهم در کاوان
 غرضه آغاز قلعه در چشم بر شمشیر و لوبه در استیلائی دوی زمین او
 و غایت غنیمت چنگالی تیرا بود و دناغی برین نه تیردی **نظم**
 چو بایر در کجی کشیدن آتش غنیمت اولدی کش کبرکش با نوب قدری حاجی
 کفری خشمیله در نکین جا به دونه شنبه یقین و ارجی عین یقین پلیدی که
 شیرا کا تیر قصد راست اندک کذ و کذ ویرا آیدن حکار است دیشلر که خدشکا
 ملوک خوف و حیرت و ملازم سلاطین هم و دشتن هم خوابه ماره و هم خانه
 غنیمت بکنر که اگر چه شیر غایب و مار غوا این اولان که آنکس غور نشدن هیا
 میسرن و نه من رز هرنه غلغله من متصور **نظم** مکن ملازمت پادشاهی اندام
 که بهیچ محبت شک بسو شود ناگاه تا چار لب بباب کار نوری در کار اندام چون
 جابین دن اول علایم که دمنه نشا ویر شدی معایه اولدی میانلر نش
 بدال اشتغال بولوب عرب و قائله اشتغال اندلی و غرضه شرفه عیال
 زمین دن کوشن آما تیر شدی **نظم** اولور دین زهی سجا اولور
 ایشته کن قافک نره دیوکی کلید چو حالی بونوال اوزون مشاهد اندک
 دمنه یه آیدن **نظم** صد خیمه و نیزک انکشته و آنکس میا کار بکر خیمه
 باران دو صفا افروزانده اری کرد بلار که قواکیمت ما به نادان و خلعت
 صیحه کور مین و اسفان شامت خاتم که نطق قلوس سن دمنه آیدن نه خیمه
 عاقبت و خیمه ملو عظه قلعه آیدن بوقسمه ده که سن او یاندر که ویر آتش بلده
 سن یا کلید که بو کاره دیدن ظاهر واردر برسی بود که بی ضرورت کی
 نکتی نر که زحمت اندک و نفس ملکی بلو عظیم مبتلا اندک آیکچی خند و مکر بوفانی

متوجه اولوب

و نقص عهد از موسم قلعه آچمی نایب قل کاوی سنی اندک و آنی و هم هله که آیک
 دونه بخ اولی کاهاک خون کس دندک اندک **نظم** بیخنی جیبی سبای پشته
 بدکما اندک یکن که آنکس خوفدن ترک دیار آید و بر منی دانی انتقاله قلاله
 و جانا مانده آوار اولوب محنت غربت و بلا جلاده فرو مانع قلاله البقیه سبای
 لشکر سبای غرضه تلخه آنکس لاجرم اندک عقد بقیه من بعد نا منتظم اول که
 بد بخ کند و غرضه منفکی اطهار اندک و اول دعوی بکوی کاف و تلف ایستقام
 اندام دیردک پایانه تیر در دیک **نظم** غایت غیاوت و نهایت غوا تکی کور که الفت
 نایب لحن الله من ایقلمی و عید و مهدید دن تحریر اندک دمنه آیدن مکن سن
 ایشته که اولادیشلر **نظم** کار که بعقل بشاید دیوانگی درو بایه کلیله
 سن بوبابر دستور خود اوزون نه وضع اندک که وقوع ببلدی و دستیادی
 معارف فکر لطف و آیدن که راست کله تا طریقی رفیق و لطفی بر طرف قلاسن
 و غشونت و غنیمت محاسب اولاسن **نظم** بلزمید که گمراه راست و اندیش و کت و کت
 و شجاعدن مقدم در مصداق ارا قبل شجاعه الشجاعت **نظم** کار و راست کند
 عاقله انا یخن که بعضه لشکر جبار میتر نشود **نظم** بکا همیشه سکا عجبی که غرض
 رای نامو ایک و بود نیانمقدار کجا به و دولته که عشق سراب و نشو شراب
 کبی نایب ادر مفتون اولد و غلغله لوم آید اما آنی سکا اظهار ده تا قلی آیدن
 شاید کور که متلبه اولید که و خواب غرور و غفلت و غار پندار و جهالتدن
 افاقه بولید که چون اول وادی به قدم بصدره و دایم بادی به ضلالت و ما ویر
 غوا تیر معایش و نایم سن دمیتر که کالخرق و جهالت و تمام حق و غیاوت کدن
 برشته اظهار ایدم و قبا یح اقوال و معایب افعا کدن بعضی اگر چه که بکردن
 و ما مونع دزد و کاشتم فی وسطا کنهار سکا آشکار آیدم **نظم**

و خصلت غایت بخاوت و فرط مافقدن ناشی در کمال طبع و صفت این است
 ممکن و کلان در مرتبه سلطنت مشایخ و رتبه صوم و جلال و در ته که بر محبوب دلاوری و کرامت
 و افتاده سی و در وقت ظهور و جلوات صفا افزون و ولود سلطنت افی هر چند که
 و انصاری و خدمتکاران کار بسیار اولاد کثرت خدمت و وفات حشم میلی می نماید
 اولون بهر دو اتمام که عرصه دما عکس مقام تشدد و انارث نهایت بلا همت
 و علمت غایت سفا همت و نه که حکما بر مشرور در علمت حق پیش نه در
 غیرک منفعت کند و به منفعت تقوی قلوب و به ریاضت عبادت ثواب آخرت و حیا
 اینک و خشونت و خصوصیت معاشقه با مباشرت اینک و راحت و حقیقت
 دقایق علوم و قوف و عشق قصد ایک و نقص حقوق و نقص و عقول باشد
 صداقت توفیق اینک و از من بنی سوزن کافیه شفقت و وفای محبت و علم
 عین الیقین باور کم سنگ شب تیر شفا و تک به میثاق و شمع عظمه روشن اوج
 ممکن و کلان و خلقت جعل و کدورت حقد و صد که طینت کس سرفرازی و شرف
 پرتو انوار نصیحت و تقوی و امل و متعبد و نظم باب کوش و زمره شریفان کرد
 کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به غله سنگ مشک ها اول شخص مشی در که اول غر
 آید و ریخته پرورد و چکه و تخم نصیحت زمین شود اکم و عهد و استماع و اول
 کلمات ضایع اتم اول قبول اندی و عاقبت آنکس ناس نولد و من از این که
 اول شد و اول حکایت کلید آید و روایت آید که بجز جند بن بر کوه بوی
 بر کوه بر کوه اول و لودی و واکم میا و کیا هیله روزگار کج هر لودی
 قضای آتی بر شب تیر و ده که بی فرد لری بصر بی بصر تیر و این لا لشکر
 اول یون لری آرام صبر و سکون بیخا و کشور درون و بیرون استیلا قلدر
 و صدمت صرصر نه میروند و کلون فانی و تن لری جانلری فخر اولدی

ای کرم

از دوش و شمشیر براد و چنارک ایامی لکشد به پیغمبر سارک و اولی بر غناد و شمشیر
 بی خیزد و بی هوا کیم شد و بیخواب و پیاده دل شدت هوا و سحر براد و زیاد
 آینه و اولدی و آسب برف و باران و فکر و طوفان و پناه طلب آید و اول
 کیمی طغاف آید کیم ناکام بر طرف برینا پار و سحر اولدی و برین و لغاف بیل
 اینی اینی کان قلیله و حاله احطب و اینم جو آید و بیک کردا کرد و اولدی
 و اینی لری دم بدم او فردیل و سکر و لوی این بر دخت او ختن بر مرغ بوی لوی
 شایر آید و فریاد آید که باریان بی هواد کچو که بواش دکلر دم سحر
 آنی کیم این فرس موق مردم و کس و ریخته و در دله اول سنگ سختی و این
 مرستی و اینی بونک کلور استماع و تدیل و اول کار بفرایند و نعتاء کوشید
 اتفاق بهائاد بر آدم چقا کله و آنی بی حال اوزن و حال لری بی مثال اوز
 شایر اینی بیک مرغ پند و نصیحت قصد آید و بیک اینی بیک زحمت چکه و
 نصیحتی پرورد و بر ما که و نفک عذاب آید که بونک سنگ نصیحتی استغی اولدی
 و سنگ گفتار کله بوی بی بخان و فراغت قلدر و سحر و پیچ پرورد و چکی سحر
 تعذیب بلا فاین آید رس و چو سندان زبانی غیر اولدی و نه حال کم دو که سحر
 به مقول کیم لک تربیت و تقوی سحر ایک و اولدی و رشد و ولود و وفای
 و قلا و رجا اینک اکا بکن و که تخم خنطی و ننی شکر او و سحر و زهر صله و
 خامیت تر یا ق اکبر و فار و طلب قلاس و سحر هر که و اصل به نهاد افنا
 هیچ نیکی از و دار آید و زانکه هر کز عجمه توان ساخت و از کلا و سیاه باز سفید
 مرغ آنک کلماته التفات آید کلا من بعد و قد و استماع این فرس صای
 غایت شفقت و بالای دختن اشخه آید و تا مقیم نصیحتی آنن اعلام
 زیاده آستام ایلم و آنن اول ریخته پرورد و د خلو صر سحر عام کوی سحر

و اما لا یحتمل منک اهل افه جمل و دلیل و آیا غن بر با صد میباش تنیدن
 جمله شک حاکمان اول سوال اوز در که بر کند و اوقاتی ضایع ایدم و
 کلام ایدم با وجود که کما شفعه یوق. بکامفقت احتمالی و ارد **نظم**
 که مستحق قبول نیست نمی کند. بار بر دل ناز که چرا نهی گفتی که بر اوراق معاد سواد
 تا و درسی بنزل و از غن و ارمی نشسته و همچنان بر خویش می رسد. بکذا زایا
 مانند زایا و دمنه اید و این برادران اکابر فضیلت کس و غن و نصیحت باین شرط
 انانی بر نه گفتن مشل و میل و مدها شدن احتیاج از کوی مشل و اهل فضل
 اقامت مراسم مواعظ و نصایح لازم در حوا. مستحق قبول اصغایر و خواه ایا اید
 دار پند خود از هیچ کس دریغ و یکی. اگر چه از طرف مستحق بی تقصیر
 محاب قطن باران زکی و انکرفت. اگر چه در رفتار با بندگان تأثیر
 کلید اید بر منافق نصیحت سنده در ریخ اعظم اما نه و این که سن اساس کار و کی
 حیل اوز در قله در سن و افکار که استقلال و استبداد و پیش نهاد اید و بد
 بیشی لاقتصاد و استبداد بروقت نادم اولاس که ندامت فایز و بر سر و ط
 دو کوب ناخن ملائکه و در سینه کی چراغ این سن سودمند اولیه هر که که بیجا
 مکرون اندیشا تیوب حیل و غدر که کند و پیشه ایلید عاقبتی و غلته و غامضی
 پیشه و آخر لغز که در لب ندامت و غرقاب مله و دوشه نه که اول شریک غافل
 دوشده و حیا که حیل سی حلقه حلقه دام بلا اول **نظم** شریک صدق و استقامتی بک
 مراد و مقصود پیشه و دمنه اید و نه اولش در اول **حکایت** کلید ایدی
 روایت اید و لی که یکی شریک و ارید و بری عاقل و بر این غافل بر سر خط و کاغذ
 و کمال لغز و حاده به مرتبه داید که بحر تدبیر و کبر و تزویر له آبی جراید و
 طین اندن قور و در بین عقل ایلد صغیر و امروزه احوال فردی بر ابر او قور

اکا تین خوش دیر لوده. و بر سر دانی کمال نقصان و غایت نادان بخندن سود نمان
 میاتر عین عا جرایده. اکا حازم دیر لوده و باین سیاحت کوی و تجارت
 سود اسد و شویب موافقت و مراقتله سخن تو خد اید و مراجل و منازل قطعه
 بکند یله قضا و آلهی که در کن یول بر بد و عیار خالص تمام عیار بولید و آتی
 عظمی و نعت مستحق بلوب شوق اولد یل شریک دانا اید و بر رفیق غمگین
مصلح سود ناکرده در جهل بسیار. اولی بود که سودا سفر در فغان اید
 بوی بدن ذرایله قناعت ایر و دروغی غنمت بلوب محبت و سلوتمه کوشک
 کین و **نظم** چند کرد که عالم بجز در. پیش کرد و در شود غم پیش
 کاس چشم بر صایر نشد. تا صدف قانو نشد بر دوش. پس کبر و دوند
 شهر قریب بر بنزل انیدل شریک غافل اید و این بر اذن کل غنمتی بر این قیمت این
 و دغدغه شریک غافل و لوب حق که از مصاد فرم صرف این لوم شریک غافل
 دیک تر و بر لاش تدبیر ایلد قیند جواب و پرد که حالیا فکر قیمت است
 مغرور و بی باین رای صواب بود که خرج این محتاج اولد و غرق در اخراج
 باقیس احتیاط تمام بر چاهن و دیعت قویاد و بر قاپه کون بر کلوب متوال
 اوز بر مقدار لوب بقیه سن از محفوظ قلا و ز. تا آفتدن بصد و شوق
 اولد و ز. شریک غافل بی افسوسند فریفته اولوب افسان سن حسن قول الملقی قله
 و وجه مذکور اوز بر بقدر لاحتیاج بر مقدار اخراج اید و باقی سن بر حجت
 دین دفن اید و شهر کلوب بر بری مقامل و کید **نظم** بر حکم چرخه و خجسته
 حیل مند و قن ایلد سر بان. اول شریک که دعوی زکاوت و حسن تدبیر و لطف
 بر ویر ایلد بینه اقامت اید و اولد غنم طرفه و اید و اولد دین تمام
 بقیه تصرفه ایدی. شریک آخر تو حاله و بی خبری اولن نقد که خرج مشغول

که در آخر فصل پنجم تمام آمدی و در وی شریک عاقل قاتل قاتنه وار و بی طاعتی اعظم می آید ای برادر کل و اولاد فیه دن خرابه ایچو حقّه اخلا و این لوح که ضرورت جانم تیدی تین موش
تجا علی ایوب و تین موش و در مقام منت و کل این لوح دیدی آیکلی ایضی قید
موضع معرود و خارج یل اوله که تین موش و تقصیر ایوب آرادیلر کجمن بکده
عین و اش کور یل تین موش و در مقام منت و کل این لوح دیدی آیکلی ایضی قید
البسته سن الدک سن غیره بر فرد بوکا مطالع دکلر پیچاده هر چند که فریاد ایوب
ایمان شداد و غلاما ایلر مفید اولمادی الله قضیه مجادلر و محاکمه و منار عدل
منافعه یه تیشده شریک عاقل غافل محکم قاضیه کتور دی و مضمون قضیه و خواسته
سمع قاضیه کتور دی حازم معاذ الله دیک قاضیه تین موش و صدق مقال
و صحت مدعایه بینه طلباته تین موش آید ایضا الفاضل **نظم**
بر خوب ز عمر در سند قضیه احکام عمر توبه دانه جلالت بنم اولد خیرین
غیر ی که ز رانک بنم مد فون آید شاید هم یوقدر و امید وارم که اول قیاد
اولد دخت که حافظ مال دن اقمیم مازن زاده کبی اکر لالی اکر سخم کلم اند کبی قوت
نطق و مجال مقال ویر و بوخاین بی انصاف که مجوعه دینیه الوب بنم حرم اندی
خیانتنه اقامت مشوع دن قلا قاضی بو مخرج و متجرب اولد و قال قوللر
دیکر بونک اوزن قرار قلیلر علی العبا و قاضی الذات پای تحت دخته ماض
اولوب در خندن اقامت شهادت ناظر اولو و شهادت قاضیه تین موش
موافق واقع اولور و منجیم حکم ایوب قضیه فیصل اولو پس شریک عاقل قاتنه
کلوب تمام قضیه پد رنه عرض ایدی و در وی کار دن رفیع حجاب ایوب آیدی
ایمید بن سکا اعتماد ایوب خیال شهادت درخت اتم و من افکند امید
بن خیال حیلک بوستان قضیه دکلر بومرک اتمی سنگ سن اتم کلاستور

اگر موافقت بود پس بود و دینار و چون عین بر مقدار دانی الگو و نه
 و بقية العری فراغت و رفاهیت چگونه و نه . پد را اید و بوار و بکا متعلق خد
 نه و و نیم اتمام وابسته نه شد و پسر اید و اول درخت متعلق لظلال الجف
 مشاهد بودند و تجویف درونی بر مشایخ در که میانشه اکی شخصی فها اولی متبصر
 بوی که لاند که و ان سن اول درخت در و نه که سن . یاری که قاضی کلمه شهاد
 طلب قلده در سم شهادتی کلی بنفیر نه کتون سن . پد را اید و بوار و بکا متعلق خد
 فرضا که خلق فریفته قلده که خالفی بلی سن . بر تقدیر که سحر تنویر که قاضی شریع
 حاکم محکم دهر و حیل تدبیر ایل سن **نظم** سرت به دارا افک می دانند
 کوی موی موی و هر که برک می دانند . کیم که بر غلوی چنان بغریا با او چه کنی که یک
 بیک می دانند ای بسا مکن و اختیار که ین صاحب و بال الحشده و جزای نه
 عاید اولوب آنی و یزد و دیرین قلش در . بر خوف اید و م که سن که
 ها اول غوک مکی بکی اولده پس پسر استنار آند یا که بچه اولمشه و اول **اصکات**
 پد را اید و روایت اید و هر که بر غوک براد جوار نه و وطن طوقشده و فاول دانی
 خواغی در مکن قریب نشین آتش نه هرگاه که غوک بچه پیدا قلده مار بچه لرن
 شکار اید و ی و دل غوک کی تشهرات بریان و خنجر جرائد افکار ایلردنه مکی
 غوک اید بر خنجر میان سرشته مصداقت بین م و سخلم اولمشه نه برکن
 غوک خنجر جنگ قاتنه کلوب اید و رفیق موافق بکا بر تدبیر فکر اید خصم دشمن
 غایم وارد نه نه انکه مقاومت اید و ی بومقام ده اقامت متصور در و نه و نه
 فراغت اید و ی بر جابه نقل رخت میزد و زیر که ساکن با و له و غم خضای فر
 بخش و ما واه دگش بر مرغ زار درگاه سواد پشاد نکلی و و نه مینوی که افرا
 و بر چشمه سازد که نیم دگش اسطیخ و حور ابی بنری و عطس ساد .

درختان

نظم
 حوالیست بر این کلمات در کلمات با جابجا آب روان در اولوب شکارم کلستان
 موینه تشنه آب زندگانی هیچ عاقل کند و اختیار یله بوجلیس منزه بهشت اینی
 قویوب کمرز و ارادینه کلین بونوئه فردوس بریندن تفریق اعتر **نظم**
 جایی کوی مخالفت که زیبا جایش هیچ عاقل بجا ترک چنین جاکند
 خرنجک یته غم به که خشم توانایی کند حیل ایلر نه آنکه میسر در و دشمن غایب
 دانم فکری دام مکن چنگل مکن در **نظم** که هیچ دنیا در بر تیرایش ایلر
 نه او که کم آدم اکا چاره بولنزه غوک ایتد شک بوی بایر کتاب حیل در نیاد
 داشتک قاره و بو خشم بد اندیشک دفعی غلغلای سحر نه جان فکری ایدوس خرنجک
 ایتد فلان محل از دما کردار بر سوسمار دخواست و اردی که کرد که بر قایم
 طوقه سوس و سوراغ سوسماره منزل مان دکر بر آکس مقرر در که سوسمار
 ماهی که بر بر افغانا تبه کرک و چون سوراغ مان تبه کاجوم اولدافین دغوان
 سوسمارده قرانات کرک و سنی آنک شردن شردن و منور زهره دغلوی کرک
 غوک بو تدبیر یله که موافق تعذیر اید ماری هلاک ایتد و چون بوقیعه اوزیر
 ایکی و چوکی کچده سوسمار بود اعیه نوشدی که طلب ساریچون حرکت کلمه و اوله صو
 عادت قلش ایدر اعاده قله پس جا اوله طریقه کبوندن سابق قدم مراد ایلر
 اکا ساکاد و لشده روانه اولده و چون مار و ماهی دن اش بولاده عاقبت
 غوک بویچیه سیمه افطار ایتد **نظم** تو از چنگال کرک در دوده چو دیدیم حیات
 کرک تو بودی بومثالی کتوردم تا بله سنگ سرخجام حیل کره کار کرد و عاقبت
 مکر و غدر خاک ز کمر در **نظم** تو سکه مکر و حیل و دیند کام بلا دایند و شرین
 سرانجام پسر ایتدی پید و نکر او نرته و دور در زان دیشته اتمه که بکا ایتد
 مؤنت و بسیار منفعت در عاقبت پسر پیمان حرمان ل و حب عیال سرنزله

و دایندن با دیر جوهر جنایت چکه و سترانا امراکم و اولادکم فتنه ظاهر تشنه
 طریقی مروتی بر طرف قلوب با طافوتی بالکلیه دردی و بومقوله امر که شرع و غیر
 محظور و مکر ایدر از کای رو اکر دی و اولدش عظمه اوله پیر ظالم ایدر
 یاردی و میان محبوف بولوب جوخته کیردی علی القضا که قاضی روشن بای افلی
 محکم آغمانر بدیدار اولدی و خنایت هیچ کاذب روز روشن که عالمیانه اشکار اولد
 قاضی قضاوت این مفاهی با درخته حاضر اولدیلر و خلق آنی کور و کور صف
 بغلیوب دیش تجمله ناظر اولدیلر قاضی جانب درخته خطاب ایدوب صورت دعوی
 مدعی انکار مدعی علیه شرد و ایتد که کس کیفیت عالی استفسار قله در درون
 بر آواز کله ی که مالی جان مالد و اوله ظالم تین هوش ظلم من یو ایلدیک
 قاضی تیر اولوب بر زبان تا مل ایتد و فراستد خرم ایتد که بیاد ختم بر کف
 پنجه و ایرد آنجا خط ایتد بر صایه محتاج و در **نظم** سر نقشش انجیم خرد پنجه
 عن ذر آیتد تدبیر مکر دنظا هس پس فغان ایتد تا هیثم فراوان در دیر
 آتش سوزان اوردیلر پیر بر پیر بر زبان غیرت ایتدی چون کورم که کار
 و کار داستانی ایتد کالما طلب ایتدی قاضی مان و پروت طش حقیقی استمال و
 و حقیقت عالی صور و پیر نیم سوخته صورت واقعه کای عرض ایلدی قاضی
 کیفیت قضیه واقف اولوب حازمک برات ساعت دقت و صدق امانتی
 و تین شوک جوهر جنایت و غدر و جنایت نتر خلویقه اعلان و اعلام ایلدی
 اتفاق بواشاده پیر باتن و بر در دجله تحمل این سوب مرخت جانی جهان
 فایندن کو تر و ب ساریجا و دایند رحلت قله و حرارت نایر دنیا ایلر شرار
 عقابیه و اصل اولدی پس کمر ادب بلینو کوربه زجر عقیف کورم که کور
 پیر مرد س کرد نه آلوب کوردی شمع کتورم حازم برکت صدق و امانت

و میان حسن استقامت اول مالدن حقیق سن آلبی سرانجام مراد قیام کو ستر
یوشلی کورم تاملی که عاقبت مکی پسندین و خاعتت غدر شوم و کور
مرکز یاد مضیق مکی عاقبت سرباد خواهد داد و حیل ماریت که در
هر یکی کوی که خطره دارد آن شخص خیم را کند لیش وین رساند ضربت
دمنه ایتد مکی سن بنوم فکر مکی نام وید که اولد و تدبیر حیل و تزیین
قله که اولد اما تحت تدبیر صایله بود چه کور پرورین و بواسطه کار دوان
فکر ثقیله بود آسان قلوبه ردین کلید ایتد مکی سن عجز نای و ضعف
اولد مشاهده مکی که زبان آنکه تقریر قاصد و خجست غیب و غلبه حسن
بر من لده مکی که بیا آنک ادا سندن مقصد خود و موی نمتکه منفعت مکی
حیل بود که کور مکی که عن قیبت نک و مال و تبعی سکاچ این
و مقتدات نفاق و شقاق که نتیجه ویر مکی که دمنه ایتد دوروی که نای
که کل رعنا دوروی که سید زب و نریت پستان در و دور بانکه نای که
کلیک دین دور بانکه واسطه سید ملکه پاسبان در **نظم** تیغ که یکر
خونخوار لکه صنعتی شاه ایک یوز لور کیوی دلبر ریری **دکی** خونخوار
چی تیغ دین دور هر که او یک روی و یکن بان بود از پاک کور **دکی** آنکس که
بچی شاه دور ویت و صد زبا بر فرق خوشن جایی دهنش ز سوری
کلید ایتد مکی زبان او رکی قی که سن اولد دوروی دکل سن که مشاهد
جا کلک کلش دین روشن اولد بلکه اول غار دل آزار سن که اند خلقه این
و امرا ردن غیب نای واصل اومان و اول قلم دور زبا دکل سنکه اسرار ملک
ملکوتن غیب وین سن بلکه اول دور زبان سن که زخم زبا نکلن زهر نای که
غیب نای حاصل اومان دمنه ایتد مکی تیغ و تیغ و تیغ اندک شاید که شیر و شیر

میان تن بنا می صا دقت یه بنیاد و خا نه مصالحت یه آباد اولد کلید ایتد دیک
خیال محاله مکی سنک علو مکی دکلر که او چه نای بر قرار در او چه نای و افق
لای بعد الواقی قرار یه قبل متعاندن در و ثبات حق و مستحیلان اولد
و کارین اول زمان شیرین و لذت اولور که اصل و اصل و اصل و اصل و اصل
یرد اخی اندن لذت و عذوبت ایتد محال اولد ایکن حال متعلقات و خوشن خندان
صله پذیر اولور که شیرین و بداندیش انلر میان تن غیب و نشانی وین
اما چون ارباب شقاق انلر میان تن نفاقه رخصت بوالی من بعد ایتد
وفاق و اتفاق منقطع اولور مکی سن مستغرا و لالی **دکی** شرب صا دقت و
اول وقت دکل صا اولور که مردم سخن چین و فتنه انلر کلام نفاق آمیز
استماع دن امتناع قلال چون مردم دوروی و دوزبان ایکی صیدی صادق
آباد محال اولد بعد انلر دعوی محبت اعتماد و ادعای صداقت اعتقاد
جاین دکلر من بعد کا و فرضا که سرچشمه شیرین غلبه اولد مکی مید که
تلطف و تملق اعتماد ایلم و یا مصاحبت و صداقت غیب کوی ستم فرضا که
با یلنر ابواب محالط مفتوح اولد هر بر یک قلب اولد عداوتن دکلر
جراحتن اش قال **دکی** چون رشته کست میتوان بست یکم بمیا
کرم با **دمنه** ایتد مکی مله نریت شیرین فراغت ایتد و کوشه کاشانه دمنه
اولم معقولید و دستار ایتد دامن محبت تشبیه ایتد و **دکی** سر غلبه
خلی تجسم حضور مکی مقبولید کلید ایتد کاشا کین بر داخی سوز که نقشه
رخصت ویرم و یا ستم ایتد مکی بعد غیب کوی ستم بن همیشه شک و
ترسان و هراسان و پیوسته شک مصاحبت قلم انکار ایدرم علمای و شری
مصاحبت جایل و فاسقن اجتناب واجب و خدمت عاقل و صالح النام

لازم مخالفت با مقتضای وقت و بیچاره بکن که هر چند ماریکس آنکه تهنیتش زحمت چیکه
 لعاب دین و دینداندن چاشنی طاقه کرک و ملازمت اهل علم و صلاح و طبع
 عطار مشایخ و در که متاعه مشایخ و اولاد و نرسه باری و رایحه فایض شام جان فطرت
 هر یک یک کیم زهقی ای اولاد و قدر علی ایس صانع اولاد و **کرک** باش چرخ طائر که بلی
 جامه عطر خود از بوی او و چند چو آنکه **کرک** و دو دشراری دهی از هر که
 شدن نه طریقه امید و فایده و خلوص و صفات متصور **کرک** بر پادشاه که بر مرتبه و غیر
 و مکرم و نامی و محترم قلا که آنکه **کرک** و در وقت آفتاب و آن لافاد قفا و او
 و آستانه آسمان و آستانه آستانه پای با فقه و فقه فرقدان قوی سن و بوی طبع
 و او که **کرک** و حقوق اکرام و عافیت عقوق و کفران نیت مبتدله قلدک **کرک**
 نه از حق نه از خود ترا شرم بدارد **کرک** نه از مردمت نیز از دم باده بن اگر سن امسک
 انقطاع اختیار ایدم **کرک** فردا بپندم و در طبع **کرک** و اگر سن متولد ناکند
 المشرقیین و آن ایدم عقل صواب بین استصوابات **کرک** **کرک** فایده محبت
 از یاران سوره خوشتر است **کرک** و زحمت و ناموافق پنجم و خوشتر است
 بدمی که محبتش ختم نکرد و خاطر است **کرک** زانچنان هم بعد فینک دور و دور
 نه که مصاحبت اختیار و یار که منفعت بسیار ده مجالست اشراق و فحار که فراق
 بشماردن و عین بر له محبت که شیرین اولاد و غیره و آنکه در و بوی طبع
 پس اولاد که که عاقل و کامل اولاد **کرک** که که مصاحبتی مردم دانا و ستوده معاش
 و راست کوی و نیک خوی یا اولاد و هم کذاب و خائن و بدخوی و فاسق و خائن
 اجتناب قلا **کرک** چو نشان در بر و مخلص است و خلوت خانه تنه از شستن
 نفی یک باید کرد حاصل که محبت را نشاید هر چه دل مرا هست این سخن از عاقلی
 که زحمت بر روان پاک او بدارد **کرک** که یابی و انشان هر که که زیارت با فرشته

که که که

هر که که یاران نا اهل اید مصاحبت اختیار قلا و یاران نا اهل است **کرک**
 اما اول واقعه پیشه که اول باغبان تیر شدی و نه اید که **کرک** و اول **کرک**
 کلید اید قید الزمان بر باغبان وارد که **کرک** و عینی عمارت باغ و بتیان
 انش و بیضاعت قدرتن و ذراعت کل و طبع باغ و نه اید که **کرک** و عینی حاصل بر
 فردوس مائلی وارد که **کرک** نه هست اشجار و دیر باغ خاک حسرت بر افتد و لطیف
 از هار و باغ خورنقه داغ یا نشد **کرک** و انوار اشجار در جلوه طالع و طالع
 و اوراق از بار کل درن و فو و تا به کوه سی باهر **کرک** و عینی چرخ شام و چرخ
 پوشش کمی متور نیم بواسطه **کرک** و درخت جوان بخت کثرت **کرک**
 انوار در پیر که قافیه دال و میوه شکر آیین و رشت کردن حلوا و پشته نیکو **کرک**
 انوار شمار و سی و خنجر سی غایت لطافت و نهایت حلو و تن سبب بی آسین و تن
 سیمین دلبس لر که **کرک** و عینی صید انش و رنگ زیبا و بوی راحت افرا یا عالمی قلا **کرک**
 دخت امر و **کرک** و عینی آب حیات طوطی کوزه **کرک** و عینی بنات و معلوم **کرک**
 و عینی کلو و بی آیه و سود و صله معلوم **کرک** و عینی پشته **کرک** و عینی صوفیان
 خیز که خزان زرد و **کرک** و عینی خافه **کرک** و عینی ابداء **کرک** و عینی چرخ **کرک** و عینی گریه **کرک**
 ابله در که چرخ زعفران اند و **کرک** و عینی و **کرک** و عینی ناز و **کرک** و عینی برک
 سبز و **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک**
 و **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک**
 آبدان بر طریقه غودار عاشق **کرک** و عینی غودار رخسار دلدان بر کشت سبز
 انجین بی نظیر که چاشنیک قدرت نعت وصف جمال و آستین طبقه قوی و خوش
 و قدودن بر طریقه **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک**
 لطف و کمال و **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک** و عینی **کرک**

آید تر فسخ زمره دهن ده لعل و کوه را قوت امر کجاست و ترش چمن را در کین کوه
 خیزن سبز خط و خط خندان تمام کجای سحر مینا فامد یوز کوی ستروید جلوس
 دستان هر دوخته اول قدس می ندانند که قلندن پیر و پادشاه و وزیرند
 کشیده و اول بوستان پی زمان آید که لیل و نهار رنگ و نهار روزگار کجاست
 آخر هر کس بت خیزد و شکله و لوله و وحشت و حدت کوه دشت یوز کوی
منزل کل و بنفشه است دیار نیست چه سود. الققه تخاک غنند دخت و خانی
 شکسته جانب دشته کشته چقد بر کوی دامن که عرقه امل کبی فضا سحرها
 تفرج و آید رکن قضا ای کجی بر غریب زشت سین سحر و سحریت نایاک طینت ناموش طلعت
 اول دافنی تخاک کشته شدن فغان کوه و جانب دشته متوجه اوله و ذات حال
 مابین نرسد مله قات واقو اوله و طرفین را بیک جفت واسطه سیده سیده محبت
 هر که کله و دل دوستانه با و دل مصاحبت حرسه یا با اوله **نظم**
 ذره ذره اندرین کادری و سماست. جنب خود را ایچی کاه و کهر است
 غریب چون روستایی دن بو تعلق و تعلق مشاهد قلعه با کتله ایک فایده و محبت اوله
 و ادانی اشاد تله عقبه دوشویت اول باغ بهشت آسایه کله باغبان داعی
 اگر مواضیا فکم اول حرف شریف و منیف ظریفی ثمار لطیفه تکرم و تشریف آید
 اول واسطه ایلیا نرسد علقه و محبت مؤکد و زمین دل و جان لوزن پیونها
 مودت بر مودت اوله **نظم** بگو باغ می بو دند یکچند. بوصل یکد کوی پیوسته
 هرگاه که باغبان فوق طار با ولوب بر درخت سایه نرم پستل است لعل
 آتیه غریب غایت شفقت و نهایت هوا دار لکن باغی و جبر مطهر کس را لعل
 آید روی و آید روی **منزل** کسی نیز نخواهم که کند سایه بر کوی باغبان
 معرود و اوزر و خواب و آید روی **نظم** خیزد و افغانی کسی را نبله اشتغال آید و ب هوشند

طن و زباب آید روی بوا یکم اخذ اشتغال و جویی که ذبت آب لفظ و در حال این
 قلندر و هر طرف دن دفی و منوات بر جانند دافنی قد و محرم ایلم کج
 آخر هر غریب اشتغال اولوب بر سنگ سنگین قتل کس فامد و والد و رب و دستان
 باشد او مردی مکن لعل نرسد سنگدن آسب تیشد اما سرایغان پیرت اولی
 خاک یک اوله و بوا جلدن در که دشت لعل و دشمن و آنا بهر حال دوست نادانند
 اولی دور **نظم** دشمن و آنا کج غم جان بود بهتر از آن دست که نادان بود اما مثال غریب
 کلش و دن عدو و عاقل خیزن صدق جاهل. بو مثل کوه م تا بله سنگه سنگه
 و مصداقت هما بونی نتیج اوله که سحر که تلف و سیه خد نکایه و اوله
نظم محبت ابلیس جوی دیک نیست. کن درون خالی از بیرون سیه نیست
 آید بر سخیله ابله دکل که دوشک لفعن فامدن بطیم و خیزن شرع تین قلم کلید
 آید بر بلوس عاقد اول شایده دکل سن. اما غبار غرض دین بعضی کس تین
 قلندر و یکی که بر مودت بنا کرد و سنگ جانند و از کله سن. بعن اعتدال این
 هر دو جهات ناموجه تشبیه قلندر سن که شیر و شیرین بایند انواع فتنه لرییا
 قلندر و هونو دین و دیانت و صدق و صداقت و علی سن آید سن دوست کل
 سنگ مشک اوله باز رکان مثل ذکر آید بر شهرده که موش صد من آید سیه عید
 موش کین بر کوه کوی دما آید به بخ اولشدن اول **مکات** کلید آید و روان
 آید لری که بر باز رکان اندکایه تجارت ایچی سفی نیت آید و دور اندیش کین
 بر دشتن صد من آهن و دیوت قود کندی تا وقت ضرورتی سوا
 روزگار قلدر برشته معاش انوکله حکام بولد باز رکان مقصد نه و ارب
 مقصود آید و ب و نوب مقام معهود نکله بر زماندن مکن اول آید محیا اوله
 مکن که امین متدین آید عام عاشق و دشمن لوی از من و فضا آید باز رکان کل

و در بعضی موارد و در طلب اید یک مرد این اید و خواهد بود اول امانتی میان این
 مخزنه قوشاید و بنده غافل ایدم که اول کوشیده بر پیش آشیانه قلمش آید
 بن دافن اولی و موسی و متی غنیمت بلوی آهنگ تمام دیشدن کوشش باز رکانه
 حقیقت حالی معلوم اندک و اما بخاطر ایدوب راست بود هر سوش کوشش کل آید
 قتی خط اید و اول لقمه تر و تیش و صابونی حلوی لکمی بود **بیت**
 موش را لقمه ای آهن هست و همچو لای ده راحه اکل قوم مرد این باز رکانه
 ایشد یک شاد اولده و کوشنده اید که باز رکانه نادانی کوش که گفتار و این
 گفتار اید فی بقیه اولده و آید و با کلیل با ایدوب مطالبه دن فراغت قلده دن
 بود که آبی حرم دعوت ایدوب رستم کلفاتی بریه کوش تا بوی واسطه اید بر است
 ساخت دغم تا که و بنای دعوی صدقا امانت مشید اولده پس خواست خانه
 دعوت اید و صله می ضیافتن میو باز رکانه یتشد و اید **نظم**
 که برهانی قدم در رکانه می نه لطف میفرماید و بر چشم با پامی نه خواهد اید
 بوی که بوی کون بکابر مرم من و مر و اقو اولده اما نشا الله علی القبا و کوش
 در میان ایدم چون مها من ل میزبان دن کوش حقه و قاپوسی و کوش انکس
 بر پس اوینار کوش و و اچال دین دانا اولوب خانه سدا اید و علی القبا
 در خانه و بین بان حلقه کی حاض اولده و بین بان پریشان حال کوش
 تفرقه خالین صودگی بین بان دافن کویان و غریبان جواب و پرد که دو کوش
 بر زاده لی کوش دن بر بیضا اولده و نیم نوبت شرک کوش لیر کوش بکوش اید
 اول که مشر بولد و و نیم کوش شانه جت و جویله کوش و هر کنار کوش
 تکان کی طاردم حال دن خیر بولد **نظم** یعقوب صفت ناله کن میکم اید
 کا باغبین یوسف کشته که دارم باز رکانه اید و دن کوش بوند که میم بوند کوش

سری

بن کوش که مشاهد ایدم که بر پیش کوش کوش کوش بولد و صفا اید و اید
 آواز هر چند اید که ای بیخوش بچون نامعقول سولین سن و محال کتا اید سن
 و بولکه به صبحی کده و که بچون نسبت اید سن مکن بیخوش و استعرا اید سن
 کوش بچش و صغیر اید که نصف من انجی حقه اولده بر جسم کیری که او مندن زیاد
 نیم کوشوب هوا ده اوچ باز رکانه نیم ایدوب اید و بوی محمل تجت دن اولین
 که موشین دن آهن سیر موش کوش او دن من بچش و بچش هوا ده کوش تریه مرد این
 یله یکم حال ندر اید و غم نیم کوش آهنگ یمش ده خواهد جواب و پرد که
 دلک اولده که موش کوش کوش کوش آهنگ کوش کوش کوش و مثل کوش
 نایله سندر مشرب ده که کوش و لی بخت غده ایک جان اولده ظاهر بود که غل
 نسبت و خیر ایدش قلما چوش و لی بخت کوش و واکورد کوش من بکس کوش
 امید و فاس و کاش و صفا می قائمده و و بکار شوش اولده که شک ظلت بخت کوش
 بر هین لازدن و و خست طبیعت و لوث عقیدت کن احتراز واجب **بیت**
 پیوند دولت آمد از چوب قوی برین و سرایه سعادت روسی نام دیدن
 چون کمال کلیل و ده بوقام یتشد و شیر کار شنه دن فاد و اولده و آ
 سرپی و سیاست قتل ایدوب آلود خاک و خون قلده اما چون کار کا و براف
 قلده و وقت خشم کوش اولوب حدت غشی سکی بولد و بر زمان باش آید
 اید و تا بل بخره تو غل ایدوب کده و کده و اید و در بچش بولد و بولد
 صحن و جال و بوی کمال اید بولاب امانت ایدم و یار و موی قوی طری
 خطای می کده و اکن حقن بکا اندک کلمات محبت امانت دن می شید و و این
 حیانت دن می شش یار و بن ندمی کده و اولده تاراج و پردم و یار و فاد کده
 الولد شربت هله کایچ **بیت** یار با یان خود آجای کده کافرم کوش کافرم کوش

القدر شین سر زانوی مالد قویوت کند وید زبان ملتق در زانوی و نفس
 و توفیق و حقیقت و مشتاق زده لکن تمام نکوش قلعه و خیال شین به لسان جلاله یونانی
 جان کداز به سامعه میخیزد **بیت** ای دوست بی سبب یار کشد و آنکه چون یار وفادار
 بود دست میکرد شمع خود کین مرا کس دشمن خویش را چنین زار کشد شیر که خنجر دینی
 یو واقع قضاوتند کرم به بدلا و لطف و تب لود زده سی یو واقع قضاوتند کرم به بدلا
 بولدی دست بخرانت مراد کینه خا و غم نشاند تا ازین غم دیکم چه خواهد
 و من چون آتار بملکت تبیین شیرده ظاهر و اماران ملوک سیاه عالم را هر که
 کلید ایله کل قتلها آید و و احوال حضور شیر و ارباب آید **بیت** شها اقبال
 بخت اولسون سکایا ره همیشه دشمنک و لیسون بکوی سار موجب اندیشه نرف
 تفکی و تا قتل نرسد و بوندن خرم زما و بوندن فرخنده آوان اولدی که ملک
 قوت و نصرت ده خرامان و شازده بد سکا لفاک هوان و خون مذقن غلطان
نظم صبح امیدتینو ظفر بر کشین بین روز عدد و بستم هلوکت و سین بین
 شیر آید هر که که ادب خدمت و اطوار و محبت و آثار دانش و کفایت شین به
 یاد مملد وقت طبع غالب اولون لشکر اندوه و حیرت کشور و شکایت و صبر و عار
 قلون و احمی پشت و پنا سپاهم آید و ضابط کشود و فایده لشکر و ابناء و اشاع
 آنک زور بازو سیله استقامت را بد لرزه **بیت** رفت آنکه در شت کار جهان را زو
 رفت آنکه بود خانه دل استوان را زو و و نه آید ملک اول که فرشت ایچ وقت
 و مرمت آنک مقامی و کله و بلکه بوظفر مقابل سند که بستر اوله و وظایف و شکی
 قیام قلمی کرک و بون نصرت ببسیله که ال و برده ساعت دل و ابواب شرت کشا
 اولون که **بیت** صبح ظفر از مشرق آید بر آمده امواج غرض غیب سودا بر آمد
 بیایونی که روزنامه دولت آنکه غیب و زینت بولود و بوظفر مبارک میوی کای

مقام
 سعادت آنکه مطر و موش و اولوز صفحات ایام و دیباچه معانی و غنائ
 ملک که **بیت** آموخت نخت یک بشاوت رساست اقبال را بر سر امید صد نواست
 روزیست این که دل بهزاران و عاشق حبت عهدیت این که دل بهزاران آرزو
 ای پادشاه عالم پناه بر کس به عفو و احسان که این اعتبار خطر جان اولدی
 خطا و و خصم بد اندیش مجلس کور و محبوس قلوب کار عقلا و انکشت که زینت
 و آلت قبض و بسط در هر یار که اکابر آفت طاری اولدی بقای جبهه باقی ایچ
 قطع آید در دندان که زینت و زیور دهان و آرایش صورت آن در دهان که
 بر عارضه جان کاه را به بولدی و جرات عین راحت بلوب قلع آید **نظم**
 عدو که در که آتی این سن یاده هلاکیده بخون او لای پس شاد و ما که چه شیرین بود
 و احوال آرام آید اما که درون کا و که دادنی عاقبت و موندن آلب سر انجام کاری
 فضیحه تیدی و تخم کفار دروغی و نهال کردار بد و بوغری و برده که قصاص کاد و کاد
 اولدی **بیت** فلک آید کوی کوی سن و مقصود قلعه کینه دن سیند و پیش و
 عوا قبیل و غدر همیشه مذموم امتش در و خواصم خدعه و مکر نامبارک
 و شوم اولی کلشن **نظم** بد اندیش هم سرش شود چو کزدم که با خانه نکش شود
 اگر بد کن چشم نیکی دار که غنفل نمی آرد آنکو بار پندار او در خان کشته حق
 که کند مستانی بوقت دوه مثل اینچنین گفت آموزگان مکن بد که بدینی از دور
 کسی نیک بیند بحسن و سرائ که نیکر ساند بخروج خدای **بیت** دوم
 بد کردار که بد کردار و مقصود سحر و جاسوس بولوب و خامت و خامت و
 عاقتل و بلور و ران آید و داستان ساعی و غایم اطلو و تمام حاصل اولدی
 که حیل و مکر که جالی یقینی عجب شیهه آید ترا بد و بی ولی نختن جاده و مرقد
 مخوف و بی وفا و بد عهد که مقصد متصف قلعه و کلام فرب آیین و قله انکین

عین و اقوت است و استناد است و اولی که در منفسد بر فرجام علف شمشیر تلف و نیام
 التمام اولی که در منفسد بر فرجام علف شمشیر تلف و نیام
 منفسد بر فرجام علف شمشیر تلف و نیام
 خرمنا فی و دفع مکاره من یستوی اید و دم مالیه افی اعتماد هم سکاره بویان
 هر طریق که رای روشنگر موقی کلدیخا آید و بی شکره تدبیر صوابی و طریقه
 که بابا منظر اید جلوه من اید پلنگ متعبد اولی اید ملک متشکل او مرگ و غن
 بومرگ حقیقتن حجاب خفا در منفسد و ظهور کتورم و فی دنی تدقیقه بر سره نوح
 پهن تحقیقه در کتورم پیت بهما کما و این منفسد برون او مرگ و غن
 شین برون و غن اید تنی بولید چون وقت که اولی که در منفسد و غن
 پلنگ اجازت طلب آید و بویاشی آوزن قرار اید و غن و جاننده کندی
 قضا ای کدی که کوزی کلید و منفسد راست کلدی که بویان لایق منفسد
 و جانین دن رفیع صولت محاور و آید پلنگ بجه زمان اید که در منفسد بد کما ای
 بود وقت آواز مخاطبه و معاشیه ای که منفسد کلدی که در منفسد و غن
 اولی ایلم و آواز و آید دیوارده طوره و کوش موش تلک کما ای
 استماعه او مرگ کلید اید و منفسد عجب کار آید که و غن منفسد خفته بند
 و تلک منفسد عجب که موسوم و ناصیه عانی غفار کلدی که در منفسد و غن
 خیانت ناصیه طبع که سباء و موش منفسد بر قافیه و آشوب بن قدک
 ظنم بود که تبعه و بویان سکا لاحق اولی دآم آفات و مخافات کما ای
 اولی و اول اندوگ سیه نک جزا و نراس و لوس بر موجب خرافه
 منفسد عن قریب و لوس بیت هر که تیغ ستم کشید برون فلک شرم بآن بر تر
 منفسد که چون پشته ایلیسی کفیت خاکه واقف اولی هر بر منفسد و کلدی

اولی سنی اولی است و من زوایان بلکه جلوه من کما ای طویب باشک قصد
 اید اولی من بعد بکا منفسد منفسد اولی طویب صلوحه دن دور و منفسد
 و محالست دآین غم و احتیاط دن بغایت منفسد بایان کم نشین منفسد
 بکر چه پاک تر پلید کند آفتابی بدین بن رکی را ذوق این نایدید کند و لطف
 و دشمن منفسد بریان احتیاط و اید و منفسد احتیاط و متقاعدن هزار مرد که کیان
 اید که من بعد بکا منفسد منفسد آفتاب و اجبدن و منفسد منفسد
 خلف و ای صایب در و منفسد ایان منفسد و ای ایان روزگار
 که بر کم دل از تو و بر دلم از تو منفسد آن منفسد افکنم آن دل بجا بر منفسد
 منفسد دن و رایت و شرف منفسد منفسد و منفسد و منفسد
 زیاده ملوت بوز که منفسد منفسد و منفسد و منفسد و منفسد
 منفسد ملول دور و بویان منفسد منفسد و منفسد و منفسد
 دماغدن که و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد
 و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد
 منفسد اولی بویان آرز و غنار اید و منفسد و منفسد و منفسد
 شکفته در دین غم الم خوا بکا و منفسد و منفسد و منفسد
 و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد
 کلدی و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد
 قراغت و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد
 و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد
 دکلر که منفسد و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد
 و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد و منفسد

و چندان که میدان تغیر میان من و فرس فلان و برات ساخت و من
 کما نم آردن قتلین بن نه هید رخت بولین پچان شن باهل عین و صاحب
 و قاراید هم رای دوشی هم سیرت پسندید می و اریه بو صفات حسن
 اول مو صوف اید و اکا خیانت و کفران نعمت نسبت انگ و کلدی بوقول کس
 اول قیلدن دکلدن که غنای فاسد و سواد محال آنک دماغین بجای کرم
 بو تک برل آنک حشمت و نوا و شفقت و اضافت عطفدن ایمان و اوقو لغی
 ایلا که سبب لغت و عداوت و موجب خصومت و خشونت اولیده بن دلرم که
 بومری تحقیر و معالقه بوزم و حقیقت حالی عین یقین اید معاینه قلم
 و بومریت اگر چه که سودمند و گمان و اول بلین بر حقیقت اید خیر تدارک
 انباشت که نفس اندن و اجماع تسکین حاصل اولد و وقتیکه ایش و سخن چوین کوشایی
 فیم غدرم خلوق قتل و اجماع مقبول اولد اگر سن بوسردن ایش بیکار است
 مادره بوقدر که بدن در نیو انیلوب تنیده از رانی بوسر سن بیت نایست که لطفا
 بیان ایت و نیست واقف اولد که عیان ایت مادرش ایدی **بیت**
 دلم که کوه اسرار وارده زیبا نمر و 2 صبار وارده بوضوح بر خیز قلم
 اما اظهار جان کور من و بر سن مملو اولدم کفر و افشاس معقول بلکه
 اکثرین و تیر که کمانند جفر و کمانه عهد و پیمان اولشدن و اخفا سبب این تا کید
 فراوان قتلشدن و **قلوب بالاصرار قبور لاسران** **بیت** به بین میکنم کفتم که
 راه بجات و بخواست جامی و گفت راز پوشیدن و پادشاه عالمه علیه که
 فاش اینک عیب تمام در و افشا و اسرار نقص بالاکلام علما خفیت نصاب
 بو خصلتدن اجتناب تا کیدات بی حده و تهدیات بعبای پیشلردن و الا
 بتمام شمشیر یقین اید مردم و خاشاک اندوهی ساحه **بیت** فرزند و دیندن

سید دردم

کید و دردم **بیت** شیدا ایدی بوباب و تاویل علمای حق و واقای و حکایه نهایت یوق
 بعضیلر که افشای رازدن احتیاج بپوشلردن و قایلک صله و حال و سلوک ذات
 نظر قتللردن و بعضی آخر بی صحت کلیه بنا بر این نفع عام متصور اولم اظهار
 اسرار رخت و پیشلردن فرضا که بران ناحق بر بسلیمان قتل قصد
 و پیشتر بر مدتی محرم اید و بکتمان پیمان و ایمانی حددن کچک اول
 میانت نفس و دخیلی اول راز اظهار اید و اول سردن خبر دار اید
 ظاهر بود که بحسب اشی و موافق اولوب عینا قه معات اولماید که بکرم
 مثلند گمان راز اصل فساد مشارکت در و ممکن که بوجوبک مجبور بوسر
 اظهار انکار کند و میانه حق و با آئی سنک عذر ایتما که حواله قتلش اولوق یا
 دشت اید و بک سنی بوسر افشاس واسطه افشا اولد توقو اید درم که پی توق
 بنی بوسر خبر دار این سن و شفقت و عینتک لایق اولونی در نیو بوسر
بیت رازت بعیان آر که ما محرم رازیم بلکه رازت راز که ما اهل نیازیم مادرش
 ایدی بوشارت که بوسر که بغایت ستوده و بومعاینه که بیای قلدر زیاد سپید
 فاما اظهار سرد و ایک شتر عظیم نمردن اوله اولماید که اکا اعتقاد اید
 محرم اسرار اینشدن عداوت لوزم کلون ثانی خلق آنک حشمت بدکان
 از محرم راز ایتدن احتیاج اید و هم احیان نظر بد مردم و وطن و اولوس
 و هم نظر بعبای اعدا و گرفتار و نظر مسود اولون کلمات حکمت نکات حکما **بیت**
 من لم یستسر بمسیر حق یعنی هر یک که حق در مخیر بر کوه اسرار بوسر
 او و لاجرم شتر آنک قصد سزیم کرد و میاید و ب عالم ملوکت بوزن کوه
 که چه که سن صدق بغان ایلم و گمان اما پیشلردن که **بیت** سوز و بر یکا اولد
 سوزی عیا ایلم و گمان مگر که ملک اولد کایدان اولد کایدان سماء

بویورش اولاک چون ناضی نفاقد رخسار محمد و میثاق غراش اید و بستر پادشاه
قاش اندی. دست روزگار سر به ولت تیغ خون باش و در قلم تراش اندی. شین
استغفار اندی که بچه اولاد **حکایت** داد و بخشاید سوالف زبان بر
پادشاه عظیم الشان و آنکه که مسند تحت سلطنت زیور بندل عدل و زین و بهای
و اطراف واکان فمکت شمشیر تیغ سیاست پر نور و غیا اطلش **حکایت**
زمینی عهدی قلشده مورد. زمانی تشیده بذلی سرور و برکن اتفاق غم شکر
و قصد صید اید و ب جانم غدا کندی. اول محکم که آشیا بهی انواع طیور
طوله و و عرته هوا اخبار و خوش ایل نمودن عرمان اولاد و ملوک زار کاب سعادت
انتساب که هر بر بدست و قبض و بری و رکعت و هذک و فک و طعن و سفسه و شغل
اولوب پادشاه شهنشاه و کاند مزید اختصار ایل و ممان اولون خواص خدام ایل
قالدی. رکابدار و تشریف خطاب بر اید. کل سنگه سوار اولاد و غر خیل
سیل رفتار لرن بر قدا و غنان و میر و میدان کوسن لرم. بکاب و اید و شمشیر
نیم زین غنانم اولاد و خشمین د. و یا سنگدیز را کمر اولاد و ابرشی سبک خیز
رکابار و قیاده جهان مطاع سمعاً و طاعة دیوب یان باد ییای میدان سوره. پادشاه
دافینداش سر عرمان ویردی. چون بر مقدار تخیر کاند و مفارقت اند
عنان یان آتش پان چکوب رکابدار اید و یوم فقی ساحت و غایت غرض
بود که حال ایا خاطر بر خاطر خطوبه اندی. تند باد شرو وری بنیاد و حضور
سرو وری بهایه مشور اندی. سایش خواص که میثاق اختصار ایل و ملاد و غلجلان
دادم که بهی بهانه ایل خلوت میسر اولاد و بر وجهه بروجه که کما اولیم بهر از کما
اظهار اید و دم. رکابدار شدن بکاماتی ایشده زین خدمت لب عبودیت
تلیثم اندی. و شرط محبت و محبتی تقدیم اید و بایندی **حکایت**

فصل

خبر و امر و حکم تا بین اول و سواد آید. روزگار کفر و وفور اول و سواد آید. اگر چه کفر
بیتاب کند و در مطهر انوار تشریف خطاب اول و سواد آید. اما چون بر تو آفتاب
است. کاتیب القات از زانی بر دی. امید در که کوشش نیم صبا که محرم سراج
بهان دور. و بهی از هزاران شمشیر در که بوی ایشده. و در که کجی و خرابی جواهر
اشاره در بهر از که سحر طهارت قدم دوازده **حکایت** صند بهانه بکایت سیر
دیم کیم بهی سرور و پادشاه چون رکابدار و بوی و کلامه لیتا. اندی
تجربین و آفرین اید و بکایت آگاه. او که بن بوی برادر یک باد نخوت و آتش که
پیر آتش آذر نم بخون اید که آنک احوال درون و بیرون نغزین اید و دم بوی
سفات حرکات و سکنات و نک و خای سلطنت و شین که هوا یا یالت مشاهد و دم
ویم بهله که قصد کین و مکی کین عین الیقین بدم پس بکاب و اید و و شده که اندی
آسب و مغرت تیشمین غرضت و جود و شام. را به سلطنت کما طه. لفظ
و پس ولایتی اولاد و دلریش و پاک و چشمه و یا لایق خاکی که توشین و یا
و تانیا کما ایدم اولاد. سکا لازم اولاد که دایم آنک احوال و خبر از اولاد
بنی محافظت خدمتند و قائم اولاد. ان شاء الله تعالی چون مامول و حصول
آشنا که درون و خدمت درجه لغایب و و شک بر مزجیه اید و بول که پای
بماها و فرق و قیامه قویسن. رکابدار فرمان بر جادم. دیو خدمت اندی و اول
عهد و عهد سنه الوب مرقی ذمت بهتد حواله قلد. و ایمان فرا و اند بهیم و قاید
و پایانه حکم اید. هنوز من لعمرو. و اصل و لما مشد که هر چه احوال
و فاکت قمر چکد. و نین عیسیا. عند کفران تجن اکد. و و شسته مشد
مقراض نفاق و شقا قلد کده. و بوی عقوق و حقوق قد بر عقوق قلد بعدی
القسد رکابدار فرصت بولوب برادر پادشاه ماجرای علی با جری حکایت اند

برادر پادشاه چون کیفیت حال در آگاه اولاد منت پذیرا و لوب رکابدار و سوار
 بسیار و تسلی قلعه و تدابیر صایقه کدوس و هر دو در خلد می یابد اتفاق از
 است که عادت انقلابات و دوران و تحویل احوال حادثان در پادشاهان
 دولتی بکبار و بکیت ایدخل و فعال زندگانی و شکوفه کارانی و بران اولاد
نظم قویا بر لوبین و رخت و بختی و کشتی و تاجی و تختی **بیت**
 کدام باد بهار و نید در آفاق که باز در عقبتش بکیت خزان نیست
 و دام پرورشش کنار باد و دهن طبع مکن که در و بی مهر با نیست
 چون مسند شاه شکوه برادر و معتد و خالی قالدی برادر کشتی بایه تخت سلطنت
 قدم بقدم و غمخوار کتاجن کامکار در فرقه او و زندگی **بیت** در ریاض
 دولت غنچه بر شاه شکفت بوستان سلطنت و آواز شد از نهالی اولی
 فرمان واجب لا نوعا که زبان شاه جویان قلعه قتل رکابدار اولاد بر پادشاهان
 و تظلم فریاد و فغان اید و بایندی و ای معذرت و مروت وجود و ایستادگی
 واجب الوجود **بیت** کاه من بحر اهل من چیست جزا آنچه کردم من نایب بود
 پادشاه اید و ای رکابدار اعظم خیر خدمتکار افشا و اسرار و برادر
 پرورده نعمتی و بر آورده دستم منی ایمن و سستی جلد و خواصدن اکام و خیل
 نکاح اخف من ویش را اید قاشق اعلی و او کد که پی وسیله حقوق بکاست
 عقوبت غنچه و تیش و من بعد سکا بخت اعتماد اید و بخت اخلو مسک بخت اعتقاد
 ایلم و مقدر و **بیت** ایستادم بی وفا و خوشی رکابدار اولاد قدر که استغفار
 جز و زار دانه کار را یقوت برادر اولاد و عاقبت مرز جانی و دام سیاست
 گرفتار اولاد **بیت** کن زبان تو را زود بودم تیغ را بر سر تپه کار بود
 پوشیدن ظاهر اولاد که افشای اسرار و مورت شروید بسیار و در و رخا

عنان زبان مشرقت و بی شمار و معانی آشکاره کافی و بود عوای اشیان
 و بیایات و **بیت** بلورین سوز کس و معتقد آنی که حق با اکلان را یکانیست
 صفت سرور و اظهار اید و یکن که اولاد که اظهار خطی که نهایت مخزن شکوفه
 دگر آگاهان زبان بچشم کشف ستر سر و جگر و بچهره از مافرم و جگر
 شیر اید و امجاد و صبران ستر آخر اعلام این کس غرضی و حقیقه اید و بکیت
 اولاد کر که و آلا که در کرم اسرار و بکیت و اولاد چون که غنچه اظهار اید و بکیت
 کوردی اولاد و اخی آخر آشکار است معذرت و طوق کر که زیر که کشتی کند و بکیت
 متحمل و بلجی آخر تحمل اید و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت
 دیکر خود و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت
 اید و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت
 ناب مادن کامیابد و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت
 کردن حاشا جانی طوق منت و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید
 کترم اگر صریح قادر و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید و اید
 است و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت
 اشادت و مادر شیر اید و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت
 عبادت قویا و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت
 رویت طریق صدق و مروت و دور و دور و دور و دور و دور و دور و دور و دور و دور
 حق البقین صفات دفاش ماش و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت
 و شیوع اعیان و غمانه و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت
 اصل عالم سایش و سایش و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت
 غفود اولاد و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت و بکیت

متقین

نماز و خصله عارض اقوال و کلام و کوی یا ایله چهره اعمال و کوی کند **بیت**
 مساوی قتلین غیر ایله شش **بیت** برابری بلکه یکدفعه در حق لایق بود که بوی
 سلوک طریقی ملو زمت ملو که رغبت استیوب کی شمع عزت و کلمات خلوقی عالم
 وین به اید و خدمت سلطان که نمودن آتش سوزان و احتراق زاید و کینه
 ایانیه چاه بلایه کرمیدی **بیت** هر کس که قدر فراغت پلیدی خدمت خلوق او
 طاعت خالق اختیار قلمدی **بیت** اما اول به تشریح که اول زاهد کوشه زغنه
 مادرش این ایدی نه کیفیت اول شد **اول حکایت** و من ایدی روایت
 بر زاهد و ایدی که اعیان تکلفات دینا در قباله عبادت کفایت می شد
 لغایت دوی کوشه و قوشه ایله فراغت و کشید و شیشه ایله قناعت قلش **بیت**
 هر کس که بوی فقر اوله کوی آگاه **بیت** اطلس و زینت در حاجت و کمال خلعت
 اول بین عالمی شعار کمال زهد و تقوی ایله بین الناس استخوان بوی **بیت**
 و صدای و روحی صاحب جهانیه و اصل اولی اطناف عالمی و احسان بی ادب
 قدم عرله جناب مآب ارشاد ما به متوجه اولدی **بیت** چون غورایت عبادت جسته
 لهجه و روحانیت صله و طاعت غیر غیب بیند و ایداید **بیت** انک حقیق
 لک اعتقاد کوی کوی متن اید اولدی **بیت** اول ولف یک بر پادشاه صوبت
 درویش پیرت پادشاه و ایدی طلب رضا الکی متابعت هوای پادشاه **بیت**
 اید و دی و احوال من کلی بنیو اخلاق انبیا و مذہب پیرت اولیا اوزن کیدی
بیت که چه عالمی پسر سلطنت مایه ایدی پادشاه درویش و درویش اید
بیت پیرت پاکیزه و خوش خوش و کردار نیک **بیت** با فقیه خوش بود با شریف خوش بود
 چون بوی کوشه نشین احوال و خبر دار اولدی **بیت** نعم الایمن علی باب الفقر کوی
 ملو زمت خدمت پیرت بیل بخلدی **بیت** و احوال عاقبت و احوال آخرتی کوی زار

اغدی **بیت** قائم بر مبر که سندن استداد اید و بایلو که لایق نصایح ایتا من اید **بیت**
 ایدی ایتمک حق تعالی تک ایکی سرای و ارد **بیت** برایی فانی در کمال اول دینا و
 داخی باقی در کمال اول عقاید و مقتضای محنت عالم اولدی که چون سلطنت جهان فایده
 الیویان سر بر سلطنت عالم باقیه قدم توپ **بیت** ملک عقیق خول کان خرم بود
 ذمه زان ملک عالم بود **بیت** جهمکن تاد در میان این نشست **بیت** ذن زان عالم اید
 بدست پادشاه ایدی ایس پیر صافه فیرم **بیت** چان و نه تدبیر ایله اول ملک شین
 میسر بود زاهد ایدی پیر چان لچاره ساز و مظلوم سوز و مظلوم نواز اولدی
 مقنود و در و مر پادشاه که آخرین محضون و عبود و راحت و زواجیت دلی
 واجبدن که دینا د **بیت** آسایش رخت کوشش ایله **بیت** کس خسته آسوده در زیر کل
 کسب اید و مردم آسوده دل کس بر خوانند از جوانی و بخت که بر زیر کس
 نیک بخت چون زاهد نصیحت فانی اولدی **بیت** فانی دل پادشاه جوهر
 زواج ایله طوادی **بیت** نصایح دلپذیر صافه فیر قلب شایم بر مشایخ زان
 ایدی که دست ارادت دامن بخت **بیت** تشبث اید و ب شرف محبت دایم مشرف
 اولور **بیت** و لجام کلام نصیحت انجیله نفس هوای بر فرجای راکم کلور
 اتفاق بر کوی پادشاه مصاحبت درویش آگاه مشرف ایکن ناکاه و اذخورد
 بر جمیع کثیره و قلم غفیر فریاد آتش آتیری کر **بیت** فلک ایشم چقدر دین زاهد چون
 کورده انتر مقصود دعوت ایدوب هر یک طاعتی علی حده صور **بیت** و پادشاه
 انک همایه مناسب احکام تلقین میوردی **بیت** پادشاه بوندن زیاد **بیت**
 ایدوب ایتماس اید که بعضی فقر دیوان مظلوم رخت انک نظرن عرق اولدی
 زاهد دافیهات رعایا و مصالح بر یا عدل و انصاف فیصل بولاه و اکاذفی اذال
 علی انک کفاحه منور و منیر مولات جلیل عاید اولدی و منور قبول ملوس

مبدول بوردی و دفعه مطلقه موجب حال و مال اوزن زبان زاهر
 قوتی که جزایان بولورده پادشاه طوع و رنجی است و ایضا
 امضا قلورده تا قضیه بر سرته یارده که اکثر مقامات و لایق
 سلطنت اول پیر صاحب کرامت کف کتا یتمه مقول اولی عاقبت سودا
 مال و طول رشته آمال سودای دل زاهر یول بولورده و دیوان
 صلح و شعارد و برخند بیدار اولدی و سر درویشی یولی توکلن فارغ
 تشویش تمنای آسباب تجمله طولدی و هذا لیس اول قار و رده کسره و لکلم
 بونک آملی الی هذا الان هزاره را اولدی **بیت** پیر زال دهی که مقول
 اولمادی و جرمه دنیا ایل کم مست و محمود اولمادی و دنیا برین زالی کار
 نیم شیر مردی کند محنت محنت گرفتار غمزد و برین زالی غمزد که نیم
 آهمن بیشن وار چاه بلغ و غار غنا یا غمشن **بیت** رستم زالی ستم دشمن
 اتمش در زبون و پیش نه چاه الم قهر غم غمشن رکن و مانع هر شاهش
 باشند بر سیا و شکم آقن صولی کوزی یا شنیدن و لاسی برین بقی
 خویشی در برین غنا یک کلی خیار و نیکین و چون زاهد شوخیت شور
 ریاضت یزدن شور بای ریاضت و شربت لذت سیامت خوش اند و ذوق
 چاشنی عبادتی با کلمه فراموش اندی **حب الله** تیار اس کل خطیته بلکه حب
 راس کل خطیته حلقه سنی در کوشش اند پادشاه کورده که زاهد که تصوفاتی
 موجب صلح و مملکت و تدبیراتی سبب انتظام مصالح سلطنت و زمام محام
 علی التمام انک کفاهتنامه تفویض اندی درویش که سابقان غنیر حال
 جها غنیر اولدی و خیال تحصیل کلیم ایدر کن تدبیر سخیر اقلیم ایدر
بیت جهان بر خانه در آرایش چو ایچینه کنک آسایشی یوق

نکته

و شر درویش ای تشویشنا و کسب طایفه فکر بجان و اتفاق اولد و
 برینک احیاناً خدمت زاهر کلورده و اتفاق بر نفس نفیسندن استعدا
 ایدر لیدی زاهدی زیارت کلام چون اوضاء اطوار و احوال سابقه ناموفی
 زیاده تعجب اندی و آتش حیرت قلبش مشعل اولوب کدو کند و ایدر **بیت**
 آب حیوان تیر کوی خضر قزو بی بکاست و خورشید از شاخ کل باران
 چون زاهد شب بیا من بیا سید کشته افقند بیدار اولدی و ناسک فواید
 کربان خوا به باش کلوب غوغا و هر کس که سکون بولدی زاهد زبان اعتدال
 در زاید و بایته **بیت** دران چمن که تو بودی کل بیار نماده خزان در آمد
 سرسبز بی بار نماده ای طاووس سدره مقام حضایت قدس و فرادس اندر خرام
 ایدر کن غیاثه الحب حب چاه و شکم سبب نه می غمها ز بلند پرواز
 استغنا و عنقا قاف قناعت شکار ایدر کن بغاث الطیور دنیا و دونه
 طلب نه **بیت** مجوه روزگار تو ره زامید بود آن روز خوشی کجا شد و آن روز کار
 زاهد اول قدر که زبان اعتدالی پیر کار اندی و کلمه که محل اعتبار و عام عیار
 اولد قادر اولدی و همان آیه ما از ابد فر زاده بوفسون فساد میل یولی
 بهانه در محصل کلام و خلقه ما فی المقام اولدر که خاطر مبارک دام عظام دنیا
 مبتله اولوب و غیر اشراف چنگال هر چاه و مال که گرفتار اولمشن **بیت**
 بای چوک تو عالم قدس حرم استخوان سبب و دریا سیه وقت که بر مرد اراقلند
 کل کرم ایل دامن تجرید غبار اغیار مغیر و شرب تفرید و خور خوار دنیا غدار
 مکرز اتمه و عنان نفسی دست یوایه ویر و نوال زهر آلود علف یقی کام دانه
نظم بر غمان دهر دست اندازد کن دران کالبد کرد اند بن هر این نواله
 زاهد آیه ما هر بد معتقد آمد شد خلق تو قیامت حقه چندان مانع اولمادی

یعنی

اگر چه ظاهر تو جسم جان بنفس و مصالح آنست و در آن مایه ده مقام اند و چنان
 قدس در قلم اول شغل او زن در که بشد که در عالم اول نوال او زن در که
 مشاهد قلم شد که همان آید های سلیم دل حسن حال مالکدن غافل سن و باب
 غرور است و لای عقل سن بصر بصیرت یک پرده غفلت است و در مزاج طبعک امر
 اعراض حسیه ایست و در **بیت** حکله چشمه چو عیال غفلت و در کمال میل
 جاه و دولت و طوبی غفلت او بی کسی کوز و کج آنچون اکل و فرس کند و زوکی
 اما اول زماکی غافل باشد که بدو ب عرض مرض غرقیدن افاقه بولوس
 حقیقت حاله مطلب اولی است و کوکماله پیشان اولوس لیکن پیشانی قایل
 و منایع اند و مک کجاست هر چند که گویند که لیسن که کیم **بیت** کار با کج و و اگر کان
 چون پیشان شوی نماند سود سنگ شک به اول کور شلی در که اول با در
 مقوراید و کدودن دور اند و کسبیدن ضرب حفره کوره و طوطی مار و بود
 زاهد آید نه کیفیت اول شد و اول **حکایت** همان آید بهر کور و بنیامو
 مسافرت تیت آید و ک بر طرف کند **بیت** و وقت شام قریب و لیتی بر مقام در منزل
 آید و ک اول کجاست یا ندین چون وقت شبکی اول **بیت** و تابش صبح طلوع
 کار بان میا آمد شرح آغاز قلدر همراه او اخبر مقتضای **بیت** بکر اصاحی قبل الحز
 آن ذاک الخاء و التکیر و اول منزلدن رحلت ساقیده معی تشیر اندیلر انک
 بر تازیانه سی و اریده اتفاق خالرم یعنی اثناء خط و تر حاله الذن و شرمی
 چون سوار اولد و هر کجی تحریر و کاهه آنی کو شمال و تغریک کا احتیاجی
 باب تفحص ده مبالغه قلده قضایا کجی مکر که برادر زشت دیدار شعبان کرد
 بنودت هوادن او شمش و فاش سرادن عصای موسی کجی بنجد اولوب از مدو
 الم زاست کلد تازیانه سن تصوناید و ک آکد کجی که کد و مقرر سندن

نرم و است کام ده اندن حکم خناده و ختم اولدی و وحی تعالی به قل و علا شکر آید و
 یو که کیم و در فیتل بر بریله مصاحبت آید و ب کیدر کن و خفیت محبت سدا یطریق
 تخفیف آید رکن ناکا و مرد بینا نگاه آید و کجی که آغی الذن برادر شد و بیاطریق
 بلد کجی که آنی مقرر سن خیال آید و فریاد آید که ای رفیق اول تازیانه تصوق راند و کجی
 آفریدن و زهر زبانه غیری سکا نفی **بیت** زهر داندن ضرب کوریدن بر
 دنداندن چاشنی کیدن آکدن کیدن اعمی چون بوی سوزن آید شدی **بیت** چاشنی
 لطیف آیل مقرر سن المغه قصد عزم آندی آیدن اس یا رحیمه کار حصو
 جد و عهد ک نه بدخلی و **بیت** طالع و بختک در کار حضرت پروردگار مقرر مقام
 نعم البدل تازیانه از زانی پورده **بیت** سن مانوی اولوس سن اگر ساعده
 موافقت قیوم سن بولوس **بیت** طبع دستن کرم قیل آیل کوتاه سکا داعی
 ویر آند و بصیر بر که حدت ذهن و منکض ضیور و فخر مقرب النعمان الی العلماء
 دعوی تشاغل آید **بیت** ممکن مدر که فسون و فانی آید فناء غیبیدن حواله اولون
 تازیانه اولودن کیدرم **بیت** بینا آید طایفه م بر سنگ تازیانه طوطی آید و بیدم اما
 مقتضای عشق مرافقت بود که سنی بو مخاطب دن آگاه آیدم اس برادر کرم آید
 نصیحت کار که و نوش دار و می غلظدن تا غیر میسر آیدن اولمار زهر ناکا الی ک
 کید نابینا کورم که با برام ده زیاده اه تمام آندی اندن اعراض آید و بیدم
بیت اند عی مالخه از د چیده بی این نکته کوشش دار که روزی مقتضای
 بصر چند که باب بلوغ غن تقصیر مقیوب سرجه مبالغه دن طش کدی و ندی
 ایمان فو دان و کما کیدات پی پایا ندی و مقتضای اصله فایز ویرده الی
 نصیحت التفات کورم چون نف و تاب آفتاب عالم تابدن کور کوشاک کرم
 اولدی و افرده کت نهاد مارچن کید و ب در شتک تمام نرم اولدی **بیت** اثناء

هرگاه که دندان زهر ناکه اعطای بی ادراک لایق بن زخم او سرب و احوال هلو کار می
 بود مثل اول اهل دن کور دم که سینه ای دنیا به اعتماد جای کور میسوزد و آنکه کور
 مان منتش میانی دور کور میسوزد و آنکه لایقیت و طعنه میل و محبت
 کور میسوزد که زخمی قاتل دن و زهر می هلو هلو **نظم** شربت انگبین بوی بازدم
 که بر آغخت شربت بزم تو تنویر کنی آن عمل است آن عمل نیت شربت اجل است
 زاهد چون در پیش خیر اندیشدن بوی کلامه آید که زخمی و غایتی تذکره ایست
 و پیر و اعتقاد عین انصاف دن کور و بوی احوال نظر اندک کور می که واقعا آن
 حال طهارت اصل دن خالی و لوث تعلقات جاه و مال و مالی بلی که اول کور
 نیت محض شفقته نماند و عین مجتهد منبسط آید فواید دین شدن اشک
 نبات متواتر و تواتر سینه دن شران ملولت متطایر اول کور می که
 شمس و ان کور زار زار آید و پیر فانه و ان شعله شوق دینار که چکن طاعت
 و کار و بان خلوتی تو یاب این خدمت خالقه پیل بلیه چون زاهد سینه کور
 میا و سجاده نورانی شعاعی و القیه اذ انتفس محرابیاید و راهب سینه بلیه
 رواه و دلیل اذ اعس صبح صبح متواتر اول کور **بیت** چرخ چرخ که زاهد
 اول کور نورانی کسوتیله بدید نور ایمان کور چون اندک طوطی کفر بچرخ آید
 و غلبه سابق او زره صومعه زاهد باین که مزبک علیوی و عوایق آید و اول
 خلوتی طوطی لایق شوق زار قلندر به عواصف محبت و عواصم کور و عوایق آید
 و تیش بهای عوایق درخت اندیشه شبانه کس و احکام قرض و سیرت
 کور آمدن و کور بصدی **بیت** هر کجی دیر دم کور باین تر کور می و ما سینه جوی
 نماند عشق نیت غوغا سینه **نظم** هر شرب کور که فواید کور می بود اکیم
 نماند میگرد دهانش هر کجی کامم دکر **القیه** زاهد جان و دل ایلم حب ربان

مایل کور

مایل اولوب **بیت** عن میم القلب حکم سیاسة متعلق اولوب و امور مملکت استقلول
 ایدوب **بیت** و وزیرانی مملکت دن غلایدوب کیدر که فصل قضایا و مجاد و عدل
 عدول ایدوب اولوب **بیت** اتفاق رعایا دن بعفتک قلنه که عجب الشرع منوی و دام
 ایدوب اقدام و رتبه و منزلت درگاه پادشاه و ایدوب زاهد کور ایدوب نظم
 اندیش **بیت** پادشاه محفوظ بزم اول منطوق کالی معلوم اولی قضا لایق دار
 حواله اولوب **بیت** حکم قضا مضاد قضات بوموال او زره نفاذ بولدی که زاهد
 قضا مله مثل اولوب **بیت** اول کور که شفا کور می و مال و ماله و عوایق
 منید اولوب **بیت** خدمت خالقه محبت مخلوقه نفاذ انکشت متله و کور هلو کور
 اولوب نیت دینار دینار دولت عقبی دانی میسر اولوب **بیت** بوشلی اولوب
 کور دم که چون دانی خباب محراب الخی دن بون و دندرب جانب بازگاه پاد
 قبله کور **بیت** و خط فرمان خالقون باش چکوب سبقت استانه مخلوقه شین اند
 هر غراب و عقاب لایق و هر بلبل و عنایه **بیت** هر بلبل که دیک سر آوارم
 هر دیک یوزا و لادن وارم **بیت** و نه چون بفصل بر اصل تقریر آید و حقیقا
 مجلس انک بلوغت بی و فصاحت کور شدن متجرب اولوب **بیت** شیر دانی سران
 زانی و تفکر قویوب **بیت** میسر اولوب که دنده نو صمد جواب وین و بومر می
 شروع بون **بیت** شباه کور شکر بلبل طایفه و خوشد و مزید تقریر اختصار می
 جواب اهل مجلس میسر و مد پیش کور می **بیت** دنده متوجه اولوب ایدوب
 مدت زمره ملک شک نه حد که بلز میسر که انک کور قافیه کالی **بیت**
 ظل آند **بیت** اراض تا بکرمیته سرفراز دور و اول پادشاه که داد کور
 پر و را اولوب **بیت** ساحت عمری التمش بیل عبادت بر بون و سجاده نشین
 محراب عبادت و تاجداران ولایت کشف کور آمدن چو کور می بر مقتضای

خدمت الخلوک نصف التلوک خدمت سلطنت پیل اخلت لردن و آتی سبب خلوت
 و وسیله فله و عاقبت اخلت لردن و اوله لردن حکایت غیب پرورش بجا
 عدل دونه و استفسار اندی که بخدا اوله لردن **بیت** سیاه کوش آیدی
 روایت آید لردن که شهر فارس من شیخ و آریه که میان فارس و میدان و لردن
 کوی کشف و کرامت چوکان چمنه کوشه لردن و کوشه ترک تا به ترکین پسرین
 و فرق فلک هفتیه یقین شده **بیت** پشت پای او پیش عالم خاکه
 ترک تا به یقین فله که اکا پس روشن منیر دیر لردن و چون طنطنه و کرامت
 اهل افروزم و شام و طبع منتشر و دیده به قیامه اکاف دیار ترکین و عجم
 مشهور اوله **نظم** کون کنی دهری طوطی شهر شیخ و نور ویردی به طاعت طلعت
 عرفای عراق طر فای خراسان کی غنچه مجتهد باشی اندر دیل و مصادقان ترکستان
 عاشقان هندستان کی صدق و اخلت و مدام اختصار مال او در دیل و اتفاق ماف
 التخریدن بر درویش عزیمت احرام زیارت حرم نبی تعالی و دیوبند مجتهد و بلند آیم
 نواحی بر فزیدن دارالملک فارس کله و لاجرم هر کجیم که پای طبعی خوار تعبد
 افکار ایتیه دست امیدی کل مراد **بیت** جو رخسار قنق بلبل که تحمل آید
 اکا لردن که میل محبت کل ایتیه **بیت** بلبل کویستم خوار تحمل نکند بهتر است
 هر که سخن کل کند درویش را فخر قطعه بادیه حرامدن صکره کعبه امن و امان
 تشبیه لب و جله خاک استایه شیخ تعبد آید و دست طلبه حلقه باب کرامت
 تا به ترکین اندی خادم خانقا و چو یقین کورده که درویش غریب آید به خط
 تحمل آید که حضرت شیخ ملوثر سلطان کندی قدوسی و قنق فزیدن درویش
 چو به ملوثر سلطان آید بنایتی **نظم** در رخا بونجه راه و دور و دور
 در رخا بونجه در و در و در سیاه به شیخ که اهل دنیا سکه سلوک آید و

چو

هوای مصاحبت ملوک این و مسجد و خانقاه یعنی عبادت خانه الهی قویات خدمت
 پادشاه کین بکا اندن نه فیه باب بیشتر اولوب نه و جعل صواب ظهور این **بیت**
 آرزو بود که میں چو سکان در فزیدن خاک شد آن همه آید یکبار درین
 پس خانقاه و چو یقین جانب با نان و آردی و که و برت قلب مغشوش کون
 زیادتین تاب بولما شدی کم عیار کسکه من شیخ نقد و قنق او دردی و شوق
 سبیل کولدن انک حاله اعتبار من و شرف مله قاتدن ابا اعراف کوی سردی
بیت آید مدتی کوی کدری بر کن رآب مارا که غرقه ایم چه دانی که حال چیست اتفاق
 درویش اساق شجره که زکن و هیکله بازارن کشت و گذار آید کن ناکاه شیخ
 کوزی اکاماست کله قضای کور که مکر آنک شکله بر دزد اول کیم زندانی آید
 بچشمه و پادشا یک چاشنی غنچه و عسکه فی آفت ده و دزد بر یقین
 بر می و چشمه سیاست مزین اهتمام تمام کولم شدی و شیخ مزبور درویش کوی
 کوی یک دزد که بخته خیال آید و بخته احوال طوبی سیاه شکاه کورده درویش
 درویش چندان که دعوی صدق و استقامت آید و بخته برات صاحبان اتفاق
 اندر سفید او نمادی و قطعه غیری منور است ال و برده و جلودی و دهم کار و آید
 دست درویش او وزن قویوب و محابا قطعه این یک محکم مای و هو و پیر روشنی
 ضعیف کله آید و شیخ بر مرکب عیقله خفگی اول سر حلقه کلوب کینیت حال استفا
 لانه و حالت درویش اکامانکشف اولوب آید تا شیخ بونم لردن و درویش
 بخته اولان جرمه و نیندن در و دامر عصمتی بوعصیت نوشدن مکر اندن ال
 چک و تخم ظلم برین دانی آن شیخ چو شیخ بوالنفاق کورده و مکر کینک با غنه
 و شوق رکابنه بونم سورده و فرغان اطاعت جانه منت بلده و درویش
 اعتقاد آید و بخته و بلدن و باقله لا بادل صدیان جلود و قید بیدار و

اولی شیخ پاک نهاد و یکن اعتقاد رکابند و شوب کده کرامت پیشه مبارکی
دوش در پیش قیوت اندیشه ای در پیش در پیش در پیش اعتقاد و شوب
اندیش مناسب دگر که اگر ملت زمت سلطانه مرکب اوله لده سنگ کی منظر
طالما لایق خلوص بولیم کرد **بیت** قل لردی ظلم ظلم ایمنی و لایق و لایق نور
در پیش بیلد که اثلح اعتقاد کال بهاندن ایمش و ارباب خفی معنی نلی ان بجای
الکلی اثم فی اسی مقتضا سیم غایت عبادت و اینی زیوا که ابرازت ان
کامل حقن فانی و مضمحل **د** پس اصل کالان بر فعل وجوده کلمه که مراد حق اولیم و
صد و نایم که اگر چه ظاهر مخالف عقل و منایطی و اوله مندرج در صحت کلی
فیلح اولیم **بیت** آن پیر و اکثر خفی پس بدخلی **د** ستر آنرا در بنیاد عام خلق
دره و ن بحر کشتی را شکست **د** صد درستی در شکست خفیه است کمالی که خاک کین در شوق
ناقص از و بر خاک تر شود **د** یو مثل ایراد و ن غایت غرض اوله در ک سلف صالحی
ملو زمت سلطانه دن اکابر دین و ایتم مقتضی یکن عار غرض از او بود
سن بود یافت و دین ایلم عار می یکن **مصلحت** بوجاله او ترایه کلی بنیاد
و منایطه بعضی اکابر اصل سلوک ملو زمت لکنا ملوک اختیار اعتقاد دیدگی
اکابر مصلحت کلی مقتضی اولی حق **د** آنکه که بوطی حقن که کشتن در بی الهام
قدم اختیار **د** و دامن بملکین مطلقا اعراض دنیوی و اعراض نفسانی
الوده قلام مشلور و لیکن بنایه لی کیم اولیایم حقن میتردن و بر مرتبه
اول و رتبه بجهت متفوق **د** و بودند مقدم پادشاه ظل الله در دیدگی مقدم داعی
مسلم و با لایق پادشاه مقتضی **د** که ناظم مصالح خلوق اوله و احوال و احوال
الحکام حق مطابق **د** و رضای خداوندی اوله **د** کیمه **د** بی استحقاق تبت
بود و بی سبب مقتضی و اکون **د** و ملو زمان ستوده خصایصی مقرب و

نظم

و شکار

و قد سکاران بدسکالی علی دلام مقتضی فطول **بیت** کلین نیک حال مردانی
ایلیه تان آب رحمت **د** اوله که غدار اوله و دل آزار **د** کوکن تان یخو هیبت **د**
ماور شمس اید **د** یو سوز که سوز سن حقد **د** اما سنگ حقدن فایز می بود
زیرا که بجهت عالم بلور که غریب بلوک ستوده سیرت متزلزل و پندیر سیرت
مناجیلرند **د** ای **د** و مرتبه یقینه ایرد **د** غرض غامغان آتش سبایک باوقا
ویرد **د** و شامت غدر و مکر که قواعد عهد و میا غیر ملوک و خشم ظاهر اولی
دنه اید **د** و ضمیمه نیر ملوک پی شید **د** کلام **د** که بخلشتن میان آب منازعت و دو
غیا صمدن جزوی و کلان **د** واقی اوله **د** با وجود که انک بکا قصص و قریب
و درگاه پادشاهیدن **د** و اتمک **د** و سکه و وارید **د** نیم حقن لطف **د** و کمال
و صمدن غیبی **د** کور **د** فقیه **د** ای **د** بجهت الله نظر ملوک **د** اوله قد خور **د** و اعتبار
د کلام که انک حال نه اید **د** و **د** انک دفعه شوق اولیم **د** کلین ملوک خفی
اید و حق نعتی بر نه کتور **د** و اول کلمات که اندن ایشتم اید **د** بعد آثار
داعی شاهد **د** اید **د** بی غرضانه ملوک **د** سیم اشرفه یتشدر **د** بکا و اجب
حق نعت ملوک **د** و کاوک **د** غدر و غیا تین ملوک **د** بله و دم **د** و ملوک داغی لزم اید **د** که
کلام ناهنج کند **د** واجب **د** و تصدیق و تحقیق **د** که در صحن مقتضای مضمونی
علی قله چون یک نیم کلام **د** نفیوت **د** انجام شرف اصحاب **د** و مصداق **د** و
ویران مدعای عین یقینه **د** و مقتضای **د** رای شریف **د** اوزن **د** و اوزی
بوجه اوزن نفاذ یتشدر **د** و فایه پادشاه **د** بنک **د** و لایق اهلقد
غیبی **د** کن **د** و اوزن **د** اما اذکان **د** و عیادن **د** نقش اختصاص **د** ملک کعبین **د** و
عیان **د** اولردن **د** و قریب **د** و بعد **د** و دعوی **د** اخلو **د** و زیاده **د** و یکین **د** و چون
کسب کاوه **د** بود **د** و شده **د** و یکین **د** و ایا **د** و بدن **د** که تمام صدق **د** و کمال استقامت

دینار و ده ... و امکان مرگ یا احتمال موقی پیل من منی ... کوه مرز ... شکی ...
 اولوب بله ... دایر فقا و فوات ... بر اهل ...
 عروجه ... قتی اولوب ...
 سیر سلطنت ... یقین ...
 آریک ...
 کم ...
 و خیا ...
 کرده ...
 خیا ...
 بن ...
 باکیه ...
 جان ...
 امر ...
 و خیا ...
 عهد ...
 تربیت ...
 لعل ...
 رضا ...
 طرافات ...
 بیاد ...
 وای ...

دینا ... عقل ...
 متین ...
 ایله ...
 فریفت ...
 هر ...
 تا ...
 امر ...
 بن ...
 خلوت ...
 ش ...
 او ...
 ویر ...
 و کله ...
 ز ...
 و لشکر ...
 و اکبر ...
 عالی ...
 اولالی ...
 یول ...
 آن ...
 تعالی ...

وطن اختیار آید و بی غیله زمانه که سرگناه و بی تابان بودی گشت این روز
 و بوی برقی دشوار و بیابان میخیزد زارده روز و شب گذرد ز حالیا که بوقاف
 و مصلوب بود که به حال مبتلا اولدی ق ضروری بر جا که محتاج آید که عیال و جمل
 بوزرین قسمت آید بی و باب تقسیم جان و عدل صراط مستقیم اوز
 کیدیه چون قدم نهاد که پادشاه بومقام و اصل اولدی بلکه که دعای مستقیم
 اولوب مراد حاصل اولدی شد میسر ایچا ما می خواستیم پادشاه آید بی چون
 تا لکن بوموال اوز در که بیان آید و کوزین لازم اولدی که صفت شریف
 نه مرتبه ده در عیان این سن تمامه به استحقاق فکری علم و اول نسبت اوز
 قسمت آیدم ایچدن بر بی که او چندین کیسی آید بی بند بومصفت بدیع رشک
 بر حده در که هر که در فرم که بر انسا بندن ذره و کلوا عا مبادر اول
 یا شفقت و رحمت بر فرقه کاینا من کان راضی و شاکر اولدی ایچکی فرقه
 حسد که انحراف آید آید سوس بود عا اوزن که آید عاید رسن ارباب و قدن
 ایچدن دعوی حسد آید بینه سوس بن بوبابن بر مشاهدیم که املا راضی
 دکلم که کورم بر کشی بر کشی به کند و میل کرم آید و بر کسینه مالیه
 قلا اوچکی بی که ارباب حسد که غله تن آید آید معلوم اولدی که ایکی کوز
 داخلی دعوی کوزده زود و صفت حسد بن بغایت دورایشن بود عوی کا
 لایق در که بومصفت بر مرتبه ده یک غیر بی باندن دکلم نم حق و داخلی بر احدون کرم
 صادر اولد و غنه راضی دکلم ملک چون انلک معانی کوردی انگشت حیل دندان
 عبرت آید در ده و بوی تبا که کار که کلا تن که رقم مشق اوت امجدون الناس
 انلک الواء صفات و ذاتندن لایح آید بی تحت قالدی بوزاندن مکن آید کا
 ان عرام زاده ل کند و قوا کوزل بوال حله لیسین حرام اولدی و هر یکین



بر کناه سنرا بر خیز لازم کلدی پس امراته تا مشغول اولی واریب الوب
 سر و پا بر هفت تشنه و کسسه اولد بیابان ماله ویردیلر و حسود ثانی فی فوط
 حسد و تنه و دیو ایله باشن حسد نه آیدیلر و شخص انی انواع عتابله صفا
 قلده کن مکن انک داغی امرین قایردیلر و شامت حد اولد اوچکینه دایم
 کنفتار اولدی بیت آن دره که دربان پذیر حسد است آیتین حد قاعده دی
 و دوات کونید حسود خصم مردم باشند که زاندر کرد و کر ز خصم خود است
 بوشلی ایرادن مراد اولد که حسد که بر مرتبه سی وارد در که حسود غیر که دکل کند و ک
 داغی راضی اولدی بوندن معلوم در که سایر لوم نسبت نه مشاهد اولد کما غم بود
 حال دمنه همان بوموال اوزن اولد مادری آید بی بر بودر کا یک مقرر بندن
 صفت حسد قسم اتمیم و هیچ بر یکین امن حاله بوخیانت لو شیدا آید اولدی
 کان ایلمیم ظلم بود که انک قنک جلدنک اجاع و انتفا اصله ملک و نفی ملک
 بختندن و اولدره عله و بودار ویم محتاج دکلدر شیر آید بر بوبابن
 خاله دکلم اولد بیدن دمنه ملک سیاستی امرین شتابدن اجتاب ایدرم که بیدلا
 غیر لوم منفعت ایچکی کند ویم مضرت قصه اولم و رضا خلق ایچن العیاذ بالله
 غضب حقندن کوز یقش چون حقیقت حال هنوز منکشف اولدی انک ایچن
 ناخین اتک غدر مغر خلق یق قول اتمیم و بوبابن بن مشن به اسوق جنبه تیز
 بواب اولدر که کان مجرده بهرند اهل کفایتی ضایع اتمیم و قنا جمال یقین
 طن و تخمین دن یوز کوستریم هیچ بر امری و هیچ بر قضای مضایع تیشدیم
 و بوبکلو مضمون بعضی کار که بیت کوهرد ریایما و دراک لطیف با کیدر
 زاده طبع شریف و خاطر و در آیدر تجاوز کوستریم بیت چو چشم افتد بر کناه
 تا لکن اندر عقوبت بدیه که سببست لعل بدخت شکست شکسته نشاید در کپان

شیر باد میانه کلام بر محل تمام اولوب بهر کندی و مقام کردی که آید و منتهی
 غل و ذل و زنا و التذلل و کلید ایل میانه اولون علقه لغوت و شفقت قرابت و
 محبت مقتضای اوزن و منی کور و خاطر و فائز و صومعه زنده کلید و
 آتی اولو حالته کور و بیادان سرشک سحاب دین شدن یا غدی و دود سیاه
 آه کانون در و زدن آسمان آغدی و کربان صبر عیال آند و آواز در دنا کله
 نوحه آغاز ایدوب ایدی بیت بویله کور مکن سنی محروم اولدم کاشکی
 کلیدم عالم معده و اولدم کاشکی دنده دانی کویان و غیر یون اولوب ایدی بیت
 مراد و ری دوستان عزیز و جگر خسته دارد دل آزرده تین اگر چه کجاست
 قید بله عظیم و آتادر دخت فراقت و سر حیرت و شیتا فک بکا اندن ایلدین
 فرقت شمع ز جگر و ایدوب بر کجاست آتش غم دل بریانم اولما کجاست
 و ایدوب بر کجاست که ایدوب ایدوب چهره زرد من خون اولما غصه
 کلید ایدوب بر کجاست که ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب
 مبالغه ایدوب و اصلا التفات آتدر که و آتدر ضعیف و فکر و تحیف و تدبیر
 و تأمل غیر صایبه استظهار ایدوب که ای دنده مال جاک بویله اولما غم
 دیرم آتدر ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب
 سکا نفیقت ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب
 این مردم ای غافل بله میسکه حکما تمام اجلندن او کدن تمام اولور دیکلن
 نکته ندن اندن مراد حصول مرک و محات و حلول و یادم اللات و کلدن
 بر کجاست کفر اولور که هر حیاتندن خطا آتدر و پایشن مرک کام آرزو
 کمتر و مکرده نسته که حال اس بویله بتلاسن لاجرم محات بویاتدن سکا
 اولدین بیت چنین که هست دلت را غنچه فوسون هزار بار باست نابود بود



دنده ایدوب بر کجاست که ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب
 ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب
 اولوب فکر عواقب کار که اولما دی و پر و غفلت و عجب غیرت بهر بهر
 ستر ایدوب و زواج شجک قلبه اش قلدن بن بولمرک و خامت عاقبت و شیا
 خاتم جازم ایکن آکا شروع آندم و عجب خطر و ضرر قبول ایدوب بویله
 اولوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب
 اوزن عمل ایدوب پس بویله کجاست که متابعت هوا و مطاوعت اغتر تادن
 ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب
 شکایت آتدر همان کدن و دن ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب
 هر غم که رسیدم از غمیش رسیدت کلید ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب
 خاتم سینه ناظر اولور و بن تخی ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب
 فعلدن پشیمان اولور و ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب
 و اول پشیمان سبب جمعیت دل اعداد دنده ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب
 دون مبتلر میفندن و همیشه راحت و رفاهیت سفل و بر عقل هالی دن
 صاحب بیت عالی اکثر صعب خطر لدن و کلی ضرر لدن خالی اولور بیت
 کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست
 کلید ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب
 و ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب
 اگر می دنیا غدا و دولت ناپایدان اغتنا و اعتبار امسک حالیا غدا
 و کربان بقا کفر قاتر اولور که دون مقدر و صد بدون آکس بکون
 محنت و غم نکت حاصل کون قور مردم که دنده ایدوب ایدوب ایدوب ایدوب

بن تعب ایدم عاقبت آنی بچشم کرک و بونخم بلوی زمین حال کند و الویلا که نم نام
 بود که یزید آنی بچشم کرک **بیت** دهقان سالخورد و چرخش گفت که ای نور
 چشم من بجز از گشت ندروی **بیت** که که آلودگی زهرکیا و بذر همدار اندن
 انگبین و نیشکر تو قیوانک تمنای باطلی در محقق در که صلوه و حال غلطیدن
 انگشت تدبیر کوه تعذیر حال نه آینه اندیش ده چرخ خلوص کونک محمل
 تحقیق بلام و عین الیقین مشاهد قلم کوهر شاهوار دولت محاط در ای محبت
 و گزایش **بیت** بر آسان نمود اول غم در زبانودی شود غلط کردم که یک
 دوشد کوهر می آرد **بیت** کلید ایدم حال با بونخم و تدبیر در نه شرط تدبیر خلوص
 فکر ایدم **بیت** و بجه مردن راه بخانه طفر مله خط ایل سن دمنه ایدم **بیت**
 در تنگی عشق تو جستن ره خلوص مشکل توان که رخنه تدبیر است اندک
 بود که کف حیات کرداب بلور غرق و کار بار بقا نار بوار وفاد و حرف اول
 پس کر که زبون اولوب صنعب قلب کوشتم و بویار و فک اولوغی قدس
 حیل و فک و تدبیر فکر درین قلم بکا اصل خوف کل سنگ بختکدن در که مباد
 سن جمله متهم اولوس و ما بنمزد اولون علقه و اخوت سبیل و طم محبت
 دوشه سن اگر عیاذ بالله سکا تکلیف این که کیفیت حال بلکه کی تعریف این
 اول وقت بکا ایکی نوبه و شقت متوجه اولور **بیت** اولابو که بنم محبت
 سکا نعت متطرق اولور و اسباب حضور ک خوشه بر وین کی محبت ایکن
 النعش و ان متفرقا اولور **بیت** ثانی بو که من بعد بکا امید خلوص قلم زین کرم
 صدق کلمه خاص عام و کافه انام میانند روشن و هو یادند سندن که بنا
 افعال و اقوال ک قواعد صدق و صیانت و دعایم دین و دیانت اوزن متبوع
 کمان شهادت احتمال محال **بیت** بو تعذیر منم جا بنمزد مله قات یوم مکاف

میسر اولوزده و معصیت عرقه عرقه وجود بولور **بیت** کلید ایدم ای دمنه دیدم
 واقع بن عقابین عقاب مبرایه و **بیت** شکریه پنج طوقم **بیت** و حق صحر کی قمر خانه خیا
 تعین و دیوار صدق و استقامتی هدم ایدم **بیت** و دانی واقع حال بنم
 اعلام آنک لوزده **بیت** بوقم که مناقشه و صادره احتمال اوله ملا و بود
 که که اعتراف ایدم **بیت** صادر اولان جرایم اقرار این سن و نفکی شرطه تو
 و انابت کرداب غدا با آخرت در خلوص قلوس **بیت** که عین الیقین معلوم که بوقضیه
 سنگ سراجامک بلور اوله **بیت** چون چنگال انکال دنیاد در ها محال و باد
 کند و کی چنگل عقاب عقاب عقیقه کف قراغه **بیت** و چون قیانه فناده شراب تل غدا
 بختی آنک عرقه **بیت** باری دار الملک شورا عقاب بن چاشنی طاقه دمنه ایدم
 بوقضیه تا کل این غم انشاء الله خاطر مخطوب ایدن پتصور حضور و نور
 عرض ایدم **بیت** بویار خیل که تمسک ایدم سکا اشار تکسرا تمیم و بوقضیه قلوس
 هر طریقه که کیدم سکا ایا تکسرا تمیم **بیت** کلید مخوم مغریم و دونوب و تقاب تب
 محوم اولوب بالین مله تم باش قویب یاده مباحه که قتل و اضطراب ایدم **بیت**
 علی التحرقه جانی متقاضی جله روان ایدم **بیت** رفت چندین آرزو بلخاک
 اما اول زمانم که کلید و دمنه میانند محاور و مباحه و اقوال اولوس
 برین زندان محبوس اولوب بر کوشده یا تن دی جاری اولان ماجرایی نعت و قطب
 ایشده **بیت** فرست کرک اولودن واقع اولون کلماتی خلط و خبط و حفظ ضبط
بیت هر سخن وقتی و هر نکته زمانی دارد **بیت** چون صبا اوله شیر زین
 چنگ شاه سیاه کمان بیشه زدن کسماندن عیان اوله و دمنه **بیت**
 و سیاه نامه شب چاه زندان غفاده متوار و پنجهان اولی **بیت**
 کورند یطرح شبیدن دوزخه جلال اوله آفاق در لغز و نیم مجلس نظام قائم

قضاات احضار اولند . و مادر شیر حدیث دهنه ابعاد . ایوب یار جان مادر
 ظالمین ابقا و مظلومین قتلند بدتر . و بد کردار لعل نیکو کار لسان بر زبان
 بیت و وضع الذی فی موضع السیف العله مفر کوفیه السیف فی موضع الذی بیت
 نیکو یار بدان کردن چنان است . که بد کردن بجای نیک مردان . هر که که قادر و توان
 بر فاجری بخوردن زجر . و بر ظالمی ظلمدن مجرایلیه فسق و ظلمه انزل شرک و عتاب
 عقوبه انزل مشارک اوله . و من اعان ظالما سلط الله علیه و عید هانک خشن
 کله بیت بد کن یار بدان هم مشو . و ز بد کن خشن خشن مشو شیر قضا
 بجزر تا دهنه یک قضیه سن فصل آمده . تجیل ایوب خیانت و دیانندن هر کس
 نه ظا بهر اولورسه علی التفصیل بایه اعلم به عرض این لری . پس اشراف و انام قضات
 و حکام و خواص و عوام اول مجمع و محفل عامه حاض اولوب قاضی القضا
 مجلس متوجه اولوب ایدن ملک دهنه حال قضیتش و تجسترو . و اول تقیم
 اوله و غی خصوصیتی تغیر و تحقیر و حد و نداد . مبالغه لری ایوب یار که تا یو ملک
 بهر سی غبار شبهر دن معرا اولیه . مهمم آفری تعرض اولینه . و انک مقتدر انصاف
 حکم لری زمر که مشروط عدالتی مرعی طوبی جاده . انصاف بجانب اعتساف میل
 قلنیه . پس هر بر یگون واجب دکر بو باین نری . واقف ایسه کوز کیم ایتوب انصاف
 ایدن سن که بو یک فحشین او و کمالی فایز مند دکر . اول بو که حقه موین قلیس
 لوی کله صدق اعلم امسکه هم شریعت قدر تمام و هم آیین مروت و
 مالاکله می وارد . ایکنی بوک بنای قلمی یقوی . و خائستنی یقوی و اصل تلبیس و تزیی
 پایمال و ارباب غدر و خیانتی کوشمال انک موافق رضای خالی . و ملویم طبای
 اشراف خلایق در . او و خنجی احباب جور و فاد و ارباب غدر و فاد و خلایق
 املشک لغوی کامل . و فایز سکا فانه انام عام و شایان چون کله ما آخر اولری

حاضر اولان و حوش ساکت و خاموش اولوب . هیچ بر جانندن جواب اگر خطا
 صادر و ظاهر اولاده . زیرا که دهنه نکر بوفعله جازم دکلردی . کمان مجر و لری کلام
 این مرلده که میاد انلر که قولیل بر حکم مرتبه امضایه تیشه . و شاید که خلوه حق
 امراق دم معصوم باعث اوله . چون دهنه بوجالی مشایر اندی باغ ارم کی کولین
 خرم طوبی . انا نکلین لری کی یوزن درم ایدوب ایدن ان اکابر دین و دولت
 و امضا هیرو ملت . اگر اول استناد اولن تهنه ساعه ذمتم بری اوله
 سیزک بسکتون ایل کولم شاد اولید . و بو باین واقی اوله سوا که مو
 خاموش اولمکن یوزن کولم او ی آباد اولید . هم پیکاه اولد و نکر بود الد که جمله
 کونرک زبانی بخصوس لالده . انا بی جرم اگر مقدوری مقدار کنده و امر نری
 ایل معذور دکر . بن سین عین تکلیف ایدرم که سزدن هر کس که نکر
 کلی و جزوی واقف اوله کتم ایتوب سولیه . انا واجبه که جانب اعتسافدن
 ایدوب طرفانصاف رعایت ایلد زیرا که هر کس که نکر قوی آخر ک قیل باین
 قاطع مشایر سن اوله لازم دکر منی شهادتی ظن و امی و ویم باطل اوزن اولوب
 صدق و اینه و یقین کامل اوزن اوله . اذاریت مثل الشمت فاشه منی
 اولوب ادا اندوکی شهادتک خراس عاجلدن و آجلدن اکا حاصل واصل اوله
 هر احد که بنی ظن و شبهر و کمان مجر و لری معرض تلف و موقیه هلد که آت اول خرای
 بولا اول خرای کفر اوله که اول طبیب بی علم و عمل اولشدن قضات استغفار
 اندیل که بخدا اولشدن اول حکایت . دهنه ایدن روایت ایدر که بر طبیب
 پیلایه تجربه دن خالی و سنایه دانش و در ایدن عاری . بو جمله ایلدینه خلقه طبای
 ایدوب فق طبع دعوی خلایق ایدر که اگر چه که پمار خانه و عمارت اولدانی
 طبیب ایدن . انا علم بی بهر و علم بی نصیب ایدن . تشخیص امر ایدن ایدن

نادان آید که صداء نقره در تین قلندرک و ترکیب حاجین ده بر مشاب و چا
 آید که تریاق فاروقی هم هله هله در فقا اعز دی معرفت ادویه ده طبایع
 و مقادیر عقاید غافل آید و کیت اغدی و کیفیت اشرف در تمام لایعقل آید
بیت بد علوی که هر که چش او دید یک ندید روی حیات شهر دهر
 جهالت دکان آید و غمزار اعمار ناسم بلکه کجس صاحب دی و می علی
 غریب و دلیل اول طبیب جاهلک شرین آید و ناموفق عله حید عمارت اعلا
 خلوی خراب آید و قبض اروا و نقص اشباحه کویا ملک الموت دلقام
 مقام و نایب مناب آید **بیت** با وجود قابض اروا و مثل اول طبیب
 هیچ حاجت نیست که با قبض غریب را اول شهر بر طبیب لبیب و آید که کمال
 منزه آریسته وین معالج و برکت دم قدمه پیراسته و می دم عیس کجش
 و قدم خفرب دیکش **بیت** که خواستی یک فرو نفس آفت ذوال زایل شدی
 زکند و آری ثبات یمن قدم چنانکه باغ ارد آمد دادی رنج عصف سفید را
 بجات نه که عادت زود کار استکار که همیشه خردند دل آنک نوا بخوان
 احساندن بی نوا و بی هنر میاید بیک زندان ابتلا در **بیت** هنر غم خرم ایام ازان
 کجا رویم بجات بدین متاع که ده و جالیوس عمن و بقراط دهر طالعی
 تراجم یوز طوب کوب کوب نور باهر سی کوف منصفه بیل اولدی و علی
 تدبیر اول غریب چشم بجان بینی مشاهیر روز روشن و قماش طوف کشند
 قالدی تا اول زمان که چشم چشم عین نور و نور عین دن دور اولدی کوش
 کاشانه ده عین انان عین کی مخفی ستو اولدی اول طبیب عام
 بر معتقنا یچو پیشه تهر کرد از قوشیر مشخال اندر آید پیشه دین میدان
 علم ابدانی مدعی لردن خالی کور دی صنعت طبایند دعوی صفاقه آغاز آید

ازین

از مدتی اول ولایت و طبیب است و حکیم محترم اولدی و معالجه سیاف و انا الیه
 خاص و عام شهرت کاذبه لشته تمام بولدی **بیت** پرینه نرفته دی و دیودر کجش
 بیخست عقل لیدرت که این بول الحجبست شهرایر که مکر برد ختی و سردی که مطلق
 آنک کبی بر آفتاب داعی طلوع انش دکلدی و عطار صبا چین زلف مشکین کبی
 نانو داعی کوبدش شمش دکل **بیت** فرشته خوی پروردی و محو عشق
 تر ز آرایش و طایوس و جوی اول سرو آزاد بی کند و نک برادر زاده ست نام
 ایوب مشایخ و آیین خسروانه او زره عقد و نکا و سور و زخاف بوی
بیت ماهه اندا آفتاب بهمان زهره ایله مشرقی قله قران اول ایکی لخت
 سعدک مقارنتدن صد ف رهم بر کوهرش بهار متعقد اولوب اولسد
 رفار و شکر کفاهه نکام وضعی هلع بر عارضه دشوار گرفتار اولدی ناچار
 معالجه ایچون المایه مراجعت آید و اول طبیب دانی پادشاه دعوت آید
 و عرض مرضی اکا عرض آید و بر موجب اذالم نکل مرضی فاما معالجه معالجه الکمان
 آید یمن طبیب حاذق داعی مزاج و مرض موافق علوی و تدبیر ایوب آید و ایوب
 بی دار و پله دو ایسترد که اکامهران دیل شویله اندن بر نک مقدار و سخن او
 عزیز و بکیر و لر و بر مشک تبی و عود قاریله خلط ایوب فایندله خربت آید
 ایچون لری و احال مرض فریادندن زایل اولوب مشفای کلک حاصل اولوب و دار
 اگر چه که قلیل الوجوده اما شربت خانه بهایونیر بالفعل الوجود در و نقر
 خاندن بر طرف ایچو تعب اولی شده و اکا ز خالصدن بر قفل اورکشدن لیکن کما
 ضعف بعضی بیله آنی بول بیکر بیدر کلدن اول زمانه طبیب نادان داعی حاض
 آید آید اولدار و نکاسی و رمی و منفی و ظریف فقیح معلومده و اول طبیب
 ترکیب و ترکیب حقیقک نظیر معدودین بر موجب فیا و شایه شربت خلد

وارب حتم فریبی صفت مذکور را وزن تحقیق قلدی چون اول وضعی اوزن حقیر
 متعددا اید و آروین کوری تین ده عاجز قاله و تشخیص اید اولی حتم کرب
 آله اتفاق اولی اهران دید کوری آرو دکلدی بلکه مقدار زهر هله اولی
 که شاید محکم اولادی اول نظر فرح محفوظ اید و حتمی آویب اچند اولی
 سایر خلط طله خلط اید و ب وصف مذکور اوزن شربت اید و ب مریض فریب
 ویردی مریض چون اول زهر تخن نوش اید و جانی نیندن الیویب قاشان
 عالم کوزیویب غوغای بجهای فراموش اید و بیت کوزین بود و تماشای
 فراغت بوله غوغای نماندن ملک اولی احوالی مشاهداید یک سوز فراق آتش
 تا بمرن شعله آیم فلک ایش تیشدره و بورد تا بقیه و شربی اولی طیب
 اچردیلر آنک داخلی غریب حیانت کونید و بر چرای و صحنی سونید و بر منزل جوی
 وادی عدم کوزیویب بیت نیکو مثلست این که هر کس بد کرد بادی بکنی و خود کرد
 بومثل کوزم تا بیلد که هر بذرع عمل که زمین جصل اوزره زرع اولی بر مردود
 و تیر قضا که گمان مجرّه دن کش ده بوله هدف صواب این سه خفا رجله دن
 ایدی ای دمه سنگ خبث سیر تک خواصه و افی و لوث شرریک علایمه ظاهر
 و سقامت طبع و ابوجا و مزاج که شکل و قیافت که برهان با هر در قاضی الشفا
 اید و بوجمل تفصیل لایده و بود عوایه اقامت دلیل لازم که بلا بنه کلامی
 و دعوی مجرّدی اکثر ده و غبار اولی که اید علایم فرات شعار و حکم
 حکمت لشتی بار بوشلرد و هشتک قاضی قصیر و عین یعنی سی عین سیر
 صغیر اولی کوز لرندن حرکت و اختلاط دایم و بوزنه انحراف و اعوجاج لازم
 اولی کوزی اچری کیم و آلی طش حقه و متقل تعلیب حد اید و بیهان
 اشغبقه البته آنک ذات نامبارکی مجموع فادی مکر و منیع و غدر اولی متفرّد

یازده

تک

علل مات فریب تمامها یونین موجود دن و امارات شد و رختن ناصیه حلق
 منقود دمه اید و احکام آله امکان میل و مداخت متنبه در و اولی حتم
 افصان کمان سهو و غفلت و خطا و قالت محال بیت غلط و سهو برین نور است
 بر جفا آفرین غلط نرو دبود بود دیک علیهم دلیل حق و برهان صدق او
 بیشتر اولی و آنکه صدق کذب و صواب خطا دن فرق اید و ب صحت باطل
 تین آنک مصور اولی خلق عالم اظهار حقن شاید ویمیه محال و اولی حتم
 قضاات داخلی محاکم و مراجع دن آسود اولی غوغای خصایله باخلین باغر تیر
 بوندن غیس لازم کلامی که هیچ بر نیکوکان شنا و مدحه لایق و بد کرد ارتقد
 مذمته مستحق اولی که زیرا که بالفتور معلوم در که اولی حقوق که بوعلمتلی
 آفرینشده آنک صفات فعلی متن مرقوم در بوعلمتلی که لوازم کزودن دفعه
 قدرت نها دخلقتن معدوم در پس بر حکم که سن بوسه سن لازم کلامی احکام
 حیثیات ثوابه مجارات و ارباب شروشیات عقاید مکافات اولی صفت
 احکام شرع و عدل دن محال اولی و بوجنایت که بعود با تده بکاتمت اولی
 بوعلمتلی مقتضای اولی دفعی حین امکان اولی آنک سبیل بکاتمت
 و عقاب اولی که دکل که مصادر و عقاب اولی بیت مکر درین چنین سر نش
 بخود روی چنانچه پرورشیم میدهند میرویم پس بر سنگ فوق کلام بولید
 قوتلدم و بوی مقامات منجی بوی و طردن خلع من اولی و بالکسران باهی
 و عاقله دلیل ظاهر بکفایت انتم می که بواصل افی ضل یشتد که هر بر و مجتبی
 و بوجلیس اما بثل مجلسند که هر بر عقل کامل و رأی شاطله میا حق و باطل
 سارم کی قاطع و فاصل در دعوی زرع و کلام بینر و قول بی قول
 بی حجت و مدعی بی بینه جرات آنک غایت جمل و نهایت حق و عاقله و غایت

اظهار ایلدک **بیت** پیر خود را طریقی خوش را نی تو به دانست که تا کجاست نادانی تو چون
 دمنه کلمه نه بود و چهل آب و تاب و پروت کلمه ختم بوشوق او زرد جواب بدیدی
 حقنار مجلسک هر بهی صموت کالوت در بر و دانیلرینه مهر سکوت او برین متا بدیدم
 کلمه اقدام این مدیای قضااتینه دفعه مجلس ایدوب امر اتیلن تادمه بی قید و بند
 ین زندان ایلتیدیلیم و ماجرای نغین و قلیں حضرت شین تغیر ایتیل **بیت**
 ایلدوب دمنه بی زندان اچینه قوید لکلمه افران اچینه چون دمنه زندان کیر
 کلید نک بر دوستی و ایدیم که اکا روز به دیر لودی زندان او کذن کوب کیدر
 اتفاق دمنه نک کوزینه راست کلمه حضوره دعوت ایدوب ایتد نایار عزیز
 خیال زانکه که احوال کلید دن خبر دار دکلوز امید و اراید که ایام مختل اعیان
 بن کوریدی و بود حال منکسر آباک پریشان خاطر ندن صوریدی **بیت**
 یاد محنت دمنه یادگر که غصه و قند غمک در که سندان غم بر بوسه و کلمه
 نه و چهل قوی ایدوب ایما نه طریقه اعتذار قلو رس روز به کلید نامنی ایشد
 درون دلدن بر آه جان کاه ایتد و فواید دین کریاندن سیلاب اشکی روان ایتد
بیت دل بشما ز دست دوست را بچویم نطق فرو بست حال بکه کویم دمنه
 روز به یک طباطباض نظر بندن پرالتهاب و لوب کیفیت حال و سبب طلال انصاف
 صوری حق روز به ایتدی **بیت** جان یای ما بسوخت زجران بدم و مجروح ایم
 نلایم مرهم چون شمع سوخت رشته جاتم ز تاب ل و ز سوز سینه می توانیم
 نردن دمی ایدمنه اول بار کرامی سوزنل فنادن دارالملك بقایه رحلت ایتدی
 و قلوب اخوان و یاران و داء بجران قویب کیدی **بیت** ای منغسا آه که بیار باندیم
 درم ست غم بجر کین قنار بماندیم دمنه چون کلید نک وفاقی خبرین ایشد به پیش
 اولوب کذ و کذ و دن کدی به نچر زانده خوشی ایدندن مکن عطف باشد کلوب بجر

خوش و ابر کین خوش ایتدی و قطرات حسرات مجاجات عبراتی کتوان از آله من
 و تعاقب انی علی الترقی چهره سوز روان ایدوب سوز و بیان و نالجا کداز
 بو تو حیم آغاز ایدوب ایتد **بیت** دره که بی کلین شادی برین کشت
 واحد تا که شایخه بار و بماند ایدول فغان بر آره که آرام جان برین
 ای دین صفون بیار که نور برین غانده دمنه چون جزع و زاری و فزع سو کوار برین
 افرط تیرش بر دی روز به بند و نضی و تسلیم و بغیرته باشلیوب ایتدی ای دمنه
 دکلمی در که موقع دیوان ازل افراد آفریندن هر ذرات منشور حیاتن طغرای
 اجل ایلد مرهم قلمدر و نقاشن صوکلانات نقش نباته صفات ممکنه کلمی
 تا لک الا وجهه کلید نک شش بوده چکش در استاد کارخانه قدم هر لحد کفیا
 بقاسم طراز عدله مطرا نشدن سوار معونت مجامع جود ک بنیان و جود
 فیا اوزن بنا او شش **بیت** تا فلک معار این معون شد چهار و ششم
 یک کل شاد به باغ زندگانی کس نیافت کلستان عمر را در مرغزار روزگار
 نوبهار خالی از باد و خزان کس نیافت بو شربت دگر قومزم اچک لوزدن و بان
 محبت در که جمله فریاد و اجبه روز به میرزدن غیس یلم مرهم منتقد و
 داغ غضا که در آروسی تخمدن غیریله دوام حال **بیت** صبور من و ریت کین دل
 بنحس از صوری و وای نباشد دمنه بو کلماته و اجماع تنفی و متع او کوز ایتدی
 اید روز به بوانتم نه قدر جزع و فزع ایدم و فغان فریاد مرهم بر افرط نیشدن
 هنوز حق اداء واجب منقضم که کلید بنم مشفق یارم و نایب برادرم ایددی
 جمیع حوادث اکانه ایدرم و مرهمات روزگار ده آنک را که بدین نصیحت
 استظهار ایدرم دل بهیشتیار برین ایدم که هر نقد اسرار که انز و
 قوند دست دزد روزگار عیان اکا و مول بولمزدی و جاسوس زانچند آنک

فیصل بولاء پیران میں بونک اوزر نہ جاری اولدی که رسم سابق اوزر حکام
جمع اولدیلر و جمیع عامر دمنک تفتیش اتمام قلال بر و جیغی اشراف و اعیان
واکابر و ارکان دیوان شیرد و محقق و لوب قضاات و فیصل روز بونک و لوب
حقان مجلس دمنک حقیق شهادت طلبا تدلیس پچم کس اکت حقیق برود سولدی
و غیر و شردن بر نکت بیان ایلدی قاضی القضاات دمنک یتیم اولوب ایتدی
اک چه که حاضر که ظاهر حال سنگ استقامت که آلدور اما با طبا علم سنیات کشتی
التمال دره بوجا لک سکا بوطایف میان اتمال زندگانی تصور محال حال آنکه
صلا و حال و مالک الیق و اوفق بود که کنا هک اقرار و جرمه اعتراف ایدوب شرط
توبه و انابت نفسی و طمعه عقوبت آخرت و خلعه مرقوس و کما کردن احدی
حاصل اولوب ایکی مرادک برده و اصل اولوس یا بود که خلق محنت شرک و طمعه
یا بود که سن بوزندان محنت خلعه بولوس بیت زیر کما کونید کاند و مرگ و عی
نوز بیان این سخن بر خلق منت می خندد گفته اند انگس که میرد از دیر و نیست حال
یا بد باشد که خلق از جود کس می خندد یا کم آزار نک خلق که اهل روزگار
همرا و ورزند و راد درم اخود جا کند کن کما کاست ازین زندان و ارم
و مرید اندیشست خلق از محنت او دارند بوندن غیر بماند نه شوی که کن جرم
اعترا و جاین کور سن مایکی فضیلت عظمی و دافعی فاین بولوس و اوله عقیق خفید
دنیا ید رضا و برویت و دار بق و سراسر منافع فناء فناء و قضای عینا اوزر
اید رسن ثانیان تقریر و لطف تعجیر و بله غنک و زبا و رکن و سخن کتر کن
بر اعتک کون کفا طریک و هر سوا بی نظیر جوا بلک و اریکن و هر نکته ید و پذیر اعتدال
قدرت نامه ایله قادر ایکن جا نباعت فاد جناب انصاف میل ایدوب طوعا لا و
کنا هک اعتراف اتمک سکه فضل جلد دت شهادت فرط صلح تک و صلح تک پس انصاف

علی و ششور و عوام آشته با رعام بولوب بوزر کار غدار ناپایا ید کرده کرد
و ذکر جیل یاد کار قور که رس و دمنک ارباب عقل و قند بونک مکشوف و اخذ
یک نام اخذ حیانت و مرغی بوزر و بیت مردن کس یک فرجامی بهتر از زنی کی بدنا
دمنک اید و سجاده نشینان محراب کما کاند یتیم قضا ید هدف مقایه کشتا و دمنک
وان بعضی نظر غم مضمون زندن تغافل ایدوب بی تحت ظاهر و بی نیت با این حکم
نفاذ و بیشد و مشردن و قرض این لوم که سین و مد غرض رؤیت حق و رسیدن
مانع اولوب جلد کوزک قلندر حقیق سولن و اقوا اولدین کذ و حالی بلور و عین
یقین ایلد برات ساحت ذمت معاینه قلوب بر کشتی کند و نک بنیان جرم و یقین
بین و هم و تحیل و دم انک نه قاعد شرم قوی موافق و نه طایفه طبع
ستقیم مطابق با وجود که سین بنوم حیانت غلب غالب دعوا ایدر کن بی نقص قاطع
قتل و اکل و زهر سن بن صدق و استقامت جرم یقین و اریکن کند و هر کس
قتل بخیر راضی اولم و ان مسلم که اولم عند الله کما و یل ایل معذور اولوب و لا
بایدیم الی التخلک خطابه نه طریق جواب و رسم عین الیقین بلورم که چه بنسکت
ذمت اول حقیق یوقدر که بنم ذامک بنم اوستم و ارد و پس اول فعلی که غیث
حقیق جاین کوریم و نذ صبر و نرسن اکا رخصت بولیم کند و باید بخیر و اکویرم
من اگر خویش را نمی شایم دیکل از چپان بکار ایم ای قاضی بوسوزن قاضی
اولکه اگر نصیحت ایس بوندن اولی واجب و اگر نصیحت ایس قضا غیث مناسبت
زیرا که هر کما فصل خصوص اتم بر کلمه سنی قاطع سیف سار مشایبش اوله کلمه
بزل و لغودن بعناب عاجبه و خطا و سرودن احتیاج لازم بوعبد کر حضرت
قاضی شمدیه و کعدا لک موافق استقامت مشهور و معروف اید و غالباً بنم شامت
نحت نخوت طالع مقتضای سید که بوزر واقع و جانب احتیاط دن مایل و کند

طلق و سایر ارکانک کاینده عالم اولوب **دین** و انصاف استقامت علت انحراف و تقاضا
بیت طرب سراه دلهر کس از تو محو است **چراغ** دل ایند وار من باشی
 کلچو تو شکفت دشت بهار **چراغ** سوا بود که بهار خار من باشی **قضا** محکم دانش
 ورم که قضا که فصل کتر **علا** و هنر و درها انلک **نویز** احکام با احکامه بجلد بو
 میلده بو و جمل فوقی یور در که **هر** نقد شهادت که سکه **یقین** آرایش یور
 دار انصاف عیاره عیار و اقیه اولیم **هر** که معرفتی اولمه و غنی قضیه شهادت
 ایله اکا اول قضایتش که اول باران تیشده **قضا** استغفار اید و بابتیلر
 بجه اولمشدن اول **حکایت** **دعا** اید و روایت اید و کی بر منزه شرف دانم
 معرفت و کرم صفاته موصوف **بیت** با ادب بجان فنا یا خیر دلپذیر باخبر
 یکن با هنر پشماره **بومر** پاک بر خاقونی و اید که حسن لطافت و آفت جا
 و لطف و حقد فتنه چها اید **لب** آجیات کی نوشین **دهنی** شربت نبات کی شین
 دین سی چشم نرس کی بر خواب **طرح** سی بعد سبیل کی تراب **یوزی** صا آتشید **عاز**
 فروزان اید و کویا ماه و مرتاب **جلا** حسن دل را بالغه کمال زهد پارسا **الغی** آتش
 و در خان فتنه انگیز **مخالفت** و پر هیز **آر** کس و فتنه **بیت** **قوا** شین کله و پادشاه
 کنش و شمش کله سایه سینه **مویه** عرض اغریده کند و نری **که** عکس چشم کور و یوزی
 یوزی کور و دی چشم ستان **کجیل** ماهه اتیم **نظان** **بومر** نیا کیم بلخی تراد **عظم**
 به نهاده و اید و بغایت ناپاک و نهاده **ناحفاظ** و بی پاک **مردم** دین سن اول
 زاده **نظر** جاهد و منو اید **و نه** آینه بینسن اول **به** نهاد **ژ** کار فسی و
 پاک طورت دی **غله** مهر بود **ز** اند کور که خد مثل **سید** جوار **طیون** نافر اید
 باز دار **لوی** منعبین متعین اولشده **بر** کون **بو** غله **کنش** و **نظر** اول کیک
 صنی شهباز نه ربه **اولوب** **منزه** دل اولستون **یک** عشق **دانه** گرفتار اولد

بیت باز این دل غم دین بدام تی افن **پس** مرغ هایون که به تیر نظر افست
 غله که شهباز قلبی اولی **آشیانه** عینک عشق **سوا** سن شیل **پروان** کله
 بهار یک دعوت بغیر **سن** صله **کله** **و هر** چند که **ساعت** غنچه کور که **دل**
 کون **مدی** **ضن** و **سرم** **مطلق** **و** **مطلق** **دیر** **دی** **و** **باب** **صاحبه** **فتحه** **قصه** **ایتدی**
 باز دار **هر** **بار** **که** **افسون** **و** **فناء** **پر** **کار** **ایدوب** **غزیت** **تدبیر** **اول** **پری** **داین**
 تنی **سرم** **دعوت** **تانه** **منفیه** **اولمه** **و** **هر** **چند** **که** **اول** **مرغ** **هایون** **ک** **سید** **و**
 باز **نیکه** **پروان** **کوردی** **مشکار** **و** **صال** **نکار** **یول** **بولدی** **بیت** **بر** **و** **این** **دام** **بر**
 ذکر **که** **عشق** **بلند** **کشیانه** **چون** **بو** **طی** **خامه** **یا** **س** **تمام** **کله** **و** **نویز** **صال**
 محال **دن** **نا** **ایده** **اولدی** **خشب** **طینی** **و** **کنا** **فت** **طبیعه** **مقتضا** **سفر** **عرق** **شیر**
 حرکت **کلیب** **قصه** **اید** **که** **آنک** **حققت** **تیر** **غدری** **دک** **کایدوب** **فنیجه** **باین** **کمر**
 بر **میا** **ایر** **پس** **سیاد** **دن** **ایکی** **طوطی** **الوب** **زبان** **بلخی** **ایله** **یوال** **فاطی** **او** **کر** **ندی** **که** **ین**
 که **با** **خو** **یل** **در** **هانی** **م** **پهلوی** **کورد** **م** **بر** **ینه** **دافی** **یونی** **تعلیم** **اتدی** **که** **بن** **کورد** **غم** **تیر**
 هله **که** **اول** **م** **بر** **قا** **چ** **کون** **اول** **ا** **بتر** **مرد** **سرایدوب** **اول** **لای** **نهم** **یول** **ایکی** **کله**
 از **پس** **اتدی** **بر** **کون** **مرزبان** **بزم** **شراب** **آر** **ستد** **ایدوب** **مجلس** **عشر** **م** **او** **تو** **مش**
 باز **دار** **کلیب** **هذیه** **رحمن** **طویل** **کوردی** **و** **طوطیان** **مش** **ین** **کف** **دش** **کن**
 افشان **لخله** **آغاز** **ایدوب** **همان** **اول** **کله** **بر** **حکم** **عادت** **تکر** **ار** **ایدی** **مرزبان**
 بلخی **یلمزدی** **انا** **انلک** **لطف** **آواز** **و** **تنا** **سب** **لغایله** **استلذا** **ایدوب** **نغ** **ت**
 دلا **و** **نری** **و** **تر** **غ** **ت** **عشرت** **انکین** **است** **نرا** **اولوب** **طویل** **مرد** **کون** **مردی**
 و **خا** **قوت** **سپار** **ش** **تدی** **که** **آنلک** **تیار** **این** **و** **انلک** **تعهد** **حاله** **مقیده** **اول** **کون** **کورد**
 کوز **ده** **پچان** **خاقون** **بلخی** **یلمیوب** **روز** **و** **شب** **انلک** **پرو** **ش** **و** **اولد** **دو** **ر** **و**
 دشمن **خو** **یل** **نوا** **نر** **ش** **مشغول** **اولدی** **بیت** **نفس** **اپور** **م** **آخر** **شدم** **سوا** **از** **و**

و مورد تلف است اما بعد تحقیق شویله که قتل از جمله استحقاق اولاد نقل کرده اند و در مقام
توقف بیت بندن غرض کسان اینست جانا نه تکلف و مزیا ن آید بی تو حق تحقیق طریقی
 میگردان آید و بخیل و ناستفاد اولسون که بو طریقی لغت بخندن کما معروف است
 غیر کلام قادر لر میدرد شویله که بوا یکی کلمه دن غیر بدن عاجز اولور محقق اولور
 اول نا حفظ بی دین مراد ی بندن حاصل اولوب غرض فاسد نه و اصل اولاد غنی
 اجلدن انلر بو کلماتی تلقین اندون واکرا اول اختی بو کلماتدن غیر کلام قادر
 اولور بعینچان قاضی کما حلال و شراب زندگانی بکاحرام اولور غرض اینچون
 بو کلماتی ایستند حقیقت حال تحقیق ده شرط احتیاجی بر شرع افراط یتدره و مرها
 متاند که تاب هفت از اقامت ی دیوب کندیلر و اول قدر نزل و چندان کس
 اندیلر طریقی که زبانندن بو یکی کلمه دن غیر بر حرف استماع اندیلر چون متفرک
 عورت اهل تمهیدن متبراه و باز داد که انک حقیقت شهادتی مختص افتراون بیورد
 باز دار کتور که باز دار انلر باز دلق نیاز تعیل تا مکه کلام مکتور شریف انعام
 احتمال ویرم که خاقون آید ای کما کی اگر تیر کی طوری شویله کورم کی که بر محراب
 رضا ی آیدن یوزم دوندوم و عنان هوای معلوم و مناهات ویرم **بیت**
 یل غولیه اویدم یولدن ازدم و فاسر نام سینا کر ی یازدم آید ی بلی کند و کوزمه
 کرا تله کوردم چون بو کلام تمام آید و احوال انلر اولده باز تیر منجیکال هم اولوب
 متعارف و انحراف ایله چشم چها بین چقاردن خاقون آید ای بی شرم کورم و کتی
 کورم دیه نکتراسی بود که کورم که جزا **سینه سینه بشکها بیت**
 برکنم به آن چشم که بدین باشد بدین هم جاد و خور نقرین باشد بعد فغان
 مرغان بو نکا و زر جادی اولدی که باز دار غدار ی بردار ایدوب عبرت نک
 چها آید یلر بو مثل کورم تا معلوم اولور که بر کس بلدی و کی نسته ایلم تحت جرأت



کورد

کورم و کی نسته ی علی العیا شهادت موجب غیالت دنیا و فضاحتا خردن چون در کلام
 تمام آید تمام کلام من تسجیل آید و به صورت حال علی احوال واقیه حضرت شیخ اعظم
 مادر شیراز من متوقف آید به کیفیت حال واقف اولم آید ای پسر بود کما اقامت
 عمر سیدما بوا اولور که بولعون بدکان اولور مترجم که بعد ایوم انک حیدر و
 زوال ملک حله که ملکه متعقد اولیر و من بعد حال شاه و سیاه تبا اولور
 بشن به حقیقت که وزیر مخلف قهرمان مشغول آید اند نه ظهور کلام سایش
 ارکان حقیقت داعی اولم دور بولیر زیرا که نفس ضعیف فعل مبیطیاد
 اولور و طبیعت بد ششده مغوی بد خصلت زشت وجود مکلور **بیت**
 زبوم شوم توقو مدان یی بکا طبع منبد که کنشک فعل باز کند چنین پای منسد باشد
 چه عجب که دست فتنه بهر جانم دراز کند بو کلام ضعیف شیر و تا غیر تمام دور از
 اندیشه لر دوشده و آید های مادر بکا بلدر که بختی ندن بلدک و قفسه و من
 گک زبانندن استماع قلک **بیت** بکا بو قفسه نک تر عیا آیت بو واقیه اولور
 بیان آیت تابن داعی دمنه نک قلک از جمله معذورا اولوب دوست و دشمن
 میانلر ظلمه نک کور و غدر معروف و مشهور اولیم آید ای ملک بکس که استماع
 ایدوب سنی محراب سارا عشق اولور سن انک تر اسرا را عیوب اطهار انک تر
 شرع و مروت من عامدن و نقد رازی که خزان و لسانت توله حیانت انک خلیف
 شیده کریم کرام دده اما بو قدر قادرم که اول کسند دن اجازت دیم اگر
 کورم واقیه حال خاکپایه انرا ایلم شیر بکان رضا ویرم مادر داعی
 طهرم ی کند و منن لکته و بلنکی دعوت ایدوب شانه لایق مر اسعظیم و تکرم
 تقدیم اندکدن صکن آید **بیت** ای شش چون روزگار فقر تو مرد از ما
 و شش چون آفتاب میت تو کشود کشت انواع تن بیت و اصلای که ملک

سنگها بکمر بوی کشیده و نه مرتبه در بیدار و آثام شیت و تقویت سلطانیت حال کین
 دوزخ را بی ظاهری می پدید آید بوی سبدن بوی خیم مقابلند شکر کذا لوی سکا
 فرض واجب الله دادن تا بر موجب لیس شکر تم لایذ نمک اوزیر و ان آثار عواطف
 مشایخه شک حقل زباده و ابواب عوارض روانه شک شاکر کشته
 پلکسانند نام ملک اول عواطف مکانه و مراحم پادشایانه که ملک و زکار بوی
 خاک را بپندان حقیر بیدول بوی کشیده و من بعد دافعی بوی کشیده که اگر فطانت
 بشکری بجه عبارات ادا ممکن می شود و بیکر بر مقابل سینه بجه قوت و کشت
 سپاس منت متقون بیت اول بجه قلب دل ذکر نیکن قلوب بر یک شکر نی
 اما معلوم جهان در که شمع بد که بقدر توان مکان بود آری دایر سینه بر کار و در
 خدمت کار که با سندن ذره مثال جوان آید رم آلان داعی امید در که ملک و در
 فرمان عظیم آتش نه اطاعت و اذعان کن عرض همی جان بر میان آید م مادر
 آید بیت بنیادنها بجه در آن آنرا بکم تمام که آن و اما نه نعام الالباب
 ملک اول زمانه که قصه غنچه سنوکه در میان آید و بوی سوزن سائر ادکان
 پنجه و سکا اعلو نانشده سن دمت بجه امشد که شهن بجه غنچه غنچه
 انتقام باین شرایط سعه و اهتمام بر نه کون سن حال حق نعت و صدق و حق
 مقتضای بود که اول و عمر انجان تیور سن خدمت شیر و شتاب آید و ب
 بوی باین هر که ایشند که و مشایخ اندک در دست و راست بی کم و کاست خاک
 تیور سن و الا فریب که دمت پر فتنه مکرم فریب کند و سن بند و بلند و خلیج
 ملک منشور حیات طغرای آزاد بچکوب قتل و سیاست و از کلمه بوی تیور سن
 آنک آتش ستره بجه خانه دانلرک او جان غنچه موقیبه که وادنی علت و بها
 آید و جزوه فسون و فناء ایل بجه خانانلر فناء ویران که علی الخصوص اول

سنگ

اول که در که بوی باین بر کلام سولیل و آنک هله که سنی و اتهام ایلدیل غان
 و غرض بر از لفظ علی التام عنقه تیغ انتقام است که بیک آید ای ملک بوی تمام
 نیم دمت ای تمام در بوی دمت که کم شهادت اقام بوی بجه دمت که دمت که
 حقیقت حاکم و خبر آن دکلر اگر اول زمانه بجه بوی بوی و بوی و اقی
 حال حضرت غفرانتم چون دمت که حقیقت مکرم و مکانه و قوی و کیفیت غنچه
 املو غنچه بوی بیکر که غنچه غنچه مکرم بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه
 قبول بوی بیکر که حال که انچه پادشاه احوال دمت که اهدن و انچه اگاهان بوی
 فاین سولیل و حال ملک و ملک عاید دمت که قوی بجه بجه بجه بجه بجه بجه
 اگر هزار جانم اول و ملک بر سلطنت فراغت و اقلیم هنوز دمت که اول
 حقوق تکمل بیکر بر نه ادا متقون دکلر بیت اگر بهره و جانش بها کم بوی
 بوی دمت و بجه شمشیر با شمشیر پس پس ایان ناد و شیر دمت که حضرت شکر
 کلام و کلیله و دمت که جرایم بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه
 علی روس و شهادت اول شهادت ادا اقلد بیکر بوی بجه بجه بجه بجه بجه
 و البته فاین و عامل شتر اول بجه سباعه ن اول دمت که بجه دمت که کلیله و دمت
 کلام تن استماع آید و بجه انلی کلام الیک بدنه مطایع اول شده بیکر شهادت و بجه
 بر دافعی شهادت آید بر دین دین اعلو بیکر که دمت که شیر امر آید بر
 دافعی اخصار آید بر اول دافعی زندان اول دمت که بجه بجه بجه بجه بجه بجه
 با سیر با حضرت شکر علی وجه الشهادت اعلو و انها ایلدیل ادبای بجه بجه
 شهادت و بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه
 تاخیر و از بار حقن تقصیر ایلدیل جواب و بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه
 تعزیر بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه بجه

او را قند حیال و منظر مطالع اشده بر کوه اول درخت او در چوب زبر و باله نقیب
 چوب بر است نظر المرد **نما** کاه کوه که بر می آید دام الفد دامن بدن تر پشتم بر سبیل
 تجمل اول و خسته متوجه اولوب کلونه راغ بودن زیاد و خوفانده و دورد رانانده
 دوشوب کند و کند و **بیت** یا رب این شخص را چه افتادست که بدین خاطر ای می آید
 هیچ مخلص نیست که **بیت** اینچنین باشتاب می آید ممکن که بنصیر قصد آید
 بنی شکار ایچو تیر نه بدین شصت تیر وین سر است امش اولد مالو مقصدا **بیت**
 بر می کلون به طوری تا پرده غنبدن نه فرود آید ز کرم تا به بنیم کیم از پرده بر آید
بیت راغ اول قرار آید و کی شاعر بر سور او بولت کیم نه و حال می آید و دین
 تر صد لک نکران اولی سطره می آید و داخی اول درختک بن کلدی کلوب و اس قورب
 او به دانه لکوب کندی کلین کا هود او نوردی **بیت** بر ساعت کیمین بر قاف و نقر عامر
 کلوب حیالی دانه نر فلانیدیلر انلی کسره اوی سر فر از می مطوقه نام بر کیم تر از پرده و از
 ذهن پاک و طبع دراک و عقل شامل و فهم کامل و کیاست تمام و فراست فاکو کلک
 آید بنی نو غنبدن متان آید به بو کیمین لک متابعیت آید مباحا آید لر لک و لک
 ملو نرمت و طاق و غله اجماع و مغافرت کی استدل لر دی و کبل و نهان آید خد متش
 که سماع صلو و و پیلر فخر و فلو و آید و روزگار کیم بر لر دانه و حال خطه که اول
 دانه لر ز بر دام و کیم تر کرک دین طبع جلود اندر بچون آشتها لر عقل قیر
 عنان اختیار لر بقیقه اقتدای لر دانه که می مطوقه شفقت و رحمت یوز نرمت و صحت
 کشتن لر لر دانه زبان بخت جانت تا فی فکر عواقبه حرکت می و باند را ایلان
 یکدل حرم کامل و دانه شامل مقصدا می بود که هر مقام ایل هر کور و کور دانه
 او شمع سزم تا طریخاطه دام بلویه و فیم **بیت** ز راه حرم تجمل سوی دانه عرف
 بهوشن است که دامت وین مردانه جواب فیر دیلر که **بیت** دامت بنم کار از فضل

پیشوب قلمر تمام اضطرارین و آتش جوعه تنوع سینفر کمال القاب و در حمله
 دانه و در خالی و محد من دغدغه آشتایله مالی ایکن آستما نصیحه میال بجه پیشور
 و ملو حقه عاقبه بر و بال بجه متعور دن اکابر سلف بوی **بیت** در **بیت**
 کس نه بر بلو دین بود نه انکه از عمر خویش پس بود مطوقه محقق بلدی که اول کمر
 با ویه هر می کند پند نصیحت طریق صلو کورک متعور سن منع ملو متله چاه غفلت
 بجه مالق خلوص ایلم متعور در **بیت** هر که در بندگی هر من فدا مشکل از بندگی
 شدن آزاد و دهقان خیال هر چند که زمین دلن انلی که بختند غلت نهالی و
 فایده تقییس برین تدبیر کسوت زنجیر نشین کام ناکام جانب دام چلدی **بیت**
 ای بیای بر می روم او می کشد قلوب را **بیت** البته دو کلو تر لر تر کرم آید و
 با اختیار عزم جزم اندیلر به اندم که شرم تمامه دانه به او شدیلر کرد اب دام
 بلویه دوشدیلر مطوقه فریاد اندم که برین سیم وید می که تجمل شتابک عاقبتی خراپ
 و بی تا تل و تانی بر امر از نکاب خلوف را می موباد **بیت** طریق عشق بر آتش و آفت
 آید و بیفتد انکه درین راه شتاب روده پخی شرم ندوم یوله ویرد کور
 پخی بی تحقیق طریق بی مضیق عیقه کرد و کوز کبوتر لر جرات و غلظت ستم اولی
 هر چند که کند لرین ملو مت و فاعله کلر نه دامت اندیلر فایده مند اولدیلر و دام
 جسمی سرتاسر چشم اولوب چندان که خلوص کوز لر چان بولیدیلر بوا تاده
 می آید بی نامکانه تیر حیرت کیمین حقیق فیه فراواند دام طرفه دوان اول
 تا صید لر عیقه ضبط کلوب غنیمت بی کی انله فر جان و شادمان منن احسانه روا
 کبوتر لر چو بوی آید جلودی به شتاب کور دیلر طباطبای طریقه آغاز آید و بهر
 بر سبیل استقلول کند خلوصی بر و بال او دین مطوقه آید و سرخیز لر هر یک
 علی حق کند و خلوص کن تحت آید رسن بر بر کون حال ذن اجماع غفلت ایلم **بیت**

نور قشال

بومعاقبت علوی دگر در او چینه نه شط یا راست نه عین قوت و آیین قوت
صادق اکا دیر لری که محبت خالص است خلوص کند و خلوص من اهریله و همدم قدیک
کند و معتمد مقدم کون منته که اول یکی رفیق بر کشتی در و درای کشت ایدون
کیدر لری بر بریل صدق و داد و کال اتحاد دعوی اندر لری و ناکاه ساحل قریب
کشتی لری شکست ولوبه ایکیه دافی حباب کی روی آبه دوش لری کاز در یاد
بر شنا و کرم صفت سباحه در سر امشده و نیلوفر کمان لری میا آید کون یک
و اتحاد کند و سن درایه و اوله اشغ غریب با است خلوص محبت لیکن احباب قشینه
که خلوص دونین طوغلندی فی یاد و بیاییدی **بیت** بوکر اب بلوده قونیزان
خلوص ایت یار می اخضر دیار اگر سینه بوخت یوغس که نجات یارانی
کند حیات کنون تر چچ ایدوب احباب قدیمی کند و نکر کنون تقدیم ایدوبین باب
واجب در که قونک معانیت و موافقه قوت این سن کشتاید بو حرکت بر کشته ام
یردن قالد و رب جلور خلوص اولوسن بوکر لفران مطوقه سمعا و طاعة دیوت
علی اجم بقدر استطاعة قوت ایدوب جمله قلیل و اولاحیده ایلد و امی کو توب
پروان کلوت بر جانه متوجه اولایل میا دیو حاله کوریک فریاد ایدوب بی لری
سکرده و عاقبت دران اولوب بر کشته ده دوش لری دیو کوزن هوا به دیو
عقلی کندی زاغ بو احوالی اول کوشه دن عاشا ایدوب کند و یله اندیش ایدوب
ایند و عهد بعید و مدت مدید کر که تا بو صورت عجیب کم عدد دن عرقه وجود کله
بن دافی بو واقع امثال دن ایمن دکلم اولی بود که انلک عقبنه دوشوب عاقبت
حالتی نه منتهی او لوریم و بو تجربه سرایه کان و ذخیره روزگار ایدوب
وقت احتیاجت بنای امور و دستور العمل قلم **بیت** بر تجربه روزگار لیکن
که بهر دفعه حوادث ترا بکار آید پس انلک پینه دوشوب پروان کله مطوقه اشغ

دای کو توب او پروان به استیلا لایمقتل کدره میا در پیش چشم دافی طاهر
و انم فغان عالم عقبنه دوشوب دیر تفقد خالقون تر قید ایدوب مطوقه کور
پنور صیاد انلک صید و صد و سن دن و قوت طامع سیاققت ایدوب که بهر بر خط
او تو میر ما انلری هر قنن کبر لری بولوبه الم کور میا یا را نه متجاولی با ایدوب
بوشتین و روی و عفا خور طیخام و جمله عالم بزی صیاد چون که قصد میا جان
بند امشده که دایم مشغقت و مرصندن هزار مرحله طش کشتی و نا انک
شخص نیستند بعید و چشم و عینه ن نابیده اولیم و ز برون نا اید اولی
بود که آباد انملقل طرفه اوپا و ز و صواری قویوب با غلر جان بال و بر آیم و
تا نظر بزد و منقطه اولوب قلمو امین و غایب و غاسر و فعل و نکر
نن لری که بوکر لری مطوقه نک اشارت موافق حرکت آغان ایدوب و کشت و کشت
مواردن کار کلوت باغات عمارات طرفه پروان ایدوب میا دیو جان بی انی
کوزر اولد و بوکر لری پروان او ان و مر کلاه اولوب عاقبت حیف درنج
و خزن بلین و صبر اندون و خیمت ابو هبلد و دوشوب خانه سده کلون زان
پنجان بوکر لری عقبنه روا اولد نا انلک کیفیت خلوص معلوم ایدوب و نیم
الستید من انعط بعین آنی اول نوبه واقع نک دفعه و انجلین غایله نایله
رفعتن ذین قله **بیت** عاقل آنت که در تجربه نفع و فخر ز در فغان دکی
بهر خود بر اندر که دانست کنان نفع هر صد بیان آنجه از و ضرر یقشم کند
بگذارد بوکر لری لیکن میا درن امین و لوی ربه دامن رفیق لری است خلوص
مطوقه مراجعت ایدوب اول خرده مندر است تدبیر بسیار فکر اوله امر غور
خوض و تقدیر ایدوب بورد که بی معاونت یار و قادر و بی مظاهر صدف
کزان بوکر اب دشوار دن قصد کنان خیال حاله و کان نا هنجار دن **بیت**

اوله لطیفه حقیقه عامه بولند بوی خیر بوی شرخ **بیت** بدرد و صانع کانت
خوش و رکوش که هر چه ساقه ماکر عین الطافست بوی که خستل که نخل جلیلان نه
پیشور اولور سن و نقل و قیصر صله و حاله آلی این بوی کورس که دیشلرخ زوش
بنتا نیش جفا نیشیر کله و کل داخت خا نخت سز متقور کل **بیت**
بسم الله که در ضمن نام ایدیه است چون زیر که بوقصل بر اقصای تجیر لیزین که تفریق
و آنک شول بندلین که مطوقه آنکه مقتیدایه کسکه مشغول اولور مطوقه ایدیه ای که
اول یار ایدیه بوی کرای سرفو ایدیه و خا ملک آنکه مهندون جمیاید و بعد نیم بند
قطعه ایدیه خوش آنکه کلومنا اتفاقیات ایوب کاره مشغول اولور مطوقه نه تقصیر
ایده که ای زیر که اگر نیم رضام طلب ایدیه رسک و حقوق مودت و سبب لغوی
کون در یک شرط بود که اول یار ایدیه بوی کورس و بوی کورس و ایدیه
جانه اولور سن و خوش ایدیه ای بر ایدیه بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس
اقراط نشد رک مکسک که و غنک حاجتک بوقدر اولور بوقدر و بوی کورس
حقه بلیوب ایدیه و غنک که غافل سن مطوقه ایدیه بوی کورس و بوی کورس
ایده که بوی کورس غایتی مشهور نیم نام بایز لوب آنکه تعهد خا لری ذمت ایدیه
تقوی و لوب اولور بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس
بن آنکه مقتدا و سردار لیم و ایدیه آنکه دشت ختم و ایدیه بعد که آنکه
حقه رعایت ایدیه و آنکه معاونه و مظاهر تلبه بیداد میاد جلد و آنکه ایدیه
بکاد ایدیه لوب از حق قضا التزام ایدیه و بوی کورس که مرا من ادا آنکه لوب
مهراد شاه که کند و اسایش طلب ایدیه و رعایای بیسته بند بوقدر و بوی کورس
آذنان مشرب شریقی و دین دولت و سلطه مخیر ایدیه **بیت**
نیاماید اندر دیار کورس که آسایش خویش خواهد و بوی کورس و بوی کورس

تورک

نیک

سعیت بیند جان مقابله بوی کورس بدین دل من لوب و در و تن بوی کورس
بود که اولور آنکه حاله ندر که اولور اگر دل صله و اوزن اولور فساد اعتقاد
فوس را بر سر فاکر عیاذ با قفساده مایل اولور سلوت اجرا اصله فایز اغیر
نیت که صاحب بوقت کورس که خوب عیب کزیدن معرا و بترا دن بوی کورس
و آنکه **بیت** ایدیه ایدیه ایدیه ایدیه ایدیه ایدیه ایدیه ایدیه ایدیه ایدیه
بیت چاکران که اگر شو بچشم از سرشت میاد بوی کورس مطوقه ایدیه ایدیه
اگر اولور نیم بندلین قطعه لوب شتعال ایدیه سن آینه و خا ملک که نک لوب و تیغ و تیغ
بشاید که لوب لوب و لوب لوب لوب لوب لوب لوب لوب لوب لوب لوب لوب
بوی کورس اولور تیشه و ندر آنکه نقد شکسته اولور و بوی کورس و بوی کورس
مقره که نیم جابجند و غافل و کمال قلمک کورس و بوی کورس و بوی کورس
بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس
و ایدیه اولور و شری حقیقت و فرط مروت بود که وقت خلوص و ایدیه
اوزن اولور حق مراقبه رعایت قلم و **بیت** کورس که یاری غمخواری کورس
بلد و غنک و باره کورس و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس
بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس
عید و سیرت پسندین بک فایز و غایت جوی و ثمرانه نهایت بوقدر و بوی کورس
برای بوی کورس خلق کورس اعتقاد و استداد و از دیار بوی کورس و بوی کورس
کرم مروت که اعتقاد و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس
یکشاید پس زیر که جند تمام و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس
قطعه ایدیه و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس
تمام اولور و موی سر انجام بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس و بوی کورس

وچشم ترا آتی و ادعائیدین شش پر سادت رهبر این و میانی کشیده لری کند لری خوش
 سوراخ کردی و چون زانغ بوجالی زیر کجای کوردی و بنده ای تیشته نابله کوردی
 احبابیک استخوانی این حسن اتمامی مشاهد قلعه و منیم القلب اتم محبت بود
 رغبت اندام اول کورت لری اوله و قایعدن این و کلمه لاجرم بوجیدن صاف
 فیهن و صاحب تدبیر که وقت بلده و ظهیر و حکام محنت و استیکر اوله و مفاد قند
 تا کینیم **نظم** که خند بولنویز و قانداره بولنزد که کند لری غلظت و عمارت درین
 چو قد ریا و سنگ بار کچکنلر ز کایان چون کانوند در موندن بوی آرزو و کی
 جوشه آغاز ایلدی آیه در هنور و موش کلوت زبان نیان له آغاز ایلدی
 موش ایلدی که در بن کاتم که زانغ که بوی نغم میانم محترم بر محرم ملو و مره بیلید
 خاکباید بونر و مره استرم بونر که بر موش تیز موش ایلدی و ز کار که مر و سوری
 و ایلم یک و بدین چوق کور شد و اوله و ضیده کین کا و ایلم بونر و ایلدی
 قلوب من بر سندن آفر را و انشدی و هر واقعه یک علو جند قبل از و قیام
 ایلدی و بیکر کار که تبار فی مقتضای مقام کون اتمام تیشته شد با چون اول
 ایلدی و کن بلدی زیاده و جغود و اولی ایلدی و اس زانغ بر بریزدن بین اکثر قیام
 طلب مقارنته باعث اولدی و میانم کال مینا یقندن علین مناسبت غنی
 مناصبت احباب ایلدی و سبب حادث اولدی زانغ صورت حال بد ایلدن
 حکایت اندی و کورت حقن اتم حسن عهد و کال و فاداد لغه اطلو عن بیان
 ایلدی و بیکر چون کورم که اولیچان لری سنگ عنایت و معاونت و سبب
 دام محنت و خلوص اولدی و منصادقت و مرافعت بیکر اوله و مره عناد و زانغ
 بولدی و سنگ کال و فاداد لغه نهایت حق گذار لغه جازم اولوب و فوریت خلوص
 طوبی و منقائیت صدق عقیده بابت سعادت ما که عازم اولدم تا فوطی

شرط محالطه بر کورم و سنگله محنتین و بدم لری اولوب مردم دعوی و داد
 دم اوهرم و خان میائیت و مخالفتی مره کذا مناصبت و موافقت کورت
 بسوی توبی و لری لری حال دل خود با تو بکفیم تو دانی موش لری نیم نوبت شک
 میان من مناصبت بزم شریعتی و مخطور در و سس بر روز تر و بر لری
 بر بر فکر و تدبیر لری مشهور این با بنمرد اتم لری اصلت دایر و عقندن بغایت دور
 و مهور **بیت** با زار تو سودی جز زبیران جا نمی بینم که بعد المشرقین اندی ما درین
 یوره وار موقد مود و کمر بر نسنه که حینا مکان اولی و پیل منم که استحال
 محال اشتغال اتمک با بریه ده کی یوترک و در پاید آت سکر تک و تاب غلبه
 عنقا شکار انگدر بوا فعال صاحبک آلی حالی پیدا در که احباب و اعدا میا
 رسوا اولوب از باب عقل و اصل فضل قند کذ و جملین آشکارا انگدر **بیت**
 این دام پس قصد شکار و دگر دگر کان مید که تو دیدی بشکار تو نماید زانغ ایلدی
 اتم موش بونر و موش ایلدی که اصحاب همت از باب حاجت باب مرهقی استایلین
 و اصل مرقت در کا هت پناه ایلدی بر خشونت ایلدی بر حوادث زمانه و بونر
 پناه ایلدی و قایعد و راندن بولجا و از باب دحایه الیها ایلدم **بیت**
 جز آستان توام در بهائینا هی نیست سر را بخزاین حواله کلمه نیست حال چو خلقه
 کی بوی سعادت لهدم اولدم و دولت کی بوی عرم حرم مرهقه ملو دم اولدم نه ایلدر
 تیغ و خندن سپر کی بوی نیتدن بونر دوند و محالدر که تیر جوهر مستم ز فندن
 کما کی بر جا به داعی ایلدی و لوب کن کی بوی حوادن کورد و دوغ **بیت** که بشیخیست و ناز
 حاکم و مره تشریف غلوی می پذیردین دام موش ایلدی و زانغ کرم لیل باب حیلیم
 جانم آیم و دام زر قه بنی مید ایلدی دار فریب اتم که سنگ بنی نو عکک طبعیت
 بلور کی سنگله بکا مناصبت عظیم شین در و چون ما بین منیت یوقدی یاغرا

این سنگ مجتهدن لاجتباب یکا فرض عین دود بونک برلم بر مقتضای قول حکیم **صلوات**
 روه را محبت نا جنس را عذاب است الیم سنگ مضاجعت یکا سها و ان جان
 عالم مکر کن بر آن اس و طینان یکا امکان دکلر بر کسه که بر شخصه محبت الیم
 اندن این اولیم اول واقعیه مبتله اوله که اول یک در جا کشته زان اینه
 نه کیفیت اول شد راول حکایت موش را یدیر وایتا یدر که بر یکدیگر بر کین
 دانند خرام کل شد و آواز قهقهه و صدای غلغلای سب معده و کینه پهن
 ولوله ویر شد و آواز آلهی بر باز شکاری او چو کئی او و هواده اول حواله
 چکر کن با صحنی یک خرامه راست کلوب او آن قهقهه سی ساهمه واصل اولر
 لوی و خیال باز طر و مصاحبتی بر قسم اولوب انحصار جان و دلن آنکه مناسبه
 مایل اولر چون سلب محبت باشد اثر خاطره بواذیرش دوشر که غلغلای
 بر شخصه بر همه مناسبت و بر عزم صاحب بالفترون واجبه تا ایا مودون
 و حکام نکبت و عسکری اولوب حالت محنت قلبی صاحبته صفا و وقت مرضی
 موانسته شفا بولر معنی مزبون مثل مشهوره که الله ناسد کند کو در هر
 بیار بود پیوسته بیار بود بونکته ادا ده بویته همین در بیت جوان هر یکیم یار
 درخت شتر تک باریو قدن بونک بر یار خندان و خوش رفتار و سبک دود
 شیرین کفاردن قلب نه کلور غم اولور بوجنس انیسک محبتیه تازم غم
 اولور و سینه ده نقد سالم اولور بونف و همدمک الفیله منشره و بی غم اولور
نظم یاری باید چه کوی یاری باید یاری کن در کاشن بکشاید هر که حال عشقین
 بنماید ز آینه دل غبار غم بر آید پیر آینه جانبیکه روان اولدی بککات
 بازی کو یک عذر کن بر سنگ شکافه پنهان اولدی باز اول سورای قرین
 نزول اند و زبان نیاز که کیفیت حاکم تقریر آغاز ایدوب آید ای یک موافق

از ماندن این سنگ فضا یکله غافلدم و سنگد فخر کماله یکا مستور
 اولد و غیاجدن شمدیه دکر و اقوا اولد تقییر اثر معذو را یدم اتجانه هن
 قهر یک سلسله سید کولم نشاط تان و فرومایه بنسای ایدان حاصل اولوب غرام
 دلفریک صمیم جان و دلن مایل اولورم سندن التی ساین دین که من بوسند
 هراسایتوب بنده استینا ساین سن و وحشتی قویب کمال اخلاصه کس
 اشیا نه اختصا من این سن که برکت مصاحبت یکا نه کیکانه کیکان اولر
 و شجوه و ادعای مراد در بیت تخلیص محبت که از دوش مقصود هر چند کسی پیش
 پیش بر آید یک زبان تفرقه اختیار دکر و کار ایدوب آید ای قهر کما مکان
 لطف ایدوب بونکین کولر عفو کیشا رتله شاد ایدوب و بن مسکنه دیر مهمل
 نظرایدوب از هم انی همین جانین باد ایدوب بر یک آخر داغ شکار اتم غزلت
 با یکصد قوسی جانم ز ایدوب بیت من و دینار تو هیات چه فکر است
 حقا من و وصل تو عفا الله چه خیالت محاله هر که که آتش و آب بر بیلتن
 بنه سنگ میانکن مصاحبت اولن نایبتر اولور و هر که که سایه و آفتاب بنید
 اقلان و انده و او اول سنگ لهیم مابیند مرافقت اول وقت و چه بولور
 زین فکر در گذر که بجای غمی رسد باز آید ای عزیزم سندن انصاف ایدوب
 بانطقه غرض اولر که سنگه تطف و مدار مستلزم اولر نه چنگالدر کله
 انقلد و امر که سنگ امثالک صیددن عاجز اولم و نه منقار من کسور انکسیر
 وار که کند و طعم مک شکارندن فروماند قلم همان بود بر بندن غیس و دکلر
 مناسبت و مصاحبت سواسی و موافقت و محالست تناسس سکا مهر و محبت با غش
 و سنگ ترغات عجیبک و عواید لفر یک تماشا سید دل بی غلغلای میل می محابا حاش
 اولدی اگر چه که بکا سنگه مصاحبتدن فواید بسیار حاصل دسکا داغ بنده مناسبت

منافی به شمار شود و اول بگویند بنام این جنب هم سنی کور کنی کزیرال حقایق
 پرورش فرم و دامن کن دست تعذی کتاه ایدوب پیرانکه قدم سنی دراز آید
 و سکا دیش حرمه نظر ایدوب چشم رعایتی سندن پوشید طویمه لن و سن بیاکو غم
 فراغت خاطر هر دم اطراف کوی طواف و کاف و شتی کشت این سن و تانی
 سنی اشیا نه الب شانه تیر کوی ستم و تاجا بکا منبع و آرامگاه و فخر کوی
 بنی نوع کن حیثیات سرافراز و افران کن رفعت در جالبه متناز اولوس و تالان
 قبیل کن بشانکه لایق بر محبوب صورت مرغوب سیرت موافقی حقیقت بولوب سکا
 تن و یجادم تا دست محاشرتله در انوش و محنت غربتی فراموش ایدوب روزگار کی
 حضور و رفاهیتله کوی سن **بیت** نه از زمانه جفا و نه از سپهر بلبل
 امید و حاصل و جام مراد مالان بگساید سن این مغانس غنان اختیار بولوب
 قبضه اقتدار کن در سن سنگ رعایا و عزای کنه ار کن بر سی بن مقول کینک
 احوالی و افعالی ستم بوی ذلت و خطا و غفلت کن خالی اولون احتمال محال کن اول
 بن سنگ سن التمانکه استظرا ایدوب سنگ لطفک عنایت کن اید و اول
 یکن که بند مناد اوله که خاطر عاطف مخالف و عزای مبارکه ناطقیم کله لاجرم ستم
 غضب خداوندی ساعد عهد سابق بوسه کر که وینو خشم کن در رفیق موافقی
 اوسه که بحان اولی بود که **بیت** قلب سندن قنای بوسه کیوب دنیا کین ذلت
 پلوس که کشت خلوت تو شغل عزت اختیار ایدوب مله زهرت بارگاه حکام کن که ستم
 خطرات کل در فلز این دم **بیت** تماشای غم خورشید خد خود غم بنیم
 ما بهتر که چون سایه پر دیوار ششم باز آید بر اذن بزمین که درین دست
 مشا بن عید نایب نادر و هر زهرت که دوست صادم اوله بغایت رعنا
بیت زهر ترادوست چه داند شکر عیب ترادوست چه بیند هنر

بر نادره

کینک هر یک زبان اعتبار بر کار و ذکر بهانه تیکر راندی باز مقابله و شانی
 و دین بر نصیحت و شعرا و خطابی قیاسی و عهد و پیمان و عهد و پیمان و عهد و پیمان
 و خطابی اول مرغ و سیرت بی دام حقیقت رام ایدوب محصل کلام کینک عیش
 رقص کن مرغ جشی از عا و خوا و ناخوا غیر کن قبل حکم کی سول خدن اول سانی
 لی اطر و ایلد چون طش کله و ایکای بر بر کن رایدوب تکرار بنای و
 عو کد بیات قنای کیدات پشمار محکم لیستوار تایلر پیران آئی غم ناز و اکرا
 با غزل اول مقام کن کویوب آشیانه ستم کورده اول مسکن خاص و نشین
 اساس کالاه و و اختصا صله بر بر یله الفت و ستینا سرتایلر جو حال بر قاف
 احوال اوزر یکدی که در بی اعتباری باز کن کویوب نکایف تکلیف کن
 سیری و کستاخانه اوضاع جری اولوب نایب جای تکلم و نایب وار توغم و بی غرض
 و بی سبب فخره لرایه اولدی باز عالی منتا کر که کینک بول و فضا عند
 ایدوب آب غول دیوان جرمیندن خط سه و خط سنی محو ایدردی اما ششم
 نیام ستم سندن جایگیر و شش و نهال غضب زمین قلب و سوز و حکام بول
 اتفاق بر کون مزاج بازه منصف کلی عارض اولوب بر مرتبه و واردی که طومر ایوب
 اندون قالدی و تاجا ناول صبا و مشام دکر و اول کوی اخشا و دکر آشیانه
 قرار اختیار اند چون کیم اولدی حوصله سی غدا و خاله و آتش هو علم کان
 درونی مالی اولوب نفس سبی که نهاد باز دن و کوی زاید حرکت آغان اندی
 کینک ایوب سندن اولده کینه دیرین که مرور زمانه بولوشده باز خشم اولدی
 ایدوب هر چند که نام خود صورت عهد و پیمان منفعت نظر من حلوم کوی کوی
 چشم قبوله نکا اندی و کینک قان دو کله و آیتله حوصله سن پرا تکه بهانه طلب
 کینک بشم باز و آتا غضب مشاهد قلب و عین الیقین کده و هله که کینک

در میان آن دو کس بلوب دل پر درد غم پروردند بر آه سرد آید و بایستی **بیت**
چو عاشق پیشدم گفتم که بر دم کوه مقصود چه دانستم که این دریا چه بود و بیکر آن دارم
ای دریغ که بدایت حال من نهایت کار نظر اندم و ناچند پیوند آید و ب کوه مرید
اگر بر آن که بوی مشل در **ع** که از صاحب جنس احتراز کند کوشش جویند بایستد
لاجرم کشی عمر بوی که آید و دشمن در **ک** ملقه و تدبیر ملک فلو خند نایب در **س**
حالم بر وجه من عقد اول شد و **ک** سرانگشت تا مله اخلاص الحقا لبعید **بیت**
نه از رفیق وفا و نه از حیات امید نه از سپهر بشارت نه زمانه نوید **بیت**
کما جان که از له نیاز آید و با غلری **و** و نالان گریان آتش حسرت یارانند لاله
جگر بر داغ غلری **ب** باز همچنان محلب آذر آتش خشم تاب و منتان خواخ آری
آب ظلمه آب و یروب سفک خون کبک چو باز که بحال مشاهده اندی **ف**
احتیاطی بر نه کوه بر شرط ادب بر غلطی **ب** باز کورم که آنک قتلنه باعث
حادث اولدی **و** هر چند که قصدا یله **و** بلمه کن ایجاب آید و بهانه بولدی **ب**
اولوب کبک بی سبب غضب آندی **و** و قتلنه بوفون و فانه بی بهانه آید و **ب**
روایند که بن تاب آفتاب آفتاب ابر و اولوب **س** سوس پوای سایه دار **ب**
اول **س** کبک آید ای امیر جهان حالیا طلیعه شب کش **و** و طلعه روز عالم
کنی **و** واقصای خاور آید نانتها یقروانه جمله مجایز عجاب ظلمت احاطه
اول حضرت نجه تاب آفتاب دن زعفر **و** یا بحقیق استطاعت نجه بیو ای **ب**
استراحت **و** باز آید ای بادب مخالف سوز و لب **س** بی و بنی کذب آید
کله می ترس ایلی **س** جزا کی و سن کی **ک** کاکوستم **و** د دو کی بر اولدی **و** منتان
خو غلری **ل** سینه سز چاک آید و بید و کی بر اولدی **و** و بی مثل اولجلدن کورم **ک**
بله **س** هر کس که خلوفی جنبه مناسبت آید و ب مفرندن این اولدی و خلوفی

ذایه ای که بود بر کسی بود که از خصمت و فتنه عداوت خفیدن بر شخص اولی
 بلکه که آنند متفر را اوله کاه اول بودن متاثر ببله شین کی میا نلر بی محابله
 فله محاله ندن در اما شویله دکلر که نصرت بهوان بر جانیه مقربا و لوب بهر
 هر که بر طرف مقصود اوله بلکه بعضی اوقات شین زیان ظفر بیاور بعضی از
 پیل دمان پیروز اولون بونوع عداوت اول مرتبه متا کد دکلر که انک زخم
 پذیر اولیم اول سبدن کسیم نصرت بر قنغی جهت که تنم این هرایه اول طرف
 قلب و تشفی صدر حاصل اوله ایکنی بود که همیشه نصرت بر جانیه واقیه و
 منفعت طرف آخری راجع اوله می شد که و کوی سفند که کی که بر طرف ظفر
 و متصورده و زحمت هر بیت طرف آخری متصورده بونوع عداوت مرتفع اولی
 متصورده بر عقده در که تغیر الزمان و لغت یغیر نه کرد شایمانه اخلول بولوب
 و نه اخلول فزایانند وال پذیر اولور پس بر خصله که قصد جان فرماذ روان اوله
 با وجود کجایب آخر دن نه مایندن نه بر سابقه واقیه اولوب نه مستقبل بر لطف
 محمل اولوب مابین بعد المشرقین و اریکن بلوقات و محالون نه کیفیتد و قوع بولوب
 بیت آن خطه که روز و شب هم پیوندند بار شسته شایه بر هم بندند من باتوشیم و در اجازت
 ارباب خرد تمام بر من خندند زانایند نامی زیر کج محمد که بنم سکه عداوت غم صلی
 و میانم منافقت جلی کله اگر انجای جنک بالعرض عداوتی واریه بنم آینه
 قلم غبار غلغله قدن پاک و ایکیت خاطر ام اشتد و محروم محبت کله تا بنا کد هرایه بولوب
 من القلب الی القلب روزنه محقق و مقررده امید وارم که اول حضرت که لعل علی
 بنم صدق عقیده و خلوص من طو تیشهادت قلم مصراة تو پندار کد لبر زلفت اکث
 نوش اید مای زانای سر حدیبالعدن طش که سن بکا مصداقت و صاحت اید
 فرضا که بن کند و قسم جیب اید هم سن دایق بوقدعا وزن صبر این سن یکن که اولی

بهانه ایست که عده سسک غدیر که کرایدوب همان عداوت اصل و عداوت ذایه محال
 قلوس مای را کدی که مدت مدید بریر طوسه اگر چه که بعضی عوارض متغیر اولی
 اما مقتضای ذاتی اوله در صفاة باقه قالوب مثلوا تشر او وزن صود و کس لوب
 و شعله نار که بر بار صودت من و شرت شرعی فخر بولوب خار و خلش
 یتش کوپندرت و دشمنک عداوتنه اعتقاد و مارا فینک ممازجت اعتقاد حاین دکلر
 و اعدا کمال الفتن و پلنگ تیز چنگک محالطی آزمایش مقتضای عقل و عین دکل
 بیوشلرد که دشمنک قول زور بر پسر و ر و دعوی محبتد اولمق کرک و هرایه
 اظهار صداقت بهالغی قلب اکابا و ر قلم کرک بیت امید دوستی نور شمناکهن
 چنان بود که طلب کرد کل از کلن هر که که عهد و شمنه اعتقاد و پجانی و ایمانه
 اعتقاد ایلیم و افسون و افسان من رضایه القضا و محی بولوب استیاده قله اوله و
 دشوار گرفتار اولو که اول شتر سوار اول شد زانای استفسار آید که کجاست
 اول حکایت موش اید بر شتر سوار اثنا سفره بر موضع شتر دیر که کار و
 انز من و لاغش لرد و ونه که دیشلرد ر قوب کوپند و کمنزل قومز کار بان
 انز انش یقوب قوبوب کتشلردی انل رخت اقامتی کونر یک کار بان صبا آشن
 آغاز قلده و مرقعه بایک سحر خیز اولاشن تین ایدوب اندن متطایر اولو شتر
 اطراف بیابان اولن خار و خاشاک تیشب اوله نواصی ده اوله در خشت تان
 طو شوب اول محاکم هر کوشه شدم بر لاله زار بدیان اولدی میان بیابان
 بر اعظم و افوی جیم میم اید آتش اطرافن داین هاله و شعله جواله کی
 احاطه اید یک عاجر و فرومان قالب چوب بر جانیه بولوب و هر طرف که کجاست
 اند راه را کور کد آن قالد که تاب آشد مای کما به ده قاور که و صر من
 خرم حیاتی صاور چون اول سوار کورده تغیر و نزار آغاز ایدوب اید

کور و سنه بر بود عواد. نه سیزد که فو کفره عا بل اولورم و به حاله سیر و نه کله
 ایلد آله ام ایسه نه آنکه ویرم **مساله** یک خطه بخیر آنکه فریغی **مساله** سوار هر
 زبان محاوره پرکان آید. سوار مساعیر ساعد مان طار کلوت آید ای سوار چان
 کار بهما بوی یکی امرک برین اختیار ده اولد زهی سکا می او و برین و یا شتر که غی اتفاق
 آفت سوار هر بار که حصار انکان تختن ایدوب مفید اولیوب آخر کار بوعمل
 قرار آید یل که مار غولیه دعوی سنی شروع عدل لایثات آنکه سوار آنک غنجان و
 فریار اولد و کله و هله کن عن میم القلب اختیار قل. پس راطل اف نگاه آید که
 بر کامیش با بانه کوز و میان صحرا ده رعی و چرا آید. مار آید ای سوار کل
 مشکلی بی سیم دل نه استفسار این لم. پس در و شتر سوار اتفاق کله کاوش
 کله مار دمان زهر هله هل تیارین آید ای سوار کامیش روز کار در کمر
 کشت و کذا راید سن جزای احسانند پنج بلور سن. آید ای سوار مدیله سوار
 مکافا احسان آید. و پاداش انعام جنابش بود و عوانک صدقه دال لزم بود کفا
 انزیمیک بر پنجه مدت در که بولردن بر خدمت ایدوب هر سال محالی و حق
 عزال چین کی بر کمال کور به خائ خداوند می پر شیرین آید هم ف
 وجه معاشی و محبت انتعاشی نیم دفتر و اولوب نیم حق خدمتی به و شکلی قلم در
 چون پس اولد نم نیا کچ پیچده ن قاله نم نترند محالی تر ک ایدوب حقی با ضیعی
 و نبی بوجرایه صالی ویر و ت تکه و تخاف و ی کندی چون بوعلف زار و بر مقدار
 اولیوب بی کار و کامکار کزد م. بدند و انجمله سمن و شن ظاهر اولدی بر کون
 صاحب بوجایند کذا رایدوب دیش دقت نیم حسن حال یال و باله نظر آید چون نیم
 فحامت تن و اندامی کور دی. تجت ایدوب بشاشت عامه دوند و نه فحامت
 یارند سحر قصاب کوروب نی اکامیج آید. بکون سلخایه التوب نیم ک

آنکه محقق در انسان طایفه است که مکافاتی بود که بیان آن **مساله** حاله سیر
 یاران با که کوریم حاله سیر. مار آید ای شتر حکایت مکافاتی آید که و نه به آید
 لک مقابله مستند اسات لازم آید و کن استماع آید که. بجا بقف زخم آید
 عهد و وفا شط معبودی ادا ایتمک کر کسن. سوار آید ای شتر بقضه شاهد
 واحد حکم ثابت اولد. و شهادت حد و نهضت و اینجه قضا مضایب لم. مار آید اف
 بنظر آید ای. اتق و کوزی بر درخته راست کله. آید ای کل بود درختن داف کفیت
 حاله سیر لم بویان او لدافی ندی کور لم. پس حقیقه اولد اغا به بند و ارج یل مار
 اندن داف صوره ای که مکافا احسانند. آید ای سوار ان جزای احسان آید
 و شرب آد میانم پاداش منفعت مغرت در. بویان بویان بویان بر درخت
 سایه دارم. و لیل و نهار بر یا غا و وزن خدمتکارم. بنی انساندن هر کم راه رخ
 و در مانم که بویان تاب آفتاب بد بکری بر یا اولد کلوت سایه دولتم بر عت
 آسوده اولوب راحت و لوله چون شاد آید رایدن فراغت و نکبات بولدن اف
 بولون کوزلین آیدوب زیرو باله بقراید که بونک هر شاختن بود کلوت چپ ستم
 و بوقدر تبس صایه و اوز دکن بومقدار تخم اندن بوقدر عدد دقای چقر شولم که یا
 تیر بولنه یا کسن. و انحال یعقوب شاخلرک بر قایچی کسر بونک بر که بولن بون صفا
 بولور حفا قاورلی. با وجود که بندن راحت کور بولن زحمت و بر دلی **بیت**
 من در اندیشه کچون بر سر او سایه کنم او دران غم که چه برکنم از بنیاد
 مار آید ای سوار شهادت داف بر طر ف اولد. شمدن صکر داف نه بر کامکار کور
 البته شط معبودی ادا آنک کر کدر. و نه غم نیشم رضا ویرک کر سوار قتل آید
 آید ای. تجدیل شمر لازم آید ای اولد. و بویان برین که واجب آید بولندی
 ناحق بر قادی و کک عدا که لایق دکلر. و بی بنیت قضاء و رضای حق موافق کل

با وجود معلوم دیگر جان بخایت عزیز و میوه زندگانی زیاد لذت در دلت
 دینان قطعاً **ایک** منصب کار و خلعت حیات به بند و خلع ایکن امره شوارده اما
 من بعد شرط بر یک اوزن اولسون که اگر بوقیته بر کواه داغی بولانی مضایقه قضای
 رضا و بر من و شرط موهودیه تقدیم ایدوبه بوبله کذومی تسلیم ایدم و بلی ثانی
 بر روبا اول نواهی که کذر کن املی بومناظره که کوروی مشکلی نه ایکی دیوب
 جان و دلان قولی اورو به تفصیل حال واقف اولوب طور دی چون مارانی
 کورده سوار اید کلاده قضیه بی بورد باهدن سوره لم بوباین اولداغی بوی
 ویرود کون لم سوار هنوز تفصیل حال اعلیه و جوابی سوالی ایدین روبا
 پراشبا آواز بلند اید باهر بلنمیس که مکافات نیک بد و جزا لطف آتیه
 اتاس مار حقیقه نه لطف اندک اول که مستحق پاداش اسات اولسن سوارچی
 حقیقت حال حکایت اید روبا ایدین س مرد عاقله بکنرسن بچون پرهود
 سولین و حق من می سترا بدوب کذب می کند و کذبیت ایل سن **مسئله**
 ز غافل کیر و باشد سخنها خطا گفتن مار اید بلی سوار است سولین آیدین
 توین که بنی و شرط آتیدن خلوص اید روبا نهجب صورتی کوروب اید بوبله
 باور بنی متصور در که بوقدر حیات میکل و منجاست بیکر دت بکنر بکنر
 توین بکنر اکا نسبت داین عین التورن امغردن منغه بیکر ممکن میست
 مار ایدین بوجلی مشایر ایل بیان سهدن بود عولی برها عیانه اثبات اس
 والی اصل اگر اعتقاد افریکه اشد خراشده نر دبا روبا اید بوقیته بی علم
 الیقین بلی بوی صورت را نه عینله مشایر قلم امید در که بوقیته بی لطف حیل ایل
 بوی صومنی اکل چون اوزر فصل ایدم پس تحقیق دعوی و تصدیق مدعی بچون
 سوار توین نیک آغزین آغز فیرد مار کلام روبا ایل مغرور اولوب توین نیک

روبا

روبا چون آنی کور دی آسته سوار ویده ایچو صیون همیشه دشمنک نازن کور
 و خصمک خطر جان بولد که فومنی غنیمت پیل و مجال ویرم امری تدارک قیل **بیت**
 دشمنه کور صفت مال ویرم قیدی کور بر نفس ویرم اما پس سوار توین نیک آغزین
 طوبی سنک خادایه شویله اورد که مارک زهر سی چاک اولوب کشته زهر هله که
 اولدی و بنی آدم آنک شرد شر و فوس زهرندن قوتلوی روی عالم آنک خبش
 خبشندن پاکین و پاک اولد **مسئله** اینچنین بد زندگانی مرد به بوحکا نیک فایده
 خرد منه لانه در که طریق عزیزی امری قوی و خصم فتنه انیکر که آید فی آیین مغرور
 اولیه و هیچ بر وجهه آنک عهد نه اعتماد و قول باور قلیه تا آنک دام بکسند در
 قائمه **بیت** اولکه قول خصله مغرور اولد غمی عقلتین و بی خبر اولد
 دوست اولوق دشمن اول وقتن اولور کم قول شوب یوزندن دور اولد ناز
 بولکدم لالی انتظامی که عین حکمت و محض نصیحتن قبول معسیله ایشتم و بوی
 زواهر آشی که معدن عقل و کاخ خردن مستخرج دن آوین کوشش میوش ایدم اما
 سنک کرم ذات مکارم صفات که لایق بود که بوباین دیر و واقعه قی باب ایدوب
 در هیچ مخالفتی ایدین سن و نیم کلام او و قلوب احکام میته بی بر اهدین عقل
 ایل نرد این سن و چکانک بویندنی کویوشلردن لیم لیم صاحبندن فخر ایدین
 کریمل مجالس اختیار ایل کر که کوشش میوشکند ایدین سن که کریم برساتین
 انواع شفقت و مروت بویور مروت و خشونت اعتبار ایدوب بیکر
 یکانه لکبدل قلوب اما لیم حق صحبت قدیدن اغماض ایدوب ادنی بهانه ایل نرد
 یلانی دوستدن اعراض ایل بواجلندن در که آزاد که صداقتین وعدا و قی دی
 واقیه اولور کوزن زین کی که شکسته اولوب تین صلوه بولور و نسیم
 و صفه مزاجلر بنا صدیقی سر ییقه نه دام اولد قدن عین اصله اصله پیل

س



هر کس که دوست دشمن یار و دشمن دوسته یار اوله احتیاج مند و در اول
 عداوت و در دوست **بیت** روی دل از دو طایفه برداشتن نکوست **بیت** آن دو
 دشمن و از دشمنان دوست **بیت** بواجله در که از باب حکمت احبایی او و قسمت انتقال
 دوست خالص و دوست دوست و دشمن دشمن و دشمن داغی او و تقسیم ایش در
 دشمن ظاهر دشمن دوست دوست و دشمن یو باین یو شکر **بیت** آن دشمن خوش
 چنانم سرش کن دشمن یار و یار دشمن **بیت** زان ایته کای زین کفایت کلام و کلام
 شیله بیکه بیکه میانگه از کاموت بر مرتبه دهوگده و بنیان محبت بر شایه
 مستفید اولمشده که من بعد اولکده یار اولدیلر که فاکتیه سکایار اوله
 و بنه مصادقه اولکده سزاوار اولور که کسک رضاکی طلب کار اولور
 هر کس که محبتا و لاه اکا محبت واجیده اگر چه که بکا اغیار اوله و اولکده که
 عدو اوله اکا عداوت بکالفریده اگر چه که بکا خویش و تبار اوله **بیت**
 بر سر هر کس که نیست داغ عداوت یاره که پدین بود دشمن و اغیار راست
 خلوص محبتک صدق نیت و خصوص و ذکر عقد غریبه اولمشاده **بیت** اگر چه
 و زبان که دین با قلعه **بیت** و تر جایی جان در سکاخین و مخالف و مباین کون
 بر شانتل ایکی ساحل وجود دن کرداب عدم کوندوم عنوی ز تو کرد
 شود باد دشمن دشمن دشمن یمنه و کس زخم دوزخ **بیت** موش بو کمالک استماعندن قوت
 اولوب ایله و کلام و نراغک حال خاطر سوری **بیت** و الحاصل اوله ایکی یار برین
 کنار ایله و ب مشاهد جماله خوش حال اولدیلر **بیت** و لیل و نهار زبان شیتا و پرکار
 ایله و مصاحبه اشتغال قلدیلر **بیت** میان بنده عشق که یاران دزدان
 چون موش بر موجب اگر مو اجنیا قلم و ضایف ضایفی تقدیم و مراسم تکریم و تعظیم
 تکلیف و نیت ایله ساس برادن اگر رخت اقامتی مکن اخیله ن کوثر و ب

اهل و عیالک بو منی که کور سن طوقشک قیامت کرد نه بنه یاد و ب غبار اند و هاند
 دله که کور سن نه که بوقعه که بوسکینک کن و نه با و خوش و خوش و خوش و خوش
 نه و بخشند **بیت** ناغ ایته یو با و انک آب و یواسی و ضحت بقعه و وسعت رفعت
 یا بند سوز یوقده **بیت** و لیکن شاز عاقه قریب واقی اولوب تر د کاروان و
 شد سافران دن حصول ضرر انبو محتمل و وصول آسب و مکر و متوفی و انافلا
 جایگاه تعرضا بنا و آسبک دوزخ بر مرغزار و رعایت صفاد نخور خوشی
 و لطافت یو با و باغ ارم که مقام حضور **بیت** لب جو یی سر سبز تن صبا یو یی
 کی باغ و باغی سبیل و کل میا بن زار دیر قنفل طوم و لغز اول فاحشه و افخ
 و دست آشوب و فتنه اولجوالی ده قاصد **بیت** یو جلده ن غیر بنم احباید
 انن توطن ایله و اول مقام شرف و پیش **بیت** اگر رغبت یو بر اتعاقله اول
 بهشت آینه و ان لوم و بقیه العمر اول مرغزار ده کامران و کامکار و زکا کجی
 بو شرا یته تادامن کفن نکشم زیر پای خاک باور مکن که دست نزد امن بدایت
 دل ناست دم و جلیس حجر فوادم شرف محاوره ن غیری ایله سعادت مصاحبت
 غیری مرادم یوقده سن آفتاب کی هر منزه که کید سن بن سایه کبیا کیم یز او زن
 یوسرم و آستین و شمر حیا نه که غرام این سن بن دامن کی آرد که باش او زن
 تاکی پان جا شعیانم چنگ هادم آلهات ایلچاک چشم چها پنم صرمه و ممانه
 اولیه دست ارا دتم دامن صحبتکدن آریلم و دیش دلم مشاهد شاهد میل محبت
 اریلم بوقعه که حالیا سکن و طن اصل و سقطار سم دکلر بلکه تصاریف دوزکار
 بو مقام بنی بلخیتان کور نیم سر که شتم او زن و دن و عجایب غرایب حد و عدد
 ان شاء الله اول نهران که قول مقرر اوله و خاطر سافرت و زحمت مهاجرت و آسایش
 بوال تصدیق جایز اولور **بیت** مکر دن ذوق و بجزدن قلم روایت اوله **بیت** چون

میان این کلام بر مقام ده تمام اولدی زانچه فی الحال دیم شیخ پیشوب بال غفرلہ
 و مقصد معبود بتوجه اولوب بچیزا کدکه ممکن منن لمقصود ایردی **بیت**
 کما دل مرغزار میانین اولو چشمه نیک حوالی سیند کشتایدردی چون این قدس
 زشت زانچه سرشتی احسانندی ترس و هراس کا غالب اولوب فی الحال صوبه
 زانچه موشی بپادان آهسته اند و رب سبک پشته آواز ایلدی سنک پشته فخر
 آبدن صدای آشنای ایشدب شرایط استقبالی مرعوطندی و دینار یار کمال
 بشاد و فزنان بخراندن آزاد اولوب ایتدی **بیت** بخت سرکشته من با سرتا آید
 شادیت کنون کان کل خندان آید پس بر بر یکم کوشیدیلر و او پیشیلر قوی چندی
 خاطر این موشیدیلر کشف استعاراتده که بواند دکنه حاله و بوزمانه دکنه حاله
 ایدک زانچه سنک کشتن کبوتر لر بند دام گرفتار اولو و غن تا اندن نجات بویختی
 مصاحبت و مصادقت مراد قل و غن تا مسکن مآلوقه واصل اولمخ تغییر و قلیب تفریق
 ملک تعبیر لم فنی کشف تحریر و مقوی ایلدی کشف چون بر سبیل اجمال تفصیل
 معلوم اتدی بشو سند بشارت تازه و هشاشتی کی انداز و حاصل اولوب ایتدی
بیت ارمون خاطر آرام خوش آمدی و عیالک لنگه جالاکرام بنم بختی سعاد
 سیزک رختکی بوجایه چکدی و طالعزکی قوتی در کک کوب بجا ککن افق و صالط
 اتدی موش داخل اعتداری پر کار ایدوب ایتدی بوالطای نهایتک خدای
 زیان خدام ایلد تقریر و لائق میسر و بوالقنات بخت و بی غایتک محمدی بخانه
 ایلد تحریر و لائق میسر و بوالقنات بخت و بی غایتک محمدی بخانه
 ایلوب رفور و وصول آما حصول دولت و صالک و اکلیوب دراز
بیت این عنایت ازنی بود که ره بر سیدم وین هدایت ابدی کشت که رقیب
 چون شداید سفر دن آسایش بولیدیلر و اول مسکن مآمن غبار و چشم زخم روز

بنامه و مصاحبت یار و موافق دیار غام اولوب روز و شب تاشای با شکر
 میا طلب و مداوم اولدیلر زانچه موشه متوجه اولوب ایتدی با ایزر که اگر مصلحت
 و غن کینیم انجان بپشد و رب سبک کشتن سنک پشته حضورین حکایت ایلد
 با بپشکده قواعد موافقت است حکام بول و اول نوادر کاستمایل اهل مجله
 ات تراحت مالا کلام حاصل اولد بکشاب و نزار حدیث شیرین کاره دلایس
 از فکر کن موش و طاعه دیوب بوسوال جوابین کشف خطاب ایدوب ایتدی
 ایزر از دینم منشأ مولد دیار دهند و بپشرد که اکا ماروت دین بپشرد
 بر زاهد ک موش و سنک و طاعت قدم و کوشه موش سنک کد و لم بپشرد
 دوزخ دست ارادتم اول آستانه به الحاق اتمدم بنی نوعدن بپشرد بپشرد
 مله زهد ایدوب ایتدی و مرکا خدمت ایلر بار کا هم کلوب کیدر لردی و مرید معتقد
 بر مرد صادق هر صبا و زاهد ایلر بر سفر طعام افسار ایدوب زاهد ایلر
 مقدارین و لائق چاشته صرف ایدوب باقی سن شام ایلر ادخار ایلر
 تر سیدل کوز و دردم زاهد بچون جند و غنی کی کد و می سفر ایچنه آتوب مراد
 اولد و غنی قدر اولو طعام یردم باقی سن تمام سائر یا را غنا انعام ایدوب
 زاهد هر چند که حیل ایلد بنی صید ایلد قصد ایلد کار کار اولمادی و دام بکی
 قید بند فکر اتدی فایز بولمادی اتفاق بر کچه زانچه زاهد بر غیرین بولمادی
 منن لنی مشرف قلدی چون مراحم لسلو و لوازم طعام و اکرام تمام اولد
 بایر بر فایر کلام چکلب ساطح و سون مسامین میان کلد زاهد
 کلوس مولد و مقصد بر صورده و سبب از تکاب سفر و بوجایه جتنا حضور
 حفس بکشف سیر و مرها بر مز ایدوب ایتدی و بر فرد ایدوب ایتدی
بیت سفر کرده در بحر و بر سالها شدن مطلب برسی حالها زاهد جوابین گاه و

وایجان و کاه الطایف در زاید و ب غریب اخبار و عجایب معارف در هر چند که انگ
دیشم شود نه از قسم بیکشده. تبصره پذیرد تقریر بدردی زاهد اثنای مکالمه
گاه گاه آلتین برین ز او هر دوی یعنی بوسه دایله اول کوه آستین جوهر سفره
اول دراز دستلردن قورهری. مهاب و مودون که بی خرمک علفی دوزن زیاد و منفعل
و بودر کتکه که دایم آید بن بخت دور آید. آتش چشمش محل اولوب آید
اگر زاهد صفت است که از او سحر تیدن اقرار ز سکا غایت لوزدن و جاده
حدود جانب هنر میل کا و خلقه عموما و ارباب تاج و فرقه مخصوصه از یاد
بیت با سحر او سحریت مکن میلی. که آنها لایق آزادگان نیست کسی که کوهزل و بازی
ساخته پیشه. از روی آب و در دریا نیست. زاهد اید معاش که هر کس
مزلیم دامن عالم آویخته. و غبار استغرا بوی معنای دل بی غله آینه اولوب
بدن مشاهده اید سرش کشور سفره لشکر فاندون عایتا بچند که بنم مملکت ختم
مستولی اولوب خان خوانده دست تعرض دراز آتشلردن انلک طعیانن ز سفره
خورد نان و پنجه ده دانه دوزن نشانی بولوب **بیت** صد بچو من بچو نتواند منیه کرف
آن لحظه که دست پنجابر او رند مهاب مودون که انلک جمله سی اقام و علم برین
و یا یعنی بعضندن جری و دین مودون زاهد اید مهاب انلک بر بی بولوب
سلطان و قهرمانن لندون و بوسفره یکدوی بچندن و اریه قاپون و کوی
غیر ویشرا ایدوب نان و نعمت بولد و غن چار چار پار. مهاب اید اله آنگاه
لردن جراتنه بر حکمت و اقامت تقدیر بر علت لوزدن بونک عدا و جان
حکایت در که اول شخص اول عورت اید که کجدمقشر مغل غل ما قضا البته **بیت**
که زاهد اید اگر زهرمت اولم سه بونک که کیفیت اولمشدن اول **حکایت**
مهان اید بونک و کم زاهد شبانکاه فله کوی بر آشنایک خانه نزل

لعام شام نیوب و طیفه ضیافت تمام اولده که بچون جام مغرب شده وینل و
یادم بهی خواب و ارمیدن مرد آشنا عیال قاتنه کندی و اهلید مکالمه آغان
بنده انلک میانن مجاب مهاب بر بوی ایدی بوسیدن انلک عارفه لری آید
و با بیلنن جادی اولده گفت و کونک مجلس کوشش ایدرم. مرد اید رای خاتون
نیم بودم که یارین بوا و بیک اولو لری دعوت ایدوب بومها غریز حضور کلام
غیبه بن هدیه و بچو ایدوب بنم عالم لایق. و انلک شانه موافق ضیافت
کهرم عورت اید مهاب رت عجب و بولوب سنکاه و لدر مالک بوقدر که مونت
کفایت این بوسه جاده و مکت و دست کاهله خا طل که ضیافت عام ضیافت
کوهلرس و دیک دماغلن اطعام و انعام و امانتین می بشیررس و مهاب
مساب سودا خانی بخت فکری محالی کرد. کوز کاسچو شدن مکر زدن و فرزند
غیر محتاج و اتمه و بونک که بقمه قادرین فدا ایچون ذخیر محتاج قلمین که مخر
ای عورت **بیت** نداشت چشم بصیرت که کرد و بخورد. بر دوی سعادت و فرزند
اگر توفیق میس و سعادت قرین اولوب بونیت قوتن فحله کلور نه تحمل
و نه مقام ملو مودون که نه حقیقه ذخیره آفریدن. و جمیع مالک آلی و بال و ادا
افکار که انجای ضلوعن نه که اول کرک طوع کارک حسب عالی اکا داکدن زن
سوال اید که بچه اولمشدن اول **حکایت** مرد اید مهاب روایت ایدر که بر حیات
نموند و صنعت اطمینانده استاد بیانده آهونیم داندن بچه مرد و بچون
سهندن مهاب بقمه مرد **بیت** دین وری پر هنر مابین خوش حیلک و سخت دلی
سخت کوشش اتفاق بر کوی دامن بر کوی دامن قورک و تیر و کاندل کد و کاهن
او قورم یه ناکا بر مید اولقید بند و بر شکار اولدام کفارا اولدی. صیادی
تیر بر تاب یککین دن چقور شتاب تمام دام متوجه ایچو آهونل جانندن

و دایمی قریب صحرایان طوطی کندی و صیاد صاحب تدبیر بونی کو چیک بی تراخی و بخت
 دستند اولوه کما تک شستند اوله تیری بخیر جاننا آندی. اتفاق بیگانه تیری بخیر جان
 واقفاده تکلیف این راست کلوب آوندی صیاد تیشو بامری تمام آندی و شیشه آلب
 سرور و موفور و جویز از محصور لم یو کندی. ناکاه انشاء رهن بر کرانگر اهر
 طوش کلوب صیاد که اکاد افی دیک طوطی خوش سی قایندی و چنگند اولوه خند
 الماس رنگی کا حواله ایدوب. تقدیر الکی بیگانه تیری بخیر جاننا آندی. ناکاه انشاء رهن
 اویندی خوک داغی الم زخم تیر زهر آب داده دن تیشو تابان داد مایه شلم
 صیاد بیجا کایدوب ایکیس داغی طوطی قه آلبی ده آلوده خون و خاک اولوب بر لوب
 هله که اولدی. بوقا قضا ناسند بر کرانگر کس اوله موضع تیشو کوریک
 اوچ کشته هر بری کرانگر ای آرد و سندر کرانگر بوسه تیردن که بنور آینه خیانت
 همت ارقام بولمشدی حفظ عام آندی و کثرت نعمت و قوت غنیمت کس
 اولوب کذ و کذ و ایتدی بیت چوبی زکار مجاید که چنین نعمتی بیت
 بونعمت که حق بلزم کافق نعل دفتی تر مرقوم اولورم و اسراف و تلف
 اید و غفلت بجهالت موم اولورم. هنگام تأمل و اعتبار صبر و زبات
 ادخار حاله صلح و حال و کمال انب بود که بکون زه آنزوی کا قاعه کوی
 زه کما صیاد لکیم و بوی بی برنجی محتار نام محتار بوی بکینه و دفن ایدوب
 روز بر و زهر تیر زهری هدف مراد تیر شدیم که حکا یوسر شدیم بیت
 مخور جمله تر سم که دیر ایشی به پیر اندر سب بونیستی. بخور چیزی که نا چیز
 تمامی بیکان از کف من پس کرانگر غایت عرضدن زه کانی دانه آلب و نه
 مشر اید چینه که آغاز قلدی. نیش دندان کیش کا قلب بر کوشه سی قوت
 ضرر که کلبه طوقیه اولد ددی غرق اولد دردن طور غیری مرد اولد

صحت

او نیز بشد و ان به ناخورد و ماند. بوشک محضی بود که برید اهریس و فوا از روی
 زغیر قوی شک عاقبتی و جیم و خانه سی عذاب الیم بیت آنچه دار بکورد و زغم ده
 چون بفر دابر سدر و زهر دابر سد زهری شونخت و شوریس رخت اول طایفه که
 اول حالن کمر کال بلکه خیال و محال ایلد میو مال اتدیلر و عاقبت کار حسرت بسیار
 و ندامت بشمار اولدیلر کتدیلر بیت ناکاه انشاء رهن بر کرانگر اهر
 کچه قارون اگر زغیر نهی همچنان عرض و آن خواهد ماند بر میفر و زانشی که از روی
 بن سوز و کداز خواهد ماند چون زن میزبان بولمات حکمت بنیانی استماع
 و ملامت سعادتن مرشد ع الم زرق علی الله کوشش موشنه تیرد غریز اطفال اچون کله در
 بر مقدار بر بنجه و کجدا و خارا تیشو حال حاضر اولدی که بوقا و ادخار نامبارک
 و اسراف و اختکار میامن و تقویض و توکلدن محروم و نامیه حاله سرق شامت و
 پیشقا و له مرقوم و موم و موم و موم صبا و تمام اون کس به کفایت اید و طعام مهیا
 این بین س کی دیر که دعوت آیت و مهمانک اندر حق حیا فی رعایت ایلد الی
 نزن اولدن مرد که نصیحه قایل اولوب سحر که کسم شعاع مخروطنی بجانب
 شرقیه بایل و آب چشمه افتا بد آینه دین لردن غبار خواب زایل اولدی
 سحر که بوی چشمه افتاب فرصت از دین باکر خواب زن کجدا متفرقه
 بودی و قورس دیر و افتاب قودی و کذ و کار آخر مشغول اولدی و شوق
 ناکه و تهدید ایلدی که کجدا تمام تر لکد بختک اولنج اوستند حاضر اولد و موم
 لوب یای تاراج و دست تعرضی دراز ایتیم دیش حفظ عراستله ناطل اولد اتفاق
 شوهر که کشور چشمه شکر غلبه ایدوب بوا شاد بر کلبه شمس و خیر کلب آب دیا
 و لوب زرا نیده اول کجدا تلوث و نجس ایلدی ند چون بوجال کور کجدا
 طعام انکه نلحران ایدوب کتدوب بازان کتوردی نیم داغی بازان دره بر مهم

نفس و رتم و ایدیه اکا ایدم . و انک عقیده و شوی بکندم کوردم بر کجند قوش کاتب
 آنی کجند غیر متعشله باز ایدم . و مقابله ده بر اولوب خریاد ایلکه این زن بوق
 البته بر نکت واره و بومبادله ده بر حیل مقررده که مقشری غنی قشری مساعیضا
 بیع ایدرس . بوشل مضمونی موچیم بزم داعی بیا غاطی بوجلیان ایدر که اولوشی
 خیر ملک بوقدر قدرت خزان البته بر علت و حکمت واجبدن . اما اینغالبین
 خانه سندن بر مقدار دینار واردن که اکا استظهار ایدوب بومرته شجاعت و شایست
 اظهار ایدن اگر فعال حال خزان افلوسدن خالی اولم . شاخسار کورادین بوق
 و طراوت بدیل اولم . و انکه که دیمشردن باز ایدینه اولم که کبی نزدین
 اولمرغه بکنر که ببال و بیورد **بیت** بی زدنشین که کار زرد دارد زن پیشیم
 اعتبار زرد دارد زده کونید که اختیار از زرد بختی مشنوق که اختیار زرد دارد
 این بر اول بوقرردن که اولوشک بوزور و قوت باعث نردن بیا بیل و بیل
 سوراخی زیر و زبر این لوم و سر انجام کارینه وار کور لوم زاهدی و بیا
 اقام و این کوردی . و احوال امرنه امثال ایدوب بیل و بیل کورده باین اولدم
 سوراخ آفرده بوجرا بی علی ماجر استماع ایدرم . و افعال کشیانه زیر سر
 تمام عیار غار عدد دینار واردی هنرمان انک او زدن غلط ایدرم
 دلکش سید شاد و خندان ایدم . قلم میماندن اکا متعلق جانم درون دلدن اکا
 مشوق و متعشق ایدم . نظار سید چشم نور و نور حاصل اولوردهی مله غلبه
 کوی سوزنا محسوس حاصل اولوردهی بماندم بیا و نیز زمین قازوب بیا
 آشیانه ایردیلن خلاف مرود اولدینان معدود این موجود بولوب کوردی
بیت درستی چند خندان رفو چو خوشید . درخت از صفا چو بام شید
 و بچی سرفه دوی سگداری . عزیز قایل صاحب عیار . کوی گرفته خوانن

سر دست . و محسین بران اکرده . پابست . فوج بخش دروهای پریشان .
 کلید قفل مشکلهای دوزان . ممان زاهد ایدم اولوشکلهای جرات و پیرایه قوی
 بایدها زین که زرد دوز و ماده فتوحدر . کورسن کورسن بعد کوشه صبح
 قوی حاشی حشر به کت کرک . و زرا آجی سندن نان دکل جانان بیدار اولم
 غارت نعت قطعا جرات ات که کورک چون بولکاتی ایشتم . و احوال کدو ذائقه
 آثار دل و خوار و ضعف وانکار و علایم افلاس و افتقار مشاهده ایدوب
 فاس و ریا و امور لخدن انتقال ایدم . بیا اول زمان بولکها بوجلیان بیا
 و بوقطای آسمان بوقطای زمین نازل اولور کوردم که کوشل میانن بزم اعتبارم
 پدیر اولوب تعظیم سابع و اکرام معروف و تفاوت فاحش بدیدار اولم
 و یار انک جرایم و شفقتی باد اعراضه منظر اولوب آینه انقیان و متابعت چشم
 قور شید کبی صافه ایکن عیار غار . و نرنگار انکار انکار اولور **بیت** در دل کسی
 و فای غانده باغ مرا مهر کی بی غانده مایه صبر ک نوابود زن زرد شد و بر ک نوابی
 اولوشل که قدیم الزمان بزم ریز خور نام و خوشه چمن غریب اصنام ایدم
 و کسب بیکان بقیه طعام و لقمه رسن انعام روزگار کوردهی بمان
 نعت و طمید و پابند یلمه مقید ایشتم چون مقصود لی حاصل و وظیفه لری
 بند و اصل اولدی خدمت ملو نمدن ابا ایدوب بنی تک قشفا قوبدیل کتیل
 و مدحت و محمد تمدن و از کلب ما و غنیمه آغانا تدبیل **بیت** کوری کور فلک
 به پیش چند خندان دیدم در چشم خویش کان بوم دند به پهلوی من . ریزم خون
 من چو یک کوی من . مثل مشهور کورک انک ناسن مذکون من قلدینان قلدینان
 حقوق بدم که با ناز روزگار . بیزدن بیدار و مالداره بوا دار اولور لیش
 و مغلس تی شک تی قصده هدف مراد این فرشت و بستان خیال من بقیانها

آرد و مقصودش برین و برین مشی کلمات اکابرند که هر یک بر اخراج اولیه برین و آن
 خویش قریب فاشین و این **بیت** و یکم که فرزند عالم و علم منعمی روزگار و ذکر باقی عالم و هر
 یک که منسلک و بی دولت اولاد و دستار و حرمت و محبت بولیم بلکه هیچ عیب و نقصی
 دوستی و علمه زیر هر یک که قاضی الحاکم ایکن محتاج اولاد ارباب احتیاج اولاد عیال
 عقدش با کسی آنک در کهنه محبت و اولوب سلک طوفان منظم بولیم هر شش و بیست
 انصاف بولیم آن واحد و بنات انحصار و رتار مارا و لاله بواجلن که منعم و دولتی
 مذاق اعراف از نسانی و منافیه دنیوی مقصود و متنی **بیت** و دوم و ذوق و فساد اولاد
 چو محنت و قضا و لایزال و اولوب **بیت** با خطای که هست میباشند میزبور بر قوتی
 باز وقتی که در خراب شود یک چو کاشه ریاب شود ترک محبت کند دلاری
 دوست خود نبود پنداری راست گویم سکا باز دارد کاستی از توفیق و دست دارند
 اخبار و کلمه در بعضی باب دولت و استفسار اندیل که مقدار دوستی را باید
 اولاد و دستم اولاد و غنی معلوم دکل زیرا که حال این خوش عالم عالم حقیق و ثروت قدرتمند
 یوق با ناز و محبت رایج و در هر که دولتم مقصود ارباب حوایج هر احدی مکنم و محبت کور
 و بکا محبت و عدت لاف و دریا اگر عیاذ بالله دین اقبال خاک آداب را دوست دارد
 اولاد و محتاج دوستی حقیقی زانکه معلوم اولاد یا را عیار وقت محبت
 امتیاز بولیم **بیت** صفا و قنن بولیم کشمیاں ولی یا را اولاد که اولاد و فادان
 محایف حکما و سطر در که افاضل روزگار و بریندن استفسار اندیل که خلق
 فقر آنکه محبت و نفرت اند کلز علت ندن و اغنیای که خدمت رغبت اند کلز حکمت ندن
 جواب ویردی که مال محبوبی لقلوب و بازان دنیا و در متاع مرغوبند کین که
 احتمالی و برین جان و دلدن اکامیل اولوب **بیت** تعلیم و کلمه بدین شرط مبالغه تقدیم
 ایدرن چو کف دستین نیم و چنان که در هم و دینار و خالی کمره کن دانی

الجبوب پیرامن خدمت قدیم بجزلی و اکادین معارف تله نظراید و کفر و کفر و کفر
 کن بکلی نه آفتاب **بیت** چو کل بچن دامن برذر بنود بلبیل هزار صوت دستا نشین
 و آنکه که بیاد رخت برکش بود کس نام وی از زبا بلبیل نشنود اتفاق بواتاد و بن
 بر لشدن که نیم آستانه مله زمی تباشین و شادمانه و بنده بر آن صحنه سرایه
 جا و دانی یلور دی و پیسته شرط مهر و وفا و فرط صدق و صفای بونی تک
 فحاشیله بیان و ادا ایلر **بیت** چنان در عشق دردی و غم که کن تیغ زنی برین
 بوقت امتحان باشم چو نی غم استاده یا بر جای بیکانه وارا و کدن کجوب بنگار
 ایلدی و نیم جانها لغات ایتوب بکار کلمه سولیدی بن انا متوجه اولوب ایتدی
 ای استاد صنعت جوهر و یاد **بیت** میروی و القات می کنی سرو کز چنبر
 آزاد نه باد قضا آندی که در بلبی و اولدی یارانی مکاتباتی و اولدی
 محبت و دواعی مهر و شفقتل که نیم حقیق سوزن قلوب کلشده و بنجه اولاد
 کدی و خوش طاق ابر کسند و هم ایدوب عتاب آینه کلماته در حساب ایتدی
 نعبت آبدای بخشین کیم کیسه پیوده مله نه متاید غمی و بی سبب تعب چک فاش
 خدمت کلوب کیدرمی اولدم که دنیا در هرک فار و نیم کیم یک بیار و جمله متی
 خدمت که خریدان و دکلر لیل و نهار در هر کیم کمر بسته خدمتکار و اولاد زانفت
 دولتک سیرایدک شمدی آو اولادک و لمجا و ارباب احتیاج ایکن حاله فلس اعر محتاج
 اولادک حکما بوشلر در که مرد محتاج و نه که لذات دینادن پی بصر و در محبت که در
 اخرین دافنی فیضیل و **کاد الفقران** یکن کفر **بیت** سببی دافنی بو که شاید کند
 قوتی و عیانک نفقه سیلند مضرطربا اولوب طریق اکتاب بر فعلی با مشروعه
 اترکاب قله و آنکه تجمعی و ببال و نکال آفرتا اولوب دیناد غل و ذل و قید
 اولاد و غمی عقیق نرندان شقاوت و متوب و مخلد **بیت** چو کافر درین دنیا و

خسر الدنيا والاخره و ذلك هو الخسران المبين بين من يقول ان الدنيا اقل
 ان من ادبها بالعلم و دولت دنيان محروم اولوب سعادت اخيرين بر مندا و خستن
 معلوم اوليم معاصيتن دور اولوب محالستند نفوذ قلندر ارباب عقل و خرد
 حضور من معذور و بن ايتدم نچون بويله ديس بلرسن كه فقيس برباد شاه
 الفقير محمد تاجي انك فرق كراسته راست دو الغناء داء و الفقر ضياء و رواجي كس
 قامت شهادت بكم و كاست ابجو فقر من الفقر عرض الفقر شفاء من الفقر
 زينت فقر من نچون اغناض ايدوب صحبت فقر من نه سبيل اعراض ايدوب و شهادت
 ويرد كه كه بهر بهات اول فقر كسندين اوليا و ستوده انبيا در افلا من افكار
 اكانه نسبت وارده اول فقر اندن عبارت در كه ساك طريقت و حقيقت لغت دنيان
 و سر ايه سوي آخرت سوا سنده اوليم و ترك علويون خلدون تاج تارك ايدوب و سوي
 باكلية فراموش ايله تاسا و باده كشتن و خدج من خوش ايله لا يصل الى الكل الا
 من انقطع عن الكل فقر كه ظاهر در يش بوفقر كه ختم كاد و كذا كه در و شهادت
 بين السماء و الارض در در و شاولد كه تا يك دنيا اوله كذا اولد كه دنيا اتيك
 ايله ارباب فقر حقيقي بوشلرم الفقر كن من كنوز الله زلال شراب و تحيد
 بجهنم نفس قدمت عبارت تعلدن تطهير و تنظيف ايدوب و خلعت خزانة تغذيه
 در كه بچون قدرت قامت دو و مظهر آنكه تكريم و شرف ايدوب اكسير فقر كيمياي
 فيكون در و سرفقره اين تقرير و تعبير بيزون در بيت اول فقر فقر باختنت
 سرانهم اغيار بپي باختنت چي بافته شد و پي بافته بپي بچون كارد ديكر باختنت
 اما فقر افلاس كه احتياج الى التماسه و عبادت در و جميعه قضا كور رعي و وحي
 عداوت خلقي مستوجب انكار نعمت خالق و رافيه حجاب حياء و هادم بنان
 مروت و فاد و وجامه شرافت و قاطع جبل عيت و ستم ذل سكنت و مستند

نقد در هر كه كه علت اختيار خسته و دام خلد صلب يا بسته اولد البته در و نچون
 بر دميحياي رفيع ايدوب منعني جالدين الحيا من رويي نصيني محي من مضمحل قلده و نيز
 منفصل اولوب بيا راحت ساحت يند سندن رفت اقامتي كوتور رب شكر غم ملكت نرا
 مستوال اولد و شمع خوري بي نور و رويت طريق حقدن صدم حله و ورا اولد
 مقدمات تدبير نافع و راي صايب انك با بن انتا و منافعدن خاسر و غايب ايدوب
 و خلعت كه حقدن حسن ظني منعكس و بنيا و اعتقاد و اعتماد يند سر اولون
 ديانت و امانت بوم معلوم ايكن بنيان و خيانت تهمت اولد و ناكاه بپي
 بر ظلم و بر كناه صادر اولد عزم كاهكم اولوب جزم اكانست اولد و باطل
 توانك كن سبب مدد و محمدت در مغلل من موجب قد و زمامت در مثلاً ان فقر
 شجاعتات تهتور عمل ايدوب اگر سخاوتات سرف بپي اكن حكيم اولد
 عاجز و توان در ديدوب و اكن و قور اولد كسلا و كران جاندن اكن غيت
 الطهارات مكثار و مگذار اولور و اكن همت و سكوت اختيارات سوا
 بجان و نقش ديوار اولور اكن كوشه قول من و اولد سنده و جنون
 ايدوب اكن خندان كش در و اولور هزل و بجهل تهمت اولور اكن الطعام
 و لباس و اعجابه تكلف كوست كاو تن بر و اولور اكن فقر و فقر و قناعت
 قلب خراغ ديدوب اكن بر مقامه اقامتات خا و ناخست ديدوب و اكن بها
 و سافرت قلب سرشته و بخت برشته ديدوب اكن تجربه اختيار ايت تارك
 نخت اولور اكن تا هل و تن و ايله بد نفس و نبش شهوت اولور و اكل
 مرد محتاج ابناي ناختن مرد و و بي همت اولور اكن بجهل الله انده شايه طبع
 داغی توهم اولد قلوب اكا عداوت پيدا اولوب جميعه احتباسي اكا انكار ايدوب
 و جمله احتياجاني اندن پندار اولوب معاصيتن عار ايدوب كه هر صليح موش و ذل

قناعت در بیت عزت آن یافت که بر کند و لا زهر می باشد راحت آن دید که دست طریقی کشید
 پس بوحادثه در بنم حال بر مرتبه وارد که کفاله طبعی زمین و بلدن با کلیه قلیه اید و بآن
 شریقی قامت طبعی تمام خلیه اید و وقضای غدا و رضا ویرم و توش قناعت کوش
 قناعت منور و اولدم و قناعت روزگار کند و محی ایدم و نرمان فکر و کساعت
 کند و کند و ایدم دنیا غدا روزگار پایا بود قناعت و نوا یک خنند کند و خصای
 حابن و معاتب نقایع اظهار اید غایتی بود که درین عبرت که غفلت محبت بود
 آنک پس این رویت عیونید و دورم و آلا پنجه در دولت وارد که کتاب سند است
 حیل و مکر و نغماتش اولد و پنجه قصص غرت وارد که پنجه و بنیاد و تیر قصد غریبه قناعت
 پنجه ناز و خلیت کیوردی که عاقبت دست تعدیه خلیه ایدم و پنجه زمین و ده فکالت
 د که که آخر پنجه شکایت اید قلیه ایدم که خلیان نعت انعام اید که انتقام قناعت
 که خانه دولت بنیاد اید که عزاب آید و خنندن کا هزار رخنه آید **بیت**
 و ارمی بر خاکی که چرخک این بار و ایلد قانی بر رخم حوادث و غبار غایب **قصیده**
 زن نا حفاظت دنیا و دو هرگز از شوهری بر نخورد که پاپائت تحت او پانهاد
 که از دست او تیغ بر سر نخورد و بوی کپس پنجه آکا در کوی انگی بوقدر بر بخت چکان
 و یازمین دل تخم غم بود و نابود و غنچه زیان و سود و اکل **بیت**
 دنیای آن قدر ندارد که بر و رشک برند یا وجودی عدل غم بود و خورد و بول و کمان
 صکر دنیا در نفع و غنا که اید و بملوقه نام عام لی این بنام بر کوی
 آنک مهر و محبتی و سیله سیله بنم زان میانم مصاحبت و صداقت حاصل و
 زان و خضر رنگ لطف و مروتین حکایت نسیم شایک آنک دوستا معا و خنند
 مشام سامع واصل اولد و سنگ محاسن ذات و مکارمک منافع مقنی ارادت
 و متقاضی صداقت اولوب آنک مرا فتنی و موافقتی کلام که سنگ سعادت و متفکله

مستعد اولم و شرطه مصاحبتک و طم کربت غربت و ذلت و نجات بولم که و شست
 صفت کار و بلد جلد امر و شوارم و جهان مجالست آنک کوی راحت و دیو
 و پیران یاران کوی مورت غوم و افغان یغنه وارد و وصلت دوست راحت و دل و قناعت
 دوست و هنر قناعت و الشکر و غنچه دولت خار و دلازار نکند و قناعت و شبت
 و روی محبت و روشن رای راحت و بدل اولد **بیت** روز و پیران و شبت فرقتیان
 زدم این فال کدشت احترام و آخر شد صبح اید که شد متکلف بر غیب
 کور و نای کار شبت تا آخر شد بود و نیم سر کدشت با تمام خاک یک ایدم ایدم
 و خالی سنگ جوار که آید و شرف مصاحبت و قبول رجا ایدم **بیت**
 از تو زید که مرا از مده و صیقل لطف و نیک اندوز و آینه دل بر دای سنگ شبت
 بوقصود بقصود استواء اندی بسط ملطف و طم و ملطفه آغاز اید و بایند **بیت**
 بخانه کچنیز و مفاخر نماید بهما رسیدن در آن کشیانه فرو داید پنجه سعادت و سر
 جاوره یکله بر ابر اولد و پنجه دولت و سنگ بهجت محاوره یکله مقابله نته که سر نیم
 امداد و داد و استمداد اید و بمل مصاحبت و مناسبت اید و ارس بن دای
 موافقتی استظهار اید و بعمیم اقلب مخالفت و صداقت که منت دارم و قناعت
 روم شعله حیات و فروخته اولد پروانه وار شمع پاک عشق کفر قناعت **بیت**
 چون ذره بخیر شید و هر چه استم که تیغ زنی از تو نخواهم بریدن و فصل این
 تقدیر پیور که انواع تجاورت عجایب مند و د و بختاریب حکیمه عاقله و
 بود که خطام دنیا و کفاف قلیله اکنفا اید و ب اول قدر قدر که غین و صفت
 مغنه اولد قناعت ایلد هر کس که کدشت قوشه دن قد کفایت ایلد قناعت و طبع
 طریقه و آیت انصاف و حش و پیور بادیه حش سر کد ۱۵ اولد اولد که بر
 کپیایا ل نواب دور اولوب عبرت نای و جهانیا اولد و شش استقامت اید

بنده اول شد را اول حکایت کشفائید ی بن شخصک بر کوهی وارد شد و در کوهی طعم لقمه خورد
 مقدار و طعمه که آنک آش جوین تسکین اید ردی اکام قفل شد اما غایت حریف
 که اول خام طعمه خندان غالب اید و طعمه مقرن سته قناعتی بود زیاد طالب
 بیت غریزین در ویش و قناعت زن که خوری از طعم و غریز از قناعت زاده اتفاق
 بر کوه بر کوه ترخان حواله سینه چکن کوهن لرک صدای دلاوت و نجات طربا لکن
 کر به نکه عرقاشته هاس حرکت کوهن بلیختار کند و سن اول بر وجه پرتا اتدی اول
 منزک نکبیا اول بر وجه حاری که اول میدا نک فارسی بلکه ابو الفوارس اید
 و احوال کند حیل اید آنی طوقوب چار جودن کلش حیاتدن کلش هله کوهن
 و اندن سابق که کوهن یک منغن سر و طم ترندن دما غلشتها سی حطرا اید
 باشن تنندن یوزوب و خس و خاشاک اید پرایدوب کوهن ترخان یقینن بر دای
 اتفاق صاحب اول موضعن مرور اید کن کوهن اول حال کوهن اید و شوق
 و عریض اگر اول مقدار لقا اید که سکار و زمر و اصل اول کوهن قناعت اید یک
 بد نکدن یوزن لر دی و کاهله پرایدوب سن عبرت نمای جهان نامترن در دست
 قناعت کن انفسر باندکی از من خوار ی مد بشکوه اگر یوفخند غریزین مدان
 دو و دام مرغ حواله را تمام بنداخت جز من خوارن بدام بلنگه کردن کش داز و خوش
 بدام افتد از من خوارن چو خوش بوشک فایر سی اولد که کوهن اول قناعت
 آنکه سندن می حاصل اولد و اول سوراف که شاید کنایه سندن کاپناه
 قناعت قلندی مال ضایع ایچون غناک و اند و غناک اولیم بیت غم مخور جان از غمت
 شدن مال و مناله شاد می باش که این مرده نین حشون شویله بیل که آدمک
 هنر و کالده مال و جمال کلدن یکم که کردن حالی کوهن لر کسه اولد فقیرو
 اندک بضاعت اولخل میا خلقن شانی حقیر و مها اولمزه شیر کی با وجود

کوهن را نفس را آرمه خوانند
 و قناعت قناعت یقینن است که کوهن قناعت یقینن است

نخعی لمقید در شوکت و مهابته نقصا طمزه و آنک که چش معالی زیور هنر و کالده
 اولد نقدن مال را اولد سه علقه قناعت ذلیل و پندار اولد هر یک کوهن چند زور
 زیور چهل اطلس و طوق مجوهر لر آرسنه اولد و ارباب اعتبار قانن مهابت اولد
 بیت ان که برندان جهالت کست هست که اگر چه زرش مد غمت
 مرده که ان علم توانکی بود که نظرش بر زور کوهن بود بوندن غیر عالمک که تب غمت
 ساه کلدن کدن و محابوت وطن و مفارقت مسکن اعتباراته که عاقل هر یخ
 هنر و فضله فزانه دن جا هل مستطاد اسنر علت جهله غریب بیکانه دن
 صاحب هنر بیکانه غریب نیست و به مال اتدی معرفت غریب دوشد
 دیو ملول اولد دنیا نکمال و منالی حین زوال دن و اقبال ادباری محال انقلد
 و انتقال دن حکما یوشلر و آلتی نندن ثبات و بقا توقع آنکه جائی دکلر
 اولد سیه این که بر خطه زایل اولور ایچنی محبت ارباب غرض اونی جهان ایل
 شعله بر قناعت ناچیز و فضیل اولور و ایچنی عشق زنان که خوف نایله سکون
 بولود در دخی سلیه ببال که نقدن کال اولد سر آخر کار کالم یکن اولور
 بشویشا شد دروغه که آنک فروغ اولمزه انجی مال دنیا که بر عروس یوفابر خوش
 کده م غادر و بر متاء در که عاقبت فرسود دست قناعت بیت نریب و عزت و مال
 متاء و دنی دن میاش غم که با کسی فاخته اید کرد مرده خردن لایق بود
 نه کثرت مال شاد و فرحناک اولد و نه قلت و مال غلکین و اند و غناک اولد و نه
 عالی قناعت حاصل کاینات چو بر کک کاهه دکنم پیر عامل اولده طلب حصول غرض
 عمر غریز باد هوا یه و بر مره و فکر بود و نابود دن چندان غم یزانلر که کیکلانا
 علی ما فاکم و لا تقهی ایا ایتکم ستنی عین یقینه کوهن یلر سندن مبتلین ساجت
 میدان قناعت سورد یلر و متاء حیاتلرین ثمر قطیع علویق و نقدن خلوقه متاء

نه وجوه درهم و دینار و دنیا و ستار و افتخار و استقامت را بدین و نه عدلیه تا
 و ملولت و تلافی و شامت آنها را بدین **بیت** نه خوش عاقل در ریشول کشی یاری
 که حال دهن قلم اعتباری که کورب یو چرخ کرد و انقله بن. نه مالک انفعنا و اخطای این
 نه اقبالندن اوله رتند و سرکش نه ادا باندن اورر خانه آتش حقیقت مال اول
 کس نه مالک اوله که مالک فکر اید و به مالی خیرات و حسنه نه مریضه ای و مریضه
 دنیا که اول یکم قیتم بلور که سلوک را آفرینا چون زاد و دین میثاقه کرد
 نیک و اعمال پسندید بر باله که اکاز وال ممکن دکلر و حوادث روزگار و تصایف
 لیل نهان اکا دست تقصیر در زانکه متنبه در فایض خطم دنیا سحر آخرت
 ایچون تهیه زاد و سلوک طریق معاد تحصیل اسباب استعداد در فایض
 بخت پیکر اجل کورمان و برزم و استر داد و دیعت و و ایچون بر آن
 و بر **بیت** باز کن از خواب نه زانکه زکس رعنا که عمر میرود چو دو رکع چشم به من
 ای زیر که اگر چه که نیم بند و نیت مدین بنیان سن و خیر مشور و نفعی ضرر و تیور
 ممتاز سن اما دلم که وظایف حق اخوت و شرط محقق ادا اید و ب سن و صاف
 عید و اخلاق پسندید به تحریک انکه کوشش هوش که تحریک ایلیم تا دامن حالک
 تعلیق پاک و آینه خاکی عشق تشویش صاف و تاب ناک اوله بلش اوکو
 من بعد نیم صادق یارم و موافق بر اده سن سنک حقن مینر اوله موافق
 و متصور اوله مصافات و موالات بقصود بول کرک و اگر چه ضرر محال در
 سنک بیکه نه قد راض و انقباض صایه اوله نیم طردن شواهد اخلاق
 غیر نه شاهد اوله که **بیت** که چه تو ترک کنی ترک تو توان گرفت
 و چه دلم بشکنی عهد تو توان شکست چون کشف کلون تمام آندی نه اغ
 موشن این اکمل طعنه قلبه راحت تان و نشاط بی نشان حاصل اوله ایچون

ای برادر و عمر مزید اولون که بدو بهجت و سرور میزید اندک و مکادم ذاکند بر ذره
 اید و ب محاسن صفا که بر ذره لکش کار قلک **بیت** این هم اول آثار چها افروز است
 اصدق اصدق و اخلاص احب اوله که هرگاه که هر خواهر درگاه حایقه این ملل الم
 عین غنایت نهگاه اید و ب سؤال فی قبول مجروحی بنده و لوله و حاجتگر فاروای
 جانیه منت پله که هر یک که دوستند بر مراد در پیخ ایلیم واجب در اول دست اند
 مفارقه سعی بلین ایلیم که اوله دوستلغ لایق دکلر و گفتار کرد از موافق دکل
 لغبار و کشت و در که بر غیرین ما صبا بدین بر سی بر کچن یار نه کلیم و دق باب اندک
 اوله عین آفی کیم اید و ب بلوب ایما انگ ناکا کلمه نه باعث اوله و بیگاه کچن
 ایجاب اید نه حادث اوله دیو دور و در زانکه لرم دوشده آخرت
 زر و بر تیغ پر کوه و بر جبار خانه پر و ب سینه آلب قاپو بی اچدی و دوستی
 مضامین اید و ب اویدی و قوجدی بعد اید و سینه بوقت کلکاو حکمت
 بر بی که احتمال ویرم که سکا بر حال اوله ماله محتای اوله سن ایکی شایه که
 اوله سکا قصدا بر سن انک دفعه مدد طلب قید سن اوچی محتمل دکه
 لکن بعض مقامات مهمل انک قاپو خادم مهمل کدار اتماس بر سن اکا
 بناء و امر مناسب اسبابی مهیا اتم اکم مراد مالی ایشم کیست دنیا
 واکر مدد کرک ایشم شمشیر آیدان اگر خادام سید او شربار بهد سکا
 و **بیت** هر چه حکم کنی نافذ است فرات اوله دوستی اکا منتل اید و ب غدر لر دیکه
 و بوس معالیه بنیا و اعتقاد و اعتماد محکم و قواعد تعلو و ارتباطی بین
 مستحکم اوله چکار تو از حق برآمد چنان کن که بار تر از حق یاری اید **بیت**
 نظر بر مرادات یاران عیار که کی زحمت انتظار یاری اید بر کیم کرد اب محنه دو
 نه ارباب کیم اکا دستگیر اولون نه که بر سیل خله به دشمن نه بنی نفعند معاد

خلد من بولور . پیر دل در ایستاد مو تنگ تر بد حالند شاید مله دیول ویرمک کنگ
 و ناموس مروت ناظر اولوب آنه ز جتن خاطر عاقل کورمک کنگ که عاقل اولور که
 کسب شرف ایچ راحت و فراغت بر طرف این و روزگار و نام ننگی ذکر جیل یادگار
 قوی کرم . جواچو کشت بکام تو نام نیک اندوز که غین نام نکونست عاصی از جها
 هر غنی که خوان نعتند اهل فقر و ارباب حاجتک شوکی اولم . توانگر عبادت
 محسوب دکلور و اولیک که حالت حیاتند بد نام و دشمن کام اوله نامی صریح
 اخبار ده مکتوب دکلور بیت سعد یا مرد نکونام غیر هرگز . مرد مانت که پیش
 بنکوی بنده . زاغ بوفه تکلم و بوترانه تر نم آید رکن ناکاه کورمک کنگ
 پرتاب کی سرعت و ختابه کلور عقبه صیاد اولم احوال و سرب و اعلی کشف
 صوبه باتدی زاغ بر دخت چقدی موش افی بر شو اخبر کردی آیوکنار آبر کلور
 ترمان ویرا طوری زاغ هر جا بنظر قلدر کلور کورمک کنگ شسته آواز
 اتدی تا صبح و طش کلدری موش دافعی خاف اولدی سنگ شست کورمک کنگ آهوی
 طور هرگز و اولم و متقبل بقرا نا اچیز اگر تشنه ایسکایچ خوف ایله هیچ آهوی دافعی
 قریب کیلچک کورمک کنگ آشنادان استقبال ایدوبه مر جباتدی و مستفاد حال
 ایددی بیت ای یار کرمی ز کجا آیم . بیکانه مباش که آشنا آیم . بیت برادر
 سندن ایر و دوشلچو قدم دور . حسن تکلم کورمک کنگ بر غم دور و آهواند کلور
 خیلان در که بویا بانم کورمک کنگ و آنا بنسیدن آیریلوب نکونست عاصی از جها
 ایدرم شمدیه دکن نه نیم دام صیاد دن خاطر من مگر دغبار واری . و نه و هم هم
 تیر اندازدن در و نمر دزد و ایددی حالیا کورمک کنگ بر پیر با تزیویرک و تیر بکام
 آتمش کویا که بنی صید ایچ باش سن براته عین آتش ناکاه . آنک شست حیل
 پایست اولم دیو قویب بوجا به کلام سنگ پشت ایددی خوف ایددی هر کس صیاد کنگ

دین دامی بوجوالی کورمک کنگ و بوندن کنگ تیر انداز کنگ تیر قعدی دافعی بونوای دین
 شعله کورمک کنگ راجب قلدرن ساریاران سکلدن منسک اولور . و بنم خانه مصاحبه
 که او و شخیل این رکن چهارم اولوب شرف و افتخار اختصا من بولور اکابر پیر
 اصحاب و احباب زیاده اولا ابواب ذوق و سرو و کشاده و لباب عیش و حفن
 اولور بیت کجا که مهر و فاپشتر بود . جمعیت و حضور منو بیشتر بود . و عیش و سرور
 و شکر یکدیگر پس بیک . و شکر قلیل کثیر غذا یک کنگ بیت دوستی را فرار کنگ
 دشمنی را یکی بود بسیار . موش دافعی محله مناسب بر حکایت ایلدی . زاغ و مقتضای
 مقام معلوم داستان سولیدی . آپو کورمک کنگ یاران لطیف طبع پاکین شرب مصاحبه
 ده و جاندن مصاحبه راجب و عیم جاندن شرف مجال تلذذ طالب اولدی
 بایار موافق از آشنای خوشتر . پیر و مرغزار . بر کار مقام اختیار قلدر
 یاران و محبت و نصیحت ایدیلر . زهار بونوایدن که بنم حوز عایتمزده در قدم
 بیرون آید . و بوجو حشیم حوا 2 سند و حصار امن اماند رطش کنگ . آپو شرط فرای
 قابل و موجب و منیت ایلد عامل دایم مابینلر من مجلس صاحب قایم اولور
 و بنم حشیم دکلش و مجمع فرخنده . هر وقت جمعیت ایلدی مداعبه و ملا
 اید حکایت سرگذشتن سولیدی . بر کون اتفاق زاغ و موش و کشف مقام معروف
 کلدیل آپو کلدی . پنجه زان انتظار دن مکن اولکناردی آرادیلر بوجا دیلر
 قشاة جست و جویله اهل اقامه غدار کیسوی نکاب کوی طرادیلر خیر بیلدی
 بوجال انور موجب مله و انفع اولدی . و فرقت یا ننگار دن دین شکر
 خوابه صر تله مالال اولدی . زاغ دن اقامه ایدیلر که پروان کلور دین
 تجسد جوانب حوایه ناظر اولور . و احوال غاییدن خیر بولوب بنم مقام معروف
 بیت صبا زینن لجانان کورمک کنگ و نر و عاشق میکن خیر رنجیدار

زان پیر و بال است تجالید پر و ان آغان اید و به او چه واد انکاره نظر اند ^ی آهوی
 بر قضا بسته بند قضا کورب یارانه خبر اند ^ی سنگ پشت پیش آید و بواقعه
 دفعی سنگ تحت و معاونت و بسته و بوغایله نک و فحنه شدن غین کردن
 امید کشته در **مصر** بشتاب که وقت کاند و کند و موش زان رهبر آید
 کندی و آهوی دام مبتله کورب آید ای یار غین بو عقل و ذکا و تیز زبان
 بلغمه نه مبتله کورب و بی کیاست و فراست و دام حیل و نه اولد که بوی و
 جواب ویرد که تقدیر آهوی تدبیر نه بی مفید اولد و قضا و نبائی و ذهن
 ذکا نه چان قلوب **بی** با تقدیر نه سرفتن تدبیر بولی او زودند و قضای
 تا سر خدر ضامح ای اندن او زودن در **بیت** ما از برون دوش موز و قد
 تا خود درون پرده چه تدبیر می کنند موش آید راست و یلس که میشلد **بیت**
 سوخا این چون که برایشی تقدیر آنی عوق این پلزد تدبیر بر آهونک شدن کسکه
 مشغول اولدی و او شاد و سنگ پشت دافنی شدی آهونک بو حاله و ملوک
 اظهار اندی و آهوی آید ایانک **و** بو مقام ملک هم بو واقون و شوار دن
 که اگر ضیاء ناگاه کله و موش هم بند لرمی کشش بن آباغ قوتله باش قور هم اولد
 زان پر و باله خلوص بولون موش بر که سور اخره کند و بیضا قلوب اما سنگ
 ایدون آنی کلمه مقاومت طاقهار دن و نه بال و پر آجوب او غنم و بر طرفه حق
 چرخه قدر کولون بونکلفدن آنی توقف استبایدی و بوشتابدن تا آنی صوب
 صواب اقرب آید **سنگ** پشت آید نای رفیق شفیق تا آنی و توقف بخاطر
 که بر عمر که وقت احبایله که آنم نه لذت و بر حیات که حسرت استعجاله نایت بولی
 آنم نه راحت متصور **بیت** بکاسنر نه جان کر که نه چنان تنه سخت اولد
 اولم جا **و** بن بر حرکت و عذرم که سنگ شوق دینار که بنی اختیار بونن که کور

و آرد و بجاکت ساحت سینه و نخت صبر سکونی کورنما بوقدر و مفارقه کلام کلری
 و بونکلو مباعدت که خور و رت اقمقنا قلدی صبر جانب از بدام با آهوی **سنگ** پشت
 طریق اندام **سنگ** اولدی **بیت** علم الله مرا از تو شکبای نیست طاق و روز
 و شب تنهایی نیست ای برادر و مغرب اولد که معاونت یارانه عن قریب بی عقل
 کشایش بولود و فراغت تمامه مقام معوی دجانده خرام میسر اولود و اما حال
 حال نوازیم شکر کناد و بلورم **و** مواجب سپارداری واجب علی اکفوس که
 جسمه زخم جانک زان آید **و** چشم مجانبیک بنون دیدار میاد جلقدی
 بوشاد و اتفاق صیاد ایرقدن ظاهر اولد **و** موش مکر دام کمدن فارغ امشد
 آهوی کجاند و برجانب مجرایب قاجده زان دخی پرواز اید و ب بر طرفه اوچد
 موش کند و سر بر سر اخبرنجهان قندی کشف بچار هم مکانند قالدی **و** صیاد ملک
 کیش بولدی انگشت حیرت دندان تجده امرو ب یقین و تفکر اولد آید
 بونکلم کیش اولد و آهوی بوسه آرد لوی یک بد و کار غیل و جوده کیش اولد و او
 بعب و راسته نکا اندی ناگاه نظری سنگ پشت راست کلدی آید با کبر و
 حقیر آهوی مجسته و دام کشته نکل می تلف و تدارک و لغز با وجود که بوقین
 بصیرت تقصد و محصور **و** اما بجه ایتمک کرک تهر دست دونه یک صیاد بی
 بند هندن نامبارک دشمن **و** فدوی آنی تویر سینه اندی و پشت آهوی
 کلدی صیاد کجیک یاران حافرا و لوب کشف غایب بولدی که یان بولدار و بند
 کز قمار و کشش ناله و صفیر فکله شیر و فریاد آتش انیری کرک ز مهر و تیر
 ماتم و نه اندیل و کریا عزولن دل عزین و ناز این ایله آید **بیت**
 روزی که چشم باز حالت جدا بود چندان که چشم کار کند اشک بود **و** بجه درج مجتهد
 حسرت دیدار دلدار بر ابر اولد **و** بجه آتش مصیبت در کفر و قوت فساد

مقابل قله اول کیم که برآید دارند دور و با بر کله و صالند بری را اولی که
کشکان بادیه فراقک پا حشری کلردن و قنهایشنا را و نه لشتی کلردن
حشری کلردن دور **بیت** ترا که در دین باشد نه حال به تفاوتی تو قدر نشد چنان
که بر کنان جوی و مقتضای مقام لایق بر شور انگیز و در دین مثل و حکایت
سویله یل جلد شک منوی کلردم فدک مرای بوضعی منضم آید که **بیت**
دل ندارد بی لبشیرین جانان لذتی بی عزیزان نیست عزای تو را غمناک
آخری مر آهون را غمناک آید یا برادر اگر چه که بزم کلمات غایت بلوغند و در این
حکایت نه نهایت فصاحت و اما شک پشته فایده عاید و نزول ازین
مکن ناله و زاری و گریه و سوگاری در دین غیر دین میفید در شرط
حسن عهد و حقیقت اوفی و رعایت حقوق اخوت صداقت الیق بود که **بیت**
دافعال بر این وزن و کشف ایچ متفق خلوص و تکفل نجات الوند بدیل برین
اکابر پیر شکر مر که اوچه طایفه تک جال اوچه وقت معلوم اولور **بیت**
اقدامی هنگام مقابله و آری باب اما تک دیانی وقت معالده و **بیت**
حقیقتی زان محبت و آن نکت **بیت** مرا یا را باید در ایام غم بشاد و تیش **بیت**
موشاید یا آهوی بوکان نیم خاطر بر چان مخطوب آید که سن بال استی الله
اوچین بر جانبدن میاد که او که کیم سن و کند و کی ضعیف خسته و مجروح
معدن کوی سن **بیت** ناله دافعالی گاه گاه سنکه رفته فون و گاه کوفه و کوفه
آید کی باشک و ستند و نه **بیت** لا محاله ایچ چشم میاد سکا رست کلوب بو جال
و ناله ایله معالجه کی بو نوال اوزن مشاهد قله سنی صید قصد آید و دام و
و قور و سنک پستی براغه سنی طومنه متوجه اولور **بیت** هرگاه که سکا یقین که لیکان
لنکان اوچی یوز و **بیت** اما بر مرتبه که رفته طومنه قطع آید سنی

تا آید اولوب قوی کیم به با سلوب اوزده بر ساعت آرد که تکاپو میشتی قله
نیز بر که حرکات سکنا تر طریق اعتدالی مرعی لوست نه بالکیم قایوب کت
و نه لوزب کند و کت سلیم آیت شاید که بر بواشاده سنک پستی خلوص آید
چرم و حکمت بلورن مادم صغایه کچرم یا ران آنک و آینه آفرین آفرین
و آهوی وزاغ و ضعیف محروم اوزن میاد و کور و ندیل و میاد غام طومنه
آهوی کور که افغان و خیلان که و ناله آنک اوسته پرواز آید و
چشم قصد آید **بیت** آهوی بی طومنه مقرب آید و قور بی پشته و قدس
دوشدی که موش نه حال کلوب قور بند کی کوب سنک پستی خلوص آید
بخت میاد آهوی بی هست و جود و عقبنه تک و پویدن عاخر اولوب
اندن یا سایدوب قور سنه کلدی سنک پستی بو لیدی و قور کشت کوب
هر بار که اطل از اراده نام و نشا بلید **بیت** حیرت اکا غلبه آید و ناله
کند و کند و **بیت** حالات عجیب مشاین آید که هیچ احد که باور قلم بر
عجیب معاینه قلم که بر فرح حکمتی بلور **بیت** اول آهوی بندین کسم بعد کلدی
باید معترض کوی سنک و ناله آنک اوسته چقوق و قور بی کوب سنک
چقون بو کما تک مجام و بو شکلا تک تا و بلی نه اولور دین کی خوف و حشیت و
و حشیت اکا غالب اولوب آید **بیت** غالباً بو مقام بر این جایگاه و غول خور
لازم اولدی که بو وضع کن که **بیت** و من بعد بو حرکات و حشیت و رسته طومنه
آید **بیت** پس میاد آوان و دام کسخته قور صد پان کوب و کوب و کوب
آید و **بیت** آند ایچدی که اگر بخت اولو بیابان کنان سله مشه تیشده بر دافعالی
المر اولو آنک بر این خاطر نه کوریه و ساین میاد ل دافعالی شفقت و
آید و **بیت** اول اطل از طوافدن و اول دشتی کشتن و **بیت** کایا لیشم

باد بهشت دام را چون صیاد کند یاران برین کلبه و فغان و این سر و
 و مطایب مسکن لرزه چون قله یل **بوندن** صکر دست آفت انگار دامن روزگار
 نشد **و نه ناخن** محافت رخسار خالتر خراش آید **وین و فاق** حسن
 اتفاق لایله عهد و معاشرت یی انتظام و اتفاق بولید **و بزرگ معاشرت** و فتن
 عقد معاشرت و مصداق قتل میسر مستحکم اولدی **رشته تا تنها بود از**
 زور و زاری بکسله چو دو تاشد عاجز آید از کسب زالی زر **کل که تنها بود**
 آخر خشک کرد دزد و دماغ **و شکر** نه خوری هم کرم کرد اندک **زین دنیا**
 سخت قوت ناید اندر جان فدل **قوت جانرا** و دلرا کشتن بکشت **بود اول**
 دوستانک گستانی که زبانه دولت و بخت و مودتند دم او درین وقت
 راحت و مختل قدم صدق اخلاص او ز ربه طور دین چو ایام نزول نور
 پای مصداق قتل ی متن لرزه و شکام ملول نوایید حال مخالف قتل کتفی او کما
 لاجرم میامن معاشرت و مظاهر تریله بود دکل و طرات بایلدن بجات بولید
 و عقبا آفات و آراء نظر لرزه قویب سرین معاشرت سرور له مو فخر له ساکن
 و سندر فاهیتد معنوی را محصور له ممکن اولدی **عاقل کامل** و خوش خند
 لازم در که **بو حکایا** عجیب زیور عقل صائب و فکر ثاقبا یلدن آیه دشمن
 واجب بکه حیوانات ضعیف نک یمن مرا فقطند بو قدر ثمرات ستود **نیک**
 پسندید حاصل اولی **اگر طایفه** عقله که خله شعبه عالمیا و نفاق آدمیان در
 خانه مصاحبت یی بوطن را و زن آباد ایدوب اسام مصداق قتل ی بوطن و اورد
 بنیاد این له پیدا در که **انک** فوایح مشام خاص و عام بخ و اصل و آثار منافی
 صفات کرد از لرزه بخ لایه اولوب میامن بی کاتی روزگار صغار و کبار
 بخ حاصل اولوب **هر که حق** محبت یاران شناسا **عمر** جزا ندن زه ایش نیافت

یا رچودر کار نباشد غمت **کار که** بی یار بر آید گشت **محبت آن** کس که بقدر صفا
 دامن او کین کزایل و فاست میل کس کس که وفایت کند **جان** هدف تیر بلویت کند
 هر چنان دوست که جانی بوده **دوستی** که جان کزانی بوده **باب چهارم**
 اعدا انکما اظهار و خلق و تملقنه اعتمادا یتوب **هر زن** یی کین مکر و کیندن این اولوب
 جاین و کل اید و کین بیان اید **رای** دابشیم اید یا رحیم شجری و فاق نه غم
 و مقدمه اتفاق نه بی نتیجه اولوب **اول** دوستی که گستانی که صد اقل
 صادق و موافقت یی موافق اولال **کوش** از عانرا استقام قلم و عین انبان
 اید کوردم و بران عیانله مظهر اولدم **بیت** **کک** کم یاری و اراش غم اولما
 انک کم یاری یوقدن خرم اولما **حالی** پیردوشن غیور دن متوقف در که عبارت
 و لیدین یل تعریف و تبیین یوب **اول** دشمنک مثل که لایب سندر اعتماد و دعوی اخلاص
 و اظهار اختصاصه اعتقاد جاین اولوب **و صیت** چهار من یو لوش اید که عقل
 خازم کمال تنب و تیقظ اوزر اولوب **لزم** در که علی کل حال خضم بد سکال
 صداقت افعال و یی **همه** و همه دشمنان صداقت کل **و دشمن** نقد و
 و ملو طفت کویست **دوست** اولوب **بیت** **زد** دشمن دوستی جتن چنانست
 که یک جا جمع کردن آب و آتش **بید** پای اید یی **بلو** مرد فرزند و یوشیار تر بات
 دشمنان اتفاقا یتوب **منا** تن و یوشیور سه خریار اولوب **دشمن** حیل کا
 کند و نک صله و حالی ایوب **کمال** محبت و مودت اظهار ایدوب **ظاهر** یی قلوب باطن
 آراسته قلوب و دقایق زرق لطایف حیل یی پیش نهاد ایدوب **انک** دشمن
 کل فکس لر غلیم مکر لر حیل ایل **پس** عاقل جان نه لهدندن **هر** یی که دشمن زیاده
 عاقل کون سوا اعتقاد یی اکاد افعی زیاده اولوب **و خصم** هر چند که دعوی یی
 دم او ره طریق مخالفه دافعی ثابت قدم طور **زین** که اگر رخش حیل سن سبب

و غایله خدمت سنینه کار دایوب بوی بایره غفلت روا کون دشمن بد سگاه کشتند
 احوال در ناکاه مکن ایدوب تیر قصدی هدف مراده تیر شدن بیت مکر دشمن
 اوله امین غدر ایدوب ناکه سکا ایل مکن هر کیم که وقت فرستد تدارک کون
 این نادم اوله اتاحسرت ندامت فایز وین به و هر چند کلت و لعل ایل مکن
 سودمند اولیم واکا اول بله تیر که زانغ دن بو تیر شدی زانستقار ایدوب
 نجه الحشد و اول حکایت بر من ایدوب روایت ایدوب که بغض ولایت چندی بر من
 پیش کو و ایدوب که غایت رفعت و منان غنند نیت شعاع بصیرت کمان کمر
 چرخ چوق زحمت چکری و دیر با و هم کوش بام رفعت نزد باخیا لا حق
 بیت کسی ندید فرازش مگر چشم غیب کس نرفته نشینش مگر پای کمان اوله کوی
 بلند بر درخت سدن مانند تیر شدی که اصل تحت شرا ده ثابت و فرعی فوق سده
 تیر شدی بیت سرافرازا و کشید نشو یله شافی که کچد به بوفیرون کاهی
 لباس خضرش خضر ایشیه یا مشد هر اند زخم تیر شد نا و مش آینه باله دوران
 نه دوش بر کشتن سین دهنان اول درخت کافه شاخند غیر تنای آشیانه
 زانغ و ایدوب و اول زانغ لک بر و زنام بر ملک بنامی و ایدوب که جلدی اند فرما
 دآم ایدوب بر کچد به بون که اکا شیا هک بر لودی اوله عداوت قهری
 سبیل زانغ بولر مایند قائم ایدوب لشکر قران و سپاه خوانند زانغ بولر
 ایدوب کشورش کن غراب و آشیانه لری بیابان دی بیت باز و ایدوب
 بر آورده دست سر دشمنان کرده چو عفاک بیت اول شب تان یک و تان
 صد هزار شب که اناتش بوان بریان اولدی و قوا و فاقلمو حیث و جد و جم
 معدوقه حاکم اولوب چشم دوران این بهار یکی آنکه کمال زانغ کیرا اولوب
 ملک بوم مردم بکین ظفر و منسوب و مرقه و سرور اول زنده زجوع و قله

چون باز بلند بر و از بال و پر آجب و غراب سیر روی شب آشیانه غروب آجب
 خیل جوم لشکر بوم کینا و اوله اولدی بیت تیغ کشید اختر عالم افروز
 لشکر شب کشته بهریت ز رزون پیر و هر چه لشکر بر جماعتی و حکایت بجوا
 سپاه بومی در جی ایدوب ایدوب بولر شیمی بن کور کونر می و جرات شجاعتر شین هن
 قله کونر می آشیانه کونر کشته لریشته پشته در پنجه کوز داغی خسته و بال شکسته
 و نیم کشته در بوندن داغی شوار بود که بوبد کر دار لک کوز لک جرات و بولر
 بدیل و بوطایغیه جنگ چنگ او سرخه قدر بلرین معلوم قلدیل و نیم مکن با و افر
 واقف و آشیانه لرغز معلوم اولدیلن ظاهر بود که چون بوی بیکر و قیل
 بوقدر لغت و طفر بولدیلن جرات و قدامی مزاده اولوب داغی دلیل اولدیلن
 شویله اکل نو که توقف ایتوب بر کن داغی اقدام اوزن کلال و بوی
 دفعه وار قوتلین باز و یک کورب دست بر عظیم کوسر ل بوی و جله کینار
 زحمت بهریت اولگی شرتیدن اچول ل بیکر که اگر بر نوبت داغی و فرغ
 ساق اوزن شین ایدوب بزم لشکر غیزه بر سین زین قویوب تیغ بله
 کچول بومرده مشا و تر بر مبالغه لوز مد و بوی غایله نیک دفعه تدبیر
 مناسب ایدوب فکر ایکن واجب د بیت بنور اول آن عمل دشمنست
 و کبارش آغاز مکر و فتنه کراین سیر راه بدد کس غرابی بدید ایدوب
 زه فتنه امروز حکم بکیر که فردا نباشد تدارک پذیر چون پیر و زکله من علم
 بشن زانغ میا لشکر دن ملک صفوره کلب مراسم دعا و لوازم ثنائی ادا اندیل
 بولر مکر بوطایغیه میا ندم فضیلت را و وضرت عقله و صوف و معروف و نیرایت
 فهم و متانت فکر شهور و ند کور ایدوب بزمه امر که اشارت بوی بیکر
 اسرار فزون و خجانه انز و افی ایدی و هر زان کاستقوا بایات ل آنا

اول تاجدار نام در اعوشش اید که مسفال عنانی دشمن بدسکالی سنگ بوار اید
 حالا مصلحت وقتی بود که قراول نصب اید و باطل افرویدین بانیل کونین روز و چنگ
 جنگ و جداد آسیاب بر زله حافن و عرب و قنادیش جزله ناظر اولوب اگر دشمن
 بدکمان گمان کنی بر جانیه اکلست بر تپس کی راست واره وز و نیزه کی بلوغی طوری
 طون وز و میدان کار زان پایدار اولوب مردانه کلکی کوسن وز که اهل جهان دان
 ستم دستان و سام و نریمانی او نند و وز تا چمن خود سنا موس غبار غار
 پاک و عرض جنگ نام و شک ایچون آمیخته خون و خاک اول **مسئله** بنام نلو کز گندم
 بر و است ملوک نامدار که هنگام کار زارده عواقب کار اول قدر اعتبار قلم
 و مرو جنگ و وقت نام و شک مال و جان چندان نکران اولیم **بیت**
 از سر گذشته پای میدان نه و بین کوی مراد در خم چوکان آرزو و خولق
 روی نماید بکام دل باید شدن بحر که با خفم و برو ملک تو جزیره برین
 توجیه اید و بت اید و بوس الر سنگ جو ایک و بومردن سنگ تدبیر یا مو ایک بند وین
 اید و اس ملک کامیاب بویابن را حقیقت استعواب اید و کی بود که صاحب
 ایلچی کونین روز و دشمنک تفتیح حال و تجسس ذالبا نند و مبالغه اید و بت
 میل لری و اید و کون و ز اگر نبردن با و و خراجله راضی اولور و ملو فقر
 حسن قبوله تلقی قلو و رسم نردان حکم القیاحین قواعد کار دار و نرعت
 شبنی نردن این اولوب کند و دیار مرده آسایش و آرام این وز **بیت**
 اولی صیامت سر عد و یله عاقل و وفا قلیب اید و می هر کن جنگ
 عد و کلبله اوله مجال صیال محال آنک سواله اولور جواب شاه سنگ
 ملوک آرای راست و تدابیر دستند بر پی بودی چون دشمنک شوکت ظاهر
 و قدرت باهر س کون و و ما که فساد استیلا می نشت اولوب رعیت معر

بلا که می و درک تلفه دو هم احتمال وین مجله نقش کوی ستر کعبین خصی رفو لطفه باله قل
 و مال و نهالی پس ملک و کشور و وقایه رعیت لشکر اید و ب سفشده بله دن
 تدبیر له رها بوی نه زیر کینا بساط تجن و تفرده او تو رب نقش ختم عیا کلشکن
 داودنک و میدان ستین و عناده طوره و دشمن غایب که المذبح و عله اید و
 جانی ذمک صوب صوابدن مخوف و محنت استقامتدن و مرد و مقتضای عقل
 مخالف پیرایه تجریدن مجبور در زمانه باقونسانه تو یازمانه باز ملک
 آفرین توجیه اولوب اید و ای وزین بویابن نه تدبیر اید و بویابان بنج
 شایه راه که رس اید و ای ملک و داع وطن و ترک دیار و سرخ غریب و یلق
 جلدیم را بدی هزار بار اولی دن اندن که شیشه ناموس قدیمی نریمین مذله اول
 و اول دشمنه که همیشه بن نقش و تذلل ده اوله قواضیه کوسن و ز **بیت**
 بود اولور مجاز حق اول نه بوی بشکار کم کور بر باز قر اوله تیر بوشکار
 حق ها که بن تقبل با و و خراج اهلن ام کوسن و ز بوی بزم منخلوشین مجازیم و
 کرک و بن قلیح استیصال ذقتل نه لزوم قل لک کرک ارباب تجرید و
 دشمنه اندازی اول قدر مراعات افک کرک که حاجتک اندن و اوله بویابی
 اول قدر قی اتمک کرک که مرتبه افراط نیست که سنی ذلیل و حقیق و دشمنکی
 جری و دلیل اید و انل نردن جزیه جزیه ایلد قناعت افک خیل تکفدن پس بنام
 دره مزه دریا و دایم و توقفدن شویله ضرورت اقتضا این محال و دایمی
 جایزدن زیرا که نرعت جنگ جنگ غیرت نام و شک اهو دن **بیت**
 مرده بودن برین سنگ اندن به که نریم برین سنگ اندن ملک شبنی وزین که کل
 شناس دیر کردی اید و سنگ فک مشکل کشایک تمام اعتقاد و برای عالم آنکه
 قوی اعتقاد و وار دن **بیت** دن مضیق عقدهای چرخ دین ملک راه بهی راهی

حیات در هزار بار را چه که النار والعار والمینة و لا الدینة دیشلردن که ملوک
عجز بجایند سر که اظهار عجز کان عجزانند هر کس که دشمنه توانیه قلب بونق کویست
 اکا ابواب بلوک شده اولوب تازی و تغیری داغی زیاده اولوب بیت
 همت بلند دار و زبونی کنی که جره هر جای بود تربیت بروغین تر شوح
 با تو فصول خلوت کرد رای ملک آرای ملک مرفوع قلند الحکیم عروس تربیت
البت خایک حقان مجلدن بر یسایتی ای کار شناس غایب مشا و اولد
 عقله جمع اولوب مقتضای عقلی او ز نقل کلومی نقل مجلس این که شاید
 بین نکته بیک پد ف صوبه راست کلمه اکا بر یسایتی که غرض مشا و عقل
 بعدا لجا و بر امر او زر اجتماعی و عقله کند آئی مخالفدن بر کمال او زر
 اتفاق و اجتماعی هر جمعه جماعت عقله جمع اولوب شروع قد آنک داخل
 و مخارجی احسن و مجمل ملحوظ اولوب مما یتقی فونر و نجاعة و خاتمه سخن و صلوة
 مواصل اولد نته که حکیم ایدن بیت مکن نیکه بر کنه و تیغ و سیاه ز فرزانگان
رائی تدبیر خواه شود رای نیکوتر دستگیر بجای که ضایع بود تیغ و تیغ
 پس هر کلمه می خلوت حواله اتم ده مصلحت و اولد کار شناس ایدن مستشار
مؤمن دکلند و اسرار ملکی و مقامات حریف و معاملت رومی کی دکلند که هر
 فنادان در میان آنک جایز اولد ارباب دانش پیشلردن اسرار ملکی خاش
اولد باعث یا وزیر لک قهاون تقصیری و یا رسول جاسوس که تزویر و تشبیه
 محفل در که بر مجلدن بر جاسوس بولوب کوشش تجسس بنده اقوال مخاض و دین
تر قند بنده اموال ناظر اولد و کور دکن و ایشند و کن و احوال خفیه سکال ابله
و ایصال قلند اندر داغی ساده حال و عرشد مال لری خاشاک مکردن جاروب
فکر لپاک ایدوب رخنه فتم سنگ حید ایست این ل و تیر تدبیر نشان

آرزو و امیدین بنده تر این ل فرضا که مجلس جانب دشمن جاسوس اولیه
 شاید که حقان مجلدن بر یک بر جلس و اینی اولوب بومش وده واقع اولد
اسرار یست تضار ایدوب بوا را ده جاری اولد آزاد خبر دارا اولد وا زن
اسرار ملک دیکار افوا والسده انتشار لشتار بوا ودوست و دشمن
 میانند شایع اولوب اظهار اسرار کفر دی وفاد مرا یک و یک
اولد بوا جلدن در که اسرار مبالتغ حددن کچ مشر ر بیت بجه زیبا خیر اولد
کوک سحقن سرا اظهار کمان اسرار سایر ناسدن ملوک کامیابی او فر زیر
تدبیر ملک هنا کس و اتن واقف اولوب ملک اختلاف کلی طاری اولوب احتمالی اکثر یک
متردد بیت ک جز تو داغ راه توجیت بدان رای و دانش باید کریست
چون اولد شد در کتاب و افس بلکه کاش سرافش ببید یون اولد شدن بیت
نچ س کشف بر سرد و چقر ی نچ سردار ی افس در چقر ی نته که ش
کشیم وزیر نه ما الغین بر اظهار را تو کی سبدن آز وقن او چ دولدن حقیق
ذله مبوط و نزول بلکه ستار عری افق فنا قوا غروب و اقول لای ای
پیر و نر است تضار ای که نچ اظهار در اول حکایت کار شناس ای د شهر کشی
بن پادشاه و اید که کام نچین د کام توس خنک فلک او مشد و نچ
تدبیر س اعد روز کان بومش د بیم تشیر آتش آتش و آب نصیر ندن
باد ک نه زهی س و اید که سمت راستدن اخلاف اید د و نیم سنا جان
برق نشان و صاعقه فشاندن ایک نه قدرتی و اید که روی خاله اگر ی کند
بیت جهان را خلعت عدل آخمان داد که خلق از نگ عریانی شد آزاد
ن عد لش جائ ملوک س کاه فراموش کرده تیر انان ل بوا پادشاه فلک سنا کاه
هر ی حمت و پیر د عش تن بر محبوب ی و اید که زلف شب رنگی دعوی

شب بلند یا اطالایده روی و روی تابان و مهر طعنه در چادره شبیه به طوفان
دیراید زاهد قائم الیل آنکه جمال و باکالون عالم مثال و کوه سکنه و دکن کدورت
و صوفی شب خیز آنکه صورت بی مثال مرآت خیال و مشاهدات صیحا و کدورت
کبریا کربان خرقه پر هیز چاک اید روی **سب** در منقش طریق دندانی
جان زندان اید کز نخلدانی زلف چینی رنگ شکفته خال سبکینه حبه السوداء
ملکک اولد کمان اول قدر تعلیق و تحشیه و اردی که و شاه عالم حاصل عیاش
فانی و تماشای زلف و خالی سرایه عمر زندگانی بلوریدی هر منطجاذبه عشق
کوه جهان ملکی بسک ملکه چکری و دانه خالی دلاراه زمین دلت و مهر و محبت
طریق طرار نقد شکیب و مبری حبیب لذت قیودی و غرض عیاری و دل و محبت الی
خانه در روزندن متاع صبر و سکونی چالی چار پارودی **بیت** من نه باختیار میردم
کیو همچون کند او می بر دم کش **سب** اول شوق فتنه انگیز چون مرغ دلش می مقیدام
زلف دلاورین کوردی کما ابروی بنا کوشنده و چو بخت نک غرضی هدف سینه
شاه پیوسته اید روی و ساعت بساعت شین و عشق لیلی و رنگین کوشش که
پای دلزنده او در بلوریدی **بیت** رسم عاشق کشتی و شیوه شمع آشنایی
جائز بود که بر قامت او دوخته بود استغنائی حسن مقتضای وزن مجرعه عشق
شاید قناعت انیوب اطراف جوانی و اقارب اجاندن بولد و غنای نجیب شین
چنگ لیدی آخر کار محو ان بارگاه پادشاهان بر سر و رفتار شکر کفایت
طنازه که خط بنی بخت کی لب آب حیات پر و شش و شش و بخت خطی چین
جنان کی کنایه جویدان کوشیده و شش **بیت** کرد لعل در فشاندم یا شش خط
خالدن اول خط حوالی بنی زین انش نقطه عشق باز لعل آغان اندی جوان دانی
غلیات عشقه و جذبات شوق شور و کداز مهر محبت آتش طوشت بر مرتبه

دل باغش و یک دیل دی
بنداید و ب عشق نه افروخته گشته دل و دل
و زلف کندنی که در شورش کایان

پای

مفتی

وار شدی بگرده و حال من و فتر ببردن بر دقم و تحیفه جانان از حیات و در بر تو
 هر که با عشق کشند از بهشت جان نجات در پرورد محبت باد دران بر تالوت
 متقل عاشق و محب قیامت چشم ابرو وید سوال جواب و غن اشارت خطای عیانت
 بر کون پادشاه عشق عشرت قورب جانان داغی ماه کمی مقابله او قورب جوانم
 پای خدمت او زن طویرب مشتی کی بیری او روبرو القضا بواب معاشرت هر چه
 کشاده و اسباب موصلت هر نوع ن آمده و پادشاه جمال دلاور جانان
 دین دل جانانه نگاه اید و بی صغی رضا ز رقم و احسن تقویم مطالع ایلر
 نکان آنک بونظار سندن غافل و جام مدام عشق جوانمست لا یعقل ایکن کا
 جوانم نگاه اید و بی لب شیس یندن بر تینله دامن روزگار ی پر شد و شکر اندکی
 بز یک خند و دامن عیشم پر شکر کردان جوان داغی مقابله سندن کوفه چشم
 جادو سندن بر کشم ایلد عالم هزار شور و شر بر قدی بیت نر کس بارین او نیم باز
 یمنی از و غن و کز نیم یاز پادشاه به حال دنا کا ما ولوب آتش غیبت کو کلش متعل
 و ملتیب اولدی و میانلن مرعلو قه معاشقه وارد و غن بلوب درون دلاور
 و مضطرب اولدی با کلمه الچکوب سودا عشقندن فراغت اندر و لسا حاله آید
 بیت و ان کلام ای صمیم که هوا دارا اولم دن کل یوز کون هر چه بیل کی زار اولم
 بن الوم چکدم غم سوخای زلفکدن سنگ چونکس الچکک اغیار زیار اولم دن
 پر کز وید فکر اید و بی بویا بر شتاب مذهب خرده صوب موایدن مشرفدن و لوب
 شود بختی سیاستم دور بین و عاقبت اندیش که مخالف صبر بهتر دریا
 از هر چه هست پر طریق لطیفه قریب نطیق عنقه کندی و محبتی بها اول سوال اوز
 طر اولی شدی حفظ اید و بی تغیر و ضیاع آید اگر چه که اول شب تاره نشو
 قو خوشگوار و توان صبا و دیدار دلاور که چهره سی کل کل اولشدی

وحيث لا ريب

اما قلبی پروا ندی که آتش افکند بدن تمام باغش با قلش کل اول شدی **بیت**
 پادشاه عاشق سرست و زان ساد دلبر **بیت** چون تواند دید او را ملتفت باد
 آتش چون تباش بر مظهر اولدی و عیشید غریبید علم عقید نصرت و تائید
 قیاس و وزن رنگ فکد یقود **بیت** و خسرو سیان کا سایه ظلمت ایوان صنف
 شهر مینا فادن کو تر **بیت** عروس آفتاب خوب دیدار و نیلی پردن و ناز
 بدیدار پادشاه نیک بخت تحت حکومت او زن کلوب صله ای مدای عدل و داد
 داد خواهری به ستم و قیدی دادن آزاد **بیت** شد که عدل و انصاف اول
 سایه رحمت خدا اول اول فصل خفت ناسدن و دغوغای عام و خواست
 خلوص و لایح اول و زین که مدد امور مملکت و مستشار احوال سلطنت ایدی
 خلوت ایدوب جلد و چشم به لاف قلدر که حال شبانه بی وزیر صاحب تدبیر
 میان کون و آنک مشورتیله اول تشکیم بیا با عشقه شربت سیاست ایدی
 فرمان فرمای عقل ایدی زهار سترکی اکا اظهار اقامه و هر نه حکمی که یک فتنه این
 امضایه تیوب عاقبت جانب خشم و غضب غالب اولوب و وزیر نه مانع
 اظهار و اول بابن انک مشا و سرتیله استظرا راندی و زین دافعی تیرین
 انک بدف تدبیر نه طو غراندی بو فکر و مرا پادشاه و افع کلوب اولایی
 شخصک بنیاد حیاتک بدینه تعیم غزم اتدی و مقرب اولدی که هر برین شربت
 زهر آلوده ساحل وجود دن کرد اب عدم صلح و بر و جمل و زین و شاد
 غیر یکمده اکاه اولیم امر لیل مبتلای سران عام قلدر تا پرد و فصاحت درین
 و رشتنه نام و ناموس برین اولیم **بیت** کارهای پنهانی آن به که پنهانی بود
 آشکارا کنی آخر پشیمانی بود چون مشا و امری تمام اولدی و وزیر پادشاهی
 و داء ایدوب او نه کلدی دختر فزاده ملول و منفعل کوردی کیفیت حال دن

سوال

سوال ایدیک شوی معلوم قلدر که قن یکر صرم پادشاهی و دانش با نومی سرای جانبدار
 امانت کوشش و اقرار و امثالی میان دن بویله خوان اکا فحلت عادت طوق اولمش
 و زین چلی بچین با یشتدی بحر غیر تی جوش ایدوب و شرط احتیاطی قواموش ایدوب
 دختر که خط طبع مراعات اچون ایدو عا جک کو نم بچسود اولدی که اول شوق
 عن قریب چراغ غریب **بیت** و کلخیای قیام و اول لب نام و زین منفی عجمان
 فایده ناستر و اولدی که دختر بیا امری تحقیق و بوجین به تصدیق ایدی
 کیفیت حال دن سوال حد اعتدال دن تجاوز ایدیک و زین اکا سلطان میانه
 جاری اولدی و اجرایی بر شتم بیا ایدوب بستر اخفا و عظیم مبالغه قلدری
 دختر چلی بوشا رتی ایشته و بشارت تمامه پذیر حضور ندن قیام ایدوب
 کند و متعانه کدی اتفاق بوا شاده خدام خرم پادشاه دن برین و صیغه بقدر
 اعتدال کلدی چون مقدمات عذر نی نمید اتدی و دختر وزیر ایدوب معلوم
 منغیر و کیرد که بوقی اجر ایدون اعتدال رعد و کل بلکه تعزیر دن اما غم
 انک ماه عمری تمام اولدی که و ایدو کی فعلک جزا و نراس بولس کر که
 نردیک شد که دور شود دشمن از نظر خادم حرم دختر و زین دن بوجین
 ایشته و بهجت و بشارت اظهار ایدوب ایدوب بی نه حال فز و فز و فز
 تر و زاد در که **مفسر** سماعه کرد بجان و دل چون آفتاب استماع اتدی آفتاب
 خیر نه وقت حین وجود کلدی که اول منیع شرک و شر و فساد ندن این اولوب
 و بوق واقع نه زان و قوع بی کر که اول بی ر حکم نیمه مشکین سندن بخات
 دختر ایدو اگر اخفاء راز قدر تک و تحمل با سراسر طاقت کلدی و سکا حقیقت
 حال حکایت و حقه و قضیه ند کور بقیه صوری و ایتایلم خادم دافعی سو کلدی
 رشتنه عهد سو کلدی و دختر و زین دن مانع الفتن برین بوزیر و فیر و فیر

یونیزدن واداء حقوق نخت جقتند و خاطر که ساج و لوی اولده اظهار الیک
 اظهار حقن تقصیر حاصله مناسب در کار شنا من خدمت آند و زیاده حمله
بیت ای آفتاب را یک مهر منیر عالم ای بدر قد و شامک که فلک دن اعظم
 مرخصتکار و واجب دن چون مخد و مجر امر و زور اولده اول بابن آنک کین
 وجه مواب نهایی تنه انکی دشمنه لوزم یله اگر امک غرض خطایه مقبرن
 بولده دفع لطفه آنک فسادن دشمن و مبتن قله تاروی رای و وجهه پیش
 تا شایر استقامت لوی اولیه اصله حنه تعرفدن اعراض قلم هر مشیر که ادای
 حقوق ولی نختن تقصیر ایدوب حق مشاوش مرغی طوبی و شرایط امانت
 ولوازم استقامت کا به حق رعایت اعدا آذ صیدوق صادق خیال انکی کز
 بلکه آنی دشمن منافق عدا ایدوب آنکله مشاوره طریقنه کنکر که هر کس یاد
 کند و سر را زنا برارد و مقار اولده و بر وزیر کا ف مشیر این و معتد بولده
 و نیکو کار لرم احسان و لطف شریار که شریخن واجب یله و بد کردار شریار
 عنفی جهاندبار لون طریقندن لوزم لکلیه غالباً بود که ملکی پایدار و دولتی
 برقرار اولوب عنایت ربانی کا معین و ناموس و دست و قضای آسمانه
 دامن دولتم کوتا و قاصر اولده **بیت** تا قانی بدین و داد کرای
 تا بود ملک ازین و پایه پای علم آسوده کن بنعت وجود
 تا تو خوش باشی و خدا خشنود قیروز استفسار آند که ملوک کسرا را
 کهل دن اسرار و کیلن اظهار انک کز کار شناس اید کسرا را ملوک
 مراتبی متفاوتند بعضی راز اولور که پادشاه کند و داعی کا محرم
 یعنی محافظه اول مشایده مبالغه واجب در غیر لرد کل کوا کند و داعی کا محرم
 دکل دن بعضی اکابر یعنی ده پیشوای **بیت** انچه ما گفتینست در دلشون

دارنهان بدان مشابه دله اگر شوقی زمان طلبیده نتواند که سازد حاصل **بیت**
 که بر او و لوسر دایر مردار ایکی اولد اید و لری اظهار حکیم اید که ایکی لیدر اول
 که یوقد و ذوق اندن کجکی بول بعضی داعی وار که ایکی کسبه نسبت نسبت محبت
 میسر دن بعضی نه داعی اوچه شوقه بلکه داعی زیاده و وقوف و خست واردن
 اما اول **بیت** که یوقد و ذوق اندن کجکی بول بعضی داعی وار که ایکی کسبه نسبت نسبت محبت
 میتد که **بیت** ایکی دن که تجاوز این بر سر دشمن دکل و مزاج اولر که
 فیروز چون بولکله ایستدی خلوت خانه به متوجه اولوب اید اولییر
 میانین معادث اولدی که بی دکل و بغضه و عداوت باعشا اولدی کار شناس
 قدیم بقیانم بنم طایفه مزمن بولر جقتن بعضی کلمه صادر اولوب اولسید
 ابواب عداوتی قیوب و بطن مقل و ایدوب الی هذا لکن کینه دیرینه
 سینه لرم دایم و ماده نزل و جدال میانه و قایم در مکاشفه کینه و
 اولش **بیت** که شناسرا اید و روات ایدر که سلیمان بنیون صکن
 انواع طبع مختلفه الطباع اولی باختمه شنی و ثلث و رباعی اتفاق و اجتماع اید
 ایدین کبر بر این معتدا و بس کبر پیشوا لوزم که سوا نوا مویر و اکا
 و عالیجه و رده اکا البقا این و ن بر خضم ظاهر اولد اکا لستظهار ایدوب
 دفعه دوشه و ز و بان ز تارده آنی پشت و پناه ایدوب آتش و زور
 پس هر نوع امارت قرع من طبع دن بر جنبه کنا منه آندی و آخر بطلان محبت
 و بران اقامت آندی تا نوبت بوم یندی بوطایفه نک رای بی که مترقا اولدی
 آنی امین این لرم و عمارت غراب آباد امارتی آنکله تعین این لرم بوقد بی رده
 قبول بیجی گفت و کوا اولدی و بی مردم قبل و قال سر حده اعتدال دن تجاوز
 ایدوب میانین و تشره بال و نزل آشتعال و ارتقاء بولدی اگر کار قیبه بی

اوزره قرار بولدی که بر کس نه کی بن مجید و داخل اولیده و طرف حقد و جانب باطله
 اولیه حکم ایدوبه نه حکم ایدرهم قایل اولور و مقبلاستی ملک ضایع انقضایه
 اوله حکم عادک فغانیه عامل اولور. بواشاده اتفاق این قدر بر ذاع
 پیدا اولور ایتدیلر ایش بر ساد و دلا بوجلسه داخل دکلر و نه مال خالی
 جانب تعصب مایل دکلر بوجله بومری مشا و معقوله بویایم انک تیر
 ارباب خرد قنن مقبولور با وجود بود اخی هم جنس و تا اضا فطیور عالم
 مزبورده متفق الکلام اولیه اجماع حاصل اولور و بیا جماع ماده نوا اند فاع
 ورشته خصوصیت انقطاع بولور بونل بومعارضه ده ایک زاع کله و صورت حالی
 بر بر منقوله ضمیمه ملک تعزیر له تحریر ایدوبه بویایم اندن تدبیر صلب انجاس ایلور
 زاع تا نلستور دن صکر ایتد بوفکر زیاده فاسد و بویا زار زار کاسد
 بوم شوک منصب امارت نه لیاقتی واردر و اول دیویدار و اهرن کردار
 ایالت دن سزا وارن بیت ای مکس عرشه سیمه نه بولور نکتست
 عرض خود می بری و عزت مای دانی با زین باز بلند پرواز که نظر این کنگ غم
 چنگا کن آهتر از ایدوبلکشیانه آسمان پنهانده قعر زمینه می چیدی طاووس
 هیت و رعنا صورت که هم بویستان انک زیب جمال و زینت پیر و بالین غایت
 یاز جنان دن نشین فناء می و چکا بهایه بویون فال که سایه پرو بانی فوق
 فرقه سای سلطین کا مکان تا و افتخار او و آسمانه می عرو و اتدی عقاب
 چشکون که عقبات کون صد تا بال اقبال و جناح بجا خندن پیر مدادون عنقا کی
 کتشیانه عده می کنده فضا که بهیور طیور مراد با سرها منقرض اولور و منعیقا
 حال و شکسته بالی قال معقول بود که بوطایفه یا شاه نزلخ قبول ایدوبه
 عار متابعت بوم و شنار مظاهر مرغه شوخا میشه حاله مرقوم قلیه کن

با وجودی که منظر ی که و مجری قیودن سقیم و فکر غیر صحیح و بونک بر در فانی
 و غشیه مشی و صفت نگین و تحری حد دن بیرون بوجله غیوبه مال کجا افروز
 و جعلنا اینها معاش حکمی بوجنی سرایه با زان معیشتن محجوب قالمش
 و نور آفتاب عالمه من که و جعلنا سراجا و هاجا پر وانه سید چراغ انجمن جهل
 و شبستان سکا کون و مکادون محروم و بوی را و لش در و بملدن بود شوق
 حدیث و خفت طبعه غالبدر و تهتک و طیش عقلی صالدر و باندیشه ناضل
 وان کله و بنای امی کوزی اساس حکمت اوزره قله و مقانکن بقانون
 تطبیق ایک و هر قیسه را کی مایله تحقیق ایک دایما مرغه احوال و فادع البال
 اولوسن و طعن عساد و ثبات اعدادن و هابولوسن اولوسن و
 اولور بود که بر این تعیین این سر که عقل و یکاستی بی نظیر و فکر فاستی
 پیلور و تا هر هم که عرشه وجود کله و هر صورت که منقده ظهور و جلوه قله
 ذهن تا قله اکا حوض ایدوبه را کی مایله اندن کفایت کوسن اولور کوشی
 ماه جاننده رسول دیو لطف حیل ایل بر غایله کذ و قیله سندن رفیع ایلدی
 بهیور طیور مستفان اندیلر که بجه اولمشد اول حکایت زاع ایتد و روات
 ایدر که خراین زیاده دن بیلر و لغیثن بر میل اتفاق با زان اولیوب ماد
 دار پستان رهندن کام تشنه لبان اطفال محضه که آذر را ایلدی عوارث
 بوی کریدن چشمه لر سخت دکلر چشمی کی بی غم اولدی و آفتاب شعله و آفتاب
 خوشه فلفل و کلین قر نعل و طن حنبل زلف نکات بر پو و غم اولور عینک
 صوغلوبت انهار کبلری یا لب دکن کر که دلتی طویوب اکبر اولدی بیت
 موسر اعدن قهرید و شیشه عالم که کوزدن غیری یرح قالمده غم پیلر انش
 یاب یا قلوبت ملکن نه نال انیلر ملک لری امار ایلدی که تجسس آب ایلدی

این که و بیا باین شرایط شخصی که کوریت سراب کی بیا بانی طواف این **پیلان** ^{موجب}
 قیام عطشه در راه آرای اول بیا باین دوران ایست ناکر بر چشمه راست کلیل
 زبان تازین اکاغین القرم و زبان فارسی چشمه ماه ویر لردی چاهی زرف و آبی
 شکر فایده ملک پیلان عاقده خدمه و کافه حمله اول چشمه روان و روان
 اولدیلر مکن اول چشمه حواله سندن و حوشدن بی نهایت خرکوش توکلن اید و خواب
 غفلت و هوشیاری لایحه لاجرم خرکوش پیلان کوش و خرکوشدن سر آسم و هوش
 اولت اکثر یک سر پیلان پای ثقیله شویله کوشمال بولد که من بعد من لاجرا
 اقامت مجالی اولدی و شویله پایمال اولدی که هر دافعی موای وجود و حق الحیا
 قالدی **بیت** آیمه ران بجانب میدان که میشونه سرها بنین سم سندن تو
 الققه پیلان بر علم سیده اکثر کشته و بعضی خسته و پاشک و بقیه سر اسم
 و سر کشته اولدی **مسرح** که زید اگر بدین ساد و سار خواهی آمد یارین
 پیلان که نیت دم و قدر بخت مند جا قور تر نلن افان خیلن ملکی قننه و افر
 نفیس و فریاد آتش تأثیر فلک ایش و بشرب **اول خلقت زشت و ظلمت**
 تغلب و تعدی سندن نظام ایدوب ایدیلن **فلان الله فی دروین اولیادش**
 عدل آینه دیک اولور که منظوم پناه اولوب ظالمی تبا ایدوب افتاده
 دستگیر اوله و جلوس تخت سرین اوله امیر بزرگان لایق و نراوان و
 بکسر لور کن و داد خواهان فریاد رس و پچان لور فلهین اوله **بیت**
 از آن آمد بر سر این سرین که افتاده کانرا شوی دستگیر سندن اگر بن شام
 داد مری بو ظالمین الموقر کرس و بن پشت و پناه ایسک انلر کظم جادنی
 او ستمزدن ایروق کرس که بر بچولم اکثر فرجه که اندیلر اگر بر علم دافعی اید
 بو بر قافه خسته و شکسته و نیم کشته که انلر کشت با و خرطوم اژدر سجالندن



رها

رأ بر کشتن پایمال اولوب آغشته خون خاک اولوب مقرر **بیت** یکبار ز ^{می}
 دل رفت عقل و هوش این بار جان بی که متاع و کفر نماند ملک اید و باری
 جزئی فرض انک کرس و این سر بر موقوف انک کرس صواب بود که بر چشمه
 فراست و صاحب کیاست **بیت** و مدار کیم و از ی غرض و حاضرا اولوب
 و بیابن مشا و و اولوب بو خصوص ویر اجماع و ابقاعه ناظر اولور که بی مشا
 ارباب عزم بر امر قصد و بر مقرر مقرر مقبلان قننه نامقبول و عاقلان رانین
 خدوق معقول **بیت** هر کوا دانش نیست یاری نکرده و شاون کاردی بونلر
 میانم مکر بر خرکوش بن هوش وارد مکر اکا برون ویر لردی جملی انک و فر
 عقل و کمال فیه معتدل و غیر لکی و حسن تدبیر معتدل و چون بونلر
 اتمام ملکی بو قدر اتمام کورده اقدام اقام او زن قیام اید و اولوب
 کلوت جواهر و ثنایه سکنا داد و انتظام و بیرون عبارت فصیح و کلام **بیت**
بیت مشا و کس عیت پچان میجرک اینست رسم قاعده داکتر
 از حال بی کسان نظر لطف و آمدار کز تابه و تخت و دولت و اقبال بر خواب
 اک ملک صحت بیو سمن بند سنی پیلان ساله کوندر **بیت** و بر این منصب اید
 بکامر اقسون تا نیم فعلی و قوی کورسن اشترک امید در که ملک غیر فیه
 غایله او ستمزدن رفیع اید و حسن و دای روتیلر بو ستمکار که ظلم ظلمی
 اید دفعه ایدم ملک اید نیم صدق اما تنک و دین دیا تنک و عقل در تنک و فرط
 کفایتلر شایسته شک و شمه شهم بوقدر که سنگ کفتار و کرد ادکی کما تله بچا
 و صدق اما تنکی دفعه تله کورشم ایشتم و دای صواب غای و فکشی کل کما
 بچا ایشتم **بیت** کده کان تو زین بک آن مودم بارها بر محک امتحان نقد تویش یا فیم
 بهمان معن و بر کده حرکت ایدوب اولنسه کصحت وقت و مقتضای مقام و اقام

اتمام آنک کرسن بلورس که پادشاهک سلی آنک ترجا بلکه کویان باز در اوله
 دیشلر که هر پادشاهک عنوان تا که کردی و مغنون مکنون اسرار و سلی
 کنتار و رفتارند معلوم اولق مقرب دن زیرا که اگر اندن بر هنر و فضیلت ظاهر
 و افعال پسندین و اقوال مستوده و مدور بولس پادشاهک حسن اختیار کمال
 مردم شناس کند استدلال قلدیل و شید که اندن خطا و غلط و هو غلط
 بر نادر و سادرا و له پادشاهک سبب سون و باعث دهل و طعن اولوب بد کاللی
 غیبت و ندمت مجالی بولم له علی حکمت انتاب بویا بر بی حد و بی حسابت اید
 ایدوب بویا شلر که اوله کسه که بر جان رسول کوند که لوند که اولوق
 عاقلی و اقواله بلکه فصیحی افعالر جمیع کمالی اوله ملوک لاله اکثر سانه
 حکماء فضیلت پرور اختیار اید و له بلکه بعض ملوک عقل و فضلر نه زیاده
 اعتماد اتمک طریق سانه بالذات کند و که سله و بویا بی اولوق اید
 و خلعت خلعتی کند و خلعت اید سانه بنف کید حکم حاذقین لیس کند
 نه و آفرین اید که اید بیت هنرانی که شیرانرا شکاوند پیام خود بیجا
 خود کناوند بعض اقامل فضائل محامل سال حقنه بویا شلر دن سدر قالی
 بیت فرستاده باید که دانا بود و بگفتن دلیر توانا بود از و هر چه پیش
 بویا باشد طریق صواب سخنها و خویشا حکما را کند بدان سکه مجلس قافله
 با کس که از یک حدیث دست بر نه زده جهات و خلق بگشت یکی دیگر از کفه دلیر
 میاد و غنط و یار کند بهر و ناید ای ملک اگر چه که نیم نصاب معرفت مالدن
 نصیب وارده اما اگر پادشاه جهانیه اتمام بویا در هر حکمت بر پنجوی
 فایده سلک اعلم و افهام ده اتمام میوه بند آئی اوین کوشش با و قلعه
 کردن آذغان و پیرایه تا و رفتار و سلیه بازان لستهار اید نب جمیع احوال

جایه

آشکارا

الطوب

و اطوار و افعال کردارین دستور العمل قلم و اول قانون و قاعدیه اقدار
 ذمه فرض عین و دین واجب له و ایلیم ملکایته های بجز و زایم ادا
 و مهالت و اتم لاسباب سفارت اوله که تیغ و بانو شلر آیدان کی تند و تیز و
 بران اوله اما بویا ایلیم لطف رفیق و مله طقدن غالی اولیم جوهر لطف و
 صفات حاله و غایبان اوله هر کلمه مطامی عرف و غنیمت بهام و له
 واجبدر که مقطعی رفیق و لطف اوزن اقام اوله و مرغاک که فاخته سلی
 نایم غیر تاجی کلمات هیبت آئین اید افتخار قلعه لوند که خانه سی فاد
 انش و الفت ایچ کلمه دلاوین و محبت انکین اتمام اوله بیت کلام
 لطیف سخن از سینه تخم کین برده زبان رفیق زابر و خشم جین برده حال
 لوند که کلام رسول قاعد و علف و لطف و خشم حلم و قهر و مهر و عناد و انقیاد
 اوزن مبتنی اوله و بسط و قبض و وعد و وعید و بیم و امید و اخذ و عطا و انفا
 و انجا و ترغیب و ترهیب و تریم و تخریب معنی لرون سفر و مبتنی اوله
 تا همان دارلق ناموسی و شهرارلق شکوهی مرغی قلعه هم اعدا آنک اغنی بالقیس
 و حال مال تدبیر تن و یر لست معلوم اوله اما سنگ کبی شلر عاقل و حکیم
 که عقل و شکافله بر مشکک دقایق و حقایق و اصله باب رکن و مبتنی
 بیا تحصیل حاصله و سراج و ارسلیک و لوقیه بیت بویا شلر خیر و انجا
 اوله رنجه سنگ را یکله بخام رنجه سینه سیر سیر که سوزد دقت شکفتن
 خوش با کس محسن هر کلمه ملک بلورس مقتضاس هر مقام اگر س بویا
 اقدام ایراس یغیم و ارکانی اتمام ایراس پنجه و زرا ایدختی ادا
 ایدوب بارگاه ملک و اید اندی و تا اول زیاده که توقف اندی که غیبت شب
 لباس عباس کبیر سکه طلوعی طاق سپهرین قام او که چکدی و بعد زمان

نرو و جن بد رتبه بیرون. ارهوا و زمین او کرد. ^{کودم} بن کمال مفتقدن سکا بنی و صاحب
 و حامل اعباء و سالتی حضور که کوند رتبه شویله بیرون هم اگر مقام طاعتن قائم اولون
 اول اند و کج خراجه نام او دلس و شدیه دک و اقوا اولده قبا یی و اخیال و محاسن
 احوال که اعتراف ایدوب مضبوط خلوه دن طریق قبه و انصاف کله سن جناب غریب
 تا بعد ن غلعت عفو و کرامت مصلحه اختصار من بولسن اگر حیض و پیشین استقامت
 فوایچه نصایح دن محروم اولوب کلام جواهر انتظامی عند حصول الوصله اوین کوش
 قبول ایتدسن آگاه اولده احوال تیر شتاب و کمال و پیر یاله و در جوف هم
 و سماک راجحه کواکب بر شکر غلیم جمیع ایدوب بر شیفی ایدرس که اول دشت و
 جوی خنوب کله جیفی ایدرس اگر بوقضیه ده تیر دک و ایدرس بر آن توقفا ایدوب
 کله سن که بر چشم ده حاضریم و غیر و شد ن سنگ جانکه دن بر خیز منتظم تابعین
 ایدمالی جها آرا محکوم سن و کذوی نه چنبره مطلقه اید و کله سن رخت اقامت
 اول چشم حوالی سندن کوترس سن ملک پیلده بی جی کاستغراب ایدوب شتاب
 تمام چشم جاننده روان اولدی. بمانده کله ی صغیر و حشیم بقرب صورت مایه ایتد
 آبر کای مشایخ قلده بهر و زاید عا ملک کل بوجه سندن ابدت آل و آنا
 عباد ته مشغول اول باشد که ماه مقام تن قله و قویه انا بتکی جمیع قبول انصاف
 قله بماندم پیل خرطوم لولین اوزاندی و آیب نفسی آیتشوب آب سراب کی افند
 ایدیک خیال اندی که ماهی اغصاب اندی رسول ماهه آواز بلند خطا ایدوب
 ای رسول بکن که ماه جها تابو بحر کم اغصاب ایدوب که جوم خرطوم دن جنبش
 ایدوب اضطراب اید بهر و زاید بی قویه و انا بقدر مساعتاتک کرک
 نایر غضبی سکن اولده و حرکت اضطراری کذب قرار کا هند چکن اولده فیل
 ماه اطا ایدوب اید و کی کناهه مستعقار و انابت اندی و عهد ایدوب شتاب

ایدوب کیم بعد اول مقام خلام ایلیم و عولت کیم اول چشم حوالی سندن سنجار ام
 بهر و زاید احوال بی سرت اغری ملکن نه ایصال ایدوب خرکوشلر یاس احوال
 و فارغ آبال قلده و بوالطف حیل و حسن تدبیر اول بلوی سیاهی بحر کوشلر
 رفو و دفع ایدوب بومش اول اجله ن کتودم که سیز که میانگنده بر پیر یاله
 و شیش صاحب تدبیر ن لوبدور که اتمام مقامات انک من اهتمام من اجمعت
 اعباء و قهر خصامه انک ران مشکک سید الکفا قلده اگر بوباید سنی کوشلر
 مصلحت کنان امین مستشار کن اولیدی. پیور واکور هریدیه که طغرای بی
 بومشوم نامه مرقوم اولیدی. و سزی انک شامتدن و سلطنت و غانه و
 تحت سلیمان عدم عدم لیاقتد آگاه قلده با وجود بوقدر خصال نامحور که
 کن و یکدله تا نوس و مالوف و غده ن خد یعلم مشهور و معروف و پادشاه لر
 و خدعه و مکر کیم عیب مستقر د کله سن هر که بیکانه شدن معروف و دانش بوی
 یئدر که تیر کشت ن غدن اند و پیور و شنای نیست بی وفایی مکن که مردم را
 پیچ عیبی جوی وفایی نیست سلطین جها سایه و حاد انک آفتاب عدالتی
 افق ظهور دن طلوع انجمن عرشم عالم منور اولن و مهاد امن و مادر اسایش
 عالمیا و آرامش آدمیا انک ظلاله و نصف است امانان دن غیر یس میتل
 بلکه حکم بالعدل قامت السموات خیمه آسمان سقون عدله ن غیر یله قرا قلم نیست
 عقل آرنه مخنه و نموده این کنبه آبلو بنوع چون انتظام حال سکان خطن
 سلطین عدل آیینک وجود پیر جی دن منوطه و اظناب آسمان و تاد داد و
 و ولایت جها و ملوک زانم مقیده و مربوطه و احکام حکام میادل و جا آدمیا
 نافذ و جان بدن و فو سلطه قضای نان لکی مجاری نفوس عالمیا ن سائر
 لوجم پادشاه روزگار اولده واجب که وفادار محلات شجر اولوب

مطلوب فریاد کسی طالبان جفا کار او **بیت** آینه سوزن کار کند در محنتی و در غلظت
 مهر لطیفه مجلی قله شعله رعایا که بر حاکم مکار و غدار که در نظر قمار و خواستی در کند
 گرفتار اول **بیت** شکاکا اول بله تیش که اول کسی روز دارد اول گریه و تپه
 بشده طپور باس ها صبر یل که نه و جملد اولش در اول **بیت** زان اید خیر
 بر کوه دامنند بر درخت اوزن کشیا نه طوطی **بیت** هم جوان من بر یک خوش رفتار و ای
 قرب جوان حکیمه میا نغمه بنا می دهد و محبت استوار د **بیت** بکا متصل انگ دیدار به صفا
 قسود حاصل اول **بیت** صدای گفتار و عاشای رفتار به حقیقت موفون و جیور
 نا محصور و اصل اول **بیت** ناکا بک غنیت اید و ب ناید اول **بیت** و مدت غنیتی
 مدت مدید اول **بیت** ین عودت احوالا بعید اول **بیت** ای میل تمام غنیت در کمان
 اول پچان مرغدان فنادن کوه با بقایه کندی مدت تمام دی در صحرای کرم
 بر نهی کلوت آنک سکندر قرار اند **بیت** چون معاودت بک باید در انید قطعه اش
 انما فی عین اندم و تپو یله پیوده مجاد لای کوی یو بایندم **بیت** چنیت رستم برای
 یکی چون زود دیک آید بجای **بیت** بوحال اوزن پنجه زمان چندی **بیت** و ملک طوطی
 کن دور سن تمام اندی بر کون کوردم که بک در چته کدی **بیت** چون خانه سنج بکانه
 کوردمی **بیت** خصوصه آغان اید و بایندی یا هوس نیم آشیان من یلر س **بیت** کند و برانک
 باشک می یقلدی **بیت** بکا پنچون لکم اید سن ین خانه می بکاروان اید **بیت** کردیل بکانه
 دکلر سندن بوحالی ده کشیا نه اید تپو جواب ویدی که حاله نیم نقت فرم در
 ذماید نیم **بیت** اگر حق و ادب ین اقامت اید و ب اثبات اید بک اید **بیت** بکانه
 ید غضب تغلبدن نیم یدم سندن سابق در **بیت** پس بوحانه سندن ای **بیت** بکا لایند
 القمه قفله **بیت** نای کلی به موقی و لدی **بیت** و متصل میان نزن آتش منان شعل
 اول **بیت** مدت مجادله تمام دی اول **بیت** هر چند که بن طریق مصالحه ارشاد اندم

تپو یله

مفیداً و لیوب **بیت** آخر کار بونک اوزر نه قی را تیدیل که بر حاکم غاوه مرا فقه قله لایکی
 جانک دافنی کلون کی ش تا ای اید استماع قله **بیت** و بی میل محابا مقتضای شرع شرف
 اوزن قضا پورب منازعه لای انقطاع **بیت** بکسا ایدی بونولین بر ک **بیت**
 زاهد روز دای **بیت** وعاید کم آزار و اهرور که هر روز تا شام و هر شب تا سپاه
 اول زماندن که نوبت جمشید زین سن بخورشید **بیت** و التماس و پنهان اید پیش
 کا هنر چالنه تا اول آواز دکلر که بک مسکین شاعر سلطان شام و لایق فرشتها
 دیوان پیدانه ساله نفس نغینه پوته ریاضت آتش عیش و عله تاب و یر
 و اول ساعت دن که موکب کواکب **بیت** و سجا پنجم ثواب مغنا پهر میدان آسمان
 جولان قدور در قله تا اول وقت دکلر که چرخ صبح عالم آرای مطلع افقدن فروزا
 اول **بیت** آثار طلعه آفتاب جهان تاب **بیت** کمان خطن مینه غایا اول شمع عازم
 عبادت اوزن قرار قلب و شوخ شوم و شعله شوق قلب یا بیا قلوب سبز زار **بیت**
 بایان لرشک آب و یر **بیت** اول خط طبع لکیمانه سندن **بیت** ان یوشی بکا لایند
 اوزر بایکی جهان پشت و پایی **بیت** کدرش خاطر ندن ماسوایی **بیت** اول صایم لکیم
 عیش و مأده افطار آب کیمه مقصود **بیت** و مسکدم و هنک حرمت و م **بیت**
 باب و دیانت آندن دورد **بیت** علم شریعت و فن طریقت اهل کمالی و علوم
 و فنون نقلیه یا سرها بالنعلم **بیت** علم منت و حدیثن ابوهریرن تک تلخیص
 و باب کراتن معرو لیک غزیر **بیت** و محکم دهرده اندن عادل بر قاضی دای
 یتره کلدن **بیت** و بلعد ما و راه النهر اندن اولی دافنی مقصود کل صواب بود که بوی
 اکامراحت اید **بیت** و قفیه فر فیصل ای سواد **بیت** سون **بیت** آنک جناب شریعت مانع
 کین **بیت** پس آنک قضا سنده ایکی **بیت** رضای و روب **بیت** بعد از ارجاضه قاضی جاننده روا
 اولیلن بنر آنرا بیلد کدم **بیت** تا کی **بیت** روزی که فواد روز کار نه ناولد ک

کورم و بی اختیار محاکمه عدل و انصاف معاینه و شام قلم بهمان کم صایع از هر یک
 انور راست کلاه ایاء اوزن کلب محراب توجیه اولدی و سرفیه بد تکیه بلند ایستاد
 وظایف غار و نیان قیام آتدی و دورود از صلوات شروع ایدوب تحویل
 از کافحی و خشوع تمام اهتمام اندی **کلیله** و زخمت آن غار
 که در چشم مردمان کتاری در آن چو در غیمه بد باغی کسان چو در آبنا بوی بر
 بگفت تهر چو آنی بحال اوزن کور دیل تعجب ایدوب برنا توقف کو ستر دیل
 و در و کار کمال حاله هر بار که بصرای **میرزا** نغی مشوک کر که عابد نماز کرد
 تکرار ایدوب استماعدن امتناء قلده چو نماز دن فانی اولدی در دنیا نه شای
 و تومنتاء دعا ایدوب اناس تبدیل که میانلن حکم اولب قیفه لرین کون **میرزا**
 کمال عدل اوزن فصل ایدوب پایا نه نشدن بر پنجه زمان اولجا بندن گاه اقدام
 انجام و بونل طرفدن انجا و ابرام اهتمام تام اولد قده **میرزا** که کیفیت
 واقع علی ما هو الواقع تعزیر و صورت قیفه علی التفصیل تصویر این که **کلیله**
 دعوی و صورت مدعی **میرزا** عرقه غرضه تیشد در یک کور به ایدوب **میرزا** بیکی
 تیشد و قوای باطن مختل اولوب حواس ظاهری گشت و **میرزا** در این بختدار
 شریک آثار ضعف غرضه تیشد و **میرزا** دست بر دوزخان روزگار
 جفا کاردن فعال بوستان حیاتم زیول اولشیدن و شب شتاب که سراسر
 قوت تاباید صبح شب که مستحیج عیب در مدلل اولشیدن **میرزا**
 آهیم ایام جوانی کجب موم آمانی **میرزا** فی کجب دایم کم اولدی غرامت فزون
 ضعف عرفدن بدن اولدی زبون نه قدر زهت ایدوب دافق قریب کلز و صوت
 بلند تکلم ایدوب دعوا کوزی کلمات فصیحله تعزیر ایدوب ماده نرا عکری عبارت
 و افوا ایدو حزن و تعزیر قلکن تابن دافق مدعا کوزی کوشش بوشد استماع ایدوب

جوانی لها طلق و حقیقت حاله اطلو ایدوب مقتضای عدل اوزن قیفه
 فصله قادر اولم **میرزا** بویا بر نیم جناب دیانت مایم **میرزا** انکون **میرزا** لازم در کف
 خصومتدن سابق سین و دوستانه نصیحتدن نوان خیر بوسم و بر مغرور کس
 و دنیا کوزی تفتن اولم تذکیر و تنبیذ برین ایتیم اگر نیم کله لم نصیحت انجاعمی کوشش
 آذغانله آیتنا ایدوب **میرزا** حق قبوله تلقی بولسن **میرزا** انک غراتی دنیا و عقوبت
 سن و اصل اولوب **میرزا** عاجله و آجله فوایدی کور سن **میرزا** اگر همه قبوله استماع
 ایتوب موجب موجب عله ن استماع ایدوب سن **میرزا** بن باری نده بیدین حق
 معذور اولوب تمت قعود تعزیردن دور اولم **میرزا** بیت من آنچه شرط نصیحت
 بحال **میرزا** اگر قبول کنی و نه تم تو میدانی **میرزا** مواب بود که هر یکون طلب حق
 طریق انصافدن اخلاف ایتوب مال و مالک **میرزا** معروض فنا و عد و رزوال در مغفون
 اولم **میرزا** و طویق باطلدن حاصل اولد خطام دنیا ی فایده نفکری ثواب
 و تعزیر متعذر و خود مغفون قلیله سن **میرزا** کس ایتد **میرزا** احاکم علوی **میرزا** اگر خفتی حق طلب
 سمت استقامت مایه اولدی و منعار و کبار مغفوت دیانت و صیانتی کدوم
 و دثار قلیله تنفیذ احکام و تصدیق حکما **میرزا** ایتد **میرزا** و **میرزا** ایتد
 و تکلیف صغیر عاکدن محو اولب اثبات حقوق و اقامت شریعت **میرزا** کس محتاج **میرزا**
 چو انصافدن هر یک بصر بستران مد غرضه مبتلودن صورت حق عین انصاف
 معاینه ایتد **میرزا** لوجوم بر کینه تک نفل اعتبار نه که دیر مغرور کل ایجا هر صد قلدر
 و غبار غرض پیرامن آینه دل بی غلظت دور اولم **میرزا** افتقار لر مغروریدن تا بحال
 صوابدن نقایص غفای کوروب **میرزا** شاهد مشایق حق منقذ دیر و دلتی جلوه
 قله قضات با بند بومعنی بعضی ثقات حکایت **میرزا** آیات فارسیله اثبات
 انشودن **میرزا** کس **میرزا** روزگار استقامت و الله که بخیر اولشیدن اول حکایت

کوی

بک در اول دور غریب زبان در بدن لبها ترکیب شد و بابتی **نظم**
 قاضی و شاعر از اهل بن عزیز کوه آب آید و اهل قین و بن وقت کوه و فریاد در
 وقت شادی و مبارکباد در دیدن بختی و اعلان برکتی بحمله اجرا و ظلم اول اشیا
 خصم خود قیقه عالم در آن کم مظلوم و کم ظالم و جاکل که قاضی حکم هر ناه
 ایل عالم را نیز روان دید که هر چه فعلی دانا در کوزه عیلت ناپیدا در
 جا ملک من بود و قدرت ملک هم من شیعضا ملک و بن غرض اول خاص طور اول
 ظلمت علت دل بی نور اول اول ایکی عالم غرض کوه در عین علم و حقیقت دور
 چون دل کند در علت دور و رویت حق که کوه بر نوازه من که شکر الله که بیند
 چون طبع اندک اسیر و بن من قاضی رشوت و اید بک احتیاج حق باطل و بر این است
 بخدا که در غرض آینه دل بی غلگی تین قلم شد در و شعاع شعله شوق
 دیر و یا شک غیر اول شد علم شریعت نوحان و علم استقامت شریک
 دوران سن و زهد دیا تدر عصا می مشرب و معصوم که امضا قضای طهار
 حقه سبیلین در بنو بیو بیو حکم واجب و بن عید امتیاز ادنی عقاب
 عقاب که گفتار قلمی محقق در **مساله** هر که کرد کثر از حکم تو سر بر آید
 که بر آید بر آیت نویسن اما بن داغی واجب که نفاغ غنی زمین دلکن در
 این سن و محقق پیلین که صاحب حق حقیقت غالب مطلق در اگر چه که
 ظاهر اند عای لا و بر بولت مراد حاصل اول مراد و طالب باطلی عیال محقق
 محقق و به چند که صورت کرد و تزیین و زبور قبول و عاقل اول مراد آن اهل
 کما زهوقا **بیت** که مرا مرو ز دوانی سهند بفر داجا سان بکسوفی کند
 بصورت تغلب کنی که بکدری بمعنی نک کنی که بر ابتری بنم سن نصیحت بود که
 کرد از نیکی و خیر اخوت قلوب دنیا ی غدا و عمر پایا که این تابستان



و نعت

و نعت کلماتی سر بیاز و الود بقا احتمال ویر میسن و غامض عام اهل
 و قریب بعید بنی آدمی نفس غریب کنی بلب کند و حقیق جایز کورید و کوزه اندک باین
 و واکو **مساله** بر که مندا پنجه از خویش آید ناپسند که بن روز و در
 غدا اوزن زبان و غط و عیبت بر کار اید و ب غایت رفتن بر نوازه و در
 تا اول ایکی ساد و دل انگ مجالیتله موافقت اید ویت مساحت با اول و اول
 مطیاش بی توقف و بی تکلف قیتمه کلید کن به روز و در چو اول ایکی شکان و دام
 حیلید که رفتار اید و ب ایکی نکار کنی که در جلدی بها بی اختیار بر حلا اید ایکی
 طوبی صوم صمد اس اندک شربت خوان آید و نعت کشت خوش کوار
 افکار ایدی و مقتدا روز و نماز و صلوة و پر هیز احتران نفس خیشی
 خیشی مقتضای اوزن بنویتی و منته اولی **نظم** ای پنجاه آدمی و اهل غدا
 سورا سوز طبع کنی در آن ظاهر طاعت موافق در لیک باطنی منافق در
 فی و اوستنر تا می قی قی قی بنزایا دلن ذن قدر طبع کنی کذب و دروغ
 یوق در و نزع ذن و کلو فر و الذ عاصی عاصی و نوا اوزن و اوستن
 غلو ایچند صلوة و آدایل فرصت اوین چو فادایل بومشلی کوردم تا معلو
 اوله که غدا به سیرت اعتقاد و آنک زنی تقریر به صدق فیس نه اعتقاد جایز
 دکلون بوم شویم غدن پیش و مکر اندیش نک ده حاله بها بنوال اوزن در
 آنک معایب و مثالان بیکدی که سکس جیرو و رشته تقریر و منتظم اوله
 عا نه نسبت قی در و در و نه نسبت ذن و **بیت** که صد هزار قرن کم و منفی
 از صد هزار گفته نیاید مکن یکی مبادا که بین بوا حیطی آنک ذمت دنی هست
 حواله اید و به سرین سلطنت آتی امیر این سن میرا که افسان شکر
 فرقا مبارکده میسر و لو و بن شب شهرستین کار سنگ دوباره آنی سنگان

وهر زمان پا به تخت سلیمان آمدند قدم شومیل چنان نهادند که از آنجا که ایشان را دیدند آنکه فرستادند
 بوان شارا تیره که چون آنکه طینتی ناپاک و جوهر ناپاک را بدین سن آفریدند
 پیروزه و دن غیری نه فایده حاصل از **بیت** کوه پیاکی که در کاه و قابل فریض
 یوسف هر سنگ و ظرف اصل بیفتاد اولین طهور زانند کلمات مزبور است
 اید یک بالکله اول فکر دن نفوس اید و **بیت** اتفاق حکم سایه و عقیده یعنی
 ایدیل اول خاک رسته روزگار و مایه اعتبار و قراء دیوان آداب و تخیل
 و اقوانی میانه بویله خوانا ولد و غنن نار عاده بویله یاند یاقلدی و زان
 زبان ملهتی در زانندی و اید کای سیاه و دومی شوم و ای جفا خوی بی
 جاب حیای بوز کدن کوثر و **بیت** بکا و حقارتی روا کور که و بی قد و مذمت
 سعی بلخک در نیو اتیوب سکه شامت و خباشت و دنات و خوارتی نام
 آورد که میا غره بروشت غبارین قیارد که صد هزار نفر آنکه دفعی میشد
 کردند و بر فتنه آتش با کله زد که آب در پای منت اقلیم ایلد کین بوی که
 رود دل نرود صورت جفا تو از دل آیانم جایند نه سابقه اقتضا اند
 بودند و محبت روا کور که و یا به حق مقتضای سید که بود کلو لطف و کمت
 سزایور که شویله بلکه برد ختی قطعات آنکه بختن بیست و چوب
 قیاسی به اول و لیکن دو حجت از جفا یله که مطلقا آنکه
 نهال و فایده اول و جراحت مصعاص مرهم و دار و یله اتمام بول اول
 اما جراحت کلام صیالات **بیت** جراحت است آنکه ایتام و لایق نام
 آلت **بیت** جراحتی که تیغ زیار سیدی پیروز مرهم راحت نکو خواهد شد
 میا تو دان کن زبانه ز غش بغیر محبت سنگ و بوی خواهد شد
 پیکار حسن تدبیر سپید و جوق مکن دن اما خند کلام که کار باند و

بول افرا و اولوق ممتنع در **بیت** تیر که او نزد بر دم پیکانی آید برون هر دخت
 انقصر که شامخ اولوسه بر حید ایلد اولوق میسر و اما نهال کینه که زمین سینده
 اولد بر جان ایلد اولوق ممتنع و کل مثلها آتش اگر چه که سوزن در شر و
 رشتی آید قابل و الدربه لیکن شعله حقدی میوه جبار و سیول انهاره اطفال
 محال و و زهر حله هل اگر چه ستم قانده ممتنعی ترایکله بدند زو ا قابل
 ولی نه حرکت بر ترایکله سینه دن مند فو اولوق ممتنع من بعدیم نوعه سنگ و
 بر دخت عداوت نبش در که **بیت** خجی قهر شرای و شافی بیخه شرایه تیش در **بیت**
 نهال کینه که در سینه نشانم شدن ممتنع و حقین که بر چه خواهد داد
 درخت حقد بدان که نه میوم دارد کطعم ان بناد قدل کسی مرسم
 بوم شوم زانغی تقریر و تعبیر فصل مرقومی ملک تعبیر معنی تعزیر تحریر ایتام
 و آنزده حال شکسته بال ملوک و مخدول دوندی کندی و زانغ اندکی وضع
 و کند نفسی ملومت ایدوب اید و عجب جاهل و وضع و عایمان حرکت اتم
 و کند و قوم و قبیل ایچون اعدای ستر روی و خصای جنک جوی بیاد قلم نیم طوی
 بصیفت و مسلح براردی و بولایند و محترم و ایدیکه اک کتس بوجراته بدند
 بهتر دن و بوی سخن گذار و خداید سزاوار ایدی مقلوع و مجرور مدر که معایب بوی
 شوم نقیر و قطیر انک مشکوف و معلوم دن بولمر کاغاز و اجناس بدن لطف بلبل
 و بومفک مدخل و مخربین بدن دقیق تصوق کشلردن لیکن مقتضای عقل کامل
 اوزن ملو خطه حال و ماکر جلدب تانی و تامله مایل اولوب من صمت بجایم
 عامل اولمشردن آلت زبانه بران شکله آفرین اولد و غنن حکمت اولد که
 آنکه باز یله عمل اولینه که تیغ بازلق هنگام بازلو لوقدن و تیغ زبانی پیام کام
 فوسر افرا و آنک سر بازلق و کرد و پرواز لوق دن **بیت** دل او جند آهه میوه

دل افشیدن بنفشه ویرد باشد . چو زبانشیو سخن و سر زده .
 چه عجب جان نیرم اگر لری زده . تیغ را چو بقصد جا کردند راست بر صورت زبان کردند
 نه که دلا و زبان تیغ میدان کار ندارد . اتمال انکس که **بسم** هر سخن نویسی
 و هر گفته زبانی دارد . مشکل بود که بگویم مواجعه ده . واقی اولدی . دلیل این کلام
 لوجرم سینه سینه حقد و کینه زیاد جای گیر اولور که . تیر تقریر زور و اولیج زبانی
 تا اثر قلوب . دیشلر که عاقله هر چند که زور و قوت . اعتقاد قلم لایق بود که
 آفت و باب خصیصه . واقدا و زنا دعوات و تبادی اولیه . وعدت و شوکت انکاید
 سلسله مخالفه تخریکی و اکویریه . که هر کس که فوضا انواع نوشدارو و افاض
 تریاقه قادر اولد . معقول دکلر که اولامیند لاندن تجرئه تم قائل . و نه
 اقدام و جرات صادر اولد . **بیت** هر چند که تریاق بدست تر . زهار که تو
 هله هل نخوری . محقق لری بونک اوزر نه متفقد در که عاقله فعلتک اثری قوی
 اوزن را چه . و کسر دارنیک مرتبی کفایت اوزر نه و افی اولو کر که تا عواقب
 قرین مرشد و صله و خوانیم احوالی مقنن فو زو بخا و اوله . اول کینه نک
 قوی فعله غالب اولد . کمال همتی کردن تقریرین حسن ادا و لطف تغییر
 عبارتن علیه فصاحت و زیور بلوغت تن بین مصروفه . آن زمان قوی عمل
 حسرت و ندامت مفقذی و کردار حیرت و ملو متی متفق اولد . بن اولد را چه قول
 وقامه فحلم که بوا مرکب فاتحه سندن خاتم سه نظر اندم . و بوی طریقه ثانی و ثانی
 رفیقیده کتدم . اگر نیم فرقا شام افسر ادراک امیرین اولد . خزانة خود دن هر
 اولدم بوی خصوی عقلیه مشا و دایلردم . بعد نکله آغاز ایدوب فصل کلام
 پاکین . و بی عجب که شاید شک و رپیدن منتز اولد . بوی قلبه قال ایدوب
 سولیدم **بیت** سخن را سخت ناسخید کتم . و ناسختی این بود ستم

چون بی اشارت نامحان عاقل و مشاورت عاقلین کامل بولام شروع قلم و قلم
 بولکات پیرو . و وحشت این خصوصت آنکیزی در میان اندم . عجب دکلر که اشار
 نرم سندن مصود اولد . بدگوی و محال کو عکله منسوب اولم امثال کلام
 المکثار مختار . یعنی بیای پیرو . کوی اولور با و چون دکلر ظاهر افشاند
 سایر انواع حیوانان کالنه ممتاز . و بیان سرافراز د **بسم** عاقل و عقل
 کلام بری مرا بتدسکلی دادی و زبان بسته لری در جایت پیرو . کوی لردن
 غدا یلش **بسم** بهایم فوشیدن کوی یا بشر . زبان بسته بهتر که کوی یا بشر
 چو مردم سخن گفت باید برش . و کز نشدن چو بهایم فوش **بسم** کشتی خود لری کند
 طوق . یوم باغ غنی بله و کن او غنوم . اولور سه غنچه کبی یون دهائی
 کر که سوس کبی انیم زبانی الققه ناغ بوندند بن زبان طباطب و اظطر اب اتدی
 و کذوب بر بنی عظام بل عتابل ایدرک او چدی کدی . ای ملک بولر لری نیم میانه
 مقدمات معافات بودر که . سکته تقریر و مستظم . و کلام تغییر لری منظم
 اولد . ملک ایدی ای کار شناس کلام عبسیت اینجا کی تمام ایشتم . و آنک
 منمن مندر به اولود فرایده و فواید آویند کوشش خوش ایدم . عقل و علم
 مصاحبت و حکایه مشا و برت علوت حصول سلو مت ایدی و امارت و قول
 سعادت سرمدی و دیر ارحی . علم الیقین مشاهد قلم **بیت** معرفت
 محبت اختیار در ماند شک . کیم نسیمندن ایرد جان اش . فعل انکارد لیک
 سوز لری در رهبر فضل و هنر . بعد که خانه دل و جان بولوم زخون بیانک
 شمع جمیع آرای خلوت نشینان سوامیه قدس و لمعه از زانی بر توانوار لری
 اولدی . نیم و شکر مکر تدار کنه که پروانه و ان سوخته شعله بوان اولدی
 فکر اولدی . و دقیر عار طلب دثان و اطفال شهر و فوس را شر را یی

نه تدبیر قلندی **بیت** تدبیر تو آنجا که هستم بر جانم صد کار فرستد بیکم باز
 کار شناس زبان شکر و سپاس ایلد ایتدی **بیت** نه اقبال و تدبیر که اولسون
 همیشه دشمنک افکند که اولسون اول دایلی که و زرای دیوان آرای عرش
 انها اندیل جنت و صل و فخر و قیل و قبول باج و التماس و خراج و عیش
 نیم قهر و مقبول و نیم رآیم معقول دکلون امید وارم که اول بدایین که بدین
 بایند بر حیل تدبیر ایلیم که بن بوشدند قی و تمام و اول مکار و شکار
 اخذ انتقام میسر اولم که چوق کس نه جل جلیل تمسک مراد لر نه و اصل
 اول شلردن و اول امور عظام که مکابله ایلد اما میسر اولم که فریب ایلد
 بوشلردن نه که ولایت کرکان عیار لری اول زاهد قریانی ایچن طیار اند
 کوی سفند فی حیل ایلد الذن المثلردن ملک مستغفار ایتدی که بجز اول شلردن اول
حکایت کار شناس ایتدی روایت ایدر که ولایت کرکان بر زاهد قریانی ایچن
 بر قیون آتوب بونیندن طاقوب صومعه کدر کن بولن طیار اولردن برنج
 عیار اول کوی سفندی کوربه قوت سمعی نهاد لر نه مرکوب ایتدی حرکت کلوب
 زاهد کپینه دوشدیلر چون قادر اولمایلر که کک چنگ جنگله و پلنگ مثال
 پنجه قهر اول شکاری چار و ناچار الذن آله کن لاجرم رو باه و اعلق
 و تبصیر طیار ایدوب فکر ایدیلر که زاهد خواب خرگوش ویدم پس
 بایر هر بره داستان حیلده بر فضل و کتاب خدمت دن بر قاعد و بر اصل
 اختیار ایدوب قصد ایدیلر که زاهد سه ده خاطر و صافی قلبک تو عقلی
 تازیانه مکرر کنم و بر زرق حلوئی دام زرقه کدوم حرام این لر بونینده
 واحد بعد واحد زاهد کبولد کلوب برسی ایتدی ای شیخ بویکی نلیر
 بری داغی ایتدی ای زاهد پاک دامن متقن فرقه کی تلوی شاید سن او

بو کلب

بو کلب بدین بکنر که شکار کور سن بری داغی ایتدی اما استاد بو کلب علی قنبر
 برید ایتدی ای میناد بو تازیانی کدن آلدک بری ایتدی بو کلبه بو شیخ بکنر که بوشک
 پاسبانی دن بری ایتدی بوشک شکاری غالباً بو شیخ پادشاهک سبانی در القی
 عیار لر که جمله سی بولمده متفق اولوب هر طرفدن هر بری بر حرف آتیب زاهد چای
 طعمه ماشنه نشان ایلدیلر و بوشلردن هر بری بر افسون او قیب بوشلردن
 بر افانده سولیدیلر **بیت** چشمش بعشور زده لب خوانده افسون دکن
 دل از عاشقان هر یک بقانونی دکن صوفی صافی ضمیر چوین بر جمع کثیر بو کلب
 اتفاق مشاهده ایتدی خاطر دن اول کوی سفندک سک اولمیلر شکر ظاهر اولد
 کدوم ایتدی عبادا که بونی متاکمه سبحان اولوب سحر کور و می بخلیوب برید
 سکی سفند سوتر نه کوی تیشرا اولد اول بودر که بوندن و از کلم و بابیک
 پینه دوشوب ندادند و کم ثمنی کروالم بونی دیدی غایت بلو هندن اولم
 کوی سفند صالی و پردا و بابیک طلیحی بولم کدی طیار لر چو زاهد کد
 کور دیل قورم لر کی قیون کور دیلر بوشلردن اول اجله کورم که بن ده جیل
 تمسک و اجدد تاد دشمن غلبه اولوزن و کمر بکن تثبیت کر که مطلوب
 بولوز **بیت** چون بقوت عریف خیمه حیل و مکر را نزدست منه
 که بخت کما قوت را میتوانی که بکمالی نه فیر و نر لید کس بوسواله جواب
 فکر ایدوب بویا بر نه صواب کورم که عرض ایلد کور لم و معیار عقله تمام
 واقیه اولور سه بناء کار نه دستور العمل قلم کار شناس ایتدی چون نفیس
 نلر که جمع کثیر بقا ستم متقن اولد بحسب العقل جائز کور شلردن و نفع عیام
 ضرر خاقه ارباب شرع و نقل فتوی و میشلردن بونی صواب کورم که برین
 وظایف حقوق نیت بی نهایت ملکی ادا ایدم و نفسی صلح و معالیه ملک و کلب

خدا ایدم پس ملک کرد که دیوان عالی ده جمیع ارکان و اعیان و عام خدمت و
 ایدوب بیون تا نیم پرو بالی یولار و ز فرزند و حق اولاده بدختلر
 بنم کاخلر منانک شاخلر او معتقد در بر اعلی و ملک تمام لشکر له بوقلمون
 و قلم موضع وارووت بکا توقفا این ده دام حیل انلر کند قوربت و حسن فک
 و لطف مکر در نیم قهر لردن قورتلوب کلم و صلح و وقت هر اید عرشد عین
 عرشد قلم ملک انگ رآینه آفرین اندی و همانم طاق اید در هم و کلمات
 فشد و هر ایدرک قهر اولد خلوتدن طش کادی تمام چشم منظر ایدلر که ش
 و زبرک بوشا و نرند نه غم حاصل اولد و مخفی محاوره لردن نه تیج ظهور
 چون ملک خشم اولد و بر غضب کوردیلر جمله سببها شلرین اشغایدوب لوشلر
 ملک بوردی تا کار شنا سک پر و بالی یولایلر و سردوتن بوقلمون اولد قلب اول
 در خجندن اشغایدیلر ملک جمیع لشکر اول مقام معروف فاحیو فیقور غریت
 اندیلر چون بلرک اقامی بومرتیه ایدر غراب غروب هر آشیا نه افوی کلر
 پروان کادی و کواکب ثوابت و سیاه هوا فضا آسمان شب پر کیمیلر
 آغان قلدی بیت چودور و روز روشن کارباری سمن زار اولد فرحک بن زاری
 کورب آثار لیل و لیل و لیل فلک قلدی هنر ان شمع پیدا و یک طغیانیه شلر
 بوانک چون کانون و ماغده آب حواض ارکان اعیان ایدر چون بنر
 کشوره اطله بیستر اولدی و اشیای تیغ قهر من لشکر لرنک اکثری بی پاوشی
 و باقی سنی بی مال وین و خجانه کتشیان لری زبر و زین و خاک بر ابا اولدی
 مقرر کرد که بر کن دافنی کن اولی کیم لشکر ظفر دهر شیعنی ایدوب و کرو
 قراده و ز منصور مظفر اولوب بقیه السیك بالتمام تیغ انتقامه روز حیات
 شام ایدوب خجکان علت هزیمت یاران گذشته نوشا بد و کی شربتدن

ایچون وز

ایچون وز و دشمن مخدوم و مقبول اولوب بن شاد و سرور و کشت کا
 حضور جیورلر و دکار کچن و زبیت پیران مرک عد و خوش میتوان زبیت
 چون شام تا به طلوعی بیسی و دوا و نیل قاحی در بر ایدوب لشکر بی شاد
 لغتله کشور ریح مسکن منی قلدی و امیر سپاه زنگبار خیل رومی تیا تیان
 ایلغار ایچون عیالی عیالی قلدر بیت چو خورشید تابند شد نابیده
 بشب تیر بر چرخ لشکر کشید ملک بوان دیوان ایدوب تمام خیل و جسته
 قفسه قصه شیخی در میا اندی جمله سی بون غرمت اوزن بکجهت اولوب بی اول زار
 بر لشکر بی میل و بی مان بی حد و بی کران زان لرنک کانی جانند سیل کیم روال اولدی
 بیت کز واه و زم جوی و فتنه ایلر هم پر کینه و بی یک و خونینر بکین غولر میانش
 تنگ بسته و لچون سنگ را در چنگ بسته چون لشکر بوم اول مرز بوم قدم
 اندیلر نه زان قلدرن اشر بولایلر و نه حال لردن خب بلایلر لاجرم مضطرب
 اولوب اول اول طواف ایلایلر کار شناس زین دختله انلر کاحوان
 کوربت اقلان و کلردی و راز را را غلبوب عزیز حریف مالک دی ناکاه بوم
 انک آوازی ایشدوب ملکه خبر ویردی ملک برقاچ بولر که مقرب بدکار
 و محرم اسرار شاه ایدیلر انک یاندوخی بر کلوب آنی اول حال کورده سن
 کیم س دیو صوره کاه کار شناس کند و حبس و نسیر بلدرج و منقبت زان
 و جیه مدار تر بی قلدی ملک ایدر بلی سنی بلورم و خیل زمان در احوال کورده
 اندی بن خب ویر که زان لرنق کذیلر و بکتم لردن نه حیله قصه ایدیلر بوان
 حیرت که کاه ملک نیم حال انلر که محرم ستری دکلمی درک دلیل تیر می پرو بالی بوقلمون
 بر لاله لاله کفایت ایتزمی ملک ایدر کس ملک زان انک کاهم السرو زین و جلد
 مشا و دانم و تدبیر مستشار شیش یایک نه جنایت بسید سکا بون عیالی

بوی چون کار شناسک کلام معلوم اندی و زیر لوندن اندن سوال سبب
حقیقت عالی و حقیقت مقالی بخاکل سبب آید و آنک امر از بر آن توقف
بمان قیدن کوهر یک کرکه و بوی ریوداد و نمک سیرین ریوداد که بار خاکی نیر و فسیل
تینخ آب شکل و آتش فحله تندن آید و بیکل غیب و جبهه بخس و کالبدین
عرق خاکی ن معاک صله که کوهر یک کرکه و نخت فرست قتل که اندن زیاده
غیبت میسر دکلن راحت عظمی و منفعت کبری و وسیله حصول آمانی و سلام
سور و شادمانی بلک کرکه بوی خاک ترانچین بر آنک و بوی خاک ترانچین
ضمین بر شرد شاهد آیدرم که اک مشتعل اولوس هزار آب تدبیر آنک
انطفای میسر دکلن شعر آری تحت الراد و منطفاه و بوی شک آری کوهر یک کرکه
نعوذ بالله ازین آتش آید و دوده هر کیه که فرستی غیبت بلک غایب
اول قدرت آنک بر دافعی که میوه و جبهه ندامت و ملذت فانی و بر به و مر
عدوس تنها و ضعیف بول اولی بود که آنک تدارک قلوب و دکلن مظهر
آرد بخ اوله زیر که خضم اول و مرطدن دها و بوی محمل در که قوت بوی تیغ
کیند یکیندن و اولوب انتقام آنک بیت دشمن چو بخت از تو تو از وی خفت
و نهید تو چون هست تو از وی نر می خواهی که امان باشد از آفت او
در دست تو چون افتد امانش نه می زنهار ای ملک آنک گفتار بی هنجار
التفات و اعتبار افسوس و افسوس جهان کرا اینی سمی قول الله ایشیتوب و حیل
ایشل حسن که نصایح حکاده کلش در که دوست نامحرم به اعتقاد اتم بقصد
قاله که قول دشمن مکان کینه جو به اعتقاد این سبب دین زان که بر تو
اعتقاد نیست چه کوهر غمی توان شد بکفته دشمن کار شناس چو بوی
ایشند و در دلا یله نال شراندی و آید بیت بکای نر می بوی جانده کی ریش

اورس سندانی پیش او متع ریش بولکلام ملک بوی آنک قلین تا اثر تمام آید و اول
و زیر دین اعراض اندی و بر دافعی التفات آید و بوی آنک بوی خاصه سبب ندین
و بوی باین سبب تدبیر جواب آید بر آنک بوی باین کوهر یک کرکه حساب
فرقت خضم ضعیف و بوی طاقت کوهر یک کرکه هم مرسته آنک در دین دوا و جاحته
مشغای و بر یک کرکه و کارم او صاف آنک حقیقت اظفار آید و بوی مرالم
آنک باین مبدول بوی کرکه مشهور که چینی قوم و امان دینی قیوم کرکه
و پایمال افتاده لستیکر و لمق کرکه بیت زه نیک مردان آسوده کین
چو استاده دست افتاده کین بعضی امور را و لور که کشتی کدو و شمشه دافعی
مشغای قلوب نه که خوف دزد اول زن باز رکافی شوهر نه مهر قلمش
یک لستیکر آید که بخاکل شدن در اول حکایت و زیر آید بر باز رکا
و آید غایت حاله آید اما بدسیرت و نرشت سوزنکی هزار مالی قدر
و آید بوی جله آید بر کوان جهان فخیل و نامهریان آید بیت
چو دین و وزنه از عزت روی چو ناغ کلن از پیوده کوهر یک کرکه
ازین سبب دل و بولود جانی چو بجان دل کداز و جاستانی
بومر نرشت طلعتک بر دنیا صورت پاکین سیرت عورتی و آید که
بدن میر بر تو بلعده رحمت و خورشید نظیر بله شب شمع روز روشن قلوب
چراغ جهان تاب آفتاب قندیل طاق نه رواق بد آسمان شعله شمع و رومید آری
باین محو و لور دای زبان زمان اول جان جهان شمع و جهان بوی بیکل مکلم
ای بیت ماه طلعت نکاز دهم جبین حشمتک صافیند بوی تحسین
و هزار دستاخیال بوستان بیان حسب حالن بوی صولت متنم آید بیت
نظیر بر کوهر یک کرکه اصله نه یار عشق تعالی آید تعالی باز رکان هزار جان

و دلا آنک وصله متشوق و طالب اول صدف از رینزل آنک محاور تندن تشرف و هلاک
 اولوبنه آنک افان سیده شیفه و نه افونیده فی عین اولوردی **دایا جوق**
 اید **و** و هو ان نفرت و اباد **و** اما شوهره هردم آنک جفا سی و فای جید
 باعث اولوردی **و** هر لحظه آنک تهرندن محبت از عادت اولوردی **و**
 محسوس غم غمی شود تا قیامین غمی شوی **و** نه بی تفرقه و خاطر دست آرزوی
 سبیل زلفه و اصل اولی بلوردی **و** بی خار خار محنت کس تا رویدن کل بوسه
 آلی بلوردی **و** من بند آن روی که دیدن نکند **و** دیوانه زلفی که کشیدن نکند
 اتفاق بر کیم آنک او نه او غری کس دی اول زمانه مکی باز کا خواب و ارشدی
 زین بیدار ایدی **و** دزد که هر کس احسان اید یک خوف و هراس اگاه اید اولی
 عز و نازی فی امورش ایدی **و** ناچار شوهری کنایه و بخت خواه و ناخواه در کف
 اندی باز رکان او یا نه دولت بیدار کنایه کوردی **و** کمال صبر و زهد و محبت
 و فروش اید و ب ایدی **و** مکر بیان شد بختم که اندوی که در خواب
 نبود امید پیش دین بیدار می آید **و** آیا بوی نه شفقت در که پیش غیب نیم حق
 ظهور کلامی یا بوی نه خد متله بود و لایق یا بوی سعادت و تراوان اولی
 مهر نبوت از کجا پیدا شد **و** چون اطرافه نظر اندی **و** دزدی بیان خانه و کج
 اید **و** هر چه مبارک قدم و میون قال ماله و منال اناک سودی کی حله لالوین
 چه تکلف چک لیست و مگ قد آن که برکت قد و مکه بوی جفا کش بی وفا کشی
 و هر بان اولدی **و** بوی تکف فایده سی اولدی که بعض مقام اولور کش انتقام قصد
 اند و کی کس دیم و افی لطف و احسان از زانی کور در حاله بوی غلک باغی خالی
 بوی منوال اوز در **و** **مساله** **و** در کیم چون محالی عیدیه که جای رحمت **و** ملک
 وزیر در صورتی که سنگ رایک بوی اید **و** نه بخرا دلشدن **و** ایدی اولی بوی

ملک لباس حیاتی اند **و** خلق الله **و** بلکه خلعت اما نه مخصوص قلب آثار تربیت **و** عاقلان
 باین اظهار ایلیم تا اول و افی آنک مکافاتن خدمت پسندید **و** در پی طوبی **و** بلکه الله
 کلام و کچه زبان مخالفت **و** معناحتی پر کار ایلیم **و** بر افی بوی که عقل و جمیع اید ای پرش
 آنکه سحر اید **و** و مجبور نه سنگ تفرقه آتوب ممکن اولدی میا نلزم مخالفت القا
 ایلکه قصد ایلر **و** اعتقاد کلام اعدا موجب ایلدی **و** دل و انتظام حال اولی ادر
 نه که دزد دیو میا **و** لغتوف سبب جمیع خاطر زاهد اولدی **و** ملک تنفس
 اندی که نه کیفیت اولمش در اول **و** حکایت **و** وزیر اید **و** روایت اید **و** زاهد
 پاک طینت **و** عابد پاکین سیرت **و** بغداد نواحی سندن **و** بر موضعده صومعه طوبی
 و اوقات بیوشام ده عبادت جناب ملک علقه **و** جل و علو لشت خا اند
 چون تعلقات خطام دنیا ی فایندن **و** الی **و** و منعه **و** چرخ روز کاره **و** کعبین
 سفیدی سیاه **و** لیل و قهار **و** غدر **و** و بی وفا **و** ک نفشی حایه آتش دی بلوردی
 نوش مرتب بی نوش و معتز است او **و** نقد کچی در **و** و نه محفل **و** طری **و** نعلی
 یک کلی پخار دین **و** بایه نیست **و** لاله او بی اش دایه نیست **و** تیغ زنده بر تیغ دوی خور
 زرد کند روید و کوی ز راست **و** فراغت زاویه سندن قناعت کربان **و** باشم
 چک ایدی **و** و فحال تو کلی زمین در و نذر دکش **و** و تخم تحلی فرزد **و** دلن اکش اید
و بیت **و** ماله قناعت و رضا افکنیم **و** فرزد و ست **و** هر چه می رسد خور سیدیم
 القیمه مرید صادق قلند **و** بر سیدی **و** در و یک فقر و فاقه **و** دن تشویش **و** مظلوم
 و معاشراچی **و** بن کامیش **و** فی کام آرزوی شین **و** شکر اید **و** جری **و** شین
 اولوردی **و** بر سبیل نذر زاهد **و** صومعه سنه الله **و** اتفاق بر دزد **و** بحالی **و** شین
 اندی **و** قوت طامعه **و** سید **و** اید **و** بوی **و** صومعه **و** زاهد **و** متوجه اولدی **و** ناکاه **و** دین
 کمر **و** آدم صورت **و** کیر **و** بوی **و** اکله **و** راه اولدی **و** دزد **و** صومعه **و** کس **و** کس **و** کس **و** کس

چک

کلوت نه جان کدوس جواب ویرد که بر غول شکل ایستاده بود و صورتش مثل
 اولد و غلک چلتی بود در که بوجا لک غلک بقی بوشخاک ارشاد و هدایتی ایلم
 توبه و انانیه ساکن اولمش در اول سبد مزاج اولده و اغوا فریاد
 و بازار افساد و سوء مزاج اولمش در اولد که بر فرصت بولوب آتی
 هلو کایدیم و کللی رجحانی خاری و جود زاهد سران پاک ایدیم بنیم عالم بودیم
 ایشد سس حایقاس خب ویر که نه کشی سن و نه طری که سس و نه بوجا کن نرس
 مراد ایدرس در دایدی بر مرد عیار پیشیم شب و روز بواندیش دیم
 خلقک مالی تا را ایدیم زاهد بویورک بر فرد کاشی و عیش حالی عدم
 بود که دراز دستک منقده سحر امری کسرتی کاه و مزبوری اول کونا
 آستیک صومعه بند بر جید ایلم اغرای ایدیم دیو ایدی فرجیا با لوفی علی
 الاتفاق **مسرا** ارجان جهان تو یار یاری محمد آتک رسته اتحاد با نیندر
 بریم و را بط جنسیت که علت نم در میا غزده محکم در دعوی اتحاد بر قوی
 شاه در که هر یزک مقصود واحد مقصدی معروف زاهد در پیش
 یول که دین و شبگاه صومعه زاهد ایردیلر زاهد وظایف عبادتین غایب
 اولمشدی و سجاده سی اوزن کربان مراقبه باش چکوب در خواب غفلت
 و مانع یول بولمشدی در دکن غایب بو خا طری خطوبه ایدی چون غول آتی قله
 مشغول اولدو محتمل در که فریاد ایدوب جوار فر اولده خلقین متبه اولولر
 بولقدیر جی کاه داؤد مک میت اولمز دیو دافی بنفک دوشده که در کاه
 ایلیق الیته قاپی بی آجبه کرک شاید که مرین بایدن زاهد خواهدن او یاب
 غرایم مشغول اولده بوفرض اوزن اکا طفر بولوب مشغول اولمز بر دین
 ایدیم ایلم سس بر م آرام ایلم تا بن کاه عالم بعد سن انگل امرن تمام

یو غلوف آنلک میانن قش اولدی عاقبت متقابلدی مجادله به نهایت بولدی
 در دین یاد مضطرب اولوب آغله صومعه زاهد ایدی آگاه اولکه بر دینی
 هلو کایدیم استر دیو کاه افی نایم عیشی ملتهب اولوب فریاد ایدی که بیار اولکه
 بود در کاه کالوب کک استر زاهد آنلک آشوب عرب لرندن او یانوب
 ایدی اعلی افند اولده احباب و اصحاب متبه اولوب صومعه زاهد شتاب
 اندیلن در دین مرین طریقه قایدی و زاهد کفری مالی اولایکی
 قایم غلوف و جدالی بسبب میسالم قالدی **بیت** چو در لشکر دشمن افتد غلوف
 چراتینه باید کشید از غلوف چون وزیر ثالث بولوبی تمام ایدی اوکی
 وزیر بولایکی وزیرک تدبیر ندن بر غضب اولوب ایدی شویله فهم اولغور
 بونراغک مکر فرینا مفتون اولوب بوجا عالمده غیث فاحش ایلم غیث اولدی
 نینهار زینهار خولک غفلتدن بیدار و شراب بجالدن هشیار اولکه کوثر
 پنه پندار دخیالی قلک و بوامر که عواقبن ذهن ثاقبه فکری صایب واجب بولکه
 عاقلین مکن اعدادن تحفظ با بنر طریق احتیاطدن فروجی جواب کور مرلی و آنلک
 کفزار دروغ و کلام بی فروع غلیله طریق مستقیمه انحراف کور مرلی و غلظت
 بوجا انتفات اعیوب جزئی تعلق و مله مبتلن کلی تعلق و مله طغیله تعلق قلوب
 و عداوت موروثه و خصومت قدیم فراشی ایدوب صبا و اشتی اید کولک
 خوشاییدر لر بلزلر که دشمن هزار نقش محبت کوبتن هنوز زکی عداوت تو
 دلدن محو اولمز و چندان که باران ملو طفت یخدره شوق بوی صفا غلام
 که ورتدن صحر اولمز **بیت** زلف هند و ما تو کفتم که ذکر ره نزنده سالک
 و بران سیرت و سادست که بود بوجا کدر طری ریحون سیرک بصر کوزه طری
 بغداد کورنور و غریب بی اعتبار سیرک نعل کوزه کور مرلی هوار کلو سیرک

هزار شکر که آن غمگ و باز آمد پس صورتی که سوادت و سوادت چنان که در آن
 وقت که بیکانه ایله آتشنا که جان فوش و ساعدار و سوادت چنان که در آن
 آید و کوزه اما چون بلدم که سکا البته بر ضرورت عادت اولی که در آن
 قصد باعث اولی که در شرایط لطف و مروتی رعایت ایوب و حضور کون مانی
 اولدم **علا** حضور که بوی سکه ایله بکار مرته مهر و محبت و اید و کن بلدم و بکار
 کال مرته میل و تعلقه مطایا اولدم **و** بجزم ایلم که حیا بکنم و اعلی ایچن استن
 و نور با من نم جالم شاد و سی ایچن دل ایچن سون و سندن بوی و عوکل صورت
 علت آلت یا سو و غفلت و یا طوغا شریعت ایچن **بند** ابا و نقرت و غفلت
 محبت دکل ایچن **پس** بکار بقدر الطافه سکنه خالکی رعایت اتمک واجب
 و داین غرض میانه استاید و بکن اولدی حمای و حشکی حایت اتمک لازم قبل
 طوبت خوف و هراس کدو کوی و بزم **و** وحشت و وحشت و هراس و بزم اول
 و بنی عنوا یدوب **معدور** بیور که سکن با بکر از باب غرض قوی اعتقاد ایدوب
 من سیمه بیل و جیو سکا سو اعتقاد اتمک ایدم **بجدا** الله و الله که نیم منظمه افق
 و غفلت سکا و سیمه مطابق چقدر **مسما** **س** سیمه بود آنچه با کمان بود دلم
 زن و افی زبانی ایچن که کلمات مکی امین کادرمیا ایدوب **جانب** بد و خشم و خشت
 و عنف و عنوت زایل اولوب **موجبات** و خشتی با کیکه فراموشی و دستمالی
 و مصافحه ایدوب و طوطی و موافقتی در اغوش اندیل **و** بخان زبان اعتدال بوی
 تکرار اندی **بیت** **نزد** خدا جرم توچین باد **من** ز تو را می شدم او نین
بیت **چو** بیکه اقلنی بود استانک **صقیر** اولم این مکنون انگ **که** مکی
 و کید **مجتنب** در **بولردن** دور اولن **مقتد** یقین در **بوشلی** ایراد دن مراد اولد
 سیزه افرا اولن **بخان** کبی اول زن بدکر دادک گفتار و فنیقه اولدی **بوز** انک

و حیل کارک دامن تن و برن کفخار اولمیا **سن** **وانک** ذرق و شعبه سید القیالی
 قویا **سین بیت** **بقی** انهم بداندیش غنی توانا شد کسی که در چنین عاقبت پشیمان شد
 بعضی دشمن اولور که خصم حاله مطایا اولد و غنی ببیدن اکا طر بویوب ضروری
 ذرق و تن و برن مقتداتن ترتیب اید **و** غیر خواه که بونزدن نصیحت آمین کما
 ایدوب **اول** حیل اید که کدوسن اکا تقریب اید **تا** آخر کار واقف احوال
 و مطایا **سرا** اولوب **بهریت** کامل ایله مترصد فرست اولور **و** قسطن
 مرز غم که اورر صاعقه آتش بار کبی غرض وجود خصم کوی که صاور و زو
 مکی تیغ قضا کبی بی خط و خطا هدف مراد و ذل مقصود **راست** اورره زان
 آید **استحکام** و دل آزار **بوجرب** زبان کت مفید اولور **بو** قدر سخن اید
بمصلحت یا **دور** **یعنی** بکار اولد و ظلم و نیم اولد و جوهر حیل و مکن نه مناسبتی
بجو بر عاقل غرض **بست** ایچن کدوب **جراحت** و اکور **محمی** **و** اتحق و نشو و عیال
 کدوب **نیش** و **بشیر** او **هرمی** **نیم** حالی حیل به نسبت اتمک غایت غیا و تدن
 ناشی **در** کوی **کبی** روشن و معاین **در** که **بوعقوبت** نیم ملک زاناند **عنی** الفتم باد
بشیر **وزیر** اید **ان** بد **فعال** سکن مکر و آنگه حسب حالک **دلا** و اضایله
 دال **دور** و خدمه و احتیالک **بشیر** **دله** محاله این ملک محاله **تسکر** **هوا**
 محبت طوع و رغبتله اولشد **و** هر زمتن بر مرمت و هر جراحتن بر راحت **بخط**
 او **شیر** **محفل** کلوم کام خال کون اولد **لذت** انتقام **بوعقوبت** شراب بند
 منافع **آیند** که **نک** ز کان **قلش** **ن** **بخیم** **لر** **هله** **کاعدای** **ن** **نفس** **فدا**
ایست **لر** **و** **مخد** **و** **ملر** **بابت** **شکر** **نحتی** **ادا** **و** **حق** **کفان** **که** **هو** **آدا** **ک** **نام**
جریش **رو** **نکان** **آملو** **اتمک** **سود** **اسیله** **کدولن** **فرط** **عنا** **و** **ک** **جاب** **فنا** **بیش** **لر**
نه **که** **اول** **پونز** **اعداد** **ن** **اخنا** **انتقام** **ایچن** **نفس** **فدا** **اتمک** **حق** **نصبت** **بارانی**

ادا المشدده ملک بواصویر که بجز اولش در اول حکایت و ذریه اند
 اولش که میفرماید بر جماعت کیش بر خیزد که عین ایشان و آب خوشی
 و میانی مزاجی و سازگان اید و ماوه طبعش در سر کون اول تو که کار بر
 بر جماعت بر درخت سایه سار او تو هر لری و در طبعش چون زبان
 طبعش او در زردی بر زبان پسته کی لب خندانند قند و فستق در غنچه
 بر جماعت لطافت انگور بیرون و خلوت انجیر و طبعش در حکایت قلوبش
 ناکاه بر خیزد زشت اول تو ای کشتاید که آنرا من راست مگذری و آنرا
 جمعیتش بر پیش و مضطرب و کانون در و نشد آتش رنگ و حد ملتبس
 اولوب کند و به ایتدی و رواجی در که میفرماید بر مواضع من هنر و مراجه خرم
 که عبرت بوستان ارم در و تر و تازه میفرماید بر اول و تو در و در برین
 بهنر و نشد و یا من و منلی او در و یا تو در و یا تو در و یا تو در و یا تو در
 شکسته اید آه و محتاجم و هر زمانه کاشه دوراندن شهرهای مجاعت و شورا
 ریاضت اچم هزار زور و زار اید جیفه که کبرسم عید اکبر قلم و محنت بیان
 استخوانه قادر و اتم نعت و نعت بلم بیت در قیام بجا و من او شکسته چون
 چرامن در قرآن بحر بی برک و نواباغم پس آنرا که مجعنه متعب اولوب قصه
 که جمعیتش بر پیش این و بنیاد حضور برین بر اید و ب اول مقام حقیقت نشا
 مخلب تغلب ابد اللذن الی یوزن برین شور و شجاعتی حدن کچور دلی و بر خطه
 بی حص و بی حد یوزن برین اولوب جنگ اندیل آخر بطور پیچ و جنگ
 سنگه فرس هر یمن محمود و کنگ اید و ب میدان فیه بهانی کوزنه تنگ
 پچان فرس غام طعک باغ آرزو سنه میوه مرادی این برک و باغ عشق
 پیش مرده اولدی و زاویه فاطمی بر تو شیخ حضور بر منور اولدن چراغ قوت

تو زوری مرده اولدی بیت نارسیدن بکیم جرجان ساخر عیش میزند دست خفا
 جام مرادم بر سنگ القه طرس ستمکار هزار زور و زار میفرماید میانند
 چوبت کوهان دوشدی و فریاد و خروش اید و ب باشند کند و جندن بی حد
 به حساب و حوشرا و شدی چون آنی اول حال کورم دلی کیفیت حرب و یکتیم فرید
 صورت دلی خرسه فقیه صورت ماجرایی نقیر و قلیس تقریر اید و اید به بودن
 کم ناموسک و غیر تنگ او لود می که فرس نوی میسکه یوزن ضعیف بکرم بویان
 شزار لعل اولوب هرگز قدیم بقیام در زم آبا و اجناد فرم بود ناملق کورم شزار
 و بینم فسلر بواصل فجالت و حقدار تو قول اتمش در و شویله که در قیام و اخذ
 دنامه بر و من مساهله جایز اولد تا قیامت در بود ناملق صفه روزگار و با
 و پایدار قالاه صلوه بود که هم داستان اولوب بر شپخی ندامت که روز حیات
 بتم و غیبت کامزار دیر امید درن غیر قله و ز بیت کرا ز کوش چرخ باشد
 نخواهیم کین خود از بدگاه چنان مرکبیم شاد و ستیز که ماند زمان نام تاس تخن
 خرسه که عرق غیری مضررب و آتش عقیلی ملتبسا اولوب دمان لاف
 و کذا فاجیل و اغزلندن کف و جدال و خلوه و صاچدیل و ایتدیل بیت
 مخالف چون و هرست و ما از دیه کجا کرد از پیچه مارها زماریت جنگ افروشی
 ز دشمن سر و تا به بکذاشتن بونک اوزر و مقر با تدیل که بها اول کچا شعل
 آتش قتاله اشتغال اید و ب نادر کار زار و شعله کبر و دار یوزن در کفان
 آتش یار او رال و خانه حیاتلر بیقوب و خرم و جود درن یا قوب کون
 کوا ما و ر لره چون شین زدی بر چنگال مهر پیش پیچمن فی عین حقیقت چشمان
 باند و دب اکبر و اصغر حوالی قطب شمال حرکت آغانا ندی بیت
 چون خورشید تابند بخود بشت هوا شد سیاه و زمین شد تیره با کله اول کوهان

خصلتی بی حد و بی حساب هر چه عراید پوزینه ل جزیره شتاب اندیل مکن شای
 پوزینه کا ارکان و ایمان در بر جمعه شکان که در اول یکمیا بیابان قاکش
 و سایر خدم و حشم بهیچم دشمن غافل هر بر کند و مقام و منزلت آرام قلج
 ناکاه بر سپاه بلدی سپاه پوزینه ل که کشور و لشکر نه قدم و بهیچم اندیل بیت
 سپاه پوزینه ل تا ختنه بتیزی جهاد بهمان ساخته پوزینه ل که اکثر خف
 تیر دمان و علف غیش توان اولی بیت روی زمین و دای اندیل و بقیه التیف
 مجروح و افکار هزار زور و زار اول و هر چه خواجی اردن کنان تبدیل و خسران
 اول پشته پشته نشانی نوا نعمت مالی و اول جزیره آبادانی اعداد و خالی کورین
 با اول مقام پای اقامتی دامن سکود چکدیل و اول جزیره بغداد و سمرقند
 کند و این ایدوب دست تسلط و تغلبی دراز اندیل و هر نعمتی که پوزینه ل
 زمانه جمع اغشردی و بد غصیل غلب و غارت آغاز اندیل بیت الله الله
 کرد که اندوخته بود چون تماشین سپه عیا اولوب پهن جهان رخا خوان
 کتایان اولدی و همیشه خورشید خلیفه زمان حضرت سلطان سلیمان خان صاحب
 قران کپی بر زمین اوزن جلوس ایدوب روی زمین فرمان اولدی بیت
 چکوب لشکر سلطان خاور جهاد ستراندی مخور ملک پوزینه کا به حال غافل
 شکار کنان جزیره بجا بند مایل اولوب انشای راهی را هر هنر بیرون بر جماعت میا
 کرد اب بلودن نیم جان کنار اما نه تیشل روی شو کدیل و خروش و فرود آتش
 تا نیر کوش فلک آتش تو دلی ملک کیفیت حاله سوال ایدوب و متوجه
 مطلوبه اولیج کانون درو ندن دیک غیش تی قینیوب و انگشت حیرتی دندان
 چینیوب ایدی درین اول مالک محروسه که دست تقوی فرزند چندی و حبیب
 اولیج این محوسه که اعدا و بیگانه را اندوختی و اولوب که بخت بر کشته

خاک ادباری بر من فرقت نشان را ندی و امصیتا که دنیا ی غدار بند کنایه و بیت
 دولت ناپایان صد مرحله بندن فرات را تی بیت دوستاد هر دایر که نوازی کن ندید
 پهن آقبال را رنگ و فانی کس ندید بر فریب آباد کیتی اعتماد و عقل نیست
 نان کن و هر قننه تن تحت سرای کس ندید مایس سپاه که مله دوم رکاب پیاده
 ایدیل و اضطراب آغاز ایدوب هر بری مال و منال و اهل عیال کس باجی نوحه
 وزارت باشدیل و الملک میانند بیون نام بر پوزینه و اید و بنام عقل و خرد این
 نوران شان را به بالین اید و فضل و هنر سایر لردن آیتان مستغنی
 آلیان ایدی بوسید الملک میانند حرکت عامی و ایدی و شاه و سپاه
 میان آرا و افکار به دست اید لردی بیت از روش دلی صاحب خمری
 بدین هرست اقلیم کیری دخل شاگرد او در نکه دانی عطار دچا کس در خایه دانی
 بیون چون ملکی مخرون و سایر حشیر نکون کورک زبان فصیح و فصیح آغاز ایدوب
 ایدی بیت بن بلو نازل اولی اتم جزء کانه و رایگی شل ایش بندن
 اولوب و ستم اولوب و عکس ثانیاتادمان اولوب و شمس نزول نوازی همی
 مصاییر جزء و فن و نبش ثواب ایدین محروسه اید و قلت صبر و حقیقت عقل
 و سقامت را به مشهور و موسوم اید بونقوله و قایم که احیانا واقی اولوب
 تلویق و تدارکنه ایکی سینه نایا اولوب بر بی عرق و ثقیل اقبطان تنک که شجر و شجر
 شجر حلاجان و حکم القبر منفا و القبر تحمل کلید ابواب حصول نجات و وصول
 در جاتدن بیت کلید در کینه مقصود صبر در بسته انگس که بکشود صبر است
 نایب سینه در دندان غیا ستم انگیز و دصبر است بر دافن آراست و تیب
 در هست و فکر ثاقب و آرای صایب در که چوق بر قاری صایب صاحب ذهن
 ثاقب شب قعود لامع اولوب طلوع ظلمی حوالی حال مظلوم ستم دین دن زوجه

و قادر میدان فرست بر ساعت فکر از سال جیل و کنی کند و در دفعه ای در **بیت**
 توان بر همه تدبیر نیک و آسود **جراحت** دل صد پان را دوا کرد **ملک پوز**
 مضمون کلمه میمون ایله متسلل و لوب **منور** که بویکان چان ندن **میون** مخلوط طلب
 و آید ی ای ملک نامدان **بنم** اهل و فرزندم **و خویش** پیوندم **بو** کروی **شکار** کالین
کشته و شیشه عار و ناموسم **بو** بد کردار **لک** ز فم سنگ ظلمت شکسته اولدی
 معتز در که بکا انکر **حسن** عزم ن لذت **و بو** فضاحت **راحت** مقصود **و کلد** **بیت**
 بی روی تو زنده می توان بود **ولی** آن نذر کی از هزار مردن بدتر است **چون** قضا
 کان رخت زندگانی غرقاب بواره **دو** شک معتز **دو** اولی بود که بر سیل تجیل کندگی
 بوفای و تنگای دیناد **ن** سرای بقای و فضای راحت **فرا** عقیبا **یتیم** **بیت**
 و حق نعمت ملکی ادا و نفسی **آید** **فدا** **ایوب** **یاران** **کریم** **و دوستان** **قدیم** **لرم**
 انتقام اول فیلم **د** **آلم** **ملک** **ایند** **ای** **میون** **شریت** **اخذ** **انتقام** **کام** **حیات** **شیر**
 و خوش **د** **و شراب** **قد** **و سیتلا** **بنم** **زندگانی** **منفا** **بخش** **د** **ن** **س** **خاک**
 اولی **تو** **عالم** **غراب** **و لش** **یا** **محم** **سن** **هله** **کا** **و لوج** **بی** **آدم** **یا** **مخرون** **لش** **ایرون**
بیت **زین** **چمن** **چون** **شد** **ی** **تو** **د** **بر** **د** **خواه** **کل** **تا** **ز** **خواه** **پش** **مرد** **میون**
 آید **ی** **ای** **ملک** **بو** **دام** **نکبات** **بن** **کرفتار** **اولم** **هزار** **بار** **مقات** **حیات** **اوز** **تو** **تو**
 و غنای بقا **اوز** **اختیار** **انم** **عجب** **دکل** **که** **نور** **دیر** **عاشای** **جمال** **زن** **خو** **ز**
 حاصل **د** **آن** **خود** **نقاب** **ترا** **بله** **تو** **و لش** **د** **و سر** **ورین** **مش** **هش**
 عیان **و خویش** **پیوند** **متواصل** **د** **ان** **د** **اف** **غریب** **وجود** **ی** **من** **هله** **کلمه** **میان** **مش**
 اول **لش** **د** **بازار** **دنیا** **ی** **بی** **اکرم** **سوط** **ی** **فراغ** **و دفا** **عالم** **مال** **و مناکه** **د** **م**
هب **مورد** **ث** **و مکتب** **دست** **خوش** **خشم** **بسکال** **و یا** **عالم** **دشمن** **بمفعول** **د**
 خالد **لرم** **که** **ملک** **و ظایف** **حقوق** **نعمت** **بو** **خدا** **ادا** **قلم** **و سایر** **احباب** **و احباب**



داف

داف **جراحت** **مریم** **راحت** **واقلم** **و نقد** **جانی** **نثار** **انکه** **اخذ** **نار** **و د** **فهم** **عالم**
و **بنای** **جنگ** **بنا** **ن** **میس** **ما** **یون** **غیر** **تد** **بو** **حقارت** **لوشند** **یون** **یم** **آید** **م** **یون**
و **سیله** **ایله** **بود** **وز** **کان** **نا** **پایدار** **ده** **نام** **و** **نیک** **و** **ذکر** **عیل** **یاد** **کان** **قیم** **کدم** **بیت**
بنام **نکی** **مرد** **غم** **آرزو** **ست** **کن** **ین** **جمله** **مقصود** **دنام** **نکوست** **ملک** **کی** **که** **د** **که** **بن** **اچون**
غم **چکی** **بیت** **دل** **مبارک** **ش** **داین** **و چون** **احباب** **بله** **صحت** **اون** **آباد** **این** **بنم** **و فاداری**
او **توب** **بر** **عابر** **یاد** **این** **نظم** **چود** **د** **میان** **مراد** **آورید** **ست** **آمد**
ز **عبد** **صحت** **تاد** **رمیانه** **یاد** **آید** **ملک** **ایند** **ی** **سویله** **کون** **لوم** **که** **بو** **شکله** **نجه** **انل**
تا **مل** **ی** **راحت** **اندک** **و بو** **غری** **نجه** **غیر** **تد** **بیل** **احل** **اندک** **میون** **ایند** **ی** **بر** **فکر** **ایند**
اکی **شرف** **قول** **آرزانی** **یور** **لوس** **او** **مرم** **که** **ملک** **دولش** **دشمن** **شومی** **بر** **ی**
هله **کن** **معدوم** **ایدم** **و جز** **م** **بود** **که** **بو** **تدبیر** **ل** **اعدای** **خاک** **ری** **شعله** **سویله**
موم **کیر** **ایند** **موم** **ایدم** **صلو** **و** **بود** **که** **فر** **ان** **این** **س** **جلف** **وان** **جیر** **دست**
بنی **مش** **ایوب** **دست** **و** **ی** **ای** **شکست** **این** **ل** **و** **ی** **پیش** **کن** **ار** **ن** **بر** **کشته** **د** **بر** **اغ**
کیر **ل** **و** **ملک** **کند** **و** **ملو** **ز** **مل** **یله** **و** **منز** **ما** **و** **لندر** **د** **کند** **و** **لازم** **اوله** **فایله**
موضع **متوجه** **اولول** **و** **ایکی** **کون** **یکد** **کن** **سکن** **او** **خفی** **صبا** **کله** **ل** **کند** **و** **منش** **لش**
فراغت **حضور** **ل** **اقامت** **قل** **ل** **نه** **دشمن** **د** **اش** **بی** **ل** **و** **نهم** **بعدا** **نل** **ک** **چند**
متفر **اولول** **ملک** **ها** **را** **ی** **میون** **موجیه** **فر** **ان** **ایند** **و** **ب** **یور** **د** **تا** **انک** **کوش**
کشد **دندان** **قوپارد** **ل** **و** **اطراف** **فر** **ایند** **و** **ب** **تند** **ی** **حد** **وی** **کی** **ان** **ز** **فلم** **و** **ر**
و **نالا** **غری** **ان** **اول** **پیش** **کن** **ن** **د** **و** **ی** **قرب** **بر** **کشته** **د** **بر** **اقیل** **م** **ش**
و **سپاه** **اول** **جایند** **بر** **جایکا** **حصه** **پناه** **ایند** **و** **ب** **منتظر** **فر** **ست** **اول** **ی**
پچان **میون** **اول** **کیچ** **ز** **فم** **نیش** **و** **ن** **نچ** **رشد** **ن** **و** **جمله** **نالش** **د** **ی** **دین**

سنگ سخت دل انگ اضطراب کورس رقت اید و بیک اولورده و کوش کوش
 صدای درد آیین ایستاده فی هادی فی یاد قلورده **بیت** فریاد قلب اول
 امل و طواف اید رکن ناکاه اول ناکه جانکاهی ایستاده و آواز هجسته متوجله
 اول حال اوزن مشاهده اندی **بیت** یونک بر غلیظ القلب اید ای کار قتل اید
 و با وجود سخت دل اید و کولدن ملوحت ایلده و ملوحت ظاهر اولورده
 و آنک تغیش حالی و تحقیق و البالغ اشتغال اید و بواجب تکفیل لستفاد
 بمول دافعی فی ستم بلدی که یوقومک ملکی در دعا و شایه آغاز اندی و شان
 ملو که لوی اولورده مراحم تحطسم و بکی می تقدیم اندک کرم **بیت** چشم و دل بدن
 حاکم در آتش آبت چشم بین و بدل و هم کن کاس که خرابست **بیت** بیک بر حق
 شاه یوزینه که آنک غیریم **بیت** اتفاق آنکه شکان که و بیک شب شیخه نوح
 حاضر دکلدم **بیت** یار ندی هن غیل کلوب ملک دیاره تو و من و خبر و خبر
 ایس یوزینه گانه تدبیر من یاده اعتماد یا اولورده غی سبب ن بویان بدن بن
 چان الهی اید بنیاد فی غیر خواه لون هجستن آنی خدمت ملکه دلالت اید و
 ایدم صواب بود که کمر طاعتی در میان اید و بملوحت باب ملکه شایه
 و نکبات زمانه آنک ساء دولته التجا اید و ب نواب دور اند و کمر
 فلک دستکاه پناه قلم و **بیت** در پناه همت صاحب دلان
 راه جوید هر که هست او عاقلان **بیت** کمر تو در کشتن درای کل بری **بیت** شوکت
 بکدری غیل چری **بیت** ملک بکل و من کشته اولوب حاشا بوی پیش **بیت**
 اولورده جماعتی ناسن کما ایلده و دیان دانی آجوب زبانه
 صوب انواء دن بات سولیدی چون آنک حقوق نیت قلم راس

و محافله

و محافله شک و شکوتی نشین دلمر شایه ایدی **بیت** آنک بجاشته و بنای غرض همت
 اولوب **بیت** بر دفعه دافعی آنی بوسه دادن آنی منعه و شربت نصیحت مرض الخو لیک
 دفعه مشغول اولورده عاقبت نفس خشم و غضب غالب اولوب **بیت** یوزی تا بکاس
 اندیل و ایدی بوی بد کرداری که پادشاه دشمن و سپاه اعدا آنک بوی اداری
 و در که اول غرض بر یقین بر موضع و برانک تا اول کور و آنک آنک جانی
 حمایت اید و یوزین خواست که حقوق نه خدمت رعایت اید و یوزین
 اندیل و بوی کوشه زار و غریبان قودیل کندی **بیت** سواب حقوق قاعده لواح
 حقوق و محسول مکافات اندیل **بیت** بوی کلمات ایلده و بر درده اغلدر که ملک
 آتش قتل جگر ملوحت **بیت** و غایت رعد قطرات اشک کرم دین و شرم
بیت کربنالم سنگ راد لهن شود **بیت** و ربکم دین باجی شود **بیت** ملک
 حاکم یوزینه لوقد کند **بیت** جواب و یوز **بیت** کربن بیان و ارد که اکامر از ما یوز
 اکا پناه اندیل قصه لری بود که **بیت** اندر شکر بوی اید و ناکاه بر سپاه قران
 خواجانه سین شین این ل ملک فرمان بوسه زدن بکلدی و اید و ایمن
 صلح حال ندی مبادا که علی الغلظت فرست بولوب بر آفت یتش در ملوحت
 اید ملک بوفکر دخالین بوی اینک کرک **بیت** و باب رایت بدین دست **بیت** و
 حرجی اینک کرک **بیت** باقه اک نیم اول **بیت** باشم بوی لکن فدا اید مردم **بیت** و فاجله افتاد
 آیه اوزن کل باشم اوزن کید مردم **بیت** و سین بی منت و سپاس اولورده
 اوسته القوب عقلن کلوردم و قبل حلول لاجل انتقام حاصل قلوردم
 ملک اید و مقدره که آنک مقامه سنگ خوف تمام وارده **بیت** اگر قادر اولور
 که آنک عین کورس **بیت** و داغ مشک قیامت که بوی جماعت جیبی حاله آورده

و خمدن که سنی شویله آزرده قلش لره و انتقام که آتیه مراد کایرس و سکاوی جزایی
 کوزنلی سندن بشن کورس میمون ایتدی بللی آتا بونیمیشم مرکب کا بوجالده حرکت
 متعس و بودست و پایله یور یوب گنک متعس و ن. بلکه ایتدی بوجا رک چاره
 بنی و سنانن آلتک بخایت مین و ن. آوان ایتدی تا امرای سپاه و متعس و ن. هر
 هم اولوب کیفیت حاله با تمام انلر اعلو م ایتدی و ایتدی عافین اوکس که بونیم
 شیمیون اتک کرکه و دشت یامونی میونلر خونیلده چیمیون عافین کرکه جمله میونلر
 اوزر اتفاق ایدوب کمر جلالی و قتالی میانلرین نطق ایتدیلر و میونلر
 ارقه سینه یو کلده اوکلنجه رهبر ایدوب خصمه مقابله یتنه کتدیلر تا بونیم
 مکن بیان مرد آزمایه تبدیلر اول بر برینه ایدوب تراب و بر باد ایدوب
 سیاح سایه اول هامونک مواسندن احتیاق و ماه جهان بیابانک
 اعتراق عارض اولوردی و هم عالم کی ده اول مضایقه دن گذشت و نسیم
 هامون نوره اول طریقه نظر متعس و کلدی بیت ایچی طریقه و خای غیلان
 یول آذر قورقوسندن ان غیلان اول برده عموم اسیردی که اثری هر کیم که
 ایرشده آب اولوردی و تف و تاب آفتاب ان برده رجه ده ایدوب که بر خیزدی
 درایه محیط یتشد سراب اولوردی و خاتمدن هیچ بر جانن اول مواد
 اتمزدی و عارندن اول شون زار مرد مخارده برده اندکیا بتمزدی انظم
 بیابان و سیو پر مخافت بهر کامی درو صد کون اکت هوایش لکش و آبش یوب
 زمینش سنگ و سنگ آهن ربا بود میمون ایتدی یور میالده بخیل ایلر یور و یولم
 که تا میوه سفید قام بروی جهانن پرده طلوعی رفیو ایند انلرک بر اینج
 فتنای دنیا دن کونن و ن. و اندن سابق شاد روی شعان علم زنگار افرا
 قله اول بخت بر کشته لک رایت بختی نکسار اینلم پس خسل خسر تمام

و تخف لاکلوم که کید و بی اولیا با ن قدم بعدیلر ایا قلد ایلر باشند یوق
 دام انتقام و شیاک یلو که دوشدیلر بر زماندن مکن آفتاب ظهور ایتدی
 بونیمیشم لردن اش کوروندی و بر خیز بلندی میمون بخیل تا مله مستقل کیددی
 و افسون و فساد ایلر ایلر یغنه ایدردی تا اول زمان که آفتاب ارتقاء یول
 و حرارت شعاعندن اول بقاعک اطراف واکن فو کوک آهنگل و کیشیا نه بچند کی
 پس شعله و انگلر اولدی زکریا انجنا می شد نفس کرم که لیل از تاب آن شیمیون
 و باد کرم پیدار که تقدیر بدینا دوزخی دیگر بر افروخت تاب آفتاب دران
 اولوب عموم دافنی نسیم آغان قلوب مافده بعیددن آتش بی دود کوبد
 اولدی بلکه خرمسان میمون متوجه اولوب ایتدی مله که یو بر بیابان آتش که
 عوارندن دلق بر تاب و خاتمدن جگر لر بآب اولوب اما بونیمیشم
 شعله نا کیم شرورین و صاعقه آتش زار کیم تنه تین کلور میمون ایتدی
 اهریمکان دل آزار یو کورد و مکن بیابان اجل ده و اول کورد و مکن کلور
 یکم که و رهن کاروان امل دن معذوب یوز که اگر یکجاکن اولوب بیکم
 بر عاقبتیلم و حاله که عموم ایرشده جمله کن خاک تر اولوب بونیمیشم لک خانانلر
 اورد و غلوز آتش پیداده خرم و جود کن بر باد اولو انلر یو سوزن مایک
 عموم ایرشوب میمون و شاه و پیا یک کلر کل ایدوب اول بیابان حد
 انلردن بر احد خلوصیت سر اولماده اوچی کون که وقت مروده یوم و غلوز
 ملک بونیمیشم کا کافه خدم و عا نه همله اول غریزیه کلور بیابان اغیاردن عا
 و دیار ی اول غدارلردن خالی یولدی بیت بکشت شام نکست و نظر سینه
 کم شد قران نینجهان طرب رسید بوشلی کوردم تا مله معلوم اولو که آریات
 اخذ انتقام ایچی مال و جان قالمزلن هرک رضا احباب ایچی و نرین حباب المزلن

چون

بن قیسه و کارشنا می بود مقول حیل و دن اولوق اکثرین و قشعر چون نک صدای و مصادق
 خیال آیدین بوندن باغ لک کاهو الی ایستادم و اندازم فرست و کجاست و مقدار
 حیل و خدعه لیس آزمایش اتمدم چون کارشنا می بود مقول اولوق اکثرین
 بلدم که انلک رای دوتیلری صوابه مقرون آیش و عقل دوتیلری مننون اولوق
 مرتبه دن افزون آیش **بیت** می شنیدم که راحت جانی چون بدیدم هزار خندان
 صواب بود که اولین فرصت بولیدین و بن فرصتی غایت بیل و ز و بیشتر استقامت
 قصد اتمدین نیت خویش آشا انک قلعه قصد ایدین و ز ملک بوی چون فصول
 اتمدی بوزن دهم و وزیر مزبور و هم ایدوب اید بوندن زیاد
 سخت رول و بی رم لقا اولور می که بر فقیر که بن بوا دار اولور و غی بیدار اولور
 این و آزار اولور بن انک مقام عقوبت و هلاک کن اولور و ز و محنت زده و پنهان
 محنت و زحمت رسید بهینه باو شقت و واکون و ز مکر بوی یک نفر و کجا
 معلوم و کل در کردیش **بیت** خاطر محنت زده کا شاد کن و ز شبت محنت زده کا
 محنت و غم دلی فی یاد قل اهل محنت خاطر فی شاد قل پس بوی می
 تا اول زاغی اکرام و احترام اید کو تر و ب خدمت کفر دلی وزیر اید با ملک
 چون بنم کلامه التفات کو ستر مدک و بنم نصیحه عجت که عیس حکمت و محنت
 اید و روی قبولی دوند و ک باری آنی کلامه دشمنی کی زنده کانی اید و بوی
 انک مکر و خدعه دن امین اولور که بی شبهه سنگ در کا یک پناه اند کن
 انک غرض بوی مکر فساد کاری و کساد باری و زایل ک فزائی بالی و صله
 مآکن غیری نسه دکلون ملک بوی چنگ استماعدن اعتناء ایدوب اولور
 بی نظیر صاحب ندیم که آجا صابت پذیر التفات و اعتبار ایدای زاغ دانی
 انک خدمتدن اقدام اهتمام اوزن کلوب رسو خدمت و آداب مقررند

پیو دقیقه مهمل و نامرئی قیسه و خواص و ندهای ملک هر بر فی بر نوع خدمت کند و متعلق
 و مرتبه قلعه و لاجرم کوندن کوندن رتبی مرتبه اولور و شاه سپاه کوندن و خواص
 خدمت تمام بوی اید تا بر مرتبه وارد که محل اعتقاد و محرم اسرار اولور
 چون اخلاص اختصاص روز افزون و مدد قوی مقامت حد دن بوندن کور می
 مشارایه ملک و بار علیه سلطنت قلب بوی امور و مآکله مشا ورت اید
 و معالی بوی و ز انک عین اید مباشرت اید بوی بر کون بر محفل عام و مجتبی خاص
 اید چون ملک زانغان بنی بیدار زده قلب بکابی بر عی عقیبت و واکون
 سینه می انک کینه شدن بر طرف و سینه سهام انتقام همد فایده و شربت غل
 تغنی مدد حاصل قلب اکامیدان اخذ انتقام دده دست برد تمام کون منجم بجا اقام
 بوی و کل و عیان و و جمل غلام قلم بوی با ملک حصون لیز چقا تا اتمدم
 و بوی زان فتنه بوی قتل اتمدم آفرانک عین یقین کوردم و ذهن دور نیک اتمدم
 تا بر زاغ صورتش اولوب اولوسیا و ولرک هیئتدن بقیع بوی واصل اولور
 و کشتی غرض حاصل صول و اصل اولوق مستودن اما بن علما دن استقاء اتمدم
 چون بن ظلم مستخدم بر حکم کار غدار دن جفا اید و بر ظالم جفا کار دن بر فقیر
 دردمند محنت کون قدی کا ایدوب تیر دعای جانب آسمان روان قل و نال انک
 یا الله و شعله اضطر اید یا قل **بیت** چکوب همت کمان صاد قانه دعاوی
 روان اتبه نشانه اولو حالش هر تیر حکم شصت اخلاص کاشاده بوی مقتضا
 امر بحیب المختل اذ ادعا جناب حقدن قبل و علو قرین هد فاجابت اولوب **بیت**
 حق قبل اید نه اسن انک مستجاب اید دعاس انک رای ملک آرای ملک صول
 کوه رسو بوی تانم خرم بدنه آتش اوسونلن شاید اولو خطه حرارت آتش
 جسم واصل اولوب قبل دعا مرتبه حاصل اولو جناب غرقدن غرا عا و تضرع

ایدوب دلم . بو زان صورتی بندن محوایدوب معدوم این وسینک حیاتن خلق
 ار زانی بوی رب بنیوم این تابو وسیله ایله اول سگانه ای مکافاته اقتدار بولم
 وانتق محالون آلوت تسلخ لو تشفی مدد حاصل قلم . بو مجده اول وزیر که
 کان شناک قتل باینه مبالغه اشدی حاضر اید یایدی **بیت** کی چو نرگسیتی
 بشو و چو لاله تیر دل . پس دوروی و ده زبان پچی کل و حسن مباحث
 ملک وزیر اید بوسون نه دیس و بوسو که نه جواب **بیت** وزیر اید
 داعی فر شجده دن بر نرگس و نرگس زر قله آخچه بر نرگس **بیت** سرایای اول
 ریوت و نرگس و زافسون اوزیر کا کشته دنکه اگر انک شخص خیس و جسته
 جنبین کر امله یقب کل قله و خاک تر پیچته و حیوان و انهار جنازه قارب
 کل قله طینت شوم و سیرت مذمومی قرار ایلدن متغیر اولم و محالدر خست
 نیت و لوت عقیدتی سیول افغان و میا بچاره قاهر اولم و هم محض و محض
 خیال در **بیت** اگر پیغه زان غلظت سرشت . نهی زیر طاقس باغ بهشت
 هنگام آن پروردنشن زانجی صفت دهی زرنش . بر آن بیضه کن دم زند جبریل
 دهی آتش از چشم سبیل شود عاقبت پیغه زان غلظت سرشت . کشته بجه بود طاقس باغ
 شکل بوم کل اگر بفرض محال انک ذات خبیثه نهی ستور سار و اوله یا **بیت**
 عنص خیسیمی سیر لباس کوب او بلا من سیاهدن عاری اولم هنوز میم دلون
 بنوعنه مایل اولوب عداوت صداقت عارضیدن مایل اولم کر که اولم و
 با وجود صورت انبیه و تمثال ایدیه کنه و اصله میل ایدوب آفتاب نور
 و عیار فرغ بخشده و یاد راحت بار و کوه پرو قار له موافقت قلدی . بلکه
 استغفار اید کی کجه اولمشد **اول حکایت** وزیر اید و روایت ایدر که بر
 مستجاب الدعوی بر جو پان کن بر نه تقاعد اختیار اشدی . و آفتاب عقیله

دین تعلقات دنیا دن الی قیوش اشدی اتفاق بر کون بر زغن پر و زاید بر
 زاهد که مقابله سینه تیشدی مکر بر سو را خدن بر پیشک شکار اشدی حکمت الله
 خلد و اولوب زاهد که او که دوشده زاهد آنی کو ریچک رقت و شفقت غالب اولم
 آذر غرقه صاردی و بونیشده که خانه سینه آله کن و مرید لیدن بر سینه سپار
 تا آنی فرزند کی تربیت این فنا کا مفاطن نه بوظهور اید که بوی زیانکار جانور
 اصل خانه بوند متغیر اولم و متغیر در پس دعا اشدی که این دعا الی آنی
 این **بیت** دعا زاهد هدف اجابته پیشوایه مشا لم تقدیر آنی بر دخت
 صورتش تقدیر اشدی . سر و قامت زیبا هیات روشن روی و آشفتموی
 برو عجله انوار آفتاب رخسار رخسار مایه آتش غیرت بر غریه و دود
 نرغس شکار دی دل شب سیاه ده آسمان آغریه **بیت** خلوق اولدن مجاهد
 کله دی کلیمه که مثال خلوق اولدن کارخانه خاک کله نقش کی صورت پاک
 زاهد نگاه اید بر صورت کوردی که لطف محضدن آفرین و بر طفل کوردی
 لطیف پرورید آنی مرید لیدن بر سینه سپار اشدی فرزند کی بر و شش این
 مرید اشارت پیر یجانه منت بلوبی تعزید حالی دختره . سیم بلین اشدی
 و آن زمانه دقتی حد بلوغه تیدی زاهد ایدیه ارجان عزیز بلکه جانندن
 شمشاد قدک دران و سر و قامتک سرافراز اولدیه پستانکی حقه و انان
 و معاصد و باز و کشف چنان دوندی . من بعد سیک کوه پاک بر شوهر
 سکه از دواجم منخرط اولم و لوزم در . بن بواصری سکر رضا که تقوی ایدم
 سیم بویاب نه دیس و افراد آدمی و بیرون بلکه ذوات علوی و کائنات
 سجددن کی اختیار اید **بیت** نهیرم که اولم بر سرو آزاد
 قد و کوبن دار شمشاد **بیت** تو آزاد کن عشق که نیر

بوکیا و کند طوی می سرفکنند. دختر آیدین بر شوهر دل می کند قدرت قاهره می و قوت
 و علو عظمت در چشم بلند و مرتبه ارجمند اختصا می یابد. نه همت آیدین و صافه می
 کامیاب در. اما غالباً مراد آن آفتاب در. دختر آیدین و اقبال او لشوایق قصد
 عاری و نیز کلک و اولنگ فرغان جاری در. اول نیم زو و جماعت سراد و نی عقد
 ایسکد و ادیت. دگر دو زوج خوش و خواهری. بر آمدن برین طاقین
 زان در یدوشنی باز کرد. همتا باز آغاز کرد. علی الصبا و بغیر خالق و صبا
 آفتاب عالم تاب تو افق در طلوع آندی زاهد صورت عالی آنکه در میان
 آیدین ای نیت آیدین بود دختر سعد بغایت خوب صورت. محبوب سیرت ملک شایری
 پیکر دلور بیت. م تا بند بر و شرف در. صفاده صابن در هفت در. قمر این
 دکلر پای سینه. کنش و شش دکلر سایه سینه. من تن و قوه و قضا حسن و صفت
 اغوی اهل و نفس کمر اهدن حصار استوار نگاه پناه آنکه دلر اما بند شوی
 توانا و زو و عظیم نشان عتای ایلر بوسیدن آنی خدمتک مناسب کور در دلر
 عقد نکاحه مرتبط و عقد ازدواج منظر اولو. آفتاب پیش قوه بیست آید
 فیلدن گاه صر و گاه قیز در. آخر و وجه جواب و در که ای زاهد کا
 بن نا توانادن خیر و برین اول بر ابر در که گوشه سایبان رفعتی فرگاه آسمان
 بر ابر در. ذیل ظلیل چش انوار مستوار در. ایل عالمی عاشای دینار در
 محی و میو ماید بیت. آفتابی بدین بلند بر. ذق و ابر نابید کند زاهد این
 متوجه اولوب فصل سابق الذی تقریر آندی. ابر حیا سندن غرق و خا و لب
 آیدین اکی نه آختان باعث قوت غالبیت ایسم باد بندن بو معنی ایلو در که چندی
 غالب مطلق در عتاق آنکه اندر در هر جا بنه که دل چکر در. و اختیار قفس
 تصرف در هر طرف که هسته نه چنن تخیل آیدین. زاهد بو نکته مسلم طوبی

باد متوجه اولو در. و حال دختر و وقته شوهر بی تفصیل سابق اوزن باد. یاد
 باد بو خیر دن مغیر اولوب آیدین نیم نه قدر قدرت و قوت اولو دیر سن قوت علی
 طلق کوه تابست در. پای تمکین دامن و قار چکوب او تومر ش در. و قطعات
 و مرکز نرس توان و بر قار طومر ش در. نیم قوت افر اولو در تا اثر ایدر که گوش
 اسم ده صدای صی و صغیر صغیر صغیر صغیر صغیر بیت. باد اگر ابر و اینجا
 چون بکوی سر در و مانده زاهد چون بو حال دقت بر و حال با کمال دختر بر
 کوه تعریف و توصیف آندی کوه صدای بلند آیدین زاهد غرق پیش قدرت
 قوت شش بندن زیاده در که املی افی دندان خارا شکافید قاز و در و در
 در لو خانلر و کشیان دوز و سیم ایلر نقش در یسندن غلبین و جسم ایلر
 در دقتن کفکین مدخوش در. دختر کوه در چون بو کله می اشد. و غرق حبلی
 و کوه کوه آیدین. صدق و بالی و نطق. راست و یلر که موش کاغاب مطلق
 و نیم ایلر الد و و امتزاج جمله دن اولو ایلو در. زاهد را غی قبول آید و صوت
 حالی بر موش عرض آیدین موش بحسب جنیت که در. و دختر خلقت اصله حبلی
 اکا متفکر در. قلندر میل تام و شغف تمام اولوب آیدین دافعی مدت مدید در
 دلازم آرزو مند که اینس روز کارم و جلیس غکارم اولو اما زو جین
 کفایت لوزم اولو و نمی نیم جفتم و اجیدر که نیم جنس در اولو دختر آیدین بو امر
 زاهد دعا قلس که بر موش اولو و سنی دست عشرتله در اغوش قیه زاهد کوزر که
 جانیند و رغبت کامل و هر بری آخر چنان و دلن مایل در ال قالد رب دعا
 و احوال دعا زاهد زاهد با به مقرون اولوب کل شش بر جمالی اصله حکم در و
 دختر دن صفت انسانیة تخلی و اولوب موش بو تیز که صورت امیکه بر جلو فله
 و زاهد آنی اولو موش و بر و ب فانه اولو

پنجه تعلیل تسخیر اتفاق اید و بالبرائت دلیل **بیت** آن یمن رو کرد که ملک تو
 چشم سوز و تان در روی کشت بجا شد بر و سید ملک برود و افی
 که مصاحبت عذای نه بجز صبر این بلد که و اول شویله را باینکه و کمال بیانت و این
 نفکه انکه لغت و موانع بجز صبر این بلد که متعین در که اخبار اشرا که
 موانست انکه غایت مستعد و و برابر بخار و مجاورت و مجالست و باطن
 متنفذ و بشلر که مار نه از کمال مخالطت صبر این یار بد کرد و در مصاحبت
بیت اگر در تلخی بجران بر غم توان مردن از آن بهتر که با یکانه شهد و شکر خوردن
 کار شناسا اید ملک بیورد و غمی که در و واقعا مصاحبت دیو دد و مجالست
 بهشتین بدون طرار و اولی در و وقفه ناختم اندون مکر و غنچه
 یوقدن **مصلح** دیدار یار ناقتنا سبب همت است اما عاقل اولد که مخدومی رضای
 نف و مقتضای اوزن تقدیم اید و ب صاحب دو لنگه دار حق قاضی باین
 که لزوم کمال صفای خاطر له تقبل و نشاط و افر له تلقی و تحمل قد صاحب همت متقا
 محنت کدوس کر با اضطراب و در طریحین آغز و زبیرا هر امر که عواقبی فو و
 و نه و فرصت مترون اولد هر چند که مباد پسند در و محنت و رنج و سختی
 متفهم اولد چندان اش و اول قدر غم را غم که چه بر کنی ریخته آله کیم
 و بر کشته که ای بی آزار خان کمراده این **بیت** دل من کجا چه وصل یار کلان
 کر که رجه سن زحمت غان کر که بی مل تحمل غنچه لب که بر تقاضای این و صلح
بیت مکن ز غنچه شکایت که در طریق طلب و بر احمق نرسید انکه زحمت نکشیده
 ملک اید ی بوی که کیاست و انشای بر بجز فواست انکه کار شناسا اید بر انکه
 میانند اهل تدبیر کوی مردم اول وزیر در غیر که نیم قتل اشارت قلد
 و انکه آنک را اینی ضعف و خیف عدا اید و به نصایح سمع و قول اصفا انکه

و یوقدن اید که این بوی که بر انکه میانند غریب ایدم و قوم قتل و قتل
 و شرف من لم و اید و عقل و فکر و موهف و موهف و رای و تدبیر و اش
 و ندکور ایدم و اید و انکه باین مکر تخن ایدم و غدر فرصت بوی انکه دام
 چکیده م نه کد و عقلی اید بوقدن تخن قادر و اولد یلی و نه تا صحرانک کلون و زن
 و صبا به اید و نه اسرار سلطنتی که اسرار و اجبا اید و بدن خفی و تدبیر
 لا جرم گرفتار دام و اولد و لویت انکه کل و جوع و ظلم و مکافات و اولد یلی و دیشلر
 انقضای اسرار و احتیاط و اجبد و خاصه دوست خایند و دشمن خایند
بیت دوستی کن تو نا امید بود محرم خود ساز در حال باعد و نیز کن تو ترست
 نیست طهارت سرخوش جلوه ملک اید بر شویله کما ایدم که موجب هلو که
 ایهان دعا سحر کا مظلومان در و وزیر اید و یلی و یلد و **بیت** اول اجراحت
 سحر کا که مظلومان اید منه هر کن آنی بر تیر مسموم ایدم هر پادشاه که ابواب خور
 فوج باطل و ستمی بسط ایدم عن قریب اساس دولتی منهدم و لباب سلطنت
 منهدم اولد که ثبات سلطنت کفر و مکر و ظلمه منتهی در **الملک** یعنی مع الکفر و
بیت ملک سلطنت کچه کافر اولد و لور پادشاه لیک جوع و ظلمه اولد
بیت و ها کن ستم را یکبار کی که کم عمر آزادان ستمکاره کی
 شهنشاه چون رای را بد کند یقین دان که بد و حق خود کند و دیشلر
 هر کس که دور است نه مرقب اولد هر کس که ظالم اولد عن قریب هلو
 جانم اولد و کوی که و هر کیم که بهت ز نانه حریص اولد فضیحه متعز یکم کر
 اولد کیم که اکل طعاند شش تمام اولد بر مرز و ایل متقل اولد و هر پاد
 که و ز رای یکم مرز و بی مرز و اعتماد این ملکه در قطع امید ایتک کر
 و بر سالفه مزبور و کتب فلو سنده مسطور که آتی کینه یا آتی نند

بقیه عمره موجب تمام معیشت اولاد قابل اولاد بود و سید اید حاصل اولاد و نیز
 کناره و اردی که غولک انور بی حد و بی شمار دی و شکستگان و امین مناع
 نامدار و واریدی غولک کبوتر و وفرتن کورچک ایدک کولی و کولی اولاد
 آقدهی آفرکار بولردن بعضی شکار و نه مرقدی و ماتم زنده لرکی سینه چاک
 و صیبت رسیدن لرکی اندوهناک خاکساره اوزن کندوس برقدی اتفاق غول
 بونی بحال کوردی سر و قفسه کلوب صوری و ایدیه مار سنی بخایت لول
 و غنای کورترین موجی ندی مار ایدیه ای یار غولار لغه بودند و مارم کیم یاد
 حیاط هم شکار غول مخصی ایدی حالیا بر واقعه یا او غلام که انلیک میدی بکا
 حله لایک حرام اولدی حال بوللول اوزر و اولیو ای غولک بن پیغناک اولیم
 نیم امرم تمام اولدی بونی دیدی و بر زار یله اغلدی که تمام غولک ک آتش رفته در
 طغله پس اول غولک و ارب ملکه خبر ایدی ملک غولکان بوسه و سرت عجبی زیاده
 تجبات ایدی استغفار حال ایچون مار قاتنه کلوب ایدی ای مارم سلس بوجام
 بلدی کن قنار اولدی مار ایدی بیت من این آه جکی و فاند کیماشکن دام
 چرا از دیکم عالم که در د از خویشم دارم ای ملک صوم بی بوجام گنتم
 گرفتار ایدی و شش مذوم بی بوکر باب بله و ورطه غنای ایدی تفصیلی
 اتفاق بر کجی بر غول که صید قصدا تم و پچان بندن قایوب کندوس بی ایدک
 خانه سینه ایدی بن طبعه سندن عقیده دوشوب زاهدک خانه سندن
 قضای آلهی خانه تار یک ایدی پسر زاید خوابن ایکن ایانغک باش ایغنی غول
 منانب غایت شردن محکم طوبت ایعبردم به اندم پسرک اش زهرمدن
 زهر اولوب درد زخم دناغدن طوره و غمردن مرد اولدی زاهد قنیت
 خبر داد اولوب سوز فراغ فرزند دلبندندن بکا قصد ایدی بن محرابون

لوتب قاجدم و سرعت لستجالدن پروبال ایدم زاهد عقیده دوشدی هرچه
 بکا قصد ایدی تیدی آفرکار بکا دعا ایدوب ایدی اول قادر پروم کار
 دلم که سنی خور و اعتبار اید و مرکب ملک غولکان ایدوب صید اکر اید
 تمام ملک سکا صدق سندن و سیدم حالیا ضرورت اقتضا ایدوب و قضا
 مراتب ایدوب رضا و پروت کلام تا ملک بکا سوار اول اقرانی میانند بیغ
 اعتبار له امتیاز العشرتهار بولم **مصلحت** کردن فهاده ایم حیفه زنانه
 بونروین ملک غولکانر قبلین تمام تاثیر ایدوبه بوباید کندوی زیاده شرف
 افتخار مرتبه و اعتبار تقوی ایدی پس دایما مان سوار اول اطل افخمیل
 کزردی و انکلم بیامات و تفاخر ایدوب ابنا جنسی اوزر نه انکلم فعت و تقوی
 اظهار ایدردی چون بوجال اوزر بر زبان کیدی مار ایدی ملک غولکان
 و نهارد و لن سرفراز اولوب مقرب به بدل ماتجلا محتاج دور و طعم
 لغیه احتیاج مقتضای مزاج دور معلوم شریفه مرکب رو و کثرت رکوب
 بی محال و بی غدا بون خدقی ادخیا محال دور ملک ایدی بلی راست و کین
 بن مرکب سزا و ملق متعمر و مرکب بی قوت قوت متعذر دور پسر کین
 ایکی غولک تعیین ایدی که طهام چاشت و شامی انکلم انتظام بول مار بونظیف
 اید روزگار کچهر دور چون اول مسکن منفعت بی شمار ایدی اند
 عایا تیوب عاقبت کار مراد ایدوب **بیت** دستی که زید نش ترانک
 در وقت ضرورت بوسه دادن شاید هرکار که عارست و بلبل افراید
 در حالت احتیاج بد نماید بومثلی اول اجلدن کتوردم که هر چند کین زمین
 دلم صبر تحن اگدم و بولطریق مذکور تحمل بارین چکدم چون انک فتنه
 دشمن مقرب و صلوه دوست متقوی ایدی طبع چندان کراحت تیشلی

زیاد مثلاً اولاد هم بود اخی محقق و مقرب در که دشمن بد سکا کستیتا
 معادات و محاصرتن مدارات و ملوایت کار کردن نه که آتش سخت اگر بن
 جوندن این شهر جوندن روی خاکن بولد و غن یقره اما بولطافت و نعتی
 مرد ختی فرضا که اصله شایه و فرعی سمایه تیشه ممزته واقیه او یحیی بن و بنیاد
 بقریت تطف کین که در کار ی که صعبت بر می و مدارا می توان رخت
 بوسیدن و پیش در که منفعت رای و تدبیر فایز شجاعه بن کثیر در **مسأله**
 الزا قبل شجاعت الشجاع زیرا که مرد مبارز هر چند که شجیع و بجا و آوا
 میدان مقابله یا سکر یا مقود یا یکی می یا او قوز و یا الی شخصه مقابله
 بوندن زیاد و سبب مبالغه اید و کی ظاهر در اما مرد صاحب تدبیر بر فکر اصابت
 پذیرد پنجاه اقلیم و ملک عظیم ضبط و سخرالین و بر رای صواب غایله پنجاه
 کرانی پریش و پنجاه کشور آبادانی و بران و خاکه یک **بیت**
 یک تدبیر نیکیان توان کرد که نتوان با سپاه یکران کردن بشمیری توان جانی بود
 بفکر می شاید اقله کشود ملک تیره اعدایه عجب ظفر بولد که و فکر ثاقب و رای
 صایده بن فیه عظیم مظهر اول که وزیر تیره بوا مرعاه تمام محضایم را کاما صابت
 و لطف تدبیر و حسن اتمام ایله اولمش در بلکه ملکه فیه دولت و عین سعادت
 بوی کارده مدد کارده دیمش در که چون بر جماعت بر امر که تحصیل غنم اید
 بر مملکت طلبه غنم این لی حصول مقصوده اول کلمه فایز اول که فضیلت
 ساینه از ایناز بولم و اگر جمله سی مفت عز و تر بر این اول اول کلمه
 مراد حاصل اول که خلوص طوایت و صدق عزیمت مرتبه اوله اگر خصلتن
 داغی متاوی اول که کر مطلوب اول کلمه و اصل اول که یار مدد کار بسیار
 اوله بوی این داغی تقاضای اولی اوله هر که که اقبال دست ساعد و طالع

بخت و معاونت و معاونه اوله دست و مول ایله شایه مقصوده اول در اول
بیت مدد بخت کین نیست مرغیای خود را که اگر روی روی بحر کنی بر کرد ملک
 ای کار شناسا اگر بوی بر بنیاد اول قدر حسابا به المله و بنم اخذ انتقام قدر غری
 بله لرجب و کلد که بر غایت قلیل کوروت ضعیف و ذلیل عدا ایملش را کار
 شناسا تیره دورت نشه نک قلیل کیش قد ایمل که اول آتش که محرق و مین
 شدر ضرر زنده قلیلی و کثیر بر در ایکنی دین که وقت مضایقه ده داین تقاضا
 بن در هم ایله یک یار بر در ایکنی مرض که هر چند که اخراج مزاج ضعیف اول
 علقه احتیاج و بوقدر در ایکنی دشمن که نقد و خوار و بوقدر اوله دانه مکی
 خفنی دام انتقام چنگه قادر در نه که اول کجشک ضعیف بکی مار قوی میکلن
 بر حیل ایله انتقام کوب مراد نه ایر شدن ملکیت یا پنجه نوایت الخش اول
حکایت و ذیرا تیره امثال کلمش در که ای کجشک بر خانه سقند کشیانه
 طوقش در و واو قاتلین فرغند کور به آب و دانه ایله قناعت غش
 بر زنانه سکندر قدرت ربانی انله پنجاه زانی بوی ربیت ماذر و پید بر بر
 کدر اردن و فرزند لیه تحویل قوت باحی قوت طلبا اید در دین بر کون یکی
 کجشک بن بر طرف کشته کلیم که بی کور یا اضطراب تمام اطراف کرسیا دده
 آوردن نفیر صغیر عالمی طومش و زاری آتش تا یمن فلک اش و تیش ایدی
 اه روع روان بونه حرکت که ایلس بونه ترانه در که سویلس و بونک سی
 ندر که کند کجالی و کند و کایان سن جواب و بر دی که **بیت** می خلد و
 ام خاری که می بارم سرشک در دل عزیزان می دارم که آهی میکنم پنجه ناظم
 بوم غایب اولمده کورم که بر یا محیب و بر افعی با نیب کلب چلی
 قصه ایدی هر ایدی که تفتن و زاری ادم و ایدم **بیت**

اگر چه غالبی دشمن ضعیف تر است که تین گاه سر نشانی آید مکار کار و ملیا تینک
 یوا آهک نیم دل سیاهش اثراتیک نیرم کله بن ایدم بلی آتا بوند و خوف از دشمن
 بوفزند لک پدر و مادرش انتقام کمرش میاید و بت قادر اوله و غرق در سنگ
 بهلکه سعی این وز مار قفقه اندی و ایدی **بیت** حریفی او سیر را پی کند
 ز مثل تو بی عجزی که کند چون بن عنقه آنک منعه قادر اوله و مادوم و هر چند که فریاد
 اندم فریاد رس بولدم **بیت** فریاد بی کردم و فریاد سر نیست کویا که درین
 کنبه دوا کی نیست اوله ظالم خوانخوا رجمی بچلی یید و کشیانه و ایدم و ایدم
 کجشک نر بونجین صیبت آوری استواء آید جک خرمن وجود نه ماعقه آفتاب شد
 و فرزند لک و زور و فرا قیل یا ندی طو شدی بوا نشاد صاحب خانه اشغال
 چراغ مشغول ایدی و رو غله آلوده قیل بی یا قب طهر کن کجشک نر بر حیل ایل
 قاید و کتوب کشیانه سینه بر اودی صاحب خانه میاد که آتش قبله سبقتیست
 و فخر و کملی لازم کله دیو بالا ای باه چقدی و اطفال آتش ای کجشک کشیانه
 بالاسندن کلنگه بقدی ماد او کندن شش زاری و او سندن کلنگه هن منقاری
 احساس آید یک جانب بام و اقیه اوله سور اخندن باش طش جعفر و غی غل
 بی مخزی که بر مشکل عقده یدی ندر ب کلنگه قیل اولدی بوشک فایر سی بود
 مار کزد و دشمن خوار طوبی اعتبار اعدوی سبدن عاقبت سنگ انتقام سیری
 خرد اولدی کشیانه رخت و جوی کوب ب زهر طله کله مرد اولدی **بیت**
 دشمن اگر چه خرد بود در طریح عزم او را بزرگ دان و غم کار خویش خواری
 ملک ایدی بوی متهی حسن وجود او زره اقام و خصم بداندیشدن تا سهل بر قیلام
 سنگ برکت رای اصابت انجام و میام سعی بلین و حسن اتمام غم سید
 بهر امل که سنگ تدبیر کی دستور کحل قلم نتیجی فوز فله اولی هر مرد که

آواز

سنگ

سنگ حسن و کفایت و یمن آیتا که اعتماد ایدم عاقبتی قی و نجات اولش و مراد
 عاقل که زمام میام انا می بر وزیر کا می و بن نامی کامک کف کفایتی تفویض ایل
 بهر کز دست تو ایج آنک دامن اقباله ایر می پای حوادث آنک با حق سعادت بر این
 چکن غیب و قبالتش تدبیر اصابت پذیرا خوش شید و ولتی همیشه اقی سعادت دن
 دایما فنی ظفر جبین حال و مالتن ساطع اوله شکست سنگ حسن را بیکدن و یمن تدبیر
 عالم آرایکدن بکا و اقیه اولش در **بیت** بحر چهر روی نیم بهر چه رای کم
 مرادست قوی چون توبت یار من یا کن بوی من کفایت اعتر می که مدد مدید دیان
 اعداده مجوسی و خلف جنبه مانوس اولی سندن نه بر نادره معاذی که
 سبب تعب و موجب تغیر اواه و نه بر فعل حادث اوله که سق طنه باعث اولی
 انلی سندن تنفیس قلم کار شناس ایدم ای ملک **صلوات** آن نیز بدولت بیاون
 تو بود و همه حاکمین محاسن اخلاق و مکارم عادات ملکن غیره اقدما ایدم
 صفات عیث مشای و پسندین شهنشاه من اقیاس ایدم بناء کار
 و عیسی امور معیار و مقیاس ایدم بحمد الله که ملکن غرم و غرم و فکی و غرم شکو
 شوکت و هیبت شجاعته مجتبه اولوب و فایق مقامات و حقایق مبهمات میکا
 خاطر خطیر و مراتب غیره میرینه ملتبی کله و موفی تاتی و شتاب و موفی
 نوارش و عتاب ذهر صواب مآب و جناب کامیانه مشبه دکلن هر دو
 مصالح فردا و امروزه رای عالم افزونه تدارک ایدوب و فخر کیا سندن هر دو
 امر که فاتحه سندن غایتی فریست ایلن و هرگاه که در حالی حلیه قیظ و ثبات
 خالی اولیب جانب عزم و احتیاطی رعایت و ناموس عرض سلطنتی حمایت ایلن
 هر کس که بوی تجلیس پادشاهه مقام خصم اوله مرک هله که هزار کنترا کند و
 جانینه چکش اولور و نهال وجودین بوستان عدم و دکتب تخم حیات کشت

فساد اکثر او و **بیت** خشم تر زانه بتجلیل می کشد. از عرش خود سوسنیز عیش
 با چون تویی هر آن که دشمنی زند. مشکل از ایمان دهدش مرکبیم. ملک ایتدی ملک
 غیبکن نه طعام و شراب در حلقه و تبولدم. و نه آرام خواب و راحت مشاخص فایم
 حالا بحمد الله تعالی که **بیت** آفتاب دولت اولده او و غرته بدیده کو کتیب
 خشم اولده سعادتن بعید. و نر بر ایتدی هر آنکه بر دشمن غدار و خفایم
 دام مکر کنفتار اولم. اندن خلوص و لجنه ظلمتی نوزدن. و روز و شب کوی
 فرق ایتوب آتشی بدن و هوای ترابدن یمنی یمن حکما بوشهر در کتیب
 کال محنت میسر اولیم. طعام شراب در لذت بولیم. و حال تابار کانی ظفر
 اندریم راحت اولیم. و عاشق تاد دولت و مایل معشوقه ایریم قرار و آید
 و مسافر تا منزل امن و ایام حصور و آسایش کوریم. و مرد خایف تا
 مستولین امین اولیم بر لحظه حضور نفس اعز **بیت** چون نزدش کتیب
 یافت. جانب خوش دلی عتبات یافت. ملک ایتدی بزم و رزم. و هر دم
 پادشاه ملک سیرت و سرین فی بجه کورده ایتدی فراست و کاستن غایت
 و محبت و تنگین پرست کوردم. نه اندیشه صوابدن فیضی و نه رای
 و فکر خطایند و کن اکل تمام اتباعی لیسبایی داعی بوی صفت اوزور در
 وزیر که بنی قتل اتمک باینده مبالغله. ملک ایتدی عقل و دانسته
 دلیل و معرفت رای رویت بسلندن. وزیر ایتدی اوله بنی قتل اتمک اوزور
 قاری و پوری اوزور ثبات و امن اری در. ایح اول تدبیر صایب ایدی
 و ملک اتمک بوجیه عمل اتمک و احباید بر داعی بوی که قبول واقع اولاد
 بلور کن مخدومن خیر نصیحت سعی بلیض درین ایتدی و باب مناخون علی
 انحصار ملوک لوی اولده ادای رعایتین چه دقیقه مهمل قود. ملک ایتدی

آداب مناصحت ملوک کند. کار شناس ایتدی آداب نصیحت ملوک نظم کلوس طلق
 رفیع و ادب ایتدی ملک. و جانب خشونت و عنف در جناب ملک و لطف یاق
 ایتدی ملوک. و محنت و مشک تجلی و تعظیم باین رعایتی تقدیم ایدوب و حکام
 قاری جرات و اقدام اتمکدن اک اتمک قولن یا فعلن ذل و خل مشاهد
 قلبه آتی نصیحت ایتوب تعریفیات و حکایات و امثال دلفر پید تینسانکدن
 ثوبله که اتمک نصیحت احتیاج واقع اولده. طرز کلوسی مقتضای مقام اوزور
 ایدوب و عبارات شیرین و استعارات زکین ایدو ایتدی اوست
 تذکر و وزیر مزبور که عالی ایدی. و کردن افعال و اقوال حلیه حاصل مذکور
 ایدو عالی ایدی. بر کون کوردم جواد کلوس میدان اقام ده بر مرتبه و عنان و
 ملک ایتدی جواد اتمک بر منزه رفیع. و بر مرتبه و منزه در که پای آرزو و جود
 اول پاییم و اصل و ملوک میسر. و مساعدت سعادت و معافدن طالع و دو
 غیر یلدر در همه ماصل و ملوک متفق و کل. چون علی سبیل رفقای بوی و
 کلب بوشعلا استحقاق میسر اولم. اتمک قدرتی بلب ضبط و قواعدی حفظ امر
 مبالغه قلب آیین عدل طریقی انصاف که معظم شرایط سلطنت کلینیه رعایت
 اتمک و اجیدن **نظم** ای اتمک ملک یافتی دست می و طلبی کم طلب آزار می
 مدینه سیاست آن خرابی کند. آرزو محنت بر آرد نفس صواب بود که
 ملک کامیاب متهات امور چشم حقارت مله منظم قیل. و موایج صایب
 بر بصر پند و غفلت مستول اولیم. که ثبات سلطنت و بقای ملک بود در
 نتمک وجود نه منوط و مر بولدن بری غم کامله در که چهر حال مال استقامت
 معاینه اولوز و بری غم مشاغل در که حصول امورات رفاه و صلوات ممکن
 و میسر اولور. بری رای صایب در که حقی باطلدن و موایج خطادن فرق

برین شمشیر تن در کمر برافشان. بگو گفتی عمر مخالفی سید پادشاه غرقاید **بیت**
 در باغ سبزه نکرده و نهال عدل. که آب خور نباشد شاد چشم سارینه بوی گل
 بر کلمه قائم که سوی پدید. اما شاه و سپاه در بر مرد آنکس خیزد انفات ایلم
 و نسیتی سیمه قبوله بر احد و کلید. تا جلدی زین و زین اولد و غایت کشید زین
 برابر اولدی نه انکار آنکس عقل کیاستند فایز مند اولدی. و نه کند و نک فکر
 گفتی کار کار اولوب مشرک تدبیر اولور و درون خلعه می بوی بوی. بوی صوته
 لا رای لمن لا یطاع کون کی ظاهر و هویدا اولدی **بیت** چه سازا با آنکس بماند صواب
 که از گفته و یکنواختی چنین گفت و انا که تدبیر را قبول کسی نیفتد خطایست
 بویابن مرقم اولو امثال و افتادند معلوم اولور که دشمنک مصایب کن
 مکاید غمزدن احتیاط و احتراز واجبدر. و خیم هر چند که توافیه و تفویض کنی
 اعتقاد و اعتماد آنکس لازم در که بر زانوی پیر و بال بوی عز و حاله بوی قدر و شرف
 انور و کرو و پیشگو بوی حیل ایلد یا ایلدی. بوی سبی بوی ملوکاکت رای
 و ساجب همی و وفرت حق و قلت حزم در. و الا اولدی خردل فکر عواقب
 و اجماع بر مند اولور دی اول زانوی هرگز مراد نه ایر مز دی و مجرم عروس ظفری
 و دشمنده بوی مزه خرد مند و واجبدر که بوی این دیس معین تله نظر اید و ب
 بوی هر نهایی آویند کوشش این چندان که عدد و دهم و محبت لاف و صدق
 مودت کن افراشته جایز کلان آنکس سکت زور نه غرور اولوب آنکس تقاضا
 اوزن ایش این **نظم** دشمن اگر لوف مودت زنده صاحب غشک نشمارد بدو
 مار بهان است **بیت** که هست که چه بصورت بدی آید بویست بوی کایا
 دافعی معلوم اولور که بازار دنیا ده کسب یا رخا لیس و هوادار مخلص و انفعی معلوم
 و سودمند تجارت دکل انش که کار شنا سگ مداد اعانتیله زاغلی کرد بافت

و مخافندن ساحل امن سلو نه تیشیدیلن اگر توفیق اولوب بر کینه کند و نک
 صادق و یار موافق غریب طایفه و اعاده بدو یک کین کیندن امین اولون
 همیشه احتیاط و اندیشه اوزن اولوب حزم احتیاطی کند و همیشه است
 عاقبت دنیا ده دست آرزو یلم مراد نه این و دین عشرتله چش عروس
 کور **بیت** بایار نک خواه بعشرت نشین و رحمت بدو دامن در چین
باب پنجم چش مطلوب احوال و غفلت سبیل و رای بر دین و تعویذ و تقوی
 ی محب قالد و غنی بیان اید و رای دایم ایلد کلام حکیم و معالیم اولور
 اول کینه لکه داستان که می دشمنان حد باید و ب آنکس قول اعتقاد و
 اعتماد ایتوب کند و لیس خصم مفسد ندق و مکندن و آسیب غمزدن حسن
 تدبیر و لطف حیل ایلد خلعه من اندیلد. حاله بر من بوی کور و ملوس در کین
 بوی که اول طایفه نک مثال که بر امر کسب سبی بلین اید و بوی مطلوب اصل اولور
 صکر غفلت سبیل آنی ضایع قلدر بر من و محققه و دمانی ایتوب و جواهر
 ثنائی خاکپا ی رای صعب ایلدی **بیت** ای مبارک پیش نه نشانی حاصل کنی
 بر بوی می که تو ظل مایون کتری. هر چه کنی یم در کمال کبریا حضرت
 آخرین باد آفرین کن هر چه کنی بر تری. خاطر شهنشاهی که مورد فیوض غنی
 محقق اولیم بر امر کسب هر نه دکل معصبا اولور بعد حصول آنی محافظه اتد
 آن در زین که پنجه امور اولور که اتفاق طالع و سعادت سعادت اید
 بخندلی آفت و نریمت جند و مدله محفل اولور اما بی تدابیر اصابت بر مظلوم
 و شخی خلق متعصب اولور هر کینه که پیرایه حزم و احتیاط نه عاقل اولور و مدای
 رای صایب و مضار فکر عواقب و راحل اولور حاصل سعی هبای نشون اولور
 عن قریب منزل اولور نازل اولور هر بابی که کند و یملومت ایلد فایز قلم

اعتقاد از آسان از طلعت و کسب
 مورد دولت شون و بیایه و کسب

و گفت دستن حضرت ندانند غیر یزید قائم نه که اول سبکدستی یزید بود
چند پوزینه کی بر صاف قلب و صادق عهد دوست الکریم که از غایت غیاوت و
فاقدن قدرین بلایوب الدن حیردی بعد از کچان میسر اولادی و هر فرم می
و هر چه مهم ندانند التیام بولادی را استغفار اند که بجه الحشد را اول
حکایت بر من ایتدی اخبار و کشتی در که جزا بر بحر خضر و نهر جبرین در که
زمین نظیر ی یوغدی بعینه لکن زیاد چو یزید بر پادشاهی وارد و که کما
کار دان اید **ی** مهابت کامل و سیاست شایسته زمین و زراعت و امان اید
سامو مجانیان صیت و صدای عدل و احسان طویشدی و سکا دیار در یار
طولی و ارشک شکر مهابت بی کما یند رطب لک اولمشدی **بیت**
ستم رازیان عقل را سود از و خدا را فی و خلق خشنود از و مدت تمامی
سرو و حضور کما مران و کامکان روزگار کجرب آخر یکم و اتیغیم لایک
الذکر و بیو شبانی حرفه مبتدئ اولوب آثار ضعف و قوت اعضا و اجزا
ظاهر اندی کونین نوره و کونین سرور قلکدی کدی و درخت قوت کونین
ثمر امنیت اید و تفهم و ضعف و قوت مغیره و طویشدی چراغ طریقی
منطق اولدی و بساطت علی بحم و غم و مله منطوق اولدی **بیت**
الذکر چقدر چون نقد جوانی ایاغیر الکی منصف توانی خزان وقتی در درم
اولم وقتی صوکن زهریری شیم روزگار ستمکار و شیوع چرخه غدا ناپاید
بویل در که هر کلشن شباب کلشن شبیه مبتدئ اولوب و هر مشرب و توحش
خاشاک نکبت ایلد مکر اولم بی محنت خزان راحت بهاری کم کوردی و بی خار زار
غنی مراد کم اید **ی** و بی جرم جفا و سخر صفای کم سوردی **بیت**
چرخه کون که دوین پروردن پخته بی سرتن سروردن **ی** این پخته ایل جاهی ها تن

ای پیمش بی بی که پشته نچن بیاغزاله آل ایلر کک خوانخی ان بایمال ایلر
پیر زال شوهر کسی که دنیا نام و فریند مفاص و عوام دن جوانان آبنای زمان
و الحقیقه اطفال با نیچه لجت خانه جاندن کندوسن بو عروسلر لباسن عرض
ایدوب نریت ناپایان و زیور با اعتبار له دل نظاری مفتون و کند فریب قند
مکر کردن کسان روزگار ی ذلیل زبون اید **بیت** با نیچه ایست علم فریب
این متاع و عمر بی عقل مردمان که بد و مبتلا شدند بونک بر که آرایش ظاهرین
مازه غرور شینکار میدان غفلت قلشن دره نمایش باطن مایه حرص بازن
و ثروت قلمقدور عقد عقد از دو لجنه کم منخرط اولد کما کام دله اندن مراد
اولدی و قید و بند جاکه و صالنه کم مرتبط اولدی که میدان دیناده مراد ایت
بنوب مراد ایت و صول بودی **بیت** جمیل آیت عروس جهان و خوش باش
که این مخدوش در عقد کسی نمی آید اطفال شر و ما هذا حیوة الدنیا الالعب
انک حسن ظاهر و صورت دلفریبه ناظر اولوب خبت باطن و نقص عهد و نیت
طبع و خبت سیرتدن غافلدن **بیت** راست چون ارقمت دت و دهر نرم نلین
و از در حق پروردن غرور شش توانی درویش شاد همی خیال کنه اندیش
فرد خرم پروردی دلی الدنیا قنطن قاعیر و ما و لغت و ما کل ایل اهر
منور و انک فرخزفات باطله مایل اولمز و جاده چاهنه دوشب کچی پر سرخ و
بی آنکه کول و برمز و چون بازان دینا نک و متاعنک آخرت کدنه مطلق اولون
دولت فایندن الیچکن و فرخه دینا و سعادت جوی دانی تخن اک **بیت**
پنجه ها که باقیست برده کن باغ عمر کا بهار و که خرا القه کارد اکباش
ضعف قوتی و خیر تنزل بنیان بنیت جوی بهمان و آنکه بهانیان و نشان
لشهار بولب حشمت شاهی و هیبت شاهنشاهی اندن نقصان قاعیر مکر

و شکوه شوکت و مطهرت سلطنته قصور تمام متفرق اولدی **بیت**
 دولت اگر دولت مجید است موی سفید آیت نوید است **بیت** و افتاد ماقربای ملک
 بر نهال بهمتا که آثار دولت ناصیه سند پیا و علومت سعادت حرکات و سکنات
 بنویساید و نشود غایب و نه چون ارکان دولت که شجر یار لایق بهمتا
 و جهاندار لایق منصب استعدادن کفر دیر و قشید بنیان سیاحت لایق
 و تمهید اسباب ریاست استعدادن مشاهد قلایق نمایان و اکامیل و محبت
 متقرر اولوب و قلب بسط طاعت و انقیاد مطاوعت کائنات و کائنات
 کثرت و اتحاد و اجناد بن و آزاره لایق حاله بلکه زبان مقاله انشا و انشا
 اید و بنایدیل **بیت** چون باد صبا در بر کشتافرخ و چیدن درخت جوانان
 بهار اندک باد آورده بید مشک برین درخت کهن بر کج شک بوجوان بی حال
 که بن نهال در کنار جوانان ایروب ده نشو و غایب و کشت در و در و در
 در که بن و شرف و سعادت بر بدن تمام و کشت در و قاتی خلعتی خلعت خلعت
 ارزانی در و فرق دولتی سزاواران تاج سلطانی و حنجر سعادت قیام
 خاتم جهانیان در اولدانی لطیف اطلال جلال التیال اعیان دولت و در و در
 ارکان ملک و ملت تثبیت اید و به هر یک حاله لایق صلت خلعت ارزانی
 کورب شانه مناسب مناصب و عمر بوردی و خاص و عوام بالکمال اتمام
 اقدام اوزن کلوب اول پیر فر توتای ایالت و له تدن اخراج و از عا و اید
 زمام احکام سلطنتی بوزیرت و کلفت اول جوانان قبضه اقدار و تقوی قلیلی
 خالید ازین نشاط تحت بر زمین بلکه شت ازین نوید سرتا به از آسمان
 پیچان کارهان چون انبیا سلطنت عاری اولدی اول عا نخل این میوه
 ناچار جلد وطن و ترک دیر اختیار ایدی و ساحل دریا به بر خیزد و که

اشجار و انهار و بیابان و شمار ازهار و بی شمار آید و اولدی **بیت**
 بیش و ده کوشه و تو شیده کچنورد و خشک و تر میون که خرسند اولیا کدو
 تکی و قیام و بهر که قانیه شد بخشک تر **بیت** بحر و برست و بنوا و اور
 اولد **بیت** و پیشه قناعتی پیش نهاد اید و **بیت** قوشه ریاضتله منها طاعت و عبادت
 ماک اولدی و روز و شب غرور سلطنت کچن او قاتک تله و شغل
 اولد **بیت** و آفتاب تله راه آخرت قوشه سن دوزد و بنا نه تعلقات دنیا
 یتیم عبادت و عبودیتله بوزدی متقل ظلمت شب شبا بدن آینه یلند و واقیه
 اولده زکامی صیقل انوار صید شیده می ایدردی و با فاته تاسی و با منق
 تله قیام ایدوب و حال استقبالی بنه ایون بوییک معنیه تنه ایدوب و دیردی
بیت صیغ پیر میید میدا خرد می هشت یارشو خواب یکنویت وقت سحر پیر
 بر کولب دریا به بر انجیر اغای اوزن که هر کا کلون انک انجیر میردی
 در و در و اتفاق بر دانه سیالون غلوه اولوب آب دوشده و کوش یوزینه
 بر آواز و بر مقتضای انجین طریقه بغایت خوش کلوب طبعه ماندن التاد
 و خاطر من سرور و اهتر از مشاهد قلده پس هران که برین یزدی برین
 دریا به القا ایدردی و بونعم نخله تنم و تله ذایلردی مکن برین سک پشته
 بر عا بنندن سیاحت رخسار اول خیزم به کلوب بود در خشک انش ساکن او
 یونیکه کبر قایق کون انزه اقامت این چون شیدا مسافرتدن آسود و اولدینه
 مقام موجوده مراجعت این البقا اول محل سک پشته اول درخت النعم
 میا آید و صغیه دوش انجیر لری نعمت غنیمت بلوب رغبت تمامه اکل لدر
 بوسه بوزینه آینه عیافت ایدن تصور ایدوب بوشفت و مروتی انک حقیر
 واجب اکلردی خیال ایدردی و آخر خاطر نه بوشفت و مروتی انک حقیر

معرفت نم حقیق بود کما لطف و معرفت و احوال یک مقرر در کتب میافزود و در باب محبت
 مؤکد و مقتضات معاشرت نموده اولی طرح لطف و احسان و امانی و نایب و اولی
 فواید دنیوی و دین قطعی بر موقوفه یکس ایل معاشرت که طینت مکارم اخلاق و
 اوصاف سرشته و آیات معرفت و قوت صفات عالیه تنزه نشسته و در مختصات
 دوز کار در هر آینه انک سیقل محبت زنگار ملای آینه دل در محو آنک مناسبت
 و نور آفتاب موانع یواز درونی غام غوبه و محو ایکن واجب است که پیش از
 دل که آینه شایسته غباری داده از خدای طبع محبت روشن رآی پس در محبت
 پوزنه به جزم آید و بیلوفی کی شود نیش چغروب صبا نرمل آواز اندی
 و رسم تحت معروفی ادا آید و ب قصد معاشرت باعث اولی خاطر بی آغاز اندی
 پوزنه یک آنک کلو مند احتیاج تمام حاصل اولی جان و دل آنک محبت مایل
 اولی و آید و توفیق آفتاب و تکثیر احباب و رغبت و اختلاف یاران و ارتباط
 دوستان میل و محبت خصال ستود و صفات پسندیده و در هر یک که رفتی
 و شغیف و انیس مدتی و آید و یکی جهان دافعی سرافراز و کامکار در بیست
 مرد و دوستان صاحب له زیور دین و زینت دنیا نعت و در هر یک که بیست
 نعتی بهی از رفیق یکاست سنگ پشت آید و بکاستک محبتک سواسی و محبتک
 سودا سی و شش در اما بلزم که بود و له بند قابلیت و آید و پوزنه اندی
 از باب حکمت باب معاشرت بر میزان و فیض ایلش در و فایز شلر و آید و
 کسبی صدیق اولی و لوق دکلر اما هر یک که صداقه موافقت دکلر صداقت
 ادبک و طایفه انیک کاک اولی باب علم و علم که انیک معاشرتک علم و احسان
 دنیا و آخرت میسر اولی هم قوم لا یشقی حلیم ایکنی اصحاب مکارم اخلاق که
 دوستک خطای دامن اغاضه سترا آید و باب نصیحت سی بلنجی و رنج ایلر

او چنان اول طایفه که بی غرض و کم طبع اولی و اساس محبتی قواعد صدق و اخلاق و اولی
 اولی و طایفه دافعی معاشرتک احسان از آنک کر که بر باب با فسق و فجور در
 انیک بلنجی محبتی مشتهیات نفس مقصود و انلر میل و محبت نه سبب راحت دنیا
 و نه سبب نعمت آخرت در ایکنی اهل کذب و آریاب حیانت که انلر لغوا غدا
 ایلر و معاشرت بلو عظیم در سائر لئلر سندن کلام فتنه انیک نقل آید و ب
 برید و سکا اخبار و حشت آیین القا ایدر و دروغ بی صورتی راستن کوی
 حق باطل بین یک اکلر در و او چنانی اصحاب حق بلو هتدر که هر نه خبر منفعت
 اقواللر اعتقاد و جایز در و نه دفعه مفتر بر افعاللر اعتقاد اکثر عین خیر
 اند کلری محض شش و اقیه اولی و مفید اعتقاد اند کلری مفتر و ضار بلو حظه
 فله و نایف اولی و بیت از دوستی کسی چه نفعی می بری خیر شش و نفع
 زغن نشاند دشمن و انا به از نادان دست دید کلری نکت بو اولی و اولی
 دشمن حیل و دانش آراسته اولی فکر و عواقب کند و به شکار آید و فرصت بلو
 نیش و هر نه پس آنک حرکات سکنا تن آثار انتقام هتدا آید و ب اشهر
 قصدنی تریاک تدارک دفعه ایکنی میسر در اما دوست که دولت موفقتی بلو
 هر چند که قصد خیر و د فوشر و جلب نفع و سلب ضرر و جده و جهد این
 مفید اولی غلب بود که اولی که انک تدبیر خایب و رای صایب سبب
 غفل و ورطه ضرر و گرفت را اولی نه که اولی پوزنه نادانک دوستی و نفع
 اولی که شاکشیر که سفینه سی درای خور و هلو که غرق و کای بار وجود
 شعله جوی آبار خرق اولی اک دشمن دزد که آنک شمر و اناسی آید و فریاد
 اولی بلو نکت تدارکی دفعی پذیر و ملحد سنگ پشت صورتی که بجز اولی در اول
 حکایت کار دان آید و روایت آیدر که ولایت کشید و بر آری عجا آن

و آفتاب دیوار دایره افق نقب او می شدی که نقب دزد خاتم تیر شدی اول
 که خوابگاه را آید به باشن طش چقر دیه رای کورده که تخت زمین اوزن
 خواب وارش اصناف طریف حواله سندن شامند و دگر کش و انوار جواهر
 زواهر حاشی بساط شمشاهی اوزن صاب طش شیخ کافور میست یا کورده
 عذار یکی قمرش کل کل طش و پروانه سخنه عاشق آشفته لری کبی کمال مراد
 شعله سیده یا غش یا قلش کل کل طش بیت پروانه و من کچه و سوختن مانا
 من جان و جگر و زرم و او بال و پر می سوزد اطلال فخر اندی کورده که بر یوز
 شایک بالینی یا نه طو مش بر خیز تا بدار بالین طوب بر آبداری اوزر فاور
 دین احتیاط چپ و راسته نظر ایدن بوحاله کور یک متجب و تجتر اولدی
 و آیدن بوسبکیار که آغله ی در چرخ رفعتی چراغ پایه دیای نایب طی بساط
 شهر یارینه نه لیاقت ایشش در و یوتیغ آبدار که قرار ملک و ملت اکا و
 بوی قیاد که الله نه چنگل کرمش در دزد بونقل بونیل جیلان و بونقل
 کور دایم سرگردان ایکن ناکاه کورده که این پنجه مورچه مستف ایواندین کایه
 بها آرای ایدی دوشدی و خارش پاننا تراشیدن سینه نازک رایه خسته
 خراشه ایشدی و رای درای غواینه مستغرق ایکن دغدغه پای مورچه
 الی سینه سینه او می دی پوزینه بوحاله کور یک طرفش ای تجتر ایدوب
 کورده که بر قایم مورچه رایک سینه ی اوزره کز دل دی پوزینه آتش غضبه
 مشتعل اولوب ایدن بونخلین پاسبان وارکن که ستان چشم انجم سبان
 کبی زوی خوابی دوشند ده کورمه مورچه شب و نمل نه خدی در که نیم خدی و هم
 او یویه داغی اول کستان قدم شومین آنک سینه ی اوزره قویه پس حقانیت
 جا هلینی حرکت کلوب قهرندن قصد اندی که الله اولده خیز آبداری رای سینه

تا بوی

تا بوی وسط ایدن مورچه رایک خرمن جمعیتن ما و رب باد قایه وین دزد فریاد اندی که
 ای جوانمرد بی پاک وای کافور نعت ناپاک الک چک که جها نیانی ملک و جها نیانی
 آغشته خوات و خاک اندک دیدن احوال پوزینه یک الی حکم طو تدی
 رایک نغم دزد در شراب خواب با شندن کیدوب حاله بونوالا و زره کورده
 که سن کیم دزد جواب و پر دی که سن سنک دشمن دانا که بونین طلب مال ایکن
 کلام ایدی اگر بر خطم داغی سنی محافظه ما تا ایدیدم بوسنک مهران نادا
 شستنی نکی قانکه مال مال ایدردی رای کیفیت واقعه و واقف اولوبی بون
 شکر اندی و آیدن بلی چون عنایت ربانی قدا اولد دزد پاسبان و دشمن
 مهران اولود پس دزدی نواخت ایدوب شرف تقرب ان زانی بویورده
 و پوزینه نجیب یکوب احطبله کوندردی دزد شب و وک کمرن میانند
 خزینه امید یله بر پادشاه قصه یک دیوار نه نقب و رب خلوتن کین دی
 خلعت دانش بر نه و تا و افس سزیم اولد و غیاجلدن ذرف دولت ایر
 و پوزینه که محرم سنان شهریان و خزینه دار جها غار ایدی چون غار جملله
 عقلی خراش اولوب بر غوغا غوغا بعد بختن سوزدی حرف محبت صغیر
 حلقه تراش اولوب دایم حرم حرمت تقربن دورا اولدی بیت
 خشم دانا که آفت جانده یکدرا اولد دوستن که نادان دره بوشلدن بوفائین
 حاصل اولدی که مرد عاقل ابواب محنت و مودتی ار باب دانش و معرفه اچوب
 کورده و محبت دوست جانلدن فونو بفرخه قیوح کورده که دیشلدن بیت
 عقلند دوستن دشمن بر در عقلند دوستن دشمن ندرم سنک نشت
 چون بوحکایتی فوایدی بی غایت مشتعل ایدن استواء ایدی آیدنای درای
 دانش و فضیلت کوشش و شمشیر کورده حکمتی کوشوان قلده حالیه لرم

دوستلک اف منی اعلو ماید و ب کله مه جواهر انتظامی کردن سابعه م طوق دیان
کاره ان اینه حکما که حکمت شعاع بیوشلر در که عالمه دعوی صداقتن دوم
آدم او و قیود بعضی غذا مایا پسند در که انلیس زندگانی میسر او کس
و شمع جمال لی نور و فی وین غاۃ محبت منور اولم **بیت**
چراغ غاۃ دل روی یار است دل از مهر چنان روی بکار است بر طایفه داغی دوا
منا پسند در که احیانا احتیاج واقعه اولور بعضی آخر داغی غرض مندر در
خبر در غیث یمن نفع مستقوی اولم بولم مایسل و منافق در که ظاهر
سکامدی و صادق کس اما باطنه مخالف و منافق در که **بیت**
پیش تو از نور موافق تر است در پست از سایه منافق تر است کرم و یک از جمل افروز
زین دلی از دل خود مرده تر پس خرم مندر در که بوطایف نک دوست و
و دشمن خوی در مصاحبتند امتناء این لی و احباب خالقی صاحبان
جنا بنه شتاب این **بیت** ز دشمن بکل و در دوست دست سنگ پست
ایتد فرط صداقت نه شکر طله وجود بولور و کمال خلوص بخا اولور و نه طریقه
معلوم اولور پوزینه ایتد و اولم که بوالکی خصلت آریسته اولور انک
مصادقتن شایه قصود و محالستند در را که قویا و لم اولور بود در دو
بر عین مطلق اولر اظهار بر جای کوریه ایکنی اگر هنر کوریه بر نی اول
کس تر او پیچیده است احسان اتمه مقابلستن امتنان اوقیه **دو بیت**
دوستن احسان کوریه اکانسان روا کوریه **بیت** دشمنی دوستی خطا و ذلت
شاهدانه ذیل عنق و صغله ترا یله **بیت** اگر جریده اعتراف ایدوب اغذان
ایله شرف حسن اوزانی کس هر کس که اوصاف مزبور اید موسوم اولم مطلقا
صداقتن یافتن محروم و بومقول کس اید صداقت عاقلی ندانه مقتضی و

مقتضی اولم

مقتضی اولم چون فی اجتناب فی زمانه کم یابد لوجرم ارباب تجارت و عیش و
صدیق صادق عنقا کبر لوکما و رفیق موافق کیمیا کیمیا مکان دور **بیت**
همان عنقا در غمخوار صادق جهان کیمیا در یار صادق چون کار دایم کلامی
بو مقام تمام اولدی سنگ پست ایتد کانه بود در که بن دعوی مجتهد صادق
و طریقی صبا قمر ثابت قدم یار لوی آدابند بر دقیقه آیه ال و دوستی شریک
بر نکته اخلول اهلما یوقدره اگر نی کند و مصاحبتک طوق منک تا قیامت کر
پیوند این سن مشا که عید کرم عیمکه بدید دکلره پوزینه تملق
ایدوب بالای در خندن اشعه اینوب کشف داغی در یارون طشره چقوب بر
کتاب و روابط محبتی محکم قواعد مودتی استوار تبدیلیم کرم کرم غریب است
دل پوزینه دن دور و هم سنگ پست انگ مجتهد مستظهر در و اولدی
هر کس انلک میاند طراوت نعل و داد و اتحاد زیاده اولور یکا
مرتبه یکا که تید که پوزینه نک خاطر ندن یوای ملک سلطنت کندی سنگ
پشت فرزند و زن و خانه و سکن او نندی **بیت** یار با است چنجا که زیارت
دولت محبت او مونس جان مارا پر چون خلی زبا بونک او زرد یکدی و نند
غیت سنگ پست تمامه اولدی چفتی انک فراقدن تمام مظهر اولدی
و کانون در و نند آتش اشتیاق زیاده ملتب اولدی و حیران جان کد آن
حسرت ایلد خرم مبرک یاقده و سبیل رشک قواش دین سندن دامن دیار پیل
بهار و میاه افکار کی آقدی **بیت** بجز اغیبت که کرم جگر کرم ننده
سنگ بر سینه زن آید و فریاد کنان آفرجکایت فراق و شکایت اشتیاق ایتد
چشندن بر سینه در میان ایدوب ایتدی **بیت** آفت یار و آرزوی دورا و دور
پیشی سر و م باز شوقا قمتش در کل ماند از جهانش مشکل خود خواستم آسان کنم

و فیه نهفت و قفیه مانچنان مشکل ماند بلزم که اول غرق درای غربت سینه نه
 کرد اب اغتراب به صالری و اول ساکد ساکد مهاجر تک باره دل آوانی بخلف
 اختلا به دوشده قالدی نوید را کر فلو و صایله فلت شام فراق مرتفع و هوا
 تماشا ای جمالیله شعل آتش اشتیاق منطفی اولیده **بیت** چه شود کامل ز غنا بجز با آینه
 مکر این چنان تن رفقه تن باز آید چون اول غمک دماندن بوقباض انگاری
 مشاهد اندی اینه اگر نیم کتافه لخم معذور طوبی بنی تعیب آفرینک و نیم
 غرضه صل ایقوب تکذیب بلزمک سکا اتمک حاله در خبر ویرین و ایشند و کم کب
 مکت و توقن غرضه و کرم تقیر اینین کشفایده یان مهران و بحر اسرار
 نهان سنگ مزاج کله مک شایه مرض غرضه در معزاد و پیان حقیقت انجالیست
 ریب و وصیت تمندن مبراد و هر باره که سنگ نقد قلبی محکم آینه اویم
 معیار اعتبار و خالص و تمام عیار بولدم مقرر در هر سوز که سندن صادر اول
 تین کی راستند و خلعت صدق قامت کله مک کی کم و کاست دن محرمی ایتدی
 ایشندم که سنگ شوهر کله بر پوزنه میانند اتفاق بطاق مودت مستحکم اولوب
 جانن انگ مهر محبت و قف و عنان اختیارن انگ میل و مودت صرف ایشین
 غنیمت محبتن پیچ بر نغمه مقابل اغرض و لذت ملوقا و استواء مقالده عالم ویر
 سنگ فراقک آشن انگ و صالی آینه تکیان ایدوش و سنگ خیالکدن انگ الی
 نغم آبدل غدا یل غرض ماده که بو خبر غم پرورهایشندی بخار سوا غرض
 دماغه چقب نریان همین تله ایتدی **بیت** خون کشت درای دلم دلدار یار دیکر ان
 مارا کنار از رشک بر او در کنار دیکر ان ای روز کار جفا کار نه کناه اندم که
 غرضن پیچته صاعقه تفرقه ایل یقده و ای چرخه سحران بدم که سیل هوای غم
 بنیاد خاتم حضور می یقده یا ز محرابی که اینی خاطر پشیمان اید جلیس غیار اندک

و حریف طریقی که بساط عشرت او زره نقش مراده انگ دیدار نشاطیل کورم اغیار
 یار اندک اولی و فاکو کاکه لوی و محبتن محروفا حرفن او قوامشده و اول بیگانه
 صالک شتاق لوی پسترن بنه بر بالینه باش قوامشده **بیت** تکذیب یارب نکار بی فای
 اولسون بی وفای غیلک پیوسته سوا ولسون آشنایه یاد اولور یار اولی ایشنا
 یکیم اول بیگانه و شل آشناسی اولسون ویدی ایتدی بعد نزول النوار از جزم
 پیرو و دن نه حاصل حاله اولی بود که مرارت چاشنی خنط مذاق فراق بر زبان
 صبر این سن و بن تدبیر صابت پذیرا بو کسری جبر این سن پس مطالع دل
 یکن و دستانه که آینه آن کیدک عظیم اندن کنا تندر مشغول اولدیلن چندا
 که بنیان فکر بو کار که غورنی کوردیلن و قهرنی آردیلن بلکه پوزنه دن
 اولی اول زخم مرهم بولمیلن و اول یان انگ قتلندن غیر بیجان
 قادر اولمیلن پس بویان صندوق حیللی آیدیلن و متاع فکر این دو صاحب
 آخر بقدر مراد ایلر بوک اوزن بخرو مقرب اولد که ماده تعارض ایدوب
 دوشکرم دوشده یاتدی و سنگ بشته بر کسه کوندردیلن و اربوب خلیله
 خالدهن خبر فیروب ایتدی **بیت** یارب صاحب غلشر اولمش حله مک
 حرام اولسون سنگ رسه ملوک وجودین قبلش اگدم مقام
 بلیم نولیسر حاله سر غلام الله ننه کلر آه قالمشر ایشرا و لخته نکر الله قالمشر
 سنگ پشت نه جنگ خبر بر استواء ایدیکه پوزنه دن استواء ایتدی که او نه و
 قصه سن کورب اهل و فرزند یل غده ملوقا قه مجده قل پوزنه ایتدی انگ
 الله نه کلور اولد و اراما و مارم عن قریب کالی نه تشریف صال آرزانی بو
 و بن غریبی بوشه کوشه ننه تنها و یکس قوس بن خود اندوه فراق
 بر خطه تنها قوسه و درم بران بر نه حضوره ن آیر لزمه و کوزم باغی بر اولد

بر دم نظیدن ایر من **بیت** دینا ده بکا اولم کونرم کی یولداشیم کیم بیدیا تر بیدیا دور
 بید و کرایش سنک پشت ایتدای رفیق مهربان وای راحت د و روان بو
 مهاجرت بکا بی اختیار واقع اولدی و بومسافرت بکافرو ریاضت کلدی
 و الاطوع رغبتله هرکن سنک محبتکی قویب کیم یدم و طیب خاطر ایدم حضرت کون
 غیبت اختیار این یدم **بیت** ز دیداری تو بهور ضرورتی شو آرد
 نخواهد هیچ موجودی کجا از تو جدا باشد پس کام و ناکام پوزنی بی تو ای
 مقام جانم متوجه اولدی **بیت** دیوب بوسوزلی بدو دقلدی
 کونزدن قتلواش رفد قلدی چون وطن ما لوف قدیم کشفه زرق فرف بوی
 اقربا و احببا مجتمعه اولوب صدا غنیم مقدم بر حجابی عیوقه تیور دیل و مناس
 تعظیم و کمر بلیخانه سینه کور دیل سنک پشت بحر و کسری عورتین کونردی که
 صاحب فراشا و کشر و قف و تاب عارضه دکل باغ عارضی می شین **بیت**
 تاب تب کل زخاری ز کینی نهرین آیش **بیت** خسته لوق سیمین تن منعیله زید من آیش
 سنبلاری برک نهرین اوزن صاحبش کلار رخسارن وارغواندن بدل ز غلظت
 آیش **بیت** اولسی قد لا اخذ باغ ارمیدن تازه رو ناله دن صاننا
 اولمش مویه دن کویا کوی هر چند که تحفه تحت عریاید و بی حالندن خاطر
 سوال ایدی مقابله ده مرصیدن بر جواب صادرا اولدی و یاری که طوع
 تلف و فی کلفه اقدام ایدی شرف اعتبار و التفات بولدی نه تعرض نیاز
 معرض قبول واقع اولدی و نه صدقات تخلق و تعلق نتیجه مراد ویر **بیت**
 ای دل از کویش بر سر پایه درم و دینار کاین متاء کاسد اینخاز و یازی نیا
 چس اولده من که مرضی تمار حنه اولخر صیانت شدی و کمال یوادار اخذن باشی
 اوخیدم او تو بر یکس رانلغ مشغول ایدی ایدی **بیت**

ای بی بی یار یارین بکلکدن دل شکست ای کونری اخی یونری کورم کدن ناتوان
 بیار یون غلغل بر آغز سوز و مانه الفتمین بن پریش خاطر ایلر اولدا دانی
 دینون دلدن درج لبر آه سدر ایدی و ایدی **بیت** درج سر علو و ملکی
 ازین طیب در دیت در عشق که دران پذیر نیست بر یار که نوید عله
 نا امید و بر خسته که احتمال محبت که اندن صدمه بید اوله بران تنگ
 رخت بوله و نوقت و مامانله بر کله تکلمه قادر اوله سنک پشت بولکادج
 آقین یاشیدی و بوسوزی کداز آغا زاید و ب رقت قبله ایدی آیا بوی
 بید یازده بولم و بجه دوادر که جده و جده پیدا قلیم بودردک درانی نون بکا
 خن ویر که طلبین بحر و بری آیا غم آلام و بومر شک عله جینی نه ننه درم
 قویب بعید دیم وارم و آشنا و یکا نه دیم مومرم هر قنن مایه بولم اگر مای
 کی قعود رایه ظلمی لوزم کلوسه ظلم و اگر ماه کی او و سایه اچمی واجب اولو
 سر دن قدم قلوب نقد جان ودلی خلوصه آب و کلدن بود و انم تحسین بولم
 خدا قلم **بیت** تن و جانم که یان به طوی که دلدن آتی فدا قلم قبول که کرا بدم جا
 و باشی که دنیو جانم ز غم تیر و باشه تیغ و یار یار جواب ایدری که کسب اطلباده
 معشوق منی موصوم دیم بوی درج در که طایفه نایه مخصوص در و بوی بر خدمت
 انلک ار حاش محادث اولوب بوی کا عله و دل پوزن مخمور و برد او عضا
 در که بوی دارودن غنیمت و دوا محالندن سنک پشت ایدی بوی دار و قنن بوی
 و نه حیل ایداله کیرب و بجه تحسین اولنور بدم یار که قنن مکرم و ماهر و خرم
 فسوس ثانی سارم و سارم و جواب ویر که بزم و بلور ز که بوی دار اوله
 کرم و شوار در و بوی دار و نک عنقا کی عالمی و ارد و سنی بود و اطلین
 دعوت اید که بلکه یار و فادار کی آخر وقت کونسی و آخرت حقن حلقل **بیت**

و داد این سر حضرت قیامت قلی و دیو طلب اند که بچانه من بعد نخله لیل و صحت
 بحال و ارج و نه دنیا و محنت و عاقبت احتمالی و **بیت** بحر خون خردی در خون
 و هر خود نمی نیم بحر غم را غمی در و ز کار خود نمی داغ استیک پشت بود در این
 و جان کما از کماندن کربیا صبری چاک ایدوب کریم آغاز قلعه و هزاره که نوب
 تفکر در این طلعه پوزینه بی قلعه غیبی چار و در عاجز قلعه غریب
 بنیاد حقوق تیش عقوبت هدم ایدوب صدیق صادق و فو فی موافق قلعه غم
 اندی و خرد از چند هر چند که زبان بند و نصیحت ایدوب ای جوارخ بنیاد سوابق
 و داد و اتحاد یک سنگ پوزینه میان شیت اولمشدی بر زین افسر ایچ
 که نقش و فاصحه و لکن ستره و دست غدر لایق مروت با بنیاد
 ایدوب بی و فالی بناسنی یا پوج **بیت** حیف باشد که از برای زین
 پان سازی بعد بر بنی نفس لواز می و سوس نلوه آغاز ایدوب ایدوب
 خلیه و فادار که جانی که انتظام حال و قوام عیش کامن و در حفظ نسل
 و بقا و نوب اکام و قوف نامری قوی و بر بیکه که حق صحت مجتبی که سنگ
 انگ میان نه علوه جنیت و در رابطه قرابت و اردن محافظ قلی طری
 هدایتی قویب مضیق ضلوه صابم **بیت** بحق صحت و برین که حق یار قیم
 هزار بار از خون دستان نواست و آخر هر خیانت از غالب اول
 کشف ناخلف فکر بونکا و زرد متغیر اولدی که تینه غدر که در عود فانی
 اوز و باد مکی از غریب خلوص و صفای صا و **بیت** بچانه بلده که صحت مکر
 صفت غدر نقش شقاوت در که بد که اول کار شحات عیان اولور و نقض
 عقد و نکت عهد و انچه دانات در خاک ازل و جبین غایان اولور
 کیم که صفت غدر و خیانت موقوف اوله و چه صاحب دل انگ صحنه مایل

اولی و اول کیم که نقض عهد و وفای سمیتد موقوف اولم اهل حقیقت قنر
 اعتبار و درجه قبول **بیت** منیر یانه کی کاه سر و صبر بیانی صادق اگر
 بلکه انگ مناسبت و مصاحبت شانل و نقض شین و انکه مراقت و صادق
 اعتبار از لری و متلری فیض عین بله **بیت** پیر یانه کش من که روانش خوش
 گفت بر هیز کن از صحبت بیان شکنان استیک پشت اگر چه که پوزینه یک قلعه
 غم اندی اما آنی مسکن کور منجم بومر حاصل اولیا جغتو جزم اندی
 پس پوزینه پوزینه جانتد کته پوزینه نک انگ دیدار و لشتیانه جغتو
 اعتشدر و فکر بت غربت و وحشت و حدیث کار جانتد **بیت** اول
 حال که نظری انگ جالت راست کلدی غایت فرخنده نشان نجات آئین
 بون ترانیه آغاز اندی **بیت** هزار شکر خدا که چون تود لاری خود روئین
 از بعد مدتی باری و کشکالی خاطر منور و اولود اقطاع
 استکشاف اندی کشفایندای اینسر دل و موی خاطر بی غل سنگ در
 مغارتک درون پیر و نم شویله مستول اولمشدی انلر و صالون مشاهد
 جالتد اشترا حاصل اولدی یا اهل و عیال الفتد بو خاطر مختلر
 طرب بهجت بونیدی هر ساعت که سنگ تخالکدن و خستکی ابتایا و شیا که
 اقطاع صحتکی فکر ایدیم و تحت و تحت و سلطنت و مملکت و جلد و شب
 فرما عکدن و کام روا لکدن اتفاق افتراقه تحمل قلیده عیشم بکامی غل
 شرب سرت و صفوت حسرت مکره اولور و **بیت** و انش که فعله نماندن
 و نغمه دایم ملو عین ایدم که ای بی مروت سرواید که سن بونن محی کلشن
 مسند عیش اوزن او تو بر خصوص نفایه دن خاطر که هر نه است
 و یار و فادار که غارتان غریب خاک و خاری بایلین و **بیت**

روا باشد اینجا چو کل تو شکفته و رفیع تراخان در پای دفته پیرا و لغزه کلمه کرم
 ایدوب نقد ز غمت ایست کلمه اخرا نه قدم رنج بوی سن و دعوت اجابتی که
 سینه ز غمت بمتکه واجب بلویست دار و دیاری دیدار و مبارک ایلد مشرق قدس
 تا احقاد انسا بم سنک بکا بیلد محبتی بلل و احباب و احباب مقدم هایون که قدم
 مبارکاتی فن قافیه قیالی هم دل سنک و صا کله شادا و له هم منن سنک
 زینت و بهایون بیت کوشه کاشانه بر خط الحان ایلد کلمه اخرا غنی تان کلمات ایلد کل
 مقرر در کلمه شرف قد و مکمل بم آفتاب قدیم ارتفاع بلویست اما سنک به جاکه
 نقصان کلمه چه کم شود ز قوای مکر بر منت گذر افتد که تا بر وز غم از دست
 آفتاب در افتد و اکابر و اصا غری دم و قد و له نواخت تا تمکله شان شیرین
 شین و عار لاحق اولد و متطرق اولد بیت کش کم نور اعظم بر توی
 دما دمنن نی در و رض اویدن جها محتاج ایکن کن بر توی کلور عار ایلد در و رض
 و دانی دلیلم که سنک تعظیم و کن یک با بن شرط بماند تقدیم ایدوب مایه
 ضیا فکی نعم بی نهایت و ند ما و ظی فادون بر جاعله آرکسته قلم بوسه سیلایم
 باشد که حقوق مکار مکن بعضی ادا این بیلد پوزنه ایتدی بون تکلفاند فایده
 اولد چون عقد محبت و و داد انظام بول و عقده مودت و اتحاد استقام
 پذیر اولد تکالیف خدمت و تکلف مراد میافتنه که دایا رباب ریم و عادی
 مشقت زاین و مؤنت بی فایده در دین شرح که بشر بخوان من تکلف
 مسراج تکلف کر نباشد خوش توان زینت و نیم سکا مهر و محبت که زیاده
 نعت و غنیمت عدا این سن و اول دکلوت ایلد که سنک صاحب و صا فیکله
 بم افتخار و ایستاهم و سنک موافقت و مجالست که بم افتخار و احتیاج دانی
 زیاده در کرم بن وطن سکن و محنت و نجات سلطنت و مملکت خدم و چشم دن

جدا و شوب کرداب غریب و غنا به حشمت مبتلا اولددم این دتبارک و تو
 سنک میافتنه صا کله بنی مشرق قلب بو محنت و غریب سنک و محبت محبت
 آرزانی بویوسه بنی چنگال آزار و وز کار دن کم آری پلور کلاه و زندان محبت
 بهر اندن کم خلد من قلور دی بیت درین و حشمت سرای محنت آباد بهر بیان
 تو خوش باشم و در دین و بومقدمات و جبه سنک نیم یا بدر لطفک نهایت تو
 و نیم سنک او زر کر حتم دن آیه سنک نیم او ستمد محقق چوقدره بونعیدیم
 سن بو کلفت و مؤنت محتاج دکل سن علی الحفوه بیا محبت حسن سیرت و غنیمت
 سرایت تهیمات سناب عشره دن مقدم دن و تقدیم فایده معنوی تربیت مایه
 مودت دن اول و اهنیم دن نظم بی تکلف دوست بیا بد که باشد زان دوست
 در میان رسم تکلف کر نباشد او مباحش سنک پیش ایتدی کار رفیق مدم و ای
 محرم سنی دعوت دن غرض و غایت رعایت لوازم ضیافت و غرض تکلفان نعمت
 و شهرت دکلر بلکه مراد جدا لوم میاندن کیدوب شرف و املت دانی میسر
 مصالح نمی خواهم که یکدم بی تو باشم پوزنه ایتدی بمصراع در راه عشق مرحله
 قریب و بعد نیست و احباب بیند فرما بعد المشرقین اولوب چون برین محنت
 و سلو متلری خنیری دایما و اصل اولد و هر برینک خیال جمالیه جانن راحت
 حاصل اولد و هر وی صور عجا محاب معنوی و اقوا و ملز و هر برینک یل ضیا
 بر برینک صال و جمال بدیو المثلای مشاهد مستند فارغ و خالی قالمز بیت
 قریب و عاانه اگر هست من و دوست چه تفاوت کند اربعد مکانه باشد بویا
 بعض اکابر که زاده طبع دن رباعی کر نقد ندایم و صالت در دست
 در دین مقیمت خیالت بیوست در ظاهر اگر خیال جسمانه نیست
 غم نیست چو اتصال روحانه هست بر دانی تو ترقتی بر تاب و تیر تانی

جانب هدف مراده پرتاب آتشی عاقبت دم گرمی دل سکن پوزیدم کی نرم آید
 سنگ پشته آید ای یار و قاذار بود و ایام نه لزوم که طلب رخسای احباب
 مودت و آیین فتوت و فرض واجب اله داد و دوستی دعوت اجابت و عید
 و ایثار و نثار اطاعت مناسب **مسئله** از دوست یکا شایسته و زیبا سرودید
 ولیکن بجا بود عیون معتدل و سینه سینه اید بود ریاضت خیره و غایت
 متعین و کشف آتشی بر سینی ششم کشتی سید بود ریاضت و کجورم و سباحت
 اول خبری که بنیو امن و راحت و معدن نعمت غنیمت بود و با یکدیگر اولی
 اول قدر بدو و تن و کج آتشی که پوزیدم یک قلبی بالضرورت آتشی و فاکام
 تو سنگین قویب کام قبول مقتضاست نام اولی زمان اختیار بین الود
 سنگ پشته و آتشی آتشی ششم آتشی جزین بجا بنده بود اولی سینه آتشی
 او رمی چون میان دریا آتشی کشتی خالی کرد آب تشویش و شادی
 و کذ و بد اندیش آتشی که بود عمل عاقبت نداده و ملامت مقصد در بود مقدمات غدر
 ترتیب آید سرس بد نامی و دن غیر از نتیج و بر و بود حکم حیل و مکر و زین
 اگر سن دشمن کاملقدن غیر از نتیج و بر و بود حکم حیل و مکر و زین
 خارج غفاسیه او را شکافت نساء ناقصات العقل ایچ عقل تام و ادراک تمام
 اید مودم اوله یار و قاذار سی که نادره روز کاره ندن که مری در میان
 غدری در میان آتشی صفت اشرار در کل بلکه صفت اشرار در **بیت** نه اولی و عورتیک
 عقلی سوزی نه آرا و لدر او عیون سوزینه و طلب رخسای رحمان
 و یوای اغوی شیطان آتشی نقصان و جان بلکه موجب هلاک بود و در
 مکن مکن که نکو محضان بعین کند میان این بونوال اوزن خطاب و عقاب
 و جوی مشغول اولی حرکات و سکنات آتشی ترقه و تخیل ظاهر اولی

نغم که

بافتن مقصد در
 و در اولی و فواید

نغم

پوزیدم یک قلبه آتشی بوعالده شبهه کلبه بود که موجب تفکر ندن که تخیل آید سرس
 بوضه نیم زخمه تخیل شوار کلبه اول بجلدن می ترقه و توانا آید سرس آتشی پشته
 پوزیدم سوزی نه و بوش بهین نه دلیل اید تا ویل ایلس پوزیدم جواب بود
 حرکات و سکنات یک نفسکله و اقوا اوله مناظر و محاربه دلیل ترقه تخیل و احوال
 بواند و مکر غریب تخیل و تردید که برهان با هر دو اما اگر کیفیت حاله بنی کا اید
 شرف اعلو م آتشی بیورم سوزی شاید که نیم مشا و دم معا و نیت و طر حیرت
 خلعت و لوب ساحل سلو و وصول بولس سنگ پشته آتشی هر استی بوزید
 اما باعث تفکر بود تیری یک مقدم بایو نمل کلبه آخر غم اول و صلی دن و بود
 کینه آتشی حصولی در **مسئله** این هم اول آثار جهان افروخته است
 چاه حق معلوم در کینه شکسته در بود مرمت خانه قصه و خلل در غالی او
 کرب که پس مراد اوزن و ظایف دعوت و مرایم خدمت ضیافت مؤدما و لیب
 لاجرم بوجوب فصاحت و خجالت اولی کر **مسئله** و کر که خشنه مرشاری
 پوزیدم آتشی سنگین عقلم صدق و عقیده یک کون کی عیان و صفای نیت
 لطیف استغنی عن البیان در اگر تکلف بایند توقف بوی یک و هر هم عادات
 عامه دن که باب ضیافت آتشی رعایت این کلمه در و از کلمه کمال و داد
 اتحاد اولی و ایق در و تمام اخلاص و اختصار اجری و واقف در **بیت**
 یکانه را بر هم تکلف کنند دوست آنجا که دوست است تکلف چه حاجت کشف
 پوزیدم پوزیدم آتشی بر مقدار داغی کندی یه ترقه و تخیل بخواه طلب بوی
 اولی تجدید و مقدمات ندانم تپید اید و یک کند و کذ و آتشی بوطایفه نیت
 عهد و نقض بیا نه تحریر اید لر بر عین الیقین بله که انل دایره صرع عده
 دوزخ و اول آشنای روی و یکانه خویلدن آمیزد محصور و فوای طبع صدق

و صفای و شرف و در نهایت بهر در **بیت** بولید ز ناقصات العقل و البین
طبی صدق و صفا ای طو کین بولید و بوقدر صدق صفا و قاطع حق بولید و بوقدر
پس انکر اغوا سیله و اول نادانکر قوا سیله بی و فالک و نامرد لوق جان بنیسیل انکه
آبواب صدق و امانت رخست و بر لری محی و اربابین و دیانت بونی جان
کفر لری محی است که پشت بوقدر انکاشان سند تحیر و نینه توقف آندی بونی نه کین
ظنی غالب اولب بر زمان تفکر طالب کند و آیدی چون بر شخصک قلبه دوست
و هم و شبهه بجان این حصص و حصین تدبیر بختین آید و بملک حال و کلام
طریق رفیق و مدایم سلوک انک کر که اول کمان یقینه مبدل اولوسه است
تدبیر لکند و سن آنک و ظلم مکر و فریبند و قورتر و اگر کمان خطا اولب ان بعض
الظن اتم قبیلند و اولوسه جانب حزم و احتیاطی رعایتند انکا زیان تیشتر
و عجب و نقصان لوزم کلز **بیت** که گریار به اولایین اولوسه و دکلست
قور تولوسه پس کشف آواز آندی و آیدی سبب ندر که هر زان شروا خیا
میدان فکر آت صلا و غوامر و حکم دبدم در بای ترد و حیرت طرز کشف
ای برادر معذور بیور که ایملکنا توان لنی و اولاد مکر و سببند پریشانی
و بی سامان لنی بنی متحیر و متفکر قلش و در جماعتک بی حضور لنی باعث او
الحق راست و عیش و کرم چار او کشف خوش در بمان تار آیدن **مسیح**
تن درشتش مشرا نکوی بچاری کشید حال طعناید و با علمم ایلد که بومضیک
علمی نه موافق قدر و دواسی را با شکست قدر نه آمله مشهور و قدر چون
هر دایمی بر دوا و هر رنج قانون حکمت بدین دن اطباء سیحادم و مبارکند
مراجعت قیله مزاج علیه موافق نه علم بویور لری به تحصیل سواد و بوقدر
ایه ارایع بولام سنگ پشت آیدی اطباء قولند اگر علم ببرد آید و محیا و کین

اولا لکرم و محرم و اکبر اعظم کین کسم آندن نشان و بر مزه بونی آیدن
ادویه اولد که عطا اول طبله سندن بولید نه اصل عتاقیر اولد عشا بلر خریطه سندن
کین به بختنا بجا انک اسمی و بر معنی اعلام انکس اولمز می که مشاید قدر بولند و بونی
و بختیله بر حیل ایلد طفر بولم کشف ساد و دل کمال بده شدن آیدی بنی کور ایت
دو شورت دل بونی و چون بویور است سوز کوش بونی نه آیدر شدی میان این
آتش اضطرار و دوشدی و زنیون بده و و بویور آیدی کله و فلک باشد طار
کله دی و دوزر و شورش کونی تار اولدی اما قوت عقله کند و سن بویور
کولن آیدی این نفس کور و کی که شامت عرض بجه و طله سمناد آیدی و عکت
غفلت سنی نه اصل خطی عظیم گرفتار آیدی اما بجه انک کر که دام زرق خفیم
بر گرفتار اولدم و کلام اهل نفاق کوش قبوله بمان بن استماع قلمم صفا
غرض لک سخت فریبند تیر آفت بجا سیم تیشتری و بد اندیش لک نیش
فتوح سی بمان قلمی ریش آیدی ان هذا لیس اول قار و رة کسرت **مسیح**
بسیار کس کز آتش این غصه سوخته اند حالیا حیل و مکر و غیره دستگیر کلند
و تیز و بر تلبیدن غیر تدبیر متعقول دکلند اگر عیاذ بالله غفلت سنی
جزین سنه دوشیدم کارم بویور بجه منعقد اولیدی که انا مل فکر و تأمل انک
عاجز قلیده اگر انلن کند و می تسلیم اعیوب قاچم بر کوشده مجبور قلوب اهل
اولیدم و اگر اقدام آید و بویور بجه بجه یک دلم عاقبت آباد می قویب بی اند
عاقبت زمام اختیار می بر ناهنجک ال و بویور انک جزین سی قاشان تمنا
ایر و رم صد بار بونک ببلد به آرزانی و هزاران و هزار بوندن زیاده غنا
سنه فارم **نظم** من دیوانه که زلف تو را میگردم هیچ لایقترم از حلقه
زنجیر نبوی پس سنا آیدن اول مستور صالح نک و بجه علم می معلوم ولد

هیچ غم چکه و زهرین خاطر که دغدغه سخن را که بر من عورت تلخ میزد. بونو و عارضه حق اولی
 و بر من قلبی زهری چقر زو قانندن ایچور و زانندن بید و زنده ایحال اولی و زانندن
 زایل اولی و بنه اندن اصله الم و ضر و متر تبا و متر که بنه زدن قلبی و چکوب
 چقری و ایستد و خروقت بنه قوم بن غایت آساندن بن طایفه بایر چو یک
 خلع بنی قلبیک وجود یله عدمی یک اندون چو بنه بی دل زنده اولی و بنه
 بنه نه مضایقه و ارکه بنی بنم قنتر نه غایت محقر نه بنه کبار و فغله ی حکمت
 شعار بنی بر شلر که دورت طایفه دن نه در بنی ایک جایش دکدن اولی
 پادشاهلر که نفع بنی بنه طلب ایله در بنی ایتمک کرک ایک بنی قنتر
 ابتغایرات و ادخار حسنات ایچو حق الله دن جز نمند دلیله و انک بنی
 اقدام و اهتمام اوزن کلک سارق سوس تغییر قلله انلر و حق اولی
 باب تعلیم و تفریح شرط مبالغه تقدیم انک کرک در بنی احباب صداقت انک
 بنه نه که سبب فراغ خاطر ای اولی اکا دست بنی تلر و بنی در بنی ایچو بن اولی
 مضایقه مجال و بر محک کرک بیت چیست نقد جا که نقان کرد و بر جانی
 دل چه باشد کان پای دلیر نتوان فکده اک بوجا نه توجه اندین اعظم
 آیدیک قلبی یله آتور کلورم که بنم قدیم سنک چغنه محقت کامل حاصل اولی
 بکا دانی بو خدمت سبیل سنک جانیکن منت عظیم و اصل اولی بن قلبی
 دکلی و حقیرم که آندن دورا و ملق آرزو سندن غیر ی خاطر نه نه خطور
 زیر که اطراف و جوانی غم و اندوه و ملو و حوالی و حواشی سی محنت و بنه
 طبطلو در بکا محنت قلبی در معذب کلر و لر که بن بعد رشتن تحلیله اندن
 ایتم شاید بوسیله اندیشه بجران اهل عیالده قاتل حرام ملک و منالده
 خلوص بنی اول در بنی دانی غوم جکی سوز و غوم جان کدازدن قنتر

مثاب اولم بیت یا رب یا رب یک قطره خون کوار می خوانند دل تاکی اربی داق
 ستم خواهد کشید سنک پشت ایته سنک قلبی کفر در که کتور کتور جوار و بر
 انر قودم کدم بونرین لک سم قدیمی بود که چون بر دوستی زیارت کین لک اولی
 کونی سرور شادمانی ایله اعز این لک بر وجه که دست غم دامن محبت از این
 و دین الم پیران عشر تلر نی کورم قلبی بنی بله لک لک اولی و بنی بنی
 و بنی در محنت حال بر خیال آید عیش و خیر و هر دم بر الم شرب
 حقیر ی شغنی و مکدن ادون اضطراب و انقله بوسیله قلبی ملقب الم شرب
 و غشا غواطی اولی و غی ابله خاطر نامیله اشتها بر لبش در بنی خطره بر شسته اولی
 قناری یوق و بر ساعت عدم اضطراب اختیار یوق بیت هر دم هواج لک
 دکت بیت هر خطره روزی فکر جای دکت بیت چو بنی سنک زیارت حرکت بنی
 اعلام غریب میا جان بنه اندم سنک سکامتقل اولی و غزین که شرف دیدار بنی
 اولی در نشط کامل و فراغت شامل حاصل اولی و بوقلبی انر قودم کدم
 حاله عقلی یچو قاتر فی مریکدن اولی استون نک مرض علوه بنی سیم و مداوانه
 احتیاج می یسیدم دافی علوه قنتر ایکن آندن در بنی ایتم چو بنی بنی
 و مروت بنی صفای نیت و خلوص نه مرتبه و در بنی بنی بنی و معذوب
 اما محقق و مقرر در که سنک اقربا ک شویله ظن ات کرک در که سنک بنی بنی
 بو قدر سوابق و لواحق و وارکن و بنیاد و داد و اتحاد میا غرجه لیستوار لک
 بو محقر نه مضایقه کسترم و بر بنی نک وجود ی بکانیت زاید اولی و کما
 و متعلقا نک آندن نفی کلی عاید اولی سندن در بنی ایلم پس شرب عروت بنی و بنی
 نقیتر مناسب بلکه واجب بود که بنی مقام معزیه و بنی و بنی و بنی و بنی
 قویب کتقرا دیک بله مزجیا کتقرا انلر تحفه آه و زکین و زهر هم تهر ستوای

و هم علاوه بر تقصیر قهاوند و اکوهریه و شکست چو نوزده دن بوجای اشته
نشاط تمام و انبساط با لکلام آید و نوبت به پیشه جانند کندی و حصول مراد و
تمام اعتقاد آید و بشتابند پوزینه بی کنی را به پیش در می پوزینه که بایستد
خلوص را و لحن صحرایوب بر درخت است چندی و وظایف شکر که در کوفه
پروردگار قیام آید و بشتابند از غنای قرآنند و شکست بشتابند
انتظار در مسکن و آواز آید که آید از غنای قرآن و در وقت شرف زوال
و وقت رحلت مدد انقضاء انتقال **بیت** ز عفو کار از حد گذشت
روی بنای کانتقا و از حد گذشت پوزینه گفتک بکلوه طنن کن و خنده زبان
بیت یاد میدار که بجهت خودی درو قایل خلو ف آن بودی بن مدت میدید
عمری شهریار لکن کچورم و هزار بار دوز کار کسره و کنی قد شست
زمن کورم هر چند که زبان احسانی بندن استر ادا آید و به پهنند و
دوندروب و بر و کنی نه آید و به بنی منکوبل زمر سندن و مغلوبی بلسندن
اول مرتبه ده دکلم که فواید تجریدن محروم اولم خیر و شری و نفع و غیره
و موضع وفات و محل نفاذ و تخیل عین قلم بود و دادن فارغ اول بر داعی
چون هر کس مقام از او قورم و حسن عهد و عوس آید و ب من بعد وفا
لا فوج او **بیت** مبرنام وفادری بن خواب که بوی از وفاداری بنای
هنر و معرفت دعوی آید نک و کم و متر و تلو فی او را نک عیاری وقت
آزمایش علوم اول و نفع محکم امتیاز بولور **بیت**
خوش بود که محکم تجرید آید میا تا سیه روی شود هر که در پیش باشد
شکست فریاد آید که بوی نه شوق فلان در که بنم حلقه ایل سن و نه همت در که
بکاست ایل سن حاکم شکست خورده و شکست خورده و شکست اول و شکست

یاکن قصد عدل و فکر مکر بر اسر خاطر مد و مران قلش اولم اگر بنی صد هزار
حقایق استکبار و شکست خاک آستانند یون چور یک یوقدن و اگر بنی اخلاقی
و اعانتد سیم چاک ایلک خیال و صاکک دامن صالی و بر یک یوقدن **بیت**
بکاستن ز جان کر که نهجه تندر محنت اولور می اولم جان کوزوم نورش
کوزوم محنتی بختی بود پوزینه آید با نادان بنی اولم خیر و طیر می صاف
رو باه که انده اول خورک و لا و کوشی یوقدن شکست بشتابند و بجهت وایت او
اول **تکایت** پوزینه آید و امثال کلش در که بر شیش و بجهت وایت او
با وجود تب لوز می علت جردن د او الثعلب اولم جلد و باغش اولور
در می و شکلی یوقدن بوشش قار و دوندی آخر خارش اندن بجان
خار خار تمام عار و اولم قوی کون کون کون قط اولور و برکت
محروم اولم نشاط شکار در قالدی آنک در کا هنر بر رو باه و آید که
هر یک فریب سی کاسه لیسایدی و رین لقا و قرا طمس و بقیه طعنا
و عقیقه انعامی بر ورج سیایدی چون شیر خکار در قالدی رو باه
خراب اولوب تاب فطر اید و کوشدی بر کون ضیوع دغدغه جوعدن شین
زبان ملو من دران آید و بایقده اهلک سبب شکست عار و سی بوش
و خوشی جانندن بیز را تی در و وضعف حال و اش ملوک تمام خدا بیکه
خاص و عام سرایت قلش در **بیت** بر جاق صد هزار جان می لرزد و زخم
تکسرت جهان می لرزد و بخون بی داد عضالک محال سندن اقبال آید پس و بوی
دل خراشک مدا و اتنه اتفات ایلر سن ایشتد کی که دیشلورن اذالم یک المرض
فالکماله بالمعاجل شین بوی کما تا ثیر ایدوب ناله و این و آواز غزین ایلدی
بیت مرا خاریت در جل کاسون بر بنی آید و لم خوق کشت و این خار از دل بر آید

اینها مدت تمامی در کوه بن بوغقه دن قاجاچین و علت جردن کوه تعب چکن
ضمندن بدغم نالدوندی موسس بر بتم مغالدوندی بلغم نه علوه دفا
مستردن و بودرجه نه دوایلد سخا مستوردن مجلس صافن اولوه اطلاق
بر یکه فتن ماهر ایدی ایدی بوعلت کن کوشردن غیله علوه دکان
دکلون اما بو مرضک زمان حدوشدن الی هذا کله بو فکره وین کوهی مطلق
قناعه نه و جهل یوز کوستر و بو مراد بجه حیل و تدبیر له الکره و روبا اید
اگر فرمان ملک شرف صدور و بولور سه بن که مکتس بن بدم گادر کام کمر قصه
میان جانچکوبه قدم جده و جهل طریق جست و جوی قییم امیدم بودرجه
یمن اقبال سلطانی و فر دولت خسروانی ایلد الکتورم و شاهد مقصود
عن قریب ملک زکار که کنان نه کورم شیر ایدنه ای روبا کس بوئی
دیر سن و بو مدعای بخرها تا اثبات ایدکس و روبا ایدنه ای ملک
بو خطور ایدر ملک بو پیشه دن فرو و مناسب کلان زیراکتن و اندامدن
مویی که صورت و جامه تکاب زوی در و جمال صوت شکوه و هیبتی و ابله
نقصان پذیرا و لشردن بو حالت اوزن سیر و شکان کندوسی آشنایه
و بیگانه اظهان حشمت شاه و مهابت پادشاهی به نقصانهای حق جید
پس بوئی صله و کوردم که مطلوبی کند و یا غیلد بو پیشه کورم نامک سب
انی کند و ایلد طوبت کوهی مراد بخر اندن تن اول یوز شیر ایدی بو بخر
جواب ویردی که بو پیشه به قریب بر چشمه وارد کرد عزرات ماده آلمان عینه
عمانی و لطافت مفاده غیل ایلر له حیوانی بیت در معنای چو دغ نکاز
و نر لطافت چو جان شیر نیست بر کار و هر کوه اول چشمه و کلبه بون
و بارکش بر خری و ان اول چشمه حواله سندر کاه اولر کاه یا تر او یوز

که
صاحب

موجود که انی بر حیل ایلد بو پیشه به کورم اما ملک نذر ایلن کچون دلا کوش به
سیدل ساین و خوشک خاطر خوش ایلد مشیر و روبا حک ملتین اجابت مترو
قلب شرط فرود اوزن نذر و عهد ایدی و موایش پیا این ایمان غلوه و پیشه
مؤکد و شد و قلدی و روبا به دغی نعت مستور امیدم سر چشمه جاننه مترو
چون خری اینرا قدن کورم مرسم تحتی نه کورم تعلق و تبصیه اغار ایدی
و ملو طفت ایلد صاحت ایدوب یا نه و شوب قند کیدر سه بلا کدی بیت
بشیرین زبان و لطف و معشیت توانی که سیدی بویشی پس صوره که هی یان
پنجون بویله رنجور و زار و بچمنور و زار کورم غرایده بو کار و بکا ایش
ایشلدر و اغریوک بو کله و بو جله ایلد نه تیارم ایهال ایدر غم غلقدن تلف
اولمکی اولدم اول دا نچون آلمان و عرف عمر باد قیای واری اوله اولر
دکلو اعتبار قلمر بیت بعمر خوشی تیارم ندیدم زکاه جویمین نامی شنیدم
خوهرم مرد و زخونیز ایریان به شب خاک می لیسم زدیوان نکی عیلم کز زاردم
که غنیمت خاک و خون خوردن ندادم و روبا ایدنه ای سلیم دل بحمد الله که اکت
وار و قوت رفقا و اقتدار در قرارده قصور کی یوقا پس نه سبیلد بو مخت
اختیار ایدوب ضعیف و نزار بوقام بلایه کند و یا اعکله گرفتار اولورسن
قر جواب ویردی که نیم بارکش کله اشتهادم و ان هر قند که وارم بکا بان
چلک در کاره بو مثل سوهک دکلی در خری دو کوه دعوت اغشیلد انجش بیت
بنی خطیم ایچون دن منکن یوز یا او دون حاجت اولشد یا خود صو با وچ
تنها بن بو بلده به بتلا دکلم بلکه اینای چشمه جلد بو بخر گرفتار و وزیر بار
این ناله و زار بیت هر کس بقدر خویش گرفتار محنت کس راندا ده اند بران
مسکی بو باب چوقنا نقد افکاری عیار اعتباره اوهردم آخر کار بوک

افزون قرار قدم که چون فغان هر مقام جام محنت است بکمر ترور و حاد مرهنت
 عمر اولد قی بو خانه ده ساکن اولوب کاز خندند کیم و بیچاره فغان
 اولوب محالده یاری سبکسار لوق عاری یارن حکیم بیت کشی سنگی که با ننگ گاه
 کو کز میل کب اولوب سبکسار و بواه بکار ایده ای یان بیت کچوب مختلده عیان
 نه بکل سن طوبی آخر بیچاره یخن ایتمه سیل علف زان چکه سن غم یوکن خروار
 بلنرس که ان ارض الله واسعه عرمن نینک زیاده وسعتی واردن منشور
 و الاوس محنت زده کار و کار ایچون سزایه کاره بیت سزکین بیچاره یخن
 کزین جای رفتن بداتک نیست و کزینک باشد ترا جایگاه خدا بهار اتک نیست
 خرایته یون بر شخمه هر قدر یاب رزق مقصودن زیاده بر حبه و اصل اول
 پس عرض بلوسدن شداید سز لوق کایدن عذاب و تجدن غیری نه حاصل
 بیت کلوهر نه که اولدی تقدیر فراغی و تنگی کرک کو کلکی کلک لوت کرک در ده
 کشی چون که مقتدر نصیب زله نه اک لورنه آرترا ایدرس سخی حسن
 و بواه اندی بکلده محل تا مکدر و به خصلت صفت مدد نشینان مرهنت
 توکلده هر کیم بوسه یار میتر کله سنت خضر تیار ی خلد کز یونک و زنده
 عالم آسباب هر نفس بر وسیله ایله قیالات میتر اوله و بسبب آسباب
 کتب کتاب بیلده مرزوق قله بکسب کوش که کاسب بود حبیب الله اگر جان
 بر مرغانه اتم کز زینتی جوهر یل کله سی کب افوار آتوان از هزاره مزین و نور
 و هلی سی عطر فروشن بلبله سی کب نسیم عنبر و نسیم مشک از قله مطیع و مطهر
 بیت یواسن خوش فضا خوب و دلکش چمن زاری شکوفه منقش
 غباری قوتی چشم آهوی کیا می نسیم رنگ و عین یون بوندن سابق اینک
 جنس کدن برینه دافنی بویختی اتمده و طالع و ابرامه اول مقام بخت آینه



نون عرمنه فراغتن حضور تمام آرام و فرام اید و اولد با فغان و لوتش
 ایلد کیم و کوندن اولدی یوب او یولی کند و حرام اید و التقصیر و با مکاردم
 پرکار و افکار افسانه و افسونی اولد کلو تکرار اندی که فطینت بین خور و
 تمام بشده و فرخام طبعک دیک جرمی کانون درون قایند و طشده و عبات
 زمام اختیارین رو با حیل کار که قبضه اقتداره تسلیم اندی و اید با سبیل
 هدایت سنگاشارت که محض شفقت و فرط عنایتدن ناشینده اطاعت
 سعادتده و فرمان واجب لودعانه که فرما ده کما مروت و مکرمدن منبعت
 مخالفت علمت شقاوتدن هر نه یور هر یک فغانک جانده مطیع و منقاد و من
 کما صدیق صادق الوداد و رفیق خالصر و عقاد بیت یوسنی بریار صادق اکمل
 هر نه فرمان ایلمک فرمان یوم و بواه پرتوین افی یوندین شوق آتیه
 کتورده شیر خور کور یک شته سندن اغری مولندی صغری بولندی غایت
 شغف و شرمه من مجالی اولیک استیوال ایلد اکا قصد اندی چون ضعف
 و غزالدن دندان چنگاله قلوب و کله دن خاله دکلدی زغمی دهم اندام
 کر اولیک خر بچاره بادل صدیان پنج شیرخ و خله من اولیک قاجدی کدی
 و بواه شیر کبورته ضعفن کور یک تجباتدی و بوحالده استیوال اندی
 بحضور اولوب زیان ملو متلا ایدن آیا تعذیب حیوان بله فایز مدد
 اولوب و بر مهره مجال فرست باق ایکن پیوده نه فایز و بر خرم اختیار
 شرطی بودی که بر مقدار کند و کی ضبط ایدیدک و و عمار و ثبات یونی اقتضا ایدن
 عنان نمکینی لادن قوییدی تا آخر پشیمان اولمیدک اصل از پشیمان بود
 آزدست رفتن بولکات ضمیر شیرخ زیاده تاثیر اندی اما کدی ایلد فکر اندی
 اکد و امره اهل ایدم دایم ترده و تحیت منسوب اولورم و اگر دغدغه نفس

خبر کن که بر پایدی **بیت** سو نکلی ملک آخر که جسمک این جهان کلدی
 توان ای جان عالم که حیات جاودان کلدی **آ** آ زینهار ملک مکانهن دین نبوی
 داین تمکین و وقار دین چقه سن **و** و غرائک جوانه سن کیکی که مغایر کی نبوی
 استحال ایلا که اهل انیس تحمل ایست تا اول وقت قوتی حرکتایدوب که آله این
 فرصت ادنا زمت **و** و جزئی کلفتیله ال ویر **و** مصلحتی کور سن مراد که این
 ملک و خوش نصایح جوهره یاه که هوا دارک جفتند نایشایدی آوین کوش
 پیش آب طلسم بیجان کی کور **ب** بشود آباء و زن طوری **و** و باه فری
 بری کل بو طلسم حقیقتی تحقیق این سن **و** و بد سن که اندن احتمال حرکت و تصور
 مفرت محال **و** و خرد اخی جرات ایدوب اقدام اقدام اطراف شین طواف آید
 اندن هیچ حرکت احساس آید **آ** آهسته آهسته آنکه الفت و آیتنا سن **و**
 و بالیکه حرکتند آنک ضرر احتمال ویر میوب **و** و فاع خاطر له اولمغه بشکله حرکت
 مذت مدیده علت جوهر البقر مبتله ایکن **و** و حالیا اخوان دعوت **و** و مایل نبوتی
 دست و س بولچون شولقد را کله مشغول اولدی که تمام طوری **و** و چون محتلی اولدی
 علف زار کن زدن طلسم قریب برده **و** و یاندی او بودی **و** و شین حالت غفلت کاف
 بولب **و** و ایال پورایب شکین بریدی **و** و پس رو با هدا اید بوس بی فی کورت
 چشمه واروب غل این سن **و** و بعد دل کوش غری که دوا علت کردن اکل این
 که اطلبانک استحالتم اغتسال شرط ایلمشرد **و** و رو باه سمع و طاعة دیدی
 و با شین کتدی کی فرک دل کوشی که الطفا اعضا سایدی تمام طوری **و** و بدی
 شین لوازم اغتسال کدن فاندی اولوب **و** و استیلا کلچیک دوا و مزبور دن عین
 اش کور میوب **و** و رو با هدا اید بوی عیض که بنم دردم غل **و** و واصله و مزاج
 اکا محتاج اید پیچ اولدی نه **و** و کتدی **و** و ملک عمری پیچ اولدی بو خرک دل و کوشی

نوعی

نوعی **و** و دلیل ایلا که دنا اول **و** و محلی فکر **و** و مکرر اید فیه اولدی **و** و اکی کوشی
 اول که مقام سمع و ذوق و محولات ملک شایه اندکن صکن نیم افان و دوزخ
 استماع قلم **و** و و حق باطلدن تمن ایدوب **و** و دم فتنه انگیز بودام بلو بدو
 گرفتار اولدم **و** و بو مثالی ول اجلدن کوردم که فرضا که سن اولوب باه کی زیر
 و شین خوش اولوس **و** و دراز کوشی کی بی ل و بی کوشی **و** و کلم **و** و ناسکند دقایق
 ملک کی بلیم **و** و دروغ بی فکر که اعتماد ایدوب **و** و شرايط جزم احتیالی رعایا **و** و قلم
 محمد الله که عین یقینه حقیقت حال کوردم **و** و مستشار فکی لغو مرایه الضمیر که
 این دم **و** و حقوق زمت چکده متاشرط تبدیل وجودم که اب هلع کدن کن
 سلفه تیدی **و** و جانم اغن به کلمش کن سعادت مساعد ایدوب **و** و نه مواجده
بیت قتل این غصه یشمین تو تندی نبود **و** و مرید هیچ از دلی رهم تو تقصیر
 من بود ندن توقع مطاحت **و** و و جیال مراجعت که احتمال محال کدن خاطر که کور
 و علی الحقیق بل عین یقینه معلوم **و** و قیل **بیت** ماه اولدی که آسمان یقیم اولوب کوشی یقیم
 بر کل اولسک کلستان دردم **و** و کونا و جیله کلیتا نه یقیم **و** و سنگ نیست اید
 بلی راست بیوهر **و** و بنم بوابن اکارم مرثیه اقرار **و** و واقعا قلبک بند
 و جلد منکس **و** و متاثر اولمشدر **و** و هیچ بر مرهم اعتذار **و** و الت **و** و تم بولق
 و نفس غداره **و** و دم بد کرداری صفه حال کدن شویله منقش و مرسم اولمشدر
 هیچ بر آب استغفا **و** و استغفار ایونم **و** و بوی بولق **و** و قد **و** و الله دن کولی
 بلودم که تجرء شراب ناخوشکوار **و** و فراق انکی مسم قلمش سن **و** و بنی سپر شین
 زهر آبدان **و** و لیشتاق انکی مفرقا **و** و لیشتاق **و** و **بیت** لا ینم اراشدم دزخو نشوت
 تا چرا یار **و** و چنین دادم زدمت **و** و انجمن هر کن شکست که خود که کرد **و** و این که من
 کرم بدست خود که کرد **و** و مکر شود **و** و جان بد جانم غدر خول **و** و بنم نیامد خواستد را این

یعنی ای جامع همه فضائل و فوائدی که در غایت طبع و در شرف خوی و جنت
اولا یک هر آینه مواکب کواکب انصافی کالجوم که حاله پیرا منکر و نیا کو مجتمع
بنات النعش و ابرار کن و تار مار اولاردی و صاحب سیر خلوت و پدر
از باب دین و ملک بتی کریم حضرت ابراهیم علی نبیا و علی سلمه و قولش
رب رحیم قرآن قدیم و فرقان لوزم التکریم و التقدیم و بصفتی است
یوسف شد و **ان ابراهیم لا واه حلیم** و الحاصل فضیلت حلم صفت مطبوع
و مرغوب و دلم مقبول طباء و محبوب قلوب و **بیت** ستون خرد برد باری
سبکتر همیشه بخوار بود و تعجیل و شتاب از باب خرد قانع مرد و دود
و حکیم کامل قنیه و با وسوسه شیطانیدن محسوب و معدود و نه که یوسف در
الکافور و **الرحمن** و **الرحیم** و **الشیط** بوی که مجرای هر معانی است سلک نظر بود
انظام و بر شلر **بیت** تعجیل که اول شیطان ایشیدن تا فی صیرار دما ایشیدن
بیت مکر شیطانست و تعجیل و شتاب و لطف و رعایت و صبر و احتیاط
با ثباتی کشت موجود از خدا تا بشی در این زمین جرفه ها و مره قادر بود کوان
از کاف و نون صد نهی در یکم آوردی برون این تا فی از بی تعلیم تست
میرکن در کان دیرای درخت هر که که نیست امور نر و نام اختیار فی قبضه
تجدد وین و لجرم آخر کاری و خاتم امری لطفه این **بیت** هر که بی فکر و تا علی کبریا
آخر عمر زن کرده بشما شود و معایف اخبار شده و لطایف اسما و بویا و منک
حکایات بسیار و امثال و مر و ایما پشاور اما بود و جهل اول زاهدک و استانی که تا مل
و تا فی غان قوس نفس دست یوای و یردی و خون ناحق کوان اولک راسی
پچان مک قانع کردی سیاه آلی و سباده و فعدن را استقار ایلدی که
اول شد و اول حکایت بر من ایتدی روایت ایدرل که بر راهد مدت مدید

تجدد و در صحن قصد ایتدی که انکاء سنتی و طیفه سینه قیام ایدوب و تانکوا و تانکوا
فوان جهان مطاعه امتثال و اتباع ایلیم پس بر خاطر زهاد زاندرن بر سیلما
ایدوب شرط استخوان تقدیم ایتدی زاهد ایتدی غایت صواب فکر افش
که نزو و سبب صلح و معیشت و موجب نظام امور دنیا و آخرتدن و بقا
نوع که دوام ذکر اکامتر عددن و کامتر تدن **بیت** مرد و هر کن یکین چشمی و دو فک
تا بر وی زن میفرود و چرخه خاغان عمر دن که تجرد مکران و دیگر که هست عشت
آباد تا هل و وضع امن و امان اما بجهل اید که بر رفیق الک کون سن و ناهنا سبب
مشاجدهن اجتناب و احتراز قل سن زاهد صورتی که نه مقول زنده از دوا و
ایدوب نه صفتلوز و اید امتزاج انک کر که ایتدی عورت کر کن که و دود
و ولود و صالح اول و یوق و اول کون و اصل عفت اولوب سلمه و منی نعت
و خیانتدن بری اوله هر که که زن عقیقه و صالحه نیسترا و لم خاه سی شباق
که تار یکایم روز روشن که منور اولوب **بیت** صلح و دین و دینیت محبت زن
نه سعادت مردی که زن چنین دارد و ز منشی نیکی کام دل تواند بر خ
کس که طایفه فخر خند منشی دارد زاهد ایتدی که بخت نک صحبتدن اجتناب با نک
جواب و مردی که حکما بر شلر دن که بش نغز زن حدن واجب و حناء منانه
و انانه و کیه التفقاد و حضراء الدین حناء اول عورت در که زو و آخر دن
اولاد نا اولوب بحکم اولادنا اکبادنا غایت مهر و شفقت و کال جنین
بوز و جنک مالی متصل انلر صر فایله منانه اول عورت در که صاحب مال و
جاه اولوب قدرت و دستکاهل منت ایلیم انانه بر عورتدن که بشوهر دن
سابق اندن فایق نکاید و غرضه موافق زوجی اوله آنک ذوق صحبتی کام
آرزو سندن کیتوب متصل بشوهر دن این و شکایتی که التفقا شول دن

یعنی شرف و نایب
محبوب و نایب

غیر عقیقه در که شوهری هر محله غایب و لوله حاضری آنک قفاسه طبع و غل
حضراتی که من زن بملد و قبیله غیر اصلدن بومقوله زنی سبز و از این ایتل
بومقوله از واجد از دواج و امتزاجدن آتشاء و احتیاج آنک که کردید از
بد کرد اوله هر بار مصاحبت و همان جت سنا فجان شکار دن دشوار دن
زن بد دور سالی مرد نکو هم درین عالمست دوزخ او و زینها از قرین بد زینها
و قنار بنا عذاب آتاء زاهدینه استفسار آتیکه نه سوس و زن اختیار
آنک که کرد جواب و برده که زن جوان رسید که عیالین لم مصاحبت قطعی
جایز کلدن که طر اوز عانی می کرد و و انکر کله مجامعت ضعف و مخافت کوز
بیت اول زنک که قذی او کجی و نفس ریاست صانک تیر اولور جان فنادن
نکار تان ولی زهر قاتل اولی و چوپیر اولور و دشلم که عورت او شایسته
یکری به و ان بجه نوسه لطف و امید و محل مجربیده دن یکرمیدن او تون و آنی
آرام دل و جان و راحت روع و رواندن او تونزدن قرقه و اینج صاحبست
بلند و خداوند مال و فرزنده دن قرقه نالنی به و اینج حافظ نام و ناموس
و صاحب رزق و سالی سن دن اما الله دن حجاز و ذات بله و سیاه
مال و جابه سوهان عمر عزیز دن ات جان لذیذ عمارت عزابت و زراعت
بی آب با زبی کچی و بار دره و در بخت **بیت** او و چون سن زن پنجاهیم
آنی کور کله ره اولور شکجه زاهد سوال آتده که حسن و جمال باین نه وین
جواب و برده که بو طایفه سرایه رغبت لطف خلق و سوس و عقندن آن
سعادت مساعد اولوب حسن و خلقی داغی اکالمیج اولور سن نور علی نور
بیت روی خوبست و کمال و هنر و دامن پاک لاجرم تمت پاک و عالم با او
زن خوب صورت که بد سیرت اولده بله و عذاب جفا و مانی دن زن

سپه

نیک خصلت هر چند نشت طلعت اولایا و مهران و و رونق خانان در **بیت**
نه کلو نشت اولور سوسه به یک اولور خلق خوشیله دین روشن و دین نام افقد
حذر قل جمال دن اولور سوسه خانه کلشن به با بن بویات بی نظیر که برین کور که
نایب افکار ندن دن عمر فیس ابدنک که **بیت** زن خوب فواید بر پام
کند مرد درویش را پادشاه و دوزاکر و خوری غم مدان چو شب عکسارت بون دن
اگر پارسا باشد و خوش سخن نظر دن کوی و شش کن زن نشت خوی نیما بوده
کجا در درون دلش جایزه و مبین دلفریض چو خوبه خشت گران و دیکم بود شش
بر ندان قاضی که فکر به که در خانه پنی بر و و ابرو که شش پای فتن به از کفش
بلوی سفر به که در خانه جنگ در غریب سرای بلینده که با یک زن از وی بر آید بلند
نشان مهران چشم زدن کو را ده چوپر دن شد از خانه دو کور باد و آتقیه تحقیق بی
مکر و نجیسن فرا و اندن مکر مدد بخت بلند و مساعدت همت از چندل قبیل
امیده و بنیرم ایشله دن بر زن حسنه و بر محبوبه مستفنا نصیب اولدی که عکس افکار
رضای و دین طلیعه معجزین و سواد زلف غیر قاضی طر غایله زنک شامی
تیر قلور دی و دین سپهر مینای آتیه آفاد دن غیری ده نظیر کور شش
و نقش خیال عالم مثال دن غیری یین مثلن مشاهده انی شدی **بیت**
نظیر چشم احوال کور شش انجی یوزنه آینه یوزن او شش انجی قزاقش دکل
پایه سینه کشت و شش دکل دی سیه با وجود لطافت صورت و نظافت را
ایندی و کلشن حسن خلق کلین لطف خلقت پیر آتیه زاهد همیشه بونمت عظمی
و لطیف طاعت شکرین ادا ایدردی و یار موری طلیعه بنا عیشتی بقا
نوع مبتنی قلوب روز و شب فی زند و کفد طلب ایلرد که هیچ عاقل قاعده
تا هله شریعت مجر و مبتنی قلن و طلب و له مصالحه غیری چون که والدین ایضا

کلیه

میام دعا و مدقه جان حکیم در پیشگاه آن بزرگوار **بیت** غرض ز محبت زن
 و چنان کشیدن مرده **بیت** تفریح و تفریح نازنین باشد چون به حال او بدین خلی
 زمانه بگذری ز یاد آید روزگار دهر چرخ مرادنی کورده و نهال آرزوده عمر
 مقصود نه ایندی آخرها امید اولوب روی منرا غنی خاک نیان سورجی
 و تیر دعای نامراد دلچ کاندن کشاد و برده چون کار و بار و جوختی بوی
 خاک و مشرب عقید سنی ثوب و ریاض پاک اندیشی بجز آنست **بیت**
 المنظر اذا دعا تیر دعای نشانه اجابت راست کلدی **بیت** هرگز دل پاک
 باشد ز اختلاف آن دعایش میزد و باز و آنکه دل نومیذ او شکر نوید
 عنایت بانی یثوبت زن زاهدی محلی ظاهر اولدی **بیت** پیرا مراد بوضوعدن
 منور و دلشاد اولدی که بر آن فکر فرزند خاطرنه کنیز عی و ادای او را
 مکن اولد و دن غین منته زبانه کلیم **بیت** چون بجز زبانی با لیلی یامیدان
 جولده و بونما دیک کانون و ما غنر غلیان اندی عاقبت خائف فکر
 و انبوع خیال ایل منظم باله نقش اندکی صورتی معالک کوربت خاتونه اندی
 ابرائیس روزگار و ای جلیس غلک رغن قریب سکندف و صمدن اصل
 ظهور بر کوه شام و اریکس و خلوت خانه غیبتن صحرای شهادت بر سر
 منظر غرام قلندر بن اکا علم خوب و لقب مرغوب تعیین ایدوب بعد آنک
 تن تیب و تمشیتی باندن بدل طاقت انتم کرکه و احکام شرعی تمام تقدیم تعلیم
 آنک تمندی و تادیب امرن شرایط سعی و جهتادی تقدیم ایلیم کرکه تا اول
 دافعی صیغه ذاتن مرسوم اولد ایات رشت و هدایت و آثار مجد و سعادت
 مقتضای اوزن آداب طریقت و احکام شریعتی بجز اولوب آذ زمانن بعنوان
 المختار بر عالم عالمقدان و بر زاهد کرامت آشته ارباب اول کرکه پس یک

حیات نکاحه برار و شریفه در بر کیم کوربت آنلردن اولاد و اصفا و احفاد
 کلوب بوسیله ایل نسل عالم فایده بایه و بوی واسطه ایل ذکر منظم روزگار
 پایدار قاله کر **بیت** قالونامی جهان اول کشیک که بر فرزند قاله یادگار
 پنجه کتونی صدق می قولدن آوندون می دوشا بوی خاتون ایتدی
 شفیق و ای شیخ صاحب طریقت بونوع کلمات سجاده نشین لر لایق و
 کفار لر موافق مد رکه و بها بالغیب وجود فرزند جنم اندک احوال وار کندن
 ظهور فرزند محال اولد و رضا که ممکن اولم یکم که انقی اولد بلکه محتمل در کفختی اولد
 نسیم این لوم که پسر اولد شاید محتر و ملوک غین میسر اولد و تقدیر و دای
 معلوم دکلون که عاقبتی نه نهایت بولم سن اولدانا خیال پرست کیم کتبای
 سوار اولوب میدان آرزوده تک و پیو ایدرس و بوی صحرای شهادت نهایت
 ارم دیر سن پشاهیها **بیت** بارز و و پوس ده غوب بوج بلا ف عرب کانی
 نمی توان پرداخت هزار کس بتنا تمام سوخته شد که روزگار یکی با یکام
 بویالخیلیانک مایه ها اول پار سکن حسب حاله که خیال محال در روی و موی شه
 روزغن ایل مال مال اندی زاهد مستفاد اند که نه و جملدر وایت اولمش اول
بیت خکایت خاقان ایتدی امثال کلام کلش در که بر مراد پاسبان بازو کان جوارن
 وطن طوق شدی و قباب حوادث روزگار دن آنک سایه سینه انجا اندیشی
 بازو کان دایما شهید و روغان آلون مارتدی بوی معالیه جرب شیرین غل
 حاصل ایددی چون مرده بار خلع یقون علقه و قطعه ایدوب طاعت عبادتی خاق
 بولشدی و جبه حب آلهی مزین دل بی غلنم انگش دی بازو کان صیلم لغواد
 اکا اعتقاد اندیشی و جمله خرم و حوایحی ذمت دهنه لیلش ایدی واقعا
 نعت بسیار و فائین مایه ثروت و بیاں بود کرکه درویشی که دل ریشی

چون بوحال او زور بر زمان بگذری پادشاه جانبدار **کلیوب** عابدی درگاهش
 عابد فرزند حاجبه اطاعتی واجب بلوبت فرس وری پیری تنها قویب کندی بولیک
 بر راسول می واردن اولین اکا اینا بنی قور کید ریزی و هرینه کتسل اولاده
 قالیچ آنلر خانه اقبال اولوب حضور ایدرلری اول دافی اوده بولدی و غی حضرت
 یردی و دفی مار و مو زیاتن نفع تمامی و ایددی عابدچی امر امتثال
 اتدی آنی پس رله قودی کندی عابد کندی و کی بی زن هر بار اژدگی در سواغ
 دیوار دن چقوب کھوان به متوجه اولدی چون راسول کوردی که اول زوروش
 و نیز قلمت و اولد رفتار و کان هیئت بر الف تقوی بر که وقت سکون و قوت
 مشکلن مشکل اولدی بر سر تزیویر که هنگام حرکتن نیو کما موتل مشکل اولدی
بیت که شد چو سپر کبر و کجوتیر دراز که غی غوده ز تن حلقه کندی
 ز ابریک دوا بر اندر شش پنهان نه بحر لیک بر و مو پیکر ان پیداکھوان قصد
 ایدوب نیش تر ناب زهر ناکله پرخفته پستر هله که اتمک استر و اتمک
 ز بر کھوان چقوب حلقه محکم طندی و زور و زار له بوغب حلقه کندی
 کفتار اتدی آنک برکت حراستید پر و طم هله که نجات بولدی بوحال عجب
 پارسا کلوب راسولنی غی اوده کوردی پچان قوریک برایش بجریم دیو عابد
 ترش و ایدی عابد آنک اول جانکن او غلن هله که اتمک خیال ایدوب سید
 غنیم بنا ی صبر بقدی و د و دغتم روزنه دماغه چقدی ظلمت دخالفت
 و متنگ غایر عقلی تیر و بخار دیک حدت توب بصیرت شخص مقاب تفیق
 کار و تجسس احوال اتدین عصا سن قالد و ریت راسولی پچان نکاشته شول
 اویدی که اول در دندک دفتر عمرین دورجی و غریب حیاتن صاوردی بعین
 اونه کیدی پس سولمت کوردی بویا عظیم و آفهی جیم یا نده کشته و خاکش
 بولب

آغشته کوردی و دود حیرت باشه و باغ دماغه تکر کسرت یا غده کربکن
 و ناله زنان ایدی **مصرع** که دل خوش پس ازین حال می بجیت درخاکه بوی
 دلسوز آتش آب اعتذار لات کین بولدی و بوی واقع جان کد از کد غدی سپین
 استغفار ایدد فیه اولدی بون شایسته حرکت ایدی بدن صادرا ولدی
 و بوی قیو شاعت ایدی که نیم الو بدن نظرون کدی **بیت** کز خون خورم
 این غنقه در خورست و رجاء هم ز ناخوشی این عمل روتا کاشکی کرب
 فرزند عددن وجوده کلیوب بکا اتمک انش و الفت میسر اولیدی تا آنک
 ببیلد ناحق بر قان دویوب بوقول شینیه حرکت بدن وجوده کلیدی بر بوی
 باین که کند و مخانه می سبب خدک هله که نشانه و پاسبان سرای تکبانی
 فرزند دل بامی بی بهانه و آدمی عدم روانه قلم خالقه نه جواب وین بلم و خلقت
 نه وجه صواب اید اعتذاره قادرا ولم من بعد نیم کرم طوق بلو متدن خلدن
 یوقدن و رقم فضاحت صهیئه احوال دن مشعل اولق یوق **بیت** نام نشانه
 در محنت و ملومت اتمک کاشکی بودی نام من و نشانه هم زاهد بوفکر پو تایی
 و بوالم اید اضطراب ایدی که خاقون کلوب کیتت خالی مشاهد انده زاهد
 ملو متی در زایدوب تعبیر زنده آغان اتدی و اید **مصرع** ترا هر کین دانستم
 بدین نامهریان شریا خدای بی عیب جل عن الشیبه و اثر تبی حال شیدین عالم غیب
 بر فرزند کند کرامت یوردی بونخت مقابله سنن و ظایف شکر کز ریب بوی
 سندن صادرا ولدی و موهبت ربانی جل کوشه که ز فم دل کناری ماردن بخا
 آرزای قلدی بوعظیم مکافاتن مراسم سیار داری بویلی کز کایدی که سندن
 کلدی زاهد فریاد اید که ایا بنس لو یعقل لطف ایلد بومنا قشده در غایت عقل
مصرع ما از سوال ملولیم و ان مجاب بخل بدن بلویم که ادای وظایف شکر الهی

بولب جامی اندن طو و سوسه رکابان سمعا و طایفه دیو به پشته به حق
 کورده ناکه سنگ دلقچی بر قلع آبی هزار خونا به روا اید و براردها اول
 کنار من اولش و تاب آفتاب این تا نیر ایدوب متعفن و متعنه اولش و ط
 زهر آمین ی اول آید مصلطه اولوب اوله کن دامنند متن شیه اولش و کاید
 دشت غله ایدوب سر آید کوهن اشغی آند و صورت عالی عجم
 عرضه تر شد و ب مظهر ده اولده آب سر لجامی پرایدوب شاه و بر
 شاه اگر چه اول لجامی چکوبه نوسر آند اما جام چمنند و جوی خونا به روا اید
بیت اگر چه شاه اول لجامی چکوبه و لیکن بی یومردی بیک دوری و کاید
 سبب کردن لستغفار اید چکه پادشاه دل پر درد ندن بر آه نکام ایدوب
 ایدوب **بیت** مراغیت که پیدای توام کرده حکا نیست پنهانی توام داشت
 پسر قلم جام و حکایت بازی بالتمام تعزیر آندی و ایدوب ای رکابدار بو
 باز نیز تازی که وقت پرواز ده عقاب چرخ آشیان آسمانی طوقد طوقد
 پیوه ویر تلف اندو که اغلیم و بوجلیس مرغهایونی که مرغ و عهدن عین
 و جان شیریندن کزیده ایدی کفای دام هله که اندو که تلهف و تاغایلی
 رکابدار ایدوب شاه یو بان سندن بر عظیم بلور فوایدوب و بجه اهل ولایت
 منت بی نهایت اثبات اغشده اولوب ییده که شاه آنک هله کی بایند و تحیل
 روا کو میدی و آتش آب حمله اطفای و عنان نفس دست تا یند آن خا ایدوب
 مقتضای نحای کلامه نصیحت انجام حکامدن که بیورشلور و توس خود تند ساز
 کس نتواند بان کشیدن عنان و تجا و بیور میدی بشاه جواب یرج و کیند
 بو حرکت پشیمان نامه فای که پشیمان فای و بر مز و بر شین ندایت بر
 جراحت که مرهم ملو متلا التیام بولطه حیاتم اولدق بود اید حضرت سین اول

کر کرد

کر که و و خراش ناخن ملو متلا التیام زایل اولس کر که **بیت** چون کم خود کرد و ام
 خود کرد و راند بی حیت بو مثلی کوردم نامعلوم اولو که بوضوح کمال حق و اقی
 اولوب و پنجه لک لک شامت تحیل و ختاب ایدوب اب ندانند و شلور و قنای
 و تا ملدن اجتناب ایدوب غرق بحر ملوت اولش و **بیت** مردم بی سنگ خود کور
 سنگ کوران کور مردم برق سبکبار نیاید کسی به نفس از جانزد و خبر خسته
 هر که تحیل بر آورد دست سنگ جفا پای قدرش شکست زاهد ایدوب ای و
 و پیرایه حیاتم بو حکا یتیلد بکاستی و پرد که و جراحت دل پرده مردم مرهم راحت
 و رحمت آورد که بلورم که بوجنایتن امثال غایتن چوق و شر کام نهایت تو
 تنگ اندک حکایاتی جبرین ایام در سطور اولش و نیم سر گذشتم و افی مثل یاس
 یکی لسته ایام و مذکور مشهور اولس کر که و هر کج که مباد و افغان
 حال و مالک غفلت قله و منافیه و قار و فوایدی بر د باریدن بی بجه قله بی
 حکایتدن متبله اولوب بوسر گذشتند و بعیت آنک کر که بود و اولکس
 دانسته به تدبیر و تفکر بر غریب مضایه یون و و تا اهل و تحیل بر حکم و رجم نفا
 کتون عاقل جانم لوزم در که تجرید بنیاد امور نه پیش نهاد ایدوب و آینه ران
 اشارت حکما و نصیحت عقول صیقل آورد و جمیع اوقات و جانه جناب
 تا تل و تا یند مایل اولوب جانب تحیل و خفند اجتناب قله تا و فور اقبال
 آنک سلمه سعادت متواتر اوله و مخاوت خیر و کرامت جانب فضل و شها
 علی التوالی مقابل اولوب **بیت** تمام دل بکف میرد که کت باید که کویش
 بچکا جده بر بای متاز نفس غفلت بر تحیل که آخر افکندت بر زمین بر جوان
 و خطری افکند که کصد بان تو دست و پای زنی زان خطی برون نایب
 مکن ختاب و رایین حکم روی متاب که غیر بر سکون نیست دم دانای

باب هفتم در تمیز و حیل و تزویر و بلای اعدا و مصلحت و اطمینان آید و در
 مصلحت اولدی که اول طایفه نیکو آستانه که بی تفکر و قانی کذب و غیاب در
 حیرت و ندانم آتوب قلت تدبیر قانی و عدم صبر و تحمل سبیل به دام ملت
 و غرامت اولدی و حالیا مضمون و صیت بیغی تغیر ایدوب و بیایون اولدی
 و آستانه که انتقاد دام دشمنه گرفتار اولدی و هر طرفی عالم و اراضی بسیار
 و هر جانب دایره که در اعدای پشمارا احاطه قلوب کند و سرشک بوارده و عقاب
 عقابین هله که و دمارده مشاهد بویاید که فغیر بونی صواب کون مانده
 بعضی باب وفاق و مدارای قیاده و بی دشق و معاداتی سدا و بیک
 میان عهد و پیمان و نطق ایمان فراوان شد این چون آنک مدد معا و نیتد
 بله و خلوص اولدی و آنکه و کی عهد و پیمانک عهد سندن بکلمه بله و عهد و پیمان
 نه سرانگشت حیل ایدم حل قله بر من ایدنی شک احبنا بیند عله و محبت دایم
 اعلامینانده داخلی طریقه عداوت قائم دکلده زیر که عارضی و تفریق
 تین قابل اولور و منو سینه و آنی بهانه زایل اولور و سبیدن در بعضی
 کس در میانده محبت و عداوت کر کردیم بلکه مروز زمانه کالعدم لور حبت
 اهل عمارت ابر چهاری حکمند در بها ۴ بر زانه یا غریه دیگر بر زانه بیت
 با هر که دلم بدوستی داشت کجا چون یک بدید دشمن بود عیار بدوستی دشمنی اهل زمان
 دیدم که نیست اعتقاد و چندان دیشلدر که هر کس اهل زمانه تقرب سلی
 و جمال خوبان و عهد میبای و وفای زنان و سخاوت مستان حکمند در زمان
 که هیچ بر سرنگ وجود نه اعتقاد و بقای اعتقاد جایش دکلده بیت
 خوشیست عهد محبت بدوستان بتر و لی چه بود آن عهد را وفای نیست
 بچه صداقت اولور که در نجه و داد و در مرتبه اتحاد و وارشکی و اسالی خلوص

مروز زمانه او و اتحاد این شکی ناکاه افش چشم زخم آنی محض محبت و عین عداوت
 لطافت حالی و طراوت نهانی تنیم موم حیرانده منتفی اولور عداوت قدیمی و
 مودتی داخلی اکام قیاس این فی ملة طغنه صادقه و سخیل اولوب آتش نراء و شقاق
 بهیوب نسیم و فاقه منطقی اولور و سبیدن در هر که عطف اعدا ایدم ایدم ایدم
 بالکلیه نامرغ و غریزه و کلیت انک عداوت قدن رسته طبعی لور قطع ایدوب آنلر
 موافقت کون یومر نی و دخی دوستلر که دعوی محبت و اعتقاد کل جان کونر
 و آنلرک و فاسنه مستظهر ستون اولوب عهد نه اعتقاد اوزر بنای ایدوب
 بنیاد اوسر لور کلمات تامات **اجب جیک جتنا ما عیان یکنی بعقبیک عیان**
 مشرب نبوت کبر ادن مشرب و در همان بون معانی موافق و بونیکه مفسرین بیت
 دوستی آختن غمی بایده که بچندران میاموی دشمنی هم بدان صفت خوش نیست
 که زیاری نباشدش بویک مرز و جاکا خواهد داشت هر که راست بعد از غوی
 چون بر حایا ندعیا اولدی که اهل زمانه اقرار صداقت و عداوت و چندان اعتبار
 یوقدر و انا عداقت بین دشمنه صالحت و مخالفت قدن که جلب منفعتی باز و منفعتی
 متفهم اولور ابا اتیوب صله و حال نه ایسه اکا اشتغال اید و و اولانکه
 کادی آنکله تمام و محقق آنکله سر انجام بون مقتضای صلیت و وقت اوزر حصص
 آمار آنی استعجال اید تا آنک دو بر بین لکی و صلوه اندیش لکی میانده
 دولت میسر اولور و بی سعادت افق کراشته طلوع ایدن بوموریکه شلی
 داستان موش و کوبه و راکا استفسار اندک بچه رعایت اولمش در اول **کتاب**
 بر من ایدم بیشه بر دعد بر دخت فارید که رفعت شجر طوبیاد و در آن کثرت
 فرو و اصالت اصول سدر کالمنه و سرافرا **بیت** کرامت کولکس صالحین
 ایرت راحت اولور که سایه بهانه کونش مقدار دن نه زخم تیشه و نه زنجار

تخت درخت بر موشین موش حرمین نهاد مختار طبع سراج ادا که بنام ملک
 هزار عتق مشکلی علی ایدر **بیت** و باب قسود و تبلیس و ابلیس بسوی ویران
 محتالیه در ساید **بیت** فسونگری او موش جان اندیشم اکا منبت فسون حیا
 انک بله و کنی بلزمه ابلیس او دکلوا بر مزد و دله تبلیس بر آشیا دوزخ شده اتفاقا
 اول حوالی ده بر کس بیابانی داعی وطن طوطی شدی صیاد لاری و لاریا جوی
 کلونیکه لرزدی و اول نواحه ده دام قورب و خوش و طهور اصطیاد ایدر
 بر کون بر صیاد دین دخت مزبور ده دام ترتیب اید و **بیت** زین ام بر مقدان کوشی
 تعبیه اندی کنی که بر حرمین بوی بازید غافل بجان بوی کوشی کشت
 کشت جانب دام کورب چاشنی مراد بنون کام آرزو سینه تمدن علفی خلف
 دام کرفی را تی **بیت** حرم است که جمله را بدم اندازد و اند طلب لحرالم انداز
 حرم است که جمله خلوق از آسایش بانار دود و سر بجه دام اندازد بوشاد کوشی
 داعی طم طلبه سوراخدن چقوبه دیشم احتیاطه هر طوطی بقوب چپ و سر و زیر و
 بالایه نگاه ایدر کن کوشی بر سر است کله ی با و حی و دخانه دیر سی انک
 ظلمت تار یکا و لدی و حیات زندگانیدن آیند رشته خیابیک اول عقلی
 آله هیوب و قلوب نظر اندی آنی بسته بند کورده صیاد و جان و دلدن و
 و ضمن قید و بند و کورده و کوه و غالیف شکری ادا اندی ناکاه بر جان و داعی
 نگاه ایدر کورده که بر سوسکین کاهن او تو مشر و تیر نظر انک بنه راست
 اید و بکاب قصدی انک صید نه قورمش بوشاد کورده که بر زاده داعی باله
 درخت نشین مشاء بنه آنی شکان طوطی غرقش موش موش و حشت و حشت
 غلبه اندی و قلبه خوف و حشیت مستی اولیا اید **بیت**
 آه ازین طالع بر کشته که هر روز مرا زه بجای نماید که بله پشترت اگر ایرو و کید

کری به دن بجه خلوص اولین اگر رجوع ایدن سم را سودن بجه بجات بولورین
 اگر مقاصد قیال ایلیم نواغدن نه طریقه قیالین بولورین و ترا ده بولورین
 باش چقاین و بوی بنای عناده بنیاد بلدی بجه تدبیریتین ایدر یقین و قفده
 غفقه می کیم دیرین و بوی دایم و ایدر او ماین **بیت** ندارم محرمی کور اصله
 حال خود پرسم نه غم خواهی کن حال دل افکار خود پرسم حاله ابواب بلوکش
 و اسباب عناد آما ده راه کرین بسته دن و مزاج تدبیر خسته اما شرط خرم بود
 بوجله یلینه قلبی قی طویب دیر عتله ر هکذا ر خلص کوزم الدن نه کور
 ساعه و هر که سافه مهر و بر و کاه دهر دهر و جام مراده که نوش دار و تحیم
 ایدر که نیش نه **بیت** نمکین مشو که ساق قدرت زجام هر که صاف لطف می
 و کاه دهر دهر میدان مراد نر عمده مثل اول که جولو ایدر که نه خلعت
 یکمکه لب نشا طلخندان و نه جوعه محنت ایچکه دیشم اندوه الکر یا اول **بیت**
 در بنج و راحت کتیر بخان دل مشو خرم که آیین چها کاه چنان کاه چنین شده
 حالیا بکای و سرطه دن پناه عتله کریدن غیب یکنین یوقدن و قیاب تدبیر
 بکا استاده خرد دن مشفق کسکین یوقدن صاحب رای علی کل حال کوهل
 دشت انفعال یول و میرز و بوی طریقه پیر این خاطر نشا یخوف و خشت
 کونم مز کلمات حکما ده کلمش در که دل خرد بر دریا مانده اولور کرک
 انک طوی و عر ضه غایت و غور قهر نه نایت اولیب اسرار خفیه دن هر
 اوله و هر چند که سیل و بلیه اطرافدن دخول ایلید اش که ورم ظاهر اولید
 زین که چش عقل حجاب دهشت تله ستور و آینه خاطر غبار خشت تله ساعه
 صفادن دور اولیج تدابیر صایم دن محروم اولور و فواید بحر بدین
 قالور **بیت** مره ثابت قدم آنت که از جان و ده که چه کشته بود کردین میجی فلک

و مو شک قلب خالصه پویه اختیاره تا بهین و محکم اعتباره تمام عیار و اقیانوس
 کوه **موش** کورده که وقت بغایت تنگ وادی و کرم به بوداد و سر آسمان و بل
 ین زبان نصیحتی بر کار بیا گذشته بی تکرار اید و ب ای که به هم کلامی کوشا
 ایست و خلوص و بال و صدق مقام اعتماد و اعتقادیت بنم ملطفی قول است
 مخالفت اینه **طست** نصیحت بر مسارت قل و تأخیر اتم و تراخی و ا کور که
 عاقل به مقول ترده و توقفا غمک یول و بر سر و بواصل مهر و تحری و تأقی جان
 کور **موش** غافل مشوز کار که فرصت غنیمت نیست که بن سنگه شبک هلو که
 اولورم سندان بنم معا و تنگ بیداد صیا و جلود و ن آناد اولورم **هر** غیر که
 آخر که صیا تنه منوطه و خلوصی آخر که وجود و موقوف و مر بوطه **موش** که
 کشتی و کشتیا مثیلده که کشتی سعی کشتیان ایلد حاصل بخانه و اصل اولور
 کشتیا نک داخلی مقصودی پستی کشتیه حاصل اولور **کون** کی ظاهر در که بنم حبس عالم
 و صدق مقام بعد از معلوم خاطر عاقل اولور **کون** اما خوف اید برین فرصت
 اولوب **تار** که قدرت اولیم **موش** ترسم که عمر امان ندهد تا دمی که ضعیف منیم
 ظاهر و واضح در که بنم فعلم اوزره قوی غالب و کردارم کفایم اوزر را به و ن
 بن عقد عهد اید و **ب** و شرط و فایده و فایده کتب جناب که التجا اید برین سندن داخلی
 بوا و ازده بر نغم و بوسانده بر ذمه رجای اید برین **بیت** فرغ اشارتی و چشم اید
 بر کوشهای آن خم ابر و فاده ایم که به یاد بکوشدن بو کمانه کوشش ایچکس حال
 حالتی خال صدق صفا و کلو تمهید و فایده آریسته کور **بیت** اید **سنگ** قوی **کوف**
 بوی و فالستشام اولوب **و** عهد و میثاق دن هوای صفا استنشاقا و ن
 بن بوی باز از مجانه خریدارم **و** فریا نه میطیع و فریا ن بردارم من بعد اقیانوس فریا
 مطاعنه عن صیلم القلب ایتیه اتم و بوی **بایک** مضمون **رباعی**

تا میل توان کرد در جنگ مزین تا نام تو ایست ره **مزن** بر خلق چهاره مدار یک
 بیش ای سوسو خوش مزین **کوشش** بخش استماع اتم امید وارم که به مصالحه نک نشد
 ایکی جان به مخلف منرا ول **بوی** هتک مکافاتنی ذمه واجب بلوز **و** بوی هتک
 شکر و منته ابد بقا و التزام کوی تر و **وز** حالیا بنم سنجین عهد و میثاق و عهد
 اتمام کردن دله طوق و میلجان نطق ایدوب **رجا** ایدرم که بوی و علف و
 و بوی نوری ابقایه پیشدرم **بیت** بی تکلف بوی که بویا بنم بیکه کرک و **سنگ**
 زنی و مناسب موش اید **بیت** سکه حضور که وارم **لو** زده که شرط قیام و عظیم و
 تمام تعظیم این سن تا دشمنی آنی عین یقیند شاهد این **لو** و میا غزده اولور **لو**
 اخلص و اختصاصه جانم اولوب **خایب** و خایب و خایب و **لو** بن فرایه **لو**
 کن **نک** بند و **بیا** که ن قیدی کیدرم **کرم** بوی بوی قول ایدوب **بوش** اید **لو**
 موش داخلی اقدام اید و **کوب** **سرم** و **یر** **کرم** که به داخلی رسم قیام و شرط
 و احتیاجی بر نه کور **ی** حال مخاطب **موردی** **و** انواع ملو بیت و ملو طقت و
 مخالفت و مخالفت کوی **مزن** چون زاغ و واسو حاله بنو ال اوزر مشاهد قلیل
 رسته **ایم** **لو** **قطی** **ایم** **شکار** **موش** **فر** **موش** **ایدوب** **دو** **نیل** **کدیل** **چون**
 موش حمایت کر **باید** **بوی** **بلور** **عظیم** **مخلو** **اولور** **کرم** **بند** **لو** **کسکه** **آغان**
 ایدوب **بوان** **موش** **بوی** **ایم** **دو** **شده** **کند** **ونک** **عاقبت** **حاله** **بیه** **بیت**
بوی **بلور** **نجه** **مخلو** **اولور** **بوی** **بید** **بوی** **حالت** **علومت** **ملول** **لو** **کوب**
کرم **فر** **استله** **بلور** **موش** **فکر** **ورود** **ن** **دو** **شده** **و** **بیت** **کند** **لو** **کسکه**
فر **است** **ایم** **و** **انی** **اول** **دام** **بلور** **پایسته** **قوی** **کرم** **پس** **خطاب** **عقاب** **آمین** **کرم**
میان **بسم** **قدیم** **د** **آغان** **ایدوب** **ایم** **عزیز** **آینه** **خاطر** **کرم** **نکار** **ملول** **کند** **لو**
و **ن** **خار** **شکار** **کند** **کله** **ن** **تین** **خیر** **اولور** **سنگ** **عقد** **عهد** **لطف**

تا و کینه

و مروت که اعتقاد م بود و کله ی چون حاجت که نظر بود که و مراد که واصل اوله و وفا
عهد ده کمال و اجاز و عده دن تغافل ایلس بن بلوهر که وفای بر واد که دان
الشفا ی دینا ده و لغز و حسن عهد بر کوه در که کا کجا و خزان زمانه که مروت کجا
غنقا کوهان اشی بی مستی د و حقیقت کیمیا کوه دینا ده ناپیدا د **بیت**
و فاجوی زکس و رخی غیث نوی بهرز سیمه و کیمیا با شفی موش ایتد بهاش
بن چهره عالمی ناض غدره خراش ایدم و نقطه نامی نیک نامی جریه شدن تراش ایدم
بن بلوهر که وفا کند کردن اراده و نوش راه سعادت د و کیمیا در کجا کتیر بی در
و بن توتیا در که دیر خیر صاحب نظر ایلس مشام هر خیشوم که استشام بود و وفای
محمود اوله استنشاق و رایحه ریاحین محاسن او صافند و مردن و آینه
هر خیر کار نام معرفت صفاد رنگ پذیرا و لیم انعکاس انوار مکارم اخلاق
مجموعه **بیت** و فابوین چو ویر زلاله باغ انگیخت اوله ی بری طایفه ایچ آغ
و فایولن چو سرفا و لای قائم صفایید طور در سبز دایم کن به ایتد چو بوی
که وفای شاطره عروس کمال و خال رخا شاهد حسن و جمال کن که در کس
داغی غدار گردان و عهد و قرار که بوی کلونه ایلد آرایش ویر سن که هر کلونه که انز خال
و فایقه شاف سارن بلبل نوا ایتد و هر رخا که خال و فایله آرایش ویر
صاحب نظر که بر تو لغات لری منظر اولیم بواجلند در که دیشلر **بیت**
انرا که طریق کرم و رسم و فایست که حور بهشت است که شایسته مانیت که هر کس که
جمال عالی پیرا یغمال و خاد خال اوله اول بلوغیت که اول زن دهقان ترش
موش استغفار ایتد که بچه اولشدن اول حکایت کن به ایتد امثال کلش در
اعمال خاد بدن بر قیود بهر دهقان و اردی اهل فراست و صاحب کت فحشاء
دوران پنج صفا سوش و و کشیش روز کار دن هزار جور جفا کوشش طاس

و کاس زبان و زبیر دن پنج تلخ و شیرین طالعش و کار و بار متاء جهانه هزار کوش
بیت جفا فیهوده بسیار دانی ظریفی زیر کی شیرین زبانه بود بهقا نیک بر خاق
و اید که روی دل آو نری شمع شب ناید و لعل شکر ریزی نقل می پرستیا
نقش آمیز لکن نو بهان کبی ز کار نیک عشق و فرس لکن روز کار کبی پر روی قش
بیت سراسر حسنه فرقه عشرین قام بیاض سینه خوش فقرم خام شبت صلت کبی زلفی
دلفروزه رخی فرخند فالی روز نوروز پیر بهقا اگر چه زیور هنر آبا
اید اما روز کار و عینه فقر و فاقه ایلد کردی و افوق امری الی الله فردی
تخن اگر دی پیشه چرخ و عادت پسر شکار خود بود که ایل هنر کا ملر کاف
سافینه نازل قله و بی هنر طلری اعلا علیینه و اصل قله **بیت** که روان اهند
برگ کا بهی بر استان نه هندی کسان اذ هندی شکر و قند بهمایان خراستخیان نه
پیر بهقا صنعت دهقندن کال بهار تله موشف اید ی چون بوی عکاسیانه
و الله قد رتی بوغدی و شب عیشی تنک و پای عشق تی لکس اولوب غری قله
و مخر تلکچر به بر کون زن کال بخرنه زبان تسلطی و زاید و **بیت** دهقان
آغاز ایتدی که ای پیرنا بالوغه نچر یک کوشه کاشانه فارغ او توهر سن و کس کار
آیتوب عمر کی فقر و فاقه و احتیاج و مضایق کچر هر سن آخر حرکت موجب
اید و کن بلوهر بی کار کن رس آبنای جنس که ن عار اغری سی اگر چه دیوان
خانه ازلیم الرزق علی الله هر آفرینر احمید موشود اما عنوانز اکا سب
حبیب الله طواری داغی مرقوم د و پس ظاهر اباب رزق سعی و الکتاب
اگر چه که و الحقیقه رزاق جناب متبب سبب د **بیت** سبب رزق قست
کسب و لای و ذاق تو سبب سببست صله و بود که سندن طریق کسب
اوله سن تا سایناس کی سن داغی سباب نفعه ماکه اولوس دهقان ایتدی

ای عمر عزیز دید که عین صدق صواب دور و موافق قیاس اجماع سنت و کتاب
 آثار و زکار اید که بوده و بن استاد کان و بود یا یک دهایی بکافیه
 آید یا حالیا ضیاء ضایع اولک اسباب نراعت الدن چقدری مزه و با و بلند
 چنان قائم می مزد و و لکن مکاری اولوح عاری ناره و دو مزین و العار و
 مضبوطی موچین من بعد بو طریقه قدم قوی مزین **بیت** زیرین وین خور خوشی نیا خور
 بازان بارکش خود نتوانم برداشت اگر البته که یکا را چون بر حفت اختیار انکازم
 ای و واجب که بود یار دین و خفت اقامتی بر جان بجلدی و طری اید و بر دیان
 دافعی کونوم و انور هر نه صنعت را بجایه اختیار این لوم و نک فقر و فاقه
 طاقتی طاق اولمشد کربت و غربت و بلوی جلدی و ضایع و رب و دعوت
 اتفاق اول دیار دین و خفتی کو تو بر به بخدا دجا بنده رحلت اندیلن آتشی
 بر کون شد اید را هدر بی طاقت اولوب بر دخت سیاه شدن یا تبدیل و ذوق
 و رفو کله لایحی مقتضای حال مناسب قبل و قال اشتغال اندیلیم که یک
 الکلام **بیت** کلام مقابل در مقام تیشدی که دهقان آید ای یار کی محنت
 غربت اختیار اید و ب عنان غربی بر دیار و توجیه اندک آنه بنی بر مرز بلخ
 بنده اخوان بر احد بلزن محتمل در که اول و لوی تک خلقی ملط و جیان یا اهل
 و مکان اولی مشاطه صنوع ذوا جلد لجل عن مشتابه و تیشال چرخ جمال
 با کما احسن تقویم خالید اراسته قلندر **بیت** غالباً بو هزار دین فلک
 کوریدی که بکن راضی ملک مبادا که افسوس فسانه اید یا تعلل و بهانه اید
 سکا طیارین سن دافعی غرور جوانی و امید کامرانی اید انلر مایل اولت یی
 صحبتدن اعراض این سن و پیرک و قدیر و فقیری عرق و فرقت کربت و غمت
 قویب کن سن اگر عیاذ ابا الله حال بو منزل اوزن اوله من بعد یکا احتمال حیث

متن

متو که محالند اولی **بیت** زمرک بیم نذارم و لد آنان ترسم که بنیسم قویا دیگران باشی
 زن چون بو کمال قیاسته اندی کال انفعال اظهار اید و بلایندی بو نه کلام
 انکین اولور که سولرسن و نه خیال و حشمت آمین اولور که ایلرسن **بیت**
 تن و جانم سنگ قویا کمال و لوسن قولم بعد قیچکم یو غانم اولوسن اسیر که اولین
 نایان و ان بجه بو جسم ناتوان کون کون بجه اگر بنم چرخ حاکم میخا نت حاله خال
 اوله وطن ما تو فدن انتقاله یسکن مشغوفدن ارتحال اید میدم محاجرت
 یار و دیان و شقت مافرت اختیار اید و ب یو جان غربت سنکه کین میدم **بیت**
 تنک محمد و مو انستکه قدم بعد و غم اولکی کچمه آندو که عهد کلدن تیشدم
 بقیامت برم آن عهد کستم با تو تا نکوی که دیان روز و فایت نبوده حالیا
 تجدید عهد ایدرم و رشتن پیما یونک اوزرنه عقد ایدرم که تا طاوس روز
 روضه بدنه جلوی قلعه طوطی زبانی شکر شکر کن غیس یلشیرین کام اقیم و تا عجب
 زند کلدن آشیانه کامرا نده آسود اوله مرغه دلی دام مجتهدن غیس نه کام
 اگر کلو بیل آخره سندن سبقت مقدرا اولور خود فیما مشرطی پایانه یوش
 اولورم واکر بر مدت دافعی اجل محلت و عمر مساحت کوترن یو عهد اوزن پایان
 و یو بیان اوزن بر قرارم شویله ملاحظه اوله **بیت** دوسه روزن کاکم عمر آمان
 خواهد بود عهد من با تو همانست بخواهد بود پیر کس سال و کلمات
 استماعیل خوش حال اولدی زن دافعی و جبهه یو اوزن پیما عهد و یو ایمان
 و غلاط و شداد لم مو تید و نوکد و مو تید قلدی **بیت** اولور کلدن آیشی سوکنند
 یی بر سوز سولیم ایچیم نی آند چرخ کذب چون زوشن قلزن ویر کوزی یشدن و غش
 یی فقیر فرغانه دل صفای منیس له باشی زانوی زن بلوی اوزن قویب خواهد
 واری بو خاله مقارن اوله مقایس جان کلدی البته استبان زی دستن مرغ

مهاجرت

بانی باشند تا بویا و دشمن با سر و اندرون نظر آندی نه کور **بیت**
 بر کوکل حسدایدی جان کوردهی **بیت** بخجانب بر کوزل جوان کوردهی اگر مردم دین
 تیر و ده شیوه رخسارین کوردهی تنو افوج مشرقین صفا و اولدی صیقل
 و اک دین مردم زیر ملت مشرب کنند عارض زین باس قماش ایدیدی آفتاب
 و آری عجب سحابان لامع اولدی دیدی **بیت** بر کل سیر بدی کلین کوردهی
 سنبلیله زین بایدی زلف سیاهان عینک نقاش قدرت پر کار با دماغ غیرت
 غدار نه دایره چکش در و دهقان فطرت باغ جمال بوستان حسن با کماله تخم
 لطافت و بدن مملوحت اکشیدی **بیت** چو کان را مشک بر دم تاباک کشید
 بر راجو کوی در غم چو کاکشید آن خط سبز قام که خفرت نام او خوش
 چشمه چو آن کشید **بیت** آفرید شورش سیاهان حسن بر روی آفتاب
 زنگ چو تیر نظری اول جوانک هدف جالده راست کلهی سلطان عشق لشکر شور
 درون و بیرون آتش صالده و عقل که شکر شهر بندگان اول غزلدن رخت کعبه
 بیابان حیرت جنت سرگردان اولدی قالدی **بیت** و زبان حاله بو تیر
 ایدوب اوشایه آغان قلدهی **بیت** سوان آبدی صید خود کردی دل و دلم
 صبر کشتی جام نفس تو سن هم بوجا بند جوان داعی نظری ایدوب بن کارین
 نازنین کوردهی که مشا که صنوبر دانی چرخ و لوباسه کلک و مملوحت تاباک
 و باغبان قدرت حدانی کلین که رخسار زین باس شبنم لطافت آب ویرش
 رخسار نیک عارضه سینند هر سالتون اولش و مشک خطا که غیرت زلف مسکن
 جگر بخون اولش **نظم** قاتی سر و سرافراز اولش میون شیو بر کناز اولش
 دهنی تنک حقه مرغان **نظم** لعل نایب فرقه دل و جاده زلف ثجاده آیت موسی
 لب جان بخش غیرت عینی **بیت** انگ داعی کردن جانی اسیر زنجیر محنت و پای

بیت بند ارادت **بیت** لشکر کشید عشق و دلم بر کوردهی کورین پای سواندهی
 جوان سوار اولدی و یارک شهر یار نیک و غیلدی غم حکا رایله صحرا به جقوبت اتفاق
 خدم و حشم در دور و دوشده چو تیر نظری اول غزال شیل فکین شهر
 راست کلهی کمان آرزو سندن سپرینه جوان بر پیکان دلدون او مردی که جا
 آجینده لذت کار شکاری او تندی و قید صید ایدر کننجی وادام
 کفر اولدی **بیت** کوردهی چو قاتل خیا لیا اولدی دکه جانم بله نالی اول
 عشق غوغای کلهی کندی **بیت** اولدی خالی خیا لیا جانم داغ **بیت** صورتی که
 بر روی جان بتان آذری سیکس و بون و نیل س **بیت** و سبب ندر که
 مواشت ایلر **بیت** بکاده کم نه بر جکد ماکی سن **بیت** چو چشک کاشکاس سیر
 نه کوندن بر تو الد کای نه نوع که صالده ک بر جسته بویله پرتو **بیت** بر یکایک بیا نکل
 اگر انسان ایستک اینله اولدی زن دلم غم پر مردن بر آه ایدوب ایدوب
 ای دولت بیدار بخت خفته حاله غمی سوزد **بیت** یا غنچه دل شکسته احوال
 ایدوب **بیت** سری دارم که سالتی ندارد **بیت** به دل دردی که درمائی ندارد
بیت روزگار هم بوی کس سال دون دل بفرارم اندوه و ملولدن **بیت** بام
 بولوسید که کوردهی بال و بال بوجالم زوالم بودن مشاهد بوجا
 غم می دایما محنت بلو یله کچورونم و جانم مدام ساق و دهر الدن شراب
 ایچ ورم جوان ایتدای مراد دل غم دیر **بیت** عای انیس خامل محنت سیر
 حیف باشد چو تو شهباز اسیر نفسی **بیت** رو اید و کس بوی حسن عیب
 شکل عزیز و چرخ دلفریب ایدوب بوی فی تو کاس سیر زنجیر تنجیر او کس
 و غیر غیلدن کس بوی زیب و بهایله یازان روزگار ده بی قدر و بهای
 بر که و نوا قلدهی کل سن مثبت نام ایلوب سر غریه کورین و مملکت ملکی

ایدوب و آیت قدر کی ذر و رفعت یونین **بیت** هر آنچه از پیش رفت کرد
 کفون مرو ز نوبت و ز روی نو **بیت** بیانا از دین دولت دیاریم **بیت** چو دولت
 نهش دنا بد خوش بر ایم **بیت** تو دل خوش تا من جان خودم **بیت** تو به پیش من باد
 زن چون نوید وصال کوش ایدی حقوق پس زالی فی اموش ایدی **بیت** و بیانه
 بیانی سنگ غدره صیب عقد اتدوکی ایما یه با کلیه اوندی **بیت** جوان زنی کدو
 مایل کور یک ایدی امجان و برها فرست غنمدن **بیت** نه تو قفا بدین کل کبر لوم
 پیش بیدار و لخم مافه دور و دراز قطع این لوم **بیت** زن آهسته پیش کباب
 دین ندانند و رب بر قود **بیت** و جیت و چالو که عقیب جوان سوار اولت
 دست اعتماد له میان جوانی در آغوش ایدوب **بیت** و آتش محبت شید طوق شری
 و عنان شوی به شویله پاشد **بیت** دعوی عفت و عفتی فراموش ایدی **بیت** بواتنا
 دهقان بیدار اولت **بیت** کورده کی بر جوان سوار اولش **بیت** و جنانان اکم پای وصال
 خیال و ساعد محبت سوار اولش **بیت** آتش غیبت زبانه چکدی **بیت** و دود محبت
 باشه چکدی **بیت** و بحر کب خوش و سیل کب خروش ایدوب ایدی **بیت**
 یار من مهر و دستان بر داشت **بیت** مهر دین از میان برداشت **بیت** آخرا بی وفای
 رنگ اندک **بیت** واه دل عزیز نه غریب زین رنگ اندک **بیت** ای بی حقیقت قنی عهد
 بیانک ای نامرقت قنی عهد ایامک **بیت** که کافریخت قنی دین ایامک **بیت** قنی حقیقت
 محبت قانه وفا حقیقت قانه **بیت** دعوی عفت قانه مقتضای مروت **بیت** زن
 ای پیرنا باله یوسف ن فانه اوله خوب دوله وفا اوله **بیت** بونلوه
 عهد او قوی بیا سبلی شریا به جو انک **بیت** و آتش سوزان اینجی نهال کل دگک
بیت ایها الناکه الی یا سبلا عرکاته کیف یلتقیان من مکر ایتمه کاد
 که دیشلن **بیت** کفم ز مهر و زردان راه وفا بیا مون **بیت** گفتار ماه رویا

این کار کمتن ایدوب **بیت** اگر چه چو قدر دنیاده تشویش **بیت** و لیکن اولیه بوندن پیش
 که اور **بیت** بغیر عیاشی طایفه داشی **بیت** اولو معشوقنک اندن فراخی **بیت** اول اکم درجیل باقی
 انک تونز قنیه آینه سینه **بیت** پیش ایدی ای بی دایم انصافده طشره قیاحدک **بیت** و خفا
 کار کمتن دلازار کک کلید پلاچدک **بیت** قهر قهرم پیمان شکن کک کافاته کوفتار اوله
بیت صفتین آیدن ای نکان صغر **بیت** کینه جود سر بوم زکان صغر **بیت** زن اکم جاننده
 التقات آیتوب **بیت** جوان ایدی کم نه طویر کین **بیت** لم تاجفای بادیه فراقدن قهر تو
 سر منزل منغای وصاله این لم **بیت** ملک زاده عنایتین رفتار نامون نورم دریا
 گذار که شمال تندرو اکامه یار اولمزدی **بیت** و وهرتین کرد کرد نه این فردی **بیت**
 و اش بر کورم فردی **بیت** فلک واریه چون میدان دایم **بیت** حله لندن اولمزد
 ای هر **بیت** ایا شدند آینه نعل یار **بیت** اولمزدی کوش چرخه کوش و ان **بیت** کز عالم
 اچین بر من چون برقا **بیت** ایکی منزله ای که غریبه شرق **بیت** عنان ویر و سیا اول بیابا
 ی بیابان ده **بیت** باد کبی دوان اولوب **بیت** آن واحد **بیت** دین دهقان غایب
 فاندید اولدی **بیت** پس بچار بادل صد پان چون بو حاله **بیت** مشا هر ایدی
 با وجود که کبیت غریب **بیت** و شدایدایدن بی طاقت اولمزد **بیت** حرقت
 همراه **بیت** تحمل این میوبت افان و خیزان عقیل نه دوشدی **بیت** **مسدود**
 دره مندان راه می پس سند و ان پی می روند **بیت** کیدر کن کند و کند و ایدی **بیت** و
 طایفه سنر خود وفا اولمزد **بیت** بنای عهد ترن بقا و شرب قلیله نر صفا اولمزد
بیت دد دکن نه فالحق و فاه **بیت** یکم انصبا و عموه یتر هوا **بیت** بن بونلوه
 اعتماد ایدوب **بیت** وطن مالوف **بیت** و دیان معنود می ترک ایلدم **بیت** حالیه نه بو حاله **بیت** و
 انک میردن **بیت** و نبی طاقت و مجال له آرد لرندن **بیت** نه عقیل نه ان غیر انصبا
 کک متقور **بیت** آیا نه عاقبت کادم بنده اولمزد **بیت** و خاقت عالم نه نهایت **بیت**

بیت میر و م کج جهان در پی دل بی سر و پناه چه کم کار مرا باد سری پیدانیت
 اما چون بونگر کندیل خط مسافه قطع اندیل یکدگر بر چشمه سان و سایه پیدان
 تبدیل چون استیصال حرکت محبت و محبیه اش بلبل و قوت مرگی بقدر طاری
 اول شد که ایدیل اولی بود هر که بومقام ده بر ساعت آسایش و آرام بر وز
 و شسوار میدان آسمان چمن دایره نصف النهار در گذران ایدیک بز دایه بو
 مقادیر قیام ایدوب ماه کهنن ل معهود مزخرام این وز پیل سبدین
 اولوب سایه درخت کلدیل بر زبان لب آب ده او تو بر کتب عشق
 پنجم فصل باب ایدوب محاوره و مشاعر به آغاز قلدیل چون دوی نگیل
 و زلف مکی دلناری مشا به ایدوب حوالی رخسار کل رنگل حلقه طی
 غایه باری معاینه ایدیک ایدوب زلف مشکین حلقه ات بر رو مکلونیت
 می ندانم روز و شب بر یکدیگر چون بسته اند جانان دایه بر زمان اول سر
 نازک سرافراز کن و اول شوق و طناز که دلنواز کن تماشا آندی و نخل
 قامت زیبا که رشک طوبی او غیبت سدرق المنتها در نظر ایدوب
 انشا ایدوب بیت نخل بالاتر از باب چهره زن بسته اند صد هزاران نازکی
 بر یکدیگر چون بسته اند اثنا که صاحب زن دهقان تقاضای طبیعت بخت
 بجدید طهارت لغزم کلدی حمت و ادب رعایت ایدوب اول موضع در خلی
 مسافه کدوب خلوت گذار ایدوب بر پیشه قنبر بر چشم کورک بنور کد
 چشمه دایه واریدین بر شیر غران ک شیر آسمان آنگ هیبتن لوزان و کاو
 سپهر زیب پنجه میبندن کینان ایدی **بیت** می آمد غروشان ستران
 هنر چرخ از همش کینان بنیش رخسار زهر آب داده بتیغ ناخوانا ده
 التهاب آتش جوعدن اطراف دشت و عالی طواف ایدر کن چشم پر خشی اول

شوق چشم راست کلوب و احوال قلوب چنگالید قاپوب اول بیهوده ایلد
 جوان صغیر شیر تاشد و نکار کنار چکد و کن مشاهد آندی به جانده
 همان اول آن کند و سن آت آرقه سده بر اغوب راه بیابا طوئی کدی **مسلمه**
 بلور ایدر روی از یار تافت الفقه جوان پول جانده آمد نه بتیغ قاجیه
 و جان چنگال شیر غران گرفتار اولوب مزخرام بران نه آکد یک سجد
مسلمه هر کسی آن درو رعایت کار که کشت پیر دیتا آنل کتبخ افان و خن
 و حیران و گریان کد کرک اول چشم کناره کلوب انل درن اشرف کون
 فریاد و فغان ایدوب ایدی **بیت** درد اکر یار رفت دلم ذوا نیکر حزن
 صد و عن پیشه دایه و فاکر بر زمان ایام وصال و هنگام اتصال غیا
 حال ایدوب نالش آندی و قطرات حرات و محاجات عبراتی باغ فغان
 و سن زار غدار روان ایدوب ایدی **بیت** اول کون که صیال یار بر دور
 اول مجال و صحنه و بن و صحنه مجروح راید **مهم** چند روزی ماراد در سربستان
 چون کلبل مجال و خنده و گفتار بود درین که لمعان انوار موصلت فلک
 ایام مفارقه مبدل اولدی و حیف که بهان حضور رامت دیو محنت خزان
 و برک باغ دولت نکبنا بکتدینان اولدی **بیت** دی روز چنان صالیا افروزی
 آمو زچنین فراق عالم سوزیک افسوس که برده فقر عمر ایام آنرا روزی نویسد
 این راد و نری کوی بسیار و نالش پشماردن صحن نظر آندی کورم کریان
 قدیمک اش قدمی پیشه جاننه کدی بی مجال اول این یارین و دین احتیاط
 جوانی کوزلیور کدی اول موضع تیرده ک شیر انک شکر چاک آتش
 و احساند بعضی یوب با تو سن ان قوش کشد پیر فروت اول حال
 مشاهد ایدیک سراسر و بهوش اولدی بلدی که اولی و فغانیت

عقابین عقاب بن کر قمار و ابله شدن و اندکی غدر و نقض و عهد کجرا و پاداشی بوی
 بر زبان دین عبرت ایله آنک حاله بقدر و حیران اولدی و آنک محبت و کدوک
 غریبه گریان اولدی **بیت** ز لب ناله اش بر تیار سید ز مرگان لشکرش
 بدریا رسید بو مشک فایر سی اولدو که هر یک که چو عهده وفا فی افعی
 غدر و جفا یله فراش این کاتب دهر کندک رقم وجود فی صفی و فقی روز
 تراش این **بیت** بی وفایی هر کجا رخت افکند عاقبت آن جای را ویران کند
 موش آید بر ده باورم که نقض میثاق و قریء باب نفاق خلوف می است
 او صاف و نقیض کارم اخلاق **بیت** سنگ منافق محبت و فواید محبت کجا وصل
 اولوب بویکی بله او ستم سنگ و اسلک ایلمند فی اولدی و اعدا کند
 رشته طمع سنگ عین صفت و برکت عنایت کله منقطه اولدی پس مرقه لایق
 بود که بویکن سنگ کافاتی ذمت بخت و واجب بلم و سنگ بندگی که کس را یکی
 دیشم قانچ چالشوب خله حکایان اندو کم عهد که عهد سندن کلم ایضا طریقی
 خطرناک خطی را ندی که قسا و تدن عنان غماک و تاسک اولدن کدی
 تا آینه دل اول غبار من صفا مرآت خاطر اول زنگار دن جلوه لیم ممکن
 دکل ز که سنگ عقد کارک تمام کثایش بولم که بر آید شویله فهم اولون
 جاچدن خاطر کس غدر شه نقض عهد اندیشه سن این سن حال بو که بن بوعده
 پیمان میان جان عقد آید و **بیت** ایمان و غلظت و شدادله موکما غشده رهن
 غدر و نفاق و نقض و اتفاق احتمال وین **بیت** و سوابق وحشی مطلق طرا
 کنور که قانون مخالفت جدیده آیین مختص قیدی نسیم غشده رهن سندن
 و فادار کس حق کذا و لوق متوقع و مطلوب آیین مکارل و حیل کال ز منبر
 مودود و محسوب اولیم و جمال مناقب و آینه محاسنکی رنگ برنگ و رنگ

موسوم و محبوب قلم **بیت** صاف دار آینه دل که صفا افکند مشک عهده آینه
 و فاذ انهم به عاقل و کامل و می شنند صاف دل بر کس دن شمه و تعطف و کریم
 تلطف کورس بنا و اخلاق و قواعد اختصار ذوق سایه بتور دل و نهال
 صدق و صفا و میوه لطف و فاق بتور دل اگر ضمیمه بر دغدغه ظاهر او
 و خاطره بر شب خطی قلب و احوال آن صغیر خیال کن محو آید و **بیت** من بعد
 صغیر پیر من عرصه خاطر کفر مرزلی علی الخصوص که ما بنیل بر عقد عهد میثاق
 بنیم اولوب ایمان غلظت و شدادله محکم اولمش اوله معلوم دگر بی وفالاک
 خاتمی شوم و عاقبتی ندوم دن و **بیت** و ارباب غدر سعادت دنیا و عقیدت
 ایمان کاذب بنیان عمری ویران آید و خلف و عین و نقض جان بنیاد زندگانی
 خاک که یکسان آید **بیت** ایمن الکاذب تدع الباقی **بیت** چون درخت آدمی
 و پی عهده پیو را قیامی باید بچیده عهد فاسد پیو عین بود و ز شمار لطف
 برین بود و نقض میثاق و عهد از احمقست خطا سوکند و وقار منقبت
 آید و ارم که وفادار لوق حقیقی فوایش آید و **بیت** مقدمات ازاری قوی سستی
 و عهد اندو کل نقض آید و **بیت** نفس غش و غل صغیر دل دن بوی پس موش آید
بیت هر کس که در وفا تو سو کندیش کند جان و دلش بر فم حوادث فکار باد
 حاشا که بن عهد و فاء و سنی بند بلودن زها انیم فاما خاطر خلمان آید خاطر
 که سکا بیان اندشدم بنی کرد اب تغلر و حیه و تخیم بر قدی کن آید کنون
 خاطر و مضمون ما فی الغیبر کجا اعلام ایله تابم دافعی دیش تدبیر اکا نظر آید
 سنگ پایه عقل و فادار کی بلم و اندازده اندیشه و دانش کی معلوم قلم پیش
 آید نهایی که ابل تجر به پیش مشلر که دو ستلر ایکی فعدن بر اندازد که صد
 کامل و مرغبت شامل ایله پی شایه غرض و بی توقیر عوض بجانب سوا لوت

و مصافحه با نیکو اولی که ایکنی اندر در که یا مطامع منافعه و یا دفع ضرر و مزاج
 ایکنی بوطریق اختیار قلل. اولی طایفه که ابواب صدائق صفای نیت و خلوص
 عقیدت ایله قیامت دارند. هر حاله انلر اعتماد محال دارند و هر زمان
 انلرک جانبدار امن و امان محفل دارند. و انلرک حقیقت ممکن اولو انبساط
 و نوازش رخسار از شدن بخیر و دگر **بیت** دوست بود مرهم راحت برسان
 و رزق رها کن سخن ناک. نهر تر دوست چه داند شکر عیب تر دوست چه داند
 اما انلرک صفت صدیقی سپرد فی معرفت این لوی و یا وسیله جذب منافعه و
 جلب طامع قلل. حالتی بونوال اوزن قرار اقر. گاه بباطنه قیام انبساط
 دوزان ایدر لوی و گاه ساز موافقت دوزن بوزن مخالف پرد. دن اغا
بیت که دوستی کند چون شبنم شکر که دشمنی هست تر از تیر و تیر مرد دانا
 اصد قانک بعضی جاتن مساعد و واکور مرز و با کلمه زیام اختیار این انک قیام
 اقتدار نه تسلیم ایلمز بلکه اتمام همانند اغدا لطیفه تنک ایدوب تحصیل مراد
 تدبیر ایلمز انجام وین و انک مشتد کند و جابین داعی ملو خط ایدوب
 شرط احتیاطی کما ینبغی محافظه قلوب که جمیع امورده احتیاط مناسبه و ضبط
 نفس علی کل حال واجب. هر که بومقوله احبابا مصاحبت طریقت مزبونه
 سلوک این السه ناسده منقبت مرقوم مذکور اولو و میان عام و خاص
 مزیت را و ورمه تلمش و اولو تر. نغمه فکر بود که سبکله با بونوال اوزن
 ساک اولو لم و چون سنک استخلافی عده ادم لاجرم انجار و وعد و انقار
 عهد لوزن اما صیانت ذات و محافظت تقسیم با بند داعی ممکن اولو
 واجب زیرا که بنم سندن غوغوغو شستم زیاده دن. اول طایفه دن که سنک حرم
 کو که اختصا صله انلرک دام کامندن خلوص اولو و سنک بغض و عداوت انلرک

انلر دن که سنک قول عهدی انلرک دفع ویردی ایکنی ذمه قلل سنک داعی بنم
 واقع اولو ملو بیت و ملو طفت مقرر در مصلحت وقت ضرورت دفع مغرب ایکنی
 حاله بکافرت در که خشمک مکن و احتیاطانند حد و ایدوب سمیع قبولد اقوالی گوش
 انیم و آل حاله نظر ایدوب جانب حزم احتیاطی فراموش انیم که بومش در **بیت**
 در استحکام کار خویش می گوش مکن قافون حکمت را فراموش کسی کو کار بنیاد
 بنای عقل با آباد سازد که بایند و ایدوب بنیاد بنیاد و با بونوال اوزن
 بن سنک بلوغ ادراک بونوال ایدوب و کن بلوغ ایدوب و مقدار دانش پیشک
 انیم ایلمز م چون بنی بونوال حکمت نکات کن بر میند ایدوب جواهر بندگی
 بنی شمشیر و پیوند اندک و فور الطفا کملدن دور دکلدن که اعلمه پیوند
 که بنی بنددن قورتر موت هم سن سلو قورتلوق بجه متصورده و بوقفل
 قورتن بجه کلید اندیش ایله ممکن میت در موش بستم اتدی و ایدوب **بیت**
 اولو دن غیر بی بچان وارد و اوکلر دینده زیار وارد و انلرک
 صنعت چوپا آتند و بوابین فکر صواب بود و جمیع بندگی تینه نایلم کم
 آله شول عقده بی که اصل آباد کن کند و جاتم ایکنی حفظ ایدوب و فرصت کوزم
 ناسکا بکا قصد دن ایتم بر محکم حادثا و لب بنی میدن عاجز اولو کسه
 واکا اشتغال ایله مجاکل اولیم که بچه چنکا کله بکادست کش بولس پس اول
 بقره بی داعی حل ایدوب تاسند بنددن و بند کنندن خلوص اولو بیت ایکنی
 داعی مراد یاصن و جم اوزن میت و محفل اولو که بایند که موش بخایت
 دانا و عاقل و صنعت استاد و کامل دن و ضیوع و فناء ایلم عقلی الدن
 و علت و بهانه ایله بولدن ایرلر. فاس وری بجه امضا ایدوب بوقضای
 رضا ویردی موش دامک بنددن بی بر و کب اول عقده که بایند

مهر و محبت طلق انفسا که نامون در بیت توان شنید نیم و فاعله قدیم
ز هر کلی دهه تا قیامت از کلایه مادام که رسا قوه عریا قید و سنگ لکن نشانی
کر که و اندو که مروت و تکمالات بدله بخور و ایدوب داین مهر محبت که طش
بیت شکر گریه که بهیون کل جوهر قسمت سوس نیم بصد زبان خواهیم گفت هر چند که
کرم ابرام کل کلام سس خدا طنا به توره کا وایان غلظت و شداد لایا ایدوب
دله که حجاب احتجابی میانند کنون باب موصلتی قیاس منید اولیوب
موش جواب ویر که هر کا که عداوت عارفی اول جانیندن مملکت و مملکت
زوال پذیر اولیوب میسر دی اول ماده ده که تحریک زنجیر مصاحبت فتیله
و صفا صدق و منقذات مودت مشتید و ممد اوله اکا اعتقاد انگ کر که محاف
مالک بر حقیقه نامرعی قوی حق کر که انگ مفرقی غایت جوق و مفاسد نه نه
یو قدس پیر جان اولی بود که چون میا نغم مناسب افتاد در و نشست
تعداد بنده مصاحبت و داس یاد که کفر میسر بن خود میهم جانند سنگ محبت
کی نرا غم هر که که خلف جنبه مصاحبت هواس این اکا اول بلو تیش که اول
غوی که تیش دی که استغفار اند که نیم اول کثره را اول حکایت موش ایلی
روایت اید لر که بر موش بر چشم کنارین وطن قلی شدی اول چشمه بر غوی اول
گاه گاه ششم هواچی آیدن جوق ب چشم کنار کلو بر دی بر کن کن چشمه
خراشد جان پرد لرد درین قلوب دی و کندوس بلبیل هزاره سنا صواب
آواز ناساز کلاز بدند دل قوشلن و میر بیت اگر چه زشت سران
و بد بخار ایدی و لای اول اداسی زیاده خان ایدی یوزمان موش کفر
کاشانه سندن زمزمه مشغول ایدی راست اول شورانگین غوی استاء اندی

متی اولوب بی اختیار تماشای خواندن آهنگه طش جقدی و عمار لغات مشغول
اول طوبی الی الیه او مردی باش اویناد ب قوی و غی و پر د ب طور دی
صوفیلر کی رقصه گیر دی غوی که موشک بو حرکتی غایت خوش کله ی تحسین و آفرین
او قویست موشند آغنائی بهیسی دیک دماغن ده موش اندی اگر چه کز و لجر
عقلی مصاحبت ناخند مانو و حایل ایدی اما د وایطی طبعی و انست موش مال
و قایل ایدی القصر بر بریل انرو الفت ایدوب هموار و ذوق و صحبت
قبر برین عجب حکایت و دلکش روایتلر اید لر دی بیت نزد دل بایم دگر با
و ز و ساوس سینه می بر داخند غوی که نزد موش دشت ایدی پیچ ساله قصه
یاد ایدی موش بر کون غوی ایدی ایان میران بن وقت اولور که سکا
کشف رانها انگ دلرم و خاطر پریشانی صحبت شریف کله شان انگ
ایر درم گاه اولور نفسم انفس دلا ویز کی استاء ایتک دلرم وقت اولور
کوکلم لغات طرب انگین کله رقص و عمار انگ دلرم سن اول محلل مقرر آب
استراحت و خوابن بولور سن اول حال سن بکا کلک آید بیعید سن سکا
واری خیال محال است آنجا که قوی آمدن من مشکلی و نیجا که من هزار مشکلی
هر چند که فریاد اید لر صدای آیدن ایشتم سن و میران ی که نغم او بر درم
غوی غا سندن استاء اید مر س من حیل فکر انگ کر که چون بر چشم کنار کلم
سن واقف اولور سن و بر آواز ایدن کله و کربوب طش کله سن غوی انگ
راست سولور سن بر همیشه بواندیش ده این کیان انگ رم کما چشم کلچک
بن قهر آیدن اکانه و جبه جواب ویرم و اول نیم اچی بکل و کی الم انتظار که اعتدای
عهد سندن نه طریقه کلم گاه اولور که بن مشک سورلخک قایم سن و اوروین
سن بیان بولوب سن مدت مدید منتظر اولور بر خیالی زبان در کمال طیفان

نخلجان ایدردی که سکا بوی خندن برشته در میان ایدیدم سس خود کرامت ایدوب
 و صفای باطنه ملکون غمیں می بلدک و بوی حق بی احسن وجه اوزن بی قلدک
 حاله بوی حق ملک تدبیر سکا مخصوص در و بوی شکاک حلی را آما صابت پذیر
 مغفوف **مصرع** دهن لطیف تو هم فکری کو کند و بوی ایددی بوامر که سرشته
 تدبیر **سرا** گفت قد غمزد و در صواب بود که بر رشته در ان پیدا ایست
 بنم پای بند و بر جان سسک پایک پیوند این وز تا چون بن لب آب کلم رشته
 تحریک ایدم بنم قد و معدن متبذ او لب قدم رنج قدس اکرا کاهه سس دخی
 قدم شریف که ز او یغری تشریف بیور سس رشته تحریک بی آگاه اید سس
 طرفین عقد و عمر بوشته اوزن انتظار و عقد محبت بوشته اید احکام
 بوان بوشطی رعایت قدیل و هر برید آخر کماندن بوشطی قدیل و ارا و لور
 بر کون بوش لب آب کلدی تا غوی طلب ایدوب اساس محبت بنیاد ایدوب
 خانه عشرتی آباد این لونا کاه بر زانم سیاه فضای هواده او چکن چشم
 طبع کن چشم ده بوش کورد و فضای آسمان کبی و آجال اینوب قضایان
 بچار فنا متعلق نه اوردی و پروان کلدی اول رشته بسیل که بر طری
 پای غوک و بر جان پای بوش بند اول شری غوک درون آبدن طش
 هواده بخل و سس کون اولدی خلق زان و غوی بوی حال اوزن کو
 و بونش بوی الحیرت شایبیک زان طعن و طعنی در زان دین و تحب
 طریقه ایدیلن عجب حاله که زان بر خلق عادت بر غوک شکارا تحش
 هر کن غوک شکار زان اولم کو بر مشدی غوک فریاد آندی که حال اید
 غوک زان شکار اولمش و لیکن شامت مصاحبت موشدن بوی بله
 اولمش در هنر بوی مقول بلول سزاوار اولک که خلق جنبه متب

اختیار و قلد **بیت** ای فغان ایان ناخشن ای فغان بهنشین یک جوید ای مرها بوش
 و اختیار **مصرع** صاحب و آما صایب ناخشن اصحابت قلیله تا غوک فضای هواده
 بله ای و بخت حاله بکا بود اید و شش در کون بعد نوعم محبتدن دخی
 ایدم بون قدر قالدی خلق جنبه مصاحبت ایدم **بیت** تو غزلت جوی و دور
 از این باش رفیق خویش تنم خویش تن باش ز غزلت شاه غزلت گشت سمرغ
 یکی مر غزلت خواندش بوی مرغ کر ایددی چون لذت محبتدن نغزلت ایدردک
 یا بدایت حاله دام غلغی دام تلطف و تخلقه بی صیدا ایدوب نیدردک و جوی
 عاقبت مزین حاله تخم مخالفت اگر که اول زمان زمین دگر بوی فصل
 موافقت دگر **بیت** تا بوی فاسد بوی یکشادی چون مست جام ز کف نهاده
 چون در بحر خواستی و اواخر اول می صافم چرامی دادی بوش جواب ویر
 اول زان بنم سکا اختیار و اید که اعدای جان شکار که بچسبند خلق
 دشواره عاقل اگر برده اید گرفتار اول که آندن بخت و غنک صس اختیار
 وابسته اول ضرور که آنک دامن مدارات و موالا نه تثبیت ایدوب
 اظهار آثار موقه آرکاب ایدوب چون مقصود فاین اولور و مراد
 بولور آندن تضرع تصور اعظم مصاحبتدن تضرع ایدوب مجاز است
 ایدن اما نغزلت عداوت و انکار و بود مشقت استکاف استکبان محبت
 دکلده نه که بچم لرشیرا بچم مادر لرشیر که لرشیر چون شیرد سیر اول
 لب بقه و حشت موانستدن فراغت ایدر لرشیر احد بلور که آنک باغی
 بغض و عداوت و کلور بر بوی میا غمزه باب معاونت و مظاهریت
 مدود اولدی ترک مصاحبت و موانست صوب قریب کور نور **بیت**
 هر که از وفای من میرسد دید او راحت بجایست آنکه از وفای من نتواند

محبت افرازد و در عجلت بر دامن بود که ایگز که دامن طینت خلقی آب عوادانه
 اولوب آواز عدا و غمز آذان و اسماء و مولد و طبع و مرکب
 اولمش و اول معادقت که معلقت وقت باعث اولمش و برای قضای محبت
 حادث اولمش و چندان اعتماد قلمی که که و آتی زیاده و زین و حجاب طبع
 کک که چون مایلند رفته غرض منقطع اولم موافقت مخالفه منقلب اولم صفاقت
 عداوت اصلیه رجوع قله مثل آب کی دایما آتش قریب اولم اولم چون
 آتش بعید اولم باین و در تاملیه معاودت قلمی هر کس معلوم در کس
 کب به دن قتال دشمنی بود سنک بکای دکلوا اشتیاق کب باعث دکلون
 الا نه اندیش پلین و قائم آتش بر کس و نیم خون عرامی شین مادر کردن
 حلال اکلیس و چه توجیه و تا و یله میتن دکلون سنک لاف و کذا فک فریغه اولم
 و سنک دعوی مهر و محبت که اعتقاد و بنیاد عهد و پیمان که اعتقاد قلم **مسنک**
 کب به ربا و شکی بود دست مهر و دایره کب به آید و بوسه زنی و عهد و جد و کس
 یا نه نفس و مهر و مطایب می یلین و موش جواب ویر و **کب مسراغ**
 در جان بانی چه جای بازی باشد و کلمه م حله حد قد مجلی و شایسته
 معراده را ی عیند معاین و بین بان یقیند بین هن و میتن دن که بخیلین ناتوان
 لازم که سنک کب توانک صحبتدن حد مرحله کزیران اولم و ضعیف مزاج و **چند**
 اول عدا و درون مهر و دار و یله علف و پذیرا و یله بقدر بر مکان اختیار
بیت هر آن که تر که با مهر شین و چنان افتد که هرگز بر نخیزد و حال معلقت
 وقت بود که بن سندن احتیاط اوزن اولم سن حیات و دن بعد بکلمه
 میانک صفای عقیده محتر و و مخالفست معنوی و مناسبت و مصاحبت و حانی
میتن چون میان من توقیر بت باشد چنان باشد چنان تفاوت کد اریود مکانی باشد

حقیقت حال و خلوصه مقال بود که سنک به میا غم امید وصال و احتمال اتصال
 خیال و تصور محال و کب به آید و نوب و صالک و نوب و اولم و اولم و اولم و اولم
 فراق و در و نه سینه سنک و آه سر و کوب و ناکه پر و آید و کب و اولم و اولم
 نوب و نوب و آفاق ایلدی **بیت** ز صم بریدن یاران تیغ ناکامی جو هست
 عادت دوران مرا چه تا و است به بین مفارقت و زجان چه کون بود
 به یان دوست که بهران هزار چند است و مغاوضه و مقارن تمام اید و کب
 و دایه اندیل و هر بر یملول و محزون و دوی کلبه احزان و کندی و مرد خردمند
 بو حکایتن فاین اولم و کب و عد و یله وقت حاجت و فرصت معلقت و ایت
 چو غرض حاصل اولم جانب احتیاطی رعایتن غافل اولم و سجان الله بر
 پیریش بو غمز حال و ضعف بال ایلد چون کد اب آفات و درهای مخافه و شد
 و اعدای غالب و خصمای سخت چنگال و تین محالب و زین و کب باشد و اولم
 و قایق حیل و تمک اید و ب انلردن بر یس دانه موافقت و امصادقه چک
 و عهد و پیمان و صامان و امانه حکمین اید و ب و قایه مهر و محبت و یاران
 اول محنت سپر ایدی و قادر اولم و غنی قدر عقد اند و کب عهد کب عهد کب
 آداب حزم و احتیاطی بر کتور و اگر ارباب عقل و کیاست و فقه و فرائد
 بوا مثال عجب و تجارب غریب بنیاد کار و پیش نهاد اید و ب و تقدم مقام
 بو حکایات و اشارات اغتنای اعتقادات و لجرم قواعی حال و خاتم افق
 فواید معادقت معتز اولوب جمیع آمانی و آمانی حاصل و چون اوزن
 حاصل اولم و سعادت عاجل و کرامت آجل روز کار و فرخنده آثار و اولم
 و متواصل اولم **بیت** هر آن کسی که کندی و یار و یار و یار و یار و یار
 باب تجارب چون کد فتنه بنشانند غبار نقص بروی کمال او نرسد بنای رفعت ک

بر اساس غم نهند. نخل بر تبه جان و جلد اول او نرسد **باب هشتم**
 از باب قصه دن احتیاج از ایدوب قوله اعتاد و تعلقه اعتما جائن و کمال ایدوب
 ایدوب. رای جهان آرای بر همین فرخنده رای ایدوب ای حکیم ربانی **بیت**
 نر با نمل بلبل باغ معانه. دکل اسرار غیک تر جانه. سمت غیدن مغر ابر تر جانه
 و سمت ریدن مبتلا بر نچیرلم بیان اندک اول که نیک فاستان که اعدای شیان
 سخت شیان محال کی هر طرفدن آنی احاطه قلوب همه جانندن رهکذا رفانی
 بولیم و چه مجردن طریق غلدم من متصور اولیم. اول داغی اندر دن بر سیله مدار
 ایدوب قاعده عهد و صلحی معقد قله. و آنک حصن امانه تختن ایدوب سار و
 کین کیندن امین اول. و اول واقع عد و یلعقد اند و کی عهد کیندن کله
 آنک فتنه کند و فتنی داغی صیانت شرط احتیاطی بر نه کوریت میان رای چنان
 و برکت حزم و فکر عوا قبله که داب آفتادن ساحل فوز و نجات وصالی بولیم
 ما موله دکیا بیون اول د استانی که بر کسه نیک نهالی کین نهین دلنر شایه دار
 و عداوت دیرینه درون نهین سندن پایدار اولیم. و احباب آنکه مصاحبتدن
 احتیاج از و اجتناب از آنک واجبند. و یا آنکه انبساط و اختلاط آنک می مناسب
 اگر بومقول که کینه ذیل استمال و ملویمه تثبیت است. اکا التفتات آنک کرک
 و یا مطلقا آنک دعوی صدق و داد نه اعتقاد و اعتماد آیتوب محبتدن اعتبار
 و احتیاط آنک کرک بر من ایدوبی به نبی و سعادت همیشه صاحبقران **بیت**
 امر چو هم از آفت آرمایش دورین. وی چو عقل از ابتدای آفرینش کار
 هر نفس که فیض روبرو قد سیله می آید اول. و هر شخص که بنا عیقلند دملک اعلا
 مشید اول. و چه هم بهیچ امور نهین رعایت شرط حزم و احتیاطی واجب بل مواضع
 خیر و شر و مواضع نفی و فتنی بر بزند تین قله. و اگر پوشیدن اولیم که دست

آزهره و وحید قی نجیددن احتیاج از فرض و واجبدر. و آنک کامین کین پوشیدن و غافل
 غدر کندم غای چو فروشدن اجتناب مقتضای رای صایبند خاصه که تغیر نیست و نکر
 عقیدتی عین عقله معاينه اوله و خدشه خاطر دغدغه ضمیر و بهر بصیرت مشاغل
بیت چو آن زده شد خفیم تین باش. خراشیدن دایست قصه خراش
 کز اول در آید لطف و محشی. در آخر بی محنت از ورکش. هر که که اهل کیندن
 علم متعلات و مشاهد قله لان مدبر که اکا تربیت قربت مرواکوریه و مبادی احوال
 جانب احتیاط و تحفظی عواقب امور نهین شرایط انقباض و تيقظی ممل و نامرعی قوی
 شود که اندن امور مزبور نیک خلوه طهور قله تین آفت نهین هدف و غش
 مکنه کند و سن علما نقش اول **بیت** ایمنی از خفیم محنتهای بیان آورد. تخم غفلت
 هر که کار در سرچندل بار آورد. بویابین واقع اوله امثال و حکایاتدن که در
 خاطر اولی تو کبابین مرقوم و مرسوم دن حکایت ابن مدین و قتیق فرید
 و عزیت طراقتی صوف و موسوم دن شاه پور که بخوشی در اول **بیت**
 بر من ایدوب روایت ایدوب که ما که عین ده بر ملک و ایدوبی ابن مدین و حکیم
 مشهور و تمت عالی و آرای روشن اله افواه و السند معروف و مذکور
 قصر رفیع القدر سلطنتی معمار شوکتد حکم سما که بخش و بنای و سیم
 القضا و عدلی مدد مهند و شملت زرقا فله که ایش **بیت** ملک کو که شایسته
 فلک مرتبه ناخوش شید بخت. و بر مرغله که اکا قتیق دیر لردی از تمام و الفت
 بالو کلام اندیشه اول بر مرغ شین کار و شکر کفای ایدوب که حسن کامل و
 شامل و نطو و دگش و صورت مطبوع و صورت زیبای و ایدوبی بهیچ
 آنک صورت و صفت و سیرینه مرتبط و امثال رنکین و حکایات شین نیه منش
 و ضبط ایدوب **بیت** سخنها از بیای رنکین خوش. حکایات شین بنی کشت

همیشه رخسار مروتی تاخیر بجایه خراش ایدرلی و عرف فوق حقیقتی که کدک
 تراش ایدرلی نه اخلاص مناصحک انتر قند حرمی و آن و نه ساجده خدمت
 مصاحبت قدری و قیمتی و آن **بیت** برای خدمت انکس که نشاند حق خدمت
 مکن اوقات خود ضایع که نه مردست و نه منت عفو جرای که مفت ارباب کارم
 نه هب انتقام ده حرام اندر حرام بلورلی و غدری عدوان نقض بیانی که
 اهل کفر اندر آیین کبر و نخوت و مباه بلکه سبب فوز و فلاح اکلرلی آخر بوطایف
 بله نرمتدن که سوابق حقوق و لواحق حقوق مبدل قلرلی نه قایم محاسن او
 و بر کوه ر و نر و شب خدمتدن که مواقیف شکن ان کفران و مواضع آخرین نفرین
 ذمتی نه لهدم بلرلی نه منفعت و اصل او **بیت** حیف است در فرم مردم ان
 آنرا که حق محبت یاران نشاند بونلی بر طایفه دکنده و لر جاننده بر و نیکویی
 صغیر و بر عیسی عظیم تصور ایدرلی و سایر لیل فتن بر امری بر غیر
 و بر سبب قلیل کثیر عدل ایدرلی **بیت** عیب خود را بهر باز غایند دکن هنری
 هست ترا عیب عظیم خوانند چون بن حکم کوشم بوجهای سزا و بوجهای حقوق
 بکا بولید فاکور بیل و اجب اولدی که وقت مکافات فرست مجازات متر
 اولوب بیم ایچیم طوریم او توهمیم تا قریه العینک انتقام اول ظالم غدار
 و حکما و خواخار دن که کند و نکند عدم و مراد نیت بیداد لهله کانتک
 الب آینه بندن غبار کینه کوی کوییم **بیت** بهر سو نه هر و آذر م را
 بجوش آورم کینه کیم را پس بر کوفت دست بولوب بی محابا ملک زاده ملک یوز
 میوادی منتقام خواخار بیداد اول قریه العین سلطنت کوزن جقم که بعد او
 قصر شک کنگر کردون اشتباهی اوزن قوندی شاه بوجهای فاضل
 اولجی پسرک بعضی چون بر نر کر یان و غیر یان اولوب آخر قصد آندی که دانه

فریبد اول مرغ زین که سلام انتقام کتون و نفس بلوده جسم ایدوب لوز لوز
 قصاص سیاستی مد اقامه تیون پر قهر یک مقابله سینه کلوب زبان مکر و
 نیاز آغان ایدوب ایدی ای سونس روزگان و ای انیس غلک نا شغیه این که
 شمدن صکر اولجی اولدی و قصاص مکافات طریقه هر کش اندو که بولدی
مصلحت کر ز دست زلف شکست خطایی رفت رفت حالیا که مایه شربت
 محقری تلخ و غمر عشر غری سلیا آتیه چراغ عیش و حضور مرغی بر مرگ صفا
 سر و حری پیر مرد قلم قاتر ایدی ای ملک اگر چه که بیورد و غمک مقتضای
 و پادشاه یک کمال و انصاف مناسب دور و فرغ اولی تو مرصت باجت جمله
 ذمتی فزود واجب د انا عریضه بعید و ذمت مدید در که قلیس بوفکر ی مقرب
 و خاطر بر بواندیش معتم فکرم که عزم اولدی در کاه فلک شتابا مشاهد
 بر پناه بلیم و اول کعبه کمال و قبله اقبالن غیر یس جهته استقبالی اقلیم و کمال
 بوییدی که آنک حای حایقن حائیه حرم کی فارغ بالی اولدم و سعیم بوییدی
 غرقاب غرمنده واقف اولوب مرغ مروتله صفا بایدم حالیا خون جگر کوی
 حرم سلطنت دم قریا کی حله ل کور کوزن من بعد بکایو بینک طواغی الاذ
 بونقادر خوام حرام اندر حرام الحش دن بوجهایله پنهان شیرین غرض
 بلیدم لیک زبان احوام خدمتی میان جان بند ایدرم و لیکن **بیت**
 مرغی که نرید کرد دان دام من بعد بدانه کی شود رام بوندن غیر ی لا تذکر
 المومن من بحر مرزین حدیثی بی چینی مرد خردمند و اجبر که مجرب نکران بحر
 و بر افحج ایکی دفعه غم غم **بیت** نشود یاین مثل واکان باب عقل گفتند
 من قرب الجرب حلت به الذا و دافعی غمین نیر ملک روشدن در که مجرم بواله
 امین اولم جایش دکلر که اگر عقاب عجلد مهلت اولور عذاب اجلد

مساحت میسر دکلون فرضا که مساعدت بخندد و فی الوقت میسر اوله البته عاقبت
 یا کند اولادی شربت محنت و شغرا به عقوبت بد چاشنی طبعی مقرر در زیر که
 طینت طبیعت آب مکافات سرشته اولمش در و مزاج و روزگار خاصیت مجاز
 بر و شش بخش در **بیت** چو بد کردی شوا این ز آفات که واجب طبیعت
 مکافات نه که پس ملک نیم نوردین به بوغدری واکوردی بندند بی
 اختیار بلکه بطریق تو فطر اب انک چشم چو بیند بوق آفت ایردی مکر سیدم
 ستمکار که ساغز ندن جرم غرض این خار بلعید مبتلا و لیم یا زمین حال
 بوستان اعانده بیداد نهالی که آندن غم عاقبت نکال حاصل قلیه **بیت**
 ایله ای که تخم غنفل کاشت طبعی شکر نباید داشت پادشاه عاقل بکر اول
 عرامیلر دانا دل حکایتن ایشتم شد **بیت** و اندکری فعلک جزا و مکافاتن بولد
 همیشه یغنه بستم شد **بیت** ملک استغفار آندی که بجه اولمش در اول **بیت**
 قنبره آید روایت ایدر لک شهر بر قد و فقر افرو سندن بر درویش هر چه
 واریده آداب ستود مایه آراسته و عادات پسندید ایلد پیراسته محاسن
 او مسافده موصوف و مکارم اخلاقه مشهور و معروف و فضایل ده دانا و کامل
 اجله ناکا دانا دل دیر لردی و اول شهر کمالیسی اکا جان و دل محبت
بیت آنرا که کمال معرفت شد حاصل هم مونسجا باشد و هم هم دل
 اتفاق بروقت زیارت بیتا حرام نیت ایدوب اعرام عز می یلجانه بند اندک
 ولی هم دقیق بادیه طریق طودی **بیت** در پیا پیچون بجزم کجه خواهی زو قدم
 سر نشها کر کند خا و غیله غم مخون یولر اتفاق بر چوخو فی عرامیلر آن
 مال احمال و بر و ب آن قتل قصه اندیلر دانا دل بوق نلر که قصه نه مطلع
 اولیج آید ی بن مال دیناد اول نصایه قادی دکل که قوشه راه نجه کفایت

اگر غم

اگر غم کن بو مقدار که حاصل اولور تکلف دکلون هم واریه آلت تکلیف مالک
 تا طریق توکل و تجریدله بورا شد ایدیه قطعه ایدوب مقصود واصل اولم
 و دین انتظار کشیده م خاک آستانه حرم محنت می که کل ایجا هر اصل یقین دین
 تو قلم **بیت** روم بکوی وای سر بر استانه فکرم غبار خاک دهر تو قی
 دین کنم عرامیا بر هم آنی زنده قوه دن و هم ایدوب اتفاقه ال بر اندیل
 و شمشیر کیند اکر قتل سعی شمشیر اندیلر بچار متجزل و لوب هر طرفه نظر آید
 و کالغریق یتشبت بکل غشیش هر سندن معافیت دلردی و اول وادی
 وحشت و بوادی بر بول و دهر شندن حیوانات متنفس دن بر فرد نظره
 راست کلدی مکر کلک جنبه سندن بر فوج در برای بر و کی انلر که مت و انل
 او به یواد پروان ایدردی دانا دل آواز جان کداز نرن ایشد و فغان
 اندر که از مرغان بیاوی بن بو نامونر بو ستمکار لک پیچ و قهر و دست هر چه
 ذوق غم حضرت عالم سرار در غیری دیان بر احد بنم حالکدن خبرم ابرم
 مشا مرغانک خاتم اوله اسم اعظم حقیقی و خلیل الز فاکل معبود
 عظم حرم حقیقی بنم حقیقی ستمکار لرد قویب بنم قانی بعد رایتی سن تا
 بنم انتقام بو خواخوار لردن الکیچ آشیانه و جهاندن کینه سن عرامیلر بو
 کله مناسما ایدیک استهرا و جیلد کوشد یلر و ایدیلر صور موعیب
 اولموس نامک ندن آید دانا دل بو اسم استایه مطابق دکلون بعنوان بوشانه
 موافق دکل سن بجه دانا دل سنکه طوبی حقیقی قابل خطاب دکل و کن و غافل
 بنم علم یقین حاصل اولدی که سن تمام درجه حاصل و کالمر نه لا یعقل
 هر که که زیور عقله مجلی اولیم قتلندن چندان کناه اولیب قاتلی زیاده و باله
 کینیم دانا دل آید **بیت** شرف تر اذ انجلی انجان هل فوسر خشتک ام همان

بن آفات مافاتن بر نرفته اشعار آیدم و مخافات مجازاتن بر شمه اظهار آیدم
 اما اول طایفه که صفات تمام بهم نمی رسد **لایحه** آنکه لایحه ذاتی در بعضی بزرگان
 و بزرگان کمال **بیت** اگر کوشش داری خداوند هوش از نفسی سخنها خوش آمد بگو
 اول قدر که دانادل بوقول **بیت** مشعر حشری سویی مفسد و مکی و کوشش
 استماع کلام حق در امتناء آید **بیت** و باطن بصیرت را مشاهده حال حقیقت
 نابینا اولدی عاقبت پیر فقیر قتل اندیل **بیت** قلیل و کثرتی و آید الکیل کیدیل
 چون آنک خبر قتل اهل شهر تیر شدی **بیت** ملول و محزون اولی آنک فوایحی
 اندیل و بجهد ایدوب آنک قاتل نی بولمده قصد ایدیل **بیت** عاقبت عهد بید
 مدیدن صکره یوم عیده اهل شهر کاکش صیاده جمیع اولوب **بیت** دانادل قاتل
 اول مجیده حاضر اولوب **بیت** بر کوشیده او قمر شلری **بیت** بواشاده کلنگ لید
 بر فوج عظیم او پیاده بوجرایل مجازاتن بر و زایدوب **بیت** شویله موش و آن
 آغاز اندیل که خلق آنک صغیر شود **بیت** و فغان دزد آمیزند غان و نیاز
 او را داذکارین او اندیل **بیت** حرایلک برسی بوجالی نجات ایدوب **بیت** بستم اند
 و استخر اطل یقیده کنده همراه اندی **بیت** بولر که دانادل کافران طلب اید
 الکی آنک جوارین اولی شمس قیمندن برسی بوجالی **بیت** ایشندی **بیت** اما اول
 صورت حاله که اعظم اندی **بیت** و احوال **بیت** و جمیع ماسخ و غل و اید
 مجال و بر میوب **بیت** حرایلک جمله س طودیل **بیت** بنور شوره عقاب و چاشنی طایفین
 و شراب عذاب باشل **بیت** حقیق آیا قلند طوعادن **بیت** واقیه حال بر بر این
 باشل **بیت** و اول خون ناحق مکافاة انلر **بیت** بنشوب **بیت** قصاص صعبه اختصار
بیت که کرد در هر عالم ظلم **بیت** که تیر لعنت جاوید و انشاء نشد
 که در زمانه بی اعتبار کی دطر **بیت** بستم **بیت** که خود عبرت زمانه شد

بنوشی که برده **بیت** تا ملکه معلوم او که که شتر زده **بیت** ز غمی باین **بیت** چراغ تعاضای کاف
 بید و اقتضای مجازات **بیت** حیل **بیت** و القدره حال و نکته باک **بیت** نه قوت و مجاز
 که بوافق آنک **بیت** انزله **بیت** کل **بیت** چون بندن بوجریه صاد **بیت** اولی **بیت** حالیا فراه
 سل **بیت** عقل **بیت** آنک **بیت** اوز **بیت** جان **بیت** بدر **بیت** که **بیت** سنگ **بیت** کلام **بیت** قریب **بیت** انجا **بیت** مکی **بیت** حق **بیت** قبول **بیت** ایشتم
 و سکا **بیت** بعد **بیت** اعتقاد **بیت** ایتوب **بیت** سنگ **بیت** فای **بیت** ایش **بیت** انیم **بیت** اول **بیت** بود **بیت** کف **بیت** خدمت **بیت** مشبه
 حد **بیت** قلم **بیت** ملک **بیت** اید **بیت** ای **بیت** قن **بیت** مضمون **بیت** کلام **بیت** صدق **بیت** و صواب **بیت** مقرون **بیت** دور **بیت** و حقیق
 جواهر **بیت** حکمت **بیت** و فواید **بیت** معرفت **بیت** معلوم **بیت** و شحون **بیت** دور **بیت** واقعا **بیت** آباد **بیت** باطل **بیت** مغرور **بیت** خوش
 کاه **بیت** نیم **بیت** پر **بیت** کند **بیت** اید **بیت** که **بیت** اول **بیت** متوق **بیت** ری **بیت** باک **بیت** بی **بیت** سابقه **بیت** بر **بیت** سنگ **بیت** کیم **بیت** کله **بیت** کارد
 سن **بیت** داعی **بیت** بر **بیت** طریق **بیت** مکافات **بیت** شان **بیت** کر **بیت** عکس **بیت** اول **بیت** جزای **بیت** اندک **بیت** آنک **بیت** صغیر
 افسانه **بیت** داعی **بیت** کی **بیت** امت **بیت** بوجرد **بیت** که **بیت** آنک **بیت** قتل **بیت** قصد **بیت** ایتوب **بیت** کر **بیت** عینک **بیت** بر **بیت** سن **بیت** نقص
 آنک **بیت** اکتفا **بیت** اندک **بیت** حال **بیت** سکا **بیت** کر **بیت** امت **بیت** متوجه **بیت** دور **بیت** نه **بیت** بند **بیت** آزار **بیت** با **بیت** بلکه **بیت** بوی **بیت** این
 منت **بیت** این **بیت** روز **بیت** و محبت **بیت** میر **بیت** اول **بیت** سر **بیت** انش **بیت** الله **بیت** آدن **بیت** کله **بیت** خدمت **بیت** این **بیت** روز
 لطف **بیت** اید **بیت** قلم **بیت** اعتقاد **بیت** و صدق **بیت** عهد **بیت** معتقاد **بیت** ایدوب **بیت** پیرو **بیت** در **بیت** مفارقت **بیت** و
 اختیار **بیت** اید **بیت** و شویله **بیت** پیل **بیت** که **بیت** نیم **بیت** مد **بیت** هم **بیت** اخذ **بیت** انتقام **بیت** ار **بیت** ذل **بیت** ر **بیت** اید **بیت** و غفور
 افضل **بیت** فضائل **بیت** دور **بیت** بلکه **بیت** مد **بیت** تمام **بیت** بود **بیت** که **بیت** اسات **بیت** مقابله **بیت** سن **بیت** لغا **بیت** کند **بیت** و ف
 بلر **بیت** و مضرت **بیت** کورد **بیت** و کم **بیت** گنه **بیت** منفعت **بیت** ذمته **بیت** قلم **بیت** ماعاد **بیت** خود **بیت** به **بیت** انجونی **بیت** کنیم
 جز **بیت** نیکی **بیت** و نیکی **بیت** نیکی **بیت** و انجا **بیت** ای **بیت** بد **بیت** ی **بیت** که **بیت** نه **بیت** کرد **بیت** ست **بیت** و بد **بیت** نیکی **بیت** نیکی **بیت** کنیم
 قن **بیت** اید **بیت** ای **بیت** ملک **بیت** من **بیت** بعد **بیت** میان **بیت** غر **بیت** خیال **بیت** وصال **بیت** احتمال **بیت** محال **بیت** دور **بیت** آ **بیت** باب **بیت** الباب **بیت** محبت
 یا **بیت** مستوحش **بیت** در **بیت** اعترا **بیت** و اجتناب **بیت** مبالغ **بیت** ای **بیت** سر **بیت** خدا **بیت** طنا **بیت** به **بیت** ش **بیت** ش **بیت** در
 و دفاتر **بیت** کش **بیت** اکابر **بیت** و سطون **بیت** که **بیت** مردم **بیت** اند **بیت** ده **بیت** هر **بیت** چند **بیت** که **بیت** استمال **بیت** و ملت **بیت** و ملت
 افراط **بیت** اول **بیت** و عشر **بیت** لطف **بیت** عنایت **بیت** مبالغ **بیت** قلند **بیت** بد **بیت** کمان **بیت** لحن **بیت** داعی **بیت** متن **بیت** اید **بیت** اول **بیت**

تغزو و قشید افغ مشید اولور. بوتقدین چه اندن تحز و تحب زیاد اولور
بیت عزیز من چو آرزوی کسی را مراعاتش کن تا می توانی که هر کس از حق نیت
 پیش بیند. مرد را پیش کرد بد کانی. ملک آید ما یقین بر سوختن خانه او
 سر نیم صلی فرزندم کی عزیز. بلکه اندن داغی لذیند. و سنگلا و لول افغانم
 زن و فرزند خویش بپوشیدن بر ایند اولما مشرد. هیچ کس کند واقی با
 بر منزلت صافوری. و احبباید مقام انتقام و خستون اولور قهر آید
 حکما اقربا بائید بر غشیل پورب. هر یک حالتی بونوالا وزن تفصیل پورب
 که مادر و پدر صدیق صادق مشایه سندن. و برادر و برادر فوق موافق مرتبه سندن
 و خال و عتم آشنا در چه سندن و زن و صاحب قبیلدن و دختر خصم سندن
 و سایر اقربا یکانه لرحکندن. اما پسری بقای ذکر ایچون استرل و کدو
 و کند و فکر آنی بر ابر طوترل. سایر لاله آنی بر بلرل. و غیر لری عزت و
 اکا شریک قلمرل. بومقدما موچوم هر کس بن سنگ فرزندک مشایه سندن اولور
 متصورم کلدن بر تقدیر کس بنی فرزندک مشایه سندن عدا یس. وقت نزول
 آفت هنگام هجوم محنت بنم طرفدن اغراض انک مقررند که هر چند که بر کند محبت
 این و آنک مرادی کند و مرادی وزن ایثار بلکه نقد جانی آنک یولنه ثنار انک
 آید و باین. جان چه چیز است که بهر قوجا نتوان کرد اولزمان که بر
 نازل اولم. و حال بومرتبه و آن که کار جان و کار استخوان و امیل او کیش
 کند و س مضیق محنتن ساخه سلفه تیشد و رت اولدوستن نشانه
 تیس بله و وقایه تیغ عنایت کک **بیت** مردی باید که از نکریند. و هر
 کس از سر جان بر خیزد. مکن ملک پیر زن و دوستی حکایتن ایشتم مشرد
 و انکرک ما جاس میخس یغنه تیشد مشرد. استفسار اندی که نه کیفیت



کوشش

اولش را اول **حکایت** قهر آید سرایت آید لکر که بر نال کهن لفر
 حاکم بر دخت صاحب بجا و آید می مهستی نام که ماه تمام بر تو لحه جبیندن
 درای سر شکست غیر غرق و سپهر میافام انوار خسان رنگیندن عرق حیا و جلالت
 مستغرق آید **بیت** شیرین سخن که بپوش می بر. رونق ز شکر فروش می بر
 نازی و هزار رفتن در هر چشم و هزار کشته در شهر. تا که چشم زخم روزگان
 اول سر و قد و طعنا را که از اجنه کار آید و ب نهار احوال سمع اعتقاد مال
 و کز ان غدا نرسد رنگ محبت و رونق لطافت کدوب عارضی رنگینی تفت افکار
 بی آب سبیل بر چینی تب آتش تابان تابا **بیت** چو لطف مشکبار غیری
 نگر یولنه چشم نازنینی پیرن متضاد دخترک پیران پیرن لقا آید
 و زو ی نیازی آسمانه طوبی چشم کریاندن در بالی دو کوبت دیرم ای جان ما
 فدا اولسون سکا بجان مادون **بیت** عالم سکه بولورین لذت جانی
 سن اولجی بن نیدرین جان و جانی. تک سن صاغ اولجام کما قبا اول
 بن دردم لجا وین بن تک کابن دران اولسون. بن ملامت اولسون سس لوس
 یوریا. بهرگاه فغا و آه و ناله جاکاه آید دیرم خدا یا بوجان نازنینی
 هنوز شین زندگان دن سیر اولما مشردن محبوبس زندان کولانه و بو
 حیاتدن سیر اولمش پیر فی تونی آلک آنی داده نیادن دورانه **بیت**
 بنم عمر نه قالیده اکا وین انک درخنی لاندن بکاوین اگر چه موب دوند
 بنم تنندن آید بر مو آنک کم. آلفقبرین زن غایت شفقت و نهایت خفا
 مادرانه موچیم روز و شب کریه و زار آید و ظایف دعای اید و بجان
 فرزند عزیز یولنه فدا آید در قضای کفی پیرن زنگ برک صیاب و آید
 صخرادن کلب مطیع کیر **بیت** بوی آستین باشن هر فی به موقدی ایچن هر که

یولده یله دی قضا و طراید بیکلشن طش چقرمق دله چقرمق بیضی طرب
هرنا بشند میندن چقوب کدوس بوکشدن اول کوشیه اوچدی پین زن
حاکم غافل ایدی چو حکام شامی و راپر قلو مد بر صدای محبت آشتی
و بشکل غریب و شیو عجیب شاه آندی قوت وایه سی در کار اولوت
بوغیر ایل در مهستی یک روحی قبضه چون کله یغیال ایدوب فیاد و فغان آید
و فغان کنن ایدی ای ملک الموت وای روح حضرت غرت
ترخم قل که بن خسته دکلن مهستی دکلن استن در دانی بوی پری کلاه
مهستی خسته در جانن آنکال بو ملکن معلوم اولدیوم هر شخصه نغندن غریب
و جاتندن لایندنه اولن ای ملک سنن انصاف اید که بر نفس کذ و قبح الکونک
چشم همما بین زخم بر حله خراب ایدنلر آن صدق و صفاد واکور می یا شخص
کذ و جکر کوشش آتش پیداده کباب و نور دین شک بنیاد حیاتن سیراب
هلو کله بیاب ایدنلر ساعت محالسه طاقت کتور می چون بر فرزند دلدن
که فرودین بر غم و سرورینه پرغم ایدی حالتی فکر ایدم و آنکال وایلی و
و جالی و هنر کالی ذکر ایدم سیلاب حسرت فرشت ایدوب بنای مبرم کل
پتق و آتش فرقت زیاده چکوب خانه درون ویر و غی یقر بیت اندر همما
منم که محیط غم مرا پایا بدید نیست چه پایا کانه کفتم بنساحل دریا شود بدید
اکون شکست کشتی صبر و قنار هم بوجله ایدینه کند و جاندن ده ایمن و کدو
جاندن و اخی مطمین دکلن اسباب و حشیت و غرتن بود کلو کشت و وفرت
و ارکن سنگ تواضی و تعلقه و اظهار محبت و اعلقه فریفتا و ملق طود عقلم
دور و روش عقلمدن بغایت مجروح لوجرم ناچار یالت بنی و تنیک
بعالمشرفین آیتن کل ایدوب ساعه محبت که کانه سایه دولنگدن فیان

ایدن دین بیت و صلی که درو ملول باشد بجان به ازان میل باشد
بلکه من بعد جمیع علیه یقین تجرد و جمله خلوت یقین تفرح اختیار ایدین که سبک
صحتکدن اولقدن فایز کار اندم که راحه قویم اکل کران بار اولوت باور
تحمه اقتدار قالمی ۴ ترخم که تن ضعیف است این بار بر نیاید بلکه ایدوب
باد حسن او کسک حکم آباد تا ظلم تحریف و تحجب مناسب بلکه لازم و واجب ایدی
و اکس باغش اولدک بلکه مقتضای قضا و وزن برایش ایلک قهر و معذرت
میرمردی و حاکم انصاف اول جنایت مقابله سنن بوقول و عقوبت و واکور
پین و جیب غرت و بنیاد حشیت ندن آخر فکر اید که فرزند مدن هنو نام و
یونیک اینیل و قاتم و مونس یام حیاتم ایدک چون پسرم قضای عدل
سرای وجود کلدی خفاوت پدانه آنی افتضا اندک که انک دینار ایدنلر
الفت ایدوب و بانستد آنی شکا شریک آدم و سنک صاحب کل و آنک
موانستیم غم اولوت حق و موفور و سرورنا محض و روزگار کج و غم
حالی چشم زخم زناه بلایا نور دین مک با صبر من زیا و نقصان یتق و رب آنک
دینار ایدم اندوکم ذوق و صفا خلل پذیر اولدی اما سنک صاحب کل ایدی
و محال کلک مله و صدای دلکش کلک حقی و آواز فری و بخش کلک ذوق بلودن شویله
ایلم که بوغی بالکل منتهی اولوت و یکا بقیه عمر من مختلف بیت لاف خزان اولوق لوزم
کله ای قیر سنک نیم مثمر راست اول مطربله اول پادشاه مثلی قیرم آری
اندک و جمله اولشن در اول حکایت ملک ایدوب پادشاه یک بر مطرب
خوش آواز و شیرین نوا الحان دلغری با عقل ریکدن و عنان عالمی دست
شکین چقرمردی ۵ ایله آله عود و بریل و چنگ طویر و عا و لاه و اده
کر آنک ایلینا عراقه او دا و رهد صفها و عراقه سر آغانا یلید یو کله

فواق پرده هجر بگری دگر پادشاه اکا بغایت متعلق آید که و سماع غم مرد دلاورین
 و صدای زظم عود نشاط انگیز نه زیاد مشتوق آید **بیت** نوایی طربانی بشنو که
 صورت راحت افزایش بنیس ویم جوانهید آفرید در چرخ کوا **بیت** نوایی طربانی بشنو که
 بر غلام من تربیت آید مردی و سازن کون و نوازن لکن مشتقانه تعلیم آید
 تا آن زمان صفت می یقارده استادند استاد کارا ولدی **بیت** قابل نشان
 اولی استاد اولی استاد دود **بیت** غلام که آهنگ ساز لغی و غم پر از لغی مقام
 یزد که آواز قول غزل صفایان و عراق و حجاز طودی و صیت و صیاد
 نقش علی سامی مجامع عربی بید **بیت** چنان سر آغاز دلاورین
 آید در پیش و پشت آتش نیز شصاعت کیم او سرخ زخم عود فلک زهر پیش کرد
 شاه غلام که هنرنده آگاه اولی **بیت** انک تربیت و تقویت الفتات پور
 بر مرتبه وارد که ندیم خام و متفرقا اختصار اولی **بیت** مشاعران نجات
 لحن دوده و نفس سجد و خبر میری و صوت و عود و صدای سرود
 که قلوب مشتاق عود کی هوا او دینه او مردی **بیت** غم بنم عشرت و آهنگ
 محبت آید مردی **بیت** غرق حد دل طرب تا عود کی مضر یا ولدی و آوا
 تحمل این یوب **بیت** آخر کارا کی قدم بر تکیه ولدی بوخبر سمع پادشاه مشتاق
 مطرب یک اختصار نه فغان آندی چون مطرب مقام بیاضه کلدی پادشاه پیش
 اکا نکاه خطاب عقاب آمیز آید نای بی ادب بلز می یوک بن طرب دوستم طیتیم
 آب عشرتله سرشته در و خلقم نشاطی سترنم آغشته نیم نشاطم ایکی قلم
 بری صحت سکن سازن لکدن حاصل آید و بری مغلوت غلام نوازن لکدن
 حاصل آید **بیت** چون بی بی طرب هر نشاط سرور مک نصف باطل قلندر لکدن
 بیورم تا سکا دانی اول شربت غلام ایچر که چاشنی ویران و قنار کوی

بیت غلام که چالب عود وجود کی فنا او دینه او رمل مطرب سمع و قولش آمدن سرود
 آید **بیت** یا بن خود کن آندم که غلام نصف نشاطن تنباه آندم اما بنم حق
 پادشاه یک فنایه نفاذ بولور **بیت** کند و نک تمام نشاطن ضایع تشر اولی پادشاه
 مطرب یک بولور خوش کلوب **بیت** و نوازن شریب قلندر آزار قلندر **بیت** بن مثل
 مراد اولد که بنم طرب سروریدن بر آزی فنزندم سبیل هباده مشو یا ولدی
 سحر کسان عراق فراق آهنگ آید **بیت** قید که پشت آمیزم قندنی کی است
 ایکی قامت چنگ کی غنیم و دایره سیم خنده فکی روی خراشیر اوله **بیت** عاقبت
 خود او را ق محبت یاران تند باد مفاد فک فسروری پریش اولی مقترود
 باری بده اختیار تجرانی روا کورم **بیت** و نعت صحتی غنیمت بیل دامن محبتی آمدن کدر
بیت خود مکین بیکانه کی باری بومیدانی که جری آشنا یان از یکدیگر چنان می رسد
 قنر آید یحقند نهاده دل مد فون **بیت** و کینه خراشه سینه د مخزون در **بیت** چو کلم
 اکا مطرب اولی ممتنع در **بیت** پس قیل و قال قنجا زیاده اعتقاد جاین دکلر که کله
 زبان صیحه مکنون اولی ستر که معنی عبارت راسته ادا قلندر **بیت** و بیاض خروفا
 خاطر نهاده مشاط امانی بر نه کورم **بیت** اما قلوب حکم القلوب **بیت** شاهد بر
 شاهد بعد لحا کواه راستند **بیت** حدیث سر دل داند و بس زبان و قن
 دران محرم پناشه **بیت** ملکه معلوم مد که شغل نشانی که زیبا ادا ایدر قلبی کامی
 دکلر **بیت** و فخر نر نه اولک بیانم لاصادق دکلر **بیت** صد جافای آنکه
 زبان و دلش بکیت **بیت** ای ملک سکن مولات و سطوی خوب باورم **بیت** و نسیب است
 داعی تمام باخبرم **بیت** از کوه کاه زخم کران ترکین رکاب و نه باد وقت
 ترکین عنان **بیت** چون بر آن خط هیتکدن این اولم کرم **بیت** و بر نفس خسر سطوی
 آرام قلم کرم **بیت** بن اول قیلد دکلر که طیب اکا آید تا وارد به چشم سکا و آید

کا فدا خاص و عامی بل عامی دواب و آنجا میخواست و آنجا
بیت ز منی عدل معمولی گشتی همای بدلی سرو را یکتای اتفاق و زین
 برنگ خنجر شکر خیاقت رنگ پذیرا و لب **بیت** ستر پیر آشتیا شایه یوز و زین
 و او نه قلوش و اخلاص و او باشد **بیت** جو کثیر که کربان طغیان باش چقرو
 مقام محاربه و قتال کدی **بیت** پادشاه چون بدید که اول کمر اهک روی امانی
 قبله انقیاد و تحویل و کشش **بیت** و دیو طغیان و شیطان عصیان گشتا و دماغه
 یول بلکش **بیت** سودای صفای سر بر آن مقام سرور که دعوای اید
 که و رات دیرید و سینه پر کینه ایلا محترک تناسیل مقتضای حال اوز
 بر نه یازوب رساله ایلدی **بیت** مضمون نامه نصایح شفقانه و موافق
 ایله شهنشاه خرم مغرور غایت نجات و غرور نهان نامه غریب و کز نظر التفات
 قلعه و شراب عیان **بیت** و غبار کفران ایلاست و جیرا اولدی کند و عواید
 جان بچکوبی و لیفتنک پندیده تنه اولدی **بیت** پراکنج چند را جمیع
 که تاد در جویند روز نبرد **بیت** القه چون پادشاه کوردی که نوش داروی
 آنک مزاج کشیفی نهو اعتدالون بالکله منخر فایدی **بیت** صلوحه کمالی محال
 بود و عهد پیغام ارسال ایلدی **بیت** سنگین ها شیشه و سنگ بزن کر که سنگی شیشه
 او رو کر که شیشه سنگ او **بیت** ایکی حال که داغی شیشه شکست اولون مقرر و سنگ
 اندن آید فخر و شکم محقق بو شکایر اندن مراد اولدی که فخر و شکم
 مشاهد بود اولون که بوش شکست با ای داغی قول تا این و انفعال و شیشه
 مثالون مجال مقابل محال **بیت** به بقان آهنین بدل نشوی لطف
 که تو آگینه داری و **بیت** حرف سندان ملک اگر چه که مرتبه انتقام و طغیان
 تنه اید و **بیت** دیل که سبکین معذرت صغری و حشمت تکی ایلد اما نه

خرد ده **بیت** از باب غدر که قبول اکمل منی مخلوط **بیت** زیر که دیر اهل مقام و طریق
 لطف و مروتان کون **بیت** و سینه پر کینه ایله یک حقد و دین و آیین عفو و مغفرت
 دور **بیت** از دستا بخندان شنید ام پندی **بیت** که بر لب ویت شمر اعتماد
 چو اعتقاد مغفرت بخشم پیدا شد **بیت** مشو فی بقیه فیه اعتقاد مکن ملک اینه
 کان و مویله **بیت** آن بعضی الظن ما تم من مویله مویله **بیت** اسرار صادق حد
 اید و **بیت** سد محالقت بنا قلمون **بیت** منظم و بی بسیل رفیق قدیمی سوز فراق
 و آتش آشتیا و مبتلا قلمون **بیت** امه اب مروت و لطف و قید و سوابق حقوق شایه
 انحراف عقوق قلب سرشته عهد و پیمان و ایام جری حد شده ایلد **بیت** الودع
 لطف و آریاب فتوت و مویله **بیت** وفا و عهد تو این بود من ندانم
 تو بد مهر تو کین بود من ندانم **بیت** کس فیکر جمیع جانور لودن حقیق و نجات
 ذات و خفاست صفات شهنشاه **بیت** کور که صفت و فایله بجز موصوف و نعت
 نعل بجز مشهور و معروف **بیت** سنگین حاکم خالوفان چون خالی **بیت**
 و قامت کرد که خلعت حقیقت عاری و مهر و وفا کاندن بر رخ او **بیت**
 و پس صداقت بنده بالین محبت باش تو ادکی **بیت** وفا و عهد نکون باشد ارباب
 قین اینه بندن امیر مهر و وفا **بیت** و صدق و صفا بجز میت و مراد اولسن
 جانبدن ارکان محبت زیر و زبر و بنیان عهد و حقیقت خاکه برابر اولدی **بیت**
 بعد که مجرم سزا و عزا سن بولدی **بیت** ممکن میدر که موجب حشمتی فراموش قله
 و فرصت مکافات اخذ انتقام خاموش اولدی چون عالی زور و قوت بی امل
 کفر که قدر یک یوف **بیت** دل سن که بنی دانه مکر و حیل ایلد دام انتقام چکس **بیت**
بیت غنا شکار کوش و دام باز چنید **بیت** کایجا همیشه باد بزمیست **بیت**
 حکمای فضایل مناصب سینه سلطین و ده ممکن اولد کینه و احقران و واجب

که آنکه بخت سلطنت بسبب اخذ انتقام بایند زیاد و قصد انتقام آید از بخت
 یواز که توجیه و تاویل در خست و بی لای و ناهنجاری و اعتدال و کمال
 و مشرق که یک اخگر فرود می یکنند اگر چه حالیا اثری ظاهر از آن آتش غنچه
 بر شعله را به شعله مشتعل اولی که آب حلاله آنطقا بولر و سبب خشم خورش
 آید یک بنیان بجهان یقر و شعله انتقام آتش که در خورش و آید یک بنیان
 یقر و اخگر که در کافور میزند و بر شعله و قال و من و شعله خشم از من و
 میزد و کله و مصر و چون شعله زنده خشم تر و خشک میوز و ملکه آید و عجب
 سنی بویاب و عجب و خشونت طوفان کند که لطف و مروت جانین بر طرف آید و بخت
 ممکن و کل در مبادی و خشت میا من الفت مبذل اول و که و هر چه می نمود
 صفای مخالفت ظنون کله و قهر آید و بر کینه قادر و اولی که مراعات جوانین
 لطف تمام و طلب رضای اجبار و سعی و اهتمام کیست و و انمن و موافق
 دفعه من و معاونت و ظاهر قیامت و واجب کون و ممکن مدر که اول و خشت
 مرتفع اول و بیستم سینه که جوید صفای کلی اصل اول و هم دلخایند نیم
 و اما و اصل اول و اما بن قادر و کلم که بویاب و عار که کینه بی زایل آید و بر
 آید و بلم و طبعی طریق الفت و طبعیت مایل آید و بر جان خالی کون بلم و بخت
 شاه پناه و انتم متصل هر اس و خوف اول و بی هر لحظه مرک و هله که نظر
 اولی و مقرر و و محقق پس بویاب و اجتناب مجانب اختیار و تمک و معاونت
 مباحثه مبذل قلوب اولی و و قفدر است از دخت بخت چون بشکفت کله و
 در بهایان جدایی خار در پا هم خوش است و ملکه آید و افراد آفرین و بر فرد
 و بر احد حقتد بی مراد حق عز اسم بر ذن نفع و من قادر و کلان و قلیل
 کثیر و مسخر و کبر و عرش و وجود کله و دایره تعیس از لی و سابق حکم کی زیادت

خان و دکل نیت که دست قدرت مخلوق ایجاد و احتیاد و قاصد و اهل که و اختیار
 مخلوق بخت و متعذر و نیم فرزند و صادر اول و خطا و قصاص و طریق سبب
 جزا و قضای ربانی و شیت یزدانی حبیل و انور میانه و ده بهانه و در حکم
 باری و سبب ظاهر و بن تعاد بر آسمان و اهل و قلم و مقتدرات ربانی آید
 بیور و قضای خدایه رضا وین که بیت چون قدرین آت قوس قضای
 سیرا و لزا کمالی که رضا بیت بخیر رضا بقضای خدای غمی شاید
 بغیر صبر و وقت بگذرند شاید از آنچه رفت قلم بکش و کینه بیا و برون و
 او که ترا غمی شاید قبر آید و دفعه قضای آفرین کار و افراد این که بخت
 عجیب و غریب و شوب شهید و عاری و و اهل تحقیق و ارباب تصدیق و قهر
 میبین و پس من و د که احکام خیر و شر و انصاف نفع و ضرر ارباب تعالی
 عز اسم ارادتی حبیل و شیتی بسبب نافذ و جاری و و خلق قصد و حکم
 و من و دفعی و تعظیم و تاخیر و دکل و نفعی و قدر و لا اراد لقصای و لا
 بیت کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زند که نقش نبی و احوال و مرا بخت و جرات
 بویاب و عاقل و عین و غافل و کللی بویاب و اهل و اهل و اهل که جانب خرم و اختیار
 غفلت آید و مضار و مکار و دن و تحرق و مساهلت کون و بلکه و مشعل
 هرام که اسباب مباشرت و تقیر اتوبی بعد اتمام من سبب تقصیر و تقصیر
 اتم که کس که بختی نهاد از اسباب و طرق و طالبان از این نیل و توح
 ان گرفتار از سبب بیرون و لیک غزل آن سبب بخت و با سببها از سبب غافل
 سوما این دو بر شهبان مایلی و نکته تعقل و توکل و قول و توبه و و بویاب
 و کله و سبب با قلم زان و آتش فرزند و ملکه آید و بویاب و تعقل و محقق و بخت
 بن خشت مله و قاتل که جانده و بخت و محقق و عنیم القلب آید و ارم و خیر و سکا

تعلیم قیاس و بیرون دونه و دروغ و دینار که شوق ثماره ن افروز و حشید بنیان
 ملایم مهر و اشتیاق فدا و ان در سنک طر فکد ن غرایم مجر و فاق صد چندان دیت
 قیلولی زیا و اشتیاق دل بدل میسر و دچ حالت این قیر ایدی سنک
 بو که در که دل مجر و فکد بن قلمه مر جسم او در سن و مزاج و علیکه شربت یله کله شفا و
 حال بو که نیم نفسک خالیا شربت اجل ایچکه حلقی و قامت بقاسنه قنای قنای ایچکه کمالی
 مادام که عنان اختیار الی اول سنک دام مکر کردن فل را یلین و بیا بن تلفیق اند
 مقدما فی تصدیق دن اجتنابی عین صواب اکلین که جان عزیز بیانه یا غریب
 باش بنیتم **ع** سر بار در کز زتن نروید نه بی است حاله بن کد و حاکم و ملک
 آلبانه استدلال این دین که اگر ایچکه اقتدارم اول قوت العین سلطان
 غیر یله راضی اولمزم عین الیقین بلورم که مشایخ افی فرزند نک طبعه بیله بنیتم
 عین مرادی بوقدره ارباب جانینک حاله دن اولکته خبر دارد که مصیبت ابتدا
 طو تشش اوله و اول بادیه دن بادیه تلج بخرجه انشرا اوله مدعیان راحت
 بحال دن غافل و و ناز بر و مکران زحمت ناسین بومعرفت پیرا سید
 عاقل لرد **بیت** ای ترا خاوی زیان شرکشته کی دانی که چیت حال شیرانی که
 بلور بر سر خورند علم الیقین بلورین عین عقله مشایخ بلورین که هرگاه که
 پادشاه پسر نک بصری تذکر این بین داغی نو دین که حائنی تفکر اید بنیتم
 باطل غرور و تکذرها اولوب مزاج صغیر مزاجیر بنیتم اولکته معلوم در که او
 حاله خوابدن نه فتنه لر بیا اولوب سینه لردن نه کینه لر طرور کله که پیر
 باطن بویه اولحق مفارقت مواصلتدن صد بار اولد و بیاعتدت متاوتدن هزار
 هزار آخری **ع** صحبت هوچنین است جدایی خوشش مکر ایدی آدمیده اولکته
 جرایم احتیای ذیل عفو استراجه و آینه مینه سه و نکار کینه دن مصیبت قلمیه

مرد فرزند و خردمند یکانه قادر در که مجرم لک جراید جراینه برو و جمل قلم عفو
 صغیر چکه که مرقه الحیر صفی و خاطرنشدن اش کون مینه و بر زبان لوی و صغیر نر اندن نام
 بولیم و کناه کار لک استغفادی سحر قبوله اصفا و بدکار لک اعتذار فی اهتزاز تمام
 تلقی قلم مشی و شرار من له یقبل الاغدار و الحذر عندی لانه نوب مکفر بر بیان
 مشرب صغیر می خاشاک کد و زدن صاف بولیم و آینه خاطر ی غبار خشم و غصب
 و ترکان حقد و انتقام دن خالی کور و دم و هیبت جانب عفو قصد عقوبت
 اوزن تر چه قلوهرم و بلورم که کما عظیم اولم عفو اندن اعظم اولکته **بیت**
 کز عظیمست از فروستان کیمی از بن برکان عفو کردن اعظمست قیر ایدی
 ملک بورد و غی لطایف مقتضا حال و اندیشه آله مخالفدن زین که بن کما کار
 مجرم همیشه ترسان اولور خائین هر لحظه و هر آن بدکار و خایفدن بنیتم
 برکته نک کف پانین جراحتدن اثرا ولوب اول قوت طبعه بی باکک این شب
 تیر و خارستان و سنکستان اوزن رنگ نرم اوزن یور رکی کر اما البش
 انک اول جراحتی تان اولوب یاره اوزن یاره اولوق اولیچان نک پای افکار
 غار و خار یله پان پان اولوق مقرر دن بنده ملک حاله و قصد وصاله بیا بوال آورد
 و موجب خطاب اوزن داغی اندن اجتناب فیض عین و عین صواب دن و
 باید بکم الی التلک حکما یومر شلر که او و طایفه روشن حکمتدن دور و منهایه
 دانش و معرفتدن مبرور دن اول اولکته که کذ و قنیه اعتماد اید و بی باک
 له جرم بوقوله کینه نفس مهالکة القایه و ب توتن اکا سبب هله که اولم
 ایچکی اولکته که انان غذا سنی تمین ائمه و طعام و شرابدن بولد و غن تناول
 بر همین ائمه هر آینه اول طعام و شراب اولکته نک بنیه حیاتی خراب الیه
 او غمی اول شخص که ملایمت خصمه سر و اولوب عد و نک عذب لسانه مغرور

و سحر پائید سحر را و ده بی شبهه آنکس بجام کاری خسران مقصود عاقبت نماند
 متفق و اول بیت مشوایم از حیل دشمنان بیندیش و بر تاب از آن بفرمان
 ملکاتید ای قهر هر چند که بن باب ملو طغی قیاید و بس سنی جانب ملو عت حرکتی از
 و نصایح دوستانه ایل طریق صلوحه دلالت اید و بی سرانگشت پیا و ایمانده کوش قبول
 و از عاکی حرکتی ایلوز سن بها اقدام رعوت و خشونت اوزن قیام اید و بس
 بو نصایح استماعندن دامن قبولی سلک سن و متقل زین دل ابا و امتناع
 اکی سن بر کیم نصیحت آنک که کوش هوشی کوشا و استماعدن علل اوله ها
 اول زاهد کا اول کر نصیحت کیم باطل و حاصل اوله قهر اید و بخت و آتش اوله
 حکایت ملکاتید و اخبار و کلمش در که بر مرد زاهد و عابد که اوقات شریف
 و ظایف اذکار و او را و عبادی طریق صلوحه معاش و معاد ارشاده و صرف
 اتفاق بر صراط کدر کن کورم که بر کرسنه دهن عرض و شرح بی آجب و زین
 دانه آذ و طعی صاحب خدمتین بو که وقف انشد که بر بیگانه می بماند اید و بس
 آنکس پائید سحر را یله و بر جانوری پچان اید و بس ایت نفس آنکه کور ایلیم بیت
 سیزم کاری بیدار کن کنی که بجهل و ساندازی یک سود صد زیابکی زاهد که
 آن اول حال کور می و صغیر نامی سوزم و رستم رحمن شاهد قلدر
 شفقت ذاتی و رحمت جلی سقتضای اوزن بند نصیحت آغاز اید و بس ایت
 زینهار خلعه این و افزاردن احتل زایل دست تعدی در زانم و چشم نصیحت
 عربی سوزن قناعت که میل اتمش و او زانم بیت قیون کیم نفس خسته
 اولیایت کیم نفک اغری بند نه کورن در صله عالم قز و نه ویر کیم نفس کار و زو
 که عاقبت ظلم بیداد عقوبت رب العبادی مقصود در و خاعت جوهر و تعدی عذاب
 آخرتی مؤدی بیت هر که آیین پیش ظلم نهاد بند بر و پای خوش نهاد

چند روزی آنکس آفرانم و در مش آخر زیای در اندازد و بوقوله سوزن
 و خلک کوی سقند تن ترک تعدی با بند و بوقوله نصیحت ایلدی که کچون زاهد
 نصایح استماع اید ای ایدی ای خطیب منبر نصیحت تطویل الخطبه من منیه الی
 موعظه باین اختصار ایلدی که بو پیشه نک آرد نه بر سوری یور و قهر قهر
 اول دست امیند دامن مقصود و حاصل اولیم و اکم ضایع اولت تخم زکات
 مشقندن بر ملو مت و غم ملو لادن غیری نه حاصل اولیم و بومش ایلر اوز
 مراد اولدی که اول قدر که بر بن زبان نصیحت بر کار اید و بر سن بها اعتذار سابق
 تکرار اید و بر و هر بابی که مدعی شود عدله اثبات ایلرین سن مکان
 و عناد له انکار اید و بس بیت مکی که اهل مروت سخن شنو باشد هر ایل
 بیک نکته در و کوی باشند قهر اید و بر بن اوج عقله متفحص اولدم و واعظ
 نصیحت آدم آنی عاقل اکل و دم که پیوسته باب غریب کثاده طو و آینه
 بحر بی پیش نهاد اید نه غم مفارقتدن بود و بود کوا قیتم و اغیایت حرم
 منسلع عاقل و بر سر راه کنیز ایستاده ام بر مجلس و مغر کوز دین که
 غم و خط این شیخه من بعد بکا بونن توقف آنک حرام د و بو تر و د و حتم
 ین خدمت شاه مراجعت موجب ملو زم د و زیر ایلورم که بنم خوش ایلور
 اتمش در و شر و مروت حرام اولو و عباد طو غش د و بر بی توقف
 بونن لادن رختی کو تو بر یک واجب د و بر ساعت بونن اقامت خلوف متفق
 را که صاییدن منسلع رفتم که ازین زیاد بود خوش نیست ملکاتیدی
 اسباب معیشت آماده و ابواب راحت و فراغت کثاده ایکن مشقت سن
 اختیار آنک و انتظام معاش امری تمام ایکن مجتهد او یام خامه ترکیار و جلوه
 دیار آنک طو عقل سلیم د و و معتضای طبع متیقندن بغایت مجتهد

سوزن

قهر ایدی هر کیم کم بوش خصلتی طریق معاش و معاشرت زاده و بنای کار مصاحبت
 پیش نهاد آید . هر نه که قصد این بر مراد اوله و هر دیاره که وار و فقیار
 و غلبه در خاله اولیه اوله بد کردار لکن عارایک ایکنی کوکار لغی کند و
 بشجارتک او چنی موافقه تمسک احقران ایلمک دور بخجی کارم خلطه کذو
 له زم قلع بشجی آداب معاشق جمیع اوقات مراعات ایتمک هر کیم
 بومناقی جامع اوله هیچ بر دیار و کسیت غریب اکایول بولیم و راحت موافق
 وحشت غریبه مبتدل اولیم **مغز** دانا پیه شهر و ولایت غریب نیست عاقل
 کند و تک مولی دمنشاند و قاریب و عثایری بیند دایش امن و آمان
 دور اوله و ضروری خرافای و جلوی دیار اختیار آت خردار چند قن
 معذور اوله زیرا که بولردن عوض میتد و اما نفس نفیده بدل متفق
بیت هر کیم که قی یا اولیم یار و وطن غریب لور ناچار **بیت**
 اگر ترا بوطن نیست کارها بمراد و اسب خائنه علت بشو زبیدی **مغز**
 بی دوستی نخواهد ماند بهر مکان که روی و بفرین که رسی ملک ایدی که کشد
 تقدیر چه نه زانه دکلر س و آتند کلیدت توقف قلوب رس قهر ایدی که
 کند که ن سکن ین ملک توقف **مغز** و بوسه خردن معاودت اخیال خیال که کون
 عجب مشاهد بنم سوار و جوا بزا اوله عریله نانو احکایت بکن ملک مورخ
 که بخراولش در اول **حکایت** قهر ایدی روایت ایدر که بر عربی
 شهر بغداد ده ملک بر نانو دکان کور می که کرد لرق مرط و کتی تفرخ و خجش
 و چور کل شیخ آفتاب دایم حسن تیالخص کاکل فرغی سما که تخش خلقه خلطه
 صلهی عالم تخش سمید سفیدی کور و ب همل بر من ایتمش **بیت**
 سمیدال قاله و مره ایدن دعایی ایدر لخلق لخلق صلهی **بیت**

بیت قهر از منبر خیار قهر بران پنداری که خورشید تابست طالع کشته از کرد و تفرنا تو
 ناز خلیل اقدار ماند کن و هر خطه آید تا نانی بچو کل پرون و پچان اعرابک مشالشی
 بویان کلهی **ع** تن بی جان کویا حیات جلودان کلهی آتش آتشها تو
 مسندن زبانه چکوب نانو یا قیدی ای خواجه اتمکل دن طویخ اکل انکه نه ویرین
 خیار فکر ایدی که بومرغی لخی اوچه درت کرد و یک میتد و بشون الی دن تجا و
 انکم مفرح **ع** پیر ایدی ثلث دینار اخصار اید و دکل کقدن بوناملن افغان اید
 اعرابی نقد معروف و ویر **ع** و دجله کنار نه کلبا و توریدی متصل خیار نان کون
 اعرابی صوبه با تو بر بیردی تا غن نان ثلث دن ثلثا نه و آردی و افغانی نا و
 دینار تمام اولدی نانو باو که تحمل ایلیم ایدی یا انا العرب اول خدا صوبی که
 بوقت اشتها بی کرامت پوریدی بکا که نیم یک یک کرک عرب جواب ویر
 خواجا اضطراب آتد که دیک معر آتش آتشها یله شویله غلیان آتش که با آب
 روان و جریان ممکن اولد بکا اکل ناندن فراغت متنبودن بوشلی عرض اتمدن
 اولد که معلوم اولد که تا آب حیات بدن جانیدی و تنا و کمان و هم جان
 بکا ضروری **ع** مایه فایر مصاحبتن متنبو اولو متنبو و روزگار غلام
 بنم میا غمزه حیران مجازین چکدی که من بعد احتمال وصال طیف خیال دن و زانه
 نا پایدار بنم شسته مصاحبتن برو و بعد انقصام کلمه تفصال ویردی که صورت
 اتصال آینه و خیال دن غیر عده کورنگ محالده من بعد هر کاه که دیدار پیاده
 غالب اوله اخبار سعادت ملکی نسیم سحره صورت هم کرک و جمال با کمال شاه عالم
 پناهی آینه خیال کور هم کرک **بیت** که وصال یار نبود با خیالش هم خوشم
 کلبه درویش را شمع خوش از مهتاب نیست ملک قهر دن بو کمال وقت آیین
 ایشتد قطرات حشرات و سیلاب عبرتی چشمه چشمند روان ایوب بجزم

آندی که اول مرغ زیر که دانه حیل ایلد دانه کلک محالده و سینه سینه اولده داعیه
 خلوت خانه خفا و در عرصه ظهور خرام انگ متعده و برکت داعیه زبان یکی پرکار
 ایدوبت دگر با دایا و عهد و پیمان کنی را ندی قهر ایدی ایستاد عالمگاه چند
 سینه بنای ملو طغی و مشتید و منقعات ملو می مهند قلوهرس و بابا من و ایستادن
 عاطفت بیکران از زانی سوره آبی ایمان فراوان و پیمانده میاید و مؤکد قلوهرس
 لیکن مکن دگر که بن موجبات و حشمتی فو ایش ایدوبت من حلقه خدمتی در گوش
 و غاشیه ملو زنی بر دوش ایدم سخن ضایع مکن دیکر که با ماد و غی کریم ملک
 عین یقیند معلوم آندی که سوزن حیل ایلد قهر یک کوفتی دلدن خا و حشمت
 چتر ملو جمله محالوند و قهر غدر که شستند چتر زور بازوی غدر ایدند
 کلک متولد و متعاندن در آید کار برین معلوم اولدی که بن بعد شام جانغی
 و صالده نغمه واصل اولو محالدر و پهر اتصال آینه و معدن غیری و کوفت
 کونمک محض خیالده نظم آن رفت که در جو یطرب آبی بود یاد و روز رفت
 مای بی بود دره که زمان عیش و سران وصال بگذشت چنان که کربان خوابی بود
 انا توقیه و تفنن این رس که بر کلمه که آنک نکر ایلد صنم روزگارده آثار سعاد
 بات و پایان اوله یادگار بیوس و صیقل و غطه نصیحت و نکاح غفلتی مرانی
 خاطر که عین ملو طیر ارتش در زده و ده قله سوره بیت زهر ماحن یادگار
 بکوی که بهتر از سخن خوب یادگار نیست قهر ایدی ایستاد ملک بنیان امور
 همایان اسار قضا و قدر اوزر مبتدی و شاه و وزیر و صغیر و کبر این فکر
 تدبیر و تدبیر اخیر لجال تصرف متعده و بیت سوق این چونکه بر ایشی تدبیر
 آبی عفو این سید مرتب بر احد بلکه که نامی هر مرغ سعادت و می مرقوم در یان
 حال داغ شقایق و تلخ می سوزم و یک کافه نادر واجبدر که امور لایه اسار

راس صایب اوزن بنا اوزن و مراعات شرم حرم و احتیاط ده اقدام ایتها
 اوزن طوع لئ تا کن بدین موافق تعدیرا و لوسه بر بر اقبال میزند
 جلد اوزن ممکن اولد و اگر قیقه بر عکس اولوسه دشمنان شمانه مجاز
 دوستلر محذرتی قول قله نظم حکیم گفت که که تقدیر سابقست و بهمهال
 تدبیر خود فرو گذار که کن موافق حکیم قضا است تدبیر بکام لشدن از کار خویش
 بر خور در و کر مخالفت آنست دار دشمن حذر کسی که دارد از انواع عقل
 استظهار و دخی بیکار که که اخبت احوال اولدر که آندن انتقاء اولغیه
 و ابله ملوک اولدر که محالک و ضبط زیاد و اتمام قلیه اختل لباب اولدر که ایا
 بشر و هنگام نکتد جانین دن احوال و غفلت ایلد اشرف نون اولدر که
 بدخلق اولد شوهر این ایلد ناخلف اولدر که اطاعت بوی دن ایا
 خراب آباد بلو اولدر که انرا من و اما اولیه اقبیه مصاحبت اولدر که آینه
 نکاح رکنه دن مصافحه پس چون بنده ملک یا بنز بوقدر کرد واقع اولد
 اولی بود که رس مجروح فراق میان جانه نطق ایدم و ملو قات ملو قات کلام
 ند اوعه تبدیل ایدوبت آهنگ مجاز قریب ساز عرا قایدیم نظم رفیق و دا
 ماز دل باید کرد و زراب دو دین نفاک کلاید کرد که بد دیدی هم نیکی اید گفت
 و در در سری بود بجلاید کرد قهر کلمه من بهر مقام تمام آندی و کنگر
 ایواندن پر و زایدوبت صحرا جانین طو ندی کندی ملک انکشت تحری دندان
 خیر ایدوبت پر زان تا سقف قله ایدی و پر ملو لکه که خنده شمار دن افزون
 و براند و هله که دایر قیاسدن بیردن آید و قصه متوجه اولسا اید
 بیت کذا یغک ر قلب عزیز و قالدیم آ و غلبه بن میکن بیت کجا کویم که
 با این در جانا سوز طبع قصد جانا توان کرد میا مهر و جانی توان گفت

که یا با چنین گفت و چنان کرد. بود را و لکنک داستانی که آریا به حد که مکاش
 خدرا به وب اهل کینک تفتن و نیان نه با و رقلدی و خصلت دعوا و داد
 اعتمادا تیب است اخذ انتقام ایچون کلام فریبا بخانه خور و اودی عاقل و
 و پیشینه فاضله مخفی و کلام که بی داستان بیا باندن مراد بود که خردمند چون
 پندی کوشش پیشه بنداید و ب حوادث جهان و نوا یب و و مران و نوا یب
 بی مانند فایر مند اوله و بوحکایا به مرشد راه بجات بله و بنای کار
 خرم احتیاط اوزره و هیچ وجه دشمن آزرده اعتماد قلیه و آفت غیر
 مخافت نکردن این اولیه **نظم** خواهی که نباشی بغم رنج و غم بهشت و غم
 از دشمن. از دشمن آزرده و خاف منای و صاحب کبر و کینه ایمنش
باب نهم طریق عفو و صفح و افضل اوصاف ملوکا بدو کن بیان آید
 رای دایم و ظایف خدمت و شرایف منتهی تقدیم اند که در **بیت**
 دیدی ای بلسل با به معانه خیر که غیب سستی بهانه و دگر گنجینه اسرار مغنا
 کلام مک غیب در بگویند معانه معلوم اولدی که اول کینه نه مثلی که دشمن آزرده
 دلان است مانند تکی بولیب و چون آینه بیند غبار کینه و آثار عداوت
 دین بی با به معاینه قله اظهار تواضع و نیازم منه احتیاط و احترام از در خوفا
 حال بر من فاضل در جای کا قابل اولد که بیان بیون اول داستان که عفو
 غفران ملوک مشتمل اولد و پادشاه بعضی مقربان در کاخندن آثار بگویند
 مشام قله آنی دامن عطفه مستور قلمی می انب در و با ساحه عفو
 سامه در دور قلمی اصوب در بر من مید پای کلام کثای و خطاب
 فنایه جواب ویر که اگر ملوک زلفت و جرایم ملوک طریق عفو و عقی
 ملوک طغیان و هر خلیل و جنایت یسیر معقوبت کثیر ایل مجازات و

بیون

بیون لی متریک مشرب اعتقاد و نه صفا قلم و خواصک قلوبی مکتور و لب بر احد
 انحر اعتقاد قلم به حال دن ایکی علت حادث اولون بری اولد سوای مصالح
 و معطل قالی و ایکی ملوک کلدت عفو و منت مغفرت محروم و بی بغیب اولون
 اکابر ملوک در بری بوشش که اگر خلق جهان بنم جان غرض چاشنی عفو و مرحتند
 بود و غم بلردی هر آینه در کافرم جرم و کنا بدن غیر هدیه کتور میور
بیت مجرم کرین دقیقه بدان که دم بدم ما را چه لذتست بعفو کنا هکان موار
 جرایم کند بعهد دایم بنزد ما کندان و با اعتدال حال حال ملوک عالم فقط عفو در
 زیبا حال و ملوک و ذوات سامی صفات خلقت بنی آدم فضیلت مغفرت
 مرحتند افضل کمال اولن معنی کلام معجز نظام حضرت سید لوجه نام
 افضل الخ و التدم که الا بشکر باشد که من یک نفس عدا لغضب
 اشعار و اعلم ایل که فرط قوت آدمی تسکین شعله خشم بلون و صفت
 مردی شربت ناخوش کوار عفت به فعله تجربه قلوب **بیت** مردی کان میر که زود
 پردلی باختم اگر برای داغ که کالمی افضل سلطین و اعقل ملوک عدل این
 انرد که معیار خرد از جندی بنای کارل نه موار قله و هر وقت کردن
 حلیه لطف و عفت در خاله قیالی اما لطف بر وجه کر که سمت ضحیفه
 اولد و عفت داعی شوی کر که و صفت ظلمدن مکر اولد تا چو حال سلطنت جمال
 زیور لاله حالی اولد و ما را کان دولت و مقربان حضرت اشارت خویشات
 رجا اوزره دایر و لب سلطنت و مملکت نظام حاله تفرق اهل و تشبیه اهل
 خاله اولد نه تخلص عنایت بی کر نه دین بعید نا آیند اولن و نه مغفرت
 رکاب جرأة قدم قویب جنایت خیانت آنکاب غلزل **بیت** داشت قوم خوش
 دایم اند میان بیم آیند حکماء اسلحه جرایم الله خیرا بیورش در که این دعا

بندل فی مواعظ قرانی و نصایح فرقا نید تهذیب الخلقه تن غیب ایدوب ^{مفاد} تحصیل مکان
 و محاسن عاداته تحریری پورشده هر که می که سعادت از این بار و کفایت ابدی معین و مدد
 اوله لاجرم احکام قرآن و کلام حکمت انجام فرقا نید قبض جان و کعبه جنان ایدوب
 جمیع انما من اول حرام من و اما انک حرم مرتبه الحاقه مصالح عباد و حقیقت نازل و
 آیات کریم یک برسی بوانید که نصایح فریاد مشتعل و وی قول غزل و ^{حقیقت} ^{حقیقت}
 الغیظ و العافیه عن الناس و الله یحب المحسنین بیان طریقتی برسی زبان
 بیا یک چهارم حاذق بر و جمله سلک بیا نه چکش در که کلم غبط اولدر که عشق
 بالغه اولیه و عفو اولدر که اثر کرامت صفت دلدن محو اوله احسان اولدر که
 دوست مجرم و محذور باب ملطف و راجعت مفتوح طوقه بون غصه کلم
 بود که آدمی کرد که بنا ی احوال افعال لطف و مدارا اوزن مبتنی قله و جمیع اوقاف
 مدارات و مواضع معتبره که احسان اثار و محاسن اخبار و کلش در که
 اگر رفیق و لطف بر صورتی معقول اول ^{شعشع} جمال با کمال بر و جمله تابا و خشن
 اوله که هیچ بر دین انک مشاهده من طاقت کون می و بر دین انک شرم و مشکل
 منیر و وصف صورت بی نظیرین ملک تعبیر ^{صفت} تعریف تحریر این بر به بعقل عیان
 بر قطع در بر قافیه بیت بیان یومر شش در ^{ست} کنه کان چو قدرت بولرس
 کنا عفو ایدر یک زن او ^{بخت} بختش زن کن تا بنم کرد که مجرم کشته افعا
 خواست چو بوی عفو یا بد زن کرد اگر صورت پذیرد بیکر عفو چو مهر شوق
 تا بنم کرد چو مقدمه تا مل غافل بود ل بر آینه عز اعلیه و اصل پور
 که شرف فضیلت عفو و احسان اید شراید و شکار اولور بر ختی بوی یکی سیرت
 قصر و بوی یکی غصه مدا و متحصن انک کر که پیشین دکلر که آدمی حاله سیر
 غفلت و جرم و ذلتن خاله دکلر اگر هر جرم مقابل سوز عقوبت و جفا

این کتاب از کتب معتبره است و در بیان اخلاق و تهذیب الخلقه بسیار مفید است و هر که می خواهد که در این راه پیشرفت کند باید که این کتاب را با دقت و تامل بخواند و به نصایح آن عمل کند

سیاست و وابوس ^{له} آندن فاد کل حضرت غنی ناشی اوله که خلل ظاهر منمات
 و صال و ده صای و فاشی اول ^{بیت} بتندی سبک دست بر دین بیتخ بدندان
 پشت دست دریغ ^{سری} کن تحمل جانده می حرامش بود تا به فغانی و داف
 ملوک لوزید در مقام تخت اوله خدا که مقدار هنر و کفایت و انداز اخلاص و
 تمام تحقیق آلیه تا اگر اول جلدن اوله که مصالح ملک انک را بیل استعانت انکه
 قابل اوله یا و قایود هر د انک تدبیر استعدا دایم که لوی اوله اکا اعتماد
 تان مجتهد انکه سحر یون و انک تن بیت و تقویت و همت تشیبه مسارت
 کوشش و مشرب دل عیب و هر یک غش و غلدر صاف ایدوب قوت قلب
 استقامت و استعطا قله ینقران معبود و یومر شش در ^د زیرا که هر مقام ملکه نهایت
 یوقدن و ملوک کفایت نایع و عمال اینه که محرمیت اسرار استحقاق و در
 ملک و مال و استقلال استعدا دل و اولو احتیاج لوی محقق و بر جمیع احوال
 شرایط اولدر که ^{کرو} وی که قال خرد و صده و هنر و عقا قله آسانه اوله و نیز
 مدد و امانت و تقوی دیا نمل زینت بولر و هر برسی علی حق نه علم بران و
 مرتبه پسرا وارد بدلر و هر برنی فهم و درایت لوی و شجاعت موافق
 و عقلی کفایت مناسب مناصب نامزد قله ^ل شویله که بر کس نه یک سزای وار کن
 عیب ظاهر اوله اولی انک عیبی ذیبا اغاضه سرت ایدوب نظر این انک هنر
 این ل که لدریب بن آدمی شوی عیدن خاله دکلر اول جلدن در که پیشین
^د یا بر عیب استین بیان اولور بون ختی فهم ایدوب بود قایقی سلک ضبط
 نظم اندکده صکر پا و شاه لدر که امانا و عمال تقوی بر اندکی اعمال اشغال
 احوال بتبع و تفحص احوال و کوهیه بلکه بر و جمله تحقیق و تنقیر بود که احوال
 ملک و مال تقیر قطب منیر منیر مخفی و پوشیدن اولیه که بوشه اکا فایده کلی مقصود

بر عیون که مباشران اعمالند کم رعیت پروردگار و یکجهنگاستردن بلوب آنکه رعیت
 باین احوال ائمه استمال و بیرونی اول شغل استقلال وین و آنکه درین سلسله
 غنی نمیدانند چنانچه عملند محوایدوب و فتنه غلبه ثبوت ایلدین **نظم** خداوندی بر رعیت
 که معاد ملکست بر هیز کار بداندیش وقت و آن خوانی خلوت که نفع تو جودید
 آن خلوت را بایست بدست کسان خطاست که از دست شادستهار خود
 نگو کار هرگز نپند یک چو بد پروردی خشم خود هم خودی بر دافوی کجوخ فزاین
 اول که پادشاه نگو کار کردار نه لایق عالمقت روا بود و کنایه کار
 کنایه مقدار ی نادید و نبیند واجب کور **نظم** اهل صلوات صابند و اراولوب
 نگو کار که شاه را هندی کرد و اراولوب فساد ترسان و هراسان اولوب
 آخر اراولوب فساد دن احترام و احتیاط ایدرن **نظم** اسرار و امثالند دستاگیر
 شغال بود و صیقه انب د و بوسیایه اقرب را آماستفسار اندی که درین
 روایت اولی شد **اول حکایت** بر من اید ما اخباره کلمش در که دیار هند
 بر شغال و اید **نظم** نام بنی نوعی میانند بنام حطام دنیا ی فایند
 انشدی و تعلقات به صلی و راء ظهر انشدی اگر چه که ابنا ی جنبه
 اختلط ایدردی اما نهد و رهبانیت اختیار ایدوب سفک م و اکل هم
 اینای نفوس محترم د و کبی نوعی عنک لوز قیله ذاتی در احترام و احتیاط اید
نظم قلب پر هیز حیوانات اندون و الی یوشدی شکر شربندن کجی کوندن زیارت
 ایلید **نظم** خداوند عبادت ایلید **نظم** باران آنکه خاصه آغانا ندین و منان
 مجادله یثند و رب ایتیل بن سکنین تکران افی دکلون و رایکی بواجتهاد
 خطای نسبت این روزه چون بنی نوعی محبتند و از کلمه عادت وین تر
 انل درین دم سان اولی **نظم** چون دست حاجتی دامن محالطدن چکر

اندر که گریبان موافقتدین بخوبی باشی **نظم** و دافوی غریزی محنت محال
 کچر ده ده فایز آکلوس **نظم** و من نفسی نفس یا فتنه حبس اتمه ده **نظم**
 ایلرس **نظم** و ما جملهم جمل لایا کلون **نظم** الطعام نصاب لذات دنیا دکن کدو
 استیفا آنک کرکس **نظم** و لوتنر نصیبک من الدنیا و احسن کما احسن **نظم** آنک
 مشربیدن بهر مند اولی و اکل و خریدن کمد و مرکب تن و ماده حیات
 بزندن آفتاب آنک کرک کلوا و اشربوا فنانه آما لایس **نظم** و بلک کرک فانی
 اقبال محالند و امرستقبل محمول الخالدن **نظم** و ما حال غیبت بلوب خیال استقبال
 اید ضایع قلمیق کرک **نظم** و نصوات فریاد لذات دنیا دن سبب مقله فانی
 کرک **نظم** بیا تا یک زمان امروز می نوشیم در خلوت که در عالم نمی داند کسی **نظم** احوال فردا را
 فریب اید ی چون بلور سحر که ماضی تنک اقبال میت دکلون و فردا آنک احوال
 مقرر کل پس حاله او خارا اند و کونز که توشه راه فردا اولی صلی اولی **نظم**
 آن طلب امروز بخر کوش کن بی فزوات بود توشه دنیا اگر چه که سر اسیر
 نقیضت دن بوفضیلتی وارده که مزه آخرتدن بهر نه تخم که بکون بون اگر کن
 یارین انز آنک رجس کو تر **نظم** بکوش امروز تا نمانی پیشی
 که فر دابر جوی قاد و نباشی اگر این کشت دوزی را تو هرزی **نظم** دران غریزین
 از زن بریزی **نظم** مرد عاقل کرکد که میلین **نظم** اعران شویات آخرت موقوف
 بوقعیم خیرات و تحصیل منزلت مستور د **نظم** و عنان قلبین نخت باه و د
 جاودانی جانبند معطوف **نظم** بوعنی ترک ما **نظم** و قطع تعلقات عالم فانی اید
 ممکن میت **نظم** بر آشیان فنادلتم که جای دکن بر ای افر کشین **نظم** اندک
 بو کونک قوتن قوت **نظم** و قدر تر قصود کون بوقدن غرات محبتن خسته کشت
 ذخیره احسان ایکه **نظم** و سبایه شبایدن کاد **نظم** باز از شیبای کون سوا کون

و مؤید و قواید حیات در سفر بادیه فنا و فواید چنان اعداد از دستعداد که در حیات
 حیات لمعه بر قیاس ثبات دن و محنت و پناظمت ابرکی بی بقادره و مقار
 نعمت الفت لوتب فواید ولته آفته اولو کرک و نه عواید یار و در مین
 سر و سربا و لب شداید آنرا سندن بی حضور اولو کرک نه اقباله از او
 مغرور و سرکش و نه آداب رندن او سر جان که آتش محصل کلمه و مخلصه
 المقام اولدیر که قلبی محبت کلمه و محنت وقف انکار علو میندن و در درگاه
 سبیل فنا و عمارت بنا انکمال کیا سندن بخایت مهر درین فاعلم و عاقل
تعم و هایت همان را با طراست در گذر که سبیل کامبر که یک شت شود و مهر
 یاران ایدیلر ای فریب س بنی هریش اطمینان و نغیت دنیای ترک و طاعت
 حاله بوی که نغمه آچون آفرین در که نفوس متغیر هر دم انکمال مغنم اولو
 نصال لذاتندن بر حوضدار اولدیر و **فرز قنایم من الطیبات** آیتی مایه نوری
 اشارت اید و بومر عای شهادت کفایت اید و فریب اید یغم دنیا
 بر بضاعت که عقله آنک بازان جهانم ذکن جمیل و نام نیک تحصیل اید و درین
 را به معاد اچون زاد استعداد اید و درین تا بحکم **نعم المال الصالح للرجل الصالح**
 مال و مثال انلک حسن حال مالکین باعث اوله و نعم و وبال که مستوجب
 و بحال دن و سبیل اولیه **سین** اگر دنیا و آخرت بر یوزمین کور یک استرین
 بویوز ای سامع قبول استماع اید و جاعل نوری طم اید اچون که خلوقی
 خلق خلقندن او تکریم نازیم و عذاب ایم آقا اعدن امتناع اید و اول اوله
 که بی آزار و اضل عالم غیب دن حواله اول قایه اولب اول مقام دن که بقا
 تن و قوام بدن اکاموطه رجاء و نازک و شول نشود که خلوق شری
 و عقل اولدیر موافقت طلب ملک که بکاسین کلمه صاحبیت بدب عتاب

در افعال

اما افعال ناپسندید ده موافقت موجب عذاب و عقاب دن اگر نبی و نوع تکلیف
 تر غیب دن غرض تعذیب ایب اجازت و یک ارض الله و **سین** یو دیار دن کدم
 تا تر که صحت اید و ب کوشه غزلت اختیار اید **پت** قلب مستحق است بویواسه
 یکم دیبا کی غزلت با س یار اچون فریب **پت** طاعت و صلوات و اوزن قیام
 و دایم بوالدیر **ظن** لری مرتبه ایقان و یقین در درجه اطمینان اید و ب باقا
 انکملر کلمات نادم اولدیر و زبان اعتذار ی پر کار اید و **پت** مقام استیفاء
 استغفار کلدیلر **فریب** آن وقت و ر و ع و صیانت و تقوی و دیانت و
 بر منزلت و واصل اولدیر که اول دیار ک کوشه نشینلر اکملر طاعت و
 بهمت اید لر دی **آن** زمان صیت زهد و کرامت مایه جهانیه یتدی و ذکر
 طاعت و عبادتی اول نواهی ده شهرت طاعتی **فریب** نک منزلت قریب بر پیش
 افتاد عیون و اشجار کونا کونا اید و شوی انک مینان بر مغناز خرم اید
 که کلزار ایدم آنک لطافتدن و صفای غیرتدن یوزنه نقاب خفا چکش
 و باد صبا خاک توپا سای حستندن کوزنه کرده با انکشدی **پت**
 بهوای جان فراس کشید **قصای** دلکش خیت و شید لب جوینر بیان نری
 خط گرد لب جهانانه بکزنه و سعت فضا و لطافت آب هوا سایل اوله
 کام انواع و صوشتی سیب و مقام صیوانات مخالفه البقاء اولمشیدی
 انلک امیر بر شیش ایدی کمال هول و هیبت و بر هنر اید و غایت نصیب
 صولات **پت** نوع س ایشتیجا کاولور دی بعد ک نهر سی ختم چشم کوشه
 چاک اولور دی بر قیاس **سین** اول حوالیک اها لیس صدق اخلاص اید
 طوق اختصار من کردن جاننه کج کردی اول شیش بر خویک کام جوی دیکلر
 اولمشیدی بولقبه صیت و صداسی چار سوی جهان و صول بولمشیدی

کسی که در این دنیا
 به دنیا و آخرت
 به دنیا و آخرت
 به دنیا و آخرت

منافقت صفت خست فانی
 از آن که کج کردی

بر کون کام جوئی ارکا دولته هر پادشاه سار مصاحبه آغاناید **بیت** حقیقتی منافع
شیر بر خوان الوان طعام کلامه رطبالتان ایکن ناکاه هر یک فریب میانه
حضرت آنکه کمال صلوة و ورع و عقیده اولده و بالغه اندیشی
بشیر بالفرد و تر آنکه میل بحقیقت رک پذیر اولد سو دا ی قلیس بجای کیر اولد
بیت رخسان آوند بر پیوی مردم چقم **بیت** آنحال درون دین بجایش دارند
آلقم کاجو یک موقوفات فریب به اختیارات وزیر و بر منقذاید اولد آخر کار
اشارت بپورجی اولد اخی فرمان اولد و فرم اطاعت ایدوب درگاه غایب
حاضر اولدی ملک مملکت آنکس شرایط تکرم و تعظیم فیما بین تقدیم ایدوب
مجلس عالیه ابله سن ازانی پورجی و انواع اادات طریقت و اطوار حقیقت
تجربه قلب حاصل کلام فریب کالی فضایل و معالیده مآلی بر بحر پیکران بولدی
و جواهر مکار و موآش له علی بر کینش یکا کوردی برد فوج اخی کشف بهات و
مهمات و فصاحت تجیر و صابت تدبیر به امتحان ایدوب نقد حال کجی اعتبار
تمام عیار مشاهده قلبی **بیت** ندری که پاک بود زمان حقان چه غم دارد کاجو ای
مصاحبه خوش کلوب **بیت** آنکه مجالست موانست قصد اندی بر مدته سکون انکه
خلوت ایدوب ایدوی فریب ماکم محروسه مزه جلی و حجت واردن آنک
اشتغال بسیار دن مسکن کجی زهد و صلوة کجی سامو جملله تیش در شلور
بیت نادیر ز دیر و دیر و اشتخت بوزن آن که سنی کوردی نظم و خبر اوزن
بولدم و بیان عیاندن قاص کوردی **بیت** بشیندم آنکه در افاق نیست ثانی
بدیدمت تحقیقت بنار چندانی چون که سنگ و قور دیانت و کمال و میانکه اقام
روزی و روزن ز یاد اوزن در **بیت** دلرم که مصالحت و مهمات سلطنت
ذمت بمتکه تقلید و تفویض ایدم تا سنگ ذن قدر که بنم افکار تیر تیر افان

اولوب و آفتاب در یک بنم ذن عطفه ارتقاء بلب زمزم خواص و کرامات
اولوب **بیت** و بنم عن غایت حسن رعایت امتثال و اقرار آنکدن بلکه بانی ناکد
غز اقتدار شرف اختیار امتیاز بواس **بیت** بر آستان دولت ماهر که هرگاه
نکذشت هفت که ز اصل سریشده قیاس از کتاب معب و زارتدن آفتاب
ایدوب شیر کسواله برو مجله جواب و بر **بیت** که سلف طین عدل آیین منکبت
بلکه فرض و واجبه که کفایت امور عبور اچون انصار مصلحت گذار و اعوان
شعار اختیار این **بیت** و مناصب مناسب توجیه ایدوب بر عکس قبولش بر فرج
اگر بجای کوردی و طالب اولمیر لمر ابرام و الحاق بپور میل که هر کار که جبر
ایران حاصل اولد عاملی حکم اتمام دن عاطل اولد هرادی که جزو تقبیل ایدو تحیل
اولد حامل آنک جمله قادر اولوب **بیت** بکل کمری ز صلی میا اولد و لو انم
شرایط کجی منبغی عهد سندن کلامی **بیت** آنک و بالسلطان و کنایه پادشاه
بومقد مایه تمهید دن غرض بود که بند اعمال سلطانی در کام و اگر و قوف و
فان عمارت و تجریم بوقدر و سن پادشاه صاحب شوکت و شایسته عالی
ریت سن خدمتگر و خوش فراوان **بیت** و سبای بی کران و ایدو که حلیت کفایت
آراسته و زینت و امانت و دیانت بپیراسته بومقوله اعمال و اشتغال و اخی طبل
کالر شوی که الکفات سلطان آنک باین مادگی بیور **بیت** خاطر عاطل
دغدغه کفایت مهمات دن فراغت بولور **بیت** آنک اخی از کتاب منصب و حاصل
نقابه و باد هوا و تحف هدایای بی حسابله شادمان و شظیر اولد کاجو
ایندی افریب بومحانه و معانده دن نه فایض عاید اولور **بیت** بنالیت سبک
کاسه دن شراب بحریم که طوعا و مروءا طوق اتمام مصالح و اخی کوردی
بحریم که **بیت** اگر خواهی و کن آن مای فریب ایدو اشتغال اعمال

یکی طایفه آرزانی بر روی او عاقل که سخت روی که مکر و مکرها و فکر و زکایه
 غرض حاصل قله و سپین و قلعه و آینه عرض حفظ اید و بدین هدف تیر تیر
 ایکنی اولی عاقل ضعیف را آن که تخیر و ذلت معتاد اوله و بی ناموس و بدنام و رسوا
 خاص و عام اولدن اجتناب ز قلیه بوشانی که منصف و اقرار اولیه و کمال
 مقام منازعت و محافه کلمه بن بوا یکی طایفه دن دافعی حکم نه طبع هر چه در
 دل و تخم خیانت اکر نه نفس ضعیف هر که دنیای دنیا چو بار مذلت حکم بیت
 بخدای که آفرین کرد است عاقل و نابخیرش تدارکی که تیر در نیز دمت من
 ملک هر دو جهان یک خواری ملک لو زمر که شرب طالع عالمی بواندیش که در
 صاف این لیس و نیز بی تحمل بای شققتن مسلم و عاف این لیس که عید عید و
 دیش هر ص و آن ی سوزن قنا اعتداید و برهم و متاع طوع و نیا نیا شرب باقتل
 یقین د و برهم اکر بر کن دافعی ملک بی عوایق دنیا و علم و خلق قله اکر قلم
 بکامی اول بلوتیش که اول کس تیر شدی شیل استقنار اندی که بجه اول
حکایت فریاد اید و روایت اید هر که بر وقت مدد و صفه صفاد و صوغ
 صاف و دم که طریقت ثابت قدم ایدی کشت بازا را ایدر کن بر در پیش جلوانی که
 چاشنی فقر و ذوق و فقر اصحبت شوق و ایدی اول غریز و عالمی اندی که
 کوشه دکانی مقدم شریف بوی و مر عارف دعوت اجابتی و
 کوردی و آنی استمالت ایمن ملتس بند و یوردی استاد جلوانی ضیافت
 طریقیه بر طاس عمل مستقانی صوفیک او که کوردی مکر نه که انلر عاقل
 حلوانی نه او شرب و منو و دفع اید و متنی و اولیب اوسته دوشربان بیت
 مکر جانی غمی خواهد مکر دکان جلوانی موز و زبور کی عمل او شدیلن
 بعضی کنان طاس قونب برازی میانه عدد دوشدیلن حلوانی کوردی که طاس

زینور و مکر طوانی مرصعه النور لب طرد زبانه شغول اوله انلر که کنی و طاس
 اغشردی سه سینه کند و لری بن غلوس قلدیلن و آنلر که کند و لری بن میان اغشردی
 قیده عیله پای بسته قالدیلن پروان قصد اند و یک بر لری عیله اکر اولیام
 بلو که گرفتار اولدیلن اول غریز چو انلر که بوجالی کوردی بر حالت کوردی
 نعلن اوردی چون در راه باطن شیخ اولدی و موچو بوجو و حال اکر
 بوالدی مرد جلوانی ایدی از غریز جلوانی صوره میسند و در پیغ اندک سندی
 جلوانی معنوی نرد و در پیغ ایلد بکشت البشیرین و شکر دیزی کن شیخ ایدی
 دنیای دونی و اکا هر صیرا و لب اکا منقون اولنلری بر طاس عملن بکامی غل ایدی
 مام غیبی ایدی بوطاسی دنیابل و اچند کی عملی انک نجاتن ملو حفظ قل بوس
 جمله سمایل دنیاد انلر که کنا طاس قوغشردی فقراد که مایش دنیاد
 از قایم اید قناعت اغشردی انلر که در نه طاس کند و لری بن اغشردی ارباب
 عرص و آن در که قاز و رات دنیا به بوغاز لردن دک باغشردن اعتقاد لردی
 تاملانیه و اصل اولیم نه نصیبی حاصل اولیم بونلر لو یعقل در که الرزق
 مقسوم مغرب مندن غافلن در چون غزایل حی علی الرجلین و صیر تحریک اغاز
 قله انلر که کنا طاس دنیاد و آن تلغله و مقود صدق عند ملک مقود
 آشیانه سه پروان قله و آنلر که عمل زهر آمیز کم نیاید اکر اوله لردن تحریک
 بال اتیکاس غل سافله متوجه اولب انجام حال بد فوجاملی شقاوت
 ادبار ایدی اوزن افتام بول بیت جریک لیری باید چشیدن و زان
 بر این هم خور می کشیدن بجزوی کربانی اینک بضاعت نباشد هیچ کس نیست
 بومثلی این دانه دن مراد بود که ملک بنم پرو بامی و اقبال عمل دنیا و غلله
 اکر ده قلیه که شاید امانت روح استر دای وقتن سلوک را با آخرت

میترا و **بیت** چنان وقتی بدست آن زمانه که گویید و کردی و واده گاه می باشد
 هر کس که مقام استقامت میگیرد و در پیش راه عدالت مستقیم اوله و استقامت در این راه
 دین لرزاند و از لرزیدن دفعه ای دوبه و محنت کشید و اگر تظلمی گوش شفت و
 استماع قله هر آینه دینا ده آنک دوای عزت استقامت مقرون اوله و عقیق
 رفعت و کرامت اختصا من بوله فریب ایتدی بلی مقامات انا م شود که شرایط
 سر انجام بول اندن را بختجات استقامت اتمک میرود و فاما دینا ده و اگر دولت
 دوام و بقا ممکن دکلدن و هدف عملی قرار و ثبات مستند و زیرا که هر کس
 تقرب سلطان را فرزان اوله هم دوستی زمین سینه و بخت و کینه بخش اکل
 هم اعدا پس و قاضی بوزنه طوبی نیام انتقام د خصومت دیرینه تیغ چکل
 هرگاه که اکا عدا و تاجاء منعقد اوله اولدای خلق اکا سو قصه معتقد
 اوله لجرم بهم جانندن بر آن امن و امان اوزن اولیه و پای رفعتی فرقه
 یتشه سلطنت اول و مرطدن باش قوت و شیر ایتدی چون بن سنگ فضاک
 راضی اولدق سندن بنم رضا من مقتضا سندن ابا اتمه و کند و کی مملکت و هم
 و کرد اب تحیل اتمه که بنم سنگ یا کن حسن اعتقاد من اعدا نک بوقصدن محار
 شمش کوش مالله انلک را مکایدنی سدا ایزد و و سنی مرثیه بلن تشد
 حاد که قصه قد و افسردنی ین کند و لول ستر دایم **بیت** چه غم ز حیل
 دشمن چود دست جانن است فریب ایتدی اگر ملک بوقوتیندن نخی
 بویابن باندن انعام و احسان ایه عاطفت خسروانه و عدالت پیکر ایزد
 لعیون بود که بنی قویه تا بومجرا ده ائین و فادع ساکی اولوم و نعم دینا
 آب و کیا هله قانیه اولیه من در دست و خطر دشمن امن اولم مقرر
 عمر قلیل که امن راحت و جفوق فراغتد که چه بچه اولی دن اولدای

خوف و خشیت و محنتد که **بیت** دمی فراغت دل بهرست از آنکه کسی هزار ساله
 بن و فخر آنرا برود و کاتجی ایتدی سن غیا و غد غوغ آیتد خاطر که آن
 انک کر کسی و اتمام مهتاه ذمت اتمه که الوب بکا تعزیه دیر اعدای کوی
 و دل احبابی سر و و انک کر کسی فریب ایتدی اگر حال بونوال اوزن
 بنم ابا و امتناع فایز و بر من و ملک بنم اعتقاد سمیع بوله شرف استماع
 از زانی بومر من به کامن و بر یک کر که چون زیر مستل بنم و صلی غیا
 حرمت عمر منی هنک بلکه تیغ غر ضله خون حرامی سلفه قعدا یز لک ملک انلک
 دمه لرید متغیر اولیه آنرا صایب تامل و تفکری ذمت واجب بد و جا
 لک قصدن و قاصد لک یکدنم شرط احتیاطی رعایت قله **بیت**
 بهر تمت غمی باید ز خاطر کران کردن بقول دشمنان سبقت تر کرد و کرد
 شیش انکله عقد و عهد و پیمان و ایمان ایدوب جمیع اعمال دیو و خزان اعلانی
 انک کف کفایت تسلیم ایدوب تمام آتباء و شیا عن کرامت بوفایت مخصوص
 قلدی و ارکان و اعیان اعتبار ایتب احوال ملکتن اذن غیره آیتش
 و اسرار سلطنت و اذن غیر بیلاست ظهار از اولدی اولدای انعام
 و صلعه مصالخص و عامر و جد و تمام و سخی اتمام کوی شریب و محله
 فرط عدالت و ضبط و کفایت اظهار اندی که سعت بساعت شیر قنر مکانی
 زیاده اولوب مخالطت غایت و مخالفت نهایت یلدی نه فریب بر آن ملک
 شیر دن دور اولدی و نه شیش بر من و خصوص فریب سزارام قلو
بیت دوستدن ایر و یکم خند بولوب و دوستلوی شرطی اوقش بولوب
 چو دوستی نهایت رسد چنین باشد بوجال شیر که مقررین کران کلوب
 مجموع ارکان دو اکا مخالفتد موافقتد دم او در د که انکله مخالفت

اقدام اقدام اوزن طور رل دی شامدن صباح دکن و صباح دکن و صباح دکن
 و تدبیر اندیل و جلدی آنک دفعه و منع و پی تفرنگ قلیه و قلع ال پیل
 آخر بدمر ای جلیه اعیان و امرا بونک اوزن و منجر و متفرق اولدی اکی جنات
 استاد این لی مشرب ضعیف شین خاشاک نیمه منکره را ولوب آنک حقتن متغیر
 چون تمت خیا نته آنک دیانتی باینر عقیده شیو که آفرینش کامل اعتقاد
 تنزل پذیر اولده لوجرم آنک احکام و افعال کلی مدخلین بولمیتن آنک
 قهر و استیصالن مجال قدرت متصوره بیت بولایوب اوزن تدبیر
 آنک دفعه ال پیل پس اتفاقا آریاب تزویر و تدبیر و شریک
 اولنکر برین تحریک اندیل تا چاشت شین اچون محققا قلنان کوشی
 فریب نک مجسمه اندیل روز دیک که شین زدن چنک آسمان پست
 زمره و نک سحر جوله اندی امرا و وزرا آصف خدمت طور دین و صدور
 اعیان بارگاه ملکه حاکم اولدیلن فریب بر مرقم کلی غامبی بجهان بکشت
 شین آنک قد و من منتظر اولب آنک فرط کفایت و فهم درایت و در زبان
 انشدی بیت و در زبان مونس جانست نام یکدم غیرو که مکدر غم
 چون پنکام چاشت اولب شیرک اوینی وقتی کلدی و جوی و طبعی شیخانه
 و دیک اشتها یسعی ضلای نه آغاز قلدی هر یاری که ولیفه ساولده کو
 جست و جوی نیک و پوی قلدی عین و اش بولیدیلن و کینیت حالندن
 غیب بلیدیلن شین خیانت مضطرب اولدی بوزمانه فریب غایب و خیم
 حاضر ایدی چون کوردیلن شیرک آتش جوی ملتهب و لب غضبندن
 قلبی مضطرب و تنو و خشم کرم بولب فطین تزویر و یارشیک تدبیر
 اندیل انلردن بریسی ایدی بوندن غیسی چان مرقا کلدی که ملکی آگاه این

و جلدی

و جلدی منافق و مضار تدن هر یار و هر یک و استماع اید هر یک بعضی منافق کفر
 ناموافق دافعی کلیم عرصه عرصه تیشدون و نه کاجوی متنبه اولب ایدی مقرب
 یکجست و متعلقات پاک نیت لوزمدر که پیوس و قدر شرط نصیحت ایتمال ایتیم
 و صاحب دولت یک شکر نیت و حق خدمت و تر بیت لری بلب نذعت و فرزند
 بلد کلرین و ایشند کلرین موقفا آنها به تیشدر ل بیت کسان کی حق شناسی کلرین
 که حال ان پادشاه پنجان ندانده حاله سن نایشندک سوبله کور لوم و نه معلوم
 تقریر ایلان لوم اولمفسد غماز و صود و هماره و الحال طران تزویر و
 منال اوزن آغان ایلدی که کوشش بوشم شویدا آقا اولدی که فریب و ظلمه ملکه
 دراز کما غش و بر دافعی فی تعلیط ایدوب صورت انکار دایدی بن بولر
 قلم مزین که اولکم آزار و امانت شعار جانور دیر بری دافعی سان حیل
 بولمک اوزن تحریک آغاز ایدی بولمده احتیاط لوزمدر هر کشیک و فستی
 اولور دشمن دافعی اولور غرضه غیس و اقوی جوق امور حین ظنون کلون
 خلدی تک معایق سولنک پلنر بری دافعی مقام حیلده قدم اقدام اوزن قیام
 ایدوب ایدی دیک ککیدن واقعا سراسر اطلعه و خیم و قوف تبتی
 مستوف و تحقیق تنصایه موقوفه اما اگر ولیفه ملک آنک من لوز بولر
 اکا استاد اولنا تمت میان ناسر و الیم جام و خامد مشهور و مذکور
 اولده خیانت عیب و ریب و وصیت و کذب و برادر کاجوی بولر
 کلامه استماع ایدی عنان اختیار ایدن کیدوب ایدی خلو آنک حقتن
 نه سولرلر و آنک خیانت بنینه اقامت ایلرلر حقتن مجلدن بر منافق که
 مخالفان بولرین موافق ایدی ایدی ای ملک بویچه ایالیسی میانش آنک
 خیر قصد عذر و فکری مکر مشتمل و فتنه اکر دیکلری واقعه

شیرک عیار

ایست انواع عقوبت اولی و دوم و جنایت خفایتک عن قریب جزا و نراش
 مبتلای مرض غرضدن بری دایمی ایدای مرهاب صدق و دیانت هرگاه آنکس باین
 بعضی جرم و جنایت ایشیدرم اما ببله تحقیق آنکس صدیقند تردایدرم
 حالیکه بفصل بر اصلی ایشند طاعت فلان تخم نور بقینه بدل اولوب مضمون
 منظوم تمام خرم ایدم بر منافق دایمی ایدای بودند سابق دایمی آنکس عقیدت
 مکر و خدیعتی بکاپوشیدن دکلدی ایشد فله و فله بعد و اهد بوشاه
 هر زمان ایدرم بوزاهد مرا ای نک عاقبتی فیضه پیشور و اندن جنایت عظیم
 و خیانت حبسیم ظهور کلوب بری دایمی که نهم صدق و استقامتدن بری
 ایدی ایدای زهی عجب که بوی ادب و عوای زهد و فقر ایدرکن و فرقه
 فقر آنکس مقتداس و ارباب تاج و خرقه نک پیشوای پیکر کجایب شرم و حیای
 روی و قاحتدن مرفوع ایدوب بخیانت جزات اندی عجب که بویست منوع
 مقاله آنکس زبان حالندن ثبت و لذب بیت خرقه پوشی من از غایت دین داری
 نیست پرد بر سر مدعیب نهان می پوشم بری دایمی که طریقت تزیین
 بری ایدای بوزاهد پاک صورت و پاکین سیرت بومد تلر ده تقلد اعمال
 بومد تلر ده مملکت پشت دستلر دایدردی و تحمل اعباء و زاری محنت
 و معیبت عدا ایدردی بوجاهتد چهر حال حاالی خیا نند موسوم اولوق محل
 تعجب و حیرت در و مقام تا قریب بری دایمی ایدای هرگاه
 اولایش شرم و آن بوجزوی به خصوص ما که وظیفه چاشت ملک اولوبست
 طبعی در زده ظاهر در محقات کلی تک اتمامند نه شونلم اقدام آنکس
 و اعمال ایدشایدن نه مبالغه مال که کور هم کربیت صیاد که بر نکدر جزا از خشکی
 دانی چه کند چو بکسیر بپند چون امر میدان و قاحتی خالی کور دین مراب

غری سعایت عنان ویدوب ساعده دل کا تجویب تر دد و تحتی کون قورین
 و نرا دایمی ز نام کلام جانب قد و وقیعت عطف ایدوب منوع غیث شین
 انواع حشو باز ردن قلم ترویج بر پنجه رقم تحریر اندیل و زیر اولایتی
 اک فی الواقع بستم اولدوغی جنایت اقدام اندیس بونک مالی همان جنایت
 رایج و کلوب فقط بلکه کفران نعت و خیانت سیرت و حیاست طبیعت
 بر همان و مجتهد انصاف بودر که آخر بوجزای اندیش ملک تمام تحقیق
 و دایم رعایت حرمت شای و شمت شاهنشاهی دین طش کشتد و ایکنی
 و زیر دایمی اقدام اقدام اوزن قیام ایدوب بوطرزه آغاز کلام اندی ای
 یاران بوفی کلمات آشیفه اید نا اعلای کوی سیاه آنکس اجب اهد کم
 یا کل لم اینه حدی ایدک کان مجرده که ان بعض الظن اغ قبیلدن و بر سنجی
 آنکس شاید قصه در غیر واقعا اولوب جمله کوز مجرم و اثم اولوب عاجل
 و اجل بر موجب جزا سیه سیه مثلی بویکان ناسن آنکس خراس بولین
 او جویی و زین دایمی ایدای بویسن که حقیقت و قوف ملک ادنی اشن قورین
 صواب بودر که ملک فرات بوی تا آنکس منزل بهجست اولوب روی حقیقتدن
 حجاب لشتیاء رفیع اولدو اک و ظیفه ملک آنکس جرم سند بولوبست بوی اولوب
 صدق عیان اولوب ظنون عام و خاص بقینه بقول اولوب اک بختان حسن
 کوشش مفقود اول کاشانه موجود اولیم بولیم اثم اولورن بوی نقدین
 له زهد که زبان اعتقاد و استغفار یبرک ایدوب فریسه دن حلو لغز
 دیوز و زیر آخر ایدای احتیاط بودر که بویا بر شتاب اولدو که آنکس
 روز و شب بخت احوال ایدوب بر آن بودند کفر و هر زمان ایشد
 اکایتد رب بوقیعت نک تدا کن مقدورلر در رفیع اغزلر آخر کار وزدای

مکن بر سی کستاف و اقام اقدام اوزر و کلبایدی و فقیهتک تحقیقند نفا
 عایند اولور و بود واقعه تنقیس و تدقیق نه میفید اولور که فرضا که اول
 نامتدینک جرمی روز رسدش کی ظاهر و بود اول و مقدره که زرق و تزیین
 ضیق ملکی تغیر آن کرکه و خیل حیل به بر و جملہ تنک ایلک کرکه که جملہ حل
 یقین من کرد اب شک و شبهه به آن کرکه **کرکت** بعد از آنکه رایشستین
 شک را بر آرد بر یک یقین القعه بر حاله که شیر و د آتش جو عله خشم آید
 بلکه بر بان اود اولدی حسود لی بو غطا اوزن اول قد کهک اندیل که شیر
 متغیر اولب فریب و ن بالکلیت متغیر اولدی و من **بسیجیل** حکید ضیق انواع
 افکار استو اولیت آخر لغز اضماره مثال و بر دی پچا اشن کاید اعداد
 پهن فرما اود لغز امتثال اید و ب بارگاه شیر متوجیه اولدی چون
 دیانتی بو تمت لوشتن ظاهر ایدی قوی قلبه جرم غافل کام جوی حضور
 حاضر اولدی شیر سوال اندی که اول وظیفه مقرز که روز من سکا حفظ
 اینت دیو وین لیدی بجه اولدی جواب ویندی که ختام مطه عامر تسلیم اولدی
 تا وقت چاشتن شیلوه ملک حاضر قلن این مطه داخلی باب غزو قد
 قیو ایدلور ن ایدی حضار اکان تحقیق اید و ب فریاد اندی که کجاش و
 بو بکا محض افترا د و غم سلطه ذنم بو تمتن نیراد و شیر محقر لور
 بن جمو کیز کوندره ی منزله فریب جست و جوی اندیل چون انز و نه
 اغشله آشکان کو تو رب کاجوی حضوره کوندره یل فریب بلدی که اربا
 غدر انتقام مضطرب تمام تشدر و بو بجه زانندن بری اگد کلری تخم تن کیش
 بری و دگد کلری فحال حیلک غری تمام تمیش کند و کند و ایددی در دینک
 سکا تمیش **بیت** آفتاب طرم بر سر دیوار سده سالها بود که از روز جنین تن

جملہ و زردان بر سی اول کر کاید که فریب غیبتن هر شب غیبتن بر بنی ایلک
 و کند و سن شهر و عدول عدا دندن غدا اید و ب شویله کونستین شدی که بی تحقیق
 بر امر اقدام ایلر و تا بر تمک حقیقته واقف اولیم آنک باین قیو کلام ایلر
 و بره م فریب کند عوا یجر و جتند دم اوهردی و آنک حیات با بن مباحثه
 بو صورت ظاهر اولد قدن سکس الی و کلا دی و اذ الفهم بر کشکان اید و ب اید
 ایلک یونا بکار کخیانتی عین الیقین معلوم اولدی و بخاک رک جنایتی رو
 بر و ش کی فریب اولدی **منطقه** ملک رضای خدا یونر در که بی توقفت مقتضای
 سیاست اکتنا بنده امضای یولر اگر یو یار ایا عالم مجال وین بی شبهه سایر کنا
 کار لی و اذ فیضت عاقبتن و هم ایتوب **ساعت** ساعت بو مقول شدا
 جراتلر ن اید و اول **مسرا** سیاست ارنود کار ها خلل اید چون اعداد
 بو طریقه حقله یل و غیر امر اید بنا شغال مقلد یل و شیر اندیش و دران
 دیو شدی و در لور لور تو قیامت و کون کون تخیلات مور و زینو کج بشناو
 میان و حشده سیاه کوشکه دیک تر ویر کاجوشن اید ملک بر ی ایدی شیر که
 آتش خشمین این ایلکی بر کوشه د خروشا اید و بشایدی بر رای عالم آن ایشاید
 که آفتاب آنک بر نون ایتقا بر نود اید و واه جهان تاب اکا تشبه قیو
 دعوی زور اید و بغایت تعجب ایدریم که بو خاین غدار کخیانتی و بودای
 بکار کخیانتی اکا بجه حق مستورا و لون و خبیث طبع نایا کدن بجه غفلت
 کور و بو بجلین جرم فضیحه مصدور بو یک کی فعل شیعه مظهر اولوه نفسین
 خبیثک قتلن قیامت ال ویر شکی توقفت و جملہ خست بولون و مشرب
 سیاستی که بجه دخت مصلحتک نشای ایلک تان سر بر اولون غیبت خاشاک تر د
 و تحقیق لایحی ملک و قلور ملک و حش چون سیاه کوشده بود مد که کوشاندی



اگر متوجه اولیایند **سیاست** فصل کلام محصل مرا که نه در جواب و نه در حکم
 بیورش و در که **من قلمت سیاست دامت ریاست** فالده هر چه خواهد بود بهر چه باشد
 دینش شمشیر بیدار و لاجی قیام نظام سیاست بید و دام ریاست در هر صاحب
 ریاست که نیام انتفاع بدین تیغ سیاست چکه زمین و زمان و نظام و انتقام تحق
 آید و کلان سلطنت تا از خان معدلت بنیم ایتم بوستان جهان و نسیم اس و
 نسیم **آیت بیت** آیین سیاست ادب یافت **بنیاد امان زیاد یافت**
 ان باغ ز این غم ریافت **کن عن سیاست انحر ریافت** هر ملک که صلوه و ملک طالب
 واجب در که اهل خیانت و تیغ سیاست در ریافت **هر چند که محض من و بعدم**
 اختصاص و الا اکا التفات آیت **نه که سلطه بغیر و معلیت عام** کجی کند و کجی
 خاص که اخضر خواصدن آید **تلف تیغ سیاست آید** شین لستقار آید که کجی
 آید شد **اول حکایت** سیاه کوش آید در روایت بدر که در آن ملک
 بر پادشاه عدل آیین و آید که رعایت قوانین عدالت و محشید و ارجام
 عقل آیت بلوا ای امور آید و سکندر صفت چشم و آب حیات نصفه کلب
 اول ظلم ظلمی روی جهان و دوشدی **سیاست** از دولت شاه او وقت
 عدل و از آن سوی بیایان عدم **آنکه بر پیر ملک منظم و بر فرزند بیایکی**
 و آید که کند لطف و اگر ملک و لو باند می شکار آید و دان و انتقام
 آید مرغ جان خاص و عامی دام محبت کوفت و آید **سیاست** مادر کتی در آن
 صاحب حال **دین و وران ندید** مثل او صاحب کمال **سودا و غلام شیزه**
 بر کون جرم کرم عبا بی لباس محظوظ حال استیناسی خود و قرمان **اول بیت**
لکاشن خود را در ظاهر اول **اول بطا طوافک طواف شوق و اول منش**
 دین و ایمان و نبی و انانک **و من و کلک انما آنک نشاء** شریفی بیان د

زیارتی

زیارت عشق در قضا و معجزان و خلیان آید **واذن فالتس دعا منک**
 اقتدای فرض واجب بقدر بلوب **لیکن ان احرام عزیمت زیارت حرم و لاجب**
 در میان آید **بیت** امید طواف حرم کی تو افکند **در وادی غم طایفه بیروبار**
 لیکن ان بر عرفات سر کوی **صدقا فلجانتظر آواز دکان** پذیر جانبدن شرف
 اجاز تله مخصوص و ولد قد بکس **در باطریقته متوجها و لدی و بهو لمثال کشتی**
 نمودی سقف فلک و لکنی قریب نور و رأس عک و اصل اولی و هر زور و زور
 عظمتدن **فلک** چهار از رقه مشاب و معانی آید **کردیل و مرکب بی باقی**
 بیار لک عنان دست هوای و بر دین **و اول خانه چوپین ده که سقنی الش**
 و ستونی او ستون آید **یمنکن اولب آب کبی روا و باد کبی و زمان اولدیل بیت**
 چو در بر و آبی کرد منزل **روان کردند کشتی را با ساحل** متعین
 ماف کیشم طای بدوب مدینه **مکه و محطه تیرا بر دین** **بیت** پر فریاد چیل و چیل
 مقصد موجود و آری تبدیل و مناسک **چو و امر عمر بی تمام آید و ب** **بیت**
 متدش حضرت جنت حضرت سلطان **تخشا** **رسالت خاقان بارک** **بیت**
 و جلالت **بیت** ان شهسوار کرم عنای بلند سر **کن نه ادریم چرخه دوال** **بیت**
 حبیب الیارک محمد مختارک **صلی الله علیه وسلم** و علی آله کفران و محبت
 آستانه سعادت آستانه تقبل آید و ب **تعاذت قلینم عیبه بنو الیم**
 مستعد اولدی **بیت** ای خاک بوشی درت مقصد **هر صاحب دلی** **بیت** **بیت**
 این آرزوی شکل تر از هر شکلی **بعد قافله خراسان جانب بخدا و تقی**
 شهر را بخدا و قدم شیزه **دین خبر دارا و لاجی و احوال لازم اکرام و اجله**
 طوب شرایط استقبالی بر نه کور **بیت** **چو بشارت قلند شاهر**
 اعلو م اندیل جلد غم استقبال **و نزل شایانه و منزل پادشاهانه** **بیت**

ابو اجمیع بن ابی الک

بر تکیه کون انز توقفت لبسته دعا اندی شهنزاده دافنی منتاجات دعوت رعایت
بر بدت انز اقامت یوهرجی چون شداید را همدن آسود و اولدیل و طریق
معاودت غریبی معتم قلدیلر شهنزاده سلطان بغداد دن عذرلی دلیب اندی خدمت
وضیافت مقابله شدن انواء شکر و مثالی ایدوب هدیه رحمن حرم سلطان
بر چنین کتیر کالای اندی و همدنم ریخت اقامتی کونور بخراسان بولوی
کندی سلطان بغداد دادای خدمت مشایعت و رعایت قاعش نواعتدن
مکرم حرم منرا جعت ایدوب کتیر کی طلبیات اندی بر صورت کوردی که نقاشی
اولدیل حرم بر صورت لوی و وجود نقاشی اندی مشردن و دیدن فکر اولدیل
بر هیئت جزیر خیال و عالم مثال کور مشرا یستم مشردن زنجیر لقا بیدار
کنند فتنه ایدن نظاری نخیل ایل بدینیر پائی فلکن آنک صورت یوسف صفتی یوسف
تغیر ایل دعوی که ابروی غویانی چین ابرویله طاق نیسانه انش و دایه
زهد کوشه نشینانی کوشه چشم نیم مست باد پرستک باور سینه بر قش بیت
رغمی عث قاجی نخیل شبته لبی نعل شراب می پرستان قدی نخل بلند راست بنیان
غمی زلفی حرمی شیب نشینان دیانندن قالب شهد و شکر تنگ لبدن لعل اولدیل
ملک بغداد ک اول سرو آزاد ک خزانندن بای دی کلر قالدی و جریحه لعل میگویند
بی لیرطه باد مست و لایعقل اولدی بیت دل بسته باله ییکی تنگ قبا شد
باز این از بله بدل تنگ چه باله شد هر چند که سلطان جده و همدن اندی دل و سینه
اول جانندن دوند و مدی و همدن بای که عقل کار غمیابی آب نفسی آتش عشق
صاچدی سوند و مدی بیت ساکن غمی شود بسخی آب چشم من کین درم عشق
بلو مت فروغ شود القصد سلطان کتیر کالای با طشتر بر وجهه انبساط اندی
بالکلیه احوال رعیت و امور مملکت و مهمات سلطنت بر و اسی خاطر ندن کندی

هرگاه که پادشاه نقد و قن مله مذلولی و منای بی که قواعد لب نشانی انگ
سبیل و ایما و لعل مصر و ف قلم و مواجرات کمان و اصایل و احسان و دخول
نوشین و نوش شراب و نیکه مشغول اولدیل حرم نظام کال ها کوندن کون نخل
و صلوه و حال خلوق بر سبیل تنی مختل اولب هر طرف دن شجاعت حاد
مهاکت اضداد ظنون قلد و هر ساعت مملکت و هن تازه و خللی و انداز
منطق اولب شش ذباب الدوله فی شرب التحشیات و انوم الغدوات
آشکان اولد بیت چهر شمشاه اولدیل قدیر کجام اولوی کر که کم سرو و باد
ایله عقله آلدیریم شاه اولی بیدار اولب آک کر کرد روز و شب خفم لب
تا که باش خولیدن قالدیریم چون حاصل بر تکیه کون بونوال اوزر یکدی
آن کانه دولت و انیان حضرت ملک بوغفلشدن دل تنگ اولوب شهر و ولایه
حالت مهمل و امرا یا لنگالی مختل کور هر لب بیت چون سلطان اولور روز و شب
مست خواب اولدی کان خاغانی خواب جمله سمدست نیاز له صاحب دلش
تشنه ایدوب کوشه نشینان لرا ستانه سندیونرا و هر دیل و هر شریک انفس
انفاس نفیسنندن همت و دعادریون قلدیلر و صلوه و حال سلطان اچون
نذرلی و قربانلر ایدوب فقرا به صلوت و صدقات افسان ایلدیلر عاقبت
بی غرضی که تیس دعای هد ف اجابت مقرون اولب بیت شبستان سلطان
کیچ خلوت نکار یله قلو کر کن عیش و عشرت صوفی ساغر الیه سایه خواب
ایدن کس برین اول باد سیراب بخان باد چون کونر به طوادی کون
سیراب نکرش و شرموز لیدی عالم خواب بر شونیه مشاهیر قلدی که برین
شیما او کد کلوی رفیع صدایله ندا ایدوب ایتدی بیت امرش چه کوی چو
پرسند از تو جایی که تیس و تیس سند از تو بون بدن و نذر کونین

عاقله اکس شکسته بالتر احوالند بچون ایما لایلس **بیت** غفلت که در قریه کار کن
 و دولت سلطنت غیر که زمتنه انتقا لایم خواب غفلت نه بایست **بیت** غفلت که در قریه کار کن
 باشکده مصلحت کوی **بیت** کوی زک طوی یوقاری خواب که در قریه کار کن
 در نه هر فتنه که از خود پیشی بوقامه بولند خوابدن او یاندی بر نهان فتنه
 و ثابت او و نه یاندی و ندامت و ملومت دود نه بویاندی آفرکار زیاده
 عجز و انکسار و اعتدال و استغفار ایدوب **بیت** صحبت کینز که رجو انداز کافا
 شری و بیوردی و فتنه اندی که من بعد اول کینز خلوت کلیه و بجز غری
 بر بر جبهه قیام قلیه اگر چه شاه دلارام سن آرام دل ایست و دیدار این
 بر آن صبر و قیام متقور و کلدن و لیکن خوف حضرت عزت و احتمال زوال
 اول سوال او زن بمثال بیوردی کینز کی بس مدت نفس جبر ایدوب و وقت
 فرقه بر نهاده صبر اندی عاقبت بر کچه سودای محبت سلطان دیکد ما غنچه علی
 ایدوب بی اختیار باد هوای عشق جانان اول بر ک کلی گستان شیتان سلطان
 اندی شاه نگاه اندی بر کلبی که طری کورج بر کیم حردین آجلش و طری
 سبل کورجی که بر ک کل اوزن صاچلش **بیت** نسیب بر حسن مغول بستیاب
 ز مرغوش نیش کشته دسته زمستی نر کس جادوش در خوا نه بود اسنبل هندوش
 تکران تا تان هوای یار و دیار بخشش فخر یاری بخاقلدی و غوغای عشق
 دلان متاع عقل شاه با جاداری تاراج ویردی **بیت** باز عشق آمد و دیوانیم
 پیش آمد بن دلم از مشرق غم زنی نیش آمد بر نهاده دافنی الله و جلالی
 آشفته زلف و خاله اولب میان معاشرتی دست مباشرت در آغوش اندیش
 و عیش و نوش مشغول اولب غوغای دنیای دوفی فراموشی تبدیل بر رخ
 دافنی مهبان عالم غیب آسمان اشارت لان میله شاه شاره صلوه و فلاح

معنی
 جانی

دعوت اندی شاه بین متبذ اولب کند و کند و به آتش خشت آب بوار نه سونید
 صلوه و جفا متبذ و بون حال فسادی شعله دمار نه کونید نیش امید سانا محال
 پس در بانه ایدو بوکستانه فغانه اطاعت ایتب به اجازت با کاه کلدی امر
 بی محابا بونی الدن حباب کی آب دجله یات سن و بی تراخی وقتا غیر حکم فاج
 نه بجام استواء ایدوب موجب فتنه جهاده مطاعی بر نه کونید سن حاجب عجا
 و طاعت دیوب کینز کی کوی کدی کدر کن کند و یاندیش اندی که بوشاهل خوش
 سیدن شاید که بعد زمان پیشماه اولب آنی نه طلب قله اگر انکس هله
 با بند شتاب ایدرم بعد دست فکرت دامن تدار کن قاصر اوله بر آنی
 او نه ایلندی و کسوت و سورتی تبدیل ایدوب بورانی اغیار نه فغان اندی
 بر مدت و صکر مغا طر شاه بر حرکت سبیله انواع موم و هجوم ایدوب هبار که
 صفت و یار نه شیتان خرام ات آرزوی دینا یار در کار اولب مغفل
 و بقرار اولورجی وینه کند و بی ملومت ایدوب دلا بل عقل و نه و ابر
 تعزیر و قلی به قلورجی بر کیم دفعه ملول ایچون باد زله نیش ایدوب
 مواعظ خرد و نصایح عقلی فراموش ایدوب خیال دیدار دلدان دل شریانی
 بیقرار اندی و حاجب خاص طلب ایدوب کیفیت حال یار دلارامی اعظم
 ایدوب تهدید تمام ایدو شویله که آنی بو کیم احضار ایتیم سن تر خاک کی
 طبع شمشیر آیدار اولغی مقرر بلک کس حاجب اولقدر که مقدمات
 تمهید اندی مفید واقیه اولمادی و هیبت خشم سلطان و مشاهده ایدوب
 کند و سن هدف تیر تلف ملو خط قلدی عاقبت خواه ناخواه جانی بار کا
 شاه کورجی بر د فعدا فی ابواب عشرت کشاد و صاحب محبت آماد
 اولدی **بیت** ماییم شبی و یار در پیش جام می خوش کوار در پیش

کل آمد و فرار کرده شد. دی رفقه و نو بهار در پیش. **ما لقع** او به نوبت سلطان کنیز
قتله فرما آندی. حاجب عاقبت مله حفظه و اجب بلوب توقف قلای با تمام
ملک ملک با کلیه مختل و مغل اولدی. ملک جانم اولدی که بویله کند و در غیبه
مند فی اولم و متغی و در سایر بر حوا و نیت بویله نیک زوالی **مصر**
بدست دیگری بر نیاید این کار. زیر هر کج که بویله ملک قتل مامور او را البته
دون بین ملک و عاقبت اندیش ملک بختند توقف آنک معتزم در پس ملک
دفعه کند و بنف منقض اولدی. اما مروت کوریدی که ظاهر بر نادره صا
اولدین آنک قیدین کورید مصلحتی بتو و شاید جرم و جنایت ظاهر
بر نفس محض ملک که بتو پس زمان فرصت منقض اولدی طوری که تا اتفاق
برکون تا قمر اوزن دجله نظر ایدوب طوری ماه رود و اعی مقابله بد
عام کورید اوسردی. **غیر** شاه خوف و عاقبت و بیم زوال سلطنت غلب
اولد کند و به ایتدی اگر چه که مذ هب شرع بر بی کنایک قانی دو ملک و ملامت
اما بویله سید پخته خلعت زاده نیک دلی که بنم بی بر و النعم در دند غرق خون او
درمان پذیرا و ملکی محقق در هر چند که بخت جانان بکلیان و جهانند منقذ و لیکن
آزردگان و غینک مله حفظه جانان ایم در چون کوریدی که وقت فرستد
ایتدی با نیکار داعی کنان کل که بویله غاشایم سی. **کنیز** چون یقین کلدی
پادشاه پشت دست به پشت اوسرد دجله دوشدی. و جز و وقوع از راه
ایدوب شویله کوریدی که کند و کند و دوشدی. و امر ایلد تا غی اصل
لوی ابدان ی قورماده بویله جقمرد یلی. و مشک آلود کله بلویوب غیر اند و غفل
صرد یلی **بیت** تنی کنیز یلری ایدو یلی. **غیر** و غیرا ویتند قوی ل
مراسم تعزیه صوری کابی اقام و لوانم مانع و برید اهتمام اندی و صلوة

جهان و جوانان ایون کند و جانانه سن پجان آنکه بنف اقدام اندی **مصر**
پادشاهان از بی یک مصلحت صد خون کنند. بویله کوریدم تا معلوم اولد که ملک
صلو و عیتند غفلت بر خاینی رعایت و غیت آنک غایت غریب در کج شخص
کامل اولور سه مقرر قیام و شال و لیکن آندن بعدا و ملکی مویله موایوب
شیرک بود مد ایلد آتش خشمی شتعل اولد و فیسیه رسول از سال ایلدی که بوی
سوال جواب ندن سویله و بویله اعتذار کردند بیان ایلد فیسیه چون یکنایه
دیشلرد که هر کج که دستی کوراه اولد زبانی دراز اولور. **بیکناه** و دلین می
تایجوا یلی و بر و ب درشت کلمات ایلدی. آنک کلا غنف آمیزی حساد که ترها
فادانکین مقدار اولد کا مجویک لب غصینک اشتداد و از یاد با
اولدی و عهد و پیمان و عقد و ایاز بر طرف قلب فی سقنا فیسیه نیک میدان
قتل جاننده روان قلدی **بیت** غصیب عقیده شویله اولدی خیس. که اولدی ختم عالم
ینی خیس. بویله بدوشین و اصل اولد. بلدی که پیری بییل شتاب تعجل
سویله ایدوب جانب علم و تانی دن اقلش و در طریق صبر و شکی قویبت
طیش و تهتک کند و کند و به ایتدی تنی یک کرک. و فرزند دیندی قید و بند
و سی دیو لعیندن خلوص آنک کرک. زیر که هرگاه که سلطان غصیب
اولد شیطان اکا مسلط اولور اول زمانش نه فرما اید سه مختل و مجتله او
بویله فیصو که ادا استشاط السلطان تسلط الشیطان. حدیث میوه در معنی
مذکور میانند نقص میوه در **بیت** غصیب رخلهاک شیطانیت عاقبت یق
پشیمانیت. و انکا ایلد ده برکته از سال اندی اشتالامره بر آن تن
ایلد که بنم ملک سویله شجک سوزم واردن. و کند کا مجوی حنفور نه کلوی ایتدی
ایلیسرا یشتم که فیسیه یک قتله مثال و می شش سر آندن نه کاه صاد اولد

و بنجه جرم ظاهر اولدی. شین صورت حال و اقوال اولد. سوال اولد. تقریب
 مادر شین ایتدی ای جان مادر نفک با دی حدتدن سرگردان قلمی مشرب غنوج
 احساندن بی بصر قلم امرباب بنجره و اهل و قوف دیشرد که سکنه البته
 سکنه به مو قفده حرمت زن شوهر و عزت پدر و دانش کل اشیا
 و قوت شاه لشکر و کرامت زاهد صلوه و امن رعیت پادشاه و
 ملوک سلوک طریق عدل و اجرای عقلی اعمال مجرم و عقده بویابن عمر ایلی
 بر آتیا و اشیا عکس مراتب اسحقا قلم اید و بویابن فی هنر و کفا
 حب بنجه مناصبه نامزدانک در آیکلی انک بری بری حقن و صاحب غرضی و محکم
 طو قفدن که مقربان در کمال سلطانیان شعله حقد و نناء بر وجه اورتیا
 بولور که آب قیات و فساد غیری که اطفال و افناختن آمتاء ده اولور
 پادشاه بونک آخر حقن و قد و سعایتی مقبول کون و آخرک بونک باند و غرو
 شایینی استقامت بیور سن من بعد انک قول و قرائیه اعتقاد قلم و بر فرج
 انک عهد و اقرا نه اعتقاد قلم زیرا که از باب غرض کا اولور که بر این من
 خیانت عرض ایدر لور و بر خایه با من مانده جلوع و بد دل بو و اسطیلد
 بند بلیه کفتار اولور و مجرم مل ساحل نجات و کنار امن و سلو و وصول
بیت ای که دل شکسته در زندان مجرم از دور خرم و خندان بیشک بو مقدمات
 بو فی نه اولور که حاضر لب عقده عملدن آمتاء ایدر لور و غایب بل قبول خمدن
 نفعه کوی ستر لور و جمعیت امور و حضور بهور با یکله متفرق اولور و ارکان
 ملک و بنیاس سلطنته هزار خلل متفرق اولور بو که مرتب اولن مناسه این
 حساب بلیور و در و مرتبه قیاسدن افزون در نظم حد قیاسیت ضا غرض
 که انک حال دکل خال مرصدن کور هر کیم و از نور حاد بلیور که ان و انار و

خو تر شک حد آینه سینق یقیر کیک آتشینه سینق شین ایتدی فی سیه کقولید
 بد کان اولدم بلکه تا انک خیانتی ثابت و ظاهر اولور و بنجه بنیم ضیم ماکا متضین اولور
 مادر ایتدی بن یقین صادق متضین مزاج پادشاه بر احد مخصوصا که معتقد در
 اولر و ادکلر انک خیانتی ظاهر اولور و لوق بنور داغی حجاب لشتا و ده دن انشاء
 الی همان اولر زان که بوقیقه یک یوننه بر ده کان مرتفع اولر انک حقیقتی زور
 روشن کوی عیان اولر کر که مزید عواطف پادشاه می دن بدیج و بعید کل
 بوقه رجنایت که کان مجزود فریب به نسبت اولدی انک علم غین متناهی سی
 فضا سنن نابیدید اولدی و موا بوقه خدماته نصیب آتین خاطر قلب اولر
 آشک بود که هر اندن صادر اولر دی لور و فی منیزدن زوال پذیر اولر
 ایدی و هنرندان کا و وصلت کران حقن بی هنر لک ترات و فشار
 و فراق بی بنجان موقی اصفا و محل ارتضا بولید **بیت** سفل خا اهد
 دکر و ابکام حد تکفار دیکر ابجام بی هنر ان صد حیل آرنده پیش
 تانر و دکان هنر مند پیش ای ملک عاقل عاقل صواب غای بی هر واقعه حاکم
 عاقل و سر آری عالم آری هر حادثه مشیر کامل بلکه شرف کور مردم منافی
 عقل و خرد لور **بیت** عقل است که بنیاد شرف حکم از اوست افزونی و
 بی آدم از اوست چون فریست آستانه دولنگر مرثیه منحصیه و در جبهه
 رفیعیه ایس کوردک و مجالس انک بد من اید و بخلو طرح عز و مشاورت
 از زانی بیوردک حالیا سنک ثبات قدر و وقار که لور بق بود که قول سابق
 اوزر نه قرار اید و بقتضی عریه و ابطاله اقرار دن قرار این سن و دست
 تر بشکله بنیاد اند و ملک بنای آتش بی داد اید بر بارایوب ثبات اخلاص
 شاد کامی حاد دن عار این سن حقیقت حال نفی و استکشاف عدل

لوق شرط احتیاط و فوطه بالحدود قصور است عین حضور در معذور و اسباب
 و اطمینان حقن فواید صبر و تانی در محروم و ولیب عند الناس شوایب تهمید
 و عند الله ثواب صبر جمیله ثواب و ما جود و اولی و عاقل خرم منم بخت کلد
 آنک طاعت کامل و پندک پایتختی اندن بلند در که آینه امانت بخیاست
 نیکوایه مکه قلعه و دامن دیانتی بوجنابت نجاسته آلوده اوله محقق و متحقق
 خاشاک حرص و طمع آنک شرب زهد و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت
 آنک عند پر عین و احترام خاک کردن ایرم مشردن اول زاهد دیانت با
 و صیانت نصاب بویا به اتقا و بوجناب انتساب ایدله شرب دم و اکل بحد
 اتقا و اجتناب بخشیدن اندن بوقی و اوصاف مزبور ایدله و رعایت
 و معروف ایدن و کوشه فضا عتد انزوای و اکل حیواناتندن اباء و صیت و صیت
 و و ره تقوی سی میان انام و السه فاس و عامل مذکور و مشهور ایدن
مساء بهرود سخن بدین دراز ی بنوع بی دولت خواهم غلبه کنی بود که طیفه
 ملکی منزل فریسه دهینه آنک عدوسی قوش اوله حد دن بی قدر افس
 چندان بعید دکلدن زیر که اهل حد دن بعضی بی خردی که آخر غرضش
 قصد یله کنی هله کنی داعی اختیار ایدن و قتل جانیده خریدار اولی و نه که
 خواجه حسود محسود دن اخذ انتقام ایچون غلوه مندین کذوبی قتل انگل قصص
 ایدینوب جبر و ابرام ایدله فراتنه رام اندی شیر استیعلم اندی که نیمه
اول حکایت ماذن ایدن روایت ایدن که شهر بخدا ده بر خواجه و ایدن
 غلوه حد دن بر مسایه بی فایده ای و سر زهاد دن ایا محی علی الذوال
 صوم و ریاضت تمام ایدن و لیالی ده علی القالی اقدام طاعت و عباد
 اوزن قیام ایدن **نظم** محبت آینه بغری بخش ریاضت و دی دودین بخش

درونی مخزن کف معارف منین سستی کاف فو نه امین کج کون عبادت و بی ایم
 کجیده قیام و کوندر صایم ایام بخدا و آنک لوتیه اعتقاد و محبت عنایتدن
 استعداد ایدوب استانه سینه کلور لور کیدر لور ایدن و اسباب صفت و سعاد
 بهر دم هدیه نمدن مخاک قدسه دنیا و دهرم تان ایدر لوریدی و مجالس و محافل
 غیر ایدله کور ایدن و صایم و مجامع و فضله مشهور بوجنابتدن
 مسایه سی حسود آتش حمله پرد و داو لوب نایب غیرت جاهلیت کانون
 دروندن زیانچکدی و آنک حقن انواع در لوی عین ایدوب زمین دن
 مکر و میکدن تخن اکدی اما کمان مکر و تزویر دن هر تیر که اولجا به آتش دی
 آنک سپر صفا و دره و رعایت تا غیر قلعه دی و هد فمرا و نشانی
 آرزویه راست کلدن تا بوجنابتدن عاجز اولب درازن قلعه عاقبت
 و ایدن بر غلوه صافون اکدی آنک بایند موصیحات و انعامی و ایدن
 و لوازم اشغاف تنی تقدیم قلعه دی هر ساعت که استمال ایدوب ایدن
 سنی بر صحت ایچون تربیت ایدرم بر مزم کلی ایچون باو محنت و مؤتک جکم
 امیدوارم که دل آزان می بوبار دن غلوه صایم سن و خاطر پشمانی بوفاردن
 فان قلعه سن **بیت** ز آب دین می پرورم بسوزد و نش امیدوار
 چنان که آتش نشاند چون بویک و زن پنجه ایام کجی غلوه فو و خواجه
 رام اولب مقام انقیاد و طاعتدن آرام اندی و اوله محبت محروم کلام
 که خواجه نیک معصودی از مندر جیدن اقدام و اهتمام کستربل یندی آلف
 نوازش و رعایت بوندن نایب بند و لبور کجی تاپ و توانیش و آنک
 میترد و اعصاب التفات و عاطفت که بوجا کفکند و آرزانی کور
 نه کلک باند سبک بیانچک متصور دن **بیت** صد زبانه اولور سینه مثال

شکر لطفک کل کلام حاله دلرم که بود لدارک مقابله بنده جاسپان که ایلم
و بونخت شکرانه سی خه شکار کشت که سنی بر نه کورم بیت نقد مروان خوش
نثار تو میکنم جانی که هست دوش کار تو میکنم خواجه کورده که غلغله حق کدوان
مقامند ثابت قدم در و هوا دار لوق دایم سی درون و صمیم جنانند بر منم
مروی کار در رفیع مجاہد تدی و در در حسد در بر آه جانکا ماید و آید
بیل و آگاه اول که بر زاهد بار دگر رشکی بنی یلوه اندی و آنک بود در اقدار
آشتهار و غیر تند عنان اختیار الو بدن کنده قدم بود که اگر بر نوبت
یتوزم بلکه آنک نام و نشانی روی جهان کنوتم هر چند که بویا بر من صید گنا
آچدم و دام مکر و تنویر فکر و تدبیر دانه لیرن ساچدم بویا کان چان در
عاجز فاکدم و آتش تو جسد من زبانه چکوبت راحت زندگانی بکامتغص
اولب غم و غم و غم و غم و لذت حیانتدن سیر اولدم بوزماندن بر من
بار مختکی بوسیده چکدم و تخم مهر و محبتکی زین سینه ده بوجعتدن اکنم که
بوی کچمه ان بنی زاهد مسایه تک با محی و ستن دیکه اتعویل کی قریان این
و همان اول مکان خاک و خون اجم نهان و غلطای قویه کیر سی صبا و چون
آنر کشته و خون آغشته کورم بر آینه بوی تهنه آبی طوبی کیر ات بلر کد
و عرض مالی پامال و خاغان ویران این لری کد و آنک شیشه نام و
شکت و صیت و صدای رزق سالی سیست اولوب آنک حقتدر خلقت اعتقاد
بوزر کد بر داعی زهد و تقوی دعوی اس اعیوب صنفی حاله بوی تهنه سی
یازلب کد بیت زاهد ار جرمی بر دیارب بر انک برده اش تابینند اهل
عالم فسق پنهان آشکار غلغله ایدی اخواج بوی فکر دن فارغ و بویا کان
بر طریقه داعی چان بوی اگر مراد بوی و طریقه دن خلوص اید زاهدی قتل انکله

داعی محصل اولور و بوی عقبت بوتدین داعی کشت ایش بوی اولور خواجه اید اول
طول و دراز دین شایه که اکا قادی اولور سن بر تقدیر که قادی اولور سن محصل در
عن قریب فرقت بویلم سن بنم در در حد دن طاقم طاق در بکا بصیرایت دیک تکلف
ماله یطاق در و اگر خدمتی بویا بر یک و شکر نعمتی بویا بر یک بی توقف فوایطاعت قلی
و بی تکلف بویا بر شد و اید و بی خدمتی جانم منت بی نهایت بیل ایش عتیق
نامک حاضر در مسکا تسلیم اینین و بوی بدن زور که بقیة الخرم حیش تک کفایت
مسکا وین بر تابو شوم و لور بوی بکیر بر و لور دین داعی اقامت اینین غلام
ایندی اخواجده عاقل بوی فکر ی اتمه که سن ایدرس رایحه ادر که در شمع اید
بوی طریقه کچم که سن کیدرس نکبت دشمن زبان د و لور مطلوب بدن و فوت عدوت
حیات مرغوب سن دولت حیانتدن دور و لورج آنک نکبت حیاتدن کماندن
حاصل اولور و سن محیوس قمر کور اولورج آنک شکوفه و جسته نه منفعت حاصل
بیت چون بنا فم کلستاله که کور کورم و چون بن فم از عین شمشاد کور کورم
بر کور بوی و کلامه دن بان پند بر کار اندی مفید اولدی و آب نصیحه آتش تو
نثار قلدی سکون بولدی چون خواجمر نک رضایتی انزعت بر اندک
ترو روی بامضا زاهد اوزن باشن کسوت جسدین که محی حقد و حسد ایدی
انزعت کندی و همان عتیق ناه و بدگر دینار کور و بوی دار کورم بویا
مدینه آصفهان جاننده روان اولدی یار ندا بویا بویا بد نیتی زاهد نیک
بامی و ستن مقتول بولب زاهدی طو تدیل و انزعت و عرفله قد و نه
ایدوب زندان ایلدیلر چون شرعاً قتل موجب جنایت ایدیلر اما بدهن
آندیلر مدت قادی انزعت محیوس قادی قصنا اکنی بخوراندون صکر معایب
تجاره دن برسی آصفهان غلغله کورم غلغله خواج و زاهد که احوالی اندن

تا جرد افی خواج که قتلند و زانند که خستند و بیدارند و غلام اید و اولی که از
عجب ظلم او کش بوایش فریاده خواج اید بندن صادر الموش و زانند بهتان و
اول مرد یا با برادر بی خبر و بویتمند و بترادن پس خواج نک الحاق
اقدام و ابرامیله قتلند اقدامی علی القصل اعلم و تجار و جمیع کثیر مغنی قیفه
اشتها و اید و بوشهر بخدا ده کلچک صورت جاد ثری و کیفیت واقع بی تمام
حکام اعلم ایدیل زانند استقامتی بر کایتله اول و در طردن بجات وادی
خاند شقامی شایسته نشانه تراحت و رسوای دنیا و آخرت اولدی
و مرد یا در سابق قطع غرائک فحاشی که فضله نک زاده طبعش بیدار زبان عالم
اذا و بشو غیا لاله قلدی **قطعه** در باب من ز دوه حسد و کینه و
دمهات دند و کوره تن ویر یافتند و اندر بشت خنده لاسی و کمان مکی
موی عرق بنای و ک حیلست شکافتند ز عالاقت هم نیکی بمن رسیده
ویشان جزای فعل بد خویش یافتند ووشلی کوره نم تا ملک معلوم او که اهل
وادی باب حسد و دقت فساد لظا هر اولو مشر بهر که بونل کندی
با بند بویله انک غرر اوله پس مرغاب او و هواده و غیا قور درایده و سب
کوم و صرا ده بد کالدر قصه من این اولو بخیمیت اوله خدم و ختم ده
انلر که منزله فریسه دن که اولو کمال حد لند انک حقتد فکر مکی است
و انحطاط مرتبه ایی قصه غدر است لریجید دکلدر صواب بود که تحیل
شما بون اجتناب این سن و زمان علم و وفای ایدن قویوب و قفسیه تا بل
کام و تدبیر شایسته سن و آتی بر وجهه قمارک و تله و قلوب که عدالت
شهادت شما نه لایه لایه اوله بوا مرده تاخیر کماله ایکی دن خاله دکلدر اگر
قتل اولم کند و نفک و جنایتدن خیانت ایدوب جریع اعا کد و بال خون نایمی

تا جرد افی

بیت

بیت اتمرس واک فی نفس مقمر واجب القتل و له اختیار الکرم تاخیر لایه
بیت می توان کشت زدن را لیکن کشته را باز زدن فتوان کرد شیر ادنک
حق اعتبار آوردی و میزان عقله طرب عین یقینه کوردی بر خستد عت
غرضدن بتر و بر غلظت که و صمت ریادن مغارد حکم بایستد توقف کوردی
فریب به امان و بروب احضار فریاد اندی و داری اختیار و خاله قلوب
ایدی بن بوندن ساین سنی محک اعتبار بخره انشردن و سنک ایشک غور
ایر شردن و حقیقتک کینه بيش مشردن حق الیقین بلونر که سنک اولک
ساین لوقلندن حقه یقین دن و نور صدق جبین احوالکن بنین دن و ی
بماه وضع سابق اوزن اتمام مصالح خاص عام و فوسحی و اهماکی برین
اقمه و سنک بابک و اقیو اولوه گفت و شنیدندن مشا سر اولوب اولام
بعین به وجود ویر به فریب اید یا کز چه کمال تمت سلطانی سایه
عنایتن فرق حالم آر زانی پور دی و عواطف خیر وانه دن شانه نشانه
لوقل اولو نه درین قلدی فاما بن بند ساعه ذمتی بویتمندن بری اولو
مک اول وقت که ملک بر چان فکر این و بن تدارک ایلیم که کیفیت حالم معلوم
اوله بنم دامن دیانتم بوجنایت لوشندن طاهر اید و کینه بقیم وارد ز لیکن
و احتیاط تمام و اهتمام تمام برأت ساحت غرتم ظاهرا و لوقل امر دشوار دن
چون آفتاب عنایت ملک کامکان فرق حالم سایه دار اولو امید وارم
بوقمینه نک حقیقتی و مرا لیرد خفادن کا قفس و وسط الهان ظاهر و اشکان
اول **بیت** غمناک نباید بود از ظن خود ایدل شاید که جو و این چنین
دیر باشد کام جوید ایدنی نه و عیلم آینه تحقیق انک مشردن بوقفسیه
نه و عیلم طریقه تدقیق ایلک متعور دن فریب جواب ویردی که اول

اولم

بوقته کردنی قیام شد و احضار اولی که کرد و بر سبیل استقامت انزل
 اولی که کرد بن بن با وجود که مدت مدید در کمالات چاشنی کوشش کام مذاق
 بعید دور و بخیا نند محض قلب و لکن در کمالات کوشش کوشش غیر
 یزنی و بر زبان خون پاک لایزال و لایزال بر سبیل استقامت انزل
 هر آینه چون ملک بونکه بی تحقیق ده تدقیق این انزل در نقیص و قطعی قیام
 انک مقرر دور اگر عناد ایدر لیس تقدید و تشدید که کیفیت واقع و قیام
 میسر دور انک دافعا و لیس امید و وعده عنایت و رخسار یقین دور
 نقاب ظن و تخمین مرتفع اولی متصور دور تا بنم کونا دستکم و پاک انک تمام
 خدم و هشتم رکن اول و خلوص نیت و منافی طوینت غیر منزهت ملک متین
بیت هر راز که در پرده شب پنهانست چون روز شود بر سر رخسار کز
 کاجوی ایدنی انزل در صورت واقع و عید عقوبت تحقیق اولی که کرد بن بن
 عاطفه مستحق دکل دور زیرا که انرا باند نه مقبل و مقبول و امین و متحد حقین
 حد ایدوب قصد کین شغول اولی غفلت و اغاز بند و قلوب بخایت محو دور
 فریبه ایدنی هر غفلت و غفرت که کمال استیلا در قدرت و وجود کله محض هنر
 فضیلت که انجمن عند القدرة بوفصل دماهل ففصل بود که خفیه قدرت
 قاهر و رکن جرایم قلم غفور و جلال که عدویه قدرت بر نعت و شجاعت
 انک متقابل شدن شکر و منت غفور و غفرت دور غیر یلایت دور که دور
 چون کنکاره او اسن قادن عفو اول او نعت شکر کاجوی چون کلام
 کوشش بوشه استاء اندی و آثار صدق و اخلاص من صفات حائل و غیر یقین
 معاینه قلدی فواید ایدوب اول طایفه بی بوقته غبارین قیام شدی دیوان
 کتوری و بوقینه نک استکشاف خفیات و استخراج و عوامفدن شرط

اجتهاد و احتیاطی حده مبالغه و در حقیقت افرام توری و وعده ایلدی که اگر بیا اقم
 تقصیر انجیل و دامن حاللری دنس جرایم آب غفولیم تطهیر اولی و بوندن غنی
 صلوات تشریفات پادشاهان ایلدایم و انی خوانش پوریه و اگر شویله که منقش
 انکار ایدوب لایق عناد و وزن اصرار این لایق عقابین عقاب و پنجه شکر غلبه
 گرفتار اولی چون بولس بویاب تا کیدات فراوان و تهدیات بی پایان ایشند
 انزل باقی انظر و فواید اذعان ایدوب صورت واقع بی علامه الواقی دور
 اندیلن آفتاب امانت فریبه عجب شبها دن تابان اولدی و شکر شکر دور
 که و ب رویه یقین نمایان اولدی **مسرا** امتحان کردیم حال هر کس معلوم
 مادرش ایدنی ای ملک زمان بوجامعه امان و بر دکن ملک پیمان و نقص
 ایمان خلوف شش طایمان دور انا سکا بویابین بر تحریر حاصل اولدی که انک
 عبرت آتوب من بعد کوشش قبوله هیچ بر خایند سعادت استاء انک که کز و تا
 دلیل صادق و برهان باهره بر قیض ثابت و ظاهر اولی و ترنات محابا عا
 القات کوشش که بر شخصک محابا حقین سولین کلام اگر چه که سبک انجاق
 و غایت اختصار اونس انتظام بول معروض قبول واقع اولی که کز و تا
 وار که ماده سی از این تدبیر بجهت کس که تدارکی خیزن امکان کل انظار
 عظیم کس که اصل بر جوی مختص ساین میا بک مددیده کاه اولی و بر سر
 کشتی دن غنی یله اندن عبور متصور اولی و بر غلظت مثالندن کثیر و قلیل
 هر روز که عرصه عرصه نیت آنی تا ویل ایدوب بحب انظار آفرین د انکله
 ساین طریق تکلیف است انک که کز تا خاتمت کار و خامه مقصود اولی
 و عاقبت شامه انجام بولیم **مسرا** سرچشمه شاید کز قیام بیل کاجوی
 ایدنی عین الیقین بیلیم که نصیحت حق من کج دور و بی دلیل ظاهر بی

ط
 در حق که اکنون گرفت بیای
 به نروای مردی برای چه باشد

بوقیه بجه فیصل بود که و بوسر انکشت تملطفه بوقیه بجه فیصل بود که و بوسر
 عهود فراموشی اندی و وسایت صناد و وسایت ار باب افساد و فساد
 کوشش اندی **بیت** ایما نکه دل از وقایع باختی بادشمن من تمام دی ساخته
 کربا هم کس عشق چنین باختی هر کس حق کس نبشت باختی کما مجوی آید یون
 غافل که هیچ نه خطور اعتون که نه سنگ خد متکرم نه و قصور اولش در
 نه بر ممتزده شایسته نور اول که کس خاطر که ددی قلبی قوی و استظهار
 تمام اقامه مصالح خاص و عام اتمام ایت فریه آید **مثنوی** هر روز را
 سری و دستار نیت جازم اولدم که بوی دفعه بکا قصد فاسد عباد
 مفرات عاید دکلده انا باز از جهان اهل مقاصد افساد دکن کاسه
 تا ملک بزم حتمه عنایتی با تو اولد خاندن کر قصد فاسدی بوقار اولد مقدر
 چو ملک سبای ساعیل که کانه شرف استخوان بیوریت بدیل که ملک جانی هین
 ولین در هر خطه تمهید مقدمات تخلیطی بجه آید وین هر ساعت زبان
 نغایه پر کار و کلام شقایق تکران انک محقق دین هر بادشاه که کلامی
 فتنه انگیزی اجتماع جاین کون و سخن چیں و نفاق آیینک زرق و
 التغات کویستی اکا خدمت انک جان باز نقد جانله باز انک اهل خرد
 تا ملویم و ناموافق در **مثنوی** هر روز مرا تو نروید جانی اگر دای ملک
 کورده بر بند تقبل انقیاد و زاریدن ابا اندک سبب آنها این بر پیش
 اجازت و بر دی فریه آید اگر ملک بوندر جانین یاد آید و بیداد
 جلودن آزاد اندی تملطه و تفضل محنتن آید آتی نعت عظیم و عنایت
 جیم بلک کر که انا کیفیت حال تحقیق اندین ار باب غرض کلونی تصدیق
 آید و ب امر سیاست باین شتاب انکله خانه و قان و ثبات شاهینی

غراب اندی **بیت** لاجرم بن آنک مکارم پادشاهانه سندن بدگاه و عواطف جوان
 و مرا هم بکرانه سندن تا امید اولدم زیرا که کند و نک سواقی تربیت و بنم سواقی
 بلد فایز هبانشو را بدوب کند و نک پرورد و نعتن و بر آورد و دست
 و بی سبب نظر عنایتن بهیوه بلکه داین حیادتن و ورا نک دلدی و بر تحت
 حقیر انبابت اولد و غی تغیر جسم داعی مقدار دفعه بند که ظاهر در عقوبت
 ر واکوردی پادشاه شویله کد در که جنایت عظیم و جرایم کثیر داعی شرب
 عنونی نین ایتد فکینک یکین نکت شاه یمن کند و حاجب جرم عظیم سی
 واریکین سوا و ملویم ایتوب دامن عنف و محمله انک شناعی سوا
 کما مجوی آید بجه اولش در اول حکایت فریه آید و روایت آید در
 دار الملک یمن بر پادشاه و آید که فی و غمیه سعادت جبین ببنین
 و لجه نور عدالت چرخ آینه باطن ظاهر یک **بیت** شهری آسمان هوش کاهان
 ز پر وین و جود افشاندی نشان نشیند بزم کسری وکی فریدون کمرشاه
 فرخنده پی بر کون بر حاجب متغیر اولوب در کاهندن آفرده و باب عواطف
 شاهانه بی اندن سندن **بیت** بچان حاجب مفارقت در کاه پادشاه
 کورده میوب و جلود و وطن و ترک دیار انکی ده صلح و کاز و صلح روزگار
 کورده تا چار کشت کاشانه ده تعاهد اختیار آید و ب کاه کند و نک حال
 پریشان اغلری و کاه روزگار کار کار عجیب آتانه کلردی **بیت**
 مرغ از سوزد و بر بان چار و خویش کاه می کریم چو شو و که بتیم میکم
 عاقبت شدت حال و قلت مال و کثرت عیال و متغیر اقبال اولوب شو
 هنگام که شاهک ضیافت عظیم و بادعای اولدی حاجب بچان بغض
 اسب لطف و جاء شریف استعان آید و ب بند در کاه شاه کلدی

در این کار اندک که تشریف خور و نه ایله اختصاص بخشودن و بون کفایت
 باعث اولمش در **کجه** آنی منیه اندی حاجب اقدام ایدوب بارگاه
 و شانته مناسب مقام ده طوره **ی** شاه بر فضا و دلکش و چتر شاهانه
 قور شدی و ارکان و اعصاب بنم شرایب او تو مشدی **ی** **پیت**
 ساطن بنم دوش کھکشان **ی** کش ساعز اختر دن نشانه طبعی بر کباب یک
 صراحی لر خور ساندن تاج **ی** تذرف بادیه جام شیان **ی** بسط سیمین او کن نقل
 چون حاجب کوردی **ی** درای خاطر اضطرار **ی** و آتش غضبی القاب به باشلیوب
 خاطرن سیاست داعیه سی ظاهرا و لدی **ی** نه توقف ایدوب دیلمه در مجلس
 عشرتی منفقر قلب **ی** و نشاط باد خوشکاری اندوه آنان مبتدل اوله کوم
 اصل سی انک کن هندن مساحت مسافت کوستری **ی** و سخاوت جلی سیر انک
 جرمی کالعدم فیض قلوب **ی** بومس اعک مغنون خاطر عاظم عرض قلد **ی**
 تو باد **ی** بخش و گرم و رز و القان علی **ی** چون حاجب بشن شاه نظر قلد **ی**
 و هشاش و بشاش و نشاط و انباط بر قران بولده **ی** و احوال سیمین
 جان سپان کی دامن خدنی کمر جان استوار ایدوب اول مقام مناسب اوله
 هر عمل اقدام و هر شغل اقدام اتمام اوزن قیام قلد **ی** تافیت بولوب
 و احوال بر طبق زینتی که و ن فی بیک مشغال ایدو دامن آکشا لده **ی** شاه
 اندن بوجرکی مشاهد ایدیک **ی** بلدی که انک بوجرانه باعث فز و فاقه و ضیق
 معاشه عدم طاقت **ی** دامن حلم ایله عیبی ستر اندی **ی** و اول جرمی قلم
 عفو چکدی مجلس اخرا و لوی چاشنی کیران انک طلبین شوخ شخی جزدن
 کچر دیل **ی** و حفان مجلس متهم قلوب قصد اندیل که زور و زار ایل اقرار
 اندون **ی** شاه مقریان درگاهدن برندن استغفار اندی که بوجرکی

بویله

بویله **ی** انقلد و اضطرار به باعث نه اوله **ی** موثر حال اعلم ایدیک پادشاه ایتدی خلق
 بجنور انک آنی اللی انلادی آلائی داغی کوردی **ی** اول کس که آلد نماید **ی** و بون
 فاول کس که آلائی بله نماید **ی** ویرک محتسب حاجب **ی** بارگاه شاه دن طعن حقوق
 کده **ی** و بر بیل تمام اول طبقک بهاسیل معیشت آندی **ی** عام مستقبل ده بیان
 صن و بار عام حاجب **ی** بر حید اید بارگاه دخیو لظفر بولدی **ی** و مقام بون
 طوره **ی** سائر خدام کی خدمت مشغول اولدی **ی** شاه چون آنی کوردی **ی** او که دعوت
 و آهسته آید **ی** بکنر که طبع دستک اولن در تمام اولشدن **ی** و کسک کاشی **ی** و
 کیر بهای طبع ذریندن غالی قالمش در **ی** حاجب روی تضرع زمین بیان
 و جبین مسکنی خاک مذلت سور **ی** و زبان انکسار و اعتذار ایتدی **ی** **پیت**
 کامکار اچشم بدان ماه حاجت دور یاد **ی** خائ **ی** عمر تو یاد و آید معور یاد فصل
 شجده که بندون صادر اولدی **ی** بوجرکی اولدی که شاید پادشاه و یا مترا
 درگاهدن بر می کون یکا سیاست بیون که آجلو محنتدن حیاتدن طویب طودرم
 و نان حیرتندن جانده نال بویب طودرم **ی** فاکر بوسعادت مساعز انجوب
 بوشاعت پرده مضاده قالور **ی** یاری برقاچوکون سدر مو اولوجو قوت
 از کورم **ی** غیر بالیقین بلورم که **ی** خیر نیز پادشاه بنم حسب حالمدن آگاه **ی** و
 مقام کواه **ی** **پیت** دارد آن شمع دلفروز ناکی از سوز **ی** و اندرین دعو کوا **ی**
 خیر پاک اوست **ی** ملک ایدی راست سول **ی** سنک کیفیت خاک بکا ظاهر
 و صدق مقالک حسب خاک بر بان باهر **ی** **ی** مرمت و شفقت لایق **ی** و عنایت
 و عاطفه **ی** مستحق بر آنی نه نواخت ایدوب **ی** منصب عالی و مرتبه اولی سرازرا
 بوردی **ی** بوشک ایدندن مراد بود که **ی** قلوب ملوک نامدار درای ذخایر
 بیکران **ی** و بی کمان اولو کرک **ی** تاغس و خاشاک سعایتله کدورت پذیر اولی

و حلم و وقار سلطین عالمقدار کوه با شکوه کی ثابت و برقرار اولی که تا اند بار
خشمه متنزل اولیم **نظم** باد لیکان بنود خشم یا در همی که نباشد خیال
خس بخاری رود از جای خویش کوه زاد من نکشد پای خویش شیرینی
سنگ کله که چو راست و درستد اما تله و درشتد و نوش دارد و نعت
خوش مزه و خوش شکر اولی که تا آنک تا ولی مریمه دشوار اولیم که طبع
بیاب دارد و ناخوشگوار دن اگر چه علت محقق ایست و اخلاقی مزارقی سبیلگاه
استیجاب و نفرت قلوب اول سبیل نعت محبت و در حیاتدن محرم قلوب
بیت کسی که او بشکر خند دل تواند برد جواب تلخ ابر کوید از چنان دهی
فریب جواب ویری که کله هم بویا بر راست و درستد و کی ملک فعلی ایست
حوق و امطای باطلن بنم قولدن هنر بار در درشتد و چون ملک تحقیق صوت
و اظهار صدق و اصحاب غرضک تن و یس و بهتانی بویله سبک استماع قلعه
لازم در که اهل حقیق کله نفعیت انجامی که محض صدق و عین صواب در اکاکران
کلیه و نهان ملک بنم بویستی کست فلفه و سو او به نسبت اینه سنگه ایکی صفت
کلی بی متعین دن اولدی که مظلوم را استغاثه و تظلم نسکی قناعت کلی اصل
اولی و باد ناله و فغان و فریاد خاطر لاندن غبار اندوه و مله زایل
اولی و پیر اولی بود که قلم ده تشویشده هر واریه انجا را اعظم
ضییرک خاشاک غل و غنبدن پاک ایدم تا ملکه بنم حقور و غنیمت یکسان اولم
و نهان خانه فیض ده بر نسته قالیله که بعد زان موجب کفران و عصیان اولم
ثانی لازم در که بوقیفته ده حاکم عقل همان آرای ملک اول و هر نه قضایی که
امضا قلعه کلام متضلع استماع دن مکر قلعه لاجرم واجب اولدی که صورت حال
مجتبه حاکم عقل شاه اعلم ایدم و صفت در و نه نعتی طیب ملک فکری

انهاد تمام اهتمام ایدم **مصرع** چون توان در د از طیب بنوش پنهان داشت
کامجوی ایتدی دد که کی دن انا سنی بو غرقا بن استخلص ده عنایت کی
که قوه سیاه سینه مکر اعطاء امان کی کلی انعام و عظیم احسان اولم
ایتدی بن عمرم اچند عواطف ملک شکر بن قلم مزه و حیاتم اولدی مکارم شایه
عهد سندن کلمه مزه **بیت** اگر هر قل نغم اولم بر دل بو نعت چون کمال
این یک پیل ادا این میوب بیکر بین بی بلوب عجزم قلمم آخر بر نی
حکم بامت و امر عقوبتدن مکر عفو و رحمت همه نعتدن اولی و اولی
و غنیمت و مزه تی جمله سنگ او زرنه قاهر و وفادار که ساین نغم بن بیت ایدان
بو نعت مد آن مشرور روان دن **بیت** بر جان و برد لم نظری کرد بلطف
جان شد زمین منت و دل شرع رقت همه آفات ملک نایب خلعت و مطبوع
و مختصر بن سیم و نقد حافی آنک فریانه فدا ایدم حایا بوجرا عیش
بو دکلدر که رای ملک آرای ملک خطایه منسوب قلم یا جانب فهم و تعقلنی
قلت تانی و مو تامله معیوب قلم انا جا هلدک حدی امل همن و کفایت
حقند عادت مستمر و رسم معروف دن و اصحاب عقل و ارباب فضل نادا
واهل عمل میانند دایما مغبوط و محسود دن **مصرع** بی خار حسد نیست
کل و هنر بعض اکابر بویا بر بنو مرشد دن **بیت** از حسد نا اهل ار کوید بد
زان بود کن من بدل در دیش حاسدان مستند و ارا باک نیست بی هنر
آنکس که حاسد نیستش و دعای حکم که بت محسود ایمان بونکتیه ایمان
کامجوی ایتدی قصد حاد و مکر اضداد دن باک که کلامم در و غلک اولم
و هنر مند کی فضل جیندن بی هنر که حیل سینه ها کی دن که ظر بوی صحرانوی
نور و فی بولمز **بیت** نه کلو موه صاد قلم تن و یس این مرز قلبش نور شایه

خرمانه

عدا دندن دکل سن که سنک حقلن بو متول تمکل سمی اوله و سنک باکل غماکل کله
 سعایت آمین ی محل قبول و مومنون ضابول بر سنک کله حقیقتکه واقف اولمش در
 و عین الیقین بلش در که وقت محقق صفت مبرلم مومنون سن و زانچ اولی
 شکی امشعوس خلف دیانی و میانتی شانکه عظیم سن بلورسن و رعایت
 و متوقی دمتکه دین بلکه فرین عین قلوب سن پس برنم عنایت بی غایتیم و افق
 اوله سنک و نور عقل و کفایتکه اعتقاد منزه و کمال صدق و ایمانکه حسن اعتماد
 مضاعف اولمش در که من بعد هیچ و عمل کلام ختم موقی استماع و یوقی بر کله
 و هر تعریف و کنایتی قد و صریح محلی اولم مقرر در **بیت** زین بر سخنان
 فتنه ایکنر سود در باد و دوستان بخوام شود **فرب** اید مومنون عنایت
 ظل نردانی اوستم سایان اوله عادت نا پاک قصد کیدندن نه پاک و
 رضای سلطانی عاوس و نگهبان اولچی مخم بد اندیشک معارضه شدن نه غم و
 تشویش **بیت** بعد از بیم چه غم از تین که اندان مسوح چون بویوب کا ابرو
 چون بویوب ستم **پیر** اشتهام تمام اقام مصالح خاص و عام قیام اید و سعادت
 بساعت مرتبه رتبی متزاید و مداد تقویت و تمشید متصاعد اولدی
 تا کمال صلح و عداد له محل اعتماد کنی و محرم اسرار ملکی و مالی اولدی **بیت**
 نهالش بیان کوش شد سر بلند که از آسمان سایه بر تر فکند بود را و کلاه
 داستانی که ملو زمان استانی میانند بعضی مخالفت و اقوی اولب اظهار مقام
 خشم و غضب و مکر مقام کمال رضا و طلبه کله عاقل کامل و شش مند فاضل
 مشبه دکل در که بویابین مذکور اولده امثال و حکایات انواع فواید اصناف
 منافعی شمل در اوله که تا بید آسمانی مؤید و سعادت جاودانی ایل
 اوله معنان هاشم کشتن مومنون حکمی و عطف و قلوب کمال غرضتین فهم اشارات

علمیه معارف قله **تاد** اوله اتقفا طریقتدن دای جانی حقیقت و اصل اولو
 معالجه اطباء روحانی ایل علت بطریق حاله دن افاقه ی **بیت**
 دار و دیار پی طریقت بستان **کامی** را بتیر از علت نادان نیست
 بروی اگر چندین یچهره و زربا باشد **نقار** دیر در آینه که توانی نیست
 عابد و زاهد و صوفیه اطفال دهنه **مرد** اگر هست بحر عالم ربانی نیست
باب **دوم** طریق مکافات اجزای اعمال و سزای افعالی بیان اید
 دابشیم تمام تعظیم و تکریم علیه بید پای حکیم اید استماع ایدم اول دکترا که **بیت**
 شام و سپاه میانند واقیه اوله و خلف و خیانتی و فساد عقوبت و سیاهی
 و عاقبت **مرد** متحد بدرام عاطفه مرا جیتی و نظام ماک و مصالح و خلو یاجی
 بر این کافیه **مرد** عقیقت و عنایتی و جانب باطله میلدن مجانبی و قول حق
 و کلام صدق میل و مداهنتی حالیا ملکی در که بیان قلند اوله استمکار کرد
 که رعایت نفس و حیانت حالیا یجی عیار آفرین کار اید و آزاردن خال
 اوله **واندن** اش حار و نهیت عقول و سمع رضایده اصفا قلیه **تاعاقبت**
 آندوکی افعالک دام مکافاتن گرفتار اوله **بر** من اید تا ضرار و آزار کند
 شعاع ایلز مکر بر جا هل که نور حقه ظلمت باطل میانند فرقدن غافل اوله
 و بر نادان که غایت غیابت و جهالتدن بیابان غوایت و بادیه صلو قمر کرد
 اولب **عواقب اعمال** و تبعات افعالندن اندیش قلیه **بام** شع بصیرتی خوایم
 امور دن مکلف اولب آفات اسات و مکافات عین یقینله مشاهده این
 اما اوله عاقل دانش و در که دیش عطف کحل الجواهر توفیق ربانیه مقول کلشن
 جانیه و ایجور یا حین عنایت و مجایزه ایل معطر اوله آزار و ایذا بخور ضاویه
 و کذ و نفع لایق کورید و کن آخر حقندن بخور و اکون **پسند** بکر انکه بخور بسند

خیر اگر شمر عمل ایچون بر جزا مقدره و البته مقدره را اولی مقدره
 عدم ظهور یسره و تاخیر و تراخید مغرور و اولی که ان الله یفرق
 فحاشی مقتضای اوزن شاید استدرایچون احوال و اقوال و کثر تب
 جزای اعمال بر مدت محله مجال و دره اما احتمال احوال بحسب تعداد محاله
 و دنیا بر مریعه و در که خیر اگر شمر انرا که اگر کسی بچرخد و بر مریعه و در
 دوزخ اگر صاف اندن تا اعتراف اید در سه آنی اچرخد ان آهستم
 لافکم و ان اسام ^{ظلم} پس هر کس که میوه سعادت ارم و به تخم سعادت
 کرک و هر کس که زخم هم المدن و هم پایله کان ظلم و ستم چنگ کرک
 اساتین دلا و ارجو مخافات که اولو را یک بر یک کافا بهر یکد را با اندن
 چو کند و بایزده ایل اح ^{بیت} و مناکر بر کس کند و نک ذرق و تدلیس و زویر
 تبلیس او رتبه و افعال قیوس اعماله لباسدن کوسن تا بر مرتبه
 یتش که خلق اکامده و ثناته و ذکر محامده مشارق و غارب سائر
 مدایح افواه ناس و السته علام و خواص دایر اولع بوسیله ایل نتیج افوا
 ذیم مرکز اندن مصروف و اولی یوقدن و بوی کلفه غرات خبث باطنی و بیجا
 که و هر نفس اندن تخلف قلمی یوقدن مثلاً دهقان برین تخم خنط
 و خلق اندن فی شک بر اعتقاد اید سه بی شبه بوجیه ایل ریج زرع میخ
 اولسه کرک و اوله تخم که اکثر دن خنطه ن غیر غریب سه کرک ^{بیت}
 چون که بد کردی بتس این مباحث را که تخم است و بر بطن خدا شمر
 چند گاه او بپوشاند که تا آیدت زان کرد و بای بدجیا و احق ما از کافا
 اگر گفت ان عدم به عدایه چون بر کس حقیقت کافا بلوی اساتین
 اوله آفات و مخافات اکلید شاید که سزایت و من بعمل متفاد دن خیر

انک فیین منیر نه سزایت ایل و جانب اساتین جناب لعل و انانیه میل اید
 ستمکار لادن تو و انانیته ایل ^{بیت} این نه توفیق تواند بود و بوقام
 مناسب امثال اسار دن و بوقامه موافق آثار و اخبار دن و در دست
 شمس منف مشکن و مرد تنز افکی را کاستفا داند که بخبر وایت اولفشدن
^{حکایت} بر من ابتده امثال کلمه در که و له بیت جلد بر پیشه و اید
 حیاض و انهاره مشکی و از بار و انجاری حد حساب و فکک شمار دن بیرون
^{بیت} کل و بید و غمشاد و سرو و خندک بهم چشند شاف و بشاف تنک
 پیشه و بر صشر جفا کار و اید و ماده چنگ و بر خاشه اما و بر پیل تن کرم
 فلکی بر علم ایل کور کیشکار اید مردی و شمس کرد و ن هیبت مطوت
 کا و کینحت الثرایه فرار اید مردی ^{بیت} خشم و قندم کوسن سید چندان
 اولو مردی هیبتدن آب سندان کوزی کویا که تنور بر آذن و بانی غار
 پر انکر و هوا رسفک و ملشعفی و ظلمی ستم مو فایده و پیچ وود
 خون حیوانانند آکی ده قلب سباء میانند هنک و فک و قمر و جور و مشهور
 و معروف اید و هشتم و جوشدن بر سه کوش و اید که لیل و نهان در کمان
 خد متکان و وزیر مصلحت گذار اید چون صورت حال بوموال اوزن
 انک نتیج ظلم و تحب و بی دادندن قورقدی و من ایمان طالماسلط علیه
 و عیدندن خوف اید و بفرصد اند که اول پیشه دن رخت اقامتی کورت
 ملو زلمی تر کاین و بر کوشه ده من و کما و لو ب غزلت و فراغت کمر بر میان
 جان بر کاین ^{بیت} بتس از هجت انکس کز خلیف با زار و با تشهر که
 نزدیک بیم سوختن دارد و بوفکر ذمیرایه متوجه اید که در یک بر پیشه کنار
 کلاه کورده که بر پیشه نیشه در داند بر د خنک عرقی کسر و من با بید

و بعضی غرابیاد و درخت زبان حاله اکا خطاب و غراب اید که ای ستمکار و دل آزار
 نهی بجای نیک نشسته لاین که عروق بشوین مرتبه سندی و تنه پیداد و طریاید سن
 و تیر آزار و بناست یقین خلوتی راحت سایدن و منفعت میبود و نهی نیکو
بیت مکن بدی را جزا بدی باشد پیش اهل وقت بدی بدی باشد پیش
 انک زار لغت التفات و اعتبار ایتوب همان اول ستمکار لون او زن مقهور
 اولدی بواشاده ناکاه برادر کاندن تیر چیر کی میکنند چقدی و تیر قعدی
 موش زانت ایدوب بهاده دم قلوب نفس سورافده هاتنه چکدی سیاه کوشن
 صورتی تیر حاصل قلوب بلده که آزار نر آزارد و غیر غنای کور موشن
 و خار کن کل مراد و ایر موشن و خار خار و غیر غنای موشن **بیت**
 بدی چکنی و نیک طوبی میداری جز بدی بود جزای بدی داری بهاده اول زمانیکه
 مل موشد تیرش جوئی فراموش اندی و موشن حال و فارغ اقبال بر درخت سیاه
 خلقه اولب یاندی و اتفاق بر خار پشت بوی طبع ایل اولد شتی کشت
 اول مقام کلدی و آنی خواب غفلت بولب نعت و غنیمت پلدی و فی الحال دم
 ماری اغریه طوبی باشن بچر چکدی فارغ اولدی و مار غایت اضطراب
 گامی پو قتاب ایدوب سپرین سس انگ تیر خار و اوردی و تا بجه اعضا
 نوک خار دنی بوی سوراف اولوب هزار ناله ایل جانن مالک ناره اصرار دی
 سیاه کوشن منفره روز کارده و تم اعتبار آخر حایه قلدی اما چون مار کار
 قالد و خار پشت کریم غفاد و باشن چیرب بعضی احشای مارده که غنا اولمینه
 صای ایدیتنا اولاندی بعد باشن مین کون چکوب روی سطر زمین ده
 حقیقی کی طوبی اولب یاندی ناکاه بر مرده باه کسبه اول حواد کز کن اول
 مقام ایردی بلدی که با وجود خار کل مقصود ایر میسود و کلید مکن اذین



آرد و ای حق متعین پس غار پشتی پشتی اوزن و دوندی و **واسته** بتول
 غمکی اوزن بر قایق قطع کوندی و خار پشت باران اولم اینه ایل مدی
 باران سعفتدن باش طش چقدی و دوبا به اندم بوغازن حکم طوبی باش
 قوی بدی کوشتن آشتهای تمامه اکلاندی بوستن اول مقام قودی کلدی
 بنور رو باه فراغت کلمی حاصل اولم کوردی بر یک دوزن کور کی درین
 بر کوشدن چقا کلدی و دوبا بوی خواب غر کوشن اولوب پان پان قلدی
 و لم و شجیدن جوی الکلب دفعه ایدجک مقدار ییدی بعد حفق قلبی
 یاند و اویودی سیاه کوشن بواجی بلی که هر یی تحقیق مکافاته دلیل
 ایدی کورب نهان خفا قضا و قضا و قدن کلجک حاله آخر منتظر اولی
 طوره ی ناکاه کوردی بر پلنگ تیر چنگ خشمناک بر طرفدن کلدی سکینه
 متبه اولی نیشد لشکار له سیندن دلدی کلجک قلبی طش چقدی و پلنگ مکن
 صیاد کلجک هندن غلص اولشدی صیاد تیر خدنی کانه راست اید و اوردی
 و شمش ایدی چون پلنگی سک مشغول کوردی اما ویر یوب بهای قفسه
 خدنگ دلدوزی پلنگ جاننه کوندی تیر بر امت صای جانندن کوردی
 صول جاننه چقدی زمین قو که قوت دیدی زیا آفرین و احسنه دیدی
 فلک گفتا خوش است آن قفسه و شست زمین گفت آفرین باد ابران دست
 بنور پلنگ دفعه حیلندن روم و اراکین صیاد کلوب بونی اوردی و سر غله
 بوستن بدندن بونردی اتفاق اول مقام بر اسب سوار تیرش اول پلنگ
 بوستن که بغایت منتش و دگرش ایدی طبعی و شادی صیاد اول باب غنا
 ایدوب عاقبت حکام لوی محاصره و مجادله محاصره ایستایه ایشدی ایشدی
 کار زار و مرد سوار شمش ایدار صیاد که باشن لغندن آردی و بوستن

طرفدن

آلوی بولد کردی هنوز من فرسنگ که تشریف داشتی بخت قلدی سوار پشت
 روی زمین شوی بقله که با اول زیا اول مکان جهان ویرد **مسلمه**
 زمان برده امان ویردک سیاه کوشش بوی تجریدی که هر بی عین بقین ایل
 معاینه قلدی سبب زوال فلان و کان و موجب مزید ایقان و اطمینان اولدی
 شیر چون اندن بوجالتی کوردی حضوره دعوت ایدون ایتدی بنم سایدون
 راحت ایلن و آستانه فک دفعه منور احسا مستغرق نعمت ایلن در کاه
 گنگ و ترک خدمت و ملذمت اینک سبب ندن سیاه کوشش ایتدی بکا بر فاطمه
 ایتدی و سودای دلم بر سودا غروب ایتدی که نکلیه اقتدارم و این صبر فرام
سویلم اولورم سویلم هم را ز آجلو **بیت** حال دلخوشی ازین نیت
 وزیم رقیب باز کفن مشکال اگر وقت ملوکانه امان ویرد ویر و جمل غنچه
 یوردی که انک نفع من مکان پذیر اولم حال خاطر دی علی و جالتی م خاکبای ملک اعلو
 ایدم شیر ایتدی امان ویردم و عقد عهد و مقرر قلوب امانه بولد قلدی
 سیاه کوشش ایتدی شویله معاینه قلدی که نیت ملک آزار خلعه مصر و فید
 و غنائ قد رقیبک لره اینا و اضران معطوفند دلقنیش جفا سیم ریشون
 سینلر خان آزار ایل پر تشویش بر بومورتن بغایت ترسانم و بوعین
 براسانم **بیت** صقین منطوقدن کم نالشی ایلر که نالشی و ایلر بوجالتی ایلر
 شیر چون ملک کوشش ایتدی در این خشمی اضطراب اید و بوجالتی ایتدی
 اما عهد معهود و منجی ضروری کند و نفع جیب و اول جواب مرمر بر اید و ایتدی
 سنک حقن خود دینم جانم شتم ستم صادر اولدی بلکه سنک متعلقانک
 بندن بخید خاطر اولدی پس سبب اعنایتدن فلان انک حکمت و سبب و حیا
 حمایتدن کنایه باعث نه سیاه کوشش ایتدی بلی عواطف شاهانه و

خار

و بخت مکارم خسرو اینم تا زینیم اما هیچ صاحب قلدی ملک تعدیس کون که تحمل انیم
 و مطلق کنالشی اینست که طاقت کور منم **بیت** وجودت پریشانی و خلق از دست
 نزارم پیشیانه خلق دوست من از پی نوا اینم روی زرد غم بی توانم اخسته کرد
 بودند غیر استاید که ملک بولش بیداد کشا متی دودنه بویانه مقرب بخت
 مساحت بسید محفل اولوب یا شریانی قوریرم یا نه **مسلمه** آتش جوافرو
 بسوزد تر و خشک شیر ایتدی سن شامت نظم یستندن بلکه و میامی عدل
 کی مندن اکملک سیاه کوشش ایتدی هر یک که ممت حیثی استشام را یک کلان
 خردن محروم اولم بلور که هر یک که تخم آزار اگر ضرر من غیر عیبر کور منم و هر
 یک که فحال منفعت دکن خیر من غیر غم منم اصحاب تنه و ان باب تنب
 دنیا دارانکافان اوله کوه شبیه اتمل در که صواب خطا آنم هر که ندیم
 انک صراط یقین بعینه سکا ادا این **بیت** این جهان کواست فعل ما
 سوی ما آید ندها را صدا که چه دیوار افکند سایه دران باز کرد سو و ان
 ای ملک بر بکون عین یقیند بلکه چشم جهان بین ایل صورت مکافات معاینه ایدم
 پشوش و ماری ققمه و خار پشت و پرو با حیل کاری و احوال سک و یکن
 سوزی بلکه تعبیر بر بر محیفه ضمیر شیرین تحریر و تصویر ایتدی و زبان نصیحت
 ایتدی ای ملک بوش که بچ در ختی تیغ ستم کند طعم مار اولدی مار کن هر
 قهر بوشی هله کاندی نوک شوک خار پشتله هدف تیر و مار اولدی خان
 پشت که خار ظلمه مار و تبا ایتدی روزگار آتی کفتار دام حیل و باه ایتدی
 روبا که خار پشتک خار و جودنی کلزار جهان دن قلدی ایتدی سک کرسنه
 قصاب و ان دست آزار و بوسن خلیه ایتدی سک دانی اول پیداکم بخت
 پنجه پلنکه گرفتار اولدی پلنک دانی خندک میاد که کشته پیکان زهر آید اولدی

میاد هم بهرم و طبع کار اولد و غی اجلدن خرم حیاتی هوی شمشیر آید سوار
 صاف و رادی. سوار دافنی ناهوی بر قتل نفس اختیار اند و کما جلدن طبعیت بوار
 اولوب جزای کار سخی کردارین بولدی. فقلیله دابر القوم الذین ظلموا
 ففی السی آلمر حقنهم آشتکان اولدی. پس عاقله مناسب بل فرض و واجب
 بدکار لر مناسبدن آختزان. نیک کردار لر مصاحبتنه آختزان ایله نفسی
 تازیانه حکمتله تأدیبایلین اخلاق او صاف ذمیردن تهذیبایلین. همتن اصله
 نیته معطوف قل. نیتن افعال احسنه به معصوف طو تبت. نیتن نشان
 خرد آن بود. که از بد هم ساله نسان بود. شمشیر نخت قوت و زور داشت
 مخرج را اولشدی. و دماغی سودای قهر استیلدیلر و جسد آملو بولشدی
 سیاه کوشک کلهرن قیله غنه قویوب زایلده. و نصایحی صریح باب طبع
 ذباب غذا یلدی. سیاه کوش هر بار که بوبایی کشاده قلدی. شمشیر کتاب
 آتش پیدای دافنی زیاده اولدی. بیت ای آنکه ندیدی هم از برای عشق
 چندین دم که آتش را تین میکنی. چون کوردی که آنک نصیحتی ضمیم شمشیر اولقد
 تا نین ایدر که صحیفه بولودده. ضرب پای مور. یا جوش خاراده سنان غیا
 زنبور صراخ ایدرمی کار هرگز سنان خار بر خاراه خدمت شمع ن قرآ
 اندی. و یا شمشیر الکوب کدی شمشیر سیاه کوشک بوجرکتد خشم آلود اولوب
 آردن دوشوب اوزلدی. سیاه کوش کز و سن بخار اچند کز لدی شیر اند
 کجوب کورم که آکی آهوی بر فضا صحراده کزده. و مادر مهران انلیک آردنجه
 نکره بانق ایدن. شمشیر آنلی صید قصدا ندی. آهوی فریاد اندی که آهک پیداد
 بوا یکی میون نار سید سکا نقد غذا اولوب. و بوقطر مایله آتش جوعک
 ندکلوانظافبولون لطفایله بکار هم ایدوب. دیر می فراق قرق العیند

و قلمی آتش بجران چکر کوشلی لم بریان آتیه ای قهرمان قهار الله باغشلی سمنک
 واردن صفتن کیم بنم نور دیدیم. آتیه یک سنگ قرق العیند ایلر. بوزر کار کما
 مکافاتن و ظلم و بیداد کار پر آفاندن. بیت چو بد کردی شوا این زافات
 که واجب شد طبیعت را مکافات. نکشیش که ده اند انکی بچسبی و اربدی
 صورت بهانه آنلیک آینه جانن محابه ایلدی. و نور را من به آنلیک تماشاچی
 دیلدی اولد زانن که بوا بولم قصدا نشدی. شمشیر بونر ایکن آن بر صیاد
 بچلین صیدا نشدی. شمشیر بونر آهویک تفتن و زار کینه القای
 بچلین بچل قهر لم هلاک اندی. اند دافنی میاد شمشیر بچلین تیغی در پیو ایلد
 ایدوب آغشته خون و خاک اندی. بیت مکر دشمن خاندان خودی
 که بر خاندانها پندیدی. آهوی صیبت دیش شمشیر میده رید اولوب
 فی زبانی فی فراقدن هر طرفه سر آسیم کن رکن شکار سیاه کوش طوش کدی
 شمشیر کوش آهویک فریاد و آهوی کور سبب جز و فتن عن صوفی چون کیفیت
 مصلی اولدی. آهویک آتش که جان کدازندن یاندی یا قلدی. و کامو افقت ایدوب
 بوبیت نهم و ناله آغاز قلدی. بیت نه که که دلم از غم دلدار ناله از ناله
 زار شمع و دیوان بناله. غرض فریاد فریاد اولد چکوم سیاه کوش کاتیل و بر
 ایدم صراخ که دردی صیبت داروی صیرانه دران پذیر اولوب. بچصودا دلم که اول
 یه فعال اند و کی افعاک عن قریب فراسن بولوب. بیت شمشیر وانه را بخت
 بروی بریان خود بر فتن خوش. اما اولجا بندن چو شمشیر پیشه کدی و بچل
 اولجالت اوزن بولب باشلی به نلندن اوزلش بولب باشلی بولب باشلی
 صفتن غیر آفتاب صفا غیر آفتاب اوزلش. بیت درود دلدن آتش
 قهر می دود و میله خرم که ماه بود و جلد خورشید ایدوب. بر درود ناله شمشیر ایدوب

اما ایسی نیک حال زاده کران اولوزردی **بیت** چو سیل خو رود از دین بایر من
 چه جای دوست که دشمن بکشد از غم من شیر که سایه سی بر شغال و اید که کمر
 و بیاد دامن شکست و **بیت** و من قینو شبیه نیک من نو نو کندن او قیوب کران
 باش چکشی **بیت** فارسی میدان توکل شری خیم بجزای قناعت زده تخریب
 خدمت شیر کله و وفغان و خیر نیک سپهر صورتی شیر صورتی شغال
 التفصیل تقریر اندی شغال آید ای ملک جنود اول که صبر نیست و بنا بخریدن
 سپاه ملوک و عهول اول که تحمل قلب شکن عا کی عوم و کرد بدو تنگنای نام
 و مصیبت بی دلم و دل را ولدین کین صحت و محنت ده عنان کبر و نفس بفرار
بیت دفعه ای که تیر ستم کردش چرخ عالم تحمل کی هر کی سپر اولم و هر حال
 مول اولم ده با قوت صفت اول کم صوبه و اگر آتش دوشه ضرر اولم از باب
 مصایب جبل متین اقطبان تمسکه ن غیری نیجان **بیت** چو بر شام گلشن علی خا
 جفا بوی و خاسته نامش در و صفای و کبان دست سبزه غرور و کانی
 بی محنت غار باد خوشگوار **بیت** از در حجاب پیشه و غایب توان
 در کردش ایام صفای نتوان یافت ز غم دل مجروح و یک سوختگان را
 بنا زین تر از صبر و دایم توان یافت **بیت** کوز که آینه خواب غلغلن کوز که
 یوز که عین عیبت موی صاب و ناز قن حکمت و سکا بر قاپه نکه تقریر این
 و کردار و دنیا غلغلن که حقیقت سکا احسن و جدا از زلفی این بن و دای
 باطن شیر چو بوش و خروشدن بر از نیکو بنیاد اولم **بیت** چو قولم مواعظ و انصاف
 مستحالی استماع مشغول اولدی چو شغال کورج که تیر و تا کید ضعیف شری
 و آجله تا نیش اندی متعنا مقام مناسبت و پذیرد کلام اغاف و دین
 ای ملک هر ملک بر زوال و هر شرفک بر بانی و اردی و هر زو کت استقام

سیم

میهر اخامک بر آن حال مقرر ده **بیت** هر ابتدا بر آنجا بد و هر فاخته بر خانه ایله مقرر
 بر آنست و هر که آخرین بر غم مد غلغلن هر شود که عقیقه بر نام منقسم بر مشرب و اید
 شهاب زوال صفا اولم **بیت** چو عقیقه عمریت میدرد که غوا ایل عین الکالدین
بیت و ارمی بر خاطر که غدن غار غازی اولم **بیت** قاذ بر زده که حوادین غبار
 یو کستان جهان بر نیکو خدمت نعلی **بیت** کوردم بر کل که خاز جاکندار کا و لیم **بیت** هر فاک
 تدا بکسیت **بیت** و هر غایب تر ابعثتوب **بیت** الا روه که منزل بدندن کوی چش
 و جانکه مرگه تندن رحلت انش اول **بیت** کمال یغیبت یوب **بیت** و غایب الموت
 هر که که خدمت عمر آفراده و زان اجل حاضرا و **بیت** ملک الموت بر آن امان و بر
 کوز آجیب و قضا امان و بر مز **بیت** نه قوت و زور و مال و وفور **بیت** چو اهرام
 فایر و بر و نه مشر و زبر و اعوان کثیر و حیل و زور چان قلوب **بیت**
 لا ارا دلفنا و لا مانع حکم لیقننا **بیت** امر اکان مفعول **بیت**
 ز اولم او قن ایل سپر **بیت** نه زهر هر مایل افی تر **بیت** کک خرم دهر یلم و بر
 کک کلخی دهری او دیاق **بیت** مل کوم الهوم من وافق و حل **بیت** اسام اعظام
 چون فریاد و زاری ضایع در و جزع سو کوار غیری نافیج دن **بیت** بفرده قضا
 رضان غیری یلم و امیر دن **بیت** یور کجه داروی صردن غیری یلم **بیت** شفا مستقون دن
 لا یستطیعون حیل و لما یتهون **بیت** **بیت** یافضا اذل و حکم قدر چه توان کرد
 در چنین واقع جز صبر و کرجه توان کرد **بیت** هم را در دلد خاکست و طریچه توان گفت
 هم را بر بل مرکب که در چه توان کرد **بیت** شیر اید و عجب بو بلول نیم فرزندل **بیت**
 حادث اولدی شغال اید بو بلول کسکان تولد **بیت** یکنه و افکار با عشا اولدی
 انصاف ایل که اول بیدار که صیاد دن **بیت** شکی که ل که المشن دن **بیت** سایر لر سندن
 انک ضعاف کورشن دن **بیت** بیکنه و پکان بو بلول سنک عکک کا قانندن همان

کاتین تان خوش مشایه در سنگ که مثالان اول هینم فروش مثله که آید
 آیا بواشیم هینم نه در دوشده عجا مجنون هینم نه بیدن طوشت یک
 شیر آید بخر روایت اولی در اول **بیت** شغال آید آخبارد کلش در
 بر ستمکار و آید که وقت میفرود فقر یک هینم من ظلم و صیفا یله اکوت هنر
 توقف و تکلفه نصف قیمت و برده و فصل شتاده اغنیایه تنیده و تحویل
 تحیل و تکلیف آید و بضع بهاس آید و بی هم فقر آنکه جفا سندن عین
 اولمشده هم اغنیایک پیدادند فغانی قالشده **بیت** سینه دل سنجشکان
 زو کباب کله محنت زده کان زو خراب بر کوب بر سره زندک هینم من ظلم و بی
 آکوب اول فتن نامراد و نیم بهادن زیاده و برده در ویش بی فواید
 دعایه امت بحیب الحاصل اذ ادعایا جانده رفیایوب جبین نیازین شش
 و خفوه اوزن وضع اندی **بیت** ای ظالم ادعای بداین مشوک شب
 کربان دعا کنده که خون از دعا جکی بومحل بر صاحب دلیر شد کینیت
 و فوفدن مکر اول ظالم زبان ملویتی در زاید و بآندی **بیت**
 بخت از تیر باران ضعیفان دین کین شب که هر چند منعنا لایق قوی تره غم
 اول پیمان که درگاه حضرت حقن عین ی پناهی یوقدن بوطریق کیم اول
 لکه هر کیم ناصیه فروزان شمع و زان کی دل بریان و دیر کربان در شک
 روان آید و بی بومقوله معاطله خانه سینه فقرای آتش پیداول یا قیایند
 و نفس خون آشامی شراب لعل فام خون دلایته مله قاندره **مستمر**
 مخور این قد که فرد انجان خولای آید ستمکار و اول عزیزک پندندن زیاد
 پنهان و لب غایت کبر و نخوت و کمال محبت جا ملتدن بعزیز در هم
 و بی بیک فحاشیه و هم آید و بآندی بروای شیخ و زین پیش من در هم

که دو صد خرمن آفتاب یک جو خرم در ویش اندن اعراض تفویض و انقباض
 او نه کندی قضاای آفتابان اول کیم مخزن هینم آتش دوشده آندن سرایه
 آید و جزوی و کلی متاعی نه و آید یله طوشتی علی السحر اول در ویش
 باقیم مقام کلوت ستمکار و برده ای که خاک تر پسترنم اوزن او تو
 متعلقاته آید و عجا بوضر بنم هینم نه در ویش یله و آید بواشیم سرایه
 نرودن دوشده اول عزیز آید و دودل در ویش نرودن و سوزینه
 دلیر کردن **بیت** خد کن ز سوز در ویش یله که در ویش در ویش
 سر کند ظالم باشن اشغایند و آید و کی فخل نادام اول طوشتی
 کند و آید مقام انصافدن حجا و نایند لم و اول تخم بله که بنی کشند
 بوندن عین یله و اول شجر جفا که بنی کشند بوندن عین یله و شجر
 کرب **بیت** مخم نار استی کاشتم بین له جر تاج بر داشتیم بوشلی کتو
 تا بدستک فزندی که نازل اولوه قضا سندن سیرک یک پچ لری اصل
 اولوه بله مکافاته دن انلرده همان بومیت مبتلایا و ملشدن آما یغنیایند
 حیرا الله و قوام مشلخون چون غیس یلر ستمکار و صبر ایلدیلر مس و افی
 حیرا یله و بیک فخر بر صبر انگ کس شیر آید و ما مولد که بومقوله
 عبارت روشن آید بیان و بود عوای بیت و بر خانه عیان آید سن شغل
 آید کستانه لوی اولسون ملک نندن وارا اوله و عمرندن نه کیدی نشن
 وارا اوله شیر آید و قریبیل در که و آید غنیدن صوای و حوجه خرام ایلدیم
 و صوایه فایده و اربعین عالم ایلدیم شغال آید و بوندن مله در ملک
 ماد حیات و بدد قوی و آید اولمشدن آید و لیم حیوانی و دم و حوش
 بیابانی اوله پر و شش بوشدن شغال آید و پس بویوانانک بوقدن

التوکل دم ولجہ وقت وقوع بولک . بدن و مادر دل کی یہ وزاری و غریب
 سو کواری آیا قلم یلمی . وائلک متعلقا قی حرق و فرقت و آتش سوزدن
 کچل صبا و لن دکن شحمی سوزان کجایان یا قلم یلمی اگر اول دلم و سوزدن
 احتیاز و تنگ دم و تنگ جرم بدن اجتناب ایلمید که حال بود و اقبو
 اولزد که واک اول زبان تبعه جوهر پیدای یاد آید و بے ناحق بر میان
 دو کد از تکاب ایلمید که آلا ن پیدا دینا دجلو د نام و نشا کوهر مذک بیت
 توانا کرد بر خلق بخشایشی . کجایابی از خوشی آیشی . جوهر لهار بیت
 بنا لاهی که بر جا ریشند مری . اگر ما بوسیت اوزن با و ما و لوت
 خواخا رلق و ستمکاری صفتی کند و که لوزم قلنس بود کل هزار حسن آن
 بونک کی بلدی کفنا اولد سوز و مادام که خلق جها ستمک پنجه جوهر کد
 و چنگال فکدن مراب اولد . نواب زبان بر آن اما وین یوب بکان کد
 دوران اند و مکظم وعدا و تک جزاسن بواسن ای ملک عاقل اخلوقی دیور
 رفون و مرمت آراسته قل و تحلیب حیوان بله فایر و دن احتیاز آید و ب
 عین الیقین پس که دلازار روزکاری راحت یوزن کوهر سوز و ستمکار هر کد
 مقصود دایر جزو بیستان آن دهرادی بوسن دیر مرز **سبزه**
 کسین دست ازین کان تیر مرادین هدف . چون شیر کوشی شود بولک
 استواء قلدی حقیقت حال اک منکشف اولوب . بلدی که هر کردار که نیاسی
 اینا و آزار اوزن اوراد عاقبتی ناکاملقدن . و هر ملک که اساسی اف
 واضرا اوزن مبتنی اولد . خاتمی بد فی جام لعدن . بر زبان حال ماضی تذکر
 و تال مستقبل فکرا ندی . و اندوکی افحال ندامت آید و بوزن با بله متلا کند و
 آید بهان عمر که اوقات شغبا بایده غزان سخیب مبتدا اولد . و قدم قدم

با عدم گنگی سفر دور و دراز و در آن سفر انکار دم **نظم** . عالم باغنگا این غنای
 کشتی سفر از آن غوالی محبت نقش ایلمی و کوی پیر که اولدی و کوی و کوی
 اولدی و کوی قدم داسل شرم . صفت فاشم کاذا اولدی و کوی . من بعد معقول
 بود که . تحصیل زاد معاد مشغول اولم . و آزار خلقدن فراغت و قوت کفایت
 فراغت قلم . آن چوق غنایم و آن قوت الک الک المن حکیم **نظم**
 بیت و جنت مرغان نفیس و خوش دل باشد . که نیست سر انجام هر کد که هست
 ابرین ریاض و در جنت و جنت رحیل . رفاق و طاق معیشت چه بر بلند و جمل
 پس ترب دم و اکل دسم دن فراغت اندی . و اول پیغمده بولن خشک تنی
 فراغت ایلمد و کد و نیایدی **سبزه** . هر کد قنوت بخشک تر شجر و بر آ
 شغال چون کوه دما کد شیرک غدا سوزن و خجاوله اگر حال بونوال اوزن
 کد رسته شغالک بر سیاق قوتی بر آید قمر . نیا و بچغور اولدی بر دفعه دخی
 شیر خدمت کلوت عالی خاطرین سوزدی . شیر اتیدی میان صفت و برکات
 نصیحت خلعتدن علی یق قطع آید و بیت شکم بر ستمکدن خلوص اولد و کوهر
 نعت دنیا محنت دکن . مجاهد و ریاضت استیناس قلم **بیت**
 دین بجز آبگون چو کی آب خوشی بخورد . دل از آب خورده جها سرد کرده ایم دکن
 شغال آید و بوفک صوب صوابدن دور . و صمت استقامتدن بغایت بون
 خلعتیک بو و فیودن دمان کشا یتری کشاد و د . بلکه تفرق و لی حال سابقه
 زیاده در شیر آید مخلق بدن نه نیبلم متفرد اولوزل که اول ناندن الی
 یومنا هذا الان بر حیوانک کلاسه سزندن بر قطن قان ایچدم . و تنج و دنا غی
 بر شخسک جاننا تیز ایتوب دمان خواخا رلق می بر ننگ آزار نه آچدم **بیت**
 و رنم بخیر پیدا پان پان کشته . پچوکس نرسا غم پچونی و فراشن شغال آید

بل تا معتقدی نه د و دیانت بودید که از آن سکا تعیین اول فزون
 مرده این سن و سایر جا غیر که در آن وقت محکم و غلظت شد که کوه
 این سن بلز میسن که بویشت نک میوس سستک و ده درون قوت و فاعله اول
 بجان که قوت لایموتلری بویوشه درین عن قریب هله که اولب آنک
 کتا می و و بالی اید کتباد کردن کتباد می خوف اید که سستک بوجهاش و اخی
 آنک مکافاتن کور سستک خاکل همان اول خوک مثالی او که بوزنه کتباد
 غصبت اندی و د خین سن تارا بویوشه اندی شین اید بچرخ روایت او
 اول **بکایت** شحال اید و مثالن کلش در که بوزنه به مدد توفیق
 انبای جنس میانن کان قادی و بر پشته کوشه سندن توشه قناعت اختیار
 اید و ب قادی **بیت** عارف کوشمی و ان که قناعتدن ای عاقله توشمی
 اولون که قناعتدن ای **اول** پشته و پنجه انجین غامی و اید که بوزنه آنک
 چنوردی چون مرور کند اول نعتن علوت نقصان مشاهد اندی
 عاقبت فکر اید و ب کت و کت و د اید و بیاید که حیوان جنسی مطلق غذا ستر
 ماکولات نوعند بویشته ده انجین دین عین سن بولتره اگر بویشتی و اید
 اتیوبی طری و تان ایکن جلد سن اکل اید هر هم وقت شتاده بی برک و نوا حق
 مقزده بر اولی بود که هر کون بر انجین غامی سکتباندن قدر کفایت جنب
 با یوسن قوردم تا بهم تابستانه فراغت کج هم زمستان محفوظ اید **بیت**
 ز بحر توشه باید کشیدن و بخت تابستانه اگر خواهد بی کاسایش شدن سستان
 بولسوب اوزن بر قافه اغامی ملک میوس سندن بر نیدی یا یفس و خین
 بر کون بر انجین غامی حقوب قاعد ساقه اوزن انجین دردی ناکاهه
 بر میا دکن نفم تیوندن و هم اید و ب قافه اول پشته به تختن اندی

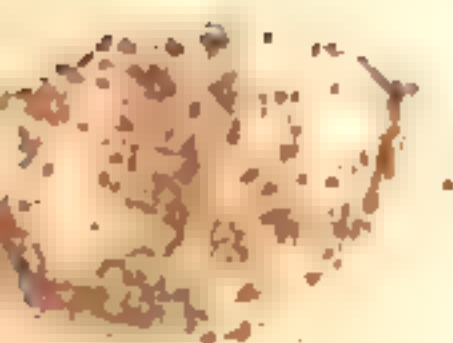
و
 و

بر درختی که اید و میوس درختی کور و تا اول درختی اید که بوزنه آنک او شین
 انجین دینردی چون بوزنه نک تیر نظر خن بر راست کلدی عاقبت اضطرار
 کمان کیمبو قباب اندی و آهسته کند و اید **بیت** انجا پیدا شد آیا این
 ناکه **دین** بله و ناکه مار اخدا یا و اریان چون بوزنه بی باله و درختن
 کور می مرجه اید و ب سستک بختن کور می **بیت** مافوم غریب نواز
 اید و ب مره العاقبت اید میوس ویدی **بیت** بوزنه دافه در سله مد مکرم
 دوی نفاقند حلقه کلمه آغاز اید و ب اید **بیت** باغ امید سست
 فرامان کلدی خانه عالم غیب دین همان کلدی خین مقدم ای ضیف مبارک قدم
 چون شرف نزول اوزانی پورده و لعبد که الدن کلدی و کیم خدمت ایدم غوک
 ایدن این برادر خین الطعام حاضر رسم ضیافتن تکلف له زم دکل علی وفق
 که سدا اید و اهدن بر کله لم و غلبه جوعدن بی مجال لطف اید بی خاکل کون
 اتمه و حاضر نک و اید کور تکلف کیم بوزنه دافه زبان اعتدال بر نیا
 اندی و همان دم درخت انجین یخریکه آنجا اندی **بیت** خنیل شتهای کا طله و
 انجین لری بویوب اول درختک میوس سن تمام اندی بعد بوزنه به متوجه
 اولوب اید ای امین زبان کی میوز تقو راشتها التها بر دین و نفس
 غذا طلیسین دافه اضطرار بر دین لطف اید اگر ام ضیف سست رعایا اید و درخت
 آخری بخت کیم اید و ب بوزنه منت اید بوزنه طوعا و روعا بر درختی دافه
 سکتدی **بیت** خوک آن مدترم آنک غرندن اش قویوب **بیت** درختا حق اشارت اند
 بوزنه ی یاد بخت و اولوب اید تا بهم غرین دایم اضا فدن طش کتدی
 کشت مر و تندن اجمال اتمه بوسکا نثار اند و کم بر آیلون قوت و من بعد افشار
 نشان قوت یوقدن **بیت** زین پشن کرم غنیمت کور خوک خشم الود او کون اید

مهبط سخاوت غیری و آسایش و مسکنی و نور و از ذات لایبیدی **نظم**
 خرقه عادت آن ادب فرقه تو که دنیا را بپوشید و بنا بر تو که تا جوی تو مشی باطل و کرم
 و در عشق اینده بجای می خورای و در راه آفتاب می روی مصاحبت و با کافران
 تمام همتش احیاء مرا هم شریعت مصره و طوطی و در کمال غریبی امضا توان زمین
 معنوی است که در مرغ محبت دنیا غش در ناخنده آشیانه قلمش در جبهه
 قلمش میر جانی بر تو التفات صالما مندی **بیت** خوش که گذشتند با کج
 فرشته که سایه بسوی این جهان نیفتدند **اول** زاهد صله به خوار و در
 دثاره بنو عدا اید هر فواید که **قد غزاین السعادت و نورانی غزاین** که در جوار
 اول و در می مصالح نثار اید در می و طعام چاشت و شام و فقر و انعام
 مستحقه ایثار اید در می **بیت** و سا کو کبا ایشا بر بهر ایشا و بر بهر
 ایشا را می اثر است **بدرمان** اتفاق بر صفا و انگ زای به سه معاد اولی
 زاهد نشد که اگر اید احیاء فی شمع که بیدار شد و شاشت و شاشت بعد از
 تقدیم توانم اکیام و مرا هم طعام جواهر کلمه و رسته مصاحبت و اتفاق و
 و بر و با استغفار آید که نه جانبدن کلوس و متعبد که نه دیار در نظر
 که در **همان** آید بنم سر گذشت و در و دراز و در و حکایت ستر تا بر
 و قایق حقیقت و قایق مجاز و در اگر اجازت بیور تو هر سه آزار بر بیل اچا
 بر شتم تقریر بر آنک جایز و در که تفصیلی تجیر و استاء ده اله و اعلاء قاهر
 عا فرود **بدرمان** آید هر که که آینه قلبش در نک حیرت و نک اولی
 بر فقه در بر حقیقتی متیر و در و آنک که پای عقلی غفلت نکا وید قلم مجاز
 منب حقیقت عبود قلبی مقرر و در **بیت** زهر بانی بجز می توان خواند
 زهر آفانه فیضی میتوان یافت **بدرمان** سر گذشتگی حکایت اید توقیف

در جوار

و بر سر در بن مشک کی و شکایتی با تمام اعظم اید تکلف چکه مه آید نای زاهدانه
 و غلبه بیکانه **اکن** چه نیم اگر آن نسکیم ترکست و چون اما اصل و ظم و نکستان
 اول دیار و در بن خیار ایدم و غرض من ماهر و استاد ایدم **بدرمان** تو فرست
 آتش آتش بد تاب و بر زدم و فرار محنت جانید ماین جهان در بریان مانا
 کفر و **بیت** کردم ام خوب می شود تا که **اول** از تو روزی بیرون کشم
 اول و یار و در نیم برج هفتاد و دهم **بدرمان** که میا غرضه و خانه مصاحبت
 و بنا و حق استوار اید **بدرمان** هفتاد و نهم بران بکایار لوق و بد کایار لوق اید
 مستحق بران غلامی دکانه کون و در می و طلب غنم و تخفیف و تسبیح اید و ب
 مهلت و مصاحبت کو ستر در می **بدرمان** ای حاله که بازار صنعت کرم و فان بر می اید
 بر کو بهر بنی بخت دعوت آید و غرض اید ضیافت است که قاعده از باب مر و در
 بر حقیقت رعایت آید **بدرمان** و لا اطعام و ملکی مفاوضه مشغول اولی و در
 کلمه و در **بدرمان** که یک منفعت کبک مقدار و در و بیضاغت بود که نه قدر
 عالم بر شتم اظهار اید و **بدرمان** آیدم نیم مایه دکان یک می غرض و در و **بدرمان**
 اوله فایز با بخت اهل و عیال ملک قوت کنایت این ملک مقدار و در و ایاصل
 اوان اکی اوزن محمول و آید و **بدرمان** چون برین نفع تر کار می آید
 برین دستور و در می بکارم **بدرمان** ای حاله که سجان الله شک نفع کار
 چندان اعتبار اید بکلی و کلش بر عیال اید و درم که شک کسب سود می
 عذ و حاصل فوق الحد و **بدرمان** خود غلط بود آنچه من پنداشتم **بدرمان** آیدم
 خواج **بدرمان** سوای یک فعلا و در و کسب و کار که در جواب و در می
 بر صنعت کایسی **بدرمان** و غایت **بدرمان** که در نیم اگر از محمول کلی تحصیل
 بر بصر غرض اید **بدرمان** که در دانی و اید متفق و در کون و در می



بر دانه خشکیش که آینه برآورد چون بر آینه دوشوب بینه اندن
 شاخه لایون کلور و قوت اخلاقی باشد بر قوت خشکی اش پدا اولور که در وقت
 لایون شماری حساب در برون دره بوند ظاهر اولور که بنم حرفه کسود و سایر
 اضعاف مضاعف افزون دره نزار غافل از حکمت بیخود دره که دره او
 یکی حرفه اولی زرد دره و حرفه آخری که عین دره اوله ای اسم زرد دره پس صنعت
 زرد عین زرد دره فله حاکم بر دانه و اصل اولن عاقل عالمی که برت
 احمد یکدیگر زراعت در دین که قتل و قاتل **بیت** جستن کین بتا
 عمر نمایون دشت روی بر خاک سیاه اور که یکم کیم است چون
 دهقانن بو کلاتی ایستدم سودای سود دهننت سودای قلمر و هجا ایدوب
 و احوال طیار لعدن و از کلوب تهیه اسباب زراعت اشتغال اندم بنم جوارن
 بر دشت بر زمین کار و ایدی که کرامت و عبادت و قناعت و قناعت
 بر دیار ایدی **بیت** بگشته از تکلف و نیشسته کوچه از اسباب این
 شل قانونی شسته چون بنم حرفه قدیمی ترک ایدوب تحصیل صنعت آخر نیت ایدی
 ایستده بنی قناعت دعوت ایدی و نزار غافل از ایدوب ایدی ایستدا
 غول نواز اید که خزان غنیدن سکا حواله اولن شل و قناعت ایدوب زیاد
 طلبان که صفت طبع خود و ملیه کار که عاقلی بجایت نمودم و نامیم
 حال لایون بحر بیوم و بیوم بر قوم دره اولی که ملک قناعت مالک اولون
 پادشاه غافل و غول که طریق حرم ساک اوله آتی منته که آدم **بیت**
 قوس جوی می شکری می شکری تا خودی که مادم فریب بر ایدوب مرای غنیمت
 بو صنعتن چندان صنعت و اصل اولور و روز و شب تعب چکنی که کفایت
 زیاد و نفع حاصل اولور و فواید زراعت بر دین زاید ایدوب که بله بر لایون

قناعت

قناعت حرفه ن فواید ایدوب بو صنعت شروع قلمر دل پویشی رسم و روز
 اندن بنم بر فقر و فاقه شراب و خوشگوارن ایدوب بهت ایدوب بو صنعت
 اولوب معاشم و وسعت و رفاهیت که در دیش ایدی بوزانه دکن سک
 بو حرفه موقوف ایدی و عیان انتعاشک بو صنعت جعده معطوف ایدی
 بو حرفه که حال دین اکامیا شرت انگ دیلن زیاد و دشوار در و بر کانی
 هان مشعلی حار دره شاید که ایک لوانته کا بو حقه قیام قلمر
 و بو و طایفک کای بنی عین سندن کلمه میس نهان خانه آرزودن هر امل
 ظنون کلمه شویله دکلر که البته و فو مراد اوزن محصل اول **بیت**
 دانش رفیقان که دور و درازانست از کوچه معصوم بیان از قناعت
 کند و طریقه نطش کیم هر کیم که کند و حرفه ن فواید قلمر که دویه ملقم
 صنعت مشغول اوله اکا اولیلونیش که اول کلنک بیدش بر لستفان اندم
 بنم اولش در اول حکایت بر ایدی روایت ایدوب که بر اعزالی دله
 کما دین کازر لایون مشغول ایدی هر کون کور دردی که بر کلنک جویبار کنار
 کروب بولد و غنی شکاری ایدوب و مساعدن اخشاء دکن اکلم قناعت
 ایدوب هنگام شام و اوی سینه کیدم بر کون اتفاق برایشه بین بر اول
 نواحی دهر بر فیه کبوتر شکاری ایدی و کوشش نر مند آشتهای کون بله بر نوب
 باقی سن از خودی کدی کلنک پاش نک بو پیشه کون عیال کند و ایدوب
 که بوجانوں بو حقه حقیق لایون و کبوتر شکاری ایدوب بر بویال و بال و منقار
 چنگال اید بو حقه قناعت ایدوب لوجرم بو صورت دناست شدن ناشی در
 بنم چون بو حقه غنیمت اولوب بهت بلند در بهر مندا و لیم صلور و کما
 من بعد بو حقه نزل ایدوب باز بلند پروان کوز ایدوب و شاهی کون

فرازی آید و پیاده اوچدیم. **نظر** بر آسمان نیز مقدار مدخله می آید و سیخ
 کو قاف نچ چنگالیدن نجات بولیم **بیت** دود که تشنه بنجر د بکوه
 سیم بر این بنام در فرود زدن دانی که با لایرند پیش کار مشترک تر کن او در
 و صید توی و کوتر متر صد اولدی کار چون کلنگ جیر تنی و او که کندن
 فراغتنی کوردی **مثنوی** متین اولوب دین عبرتله ناطق و عاقبت حال عقل
 اولد ملوردی **قصه** کو که اول فضا ده بر کوتر ظاهر اولدی کلنگ کوتر صد
 قصه ایدوب پر واز کلدی کوتر لب آیه متوجه اولوب ساحل جاننا اوچدی
 کلنگ کما عقیق کیدر کن ناکا کنا رجویان دوشدی اتفاق ساحل یی باره
 کل آیدی پچان تک پایی کما باندی هر چند که طبطاب ایدوب افراط ایددی
 دافعی اچری کدی کار زنی آئی کلدی آئی کندی **قصه** و سرور موفور خانه
 کیدر کن بر آشناسی کورب صور دی که ایش هذا یاسیدی **انرا** اچری جواب
 ویردی که کرکی تکلف البصید و وقیو القید یعنی بر کلنگ در که باشیش
 هوس قلدی کدی دافعی قید میدر کفتار اولدی **بومثل** اول اجلدن کورم
 تا بیلدس که هر کشی کند صنعت مشغول طریق قدیدن طش کلنگ کر که چون
 پیر غریب دن بومثلی استماع اتمم نیم دغدغه عرم دافعی زیاده اولوب اول
 نصیحتی که محفل خلوص مدد مبعث ایدی **اول** هوس و زور ثابت قدم اولوب
 ماندم خیال زنی کما ایدوب **دهقنت** اسباب بر کورم و بیضا عتد حیا که
 قادر ایدم **الکات** زراعت و ادوات عراشه ویرم و بر مقدار تخم اکوب
 دین **انتظار** راه حصول محصول طوب طورم **بومثال** نیم و غیا ملک روزی
 تار اولدی و کله زندگانی باشم طار کلدی **مخبر** از لوباری جز روزی
 واصل اولوردی **حاله** برین مقدار تحصیل حاصل این منتظر اولوب **اول**

کندوب آید مخطا اندک که نصایح مشایخ ایشند **وار** باب تجارت یک کلک بنای
 امور که پیش نهاد ایدوب **انک** و جیبیل ایش اندک و شندی خری و بومیدن عاقر
 هیچ مردن شکایت و اصل او **مثنوی** و محقق موم ایچین ضایع اندک اولور
 برینله دک حاصل اولن حاله صله بودر که بر کندن سرایه ایچین بر قایق
 استغافل برین سن و بیخبا از لوب مباشرت ایدوب اسکی طریق کیدر
بیت انکس که بکار خویش سرکشته شوم **بزان** نبود که با سرشته شوم **مشرک**
 خولج لرندن برین بیضا استغافل ایدوب **بنه** ناطق دکانی اچدی **اول** شغل
 برخه مکان بسیار ایدوب **تخیر** و تره دتخن زین دلم صاچدم **گاه**
 زراعت مصلحتی **محراب** کیدرم **وگاه** کسب کار ایچین بزان کلورم **چون**
 بومثل اولوزر چیدی **خدمتکار** خیانت ایدوب **مایه** و سوده د موجود **الک**
 قایدی **و محمول** زراعت دافعی انواع آفت یثوب **خر** یک ایچین عشر عشر
 حاصل اولدی **پروا** ایش **و جواب** ایدوب **حالی** علی القیصل **اعلوم** ایدوب
 ایکی **علا** دافعی اشتغالی و ایک نندن دافعی زیان کوردی **اعلوم** ایدی **پیر** عابد
 چون سرکشتی استماع ایدی خندن ایدوب **انید** و عجب مشایخ دن سیکر
 اول **خوف** و مویک حاله که ریشی ایکی عومرتنگ **انید** ویردی **بر** استغافل
بجه اول **شور** اول **حکایت** درویش ایدی **روایت** ایدوب **بر** نیکو ای
 عورتی واریدند برین زیاده **قاری** ایدی **و بر** عاقلی کی طری ایدی **پوش** شخص
 مرتبه و ارشدی **و بنی** مقتضا **علا** و زون محاسنک اکثری **اغ** مشایخ
 عورتلر یک ایک نندن رعایت ایدردی **و باب** محمد زرم **علا** و عری طوب
 بر کچه برین مویک برین سینه کدردی **هر** کچه برین سینه اولورم **عیادی**
 بوییدی که حساب **و القی** که ایلن بوزن یوردی **باش** زنگ **ناتو** سوزن

بر زبان او بوردی. بر کوه زانی زن پیر زان خوا به و از مکین پیر آنک
 موی نه نظری آندی کورجی که بنفش زار عذار ز با سمنل آجلش و منو عارض
 مشکباده عیار کافور با چلش **بیت** جیش ملکن آتش لشکر روم او چون
 زانغ قوش بر نه بوم. کذو به آید ی طرفت بود که ریش هر بند موی سیاه
 بر ز تخفیف لیدم. تاجی سی عام حلیه عاقل اول. و اول زنگ اعتقادی که آبی
 جوان خیال آتش در باطل اول. و آبی ریش سفید که کور یک فروری آندن
 نفرت قله مشهور دافنی چون آنک آینه حالند ز یک تنفر حایند این آتش محقق
 انطفا بول. و قلبان آندن تفریق ایوب. بالکلیه بکاستن اول. و بوجایلمکی
 اولدوغی قدر ریش شوره در موی سیاه کوردی. بر کز به آن ریش کور
 دست زده است. بار نه کسی شخم زو بفا زدن نازینه وار و عادت معیوب
 اوزن باشن نکار ککنار نه قویب او یورکن زن جوان دافنی ناکاه محاسن شوی
 نکاه آید. موی سفید را سندن مقراض پیر زدن باشن قوی ترش بر
 فانه موی سیاه و آریدی. کور نه راست کلوب. کذو به آید رطافت بود که
 بوی سیاه لوی منقاشه بر بر قوی بر. و کلان و عال یار و یار دل آزار
 قوی ترش. تار یکان مخطی عام سبز اول. و چون آینه بحال ز نکار عیبت
 محلی کور. من بعد پیر ک غبارن دامن خاطر ندن کور. و کذو بی جوی بوی
 محبت پیر زدن نفرت قلوب. بکار غیبت کور تر. پس اولدافنی قادی اولدوغی
 موی سفید لوی کوردی. چون بوجال اوزن بوزن کجی. بر کور شخص
 مزبور کور ی که بر قیصر یغی بوی شوی کوردی. بلدی که بونک متعاندن قیصر
 آیدرلی. ندای قیصر دیوب الی یوزنه اوردی **بیت** کور ز با صله قالمش
 زونین موی نه آتش. خورن ریش عام آتش بر نرسین اس. هر چند که فریاد

شوندند و اقوا ولدی. سنگد افنی خاک بوم خال اوزن دور بعضی سربادی
 باز در کان لغز و بعضی سنی دافنی دافنی لغز تلف اندک عالیه باغ معاشکر
 قسحت کور نور. و نه خورن انتعاشکر تخم شروت بواول. روزی بچنان کشت
 و روزی بچنین. اکنون که نه کنی نه آنتی نه این چون بون مثل استماع قلم متنب
 اولب کورم که اول پیر نامیک جمله بدو کی حقدن. و زور قذم در پای دینه
 مالک دافنی دینه و فائک احقالی بوقدن حکم انزار قالا یطاق من سیر لیسین
 اول کچم ترک دیار نه پیر نه آندم. و یار نه بی میما شهرن چقوب ترش و هر
 و حیران و بی سمان بر طری کدم. نامب قله دور و دراز قطعا یارب
 مده خمدی دن مکن ایستد. همه متعلقا تم آخره کتشل. و من و کاتی صاب
 صاوب غزایه تقسیم و دایم لول تسلیم آتشل. بیو طن مافوس مرا حقدن مای
 اولب خیل زبانه در کمر سیاحتن کورم. و الم دله صاحب دولترک داری
 کرمند و اطلب آیدم. و جراحت شایه راه زیارت قدم اهل الله در هم
 اورورم. و انشآت انفا سربار کلر نه همت القاس قلوبم نه نابوزانه
 که بجهاد تعالی آیدنه عالم بواب فرخنده فاک صیقل مجاوریت بلجلی و مشرب
 روزگارم بوجناب کرامت نصیب کفتار شکر بار یله محقق اولدی **بیت**
 المکنتم الله که اکرن بیک کشیدم. دیدم ترا و تو به مقصود رسیدم. بوج
 ققنه بر غصه دن بر حصه که عر مشغفاد من منصرفه بیت درم زاهد آیدنه
 صورت حالک مد قمتا کشت اهد دن. اما غم غم که سکا بوشایدن
 نواید عاید دن. اکچم که بریت راه مهاجرت و طری بوم افق ساکن اولد
 اما بچاره و مزج تجارت به مالک اولدک. و کشت مالک آید و باحوال عالم
 و اطوار و آداب بنی آدم و قوف تمام حاصل قلدک. من بعد کلن خاطر کینار
 مختار

—

بیت کو رسید این طایل اولیده که قایل دیدن گشته شد رقابل محال و
جناب گردن توفیق و تفتن و ایدردم که بکارهای تعلیم و بولخن عالم نفس
بکاست عظیم و نعمت جیم در لطف عیم در پیغ پیورید که چون بی سابقه معرفت
رافت و لطف حق در پیغ پیورید که و بی ترد و توقد و ظایف ضیافت انواع
تکلف رعایت اندک حال که رابطه محبت و استقامت مجتهد مبرم و محکم در امید
دارم که شفقت پیور بلطمتی اجابت مقرون قدس و کرماید و ب تلمذ حق
منفی عالم چکس تا پی سبیل تخم امتناعی مزه جانم که س امید در
حتی باغی و ظیفه ذکر مرآت تقیر اعیم و شرایط شکر و نعمت کاین فی مرغی طوم بیت
چون شکر توافتن نتوان حقیقت من بش پروردگار همان تو باغ زاهدان
آه مهملی می بن منت محلی و نه معذرت مقامی این استر میله کنی حقیقت
ذرو و دانش معرفت میشد و رم و اسفل ساقین نقصان اعلی علیین
و عرفان ترقی اندرم اما مخفی اولیه که لغت عبریه زبان فنی میاتنم بعد مضاف
و مقام منافات دارند نشان بینها مشتاق شتانا مبادا که انکله الفت و خاطر
عاطل که کلفت شد و کمال که وجه بجه سبیل طبع و رطایب من و شوق آنک
ضبط و عافیه و سنگ بوی که ز قتلک نافع اولقدن غیر عانی بود کلو اوقاف
نمایا و امهان آید هر که که بوی هنر ک تیکله طالب و بوضعتک تحصیل را
اول از تکاب شد این مبر و تحمل آنک کر که و قاصد کجست مقصود تعباید محبت
مانی اولیوب مقصد پیور و صدق نیت و قدم رغبت آنک کر بیت
سورم دین کشی که صفا س چکر خار مغیله تک بلوس بن بوا مر شویله عازم
و بفرم اوزر بر وجه قائم که جسم هر س بوی تیغی در پیغ اول و غم غم
یونزد و ند و رم و چشم هر بیتر کایت یکان اولم عنان نظر بایر طر فانی

[illegible]

مختلف قلزم بی نهایت بهات **مستطاب** هر که میل کنه دارون نجی می یابند مستطاب
طلب عرفان به بحث عذبت نخستینده اولور. و بوط نقیر هر چو چنگ آفریخته
نهایت بولور نه که اولیاد و طلب علم اندک زحمت و طایف علمایه جزو یخند
نفت کلنی به دست رسی بولدی و تنگنا یختی و قلند غلغله اولب و فضای استغنا
و غیر و اصل اولدی نه اید استغنا نده که بجز روایت اولیاد اولیاد
حکایت مهیا ایتدی اخبار **مستطاب** که برین عرویش واریدی صیاد و صید
مرغ و ماهی ده ماه و استاده صید ماهی اندکی دم دایم کی دو کلی جسم چشم اولور
و قصد مرغ اندکی ایام اندام هر چه حلقه دایم کی پی و غم اولور کی **مستطاب**
اولدی چرخه اخضر دایم کاهی او چرخش اولی و قیلمزدی ماهی اتفاق بر کون
داس بر مرغزاره قورچی و کذ و کین گاهه اولور چی و هزار زحمت و انتظان
حوالیله او چرخش کورچی پیاو لک حلقه حلقه دایم چک چک محمل ناکاه
مربوده آمین آواز ایشته دی مباد اک صیدل بوسه ببیلدین اولی دی
کین گاهه حلقه کورچی که ایکی طالب علم مباحثه ایدور بر وجهه غوغالی
حد اعتدال کجشم و قیل و قالری کالیز و جدال بخش صیاد ایلور
و نفس و کنه یلور دی که او بار فضل و احباب کم **مستطاب** دم در کشید باخو
مرغ رام دم لطف ایلد بر زبان آرام ایدن تا بوسیدلین مین اولیم و بزم زخمی
اولب انتظام حال معاشه اختلال کلیه دانشمندلین ایدیلر اگر بی بوسید
هر مند ایدوب هر بزم بر مرغ عذایلی کسکامو افتت قلور زحمت
عرب و فارس و اولور زده صیاد ایتده ای عزیز لر فیت و عیال مند **مستطاب** بوجامعک
هرت معیشتی بوسید و تخمردن آنک دانی ایکی سن سیزالچی بکانه قیلور
و بریشی بر کج جماعه بجز کفایت قلور ایتدیلی سن دایم بوجامعک مغنم سن

حلاله سن حرام اولسون دین سکوز اول لفظی که آنکه بحث اید در کون بحالیم ایک
 تا که بن دافعی ساینکه ماین کونین بیجه قائم دانشدن تسم ایدوب تبدیلی لفظ
 تحت و میراث خشتی دن بحث ایدر که متیاد سورجی که تحت ندر ایدیل تحت
 اولدر که نه مذکر اول نه مؤنث متیاد اول لفظ حفظ اندی و ملول خاطر له ماوی
 کندی و صورت حال ایل و عیالنه حکایت ایدوب اول کیم قوت لایق و قضا
 اقله چون صبا اولدر و مرع زین جنا و آفتاب آشیانه افقدن برجا
 کله و ماهیان سیم اندام انجم دام خطوط اشعه پیردن بچوب مقعر بحر انفس
 سپرده پنهان اولدی **بیت** چرخ متیاد قش بر شمشیر زده ماهی مهر بادام او
 مرد متیاد دامن کوتروب لب دریا به واردی و توکل تمامه دریا به صلاهی حکمت
 الکی شسته بر ماهی راست کله که نه آب زده کس سراسر کوشله اکابرین
 ایسته مشدی و نه مردم آبی آینه آبر مانندی بر صورت معاینه آینه جسم
 لطیف سیم مذاب کی طری و تر و یکی تاز کی قطره سیاه کی دزد در دوبر **بیت**
 سینه صاف منکسیم سفید چشم کویا که چشم خورشید پشتی کویا لباس بوقلمون
 رنگی عند قیاسدن بیرون متیاد آنک رنگ صورت و شکل و هیئت بدن
 تجلی بجز طالب تفکر اندی و تجمله باشن صلوب کله و کله و ایددی هندی
 متیاد کدین دای دافعی بو معتد بر ماهی کو خورشید و خالق یوزبالقن بر
 دافعی خلق انده مشدی صواب بود که آفرین حفظ ایدم و تکرر محمد آستان
 سلطان تحفه ایدم شویله که قدر و قیمت بیل بنای قانم میان سرافراز قل و آله
 بر خدمتد راین یوزبالقن بلر خالق بله پس اول ماهی بی طرف آبه قودی و آه
 درگاه پادشاه متوجه اولدی مگر که بر موجب فرما شاهی قمر فیکر
 اوکنه اولن کلشن خاصده رخامدن بلکه منته سیم خاندن بر خوش نیاید آن

و آب زلاله مالامال اید و شب بچنه غیر متناهی ایدل آتشردی و نمودن شکل اول
 بر ذوق و ذریه اول خوی سپهر مثال اوزن روان آتشردی و هر کون طبع
 پادشاهی آب و ماهی به میل ایدوب لبخوسه حاض اولوردی و خواص خصال
 اول زورق هلاله مثاله بنوب ماهی که حال حرکات و سکنات تغیر و قلوب
 اتفاق اولن زاننه که **بیت** بنوب اول زورق کردون مدان دسرو و حق
 ایلردی نظار تا که متیاد کله اول ماهی العجب هیئت نظر پادشاه کور
 شاه آفرین غایت خوش کورجی و متیاده هزار دینار تمام عیار جاینه پورجی
 وزرادن برسی که پادشاه حضور بر منعب قرنی و مجال جراتی واریدی
 آغان کلام اندی و بیعت یوزندن آهسته پادشاه ایددی و غیره نیز شمشاهی
 مخفی و پوشیده دکل در که قهر دریا پر ماهی و متیاد لی غیر متناهی دن اگر کف
 زرافتن سلطانی بر ماهی اچن هزار دینار اوزانی یوزنه نه ذره غلنه قاف
 میسر دن و نه خواجه مملکت کفایت ایکه متصور جده بر ماهی نک اعلو قیتی نیدکی
 ظاهر دن و بر متیاده نه مقدار جاینه جاینه ایدو کی علوم خاطر دیا متقار
 عطا استحقاق له یو کی و فراعله موافق **بیت** بهر آن حوضی که مندر آب کیر
 دوسه من ریش نقصان پذیرد شاه ایددی حقیقت حال بیا ایدو کله متوال
 اما بعد اوقوع نه کیفیت خلف و عدل بیشتر دن و زین ایددی بوباب بر تدبیر
 ممکن در که هم خلف و عدل له زم کلیه و هم در بیان ضایع اولیم صواب بود که
 اندن سوال اولدر که بوماهی مذکر میدن یا مؤنث هر قنق شش و اختیار این سوز
 وار یولداشن کون و معدود و هرود کی تر فاس و ریجوان این جهوت اولوب
 حوت کی صورت اولر کرک اول وقت آن نه ایدل راضی اولوب جزوه عاتله
 قناعت قلم کرک پس شاه ضیان متوجه اولوب ایددی هاستاد بوماهی

مذکر میدون یوسف مؤتلف قیاد صاحب تجربه فهمانندی که تازه نه نور و نور
 خشنه نه اندیشم قلوب غوام فکر قیاد بدیس ضالگی فی برزاه تفکر در
 طالیدی آفرکارها اول لفظ علما در یاد کار الحادی یاد کلوب و احکام
 و برده که ای شاه پو ماهی نه محنت در یعنی نه مذکر در نه مؤتلف در نه شاه
 میاد که سوزی بغایت خوش کدی و درین صاحب بدیس تغیر و تغیر سوز
 و دینا موجود اوزن هزار در میان موجود دانی زیاده سوزدی صیاده جلدی
 بد ما سندن قلده بی مشک فایده سی اوله که میاد علمایه ایکی مغله خدمت اید
 اندون بو لفظی حفظ انکله ایکی یک دینار الیه کردی و در کات ذل و هوان
 و رجات غرقول سلطان ایدی پس معلوم اولدی که تحصیل علم فوایدی
 چو غش و خدمت علمایک فیان نوعش نته که بعضی کار بیورشین **بیت**
 بیامون علی که کرد عزیز که بی دانش نسا نیرم پیشین نه دانش فراید ترا جاه و قدر
 ز صفی حالت رساند بعد از زاهدان ای مهان چو بود کلوا لقا و قضا
 ایدرس و بیابان چمدی قدیم جلد پایانه تیوریک دیلوس بی کالوزم اولوه
 بود که تعلیم و تلقین باین مقدمه و می درینجا نغمه و تفریم مبادی و مسایل و توضیح
 قواعد و دلائل چو دقیقه مهمل و نامرعی قیوم **مها** ۵۵ هماه غنا و عزیم اول
 بعید جانم معطوف قلوب مذت مدید لغت عربی اشتغال ایلدی اما طبعی
 ایتوب اول لغت الفت ایددی و قدیم دهی اول زبانک ضیق فنی و طریقی
 حفظی جانم کین مذی نه اهد هر چند که باب تجلیس مشراط جید و جمعی تقدیم
 آنک قوت درنا که می ساعد انریدی و هر بار که شوق در خیال کن تعلیم
 تعالی در کردی مشافا مل اوزن قریح حیرانده غیری نه شاهد نظر دینی
بیت اگر آن مخزن توفیق عطای نرسد سخی سوزی نکند جلد بجای نرسد

و کون زاهدانیدی ای مهان عجب معجب و بر تعب طریقه کدک و عظیم غایت ایلدی
 اندک نفس طقمه بوزیا نامی است ممکن دکلن و طبعک بولک نامناست مجتبی
 خطراک و کار دشوار در فارغ اول و بر میدان جولا نکلا بوق اولیه قدیم قیوم
 بو معتقد بهر منده اولوق او قیوم **بیت** مدی هر چه بدی آن بدست آوردن
 حقیقت بهر زعم غمنا یو کردن کشی کند و نکلا سله و طریقتن حقیق و آبا و اجداد
 نه با اندن غیری نه تکلم و تعلیم آنک بهر استقامت نه سید و نه هدیه عقله فکر غیری
 مهان اینه و خلوف صوابن با سله و اقتدا انجم و بد رتبه و تقلید بر طریقه کیم
 و در پیش رفیق عقل و طریقی توفیق تحقیق نه کیمز تقلید کند اغوی شیطان و تحقیق
 نادیده منها و صدق و اقامت **مالک** آیت انا وجدنا آباءنا الایة طفلهه بانه
 تعلیم کو حال در آنکه تقلید در جانب داد الهی تحقیق میل این **و درین**
 یقینیه بهر اجه بنوع من **بیت** هر توانوار فی مشاهده قللی آنکه آوازین
 تقلید چیست هم بنور حق بیند هر چه هست از محقق نامقدر فرماست
 این چو او دست آن دیکر مدد است زاهدانیدی همد بر مصاحبت ادا اندم
 و شرط مصاحبتی نه کتوم قیوم بود که بوجاهدیک عاقلی نهاده و خاتمی
 مؤدع اوله حال ایشان فی کلمه کلمه قادر سن و قیل و شرک نعتیه تعبیر این بول
 یکن که چون اکثر دوز کارک تکرار نعت عبس یرد مرفا این سی لغت فواید
 دوز و شمس و زبان عبس یلم داعی شکله قادر اولیه سن و سنکله اولوغه
 مشابهنه اوله که وفادار کیکه بیوس اندی کند و رفتارند دانی اوندی مهان
 استفسان اندی که بخمردی در اول **حکایت** میوهان ایددی روایت ابیدلی
 بر کوب بر زان کورم که بر باغ کنان بر یک دوی خراما غراما کده و اول قی
 مؤدع دلفظان کدی و یقین اید **بیت** بیک نوبت که سوس غرامیدی دلم بر

فرمان نبوت دیکو بنیاد جان برافشانه را غنای بکمال ارام خرامی بجایست خرامی
و تناسب حرکات و سکنا شدن متغیر و متجرب قلدی. **آفر** اولشوی ایل عرام
سودای دلنظر ظاهر اولوب اول منوال اوزن رفتار خیالی ضمیمه بجای یکی اول
ضروری ملوزمت بکدر در کمال بخلوب سودای کسب خرام سود خواب و آرامی
کند و عرام اندی و فرود و شب اول حرکات بوالعجب تقلید اید و بپوست بکمال
عقبی کیدری و آهسته خرم و جلوس لرن تماشا اید و بکاتشیه قصد اید
لوردهی **بیت** ای بکدر و ی جلوس کنان بکدری. لکاک لکاک من از عقبی و آرم
بکک خوش رفتار بکون کوری که بکون بر زان بکدر دارانک خرامه تقلید اید
و حرکات ناموزون و سکنا ت نامطوب و اید عقبه و شوب **بیت** یا اندک
کش بر دم کسره. او نم اکل او ضم بلنه ایدی ای یتم رخسار واهرین دلدان
هموان عقبی کدری و خرام و جلوس لرم تماشا اید و بپوست بکمال و سودای
کاسودن زان اید و ای زیبا خوی و خندان ری **بیت** رفتار بکون اکن
زیبت فریا کنان در پی دایکرم و بلش اول که بکاسنک رفتار کسوجاسی
دقت در ده پنجه نت در که قدیم و اولی قدن کلد و کجوه هنر کاعلم اید و
امید در که بوجهن سبیل پای افتخاری بکسرم سینه قویبت بین زو مثال و
مشار الیه بالبان اولد و یکچون زانک بکاک من ایشند و قهقهه کنان ایتد
هیبت تضرع و حدید بار **مصرع** ایاق کجایی و مالکایم نیم خرام صفت
اقبل در سکر رفتار کد و صفت خیل ذاتیات علی کل حال قابل ذوال کله و بالکنا
لورال بالعرضی بن فراقدن سولیم سن ایدادن بن یقین دن غیر و بر دم
ایزادن **بیت** بین تفاوت ره از کجاست تابکجا ای یک طبع بویاطل فیاض
یک که بوسودای محال کجا که حاصل اولدیکه بکدان که این کان بیادوی تو نیست

زاع جواب و برده که الشرقی و ملزم بر امر شد و عاتق قسوس و فانه ایل رجوع
و نامقصود و معبوده و اصل اولی بنیاد مقصود و نطق کترم **بیت** کشتی میردین
غم انداخته ایم. یا بایم دران یا بکف آرم کهری بجان هر چند که بکمال عقبی کدب نظام
و جلوس تقلید اید و اندن محروم اولد قد غیری رفتار قیمن دافعی و اندی
و چیه و جلد رفتار اصل بر رجوع متیر اولدی **مصرع** آن دست نداده و در ماین
ن دست بوشلی کوردم تا پله سن که سن سحر اطل ایدرس و و پیروده بر زعت
چکرس و تخم سحیکی زین خود ده اکس و دیشل در که احمق خلویق اولد که
بر علم اشتغال این که نه حرفه لویق و نه طبیعت موافق اولد و بحالت عایینه
اول حکایتی که نانو القدر فرغت اید و بکده بقا نلغم مشغول اولدک و عجب
بره من بر عشقش لالی هو لکایک کد فاعی سر رشته سن الدن چقدر کد و غرت
بلد و کرم و جلوده بی کس و بی نوا قلادک **بیت** کفم بدیم جان و بوملت نریم
جان دادیم و آخر نرسیدیم بومالت **مهمان** نصیحت مینا نصحیه قبول استماع
و آن زمان دیدو کی بکراخت عیبی تحقیق اندکدن غیری کد و زبان دافعی و
الاول کلدی بکدی الدن بود را اول کفک داستانی که کد و خرقدن و از کله
و کد و ایمناسیا و ملین صنعت بوس قلدر **بیت** بویاب حکمت مناظر بلوک خرم
احتیاط متعلق در چس و لجه در که هر و ای که ضبط مالک و تر فیه خلویق و
رعایا و استیضا اعدایه مایا اولد و بوحانه دقایق تفکر لویق و تالیق و
بوجیبیل عامل اولد و روا کورمیه که هر به اصل و بی هنر مردم اصل و باقی
مسای میجادل اولد. زیرا که بکفر و مایه لک کد و لرن شنواران میلا فضل
هنر ایمناسیه و محقق را بدول و مغار کفایت کد و لک لاش اندیش لرن

مشهد

اول صفات مزبور که پادشاه جهان پناه انوار کبیری که بعضی از او در رجا نشین است
 از باب تخت و تاج او و در دایره دایره و لیکن شجاعت همیشه لازم دکلان اما
 سخاوت و احتیاج دایره پس علم و سخاوت و لو که شجاعت و محرم در چون
 فواید خود بعضی خواست و حاصل در و منافع علم مشام عام و خاص حاصل در
 و منور و کبر و فقیر که فاضل مزبور به احتیاج و لیکن تا کنون در و فاضل و محرم
 علم اول یکی خصلت نسبت به او که اهم در و بیت هر که در و سیرت نیکو بود
 آدمی آید جان او بود و طبع شایسته می بود و شایسته او و طبع و وقار و اول
 زیبا حلیت در و علم و تانی ملوک بهمانه و غنا و خلعت در و زیرا که انوار کبیری
 خلقت ماله و جانانه سارید و و نواهی و او امری کا که امر علی و مطلق و جانانه
 پس اگر نفس در و نور علم و رفقه آراسته قلم در و مکن در و چشم بی حمله در
 اقلیم آهسته کند و در و منقر قلم در و تهود و مختلف در و خلوص عالم آرد و اول
 خدمت در و متفر اول در و اول سید جهان در و نظام انظام کن و خاندان
 و خانان در و عرض ملک که دو شوی بهمانیانه تفرق و طرق این بیت
 تا نین اتمه صیقین آفتاب امور سیاست و قیامت که بر در و یک خود و از در و
 و کی گشته ز نور قلم و محال و فرضا که پادشاه آب و خاوند کاف و روزگار و
 آتش فقر و افتقاری سوزید و و یا آتش شجاعت کاینات بود و غرض حیات
 بد سکا سوزید و و پیرایه حلدن بی بکرم او و لوی سخته بجایله سرخیز و خانی
 پیر قله و بر خشم بیکانه هزار دشمن بدخول ظاهر اول اما اگر باب سخاوت
 قصوی و قایب شجاعت و قوه اول و علم و رفقه و لطف خلقت رعایا و لشکر
 و امر و کشور و شاکر قلم میسر و و اصل عالی و افراد بی آدمی رتبه طاعت
 و سلسله انقیاد و تبعیت چنانکه متعین **نظم** خلق را از زبان بکار آید

بیت
 خلق آدمی که در کی شایسته بود
 تا که از جهان بگریزد و روزگار

سکینه

که خلقت به بیان ای حلدن غیری ملوک لازم که ثبات و وقار و انوار کبیری
 علم بی ثبات و المثل علم بی ثبات عمل و نوم بی عمل در و فرضا که بر یکم که کمال
 آراسته و پیرایه جبر و تحله پیراسته اول و چون این ثبات و وقار و وقار
 اولیه عاقبت تهتکه و خاتمی خفت و طبع همیشه ثبات اول و تحلدن فایز بود
 و اول صبر بر نفا و اول حکم و غرضی که در و بیت یا شایسته بر طریقی که در و
 هر که تکلیف بیشتر دارد شکوه و پادشاه هر که در و تکام حلدن متابع
 و جان کور و و و محنت خشم مطاوت نفس بدنی ای و وای و ویریه که غضب
 آتش شیطانی در و بر خجود که غرضی ندامت و پشیمانی و ملوحت و و و
بیت خلدن انشی ایشام غضبناک غضبناک اول و ایشام خطرناک و بشمار در و
 علم خاتمه رسل عالم جناب در و و وصف غضب و و شیطانی و صفت کمال
 از باب تحقیق و و و باب تحقیق و و و کما و در و متفکر در و شوق یکم که قوت
 مستولی اول و صدیقل در و پس بولیم و و در و ظلمات حکما و کثرت در و حکم
 آله اس و کندی که متفرقات حسن خلق بر کلمه و و و ایلیم تا آنکه ضبط انسان
 آسان اول و بوردی که ترک غضب مستحکم و محاسن اخلاق و احسان
 و خشم و غضب مستلزم جمله قبایح اعمال و فضایح افعال در و **بیت**
 خشم و کین و صف سباعست و و و در و ان هس که را خشم و کین هست
 از بدان اصل خشم از دوزخست و کین تو فریاد کل است و خشم و دین تو
 پس تو فریاد دوزخی پس بخش دار و فریاد تو خود کین و قران و و و
 بلکه که که پادشاهک و زیر ناصیه کامل و مشیر عاقل و فاضله احتیاجی اول
 و هر که در و اگر آنی غرور و جباری و نخوت کامکاری منزه علم و بردباری
 مخوف قلم و زیر ملقب تدبیر و ناصیه طریقه راه صلوحه ان شاد اید و

کماله میراسته **بندیت** کشفه بهر یی بزیک . اکسین بر یی بزیک **نظم**
چشم کردون صورتی خوی بدیدتک اینچنین . بر چنین سخن صورت آفرین باد آفرین
بر سهیل بینی دیر لاله بدید ماه ختنه . بوا یکی سرک مادی بر دختر نیک لخت آینه
رنگ عارض نیکین اووی عرش آفتاب سحر مجاب اضطراب و شرم طرا
جای بر چنین جعد نیل بر پنج تاب آیدی . بحال مفرع المصاب غالب
بر یی بر اعفاسی نبات . طوقش شب فخرش حال . کش قدیکه سخن جای
یختر اوریکوشه زین تکوش . کلید نکرش اولش علم غوش . قمرش هر سید غنچیک
شکس مشیر سی شکر لبیک . پاه شاهک اول کوه بیاتل . و اول ایکی فن
دکن اول قدر قلع وین بدید . و او آید یکه بر آن آنل سزاو لیز دیه . و بر یی
اندری کور . زندگایه دن لذت بی لیز دی . و بر وزیر و آید اکا بار دین
بر رکواریه کفایت ایلم مشهوره . و زانت عطفه معروف و بد کورد لای
فراست و کار دانی و شواهد ریاست و کشور ستایه چو بحال و بیایا فعالش
لویج آیدی . و آتش صدق و اخلاص . و میاسر کمال اختصا من مایع حیل و اعتبار
جز بلسند و افی آیدی زبان را وصف کالدر بومقاله مشکلم آیدی و بیل
ناطقه کمال شرف قدر و جلوتی و ابیات حسب الحاله متنعم **نظم**
ایمانی که صاحب دیوان چراغ را . در مجلس تو منصب بالاغی رسد
آنجا که کاتبان تو تحریر میکنند . حکم قضا بصاحب چو زانم رسد . و کاتب
التری بر دین بی نظیری و آیدی که تیر چراغ آنکس بیایه کان چکه خرد
و منش فلک قدم تا ماله مدار . بدایه صنایع چو خردی که تو قریح خاژ زبانی
مخزن اسرار فصاحت آیدی و صی بر زبان خامی مطلبیا توان بلوغت هر جا
در لرن که آلتاس فکر تو دلردی . بماندم ذهنی ثاقب شک عبارات زیبا و عقد

استعارات غزاد نظم ایلدی و هر لطیف کومر لری که غوامض فطنه در پای خاطر
 استخراج ایدردی و ای کمال صراف خیال خردیاران باز از محاذه عمر ایلدی **بیت**
 معاذق من جانیدی زبانه فصاحتی دیدی میان سبجان ثنائیه و مرا کب خفاست
 بر پیل سفید و واریدی که میدان دزدی باد کی سود و آتش کج کرم ایددی و دانه
 خارا شکافه قاتم سنگ و آهن موم کجی نماید که اگر چه هر زمان آهن کجی
 نهان اولوریدی اول خلوف عادت بر کوه ایددی که آهن اجمی نهان ایددی و علی التام
 پستون بر مقام ده سکون قلوریدی اول خلوف محو برستون ایددی که چهار پستون
 اوزن روان ایددی **بیت** سود بگردون سرخ قفسای رنگ شفق
 شل مشکف زای پیش خرطوم بساکنده اثر در مفاقد ز کوه بلند ایلدی
 شرف سوار ایددی بغایت مشکو منده و جسامت جسته و فخامت هیکنده
 کوه البرز و آلوده خرطوم چوکان مثاله سر کرد کشائی کوی میدان و پای غور کرد
 کردن سرکش نفا که یک ن ایدر لردی و دندان بلوریند عینه اعدا و شای
 نه جان بقدر لردی و سین عاجله معدن بدن سیندن لعل بدخشان جعفر
بیت فلک طوبی ایلدی بر سر خرطوم چوکان او در دایره شمشیر آسمان نیز دندان
 بر نیک شای دندان صالوی زهره سایه قلورده حلقه خرطوم بر ماکردن و پای
 وایکی بختی شتری و ایددی سیل چشمان یامون نور و کوه کوه **بیت**
 سعادت بمیون کوشی بیکان که امت طویلی بوی چوکان کوی با اخلو میگردون
 الی لایک خلق انلک حقتن نازدا و کشرده و غن و هاشور و رواجها
 شهر اول باد پامی دشت بیکان و منت حالن بیان بولرشد بر کجده بر ایلدی
 یو لیکه لردی بلکه بر کونر و بیکونی فی ایدر لردی صلبت اعضا و مناس
 افراد مانل نسبت قمر خاک بر این غیری ایددی لاجرم اقله ک بر و صله حیر **بیت**

هانمون نور و کوه و شش دل بر تحمل کرد و خوش **بیت** هر روز ز تابش خاگردن
 ناز و زهر شب بار کشر و بر تند غرام و تیر کام سیمین و وزیرین کام بر سیمین
 و اراید که اک عنان ارجا و کام درها آت لک سباجان پیا اشنیدن اشنیدن
 و شمال کیتی نور کرد که نه این فرجی **بیت** سعادت غرق سلی لند و شای
 کوزی برق صابرق درختان آنک ایغندن ایلان اولورده کوش خرم کوش
 غباریه این شمر یک عاصف ایداشن اولر اکا برق خاطفه تا سبز خنک فک
 کرم خاکرم دایردی آنک تندی بر سیمین شمشیر **بیت** تاشاه روی نرس
 جسم شاد سوار اسبی چو اوندیده دین سبز غنای و بر تنو آبدان کوی
 نگاری و ایددی که لای شهارا آراسته و جواهر تابداره پیراسته کویا که منو
 سبز زارده که در قطرات شبنم بر نماید یا ساحه سپهر ایددی که ثواب کوی
 ایددی شمشیر ایددی جوهر ذاتی سی صغره الحارده پای و رجه کوی
 و تخم میا ندر بر یک ظاهر قلوریدی اول تیغ دکل بلکه بر میز ایددی ایتخو بار
 و روی بر تابی بر جوی آب ایددی لکن آتش اف **بیت** چون کک کند ناست سبز
 شود در بوستان معر که چو عشا افغوا نیلوفر آند آب نهان باشد ایدر **بیت**
 نیلوفر است کوش آب اندران نهان ملک و مند کوراد کمال مرتبه دلبسته
 و متعلق ایددی و هوای سلطین آفاق اوزن انلر متفاخر و متفرق ایدن
 اول اقلیم بر ایددن بر طایفه طایفه و ایددی که دین قوم و مراد مستقیم
 منحرف ایدد و خلق عقیایدی متغیر و بادیه ها انز مخیر قالمشردی
 پادشاه انلری اول قدر که انلری اغوا و اخلو لخلق و ابطال و اخلو دین
 مجرور و ایددی حقن جبر و ملیدیل و عادت ذیم و اعتقاد سقیم و راه نایم
 لرندن رنج و قلمیدیل **بیت** آخر بر مراد پادشاه قیت ملت و غیرت دین دولت

مقتضای اوزن اندر در بزم غنیمت و جماعت کثیره هدف تیر و علف غنیمت را بدو
خانان در آتش زب و عادت او مردی وزن و فرزندان اسار و ذل
کنفتار قلدی اول جماعت در دست یوزد دگمه که فوق علم حکمت بی مانند
و انوار دانش و معرفت در بهر مندا ایدیلن حصن اما که کفاح پادشاهی
محقق اولوب فرمان عالم بنوال اوزن جاری اولشد که انلد ایم پای
سیر علاقه اقدام حاکم اوزن قائم اولد که انلد افی بافترون امر
ایدوب خدمت آستانه پادشاهی به انشغال اندیلن و هنگام انتقام منتظر
و متر قند اولوب فرصت کو نزدیک تا بر کج که ملک سر عیش تر بیت
صوبه ساغرا لیه ساغراب ایدوب ترکسله اول باد میراب پسر است
آتش احتیاج میایدی بر آواز مهیب و صدای غریب ایدیلن و آنک هول
و نهیندن بیدار اولوب بر زمان تأمل و غفلت اندی بیت او باندی بخوبی
برز غم ندی بود خوش قوتی شدند بواشاده به خواب غفلت غلبه ایدوب
بیت باد پای خیمه اولدی سوان غیب صحرائی قلدی شکار عالم منا
کورده که یکی ماهی ماهی بابان و شمشیر لغایتی درین خیمه و عقل
دزم لوی اوزن طوطی شاه صله و بریدیلر ملک به بیدار اولد و اندیشه
دور دراز لیه خواب واردی ینه کورده که ایکی بطسوفان و برقرار کرده
دران او به بنواد پرواز ایدر اوچندن برسی شاه نیا انان ایدی
ملک ینه متبیه اولوب بواقعه یک صورتی تختیر اولدی که درک ینه خواب و ار
و عالم رویا و کورده که بر مارا در کج از خطوط بنر الخط و خال سیا
و سفید نقش خطا مثال سا ف ملک حلقه اولدی و اول افی انوش
اول شاه و ضد لیه حکم طوطی صان لدی ملک و خند ینه او باندی

اول بایان کرد که و راه و تیر و تیر و کور و زندی زیاده مخزون و اندو کین
کن آخری که مؤکل جواب گشتن کشت آن عالم مثاله کورده ایست خیاالین
کین دردی که فو قند تا قدم شاه و مجان و فعال بقم کین دم اندود او کشت یاد
بیدار دل بخوا بدین منصف طرب و منفعل اولدی و خدام بارگاهدن بعضی اکا
انک دلدی ناکاه به خواب اکا غالب اولدی و شویله مشاهد قلده که بر
بهمین کین کذات و عمر کین کین رفتن براس برهوان سوار اولوب غنان
جانب شرقه منصرف قلوب کیدر و هر چند که اطراف و جوانه نگاه ایدن خیل
حشم و خواص خدمتدن ایکی پیاده فراتی کور در کاخ کیدر ملک ینه بواقعه
و خستدن بیدار اولدی اتجی دفعه که خواب واردی کورده که با شند آتش
یاغش و شعاع شعله سی اطراف جهان منتشر او کشت بواقعه ینه چشم شاه
جواب خوابی رفیع اندی یدجی دفعه که فارغ خواب خواب رفیع اندی کور
بر مرع انک با شما و ستد طور و منقار نقارن انک فرقه آوردن بو کور
بر عمر او مردی که حوالی بارگاه ده اولد خدام فریاد اندیلر و نه واقعه جاد
اولد دیو کند و لرن پای تخت اندیلن پادشاه بو مهیب واقعه لرک نهیندن
برین و مردم مار کین کین پیمان اولدی و خندن کورده که هم کورده که
ایکیر رنگی برک نغفران کورده که انان اولدی شراب خواب باشند کدی
و غار اضطراب دما و حضورن فراب اندی و کند و کند و به خطاب اید و اندی
بو یک نقش بو قلم و صورت کونا کون در که کک قضا باشد مرقوم قلمش در
و بجه عاکر فت و نوازل می در که بری بر عجب خنده و بهیلم نشدن بیت
بنشسته یکی عمر به ده آشوب در خواسته تارفت یکی ختم بلدی دکن آمد
آیا بوضوح واقعه کیک در میا ایدم و بوقضایا بوالجی بجه معتبر میا ایدم

بواسر آن کمر محرم قلوب کر که و بوجوحت کین مرهم اوفق کر که این درد کرا
 کویم و در میان ز که جویم القمه بقیم شبی هزار غمه اید صبا هم تو بر که کاه
 القیس و ارب شب تیر در زبان شکایتی دران اید و بوشعری تکرار اید
 شعر **الایا ایها اللیل الطویل لا تجلی بقیه و الاصباء منک بامثل و کاه**
 آرزوی طلوع تابشین بیا اید و ب دیردی **بیت** دلم را چند پیران دار کاه
 دمی زن آخر از جهان دار کاه صبح تا اول زانه دکل طوق زلف شب تا عارض
 سحرین ندارد تا و را و لوب غمی غمای صبا دیدار دلدار کجا شکار اید
 و عین غایب و غیره ماغ کیند اعین خود شما کاه خورم طولدی **بیت**
 دماغ زین از تنافاب زهر سام سو ادر آمد خواب چون دست تقدیر
 حال روز جهان افروز در نقاب طلوعی کو تو دردی و خسرو سرین کرد
 باله تخت مینا کون اوزن او تو دردی و صلا عدل نورایش ضیای بخش مینا
 بها مینا نه تو دردی **بیت** کنش کینا و لوب سلطان حریفین چقوب خجسته دیوان اید
 و طایفه بر اهری که حلقه مشکل و علم و تعبیر فنا و یل ما هر و کامل اعتقاد خجسته
 دعوت قلدی و بی تکلف و توقف اول مایل واقع لری عشا اید و کوی
 تقریر تفصیل اید **بیت** دوشنی اید آنکه تقریر دیدی بود دوشنی اید که خجسته
 چون انزل آتشی تقریر و سیما شاهد آثار خوف و هراس لاس اید آتشین
 افطران به زیاده آفتاب و پروت ایدیل و جوا بل بغایت سهاک در و بوق
 زیاده مظهر ناک معلوم دکل در که بر احدی زبان به مرتبه ده هو لاک واقع
 کور مش اوله و یا اهل تعبیر خجسته بر فرد نو و یا ایشخشا اوله اما
 شویله که ملک شرف اجازت یور تاین بند لرا اتفاقا بوقدر متصف اول
 کتب نظم و مطالعه اید و ب تأمل کامل و تحقیق شامله همه جوانین احاطه قل و

امید که

آیند در که کمال حدی و کیات و صفاء ذهن و قوت است و قیله و قیله و قیله و قیله
 پایت درین اعلی به پرتش و وز و جلیب خیر و د فیه و فرد و کلام و ندر
 درینو آتیه و **بیت** سخن دران باندیش راند کلام که بی فکر باشد سخن ناقص
 شاد چون اجازت و بر دی کتیلن جو اولوب بر برید غش و ایدیلن فی
 نیت و لوبت سیرت و سورت شتر بلندن سکه انتقامی تحریر اید اید
 بری بری ایدیلن **بیت** کلام بر و الی بر این لوب بونک دفعه بر تدبیر
 کو تو دردی بری بوا و زنادن تین قلا لوب بر طرف امر بونک بونک بوجب و حفا کاه
 عین قریب برزدن بوقدر کینه بی هدف تیر دمان و علف شمشیر بوا اید
 مال و مقام لوب دیا و تاراج ویردی و بی و طری لوف میسکن ما فی خجسته
 قلوب خاندان و خانامه خجسته آتش فناء ویردی بکون المرح بر سرشته کرد
 آنک سید سید کینه من الموقیست و لوب المرحا اختلا المی تدارک و تلا و متفقد
 اول و بر و د کلو خجسته توجاین کورده که آنک سید سید کینه من الموقیست در جا
 بر دانی فرست غنیمت بلوب مکافا صند دین اولوق جاین در که مقام انتقام
 عجز کار عجاین در **بیت** دشمن بسوز سینه گرفتار غنیمت دود و یاز و بر
 فرست غنیمت **بیت** صواب اولد که بویا بر بی محابا اتفاقا کلام جرات این و
 و تهدید تمامه آنی تحریف اید و ب دیه و ز که بوا واقع لرا کادالالت اید که بیدی
 مخاطب غنای ظاهر اولد که هر بریدیم جان بلکه هر بری سبب هلو کسل
 و موجب اندر اسینان خاندان و خانمان اولد و اول قضاء آمانیلر ک دفعه
 یو که منحصر در که ارکان دوت و خواص حضرت و مراکب فاضله بر طایفه شمشیر
 آیدار لقتل اولد و آنک کفایت بر آب زین ترتیب قلعه و ملک بر عتقا کور
 او تو بر بر کاه افسون او قیوب او قور و نه و اول و خونا جعفر دار و یله جونا

قریب

همه بد تشوین و نه و با قیامت اندام یوب روغن بادام جربان و نه و
 و فان و کله و مقام کن و نه و چون مقربان بوجیه ایل طفر بول و نه و اوله تحقیق
 زانله آنک هله کنه دایم فکر قلم و نه و اگر چه که بوزانه و کن بنم کف پای بوفراک
 خان آزار و افزار بول مجروح و اید و امید در کمر عن قریب دست آرز و بول کل مقصود
 دن و نه و دشمن قوی حال مقام ضعیف کفر رب مراد من این و نه و **بیت**
 دل اگر خار جفا دیده امید است که باز کل مقصود بچیند ز گلستان مراد پس غلبه
 حیل و کفران نعت اتفاق اید و **بیت** یادش خدمت کند یار و آغاز مد و نه و
 اید بیل **بیت** شهاب خنک کوفی تابنده اولسون سجادت در کلک بدن اولسون
 منیر منیر شاه جهانیکه مجله معلوم اولسون که بنحو ایل تغییر محوم و دواهی و
 ق و و رو و حوادث علمی دن غیر یکنه دکلون اما بواش بلونک شعله شرف
 و شش و عناصر و مستطایر اولدن آب تدبیر اظفار میسر و نه و شویله بزم کلام
 انجام مرک عبش اخلص و معدق اختصار و نه و منبسط و نه و رضایله اقصای و نه و
 بی شبه بومنا مات تا یله نک غایب سی مند فیو اولون مقرر و نه و اگر ملک کایاب
 بوباب و واقعه اولده تدبیر صواب مخالفت اید و نه و رایزله غلله اجتناب این
 بلیات ناکهانی که هر بر می جان و معلوم کفاندان و خافان سلطه جهان مستلیم
 اوله منتظر اولون لازمه که ارباب علم و تبیر و تاویل بومنا مات ذوال ملک
 ملک دلیل اید و کنه جانم در که ملک چون نالردن بولکات خوف انکیز یست
 آند و ترسان و هراس و برک بید کی لوزان اولوب عنان مالک و جاسکی الله
 کنده بر زانده مکن کنه و سن تدارک اید و نه و بولجی تفصیل و بولجی اعر
 تعجیل و اجید و نه و مقام اظناب و آجازه و محل کشف و الظاهره و نه و آغاز غیر
 مناسب دن انلر وافی و نه و حیل بی کرم اید و نه و فطیر تر ویر لیر اندیل و نه و



و تبیین و نه و انوار سحر و شجید کو سرب ایدیل اوله ایلک باهی که دلم لری اوزن
 کلش دن و نه و شا یک فن ز ندلی و نه و و اول مار سبز که پای ملکه طو لشت دن
 اینان و نه و دن اوله ایلک بطر نیکن ایلک بیل سبکین دن و نه و قان بن کر فیل سفید
 اوله استن و نه و حوان سندن زیبار قمار شاه دن اوله فاش پیاده ایلک شش
 اوله آتش که فرق شاه هر مشتعل اید و بلان وزیر دن و اوله مره منقار
 ترق ش نه و اوردی کمال میر دن و اوله خون که بدن شاه انکه الوده و نه و
 غمخیز کو هر مکان در که فرق ملکه اوردی و نه و نازنینی انکه رنکین قلع دیل دن
 حقین بول واقع لک دفعه تا نین بر بول مجله تدارک و تدبیر ایش دن که این اند
 و اوله ایلک پیری و وزیر و فیله کوه پیکر و فیل سفیدی و کال دین و
 بختی و آب بی نظیره اوله غمخیز آب شکل و آتش تا نیر قتل اولوب خونایی
 برین همه اوله اما اوله تیغ ایلک شکسته اوله لاله زین خاکن مد فون قلم
 اوله خونله بر آیدن تر تب قلوب ملکی که قوی و نه و جمله مر غرام و خواهش و نه و
 افش و نه و واقعه و نه و اوله خونله ملکه التل و فون طلیما این و نه و و همه بدن
 اوله دلم شاه بقمر کی رنکین اید و نه و او و ساعت توقفا اید و نه و بعد آب چشم
 اید و نه و و نه و یکن اید و نه و روغن بادام جرب این و نه و شام توقو اوله بلای
 کلیت مند فیو اوله محال و مستعد در که بوجاب ظلمات بوقاب تدبیر دن غیر اید
 اوله **بیت** در دق بلای نسیب تو مباد تدبیر عینت که تفری افتاد است
 اید دن بولکات و حشت انکیز ایشندی آتش دشت خانه صبر و سکون نار نور
 و بار شیت خرم آرام و حضور هب مشوراتی و نه و و اند ما اعدا و نه و
 صورت آدمیا اهر من سیرت تکر که کربنک بوبدین کون دن یکو ک دکلید
 و شربت هلو ک و بول سبز که علوه کلک علما تده حاصل اولن آب حیاندن

معه و در سابق بوشه بی جل این س. بویار عجزا قنار ایدوب ایندین
نه قدرت و دستکاه او که مشکل شاه بوقت پناهی جل این بد یا انگ کی
پادشاه سپهر افتاد بچلیس خاک و پندار که فوار شرف **بیت**
بن بخت ذریع که مهر این م. دعوی که هر ایدیم این م. نه قدر قدر این م. حقیر
که سلیمان او که بویله مشای **بیت** من که باشم که در آن خاطر عاقل گذرم اما
قدیمی رسم هرود عادات اکابر عالی مرتبه اصاغرا ساقل بنز لکن تغذیه احوال این
کلی شردن و خداوندان نعمت دعا گویند دولتند استخبار اخبار و زحمت
بیت نظر کرد بد رویی بن رکی را اینفر اید سلیمان با چنان حشمت نظر ها که با یو
اکی جل الهی بوقت پناهی بنش دو فخر آمدن بویکن اشتباهی جل انگ بوند امید در که
بوی خاطر بر فوق هر خطو را بد کشته بپنصود غرض و وفور الجور عرض اولد
سلیمان علیه السلام اید مناص و عام تمام بونک اوزر و متقلد در که آسانده
مکن جنس هیوا که شرفی اسب و خسی بکلون پس بسبب ندر که اشرف کج عوین
اجابتدن ابا این سن و اختنک ادنی اشارتله کلمه کین سن بویار اید یالک
اسب اگر چه زیور شرف و جلال آراسته و زینت هنر و کماله پیراسته دن
آنا و فارغ از شرعی چرا انعامش در و حق نان و نمک چشمه سارندن آب
ایکمش در **بیت** از اسب و فاطمه بناید کرم اسب و زن و غشیر و فاندان
بر چند که کلب خست و دنیا تله و موفدن و لوش بخاسته مغرور و معروفدن
لکن وفادار لول لقمه سینه نشو و غابوشدن و حق گذار لول استخواند مر یا اوشدن
بیت ایدوب سک حلقه اخلو می در کوش. حقیقی نعمی قلز فی اوش اول
سبدن بند اجابت دعوت حضرت ده که منبج مهر و وفا و مجوعه صدق و وفادار
بی وفا قولی استماعدن امتناء اندم و اشارت قول و فایه اعتماد ایدوب

آنکه امریه امتثال و ایتناء اندم سلیمان و عم بویار که بویار استخواند و فقه نجبر
مات و حیاتی نقر و قطیر در میان ایدوب چون بویار اید یابنی الله بویار حیوان که
سبب حیات و جاودان در مسکا اختصار و وار میدان بویار احباب و احباب و بویار
متعلقا که داعی اندر حقیقه و وار میدان سلیمان علیه السلام اید ی بویار کرامت بویار
سایر خواص و اید بویار اید بویار بویار لازم کلور که جمیع و کوشا که
آخره و یاران و یک آخره انتقال این ل و فرزند و خویشت و نیک و احباب و یاران
دنیا دن کین ل و س دافنی فرقت اودینه یا نس و معیبت دودنه بویار سن بن
این فرزند که بوزند کایندن لذت بویار و بویار و دایندن که سراسر فراقله که متوجه
اوله سن **بیت** اولیه بوندن اوزر که مشکل دم که این یاران دن آیر له آدم فوخت
دوست آفت دلدن حضرت دوست زهر قاتل دن **بیت** صحت یاران غنیمت دان
که نقدن غنیمت که خاتم از بهر نشان بخت یاران غنیمت غنیمت خوش بود بهر تاش کلشن
عمر عزیز و ان تمامش ام بدیدان بویار ان غنیمت حضرت بوقت ماب آنک
بویار استخوان و استصواب ایدوب شراب زهر امین فراقدن اجتناب اندی
و شربت حیات و شراب بقا اوزر و جرم جام غنطی مذاق قنایه اختیار قلدی
بویار کورم تا بیلد سن که بویار بختنر کازند کافی بیلد کلدن و کلدن و بیلد کلدن
فرا و میانندن فرق متقون دکلدن بود افعی متقون در که هر یک صمدن و الودن
دهر یک شرف و تحال و انتقال در بویار بویار خراب سن و بویار بویار
سراب دن بویار بالمد و وام محالدر و بویار بویار آباد مقام ارتحالدر **بیت**
کوبه کیم بقا لا اله الا الله بویار بویار کلدن کلدن و فلقی سن **بیت**
نزلنا فی یوم و ان تحلنا کذا الدینا نزل و لو ارتحال بویار مقام فوات و فناده بویار
آرام و فرام بویار بویار بویار و اقدام طو و عقلمن دودن و کشی کلدن و بیلد

فرزند عیش و محفوز هب آشور اتمک مقتضای فکر بود بغایت مری در اگر ملک ای
 بوشکاک جلن بودند اسم بر طریقی بود که بو غایله نک دفعند قدر نک و ای
 بر حیل دافنی تدارک قیلک که بن تکلیف مزبور که بر من سندن کلام زن و طو عقاید
 خود و ر و مذهب شریعتی و محفوز اوله امورد و بن مساعد قلن زن
 پیرام ایتد یل ای حکم کلام حق تلخ اولون نایه صاد قلک قیود رشت کلور الحق
 اما آری عالم آرای ملکن بغایت مستور بود که غیس یلی کند و نک نفس شریعتی و
 لطیفه بر این بله و انلر که بعد بقای چون جان غریب جا له نیدن فی اغت قله
 محصل ک نصیحتی خیر استاء ده واقعا و ملوک کرک و بی غرضی که کلونه عین اعتبار
 نظر قلک کرک پادشاه نفس نیستی و ملک و سچک قدرین بلک کرک و بوم
 موجب فر و تام و مستوجب آسایش خاص علوم در بی توقف و تر و شرع
 اقدام اتمک کرک که عقل و قاتنه نفس غریب جلدن مقدم در و انک وجودی
 سایر کالعدم در مبین نیز ملک یوشین اولیکه که آدمی زاد مقام استقلال و
 واصل اولون و شتو و جود که بازان کایناتن اندن رای موجودی و قدر
 غریب نقود و بدل مجرود له حاصل اولون و حایا ما ویه واته زا ویه حیات اولون
 ترجیح و تقدیم اتمک و فحمت برای شرون و حیوری قویب تنکنا ی کور و
 مار و یون لک روش خردن دور کورنده نه که ذات ملک بایه و یائیدن
 رزق و فرزین اقتدار واردن و تا ملک استوار بر قرار اوله ختام کافی
 و اسباب سلطنت بسیار در **مصر** که بهیو باشد چو توباشی هم هست
 ملک چو بوفعوا استاء سورجی و دفعه مفاسد منام ده انلر که بوفرات اقدار
 کورده غایت تحیت و متا لم اولوب با و کاهند خلوت کایه خرام قلدی و منفه
 این اندن کوشه بیت و فرائد متوجه اوله **بیت** چو توام که با کمال در خویش کورم

نروم در کجه آخران هم با خود خویشین کورم پس روی فراموشی خاک مذلت و سوز
 حسرتی فواد و دین سندن روان اندی و ضرر حیرت و حیران غریب صبر
 منا و ترب باد خزان برک و بار سرور و محفوز بر این اندی کند و کند و آید
 آیا بون غم غم و طوفانم که اندن بر ضحیف و کر که کرک نزول ایدر بخفضا
 قفسادن بجوم اندی و بوم کورب که مخم حیات موم سنگ خارا یی ایدر
 صوم او رنج غیله زار بله و بیو با ندی **بیت** من بودم کورم و غریب
 غم و نشان داد بالار که خن کرک و جوج بر فرج کند و نک خویشین یونند نک قلن و ضیا
 و بر می یا بر احدی جمال فرزند و دیدار حلیله دلند مجر و عرفانید قانو و کج
 اولور می بوی لرم که کورنک نورای و کور کور و دور و دل و جگر بر کال
 و با و عمر ک غیبه لاری دن و حال هیاتم ده ماده استقام و وقت و فاعل
 مایه و فحانم در نظر من اولیجی نهال عمرن بخیر خود را اولم و وکت و کلن
 بخلافت و عله و ت بولم **بیت** قالمیجی کشک مکن بر خیل خلف حیف اول
 عمر که اول عبت بین تلف و ایران دخت که چشم غور شیده تابان چاه بخندان
 بر قلن در و و لطف ماه رخشان عکس ر و نور افشاندن بر لحن رخسار غرای
 روز و صلت کب تابان در لطن مطن اسی شب حق کب بی پایان **بیت**
 منور مهر رخسار افاقه ایکی قاشیله نو کب **بیت** قد نک دم سید شریف
 قد غیر بین سید و رف آ زاده مجالست دلریا سندی و این بین مصاحبت جاقی
 شن و این بین **بیت** دین دین کهر آیدان می دین کور کور سن مشکبار می دین
 بکا آنز حیات بجه متصور در فیضا که عرفی و مقدس اوله متاء عمر در ان
 بجه میشر و و اکر بلور ویزین کور آیمیر روز جاده ده بر آفتاب نور افروز
 و بر تو شمع ضویری شب واقعه ده بر تو ظلمت ز **بیت** رانیکه فضای عنوان

دیوان عمل **بیت** شمشیر در طغرائی منشور اجل **بیت** بی دست یار قلم پیر او
تخت ملوکدان بودی پای بر قران **بیت** شویله غر حنوفر **بیت** و عین تدبیر اسباب پذیر
احوال ملکه تاظر اوله **بیت** علامت مالک و رعایت خلیفه و رونق افعال و توفیق
و توفیر احوال **بیت** و عجله ملک و میر اوله **بیت** و چون حقیقه تدبیر و کمال دین و نقش
مهر مهرش اگر بنانی **بیت** و تین بدیع انقیر و دین خورشید معانی بیانی در لفظی
لا الی منلوم کرد لکش در **بیت** و خطی جواهر منشور کی فری بخش **بیت**
لفظ لفظش داده با هم آب آتش را **بیت** حسن خطش کرد با هم نور فطرت را **بیت**
معانی اطراف و حوادث اکتاف **بیت** نه طریقه علم حاصل اوله **بیت** و مکاید اعدای دور **بیت**
تدعیان ملک نه حیل اید اطفاعه قابل اوله **بیت** و هرگاه که بوی ایامینک بیک بوی
دن نمینک دفن وجود **بیت** و رقم عهد هیچکله **بیت** هر آینه انور فواید رازی و دایمی
و منافعه حسن کفایتی اقطاع ملکه انقطاع بولم کرد **بیت** و تقدیر هر رونق امور
و نظام مدام همیون قبیل منتعاندن اولم کرد **بیت** و تقدیر چه اولم بیل سینه
شخص حرم ماه کینانان و کریان کی رواند **بیت** بند حصن حصار و آهن
ن فرندان او حصان افکن **بیت** و کابعد او چون میدان مهر کرده مبارزه **بیت**
اول ایکی قبل سرداخی که صنف هیواد سیل کی فرشان و دریا کی بوشان **بیت**
نفرط هم سان ندیجان کند **بیت** بر آید یار بلار آید **بیت** و حکام و غاده و غلاده
بچه لورم و ایام روز من مخالفین برین آورد **بیت** و اول ایکی جهان لور که قوت
سیر و مبادی بیا اندن اش کور **بیت** و برید شمال پروبال استیلا **بیت**
غبار ندر **بیت** سعادت قصره پایستون **بیت** و تنی و ستره کوی **بیت**
یلوس میل کل و لور تند و کوشن **بیت** و کورس **بیت** و آتش قناعت پیش زاهدی **بیت**
تخل اهل یکی بار بران **بیت** حال قطار و اطراف دیار **بیت** و حکام بنات

بیت

نایدن ی جوانب عمالک و سامیون فیه نه طریقه منتشر **بیت** و اول هر مرتک و بولور
صاعقه کردار برق مرغان اول **بیت** و سینه بی آتش **بیت** و آتش فعلی پای جها بیاسی **بیت**
رخش **بیت** و داغ غیرت یقر **بیت** و لکش سرعت **بیت** و دین **بیت** و شبیدن خسرو
آتش ملکون **بیت** و ز عالم **بیت** و چون **بیت** و آتش **بیت** و آتش **بیت**
اور برق مبانک کوزنه **بیت** و آتش **بیت** و آتش **بیت** و آتش **بیت**
ایم دل **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت**
نه و جهل **بیت** و کوی **بیت** و میدان **بیت** و میدان **بیت**
کوزنه **بیت** و آب **بیت** و آب **بیت** و آب **بیت**
آب **بیت** و ملک **بیت** و ملک **بیت** و ملک **بیت**
چون **بیت** و سیل **بیت** و سیل **بیت** و سیل **بیت**
بقند **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت**
عواطف **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت**
اول **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت**
چنین **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت**
غصیه **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت**
صدف **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت**
بیت و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت**
کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت**
محرمان **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت**
یون **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت**
احوال **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت** و کوزنه **بیت**

مرا هم حرمت و آداب سلطنت نهادن و آتش او نور و اگر احوال اید و تا
 و توقف ساکن اولم جاده مدق و خلوص و منها و لوازم اختصاص مدق
 کتشدن او و لورم پس ایران دخت خدمت کند و بعد از ادای مراسم عزاد
 و اکرام آغا از ایدوب آید **بیت** ای سرای بر چه عصمت زده بر علی بن
 پرده دار عرم حرمت تو و نه **بیت** رای عالم آرای یوشید اولم که اولم
 برین که بونین مستهجم بیا که سحر اختش مک خدای سکند شرف انتظام
 الی هذا لمة کاغ بود که ملک بنده پنجهان بر ستری واقی احوال
 و دقایق احوال ملکنده و حلقه احوال سلطنتن چه برینه بنده مشورت
 اتدن شروع و پور شد **بیت** بر قایق کون اولدی که بر اهرم نیم دفعه خلوت
 ایدوب محفی بعضی نسمه و ضیاء اول زبانهان بری کسکد یوزن یقین
 و خلوتخانه سندن طش چتره پنجه کوند که احوال ملک ممل و مختل و امور
 سلطنت محظوظ ایلد اول **بیت** چون حضرت علیا ملکه ملک و کافه سلطنت
 و لشکر و رعیت عاطفت ملکنده فکر انگ عین عنایت کوز طویر و انگ
 حکمتی حل عقد امور و فیض و بسط منافع و جود و ثانیان فیض و بسط
 ایدر لور صواب اولد که استعلا احوال اقدام کیفیت واقعی برین
 اعلام آرزانی بود لی و علی بنیل که استعلا انگ تدبیر و تدارک اشتغال
 که بر اهرم غدر پیشه و مکر اندیشه مبادا که تقوی حیل بی کرم ایدوب فطین
 تزویر پادشاهی بر خطرناک امر محکم ایر لرعافت حسرت و ندامت
 و خاتم حیرت و مله متی مقتضی اولد بقوه باثباته و اقوال و کلام
 مکر تا سفت و تلف فایر وین مزه و تحشر و تحیر نافی اولم **بیت**
 علم و واقعی خیر از وقوه باید کرد درین سود ندارد چو کار از دست

ایران دخت آید و وزیر صواب تدبیر نجله ملک میانند یقین زان بر ایدوب
 اولوب عتاب آیین کلمات واقی اولمشدن حالیا خلوتخانه ملک جرات ایدوب
 آغان کلوم و استکثاف سزار اقدام شایسته سکند خال دکل و وزیر
 آیدوب از ملک العتاب هدیه عتاب عتاب سبب سوز بنای مجتهد
 و موجب ثبات اباسن موقت **بیت** ناز ز تو باشد و عتابی از ما
 بی ناز و عتاب دوستی توان کرد واصل و قیود عتاب عتاب مر فو و خلوت
 کر که چون ملک بادیه تنگی ده حیران قالمش اولد و اندیش دور دان
 خاطر محو عین پیش قلش اولد **بیت** محرابان عرم محسوس جرات کلوم و لاجیدن
 و وزیر استفسار اسرار ملک غین مناسبتدن بودا فمقره در که اصی
 احباب ملکنده جناب عصمت باده غیری به یو باین فی الباب میسر دکل و
 ملک بوضعیف حضور نهم دفعات زبانهان شریفه کتور مشرد که هر که که این
 دخت نظر ملکه غریب ماند و ماسطه خاطر بدن مانه کوه داغی اولد بر یاد اول
 شاد اولورم و دیوان میایوند بار غدن قور تلب بند اولمده آن ادا اولورم
 میای تکلف حقیقت حال استعلا م اقدام ایلد الی و ابر ایلد و واقف اولور
 بی توقف بونین و دوقی که اعلام ایلد ایران دخت خلوت ملک جرات آیدوب
 و شرط خدمتی بر کتور میایدی **بیت** غمت مباد و کز ندت مباد و در
 راحت دل و آرام جان و دفعه غی موجب فکر و بسبب حیرت ندن آکی
 بر اهرم دن بعضی و حشمت آیین کلوم پور ایدوب لایق بود که برین لور کن
 کیفیت حال مطلع اولد و تا آنک تدارک لور شرط اتمام تقدیم اعلیه و ظایف عبود
 ادا قلدوز ملک پور که امه آما مدل پسران اول سندن سوال و استفسار
 جانین دکل و جوابی موجب ملل خاطر و سبب همی خواطر اولد لاسلو اغش

ان تبدل شود که ایران دخت اید و اگر بر آفت و محافت متعلقات شاهدین ظاهر
 متعلق این غم و کله که سلامت ذات مبارک شاه می باشد آفتی ندارد که گنبد
مصلحت هزاران گرامی فدای جان تو باد و اگر عیاذ بالله او را حقیر که آن دافعی افکار
 جانی کور و کور که بلکه بر وجهی از غریزه عرفان ملکوت غریبت مرادیه ملو زیت
 مبر و ثباته مناصبت بیور ملک که که خیز و وفور و حضور سایه دل در دور آید و
 غرض حال و ضعف بال احباب و خور و اعدای سرور آید و هر کس که وقت خود
 حوادث زمان و قوه و قایم و جیل متین اضطرابه تنگ این عاقبت روز مراد
 بجز سن عین یقین ایلد مشاهد قله و سر و رشاد و غریبی تنگ کنار دل و کور
 فرضا که فواید دنیوی و اکامرت تبا و لیم بی شب و شتاب فرقیه دن که اتم مقاصد دن
 بی بهر قایل **نظم** چرا چون بر سبزی قطره آب طو کبر و لور صدق دین خوشای
 دل کان مبر که بر گردن مدف قنی لولی و لوتی قنی لعلان و مبر لور و قان
 اولور سیکه لعل بختان **بیت** ای دل صبور باش ز آفات روزگار
 نیکو خود بهر سر انجام آدمی پادشاه پادشاه و وفور من عند الله اولور که چو من
 سایه اولوب بر عادت و اقیه اول و چه تدا زکی و بر طریق تلفیسی آنکال کیست
 و وفور غایت شسته و ستور اولیه خصوصاً که اسباب دوت و چشمن شسته
 فقر و مقتدرات فرحت و وجبات مترقن شکر به قصور اولیه **نظم**
 هم کچه داری هم خدم هم ملک داری هم چشم بیرون نه از خلوت قدیم
 بر بام عالم زن علم و رفقا نب متعصب دکن اندوه را نابود کن احباب را خشنود
 بر دانا دل را غم نماند تا اگر کن قاف بر ایه اشارت اندک لعل احوال
 پیرا بواله در عرفان شسته طور سی کی و کله و **بیت** اقبال **بیت**
 آنرا که بر و هویدا اولیدی و اگر اول در می زجکی و نردن کوش روز جهان

بر هزاران دشت فساد تن شب یمن کن نار یک و تار اولب آندن آثار فلان
 بعضی فوق بعضی پیدا و آشکار اولید **بیت** که سیه نیل خدای من غم سیاه
 و در این خون نکریده ازین غنچه بی حیاست که مایل بر این بکا کلام سولم و
 تحقیقن ابرام ایلد که نه بکا نکه قدرت میتردن نه کاستقا عطاقت متفقین
 ایران دخت بر دفعه دافعی زمام اقام جانب ابرام عطف آندی ملک آنکه ابرام
 الحاحنه تحله قایم و لیوب به ضروری مکتوبه منن تا غله مایدوب آید و
 کیم ده محوف واقعه لی کوردم و آنک میواندن زیاد و خوف ایدوب حقیقت
 و کیفیت تا اولین بر اید و در مردم اولد باین حدوث نواز ل هایلد ایلد
 ایدوب دفعه غایله سند و یله تدبیر ایدیلر که سنی و اولد ایکی پیران نینی و
 وزیری و کمال دین و پیل سینه شین افکی و سایر پیلان کور بیکر لنگ
 و جهان کاخار اپای و خار خوان و سمنده جهان نورد و صبار فغان و شین
 کور نکال آغشته خون و خاک ایدوب یله کایم لی تا اولد منامک اثر ضرری
 مند فو و شر شر تر رفیع اولد ایران دخت که بی کلامه استماع ایلدی دود
 آند و آتش کمر دلدن روزن دماغه صعود ایدوب قریب اولدی که قطرات
 فوار دین سندن کنیز رخسار روان این و طایر عقلی آشیانه دماغه
 یوی حیرت طیان قله و لیکن کمال فرات و عز می بید بر غصه جاکلزار می
 و تغیر و غصه ایدوب بوییک فحاشی سکاداده **نظم** ایدوب ایتدی **بیت**
 من ارب عشق تو فغان بشوم بقای تو باد هزار جان و صد چوین فدای تو باد پاد
 بواجر ای غم غم غم و بخصو من ای غم غم که نفوس نه کاه و جان سپاه فدای
 مصالحت شاه مایل اولم دافعی نه محله بران تا ذات بر ز کوان با و در آفتان
 بر قرار دن و جلدان اهل سبیل و اولاد و خلفاده مجال و اردن و اسباب

هر چه خاندانری یقره ملوک لازم در هر مکی دشمنان امین اولیای و عقلی کمال
 حیل بد سکالده غفلت قلبه **ست** مکر دشمنان صفتین اولیای و غدر اید و
 ناکه خود رسا که کین بعضی شعرا حکمت اختا بومعنا یکی بیتله آداب و شایسته
 مشو امین از خیم پیدادجوی که پیش غذا با ست و نایاک خوی به ظاهر درم شنان
 بباطن در بی وفای زنه به وجه ایداک بر اهرم بواب کور دکی تدبیر بختند
 فیه و بو و رطدن مخرب و سترایب تا خیر جائین کور همک کرک و اگر تو فوجا
 واریه باب احتیاط بوی بوی دافعی ملوک ملوک که ملک مخلوط اولون
 فواه قله اگر دافعی مضاعف غنا علفه و مول بول ملک مثال ویر و بایسته
 ضمیر کبر جهم بها غادر که زکار عیب ریند و معزاد و کلو مک بر آینه مشاف
 کرد شک و شبهه دن برادر **بیت** دلدن شیعی را می هوا یک سوز که در محفل
 لاجرم سنگ مر قو که هم قاتر و معنی مقبول و هر کلو مک بر فقر قاطع و برین سوز
 ایران دخت ایدی کاریدون حکیم که شمس بیانی فضایل و شایسته قواعد
 فواصل شایسته و طبع لطیفی مخزن نقایس جواهر حکم در دهن شریفی منقذ عرایس عالم
 حدوث قدم **بیت** دل پاک لطف خدای مظهر را به سیرتوق مرقضای محرم و اشتاد
 کون عفراده و عاکوشه سن اختیار اشد و بالکلیه جناب خالقه متوجها و کوا
 علو یقین فلان و غلو یقین کما را قش در اگر چه که اولاد افی فلسفه و سب
 نسبند اما صدق دیانت و وفا و مانت و انلروک اوزر در حقی و اولاد
 مهندن اعتماد اول انب در فکر عواقب امور و آنک نظر را تم اکل و فیه
 نوایب دهور و آنک تدبیر عا انفع و شعل در اگر ملک آرا ملک بویای
 اکا کر امت محرمیت ادرانی کورک و کیفیت خواب و صورت تعبیر بر اهرم اکاشف
 آنک روا بویا بیشک اول طریق حق اوزر آنک حقایقند ملک بتداید و

و قایق تا ویلده بن دقیقه مخفی و مهمل قوم کرک شویده که آنک تعبیر اولیای
 موافق قلبه شبهه نایل اولیای اول غرضی امفاله زما و لور اکا کا محالفت
 بیورد ظاهر بود که منیر سلطان حقی باطلدن فیه و موی ستمدن
 بوی کلام را آیم عالم آرایه موافق کلدی غایال سوار اولیای کاریدون
 قنت و از دی و دیدان حکم الحید که مجبوی فیوض غین متناهی شرف استعارین
 لوازم تواضع بر کور دی حکیم داعی شرایط تعظیم و کور غیر تقدیم اید و بایسته
بیت کلمه مار و فیه شایسته کلمه بنوا سید دین روشن است به چوبی
 کنعان سید سبب تخشیم کاب سعادت انتاب نه واقی اولیای شرف فیه
 قضا مضایقاد بولسم بند خود در کاه بار کاه کرد و پناه یون سوز
 شرط ادب دایب ملوک انب بویای که خادملی محمد و خدمت این لای
 و ملوک ملوک که ملوک ملوک دی **بیت** طویق خدمت و آیین بندگی کرد
 خدایا قور ها کن بای سلطان باش سیاه سعادت انتاده اثر تغیر مش
 اولون و غمر و مجایون هم علومت غم تغیر قلوب موت حال و بوی
 بیان بوی حق صوابد بلکه توان بدین خال دکلدن ملک کیفیت مناماتی و بر اهرم
 تعبیرات بر سبیل تفصیل اعلا م اندی کاریدون بر زمان تحیق بر طالع
 و نجب بن من امر دی قالدی بعد ایدی ملک بویای سبب عظیم واقی او
 بویای اول طایفه اظهرا آنک قدری چو قد زبراک اول طایفه تک
 بویای رتبت محرمیتی بوقدر **مصل** هر کوشن کجا محرم اسرار بود و بای
 عالم آرایه مخفی و سوز اولیای اول مداییری واقعه تعبیر لیا قدن در
 اول سبدن که عقل و فطانتدن محرم و دین و دیانتدن بهیرون اما
 ملک بویای بلدن اضطراب سرور و شاد اولون کرک و شکوای ایچین

صدقات بی کران امان انگ کر که دلایل ایت و سعادت بومنا مکتب صفات ها
 پیدا و خواهد عزت و عظمت بی واقعات بحیرات حالتی صورت دارد و در مجاری
 امور و فنی مرام او در هر قلب کر که و باعث باعث بهجت است و ایت
 سلطنت از دیاد پذیرد و کر **بیت** سحر تا بود و در غلظت و کرد و مرام
 فلک طبع و ملک داعی و ذمات به کام چون پادشاه عالیه بی واقعات بحیرات
 اطلعه عازم اولدی بی و تخیل و داعی الملک تا ویل علی سید تفصیل تقریر
 اول مذا بیک تبس مکتبه تر سبب بحیر و وقایع حکمته دفعه ایملک لازم اولدی
مصرع کر بدست تو حدت مرا هم سپر **بیت** اول اول ایملک که دلی
 او در طهر لردی رسول لردی در که جانب سربویدن کلور لردی و ایملی بل دما
 عظیم هشمانه هنر ان رطل یا قوت رانی و اجل بدختانی که دل انار رنگ رنگی در
 بر خون و جرم آتش غیبت شمعانند نه باخانه سنگل مکتون در پیشکش بخند
 شاه کتور لردی اول ایملی بد اول ایملی تبس فایق در که ماه فو اکا زین و
 شمس و زین اولمخ لایق در **بیت** در لیلی طری و لایم کوب او و ایملی بد ایملی
 کی بوی بل قوس قزح و ان در کرمی صغری لاری هاله کردان و محیل او و لردی اولی لردی
 ایا قلا رندن اولو بر قید ایا اول قان بنی ستر افرازدن با و جنبش آتش
 مساک و مضایق آت کی روان صیل کی غر و شان و زخم تم بولودن کلمه
 سنگد و مضایق مانند آتش آوشان در **بیت** بل او در بل کجاست و یک خیز
 موایم کرم و چون آتش تبس چون سنگ رنگن او و سنگه او در آتش سحر آب رنگه
 بونل ی شاه دهل هدیه نخل اصطل عامر اسال ایملی اول مار کپا
 ملک پیمان اولدی بی تیغ کوه رنگان آتش فصل و آبدار در که روز هیجان چشمه
 میناد و یا قوت مذاب روان اید و صفیه الماس رنگه خرم و حقیق و زین جهان

زینان آید

زینان اید **بیت** و نظیر بحر تیغ و قایمده نی که تیغ تو هم فوج مجسمه است
 اول خون کر ملک بدین انکله آلوده بولدی بر خلعت ارغواندن طراز زر و طراز
 و در کوه را یله ملک که دار الملک غره دن تحت طریقه یله بارگاه کردیم شبنام کون
 اول آستر سفید که ملک کاسوار اولش در بر میل در سفید میل میسب یکی که
 صف لشکر و خون دلیران ایلد خرموم زین جدر رنگن لعل سیر ایلدن و ال
 شعبان دمانه که کوم آقندن معلوق در بر دمن عالمی خراب اید **بیت**
 یگری پس ز کوم او نامون بی ستونی روان بچار ستون سلطنت شام و فخر
 آرسال اید و **بیت** شهر بار کامکان اکا کاه کاه سوار اول کرک اول اخگر بون
 که فوق مبارک ملک بر قیاس و زان اولدی بی بحر افسرد در که گنگش قدری غرق
 قصر میان که سما نهم در **بیت** رسید عکس آن تا به مر قیاس بحر فو ماه جوی مقننه
 بوقایم ملک سلطان با و و غرا حیل خاکها لاله روان تبه کرک و اول مرغ که منتقل
 تارک میان که ملکه او رده اند شایسته مکروه متوقی و اما اکا اول قدر اثر و
 ضرب متیجا و لمر غایت تا اقبال دیار جانندن و زین عزیز بولندن جهان کلور
 ایملی خفی حال صلح و حال منتی اولو بی خوابلر که تا ویل و و تعبیر صوابی
 تقریر اندم دفعه کورمک دلالت ایدن و سوللر یبیدی نوبت هدایای ملوکانه ایلد
 در کاه دولت پناه عود تاین ل و ملک اول نعتلر که صفولیل و اول غنمتلر
 و مولیل شاد کام و شاد ما فاول و نبات دولت و ام عمر اید پیوند ایلد
 اختصار من بول پادشاه واجبه که من بعدا جانی کند و اسرار نه مطلب ایلد
 و تابر که تجریم قلیه و صدق دیانتن کلایینه بلیم مشورت و اکو **بیت**
 کسی را امتحان ناکرده صدبار مکران پیش خویش صاحب اسرار اصل خود
 بی در که مطلقا محبت مردم بی پاک بد کوه و زشت سیرت نه لاجتباب انگلی دشت

واجب بدو و کوه را بقت نفس نفس استخوان سفله طبع دو وقت و نیم مشرب و فنی
 خلقت سکنه منتظم قلعه در اختیار این بیت آب را بین چون همی آید
 مردم از غنای ناموران ملک بوی کلاه استماع اید یک نه ایال بیدار شکری
 تقدیم اندی و اول پیر یار که نفسند که مسیحا صفت دلمر همه صیانت
 و در و بر مردم سینه نشانی انداز و بر دی عذر دل ده و آید که خدا که
 عنایت بن خانی مدد نصرت زانی پور دی و بکا بوجناب حکمت مآب و کرامت
 کون کو سترده تا بوجناب میامین انعام بستر که سید شایده محنت فایده
 مبتدا و لیک بیت بود قتل چون قلعه کی شکافه جو ایک اول و دل در دین شای
 جزا که آید که جام کونر آید که کونر و قش و جانا و کونر آید که یونم نور آید
 مهر روشن خلد صا اندک ضلالت غلظتدن بیت با دلی که خاطر مفسد کرد یون
 عین می خدای بفرستاد در گرفت و الحمد لله خدا آید پس ملک دل و جان و شایطان عالم
 مستقر و اقباله نزول اجلال آرزانی پور دی و بر هفت متوالی و یونلری تحف
 بدایایه اقایم سبعم دن کلاب یثیدیلن بیان اول و جمله کم حکیم کامل و مرشدی
 معنوی رسالات موقوفه عزم یثیدیلن یونخی بلار وزیر ی و فرزند یون یون
 دختی و کمال دین ی خلوت دعوت آید و بایندی عجب خطا قدم که سرخی اعیان
 افتا قدم اگر سپر رحمت الهی آنک یثیدیلن کید نه خایه اولم و ایران دختک
 نصیحت شرف حسن قبولی عاقبت اول ملو عینک مری بم آتباء و اشیا عکله
 مؤدی و لور دی هر کس که سعادت ازلی یان و کفایت آید مدد کار اولم
 لاجرم نام مشفق که نصایح عزیز ملوب سوا تخم مصالحه کردن عجل یون یون
 تانی دن عاقل قلعه و خامت عاقبتدن اندیش اید و مقام عزم و محمل احیاء
 غافل اولم هر کس که تدبیر کار ی کرد سامان یافت پس پیر که عزیز کرک

خاطری بوق واقعه سببی بله ملو لدن خالی دکله لوزم اولدی که بوقیایا بونلر
 عادله ایلد تو زریج و تقسیم اولد خاقم ایران دخت که بوجا دشتک تلو و سندن
 سعی تمام کو سترده و بلور وزیر ی که ایران دخت بوقیایا دکتار که آرش اید
 بلار آید چاکر اول مصیبت ایون در که وقت حدش حوادش کند و لورن سپر
 بله قلب باشه قلبی هر که سر تو دار دین و ای سر زلر ده اگر برین یون
 معاونت عنایت و مساعدت سعادت بوسین ملو زمت و بوسنه مدد نصرت
 اول و طوع و رغبت مال جان و لی نعمتک خدمت فدا که اکامزد و عطا رجا
 کر که و مقابله انعام و احسانه مکافات توقع قلمای کرک انا پیدار که ملکه
 زماک بویا بس سعی بلخی روز روشن کی هویداد بونر کاندت تاج مجوه
 و جاب ارغوانی مکل اکو واد هر قنقی سینه که رغبت این عنایت یون
 و نور عواطف شایانه دور دکله ملک فریاد آید که اکیس دافعی مجر خا
 ایلیدیلن و کد و بلور وزیر ی عزم کندیلن عزم بر کنیزک و آید که اکا بنم افروز
 دین لری یون روی آید که آفتاب آنک غلظتدن حتی قنارت بالجات نقاب
 یونر بکش ایدی و بی هله لایم و آید که بلو یغین فی ماه نو و کلا فانی
 ایدوب بلن بوشدی نظم طغریامش نظیر مادرده یونر کایینه واکه کوچه
 که خادم اولب در دیشلی قول و شون سرقه عریه بجهتندن نور طوفان
 میغنه کرد فی بن و شرفدن ملک کاتعلوون تمامی و آید با وجود که ایران دخت
 حسن ملو حشر فتنه و لطف و طرافت کتوب یون آید شاه بنم افروز
 اکا انبار آتش دی و باب قس تمام رعایت ایدوب اکیس دافعی عظام صی مجرم
 اعتر ایدی ملک پور دی تا بنم افروزی دعوی ایدوب و جاب حاضر قلبی اولم
 و شال و یردی که هر قنقی سکنه ایران دخت اختیار قلعه باقی سوزم افروز

ایران دشتکجا به رختی زیاده اولدی. و اولین و مضیقکن آسمان کی کوکب جواهر
 آنک نظر نه خوش کلدی. اولجا بنمیل ایدوبه بلور و زین نظر آندی تا بدکه آنک این
 بونلر کفقی را به در جلال کوشه چشمه جام جاننده اشارت آندی بو اشناده ناکا
 پادشاه اولجا بنمیل کما آندی ایران دخت کورده که ملک اولمغا و ضی و قی
 اولدی جا شتر کایدوب تا محققان قلدی تا ملک بومغا و قند بلبله و بلبله چشمی
 اولحال اوزن قودی تا شاه اشناده مملو اولم بوندن صکر قرقیل
 ملوزم در دکا هست. اولدی هرگاه کشته قاتنه کلیدی چشمی اول و قی
 قلورده تا ملک قن یقینه مبتلا و یلاییدی واک و زین عقل و تدبیر و قی
 اولم ایکیین دانی بر اشناده جانلرین باد قنایه ویر لردی و خانانلی
 آتش هلو که اور لردی **بیت** هر کس که مدار کار بر عقل نهاده بی شمشیر
 از بند بلبله آزاد چون ایران دخت قبول تا جمل سرافران اولدی بنم افروز
 خلعت ارغوانی ایل سر و قدن هم اندن ممتاز آندی ملک صغر مو عود
 معهود اوزن آنک مقامه غرام آندی ایران دخت دانی روی دلفروز و زلف
 دلا وین **بیت** ز مشک تان یکیک موی شسته باب زندگانی مروی شسته تا چشمی
 باشد قویب پالوده پیشیند ملور بلور زین الن طوبت ملک اوکلن قد
 اوزن قیام آندی ملک اول قنقدن نواز اول ایدوب صحن خاطر کل
 کلشن و دینر دل پر تو انوار مجالید کلشن قلور کن ناکاه بنم افروز جام
 آرغوانیله دست افشان جلور کن آنک کوا و کندن کیدی عذار کل سحر کی
 آچلشن رخسار نه عرقدن قطرات بنم ساجلشن **نظم** لباس ارغوانی کرده درین
 تو کو بیست سروان لاله زیورده و چشم ترک برده لایکن زده و ابرو بر جگر مانا و کندان
 رخشن تابان ز چین زلف بر تاب چنان که آند رشب تار یک مصتاب ملک آنی

اول حال اوزن کم کور یک زمام اختیار ی قبضا اقتدار ندن کندی و لذت چاشنی
 بلعام اوفود بایندی **۴** کورده یوز و کیشی کزاندن ال بودم آنک صاحبته
 صدق رغبت و مواسلت علیه شوق طوق طبیعت عنان اختیار و زمام دل بقول
 نکار نازنین جاننده توجیه ایدوب مراحم تحسین و آفریدن مکر **بیت**
 کاه سر و فرمان و کل تان سیده نکر و کل سرور و جوی تو خراب ندین
 بو کینه غلکس کو کلی شادانک و بو خرامه خرمین صبر و آرامش بر باد اذک **مساء**
 ذمی بامدنت بخت مر حیا کرد پس ایران دخت توجیه ایدوب آیدی بوتای
 لایق فرقت بنم افروز ایدی عجب خطا قلدم که آنی سکا عطا قلدم ایران د
 سیل غیرت عشق باشند آشوب و شعله جنت رشک درونی طوق شوب
 بونکجهان سوزان ایدو یا قلدی و بی اختیار الن اولن طبق زین شمشیر
 نکلن ایدوبت اچندر اولن پالوده ترار روی ملک آلوده تر قلده و اول و
 حکیم کامل آنک نجیر و تا وینده اشارت بومرشدی وجه و قوعه یتدی ملک
 زیاده منفعل و آتش خشم بغایت مشتعل اولی ذحال بلور و زین دعوت
 و ایران دختن صادر اولن ناشایسته حرکتی حکایت ایدوب خشم تمام ایدو
 تین بونادان و بی ادبی ال تیغ بی دروغ ایل زورق جود نکر ایدو عیال تاخا
 عام بلر که آنک امثال اول مقامه دکلر که بولوع حرکت خرات قیلر وزیر عا
 و طالع دیویمه ملک مالدی کندی کیدر کن خاطر بو خطوراندی که بوفران امثال
 استیال شرط احتیاط دن دوزدن زیر که بونابان فصاحت و ملوحتن بیدل
 و کیاست و فراست بی مثل ده ملک آنک مفار قتیله خلل کلی محفل دن خصوصاً
 برکات نقش پاک و میامن نای تابنا کیده بود کلو اشنای و مرطه هلو کندن بخا
 خالص بولدی یکن که بعد زبان ملک بو تعجیل انکار بول و آنک بوی نظیر پاک

شاه و عیون منور کورده بودند قطعه نظر بوقول امور و مشتاب خلوف و آفتاب
 اولی بود که بواجر کاساسنی قاعده تانی اوزن بنا قلم تا وقت سواران محل عینا
 اولیوب بجا فرجواب و لم **بیت** بیوقاضی بفکر توفید سجنه نکر در ستاد
 بندان مجلی پس واجب اولدی بواجر امتثال استجالی ایتوب توفقه بحال ویر
 شویله که ملک بجا بنده علمت ندانست ظاهر اولدی باری فرست تدارک فوت
 اولماش اولدی اگر ایتوب قتل باین حکمی اجرا و قضا سنی امتنا ایتوب
 موجب فواید ایتاب و حین امتنا و در مکرر مقرر بود تاخیر و بکا و
 کلی میتر در اولامشوب ایتقای زهر پیکنه ثانیامر نه نادام اولور تحویل
 رضا پاکشت **بیت** ثالثا جمیع اهل ولایت منت بی نهایت که بواسطه ملکه و ملکت
 خیراتی عامه اهل عالم کامل و شامل و میرانی کافه بنی آدم حاصل و متوصل
 و چون دنگ علت بقای اولور هم بین آنی محرابان حرم سلطنت بر طایفه ایله کند
 سز ایند ایله دی و بوجردی که احتیاط تمامه آنی محافظه قلبی تعظیم و تکریم باین
 مبالغه لازم میله و کند کسی تیغ بر خون ملول و محزون و سرنگون بارگاه
 و اتیدی فرما ملکی بر نکور هم و اولگستار فدایی که قدم جراتی بساط عرفش
 درازانش اییدی سزا و جزا سزا تیور هم مکی ملکه و احوال موت غنیمی و دل
 بولش اییدی و در بای موافقت مندر تلوط اموال سکون پذیر اولشدی
 چون وزیردن بوغبین صیت و نیری استواء قلعه ایران دختک بال و بال
 حسن و جمال عقل و کمالی خیال کلوب زیاده متاثر اولدی و اثر تاثیر ظاهر
 انکه عارایدوب نقص و ایرامی بر بریه و صل ائمن که اجتماع نفیس حکمر
 اختر از ایددی پر کند و نفسی ملومته آغان ایدوب ایددی بوکناه سندند
 حلم و تانی بن طرف قلعه و کند و مجبوی کی جزوی جری ایله که وجود حق آنک طرف

علف تیغ تلف قلعه کرد که بود ز عصیانده فرما و قضا جرایزه ارغمانان ایتوب
 و آب حمله آتش غنمی تسکین ایدوب طریق شبکی قویب صیفو شایه کتید **بیت**
 بار آتش بود آن پس کندی بدی شعله بر آتش بخت آدمی آتش خود از خد فزون
 کردی اودر دنیا مرد و زنی و بیچاره و ذی سببای شایه علمت غم ندانست و
 قلعه ایله دی که ملک غنا کا و ملوک که بن تین که شصت و نه حقه سرانگشت
 از ایکم حلاله و کشته زرد و زورم زنده قلبی محض خیال غم پیورده و اندوه
 منی قلب و متعجب بدن و در پیش روی جرات دوست و راهت
 دشمن در هر که که سلطان حکم مضایع و بر فرمای نفاذ تیشدر مکرر و مکرر
 پیشمان اولدی بیکان هر اخذ کا بیامر کان دوام شکو شایه و ثبات و قان
 شایه ایله بدکان اولدی که کرد که پادشاه ملک ذی لوقه کین فواید شایه
 غنیه ایتاب ایتوب بواجر تعجل و شتابان ایتاب ایددی تا عاقبت کادام
 ندانست و ورطه ملومته کین فکر اولیندی ملک استفسار اند که نه کیفیت او شایه
 اول **بیت** وزیر اییدی روایت اییدی که تختگاه مین بر پادشاه و اید
 عظیم آتش بر شایه اید تخت و پیر رآه کی دون بر بدت سیرت
 سلطنت اوزن آنک نظیر ماهر فیمر مشاهد امتداد و سامعه و وزکان
 مراد از نای و بار و سوبه جانر آنک عدلی قهرمانه فرما فرمای ایشتمردی بر
 آفتاب عللای عالم افروز و زمزم آذر جان بهاه سوز **بیت**
 بهای عدل و داد ایله ایدب رآه خلوق مایه سمنه اندک آرام و بویاد
 کاری اکثریاشکار ایددی بر کو عیدان شکان کاهن مرکب نشاط عناه و
 کیددی و دیدن تجست و چپ داشته نگاه ایددی اتفاق اولدی ازان و
 و بطورح نام و نشانه کوزیدی و تیر نظری شکار بر جانور ایندی

خلق اولد و خلق خدا تر خاک و کلمه فی نفسی کبی نبوت پاکه جهان عالم پاک دامی کس
 خالیم آراسته و چهره جلال رتبت کمال غنیمت پیراسته ایدی اولمشاه انگ
 شمایله بنویله نایل ایدی که مصاحبت حرم خاندن استخفاف و سب و جوار
 استیساندن استخوان ایلردی که باغی شاه هوار و ذیغ غنیمت خوانا
 حسرت و کوری و آنک دفعی باین غایت رشک و جندند و نهین دلمک و
 حیل و مخاز ایدی القیقه غنیمت و سب این نبوت باقی ماست که خراشید حاجتی
 اعظم ایدی و اندن شایسته و کیز کی زده آنک این مدد طلب ایدی
 مشاط اینه و بلم که ملک کیزم که اندامند و نه سب متعلق و اعتقادند و غنیمت
 مشوق و متعلق و خاتون ایدی و آنکه هرگاه خلوت اولد و قیام کردن که بخنده
 سب مثالند که غایت صفاد و کویا ایدر که قطرات چشم حیاتند و شش
 اولب مجسمه الحش و یا آیدر که دست قدرت بالایش بخت غنیمت اوزن و
 شغالو آتور و زبان حاله بوقی انشا قلوب **بیت** بخلم دعوت از راهی
 که این سب زنجیران بوشان به مشاط اینه و بولم اولم و قیام آیدن و
 مشاط ایدر که آنک عیلم بر این **نظم** مونا بر حیل ایدر که کام جام
 که عمری جامی طو لدر و ایا ام ایچ بجرع کفانی قی بر قی بر الی اولد چشمین
 قیامت قی و حاله مونا یثا بن عدل و جان و خون بر لایه غماری روز محشر
 قی بر کس کس بر دین کس بر معصیت بود که بکام مقدار زهر هلاک
 تا ینله حل بود کیزم که حوالی ذقن و غنیمت اندن خاللی ایلیم ملک چون کیفیت
 حاله الی انکاد کورده اولد مقام ده امری عام اولب عمری سر انجام بولم
 ملک داعی بو خندیدن فی و بوی سفیدن و خمر و نیر اولد خاتون بوقی اولد
 اولب اولد ویدی داروی حیا قلده و مشاط سوال مذکور اوزن و خلق

حیل و

حیل و در بر ترکیب ترتیب ایدی و حقد و تن وین قیوب کیزمک و شاقه کدی و سیا
 کار لغدن اولد ما ملک چاه ذقن کما و نین بر سب اید ویت کی یا یار و تن
 روی را یون کما چاه با بلر بجای قرار امد قلده **بیت** پروانه است
 خال و خندان یا سب نگاه دار ز آسب روزگار ملک بر غلام و آیدر که
 هم سر اید محبت تمامی و ایدر که حکمت الهی و رای مجاهد و غنیمت شاط
 سوال و جواب این ایشندی و مشاط ملک کیزم که کد و کس و زنجیران حوالی
 خال و رم اند و کس عین یقینه مشاط ایدی و داعی خلوص نیت و حق
 نیت و سوابق خدمت بوی افتضا قلده کیزم کی اولم که در خبر دار این
 چو بر طریقه فرصت بولم ملک داعی حالت سکون مایدی و ستری اکا کشف
 هیو و حیل و نیر اولدی **نظم** آفریننده عادت هرودی اوزن کیزم که خواب
 و ارب جامه خواب کس و سب کثیف شراب نابد و خواب و اوزن و غلام
 شناختن دامن گیر اولد آهسته آهسته کیزم که بالین قیبه کله و کت
 استینا حوالی ذقند کدر نیل ایدر ده و بحالند شاه پیدان اولب ناکاه
 کیزم که زنجیران غلغله دست دراز لغی کوردی و تنبیا و حیت کس و غنیمت
 یثا انتقام قعد غلام ایدی غلغله خلوت سر ایدن طش و قیام ملک غنیمت
 خیر و خواب الی و قیام حقد و اولد غنیمت خاص این طریقه رفقه الی طایفه
 چون ملک تغیر کوردی رفقه ملک بر سب صونی و یردی در با چشمک غنیمت
 اولدی بر سب داعی غنیمت ایلدی آتش غنیمت آنکه داعی سکون بولدی اوزن
 رفقه عرضه یثا و ریج ملک سورت غنیمت کس اولب شدت بغض و غنیمت
 و شربت نالوش کوان غنیمت غنیمت ایدی و تلفظ طریقه غلامی خدمت دعوت
 اید و ب اینه و غلام راست سولم که بوی اینه باعث اقدام نه ایدی

ملک آید ای بد را بران دقت قلندر بر مقدار توقف ایوب سنگی بالکلیه علف
 بوار اولده جواب وی برده که بن آنک هلعکه سعی اقدم بلکه فحده ملکه امثالاً اتم
 بوابین ملوک و آریه اول خیره عاید که بومثال را یثاقین ملوک علف
 بر طرف قلده کرکدی که بحیل ایوب خواهم امور چه تأملی واجب بلید و زلزله
 عواقب لعلی بیت مثال شاه باستی که از روی غرور بودی و راز روی
 خرد بودی چنینها روی شوق ملک آید ای و زین بوی فصول فسانه بی تو
 بر فکر آید و بوی بوی بر چان ملوک ایلکه بنی آرزوی دیدار دلدان هلعکه
 و دست غم و اندوه که بیان صبر و قرار می آید و زین آید ای بعد بوی بوی
 دامن دست تدارک این مزه و ندامت و ملوک بوی بوی فصول فسانه بی تو
 شتاب آید بر ممت حوض این و برایش که بعد ندامت فائز اولیم بر اندیشه شوق
 قله اکا اول بلویش اول کبوتر می شد ملک بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
حکایت و زین آید ای امثال ملوک که ای یک کبوتر اول تابستان بر قایده
 آید و بستان زخیر اولسون دیو بر کوشه ده قوشلده دانه لک مکر
 آید نه بوی فصل تابستان فایت بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 پذیر اولدی و اولکی حالده از کوردهی کبوتر نکر که بود قتلده و آشیانه
 غایب آید چونکه حاضر اولدی دانه از کوردهی غایت شوق و آزند چغنی
 ملوک آغاز آید و بوی آید بود آن لک فصل مستان بوی بوی بوی بوی بوی
 چو شوق سر ظاهر اوله و کثرت بر فدن روی زمین ده چنین بوی بوی بوی بوی
 بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 خرم احتیاط ده اغراف کوشه که ای بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 کونکه برک و نواست هست بعد بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی

بر بودانه لردن حبه بیدم و بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 اولکی حالده کت کوردهی آنک انکار نه باور قلیوب الفقه با و سرو بال و بر
 اول دردمندی اوان اولدردهی پس زمستان فصلی که برف و باران
 اولوب آثار بر روی دره دیوارده ظاهر اولدی دانه لک مکر
 اصلی ستم می شد کبوتر نکر چون دانه لک مکر کوردهی بایقاکت کوردهی و کبوتر
 و سبب بلیدی جز و فز عاغان آید و بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 جکی بن ملوک آید ای بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 آنا بعد ندامت می شد اولدردهی جلده ناندن دانه لک مکر بوی بوی بوی
 تا تل غای کبوتر بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 مرد عاقلی کرکدی که باب عقوبت شتاب آید تا اول کبوتر کی غلوب ندامت
 ایلیم بیت چون که کبوتر بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 آید بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 او بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 تا بدنه زخم کمران و مراعات بیکران واصل اوله و اول کبوتر
 و بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 دله و زن هر زمان جناب ملک منانده آنک ترکین بلکه ملوک مکر دله
 سنگ بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 و زین جواب وی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی بوی
 اولدر که کد و مالن بیکانه قند و دیعت قور اکبر اولدر که کد و مالن

حکم قله بر بوفعل تنگ اندم غایتی بک امضای فرما شاهد مسابقت کوی مردم
 ملکایندی ایران دختک فراقدن اینهم در و بله و جلیسم و بنج و عناد و وزیر
 آتیدی بلیت اود و طایفه کک و بچون غمناک اولوق روانه بر ما اولک اهل
 کرمی و نسل شریفی و صورت جلی و عنان کایلی اولی بوی دانی اولک دانی علم
 و مخلص بلیم اوله بر کاده اولک فحشه قال و مبارک نفس اوله و شهر نمین
 قدیمی ظاهر اوله ایران دست او صنادکود نک جمله سینه آراسته اید ملک
 اینکون اظهار ملک کاتنه بحیثیه رک یاز وفادان سز نه عردن لذت میسر و
 نه خیانتدن راحت متعور و **نظم** فرقت یار یافت دلده بیخود لدار و فراق
 ملکایندی ای طار کلف ملک زیاده جرات اظهار اید و جعفری ابد و شکر کین
 شویله ظن ایدرم که سندن بعید اولوق صوب صواب قریب و وزیرانید و عاقل حاکم
 ایکی طایفه دن دور اولوق له زدن بوی اولک احسان و شایکی یک عدایله
 و ثواب و عقاب عقابی حسابا یکه ایکی اولک ظاهرین مناهیدن و باطنین مناهیدن
 ظاهر قلم ملکایندی غایب سیر عین مستفاد که نظر قلوب کوی کلما کادان
 یوقدن خفته جرات بوی کورس و وزیرانید کابیر او و طایفه کک نظر و احسان
 کورس و اول اولین کست فکاه و بیجا خواهیله بر ابر و قود طود
 خواجه انکه هر لایذ و ب مایلین جباباد ب کورس و ایکی اولین خابین کخواجه
 امواله مستوی اولو شویله که از منته تمام ملک خواهیله نایب مالک اولو کد و
 خواهیلق طریقته ساک اولو او خجی و لیش بی اخلاص که اسرار خواهیله محرمیت اید
 بوی ملکایندی بوفرا ندن غرض سنی آرایش اید اما ایلمک اولی عین و وزیرانید
 سکن آرایش اولنر الاسکن معاصر سجامی بچاریده بن رکی مزارع و کابیر
 هنگام غنبدن بازر کانی زمان حابین دوستی وقت حاجتدن مردم امیل ایام

راهد

زاهد ماهران قوای عالمی حکام سوال و جوابین الفقه اوله قد کیش منافی
 کولت اینکین بوی و وزیرین قایلده نیش خونین بدن سرین جابیل ویر و ویر و
 غمیردن قوی تا نیش اید و سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن
 شریقلری بجز ایلده **نظم** محکم کدر کمر عقل هست عقلی کخشمش کند زیر
 تحمل جوهرت نماید سخت ولی شبهه کدر وجود رطوبت عاقبت دعا و دعا
 آجوب و خاکپایست جواهر نهی صلیوب ایند سالیله لوت منار و
 اوزن پائیده و آفات ایتت ظل امتداد و شرف و بر غنبدن تا بند اولون
 تا اید ماه دولت تا بدین بند که اقام جرات لب انبساط اوزن قیام آندی
 و تصدیع جناب رفیع د و وزیران ایدام ایلده اول لوت سوزن منافی
 امتیاز این اید **نظم** الله مطلق غده زیاده بولدم بر تیر کورم که ذات عقل
 حال علم و کمال آراسته و نفس نفیس زینت سکون و قار و وزیرین و قار
 پیر آسته بر ملک خصمالد که مثال عالم مثالدن غیر میبیرد و وزیران
 جهان تا بدین نظیر آینه آید غیر میبیرد و وزیرین **نظم** خردن آینه و آینه
 یافت نفیس و لوجرم علم عزت بوی قول شهر بارک بد شهابت مستعد و وزیر
 نامد علی سبیل کخفاق بوی جلیفین نامد از فلک اقتدار سزا وارد **بیت**
 بر رکی بناموسر کفتار نیست بلند و دعوی پندار نیست از ان نامور کوی
 مجوی که خوانند خلقش پسندین قوی ملکایندی ایلده بلورس عین و تبیین ایلده
 بلورس که بنای کار خلقت اساس یافت و معرفت اوزن او رشمده و وزیر
 باطن شفقت و کم آزار کد قومی اوزن طور مشردن اگر احیاناً بعض
 کس لروک تا دینه که عفت عمره اظهار ایش اولو تا نایب و تبیین ایلده مقام
 معارفیه کلوب سر خدا بدین طریقی اولو اسات صادر اولو محافل

سلطنت تیره قاعد حفظ مملکت جعتند و در و لا بهشت غایت آن رقم اول
در جلد دکلون که بون حوادث و بون و کلمات و مباحث آن اموال و خشت
باغت اول **نظم** من بهم که بهر باد بلور در کشه یا نه کاهم که بکاهند و از شعله
یا نه کوهسم که بنالد بصدای مردم یا نه ابرم که بکیرد بهوای صیدیان حقا که بود
بر ایران و خشت قتله فی ماضی مخطا اندم اما عجب دکلون که الحواد قد یکنون بنیا
یعنی **ع** این خوش رو که این که کاهی کند هر خور و خیزر ایتداف نه کوه
معذ و در دکه بی اختیار صادر اولد و بون و حکم نادرا و قوع و در انکاد کوه
با وجود کلا آن مملکت بند میا تدر جاری اولی احوال جبر نقض ایدر که هیچ بر
زبانم زشت وین بدیل که بر پادشاه کامکار وین شهریار صاحب اقتدار شش
بران و فرقه روان ایلدند سلطنته او کون وینر کنگار مقام عبودیت
خضوع و خشوع اقام خدمت اوزن طون و اوله فرقه اقدام و جرایم خشت
بولوب کلمات بی محابا ایلد کند و آیر سنه قدم بیرون قلب دله کلنی بی
و توقف سولیم بون مقامه مانوا قامت رسم سیاست علم عظیم و عفو عظیم و طوبی
سلیم شاه کریدن غیره اوله هر چند کند پیش کم لطف تو پیش است
ملک ایتد بچون بند کند و کنه مقرر و محترفا و له و آثار هر من سفوات کلن
محایه قلب مقام اعتذار کلاه مردم مردم کریم قبول بندن معذ و رزم بندول فکر
و الحذر عند کرام الناس مقبول و زیر ایتدی بنن انصاف ایدرم و کند و کنه
اعترا فایلم که امضا عفا نه مشاهد تاخیر رو اکو مردم و بوجال هوای کنگر
هیبتند و خطاب مقاب آیینر هیبتند و هم ایدر ایران دختک قتل باین توقف
کو ستردم حالیا حکم و فرقه پادشاه برانکند **بیت** کز لطف یمینای و کرتی زنی
کردن نهاد ام چو این بخت نو اولدم که ملک بویشارت خیر است تا پویر

دلایل

دلایل فرجه و انتها **و** و علیه هم فر و آرتبا و سیمای مبارک کنه لایح اولوب رایت
ادای محامد الهی در حیات علیند بقره ی و نعره صفای در و ی پسر بر آن کوه
خدمات سجده ناستا هی بی بر نه کوردی **بیت** مرده ای بخت مقصود ز در باز آمده
برتن خسته دلاں جان دکن بان آمده آنکه چون غنچه پیش لب جان میخیزد
بر دولت ز کل افروختم تر با ن آمده بر بوی مردم که ای بله و اگر چه که مساق کلمات
فی مضوی معنا و ضاکنده ایران دختک کال اخلط و منها صحنه که بنا هنوز قطعه امید
اتم مشدم و مرجا ایدرم که اول خلک استند توقف رو اکو سن و اول
مثال امثال استیالی اتوبی امهاله مجال وین سن وین جواب ویرد
بم معنا و ضم اکا مبتنی بدی که عزیت ملکی تمام اکلیم و کورم اول کلن ناد می دن
یا اول غم اوزن مجامع در شوی که ملکی تا غم قتل اوزن مقربم غایبان
شاهی انگ ابقا سحابین مایل دی کنه ما قوا را ایلدم کند و تقصیرم اعتراف اید
کند و فرقه واجب گفتد باین حساب بقدر و اعتدال ایلدم ملک ایتد کند
و کیا شک و غم فراستک بکا کوندن روشن اولد و بون نقد خشت که کمال
و غم من مبعث دن **بیت** و قول بولدی انشا الله تعالی عن قریب آنتا بچ
کوریک کی که و غمرا تدم دست مراد اوریک کر که بمان آن توقف اتوب استیالی
تمام کنگر کن و ایران دخت بربانیدن مغررت فراوان اذیت آنک قدوس که
کلید ابواب حصول آمانی و سرایه باز حیات زنده کافی در حسن و جمال الحسن
انک کرک **بیت** بیا که وصل تر از خدای تو اهرم بیا که کوش بر آوان و چشم بر اهرم
قرین معا و طایع دیوبت و اکیال بارگاه شاهد چقوب ایران دخت اغاث
نجات و بشارت وصال و ایصال ایتدی **بیت** دلچون چم شکایت زکار بستان
که باد صبح نسیم کر کشا آورده ایران دخت مثال انفسان امثال اید و خند

سار عقید ساقی قشیش اتدی و وظایف دعوات بی قیامی ادا قلوب زیان منت و
 شکر شکر یار شکر با قلدی . ملک ایته انکار بومنتی بلورده انک کر که شرط
 مناصحتی کور به بوفیاده تیغندده تا فی بوردی . بلورایته نیم کال علم ورافت
 سلطان و وفور شفقت و رحمت شاه جهان و قوی تمام واریدی . یوتانی
 اول اولی . والا بویاکی بولوا اجرای قیاده سلطان بنج توقف روا کور
 ملک ایته ای بلور قوی حیاته اول که سکت دست تصرف بزم مملکتده . مطلق
 آغاندن و حکم نفاذ و جریان بزم قیاده واجب بقدر حاجت یکاندن
 قول و عقد و حکم و ضبط و قبض و ابرام و نقض کچول و برادر و عتراه و انکار و
 اعتراضدن مبتادون . بلورایته سوابق تربیت با و لواحق عاقل و
 خدمات خدام سزیده مقام اوزن فضل جامع و عزت مالاکلوی بر و جلال
 فرضا که هزار سال هم پیش اول . آنو یکیک بزرگ و طیفه شکرین ادا انک مقبول
 دکلر بیت با آنکه بد زبان سراید کوس که شکر بهار ادا تواند کورن . اما
 فخر نیر که مرادی بود که من بعد بومتوله امورده . تجلیل بولمیه تا آیت فیض
 شاه ای غبار ملوک مغیر و مغرب خاطر عالمی شاهنشاهی که در نامتد مکتد اول
 ملک ایته ای وزیر سبک بومنا صحتک منجی فیض ملک قبول محرم اولی شرد
 من بعد انشاء الله المتعالی استکمال مشاور و عزیز و جرم ایدوب برامر مثال
 ویریک احتمال محالده بر وزیر و ایران دخت خلعت کوا نمایه از زانی بورد
 و جرح مفارقتدن جمله خواسته حرام ایدوب مجلس طریا راسته قلدی .
 بوردی کم قهر لای مجلس خاص . مغنی اولدی زهی ماه رقمان اولی بیتی بولود
 شفق بادده نوا اولدی ساغر . ساقی ساق و زین نطق شعله کا
 محالده مجلس بزم تاب ویر . و باد خوشگوار ایلمستان سینه مستان

نشاط وطن آب ویردی بیت . مغنی نایفه ال اوچدی که ویردی رامعربانی
 مطرب خوش آوان آنک نوا سنان امره جانی اهتزاز کوردی و نغمات
 اغانی خوانی نوید عیش شادمانی بی سیم کمان آسمان تیورجی ز فیه دلوان
 عود نغمه هزار دستان کوسترده ناله دلکش چنگ آینه سینه مستان
 زنک اندوهی کیدردی بیت . مغنی لایلمه بچنگ فلک احبندن هر طوطی
 چو فی شرم اندن نار اشتیاقه اوده یقده صفا صان و عراق . فغانه باغ
 بوسلک . نوال قوبده هر بغیر دکلر . اول کونی و اول کچول تمام خوش جام
 طرب با یله تمام ایلدیلر بیت . صبا اولدی بویون کوسترده خورشید
 فلک آلدی الینجام مجشیده اینخون کونلرین آید باهر طاق غنچه حقیق کانی
 ملک رعایا به صلح ایدوب . سید عدالت اوزر ما و تورجی و وزیر بلور
 وزیر شریط عیون بی برکت کور به قد خدمت اوزر طورجی و امالده کد
 و و کالده ملک اهل و اولادی دادن برامردن طلبه ندیلر و اول خواجک
 تعبیر فکیر ندکور اوزر تقریر ایشردی نکور سوبله ندیلر و قیاده سبک
 کاریدون چکیم احضار شرف نفاذ بولدی و نکال عقوبت برامردی
 نفوذ بوردی کاریدون داعی بر موجب قیاده شاه هر یک کاهنه
 جرای بوردی سردار لرین برادر اندیلر و باقیکت بعضی هدف یزدن بوردی
 علف شمشیر آبدار اندیلر اول ملایم بی بین یار شاه عدل آیین حقد
 خیانتک جراس بولیلر و مغنی فقط دابر القوم الذین ظلموا احدی من عباده
 آنک بایند آشکار اولدی بیت . هر آن کن نیم بغیر کشیده فلک هم بیان خوش
 چوستان کسی سخت روی نکرد که خایکت آید بر سر نخورده اعدا و محذول
 متعبد و اودا منصور اولد که رآی چاکر احکام سلطنت و نظام ملکیت نقیض

اول و زین شاقب فیض را آفتاب پذیرد نه تقوی غیر اندی کند یل و غار ایران خفته
 معاش نه مشغول اولت بوجها فانی ده کامکار کامران ره ز کار کجور **نظم**
 غنیمت کو حقیق دیستانی و فاسد و فاسر پیل همکار بهر ز کون مملکت اولت اولت
 مفا سوبرک کو که کله و کچم الهی بود فضیلت علم و ثبات استانی و سایر اخلاقی
 و عدالت ملوک اندک نیکو اندک بیانی حردمند فاضل و هو شمند کامیاب و خوش
 بوجهایک ایرادند مراد بوجهای استماع ابدن بون بوند عبرت آتوبت عیالی
 انصاف و حکمت شاد تر بنای کار کنی پیش نهاد این لای منصف الودین و
 و سوانح امر و ز فردای قاعنگ کلمات و اسب معرفت بنیاد این ملوک و قهوج
 و تنگدن احتراز ابد و ب جانب و قار و بر باریه احتراز ایلد لای
 کیمیه که غنایت از نی یار و هدایت ابدی مدد کار اولد لوجرم فرقه هیتی
 تا به تواضع زینت بولده و کنت منقبتی روا به حمله آراسته اولده که تواضع علم
 اعدای احسان من است کورده و احتیای اقوام بر تیر سینه تور **نظم**
 سلطنت در اگر چه عزت ناز شاه اولد که اولادند توان مهر کوشش در کوشش
 یون او در سینه دایع انا که **نظم** با علم و با تواضع اگر کشت بر شوک
 اغیار تو شود بوقایار غارت تو با همگی از خلق جهان دشمنی کن
 تا بر مراد دوست رود روزگار تو **سب** **سین** **د** **هم** ملوک کسب الی غایت
 اهل غدن و خیانتی استماع عدالتان و اجتناب واجب اید و گریبان اید
 حکیم همایون فیلسوف زمان بود جمله قلدی و بای بیای که چون آید و بشک اولد دانی
 بیدای حکیم استماع اندی مدحت و ثنا و طایف رویای فوایع و شام
 ملوک این و مملوک این طوع و تبایش به سعادت و خبر و بر تقدیم سواد
 ابدی **بیت** ای عقل را رایت روشن شد و مایل و هم را ذهنت حل شده شد

بیاض انقاس حکیم بنر کار له خفت حلم و وقار که منفعت عام بلام و طین و خفت
 شتابکار و لنگ مغن تر معلوم قلدیم نهاده مراد مرید صادق بود که ملوک حکیم
 کنیز و ملو زبان ایند مسکله ملوکا انگ کی که و بونلر و بخ طایفه تر بیت قدس
 باور و نعمت شکر قلدون بونلر کسفا و آیین و غث و سمین تین تعبیر
 کمک کی که **بیت** پای حکیم شای دایلم مقابل منده هدایای تجت و دعای تقدیم
 اید و ب ابدی هر شاه دوله که نفر من الله و قو قریب تیغند و چرم کوش
 و بر عروس سجادات و ما النصر الامن عند الله منصف سندن جلوم کر اولو اول
 جناب سلطنت قیاب و خلوفت نصایک نصیب بی حسابی اولما غلا خفتی **نظم**
 تابست و بیت صبا دایه چون کرد و چینی لاله و خرا و غول کلان رد و تو که داریم
 محفوظ باد از اثر غارت خزان ملک معظم پورده و غیره و کوا اتباع و اشیا عدن
 لایق و احسان مستحق استعلاء کجیل اید و کن بلکده بادشاه و اجید و کفایت
 نقد آخلی کن اند محکم احتیانه او در و هر بر یک عیان را آرویتی و منای قلب
 خلوص طوق عیان تجر اید عین اید و ب صدق و صلوه و صیانتی و حسن و
 و امانتی نه مرتبه ده در کور **سب** **سین** **د** **هم** ملوک سبیل دیانت و امانت
 ملوک و دیانتک مناس حضرت عزت در غوف و خشت دن و غوف خشت
 دای جناب جبر و تعلیم و معرفت که انما یخشی الله من عباده العلماء هر که
 که خدام پادشاه دیندار و دیانت شعان اولده هم ملوک نهال استغفار
 آنو که نیر و مند اولون هم رعیت ماده امید واری آندن مدد بولون **نظم**
 خدا پرست بر رعیت کمار که معار ملکست بر هین کار وزیر از خدا باید انقیاد
 نه از خوف سلطان و بیم ملوک ملوک خاین که انلر دن ظلمت کلی ظاهر اولون شر
 قدری علی مرور آلتان امور ملک و ملکه منظر اولون را آید و بولون

محتاجند زیرا که پنجه بی اصل و فرومایه را اوله که ظاهر او صاحب ایل است اوله
اما عاقبت بر موجب کل شی بر وجه الی اصل حالت اقبله و صفت جیل بر نمودن
خفت و سیرت و خضاعت سیرت ظاهر اوله **بیت** نایاک اصل کجه در اول فاکند
آخر از ان بگرد و غم نه بجا کند بر من اتندی بو فکر نک اصل و بویاک فصلی بود که
ملک درم پادشاه بوا و به مستعد مو صوف اولو له زدن اوله افعال ان
کر که مرد این مقبول لغات و خلوق د و محرمیت اسرار ملو که و مباشرت
امور ممالک سزاوار و له قید **بیت** انکخا قوالن صادق و سقیم اولو مکر که
که صفت کذب عیب عظیم در و فضا که بر خفت انواع فضایل آراسته می جو
گذار لوی و وفادار لوی ایل پیر است اوله در و فضا کی و لوی فروغی و لوی
و شرف اعتماد و مرتبت اعتقاد بولن **بیت** بران سو زده اوله بوی در و
کوثر اصل سیرت ان فروغی و لوی و خجی کرم نسب و شرف حسبه که لیم هفت قدر
انعام حق کرامتی بولن و یا نه واسی هر نه جانه که میل اید اوله لیم کید **بیت**
اذا الی بحالت مال حیت بولن بولن بولن بولن بولن بولن بولن بولن بولن بولن بولن
و طریق دوستی ثابت قدم چو خاک باش چو صبا تا چند مردم بر سر کوی دکن
پادشاه لوزم در که خد مسکار لری نک محاسن اخلاقه نظر اید و تخیل استلزام
لرینه اعتبار انیم که زینت قدام سلطان عقال و کفایت و بولن بولن بولن بولن
استظهار ای دانش و دایت چو بر کس حلیه فضایل و حال شایسته رز ایلده
خال اوله و عفاف انبی ایله اصل و مکتبی جمع قله و نقد حال بولن بولن بولن بولن
مزبور و نسو مذکور اوزر مخالف بی غش ظهور کلمه پس و لیدر که پادشاه
آنک تر متی بند سخی یعنی در و بولن بولن و علی بیل الله بولن بولن بولن بولن
و مدار و تمکین تر شدن تا آنک حرمتی بیون و هیبتی قلوبن ممکن اوله حکما

بیشتر که

بیشتر که ملوک ملوک نیرتین طبیب حاذق مسلک سلوک کنگر که اوله
عالم و سبب انفعالی و یکیت مذت و کیفیت علتی تمام بلینج و اسباب علتان بنفج
قارون و وقوف کامل و شعور شامل حاصل قلینیم معالجیه شروع و بولن بولن بولن
انتم که ذالک پادشاه باغی لازم در که خد حکار لری که جزوی و کلی حالتین تعریف
ایلی و من بر یک انداز که دار و مقدار کفان و روش رفتار لری و شخصل
فاول چاکر تعویب و تر بیت از زانی بود آنک محققه بی اتی و تامل آخر که
مدد و غیبت و طعن اعتماد در واکو بر تا عاقبت سپر تیغ ندامت و هدف
تین مله متا ولیم بولن بولن اصل الباب بود که مله زمین سلطین معل
و امین اولو مکر که تا اسرار ملو و مالی و خوف اغیار در مصون قله و لک
کشور ضرر در محفوظ و امین اوله اگر مقرران پادشاه مدد بر بی عیاد ایا
صفات خیانتکه موسوم اوله و آنک کلومی ملک حضور در رتبه قبول بولن بولن
بر پیکانی معرفت لغه القای دوت پادشاهک دنیاده بدنامی موجب و افرا
بدفع جام لغت مستوجب اوله بوقفیت نک صدق حکایت پادشاه و ذکر کف
سیاه و دن رای استفسار اتم که بولن بولن اوله **بیت** بر من اتندی
اغیار ده کلمش در که دار الملک حلیه بر پادشاه نامدا و بر شاهنشاه
کامکان و ایدی که سلطین روزگار حلقه و انقیاد بر کوش و خوا قین
مقدار غاشیه امتثال بر دوش اخشی **بیت** سروری کن فر عدلش بسته از تنها
قیصری کن نور ایش داشت آینه زبان هر کجا غم جهانگیش کنان کردید که
قی و نصرت را بدان جانب سبک گشتی عنان بولن پادشاهک بر دختن خوشید
پیکر نا هید منتظر و ایدی که افوار آفتاب رخسار یچو روزگار منون
و بولن بولن غم می شام ایامی بولن بولن **بیت** منور می جهانیش تر

دمان تنکایدی انگشتر بدین رخ زنگدن اولور دی هواصل غم زانی او هر آتش نعل
 غدا ری قبل آتش پرستان لب شکرش فی نقلستان بادشاه اول کور یکدانه دین
 بیگانه دن محافظه ده بیالغز قلور دی و اول زر کرانغایه صد تر و مصلوح بر سر
 وین رخ **نظم** یوزن کون دیو چشم ستان بجیکه ماهه انور دی سلطان
 قویه عرض اغزی دی کندونی که عکس چشم کوریه یوزنی بر کون آنو چون بر بیایه
 ترتیب انک دل دی و بر ستاد زر کر که مناعت صباغتن و مهارت و بر اعی
 اولور احتیاج و اقیه اولور مکر اول شجره بر زر کر واریده که کویا کره آفتاب
 انور آنوک کوسندن مذاب اولور زر دی و بیگانه رضاه ما انور آنوک
 پوت سندن قال اولور سیم بکنر دی صیر فیلقا بر شام ده اید که کجرج بر نظر
 صد فک انجده اولور دزک قیاس ندر بلور دی صاحب عیار نقد و بر شام اید
 محک بر کور حکم غشتی خالصدن عین قلور دی **نظم** روز و شب کوشش هنر کرد
 وز هنر کا خود چون زر کر ده هر چه بتوان نسیم وز بر برداخت
 ساختن انجده که بتوان ساخت ملک آنک هیبت و صدای هنر یا اشتی
 و آنک بعض منقوشان یا و بی همتا س شاهره اتندی بود قد آنی عزمه
 اندی و تر تیب بیایه باند کفت و کوس خند اشتهای تیدی مرد زر کر چون
 اید **نظم** رف روان شیرین زیاده دل پادشاه انتام معاصین آنوک مقالات
 مایل اولور و خا طن بیان ک علی الدوام آنوک طوقاته رغبت تمام کوسری
 هرگاه که کمالا غریب و ضایع عجیب و نکات دلفریله پادشاهی شینقه قلور
 پادشاه داغی ساعت بلسعت آنوک حقند عنایت و رعایت آن تور دی
 رتبه تقریب بر مرتبه اختصار من بولد که روز و شب محرم حرم خاص اولدی
 و دختر پادشاه که زر کر خورشید واه آنوک روی سفید و زلف سیاه

چشم بدله نگاه **نظم** آتش دی بیت قمر این رخ دکل دی پاد سینه کوشش این رخ دکل دی سینه
 اکا پرد و آتندن راه ویردی هر که شد محرم دلدار حرم یار بجاند پادشاه فرود
 بر وزیری واریدی مشابعت عقله مشهور و اصابت را یله معروف و مند کور
 ملک بجاکش سی خائنه ناه نصرت اید آرای عالم آتاسی طراز جام شکست آرای
 دین و ملت آنوک کدای و خوشین اعتقاد اید لر دی و اصحاب ملک و دو خا خضر
 خاصیتندن ماده حیات استمداد اید لر دی **نظم** بولد ملک پتقار یله جهام ملک
 بولد ی رای ثابت یله قو عالم ثبات و زین چون کور دی پادشاه زندگی تر تیب
 حد اعتدال کور دی و تقریب اختصار من اقصای غایت تیور دی **نظم** مختصر
 طویندن بر محل موافق و وقت مناسب بر تقریب عنان جواد مقاله زر کر
 حال و آله جاننده متعلق قلوب آید شایا سلطین ماضیه آرایه عرفی اصحاب
 معرض کور مثل و انوری هر چند که عواطف شایان اید مخصوص قشردن اما اقوال
 میانند تجاوز و رخصت و بر مثلردن حالا ملک بوشقه بر مرتبه اختصار
 محرم حرم خاص انجدره بودند سابق نقد محک قلیان امتحان او روشدی
 و تر تیب یاقی نه مرتبه در کور روشدی **نظم** نیم ظم بود که بوش شخص دناسترات و
 خسات صفات موصوفد زیر اکوردم که علی الدوام عنان کله می خلو یک اید او
 آزار ی جاننده معطوفد و زمان اهتقانی اجر و اولور مزه و احکام مطلقه
 و الهان حقه انتقام طرفه معروف بومعوی کشیدن آینی وفا و صدق و صفا
 غایت دوردن و بواسط کشی معاصیه مقتضای بلوغ سلیمدن بغایت مجور
 هر که از ناکس طوطی دارد وفاء از درخت بید می جوید غم که آتله انجان اندم که هر کل
 ملک مقرر بوندن بر نه انعام و احای بوردن اول منفی بلوغ و در وقت کمال جند
 بر مرتبه دین فصل اولور که کند و نک هله که قایل اولور حکما بوشلردن بر کمال

غایت در ذرات غیر کرم اولاد غنی کور که عدم طاقت در نظم سفلی خواهد
 دیگری را بکام حسن نگذارد مکن با بجام کند نمک را چو شانی نخواست پیش
 از نان افسون نان **نظم** طبع غرض اصالت شرف غنای طایفه اگر آموخت
 اید و بت تریتیل نه اهتزاز آنک کرک و تن بیت لم که جاهدی هنر در اجتناب
 اید و بت محال طبل ندان آنک کرک که بو طایفه اید مصاحبت در انوار آفت
 ظهور کلور و احوال ملک و مال خلی کل منظر اید و اول سبدن که هر یک
 خاست ذلت خیانت صفاتی اولو مشط اما ننی ملو حظ اعز و دین و دین
 محافله قلمر چون صفت امانت در محروم و صفت خیانت موسوم اولو له جرم
 حین امکان اولو خیانت اندن متباعد و متفرق اولو **بیت** کسی که امانت نداد
 نصیب آکی بد کند بود از دوی غریب ز هر فعل بد بدست تمام بد نهاد و
 ملک اید بوجوان خوب صورت در ملوحت صورت لطافت سیاه امارت در کلاه
 عنوان الباطنی کلام ما کابر عالیشان در که حسن عنوان لطف مغنی نایب ناند
 یوسوزی خوشن دیش در اولو کوری که کلمه خوش بولد و یا و زخوی
 آنک کیم اولو یوزی خوب و خوش اولو رخوی یوزی و زدن دافنی دگش **بیت**
 هر عاقل بود خوبی عنوان داند که دران نام خبر هائی کو خواهد بود در
 اول حدیث که حضرت رسالت منزلت در صلوات الله علیه و سلم روایت اند
اطلبوا الخیر عند حان التوجع بونکه یا اشارت در یعنی رفعة لقیابی بر کسی
 اید که صفتی عذار زیور حسن صورت آراسته اولو موخیر و لحاف بر آن
 توقیع ایلک که رخسار حال جمال زینت بول **بیت** آنک کوی بدست
 کونل یوزی و ناستک اولو حاجت و زیارت اید و بیست است حکمت حسن صورت
 حور س از بر قلمر و آیین کما حقیقت عید و عیال پسندین دین غیاس بلرین

در بچوق کیم که صورت زیبا یله قلوب ناس رنوع قلوب بچوق نقد منیا
 آتجاه اولو لون کم عیاره بوا اعتبار بولونر امثال حکماء کلمه در که حکیم
 صورت جوان کوردی جان و دل در مصاحبت مایل اولو بایلر و وادی مانکت
 ما هیتی محکم امتحان ازایش اندی عتق دار کمالن معیار اعتبار بوی ایتد
نظم ای داران کس دا ولیدی یارت ده بچوق کس کدر صورت دوی ناندیم
 از یکی خیزد شکروان یک ز بجز پور راست ملک اید بهیم ملوحت و جیم جمال اعتدال مزاج
 دالدر مزاج معتدل صلح کنه بیت قابلیت دلیل دن چون بومند و کزین
 اولندی ممکن که آنک بعضی اخلاق نهی اعتدال در سمت اقلو مایل اولو
 حاله نظر تر بیت ازانی پور بود مقرر در که کتاب خصال ستودده در
 کمال و اصل اولو کرک که اکثر اکبر تر بیت فاکتیر سیم وزره و سنگ
 لعل و کرم و خون سیاه مشکاب و قلمر بارانی در خوشاب ایلر **بیت**
 چو ایلر تر بیت خوش خید فشا اولو هر سنگ سیم لعل بیخشان **نظم**
 از تر بیت است کاب کور کرم ده خون در ناف مشک زفر کرده و آن آهن تر
 دوی و پیمت را اکبر چو تر بیت کند ز کرده و ذیر جواب و پردی کای
 ملک پیرایه تر بیت آنک کردنی سنر وارد که اصل خلقت جوهری واردی کور
 خاک زرد و هر سنگ جوهر و هر خون مشک زفر اولو **نظم** فضا که بر خشم نیم بریم
 هزار سال جوهر تر بیت آب ویر و نقد قلندر روز و شب آتش اید و پو
 تهذیب تابیر اندن محمول هر دو فاحتمال باطل و خلوص صدق و صفا
 توقیع حاصل در **بیت** بیدار کی پس و زرد جوهر و بر نیاید نیم عود از بید
 خیسر کلو تر بیت اولو دافنی پیت و خبثت اولو تر سنگ کوی یوندی قیام طاهر اولو
 بلکه دافنی خسر اولو بعضی کابر که دیوار خیلقت ضعیف زغب او شرع

بویابن خوب بوشن **و نلم** هر که در اصل تا کن افاده است بنفایب و هر که نشود
 سکسدا اگر کنی مقلوب قلب آن غیر مکس نشود چون بومعنی محق و اول
 احتیاط بود که پادشاه او را بشی و اختلطه اختلطه قلیه تا و طه ندانه گرفتار او
 نت که اول شاه زاده محبت کفشگر واسطه سیله بغل ذل عبودیت و دوشدی
 و توانست جوهر بدین سرجه وادی ملک که تیرشدی شاه استغفار بوشن
 که بخدا اول شد و اول حکایت و زیر آید و رایت آید و در که بلد و فاشد بر
 و آید و نیک سیرت و پاکیز سریت هماندا و لون بناسی و رغبت بر و هر که
 اساسی او در ناو و شرایدی و شهر رایت سریت بر معدلت که ترک اقامی او
 طو شدی **بیت** زین عدلیه جو را و لشیدی و صاحب و دیار و ورا و لشیدی
 اتفاق بر پسری وجود کله ی که آثار شد و غایت نامی سندن پیدا ایدی
 و انوار مجد و سعادت سیمای زیبا سندن هویدا ایدی **بیت** غایت نوری
 سیمای ظاهر سعادت پله سی القن با هر که انک کیندن کف دست مقدان
 حال سیمای و آید ی پادشاه آگاه آید یک پریش اولدی و حکما
 زماندن اول خال ملوحت نشانه علمت و نشان آید و کن صورتی محلی
 متفق الکلمه ایدیل کتب فله سنده کوشش در که هر کیم بومعنی اول
 عنقوان عمر بن یوق بلایه متله اوله اما عاقبت صاحب حق آن و کشور تان اوله
بیت غم دکل عمر که اولد و بله مشکل اولد که آخر نم اوله ملک بوشن اوله
 خوش حال اولدی آنوک تر میت کمال هاشم و صف فله ی مکن جوان برای ملک
 بر کفشگر و آید بی شرم و بی باکی و بی حفاظ و نایاک ملک حق جبار و جبار
 رغایت آید و بی اکا و ظیفه محینه مرسوم و ترتیب عنایت بوشدی و انوار
 الکفات ملوک مرقه و اسود و کچدی ملک زاده چون بشر آینه کیدی عقل

پیوسته مرتبه سندن غفلت بلکه در جهته آید ی طبعی بلوغ و یا بل و انشغال
 جرم کلور کید آید و آنوک کلبه سندن امور لجه شغال آید و ی وزیر کینت
 حاله ن آگاه او بوج محبت کفشگر در شفراده ملک نم و دفعه بلکه کفشگر با اول
 منزله ن قلیه و قفقه قصه آید و بی ملک آید ی طبیعت می به منظر انوار الهی و قلی
 فیوض غین نامناهی در بوشن اوله که نهال طبع صبیحا سقامت استقامت قابل
 اولور و غایت لطافتدن هر جا به که تخریب این ال یا بل اولور و مرور
 اول عالک اوزن را بنوا اولب اسکام بولور و صله بود که شفراده محبت
 کفشگر در منیا اوله تا آنوک اخله قذیم سی ملک زاده نوک طبع لطیفه سیر
 اتمیه و دانات همتی اول کوکب پهر سلطنه او چ غرتدن حقیقتی ندانه اندن
 که اندن انوار شورش و غلطان کلی صاده اولور محمل بلکه متقدم
مصرعه کن نفس خبیث هر چه کوی آید ملک آید ی دید و مکر کیدی انوار اول
 صید و محبت کفشگر که مالوف و آنوک خانه سندن لهو و لعبه شغوفدن **القصی**
 صبی و لوکان نبیگ مثلی خود معروف و شهور در **بیت** چشم کود که ندکل
 کوشش عجب کوهلن آفرینت که لهو و طرب با وجود که نیم فاندن زیاد و عزیز
 بلکه جاشین غمدن لذتدن احتمال وار که آنوک محبتدن منیا آید یک خاطرین
 ملول عادت اوله و آنوک ملول خاطرین غم انتعال با عث اوله اولی بود
 بر مقدار توقف آید و بی بر مدت آرام این وز و چون قد و قامت یکوب
 نشو و با اوله و غیری شردن و نفعی فانی نمیز آید و اوله تا زیاده و ثواب
 ایدل نفس نفس آرام این وز و وزیر خاموش اوله و شاه کفشگر دعوت
 آید و بی آنوک حقیقت انوار عواطف از زانی بوردی و مواعید خروار
 آید آید و آید و بی آید ی سن بزم همایه غرض بر یک کفشگر تر شکست

کفشگر

طرقتشده و خانکده بوانست آتش در دلیم که آنکای نسی و برقی و لوس و آید آتش در
 محافظه و مبالغه قلعه کفشک دعا اندی و جبین خدمتی زین مذله سوپا اندی
بیت کل باغ شمع عالم افزوز اولد . چراغ شمع شعل روز اولد و بنش بوش بوش
 شریفه لیاقت شاه قلعه دم و بومقام که قصه اقصای خاص و عام دن کدو
 استحقاق اکثر دم لکن نظر شاه پشاهی بر کیمیا دن که خاک پش زر و سنگ خاری
 دز کوهر اید **بیت** سنگ خاک که کرایل سکد نظر خاک التون اولوردی سنگ کوهر
 امیدوار که میامن عنایت خسرو ایلد و ظایف خدمت بند کانه بروی جمل اموری
 قلعه که عز و اسقامه مقرون اولد و القمه شهادت به خدمتی جانت منت بلوت
 لی تکلف هرگاه بارگاه شاه کتوب کلمه کتوب روی بلکه بعضی لیا و مجموع من
 یا توهردی پادشاه کفشک شهادت به یو هو دار کدو زیاده فی و التهار اید
 کفشک باغی اقرانی میا نند مله پادشاه و خدمت شهادت به ایلد افتخار اید
 و استقامت ایلدی مگر خدمت شهادت به یو و جمل در میا اندی که کوندن کوندن
 حضور من رتبت و قربت آندی تا کلیت به محبت علیها ولوت چو کا خدمتی سلطان
 ایلد کوی شرف اقرانی میا نند قایدی **بیت** سبیدن عزت خدمت بلوت
 آنچون کیم اکا خدمت قلدری هر وقت شهادت به یو و کشتی کشت آند و هر
 و مباحدن اختام دکنش و عشرت شغول قلور دی و کاه کاه نغز کاه ده
 کیم ملک دافی واقعه اولورک . اتفاق بعضی اوقات ملکه سفر عراق لوزم کل
 خواص خدمت هم و غین و جمیع کثیر اعزیز سفری منظم قلدری پس کفشک طلب اید
 مجددا شهادت اکا سپان شراید و حفظ و عراستی باشد تا یکدا اندی و کشت
 باغ و رای و میر کلان مرغندان اجازت ویرد ایدی **بیت** بهار ایا کله
 ای کفشک زمینی زین اید بدنه آدن . نوای قمری و آوای بلبل

بهانه باغیت صلدر شور و غلغلل بوظیف نازنه اوله و آدن که بر کشت صحرای کلان
 بومو علما و لور خانه دلیکن قوسیر اتیون اولو سین سین کچلو کل ککاشون
 دوشور چغنی و ش کوی کلنی بند کفشک و افی جبین ضرعتی زین مذله سوپا
 حلقه اطاعتی در کوش و غاشیه خدمت و عبودیتی بر دوش اندی و تعهد احوال
 شهادت به یو و جمل استغفار ایلد که کدو و مغان با کلیه فراموشی آندی
 مگر نوالی شهادت به یو و جمل بر باغی و ایدنی روضه رفوان و غنوه تن هتکا
 جنان مبالغه شمسنگ زلف بر چیندن نافر و مسک تا باکی حلق و شمال
 پیش کشی زین کلمه عطای کیمینجی و باجین جنت از مار کلان نه شمع طراوت
 دیلدی و سدن طوبی انجار کونا کوندن قامت موزون استعان
نظم لطافتن پید جنت ن نشان . ایچدن نیمه کورل روانه کنار ی سرو
 بی نهایت آت لوطه طاش منته . من مینی روضه رفوانه بکون . دختی سدر
 طوبی به یو و جمل نوای بلبل و آوای دراج . دل و جان نقدنی ایلد تاراج . شهر اید
 بویست و سلطنت بر خال تمایل ایدی . جان و دله دن اول باغک غاشانه ایل
 ایدی بوزان که شاه سفر و دشنه کندی . شهادت به عادت معهود . اوزن
 قماشای باغ فریو میل اندی . خدامدن بر قاج و غلام که خدمت دایم لوزم
 استانشند ملوزم ایدیلن . سرو کجانب باغ خرام قلدری کفشک کوردی
 شهادت به یو و جمل در سرنه و جانه بر کور بر نره و جواهر کمر کمر
 خیس و شربت خبثی مفتضاسی که مکر و خیانت ایدی ظهور کلوت اندیش
 اندی که بویا و زن و جانه مجوهر کمرین کور پنجه بار کانه سرایه دگا بلکه راس
 المال کلان دریا و کان دن حاله پندنی دار الملک دن دور دن و مادر ی جمیع
 اهل صله قبضه تصرف منخلوب و مقهور دن صلوه و صواب بود که بر حیل کلیدم



تا بپیری دیار ما و دانسته بگذرانند و دانی بچید و لذت و شوق آتوب بکند؟ پیرایه
و لباس بگذرد و نفس نفس بجای کرانه صاوتوب با عزمی بجا فایده کمال فراغت
و تمام تر فایده کجورم **بیت** چون بجا با کمال اولم زانه برقراره فرستی و تامل آتشین
روزگار عاقبت و لافکار رهوی نفس غدار در غبار فتنه بی شان و آب روی
امانتی زمین خیانت شادمانی و محذومه قعدایدوب کند غلغله که محرم اسرار
آظهار آندی و خنک مریدین بر نوع دار و پادشاه بعل ایون شرزاده نوک دانی
عقلی زایل قلوب اول ذل صدق سلطنتی ذر و زور که کوهی بر بند و بوی
یا توردی چون شب قیر کو چاه کلی درین و عمارت قیر بی سر آندی **بیت**
تیر اولب کند آینه رنگ طوئی فلک آینه سینه رنگ صدوقی بر جهان که
باد تین کرد بوسه عین کرد راهی این مزیدی و سپهر بجا نوره ستار دین آیین
آتشین کون مزیدی **بیت** بنج جانیم بر آتش تر مست اولم کوه هامون کی نیستی
اشاعه تین بر صیل رواندن یوقار و او که چقدری دوزخ خانه دن استوان آندی
بر سمنده سوارا ولدی که عمر کمانی کی روند و اجال با کمانی کی رسند تیرک
تین لکنه سکن کسری بر فلک چاه کلک جگر بر یقردی **بیت** این مزیدی تیر شاد
بدی منزلدی اکاهفت کشور ایامی انتم قیام دیناگاه او کندن صا و لور با کج
غلغله من دانی بر باد بادیا تا قش غای مرعد صدا و عالم بیا به سوار قلدر **بیت**
مهیلات تیر به این هیبت بجهوات بجهوات این سبقت ایکیات دافیدو
ویات ویرا غمخیا ایدوب یو کبر دیلی تباشین روز کیتی فروز ظهور ایدنج
مسافه دور و دراز قطعه اندیلی علی العباد بر مقدار آسایش ایدوب نه سوار
اولدیلر و بر قبیضه مساکر و منا هلی و صا کدن مرور و عبور ایدوب
ایکی کون سرحد ملک شاه عدل کجوب بر ولایت دافیا بر دیل **بیت** یوجان

میکار

خند شکار لر مرید بر کمانده دوشوب نصف آفتاب دگر بیدار اولدیلر و اول
دار و ملک کینتیدن افاقت بولیدیلر آخر مریدان انلر که حالت مطلوب اولد
هر بر نه روغن بادامه تجرید اند و بر عقلتی باشلر نه کلدی چون شراره
و کفش کردن اش کوریدیلر و اطراف چندان که جست و جوی اندیلر نام شراره
لریندن خیر بولیدیلر خیر و بر کیفیت واقعه در ملک کی آگاه اندیلر ملک سوار
سوارا ولوب با غلغله اول سند و فراماندن اش کوریدی و اول کل
شام شام این شمدی **بیت** رفتم بیایم سر و فرامان من نبود و ان نوشکنه
غنی و خندان من نبود چون این تو بجان بهر کیمستم کان سر و پیش دین کریان
من نبود و فغان جان کداز آغاز قلدر و فریاد سوزناکی منزلت ها که تیشدی
نظم دکن کی دوز کوب کوزی باشینی که کی کس دو کردی کباشینی بر بخور کباشینی
و تونی آهنگ کو که آغزیدی **بیت** بوردی تا اطراف باغی قدم طلبه تک بوی آیین
و نواهی و صواهی حبه و همد لاجست و جوی آیین **بیت** چون تفرق فراوان و بخش
بی پایاندن مکر سرین حصول مقصوده و صولسترا ولدی قاصد لزان
دوب صورت حاله عرشد عرشد آنها اندیلر ملک تک جوهر طوبت غنیم سی
آتش فرقت و لغزیندن زویان بولیدی و شمع سوزان کی شعله بهران
یا توب مضی حالندن بوی یک معناسی عیان اولدی **بیت** دارم آتش گرمی
در سر که نشینم ز پای تا سربا به وجود خود نوزا غم جو شمع اول کی قیام
بیقرار و بی آرام سوزد لیله انام آندی و غم و دود دلی سقفا فلد که کوب
وسینه در در پرد روندن بر آسرد چکوب آندی **بیت** بچو صبح بکنفل با قیبت
کو دیدار یان دلیم کس سر و غاید جان بر افش غم جو شمع آخر از جوی الی رنگ
پروانه سی تیشوب شمع رو و و روانی کل من علیها و نقد بادیه سونیدی و خرمن

حیاتی شعله آتش هادم آلهه کونیدی **و** رفتن ازین کلان و جان هر قش در پاید
 مجاوران حرم و احوال صورت و اقدیمی نوید نامون نورده ملک آبله و بیضال ایل
 ملک وافی بال استیصال معاودت ایدوبت دارالملکی مستقر اقبال و مخیم عز و اجل و
 و خراق فرزند و زن و دل بند و آیرم امکان اولاده جز و فرخنده قصور قوی
 عاقبت کار غلط مصابر تباش قیوب ناچار جبال قیوم اصطیایه نشیب اندی **بیت**
 در چنین عالی جویا پیر کردم رنجی مرجو نیست جز انا الله وانا الیه راجعون
 بوجانند کفترا اول ماه سپهر سلطنتی شمع در شهر کند و در به ولایت ما و راء
 التهر ایلندی جواهر دست تخت فی دراز اندکده مکنه آئی بر ناهم بواندی
 ملک زاده او نسل مقداری باز در کاخ خدمت اولوب نعال قدی آنوک مای
 تر بیت نشو و نما بولوب طوحت و مباحث بر غایت اندی که یوسف مصر نکست
 ر و اجن فاسد و باران حسنی کاسد اندی **بیت** صانع و خلق یوسف یوسفی که
 سن جان طر تو بر یک ایلغن اول بیا **و** هر باد که اول کل بجان کل خان سنده
 طش کلیدی هر کار در خاک یا نه هزار و جان و دل نثار ایدر لری و هر که
 نعال سرافر از ک قد عمری دراز او لغی **و** دست دعای جانب بیا رفیاید
 نیاز ایدر لری **بیت** بشه روی که گذشتی بر ایدیدن بد هزار دست دعا
 ز آستین برون آید باز رکان ایل قیوم و صاحب کفایت ایدی و ذهر تو
 و فطنت و ماده آیت ایدی چون شجره نیک بوجال مشاهده اندی کذوب
 ایدی بر بعد بو غلو مباحثت بکا مصاحت دکلون زیر که اگر برده خفا
 پنهان ایدم بوذ و نابود یک اولوب **و** اگر میان ناسد عیان ایدم آتش فتنه
 همچان ایدوب خلق جهان آنوک تماشا سنده میران اولوب **بیت**
 رسید و لیس من ای نکان کی نهان بنده دین کرت جای کامی آید **و** صوابی

بو فارین میدان ملوحتی تحفه ریحانه پادشاه فارس وینم که گرم شانه و
 خانی طم اشرد و ویدال حب الله جرایده نجاه آل بر کخطان با چکش در
 مقرر در که بو غلو ملک ضعاف و قیمتی بکا اتمام بویس که و بولسطه ایل پای
 استظها م فرقی قدانه آیرم که بران در کان انی دیان فارس التوب
 تحفه طریقه ملک پیش کش کلیدی **و** پادشاه فارس کلان پروردند او نسل
 بخدا و شوب ماه تمام کی منزل پادشاه در شهر **بیت** چاره هاله اندی
 چاک و شیرین دارم که بجان خلق بکش و چاره آتشینه خانه شرف
 و خانه دان آبا و جنت رجوع میسر اولدی ملک فرزند حالند غافل باز
 غلامه تشریف قبول آرزانی بویس **و** خدام خاص سکنند اقتصاد و نظام
 ویردی **و** علی الدوام آنک تر بتی باین اتمام بویس آرزایان اقرانی
 میانند امتیاز بولدی **و** اول میر فید که دایم خزان ملک ملوم ایدی **و** تقویم
 جواهر و قیمن ادبی زواهر ایمن اول آستانه ملوم ایدی **و** مالوف و اوفس او شید
 بوان اکا تعظیم و رعایت ایددی **و** هر تحفه دن که ملک اکا ایدیدی
 جوهری به حق سن عنایت ایددی جوهری چون غلو ملک کا حرمش مشایخ
 اندی **و** طبع کو هر یه مطیخام ظهور ایدوب کذوب ایدی بر حیل ایل ملک
 خامن غلو کتورده **و** اکا استظهار اخوان نمون بوز **و** دخیل و فرج و اهر
 فی اخر کتورده **و** پس شجره ایدم ای سر و آزاره **و** مراد دل نا شاد هر کار
 انواع لسان **و** امطنه عد بویس یاد ایدک **و** هر کون اصناف الطایفه
 دلا ایددی آباد ایدک **و** بند خدایا پسندید ایل اول لک نکر بعضه مکات
 قلم **و** هر جراید **و** الا الله **و** بند محقق مبنی و لوله بعض مکات
 عهد سندن کلم ملک خاتم مبادی بر اسم رسم در که نقش خاتم سلیمانی در هر

لای

اول نیکه بر انگشت بیست و اول خنک سازد زیر پاشنه منقاد و ملک بجا
 فرمایند آباد اول بیت کویا مهر سلیمانست نقش خاقش هر که با خود دارد آید
 در نیکین ملک بخش اگر بوز حقه تخیل اولوس و اول محل ملک شکر خواب
 استراحت استغوی اولوس اول انگشت بی آهسته انگشتند چقا و
 بکا کتور سن تا آنکه مهری سونو کویانم بر خاتک فقهه قانم عن قریب
 سرین سلطنت فرج حال با کماله زینت بوله ایا بشرط آنکه مال و زرانی بکا
 قله سن **مهر** بخش مران خواب نواله نواله جوهری غفراده به نقش غفر
 قریب ویرد تا یک خوابگاه ملکه کلوب دست جراتی انگشت ملکه دراز اند
 و آهسته آهسته خاتمی انگشتند چقا خه آفتان اندی بوا نناد ملکه سیر
 اولوب غلام ابدی سنگ خود اسباب و تجدد قصور کیری مال و متلاند
 این ملک واره بوجرا به باعث ندن راست سوبله بوجا غم سنگ متلاند
 شهراده تقریر فجلند عاجز اولدی و نایر غضب قلب ملکه ملتهب اولوب
 ساق طلب قلبه انو کتله مثال ویردی ستیان بماندم که غلامک انداند
 جاء سن چقرده اول خال سیاه کوشه آنوک کیفیت حالند آگاه ایدی
 آنوک کتقدن غایان اولدی ملک آنی مشاهد اینجیک بهوش اولدی سبیل
 ملک بوجالین کور یک سیاستدن الیکدی چون شاه کلدی کلدی فرزند
 کونز لیرین او پوب ایدی نور دین صحبت کفشک ز راق بنی بو کرد اب فراده
 شخراده داخی فذر لیلوب ایدی باهشاه عالیه محبت جوهری کمره بخوب
 کتا خله تحریص ایدی شاه جوهری سیاست بوردی و شهراده بهیختلاند
 که حال مایندن عبرت اکوب زمان مستقبله به اصل و ناکل مجتهد اعتبار
 ایلیم تا بوبلو که امثال متل اولیم بوشلند غرض بود که خاطر علمش

اما به اول که ناکس و خیس نفس لیه مصاحبت شاه نبرد و بند بی سر افکند این زرک افی
 اول متولد دند که آنوک محالطند حذن واجبا و له حال بو که ملک آنوک ترسین حد
 افراط یومش در و اعطی در رجه رفعتی کوشه دکانن پایم حوتن فرق فرودان
 یومش در و شرط احتیاط بود که آنوک تقریب افراط اولیم و ترسیند عیاب
 اعتقادن بخا و زیور لیه که مبادا اکا خلل ملک شرب او که که ندادن حین امکن
 داخل اولیم شاه کلام وزیر القات ایوب اید ملک سلطین بی طبعین ده
 بر امر شرف قلین و بی مدد القام مقام خطین حوتن بوز لیه نسب کرم خاندان
 قدیم شرف ذات و کمال صفات ادمی ده مدخلی وارد و سبب احترام و حب
 لعل و اکرام مافوق فضل و ادب و منافع اصل نسب دکلر **بیت** از نظر خویش
 کاشیندا مایه ملک نسبت دین راه آب کهرهای کهن را مجوی در چو کهن گشت
 بود زرد روی شرف بر کوان دیکه اول کیم سزا وارد که پادشاه و قش
 آتیه مظهر اوله ملک عالیشان در بر سیم بو معنای بو کماله بیان اغش در
 سخن الزمان من دفعناه ارفع و من وضعناه ارفع یعنی هر کیمی که دست بر تپه
 رفع این و رفع سر فرضی فرق فرودان ایرد آنوک پای قدرین پست این روز
 کوکب بخو حقیقت مذله این نسیم لطف تقسیم انبه بجه شون زاری رنک کلزارم
 قانون بر قهر تقسیم انبه هزار غرض اعتباری باد فنا به ویر **نظم**
 نسیم لطف اسید روی خاک اگر کن حیات تاز بولید با چنده عظم نسیم
 محوم قهر فی انبید و قهر کندن با چنده اری به کیده دوزیم چوین بوجای
 دست بتمند خاکدن کونرد که و فرق رفعتی دزوه افلو که یومر که ایند و از که
 کمانز این خطا قلیه و زیر بوی قدیم شاهی آنوک ترسیند ثایب کورد
 ساکت اولوب برد افی اول نفع کلفه اقدام اغدی اما حال بر زمان بونوال
 چون

اوزر یکدیگر در دست اختیار کشاده و مرتبت اعتبار خندون زیاد کور
پای خندون این استقامت چتر مغ آفاق اندی و بیم آیند و عدو عید لا احوال
دست تفتن در اندی ناکاه دختر شاهک بجای چون بعض جوانان
واقع اولدی اول نوق که مقصود آید نه خزان عامر ده موجود بولندی و
شهر که جو هر یلین مال گیردی در کس تفتن و تجسس آید و بختن آید که برادر
قین یا بخلین جوانان قادر در بلکه آنک در چند اول قتل جوانان و افراد در
طلب جوهر ایچون بر کس کوندری وجود جوهر مقصود انکار آید و بول
قدر که مبالغه لرا اندیل فاین ویندی القصر زرگرانی خین و خواهر بارگاه
کتور به دختر شاه آید بکا معلوم اولدی که بوازرگان پنج عدد کوشک
وارد که تاسیر فلک جوانان و اهرای طبع بر جبهه کار آسمان مجلو و پیش
دین مردم و مردم دین صفا و منیاده اول لای باک نشان مشاهد
بیت چون زهر بجی دخترند کی کردید واز به بتا بند کی و انور تفرق
بی حد و بی قیاس با قوت و تانی وارد که ما و زهر شید تابان و هم کانه فرار
خون جگر که پرده شش قش در و کوه سنگدل نخی بیل سینه آن جهان صفت
قطع پای باد و زامانده در هنگام دی و متعقد کرد در و نجامهای لعل فام و
قطعه زهر و ریخته وارد که دین مردم چشم افی کی آنک نظام سندن قلی و مردم
دین اول سبز دلکش که مشاهد سندن نور منیا حاصل قلی **بیت**
فن و نون بین فن و معلوم شد کن سبز شود و زهر چشم فن و و در
بزار قطعه لعل بختانی وارد که کلان ز بختانی کی بطار اولی و نظام آتش
تاب القاب آید و بچه دانه خوش رنگ مایه فیرون سی وارد که سبز لاجه
لغات الکوانی آندن کتاب آید **بیت** لعلش غوغ و سربل عقین رنگ

مرد

فیرون با ششانه از چرخ فام ملکه قواة اشک کر که بود خن و لاجه جان قلم
و قیمت وقت هر نایب برون الی اگر طوع و رغبتله احضار آید و بختن
بها و آلا تقدید و تأدیله دوزنم کر که تشدید و تعدیل کفر کر که شهراد
بازرگان احضار جوانان قواة اندی دختر حصار انکان تفتن آید و تان غلط
و شاد آید اندی اگر چه بند جوانان چون اما سبز نو صیف اند و کوزا و
بوقند جمیع خروین عیان اندی و کزوده اولی خرده و درین لعل در میا اند
زرگر که معیار اعتبارن مقام عیار کلیدی تصنیف و تعریفه ملکی زور و زار اول
آندن سینه خیر اندی دختر شاه خود بین ناقصات العقل و الدین جام مجت
انجامندن مست و بختی آید و در شیطان انسان اکایان و تخت سلطنت
نفس خواجاری نه مدکار اولت بازرگان ناده بی نیجه شین شکر و عذاب کفر
اندی دختر بچان زخم چنگال عقابین تحمل این میوب سرخ و روحی ففتن
او چپ شیان عدم کندی مادر و پید و سایر متعلقات دختر لوی فغان
شام تصویر اندی ملکه بوفضاخت دودی که روزنه مرشدن صعود اندی
را و بی سیر تیر و دیش غین تر خین قلدی اگر چه ظاهر الظاهر جلوه دت آید
اول حکم امضا اندی اما تلفظ طریقه در و نه دختر کی نولخت آید و مال بسیار
ارضا اندی و دختر نظر شاهانه دن دوف و عاطفت بیکانه مجور آید
اول لیم شکار که مصاحبت شامیه شخر آده نامدان دن بخت اعتبار ده ساقط
اولوب کوکب قدری حقیقت ذلت هارط اولدی و زرگر که سکریم انتقام سلطان
فرار آید و بترک دیار اختیار اندی شهراد و بی مناسب کوردی که بر قاپو کون
شهر دن چقوب ملکه اغند ساکن اولدی و اول وقت که عواصف قهر شراری کی
بول و زبانه غضب مجا سوف پادشاهی انظاف پذیر اولدی بعضی خواصک دامن غن

تفت ایدوب بند حرم سراد غرام قلم پیر دختر دایه و مادر پد زک باغنه کنده
 زوکی بوجالدن غنیر دارا و لوب ملو نهت ملکه به شتاب آتد مشهزاده زوکی
 کور یکا منظر اب ایدوب آتد ای بد کردار و شوم و دیان حیف هیز صیف اول
 که سکا دکل بلکه سنگ صو رنگ نقش و نگار اول دیوان متعلق اول بیت
 حیف با شدن طری بدو ای که بر و صورت نکار کنده کیر و کلک که بر فتنه چهار بر دخی
 قور بر سر و لوب طبع و غنچه بر فساد کلی دانی باعث اول سر و یوری و اکین
 ملو نهت آستاندن فی اغت لیکن بعد سنگ ملو قاتک و بالدر سنگ ملو نهت
 احتمال محال دونه زوکی خایب و غار سر هزار خدمتدن کنده و سر اسم و پریش
 حال باشن اکوب بیایانه توجه آتد یکدو یلختام اولده و ابر بر برده سیاه
 قامی فقادی هوا بد قالدردی و باد برد نفس سر درستان لی که چراغی سوخته
 پچار بواصل زمانه که کویا عرقه زمین اوزون بر وین آماندن غبار نیل الخدیج
 و توده هوا و دوده قیر و قطران بونشدی بیت قناد ملو شب قدر چون آید
 یواد و دیل و قطران بویاندی پریش حال قدم استیلا کیدن قضای آکی اول
 صواده شکان سبای ایچون بر چاه حفر افتلر و اتفاق بر بر و یونیه و بر
 اول چاه دو غفلت در ذکر که خلقت رک رکدار و اوزون جفا چاهن قور
 راه راستی قویب بجانور لک عقبه اویوب بوجاهه دوشدی نظم
 ان که توان بوجاهه میکی از بران خوش چاهی میکی که دقود چون کرم پیله بر متن
 به خود چه میکی اندان کن بوجاهه و شید بوجاهه بوجاهه بوجاهه
 کرفا و اولدیله هر بری کند و تشویشدن آخرا این ای متغیر اولیوب به بچه کوی بوی
 اوزون قور چاهه قالدیلر تا بوی اهل شرردن بر ستیا غنیر سفر
 ایدوب اتفاق راهی اول چاه راست کلدی و انلری بوجاهه مشاهد قلوب

پریش

پریش نما طرا و لدر و کذ و یله فکر آتدی که سایلر بچاهه بچینه اما در دند آدم غلغلی
 بود که محنت کرفا اولوب بادیه و ماته قویب و سرینر لخیاتدن بعید و معتق
 مروت بود که هر نه و جمل که بنیر اول خلوصه اقدام آدم و بوی عکس قویب بوی
 مال و لایقون ایچون دخیب قلم پس بر سن بویاب بر طرف بر بر آتد و جانین
 قور چاهه مرقده و فاحال یونیه یا بشت سر چاهه آتدی بر دقوده مار ملو نهت
 آتدی اوغنی بویب بیر بچس سنه الدرب چتد چون اوچی پیله جان غریبا
 خلوص اندیلر سیاه دعائی ایدوب آتد یلر بیت کار دولت باشد ان شی که کاه
 چو تو مطلق بر سر وقت طلبکاران رسید بلش اول کسندن هو بر من
 عظیم حاصل دن و نخت جیم فاصل اما حالیا بن اناک مکافاتی متسر و مجازاتی
 متصور دکلر یونیه آتدی نیم مقام بویک دانندن در کیم بوشهر متفصل در اک
 القات اولوب منظر مقدم اولوب میونله تشریف بیور لورس آید در کور
 حقوق غنیر قنور و اقو اولیمه بیر آتدی نیم دانی کیم هوالی شجره فاقده
 شویله که اول موضع کدر بیون سر مقدور وقت اولدوغی قدر دم چندتی بر
 کورم ما را آتدی بنده مکاتم بوشهر کرب و کشتن دره شویله که سعادت مسالمت
 ایدوب کلبه اعزانه قدم رنج بیوسه بقدر تو مکان بواحدن مکافاتی کوی
 اما عجله الوقت بزمن کما بوی نصیحت مناسبه که انک استماعی سکاف من و لیدر
 نیزه رک بویک راهی زندان چاهدن جعفر پس که آدمی بد محمد اولور و احسان
 مقابله سندن اسات لوزم بلور انک بجاله ظاهره فریفته اولوق کرک و قی طری
 و مغرت لصلو طندن احتیاط قلمون کرک بیت بکنار صورت و سیرت بعفاد ازانک
 آدمی شکل بود کوش از دیو باشد انک اهل عالم آرایش صورت مایلر و اقلید
 معیندن غافلدر علی الخصوص بوی آدم که بچه دند بر من لهدم در بیت

موترا یوسف در معزده کوک **۴** آنک خلق خصله تمام فرس ادب میمانند و شانه
اتم مشرد و مشرب علم و صفا معایه قلم مشرد در بیت و فاجوی زخوبان که
چیز کس نشیند به دور ز کلارد هر یو غاف نشیند به نرم نصیحتی سامعه قبول است
ایک و یونیند به چینه که محض اخلاصه منبغشدایش از نیک بر کوی اول نادوم
اما بخیر ندامت مشرغ ملکت اوله سیاه وائل و کماله التقات ایتوب طرب
رستی قوجا هم ساله ویرد و مناصحت بی غرضی کوش قبوله استواء ایتوب زرکی
دافیش به قوجی زکرده سیاه اعتدال ایدوب شاهک یونیند اعراض و غرض
و کند و نک خوف خشت و مشغندن بر شتم اظهار ایلده و تقصیر ایدوب ایتوب
ایله که بر کوی آنک جانبد قدم بجه یونیند شاید که اند و کجاسانک مکافاة غرض
یرنه کتورم سیاه و ایدو بحالیای غرضی رکاب سیاهتد قوشد و بر قاپ
کوی و هم ز بین ده کسم کر که و قدم غرضه اطراف عالمی سیرانم کر که اما شمره یو
اولی که اگر قضاوان امان میسر اولور **۵** و قهرمان قدر سامحت کوی ستر
بر دفعه دافیش به چینه که محض اخلاصه منبغشدایش از نیک بر کوی اول نادوم
کر غرور باز بخت به هم **۶** یونیند به چینه که محض اخلاصه منبغشدایش از نیک بر کوی اول نادوم
هر بر این مقصد لونه کندی سیاه و یونیند به چینه که محض اخلاصه منبغشدایش از نیک بر کوی اول نادوم
منواری اولدی پادشاه زرکی تر نشیند پیشان **۷** و مواعظ وزیر استایان کند
منفصل و پریش و دخترک خنا خندن تمام منقبض و بالکلیه آنک جانبدن تنفی
و معرض هر یازی که مادر ی تقصیر و زاری اندی شرف التقات بیلدی و هر
اکا بر سیاه شفاعت تغیب اندیلر مو قیو لور واقیو اولدی تا بوجال او وزن
نیل کیدی سیاه و بجه مساکطه ایدوب چوق واکس سیر اندی و یونیند به چینه که محض اخلاصه منبغشدایش از نیک بر کوی اول نادوم
اچینور عدد و زغال مقام عیاران کتورم **۸** آخر داعیه حب الوطن طراوت

کند و فکر آندی که هر چند که دیان غربت احوال تمام مراد او زن و نایب است
دینا که سوا سعادت عقبی و از دیاد او زن در انما **۱** کوی کوی طوطی از روی
جان و باغی بر آندی بوی وطن **۲** یونیند به چینه که محض اخلاصه منبغشدایش از نیک بر کوی اول نادوم
چشم و وطن کام دلم ز یاد خوشکوار در **۳** بیت **۴** اچینور کس را فانی سیم و زر
بر همی کس هم خاک ترکستان **۵** پس دیان غربت و وطن ایتوب جانبدن یونیند
و شمسکام ده اول یونیند به چینه که محض اخلاصه منبغشدایش از نیک بر کوی اول نادوم
یکیدن بر مقدار یکجیک قضاوی الکر یکی نزد خونین فتنه انگیز که مرغ غنچه کد آنک
سهرم لشکار ندن و هم ایدردی و سماکین دار آنک یونیند به چینه که محض اخلاصه منبغشدایش از نیک بر کوی اول نادوم
نرس یونیند به چینه که محض اخلاصه منبغشدایش از نیک بر کوی اول نادوم **۶** بیت **۷** چو چشم دلبران پس کین و خونیند به چینه که محض اخلاصه منبغشدایش از نیک بر کوی اول نادوم
تیرهایتن **۸** اول کینن آن خالی بولایل نقد جنندن نسی و اربم الوب
الز ایاغی فم کند له محکم باغلیل و بر غطرناک و آدی به کشار عدن دور
شویله به و شکسته بر اقدیلن **۹** بچان بادل مدبار کند و یلفکر آندی که غنچه
حیاتدن روق و منجمه زندگانیدن سبق میسر **۱۰** شمدی عدد و شکش کرب الوب
کام دلم مکرر آنک کر **۱۱** بیت **۱۲** برایشک مخدای یاد ایلده خاطر کای دیله شاد ایلده
قلبکی اتم بر نغ غافل غافل اولم غطاد و عاقل **۱۳** ده یونیند به چینه که محض اخلاصه منبغشدایش از نیک بر کوی اول نادوم
حیاتن لا آله سواه **۱۴** مرد سیاه اول کچ تا صبا و مزاج ناسان کارند دارو
میرمنزله علمه ایدوب **۱۵** حکم قضای خواجه قدر رضایردی وقت **۱۶** و هر
قید و بند بی طاقت اولوب **۱۷** فریاد و زاری به آغاز آندی **۱۸** بیت **۱۹** فریاد بی کرم
رحمت کویا که درین کنبه فیر و نک نیست **۲۰** دلبران سنده باران حسرت
یاغدر به و دو سیاه **۲۱** آهی آسمان آغدرت ناله جان کنار آندی **۲۲** و هر
یونیند به چینه که محض اخلاصه منبغشدایش از نیک بر کوی اول نادوم **۲۳** و یونیند به چینه که محض اخلاصه منبغشدایش از نیک بر کوی اول نادوم

فنایه طالع کشتی ایدم کنار خله و وصل بولی **بیت** بند آیم الم بسته
 حسرتیله ضعیف و محنت بر یکا محنت جلدی وطن بر یکا شدت بلو بادسی
 بو محنت مکر بوزنه طبع طلبه کن بدن محنت اطراف کشتی ایددی بو آوازده
 ناکی بسته بیک بومدادن آشنای راجح استقام اندی آواز آشنای نفس
 پروست و هماندم صوکتی کیدوب سیاحک سروقته کلدی چون یار قدین
 بسته بند بلو کوردی چشمه با میچندن سیلو ب خون رو آیدوب آیدای یارین
 نه حادثه حادث اولدی کس بو بلو بند نه دوغمه باعث اولدی میا و آیدای یار
 محنت آباد دیناده بر فرج دی غفر جراحت جو غراحت نوش آتش و غرا بزرگزاره
 بر احدی بر نه و اکت بر کف لطافت کور محنت دن کس غل نی زین دکان نخورده
 کس رطبتی غار ازین بستان نخورده هر که بر کس بر نکه دن آگاه اولو و بر
 اسرار دن خبر دان نه غصه جی غار آزار ندانن ابر غران کی اشک ملوت ریزان
 اولورده نه جلوه از هاتان غدار دوزکار نه موم بهان کی طو و تن و وطن احتران
 ایدر که نه انک غنم ملار میتر دن نه سرور نه قرار متصور دن **نظم**
 انک کم عقل کامل اولد یاری بر ما لذن الکر اختیار ی کورب بوجه کر کافری
 زمانک عقیله انقلوبین نه اقبال دن املوت و سرش نه ادبار دن اور در جانی
 پس هر که شستی من اولی الی آخر حکایت اندی بوزنه ایدای خوش حال اولد بایب
 امید ک شاده و لب بانی مولی مراد آماده **بیت** دن نوید ی بی امیدست
 پایان فب سیه سفید است میتر اولد و غی قدن بو خلک ثدا کن سحر انگ
 اما که بند بلو دن غلو صلتک جمله دن ممدن پس سیاحک بند لونی جوزی
 چون نه قابل اولینی نیمه و ندانده چکب و نرخی و آنی اکرام و اعتذار خانه
 اندی و خشک تر میس لونی ضیافت اندی و زبان انما سله ایدای لطف ایل

بو کن بو منزل دن طش کیمه و دل فارغله پستر آسایش باشی قوتیله حرکت
 تا بن کین و کلمه دینار شریف کلمه مشرف اولم بونی دیدی و سیاحی ان قیوسر جملی
 آرده نه دوشدی و ارمیل خود سیاحک رخت و نغین کورتی اول کیمه کیمه کیمه
 و علی التی کوفته و مانع بر سر چشمه ییشیلر دی و اشک خواب کثورده باغلی بجوم
 ایدوب رختلرین پشتلر دن اند و رب انرا غشیلر ی و قلب امین و غل
 همیشه خواب و حضور و ان مشردی چاشنکاه بوزنه اندر ک سروقته یتدی
 و انلر خواب غفلت بر لب فو متی غنیمت بلوب رختک نظر فن طرد ندانلر
 اولد بدن ذری کورب فی زین دین ده پنهان اندی بصره نه کلوب انلر متبر اولدین
 سیاحک بعضی سیاحین دافنی الوب بر موضع ده مختفی قلدی حاصل کلمه سیاح
 تمام رختی و دزدلر ک بعضی زین قیمت متاغلر ک الم کتور مشردی کورتی بجن
 اماکن و مکانن پنجا قلدی و ایراقدن بر درخت اوسته چتوب انلر ک عاقبت
 دینر اعتیان له منتظر و مترصد اولدی بر زمان کچیک و ارمیل خواب دن بیدار اولدین
 زور و خنده زشت کورمیدیلر سرایم و حیران اولدیلر و جنت جوی بایحون
 هر طرفه تنک و یوی عاتیلر انلر دن برسی که اول طایفه کیم ییشی ایدای ایدای بر ادین
 بو چشمه ارمیل عمر نه بکن مرز و دافنی آثار اقدام انسا نه یوشیم حوالی سندن کورم
 ظا هر بود که بومریت آدمی زاده دن صادر اولما مشردن طوق غایم بود هر کس
 خوابگاه می دن بن کستان خانه بونر کلدی کورم و ق بعد آباغرا و نرادی بادی
 یاندی اویدق بی شبهه بونر بوندی انلر کچدی هنون محل شکر در کیم یی اهلک
 قصد اتمیدیلر صواب بود هر کس بعد بونر طور میوزن اکس بونر دافنی توقف
 ایدر نه شک شویله اکلور کورم کیک جانغرا اولور بر سر دافنی قورمیز و **نظم**
 هست ازین باد ایدو باغ خانه دل تنگ غم دل فراخ هر که درین بادیه باطیعه خیم

نویسند چکرده افسر چو زهری که اخت هر که درین راه کند خواهم یا سرش از دست برود
 پس در زمان تن ساید افسان و خیران راه بیا بانی طوئیل کندیلر سی پوزینه انلر که عافه
 خاطرین همو ایدوب فادع البال طوب صورت با تمام سیدم اعلو م اندی اولی
 سیدای محافه ایدوب صبا و دند شبت لباس ظمانده سر چشم خورشید نور اندین
 رختی کو تری و سیدای محافه طلیس بند ظلمت خلوص اولی کند و منزل قدم کو تری
نظم میوه دم چون نسیم غنی کشای اولدی غلبی لری فریخت شوق لبسته دگر آید
 اطراف نور صیقلی پوزینه سیدای اولی سر چشم ایلندی و نقد معبودی و دند لری
 الی و غی سائر اسباب موجودی در میا اندی سیدای کند و حقه قانی اولوب
 سائر اسباب دست تعریف دراز اندی و پوزینه ی و دای ایدوب شهر جانینه
 متوجها اولدی اتفاق اول پیشه بهی که مسکنی اید و راست کلدی ایراق دین
 زبان کی بر سر غران غایان اولدی سیدای اول شکل مهیسی کویری خوق
 نهیب قلبه یول بولدی بهی آواز اندی که امین اولدی اندک خدمت هینوب
 یاد من دره پس فرشت کلدی و اعتدال بسیار دن صکن و اناس ایلدی کویری عت توق
 ایلدی سیدای آنک رضای خاطر یون محسن تعریف اندی و بر شان معانی لایق
 نزل طلبه هر طری و کشت ایدوب شهر اید و اولدوغی باغ اندی شهر اید و کویری
 کنان حوض او تویرت لهر و لجه شغول و کردن بر مرتبه قیمی منتول بهی کویری
 چقوب بهی پنجاه اکی هندو کاندی و بهی ای بی ها سیدای تحفه ایلندی سیدای
 دافعی هم اعتبار لری عایت قلدی و امین سیدای و دای ایدوب شهر متوج
 اولدی بوا تناده زر کر آشنایک لهر لری فکی ایدوب خاطر نبوغ خطراتی که بهی
 و سیدای دن حسن محمد شاه قلدی و آنلر کله آشنایک دن بود کلو فایز کلدی
 اگر زر کی نوم قد و حدن خیر بله هر آینه بنم مقدمه آنو ایتن ان کویری

و قیو ابواب تکلف در انواء تکلفی لازم بکر که و آنک استعداد اعانتی بود نانیهای
 و بر سب کرک و پوزینه دن که کجی جواهر دن قیمت و افرا کس کرک زیر که پوزینه
 کاملان و هر یک قیمت و قوف و خرقی شامل دن سیدای بونیته اندی و علی القی
 شهر تیدی اول وقت مکر آواز هند که دختر شاهک اسواق شهر طویش دی
 و خدیو سرایم و حیران باد کاه شاه جاننده روان اولش دی زر کی دافعی ختیق فین
 ایچن کوش خلوت دن طش چقوب دلدی که یار اندین برین کون و حقیقت واقع
 خیر بولدی ناکا سیدای کویری سبستان تمام اظهار اندی و اجلول و اکی ایدوب
 الی و هم بر شش خاطر دن صکن بر دفعه دافعی کند و واقع سابقه سن و طاعت
 شاه دن دور اولی اسکی مرتبه تنزل اند و کن و العنانه دن بیاغ
 میلان کند و کن بر سبیل تفصیل تقریر اندی سیدای اکا نسل و پرو بایند عا بهی
 اکی سبک معائنات دن و انتعا شک اسباب دن نقصا و قصور ظو قلدی و غم
 ثروتک صحر جواد ثله صا و رلوب باد فایه کندی غم یم کیم بوقدر عدد دینام
 وارد تمام عیان و پیرایم وارد که جواهر زوهری اخگر ناری پاریارین و
 بخدا که عین عیان زرد صاحب نظر و تقویم بجاء جواهرده آشنایک ماهر عقد
 شریعه بونلی نقد ایلد و نقفاته و مراد کله اولدی کویری غم ایلد تکلف چک بونی
 ددی هماندم زر و کویری نظر غن قودی زدر کجا ماندی پوزینه دختر شاه ایدوب
 بلوب بشاشت تمام اظهار قلب ایدوب جواهر ک قیمتی اعداد ارقام حایدن
 متجاوز دن و او هام حساب بر یک به اسکن تعداد دن عا جردن کو ملک خوش
 طوت که همان بوساعت خاطر کی فادع قلم سن بوز سلو متله او توت تاین کلدی
 بوز بولم کند و به ایدوب عجب دولت ایدوب و عظیم غنیت الی کویرم ایتال ایدوب
 قوت فرصت و غمت و یم فواید خردن دور و منافع تجر بهی و اولورم بون

سابق مزاج پادشاه بکا منتظر اید و اول و شش بیست و شش روز و واقعه
 جانکاه شدن آگاه اولی که جرم متاخم و اندوهناک در و دختر نک فانی ارایب
 بولقد هله کردن بوعالی که دفعند و بوندن اول حیل و بوندن اقرب و سیله
 میسر و کدر که سیمای شاه قضا ایدم تا طریق قضاصل سیاست ایلد و شاید که
 بوجدهت و اسل سیله کنایه غوا اید و بیست و شش روزی عنایت این معاند غم
 غدد و صغیر اندی و اقدام اید درگاه شاه و اردو و جرات قاطع اید
 بوجاد و تک اصلی تفحص و بلیغ ایدم و شاه دولتی و ملکه تک پیرایه سی قالی
 انور ملوک ایدم شاه و احوال بر هر هنک سال اید و بیست و شش روزی احضار انور
 پیرایه و حجاب کاری شاهد اندی و در کین عتاب آید خطابه آغاز اید و
 بیت کشتی و بدستی و کین کشته بود و زین زار تر کسی را هر کین بدشمن اگر چه
 بوقضای آسمانی در اما دکل هزار بونک کینگی از زانی در ملک کاه اندی که کینه
 کار دل انکار مجالی بوق لاجرم جرمه اقرار ایل و بولکاتی بد کرد ان لخت کاکا
 محنتن سولین پیرایه دانی بومعنی و محنت و بومعنی و صدق اولی بومعنی
 تا آتی اقیه هیئت اوزر بر فری بند و بلی و تشهیر اید و بواسطه شرف و کین
 بعد بند کین نل قهر زندان و بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی
 و مصیبت ایام بولم اشد سیاست قضا بلی بلی اول ساعت که سیاه و بلی
 بولمنا حمله کین کین دشر کین کین کین کین کین کین کین کین کین کین کین
 چون یار بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی
 کله و حالن صورت و واقعه و اقوال و بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی
 دندکی که مردم بد کوه دیو و دودن بدتر در اسات و احاطه انور قاتلین
 یک و عیب و هنر انور بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی بلی

بولدم

کلمه

کلمه من امتحان ابا آندک و شاید بخل در خاله مناعت استماع استماع کین
 جرم ایدم که سکن کاک کین ندانم یک کین و اول کافری نعمت اند و کک انانیت
 مکافاتن سخا اسات است کک بیت من همان روز فرهاد طبع بین و افق
 که عنان دل شیدا بلب شین داده سیاه و آید و امید صادق و ورتی و
 حال بونک ملوکند نیم جراته اکی سر و ریش دل و شوش خاطر لوبعقل در غیری
 نه حاصل در بکا بود و تیر که پند یاران آن جندی کوشش و شمشیر بندان کین بیت
 بدنام عالم اولدم و سوا ی جهان هم بوندن عالم بند کین و غم جیس زندان
 و ان بکیم هله کجان هم بیت بکا تیر می بوجانم کین ریش او برهن
 سدا فی ریش اوسته ریش حال هر حیل تدارک اید که بولغایله احسن و جمل
 ایلیم بولیم اوزر در رفی ایلد و نل کون مادر شاه بن دندان و لکام
 دماندن بر چاشنی و بر دم که بقراط زان و جالیوس دوران داری و دن
 بولکاهی آل کاه اید علی العیاف کین سیاه کاه شاه ایلد و موثر و اقواله آتی
 آگاه اید و بولکاهی کاه وین تامل و تجربه اید و بیست و شش روزی بولکاهی
 اید را بخل و طریق نجاة ظفر میتر اول سیاه و اکامبتلی اید و دعا
 و ان آتی و داع اید و بیست و شش روزی و سحر کاه پادشاه کیم فقر و جوق
 روز ندن آواز اندک پادشاه آگاه اولسون که علم و مزاج طبع و دوا
 مار کین بولکاهی که اکامبتلی سیاه و کیناه در اول وقت مکر ملک مادر ک
 بالین یا نل او قهر بغم غمت دختری الم در مادر بولکاهی و بیست و شش روزی
 اطباء اید استنبشار اید و اول قدر که تریاقات و فاد زهرات و دوا فیه
 معالجه قلیل مغیبا اید چون بولکاهی و ان کوش ملک تیردی بولکاهی بولکاهی
 کیم سیله و بولکاهی و جند کولور تجتس قلل اول قدر که یا سبائل جیست و جی

هر کس که بداند چو کام چاو داند متصور نشود خرم کسی ماند از و نام و ده
باب چهارم در انطباق نامه عدم التقات و جمیع امور در قضای مرتب العباد
 رضا و انقیاد لازم اند و کن بیان آید چون رای کشور گشای بود استادیان
 که بر خیزد در طلب جواهر حکمت و بر خیزد در محو نقد و نهج و کوشش و انفعال
 استمراء اندی طبع دها و ده و شش جواهر حکیم بر کوار کفر قه نثار آید و
 اعتذار کنان آید **نظم** ای تشنه گام بادیه شوق یافته از بحر طبع و شوق آید
 علم بر داشتند فیهن بر دست فک **نظم** در دوزخ هزاران نقابان جمال علم تعذیران
 جناب حکمت مآبدن حد در تجاوز زانندی و با بر ابرام ده اقدام دایر ابد
 طبع کند **نظم** قریب که اطناب اطناب انقسام بود و معایای حکمت انجام انجام
 چون حکیم الهی او را وینچی و مبتک فحی استی کامی اعلم بیوریت تربیت خواص و
 باینه داستا قد مانی بیا آندی و معاصبت از ذال و مناسبت ادانی حاصل اوله
 خلل و نقصانی دلیل و بر نازد و در روشن که عیادت **نظم** حالیا ملتزم در که او در
 و مبتک منعمون که آخر و صایاد و طریق تمثیل بر سبیل تفصیل شرف انتهای پیشین
 و سبب ندن که کی معاقل و دانی کامل دایما بسته بند بده و خسته یونان او
 ایم جابل و نادان عاقل هوار مستغرق ذوق و صفا اوله نه اکاعقل و
 نافیاء اوله نه بوکا جمل و حماقت مانو اوله و جلب منفعت و سیلند و
 مغرور خیلند و لطفاید و بیان بیون **نظم** بر عین حکمت نقاب جواب وین
 انمشاه کامیاب کتاب و دکن مقدمات و اسبابی وارد که هر کس که اکاد
 رس بولون سزاوار جاه دولت و خایه عز و رفعا اوله اما انک نتایج
 ثمراتی مثبت مثبت به سبب منوط در و به سبب سر رشته قضای رانی و تقدیر
 یز دانی مرهوط در چون قاضی قضای بر حکم انصاف و بر امری انصاف جمله و سایر

مآب

ساقط و جمیع سایل بال و زایل اوله زیر که نیمه دانی و وار در که استحقاق
 دولت قوت یکروز دن عاجز لد و و غیر نادانی و از هر که بی استعداد غرت
 مسیر جلوس ایدوب رفعت در جده او و فلک در مجافه در **نظم**
 کجاست می دهند دو ناسه بعضی پیش نیمه ندانند و سفل بر صدر اوله اشرار
 بغلدر برستان نه صند هر آینه بوقیقه قضای بر کانی و قوس سبحانی در غیر
 وابسته دکلدر هر چند که بر احد کفر و تهمی اوله آنکه امور معاشی استقامت یابی
 اوله و لا هنر و کمال اوله که آنکه صید قلوب است ایدوب جذب منافع بی قیاس
 انتحاش مضیا اوله و متصور اوله و یا صفت حسن و جمال اوله آنکه صید قلوب
 ناس ایدوب جذب منافع بی قیاس ایک فلک اوله چون قضاکن کارا کایار و
 اولیه بر آینه اندر دین غنی شجر ظیون کله و مقدمات هنر و کمال و غرور
 چندان فایز بولید بر پادشاه زاده بوسه ملی در وان شش سلطوره آب زلم
 پان شش و کبابه باین کالتعشخ و البحر قارمش و مقام مناسب بوستان شیرین
 و حکایت رکن اندن یاد کافا مشردن و آکا استغفار قلدر که بجز مروری اول
حکایت بر عین آیدی روایت اوله و فکر بعضی مالک رؤف بر تاجدار و کامکاف
 براندان ناماز و لاریدی که سیر شهر را لولک اکاسیت بیا بر نامی و ایدی **بیت**
 بدانش بر که بهمت بلند باز و دلیر و بلهوش شمنه ایک فرزند ی هنر و کمال آرا
 وعدل و افنا لایر است **بیت** یکی دلباس محبت شاد کن و یکی جانها بعد آباد کن
 چون شاه دعوت ایزدی لیک زنان اجابت آندی پس معتر ی خرابین و
 دست قهر تغلبه قفل و دوت قلوب ارکاد و اعیان حضرت کینه لطف و قراک
 تکلفه قید و کمال تخلیق و تعلقه صیدا ایدوب پدزی مقاصد جلوس آندی **بیت**
 بغر از تران شاه جوان بخت باین پدش شد بر سر تخت براد کجاست چو کور

بمانی سلطنت سایه من اولی برادر بزرگ فرق فرقدن سایه مالدی و قلید و نام
 تو سر ایام انگ قبضه مراد و کفایتیاد نه تنویر قلده انگ جانبدن مبادا
 بر غبر و مکن بیش دیواندیش اید و بخت رخت قرار ی راحه قرار و بحال اید و
 کرب و غریب و جلف دیار اختیار اندی و غم و ناله دن زانو و ناله کو ترو و غم
 متوجه اولدی **بیت** ز شمع خورشید بلور سرمه دردم بحر غم تو ندانم چه توش بر دام
 شهرزاد نگ و نهامان بعید قطعه اید و ب غم و غم و غم بر من اید
بیت هر دو کامی کی چشمم خورشید و ان حال رفتن چون بود این غم و خستین
 من است **القصه** اول کیم بی حیرت و صورتی کچور می چون تباشر می ظاهر او کو
 بجوم زیبا عروس تو افقدن عیان اولدی و کسار خاوری زیر عیان بنویس
 عذار رخت و رخسار تو خشان عالمیان نمایان قلده **بیت** چمن سحر چو که شد
 خورشید عامه عرض اندی نور جیدند ملکینه ساز سفر آهنگ آندی ناکاه بر جوان
 تان روی سلسله موی مله حقدن بی نظیر لطافت دلیله کما هو له اولدی شهرزاده
 قلوب بن میان کورد که خلعت لطف و کما قات حسن و جمالی و کلندی و با
 نو غم ابرو سن کوریا کسکلی تمام باشد خط سبز زلفش تان اید که کلر کمری
 جوانی سینه اچلشدی یانین مشک و غیر اید که میخه کافور و وزن صاحب شدی
بیت خطش چون مو چپ پین ام کل که عنبرین می چیندن سبیل خطی زنجیر کن
 ماه کشته خرد سر به طش کرا کشته **بیت** بیان اولمز انگ حسنی کتابی
 دلیله مشر و اولمز فصل و با یازد چنگ شخند و اباب سکن خست اولمزد از نیت
 شهرزاد چون اول خط دکتش و رخسار آتش و شمع اهدا اند که دلیله
 بان محنت جوانی مکن بوجو انگ قوت مرافقتیله تحمل اولدی و بوبادیه آتش افشا
 و دونه و نشت انگ تابندن بوسه و فرا مانک سایه من اما بولنه **بیت**

و ک

خوش است او را کی آنرا که همراه چنین باشد پس اوله ای که با من جوانی و اول
 ایکی نهال بوستان آمانی بی بر نیک محبتیله خوش حال اولوب بیابان پر المی کشتا
 تقویر اندیلخ و خاستن مشقت و محنت کلشن زحمت غم و حینت خیال اید و
 کدیل **بیت** سفره بولنه موافق فوج بهشت اولور اوله بخت طریق بوشن
 دافی بر یازد کان زاده خوش یار کان و کار کان صایب تدبیر روشن خیر
 قادر اید که وقت کفایتیله عقل کامله عقد شعی کلدی و نون عقد اید
 و هنگام کسب کارده لطف و صیلا اید و نیاد تمام عیان خورشید زر کای چاد
 فلکدن آله کوریدی **بیت** حریفی جای خیرین زبانی بدانش کار ساز کان دانی
 انلر ملحی اولوب صورتی شادان نظیر سعادت بدیدار اولدی او چمن کون بن
 دیقان زاده توانا که احوال زراعت بصارت شایلی و اطوار دقتن و مهارت
 کاملی واریدی باغبانلقه یدلوی سی بر مرتبه اید که هر فعاله شکلی که زمین
 دکر دی نخل مرغ کی سرین و اولوب ترو تاز و خوش مزه میوه لر و بر و
 یمن قد می بر خاسته اید که هر خاک نعلی بریدین تا کردی اول زر و عین بن
 حاصل کو تخرج **بیت** باغ از و کشته تان و شاداب زر عرا منتظم بدو اسباب
 انلر مصاحب اولدی و خانه مرافقتی ارکان اربعی مکل اولوب خیر الوفا
 سدی طهور قلده یاران محراب سرو و حبت دوستان هداستانه غم لعب
 و اولماتی فراموشیله بدوب کدیلیم و بر بر نیک دیدار یلم آسود و حال اولوب منزل
 مراحل طی اندیل **نظم** هر که باشد دشتین دستان هست در کلن میان
 بر چه میجویی بصیحت قیام است نه ز پات کار می آید نه دست دل ز هر اید غدا
 جان ز هر حکم صفای می برد از لقای هر کسی فیضی و ذوق ان هر قریب چنین
 چوستان باستان دشت قریب لایق هر دو و ان را اید تبیین مافد و درود از

و کار آنکه کلامی که بر سر دین است و حسن و جمال و سرای عقل و کمال و بشارت
 اعمال و سبیل حصول کمال و آنگاه چندین منکر دگر اما مدغام بود که اگر شافعی
 قضاء را به تنقید رضای خلق قلمه کواکب نور افشان حسن و جمال آفرین دولت
 اقباله و طایفه اولی و ثانی و کار گذاران قدس چهار سوی جهان مشیت و کائنات را چید
 بان و عالمی بعینت بنی آدم چندین دوا به بولمز فایده یابد که کس بر نوازد که
 تقدیر انالی هوای سینه از اسیر و طبع میسر و خوش گشت و زرد
 توشه در که خرم ارادت نمی یابد و مرز غایب حرقه مقدس و هر دم تبیین
 قلم اندیش ضیاء یو و رنگ آیین خیال آفرین اوله موافق تقدیر و طبع خالق
 آید محو و لمح محقق در و هر افق که آنی نقاشات عقل و خرد عقیده
 غریب حق و قضا را جل افان رنگین بولق مقرر و بیت چه نقشها
 که بر انگیزم و سود نداشت فسون ما بر او کشته است آف و پس محقق اوله که
 هرگاه که مشیت حق بر کس نه نک طایفه متعلق اولوی کسب و تعب بلکه بی شکت
 طلب البته حاصل و واقع اولوی و چون ارادت جواد مطلق آنکه حصول
 مانع مقدمات جد و جهد و سعی و کد باطل و ضایع اولوی لا جرم تضارب
 العباد و اطاعت و انقیاد آید و بت سرسلی خط تقدیر و قودن غیر یحیایان
 یوقدن **مصرافه** در زمان او و منافع قضاء دانست و پس نه که اولیین دهقان
 قضاء به رضا و پروت کند و امری عنایت الهی به تقوی فرقه یا ران استغنا
 اندیل که پنجه مروی در اول **مکاتبت** شهرزاده آید و روایت آید که در
 اندلس بر دهقان و آریده که صنعت دهقن کاسر و اولی و خرقه ربا
 اکال وین شدی او قاتل بر وقت و دانی خردن افزون اولی و حیو
 عدد دینار تمام آله گیر شدی استاد اول مقدار دینار یله دشت داو که

و خاطر زندان آید و افتقار در آن آرد اوله اما غایت تعلیق و تفتیش
 اندن بر حقیق من فایده یوب جانگی زندان بینش نه آید در کاه کاهها
 بر ریزن صایب و جمل من بر بریم یا یب اول زعفران سرور افرا یله دمان عیشی
 خندان آید **بیت** و زان میوه زعفران رین شد که چون زعفران شادمانیش
 بر کون عادت معروفه اوزن نقود میوه وجودی شای آید و یوب در کیت قلعه یبع
 بر موضع مخفی و پنهان آنک دلای بولناد و اتفاق آید و بعضی از زیاده
 کلوب دق باب آید دهقان بوفوفله که ناکاه اول اجنبی که و بولخدر نقیشتن
 روز که **است** و هیک فانی و حسیله حجاب غفایله مستورا و لمح واجب ذاکاه
 اوله آنکه اخفا می باشد شتاب آید و غایت شتابند و کوب بی سبب میانی
 آید و بعضی کلیم همانند بر مخم ضروری چون بر جابنه کنگ لوزم کلدی کیدر حک
 محلر خاقونه سفارش آید که اقام مرام ضیافت اقام آید و بت اکل کلمه مناس
 طعام اعضا را یله خاقون فراه شوی امتثال آید و بت بلطعام اشتغال
 لوزم آشرا چون صو حاجت اوله خاقون سببی در بود شتاب آید و بت
 قطع آید حق بولدی ضروری کوب او یقی سنه کوردی و بر آشنا کلدی
 منتقل اولوی طور دی تا بر قصاب روستایی که بر کاه و المیخون شهر کلدی
 اول آرایه کلوب زن دهقانی در خانه دهقان کوردی میان نوزن آشنا و
 و آریده **الناس** آنکه که لطف آید و بت بوزمه تخریل و اول سبیل اول
 اوله چشمه در سو کوردی حسن قبوله بولقنی قول ایله روستایی آید علی
 الراس و العوس شر و مزون دوستل موافقت فرس عین و و مخالفت عیب
 و شین بر قصاب اول سبوی بی آبی که ز رباب کلدی آید و پشته آید
 و شتاب تمام آب جابنه روان اوله اثنا را هنر ناکاه سبوی اجن بر

کور دیار و بجا هر آید دهمان تر سا و هر اساقچه چاه اینوت کلوهر ارار کن
 ناکاه قن زرا لکن **بیت** رنج او هر کن کیسی کن ایرت یوز بکنی کنی ایرت
 و طایفه شکلی که یی قیام ایدوب سرور و وفور و نیش و طایفه و نیش
 مقامه کله یی و غنچه زر و حیانی اهل و عیاله در میاید و بیایدی **بیت**
 مرده کم طوغه طالع آیی غنچه کله سعادتم بایی چون شاران ایدیلن بمان
 او چو یوز عدد دینار تمام عیار بولیلن دهمان اید عیال و عیال عیال
 نیم صر اعتقاد و غوط اعتقاد بر کایت اول مقدار کیندن استر و شد
 بی عیب و نقص غیب خزان غیب دین میتر و غنچه قلدی پر دهمان ایدوب
 عهد و فاقلوب بدل مال میل ایدی نقود کجفتن اهل و عیاله نفقاته خرج
 ایدی بعضی دافی رنای خدای چون فقرایه بدل ایدوب شایسته خدای دیوانه
 درجه ایدی تا اول مقدار دین ثلثانی کدوب ثلثی قالدی اما شباهت
 مهم اعتقاد دین فارغ او لچ سرچاهی مزبور کله یی هر چند که باب نفعتن
 مبالغه ایدی قورچا بدن یوسف زیار ویندن اش کورده یی یعقوب و یوسف
 استفا دیوب ایدی بوزراندن مکر سرایه حیانه نه سود میتر اول و اول
 محبوب جانانک سرزدن بوجیک جانی غم غم غم زندگایند نه لذت بول **بیت**
 نعت دید و نخواهم که بماند پس ازین ماند چون دیر ازان نعت دید و جدا گردان
 پس شبان روزان و شبان شبان و حیران و اطراف و بیابان و زار و
 اولی بعد ازان بعضی مهم مزوری بیله شهر کلوب اتفاق بود و اتفاق
 ز او بهر همه اولدی دهمان عادت کرام اوزن ضیفک اگرام و منیا
 اتمام ایدوب امر طعام تمام اولد قدن مکر بهر یوسف کله میاید کله یی
 شبان هر داستان که روایت ایدردی کویا کند و کجست حال آثار کله

حکایت ایدردی و و احیاناً نامکالمه اثنا سینه ابو دین سینه باران حشر
 و قطرات اشک متواتر و لوزردی دهمان انوک بی حالک و بلفه و انفعالک
 سبب سوردی اید شکسته خاطر و پریشا باطن و ظاهر اولیم **بیت**
 آنچه از من کم شد است آن سلیمان کم شدی سلیمان هم پریم این من بکنی
 او یوز عدد تمام عیار دینار و ارایدی کم وقت ضرورتی ماده استخارم
 و باران جهان سرایه روز کارم ایدی راحت روی انوک دیدارین
 اکلردم و شاهد فوق می آید چرخ زنگار نره ایلردم اول برقا و طالع
 قلده چاه اشد و انوک غنچه ایند بوجیک فکر اشد و بعد تجسرا یک
 اندن اش بولیدم هر چند که جست و جویان تک و پواتم اندن خیر
 بولیدم دهمان چون دینان شبانه بولیدم اسقاء ایدی آشفته حال او
 خاقونی قاتنه کله یی ایدی بولمالی بن رزق حلال تقوی اید و دست تحریر
 اکادران اید که انفاق بایند تهور اید که بوجوانک حقی صریح ایمش بن غفلت
 و رطبه ییلد و کرباب و باله دوغشز حاله بقیه محقری هدیه رمنه اکام
 ایدوب بوسر کلفه سندن غوط احتیاط و شرط اهتمامی تقدیم انک کور
 و الله احوالدر کم تمام مالی مطالبه ایدوب بنانوک اداسند عاجز و اوزر زده
 چون شوهر ندن بولمالی ایشندی بولمالی ده اکام موافقت کویستوب اید چون
 حقیقت بوموال اوزر در و واجبه که قادر اولد و غر قدر حق مستحق
 و دامن قناعت و توق کله تشبث ایدوب و بر آید و غنچه دین دینایی کون
بیت هر که یقینش توکل کشیده چرخ مقصود یزودی بیدید پس دهمان بقیه
 دینار کجست و سندن شبانک نظر شر قوی شبان صمیم جانندن منت بی کران ایدوب
 قن صایوب تمام یوز دینار بولدی کند و کند و بیایدی این اول آثار کله

بهر چه آید و حال کار کتور و کتور با و در هر بیجا آید و طبع او
 مناسب وقت نه ایست که بجا نیاورد و شتاب آید و چون شرم چندین
 یازد که کامب کار گذارد و غم که نتیج کسب یکروزه در دم و در محفل
 اول کون تمام مایه دینقا عیش و شادمانی اندیلد و یارنداسی که حسن و جمال
 درخشان شمع جمال با کماله چهره عالم نیست و درخشان آید **بیت** صمد چون
 درخشان اولد و جمال خود نما اولد و شادمان جوان صاحب جمال ایدیلد
 سر و دهن غنچه و دلال و حسن بی مثال که در خیال و تحقیق آمار و سیه کامله
 ایلد که بر فکر اید که سبب فرزند بال یاران و موجب رفاه و خلاقه اولد جوان
 اجابت آید و و اندیش مندر جانب شهر متوجه اولد و کند ویم آید و نیم الو
 برایش کلز و برایش بگردن دو غلغل و **بیت** نه تری دست که مجالم واره نه بر خیب
 آنکه اقتدار و هوار **بیت** کار ما نزد دست درم شد و شکل است که کشت دن توان
 پیش کسی شکل خویش بر چین تله شهر کلدی و یوانیش ایلد محزون ملول بر کچه کوش
 نزول قلعه ناگاهان بر نازنین موی میان سرو قامت نکار غنچه دهان که مطیع
 ملو خند مهر تابان و ذوق طلق کوب درخشان آید و مال و منال و حسن و جمال
 کی بی پایان آید اول کچه دن نمایان اولد اول سروناز که روی دلنوازان
 قد موزون و لعل میگون و حسن عجیب و خط و لفرینه مفتون اولد متاع
 سکونی باد و هوا وین **بیت** غیب باشه زلف کبی دود آینه دودی آنکه او
 هوای سرو قدی غالب اولدی اوسرو ایر که راغبنا اولدی آخر کینه کلند
 کند ویم هر از اولد هر ترانه ده کند ویم دمسازان اولد آید **نظم**
 بلور مین نه بر یک ماهی در بنی که چرخ غلغل کاه در بنی که نودن آید بر بنی
 که صالده بنی و خسته بنی پیر تو و بر رخسار زیبا نظر ایلد چو نیک و زرد

ملو آتی غلغلدن نسیم کبی زردون و یوقامت باله یطوبی تالی غلغل
 آنکه لطافت غیر نندن سرو سهر کبی بهر کبی اوستی بر کبی و ایچی پردرد **بیت**
 سرو من از چمن جان و دل آید بیرون و لبش شربت بدین سرو که از آب گل
 خطنی کورین میسر که بر لبه یفتنه آنکین در لبین شور میسر که بر شربت شکر
بیت تبار که اند تا آن روی و آن چه غلغلست کل و بنی از رحمت خدا کرد
 بی جمال و کمال بنی آدم ده او ملو محالده و یوقامت حال روی عالمن بی مثالده
 بشر الا ملک کرم بر اندیش ایلد که یونکان نازینه الویز ایش **بیت** ملک اغز
 ال او شورک بومرغ و حشی دام و شورک و و نرک مکن یله بوک دام و حانه
 اولد که ایلد سن مرغ خانه کیز کل سمع و طاعه دیوب کندیلر و جوان حنفی
 و ارب آیدیلر **بیت** یوز که فغنی کل نام کلیدن و بانم غنچه کلشن بلیک در
 نه نام لوحیدت اولد و مرت چین نه خام و فیدر اولد زلف مشکین و اناجه
 نازنین که نقش بندان چین آنک شکل زیبا سنن صورت بجان که حیرانده غلغل
 عرض دعا و ثنا اید ویت ایدر که سیما کونده و علامت غریب و ان پوشهر و غریب
 غریب شکسته خاطر اولور و حاله مناسب منن لمقیاد و اسباب عیش و کمال
 اکی مهالو ز غنچه قبول اید ویت بر ساعت خوان ها کلزله مین یالو بیرون
 بن عمر جاودانی حاصل اولور سین ده زیا اولور فایز و ایکان و اصل اولور
 بیم اغیار دن خاطر مغیار کله که بوشی یزدن غنچه کس کلز و بوا مرع
 مکر دافه مطیلا و **بیت** نه خوف سخنه نه عجم سن و نه سیر و زرد و آرد
 جوان جواب وین که فضا ده بر دارم و یوزان زبانه خیزد ام پس علوان منن
 زن مزبون مهمان اولوب و انا حاصل اول کون آخر او لخم جمیع مرادات نفسانیه
 واصل اولدیلر **بیت** هوای دل بوش را شد غنا کین شکیل ز دست بر و جسته چوین

عروسی دینا و فرجست تنوری که مخالی نان بر و بست اول زمان که
 همراهی جانین روان اولدی زن صاحب کرم خوش قدوم و اجرت تمام
 یونزدوم کوریت مهاجرت کردی جوان دافنی آویس حواشی معاش یاران
 اندی دروان شهر ده یاریدی که ارباب حسن بجامه قلعت مال و ماله دن نه غم
 بر کوفتک تماشا ی جا که قیچی یونزدوم درون بر کوفت دافنی باز کا کار خانه حکمت
 کلید قدرت جناب غرتله صد و قفلک طلسمی آید دیبای ز نیت شعای
 دکان سپهر و لادن برانان دینا دو کب صاچدی بیت فرو رخت
 زن چهره کور فرخوش ز بازار کردون بر آمد غرضش باز رکان دود یار
 آیدیلر بکون سنگ عقل و کفایتک مهاجرت اولسون که باز رکان راده علی اگر آید
 دیوب ملتلی فی قول اندی و علی التخریب شهر ملکوت کوریدی که قیچی متاء لری
 بر کشتی دروان شهر کلیدی تاجان شهر متاء علی کساد بولسون بولسون انکه معلوم
 باندن مایه اندیلر باز رکان راده افوک دکی هاسنه عقد آیدوب همان اول
 کون مرایم طریقه اولون اوون بر نقد آیدوب تمام راست بی کم و کاست بیک
 فاین اندی اسباب عاشق یارانی تمیحا آیدوب دروان شهر که کنا بهندن کتاب
 اندی که اصحاب هم درایند معلوم اولسون که بر کونک عقل کفایتک حاصل بیک
 بر کون دافنی شاه سپاه ایتم طادم فلک چاره نزول آیدوب بنی قاریت سلطنت
 کنک قلع سپهر تیورجی بیت شاه و ز فله دکی نوی جیش فریاد
 کلیدی بول شهراده یه آیدیلر سحران توکل لوفی اورسون و آیم توفیق
 مقامند طور رسن اگر واقعا بوضعتلوه بر فاین حاصل اولق و آیدوب
 درینجا آیدوب بنم کاره تیار و سخی بلینج انکه کون شهراده کلام یارانی
 تلقی تمام قبول تیورجی و غریبت کامله طورب اول دافنی شجر و ارجی قضای

پادشاه شهر وفات آیدوب خلق عالم انک تعزیه و ماتمه مشغول اندی شهراده
 ایچینش انک قصه چتوب بر کوشده خوش اولب طورجی دریا بیک برسی
 کوردی که جمیع خلق محزون و ملول جزاء و فرج مشغول اولوب طورجی کشت قش
 بر شعله کیم کی اغرنه مهر سکت اورب ایسم آیدوب یومون غم و غم اغرنه ایسم
 او تورب طفل سخن سیکلیم زینت اول طایفه نیت مطبق ذکل و خلعت بقی
 موافق دکل جاسوس خیا آیدوب ذاکال یاریدی و احوالی نفیشت
 آیدوب خاطر نیش ویردی ناکام شهراده افوک تا کل منی هم اندی
 و آتش خشمی آب جمله تسکین آیدوب بکند و آیدوب نیت سفیه از دشتی کندی
 زمین غمیز می نباید نرود و ران ناخوشی بر کشت صد فروش مران ناخوشی
 خوش آید بکوش چون جناب مشا چتوب قصه حال غوغای خلوت بقدر غنا
 قالدی شهراده همان انقالب قصه کسوالی سن قات و سیران آیدوب
 دریا نیک زنجیر جوی بر بون دافنی مزایده تخریب آیدوب غشم تمامه کلام شهراده
 طوب زنده آیدوب نیکم الدیل انی زندان ایچینه قود بیکله اخوان ایچینه
 قیوب زندان بواه اولدی ماما اووندی برینه یکدی زندان فناس چاه کوردی
 اولب زندان انکله چاه تختیه چوب کیم اولدی یاران شهراده دن اش کوردی
 و هراری که تختی آیدیلر غیب بلیدیلر برینه آیدیلر بویچان جوان کندی و کندی
 اعتماد آیدوب و بنا یکان فی قواعد تسلیم اوزن بنیاد اشدی چوب بویچان
 فاین بولدی غیب تندن قهر دست کلک ده راضی اولدی بویچان بنم صیحه دن
 اندی بلکه عارندن باشن آویس کندی کاشکی کاتکلیف ماله یطای اتمیدک
 وینه مره فاین فواق و علف شمشیر اشتیاق اتمیدک بونلر بونلر برینه
 زبان ملوس دن آیدوب شهراده مان قید بند که زندان کفر قار اولب لسان

رفیقان باطنی پیغام ارسال اید و بویستند ناگهان کذا را بدیدید **بیت** خیر من بر
 مرغان چون که هم او را شمارد نفس افتاده بویستند یار ناسخ هر کاشراف و اعیان
 و اصول ارکانی جمع اید و بویستند دیدار که مشغول ایا لای و کار حکمت و لوی بر کسی که
 فرقه منی سزاوارتا به سلطانی و حنفی دولت شایسته غایت میباشی و اولی و اولی
 قلید که پادشاهک فرزند عالم آمدی و بنیشت شاهدن بر فرد قیامت شدی
 بویستند بویستند و معارضه و بویستند و درده محاوره اید کن در بیان فرود اید
 کلوی اید بویستند الطهان و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 طور هم مبادا که آنک بر یقین و لویستند تحقیق حال چون بویستند بویستند و بویستند
 و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 پس حکایت ملک زاده تمامها اول جماعت بیان اندی اندی اندی اندی اندی اندی
 اتمال انفسه که بایست و لویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 اید و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 آرایه معارف اولدی دین فرستد کور دین که آنک سعادته علمت رشید
 سعادت هویدادند و امارات خبث و شقاوت ناپیدا **بیت** سعادت سی لای
 شهادت بر حق و شکست لایع و شرایط تعظیم و تکریم اید و بویستند و بویستند
 بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 آنک حکمت **بیت** تو بدین حسن و لطافت زکامی ای بنشین کن ز بلای دل مجازی
 شهزاده آنک که جوایز و جبهه منوای اوزر ادا اید و بویستند و بویستند و بویستند
 و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 آنک سبیل و یار آنک اندن بر کونک جهت معاش طلبن بر سبیل تفصیل
 دین بر لایع و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند

اول کوه مرید و شایسته کوه شایسته هیلد مشاعر آتش میانی کوه
 و سایر ارکاد و لایه آنک است و شکست سلطنت و سبط مملکت بلدی اول
 و لویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 حکومت سزاوارتن شهزاده عالیقدر که نسیط و حسب بایکین سی وار
 بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 آفتاب شود و آباء کرمانه آفتاب و افتقار کرم و بویستند و بویستند و بویستند
 باز و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 رعایتین اسود و حال اول کرم لایع و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 جهان بانو است و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 شهر از کوه علفی سیما سعادت اتمان و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 آینه جمال و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 بر عقل و دانش و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 حقیقت دانند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 ولایت الیه کیدی و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 قدم نین مقام توکل و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 مقاصد دنیا اکاسه و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 اوزر و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 زمینان توان کوی دور بود و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 اول جلوس و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند
 تمام کنی داکن و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند

بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند و بویستند

شهنشاه اول مجله مهر چنانکه یکی طرف شهری و دایه و ب و دوان به کله
 اول اسطوره که یاران از بود در دوان شهر مذکورده خانه زیاده تسلیم و زبان
 ایله تصویر و تحریر افشاده که هر یک بیورده تا اسطوره مزبور که فوتم آب زرد
 یاز دیل و کتاب باب قلم آهسته قاز دیل که بفال کسب و جمال اول وقت غرض
 و درخت عقل و کفایت اول زمان بار و بار و را اول که بحاجت قضاء
 سجانی اکابر و شش وین و ششم تقدیر مدانی و اکامه داین بود و عوی
 تحقیق و بوقیقه تصدیق ایدن اول رفیق حکایتی که او لکی کونن زندان محض
 محبوب اوله آغی کونن دیوان سلطنت تخت شاهی اوزن جلوس قلم پیرین
 غر جلد اقبال ایدوب سند خلوفت آنو که بهما و بخت بولدی و لشکر کاخر
 و کشور کامقرب اولدی **بیت** بخت چون بر تخت دیدش نهینتها کرد و گفت
 ای که بر تخت برهانندی نومی دانی شکفت پس بهرا اهلری دعوت ایدوب و صاحب
 عقل کفایتی و زین ولایت قلدی و دهقان زاده اسباب و اولو که خاقانه ناطق
 ایلدی و صاحب جمال بی حد کران مال و مال احسان ایدوب بیورده که هر چند که
 میزان قضا و کفایت و مهاجرت احباب کاردن اما صله و حال و مال بود که کس
 خط دن آن حال ایدوب بر مقام دافنا انتقال ایدوب تا ناسا ناقصات العقل
 سودا و شکره مغبون و جمال شکسته مفتون اولدی و فوس و فخر که بحسب النقل
 و مخطوط در شیوع ظهور یولی بعد ارکان دیوان و اشراف اعیان متوجه
 ایدوب و انچه در که سیزو که میانکن و چو کس که عقل کفایت و فهم و داند و
 شجاعت بندن را و داند اما دولت عنایت از لای و سعادت مساعدت
 لم بن لیل و اقیه در نه که کلام قدیم و تنیل کریم و اجبال الکرم و التقدیم
 توفی الملک من تشا آیتی بو معنی نکست یا بنز منقش می ی و برهان قاطع در



بیت ای مقصد قمت بلندان مقصود دل تیان مندا از قمت بند کی و
 دولت تود و هر که خواهی توفیق تو کرره غایده این را عقل کی کشاید
 متوبه و بود عوی شو که در که بهرا پیری هر یی عقلی بن علم نصب ایدوب
 قوت لایعوت و سنه رقی کسب ایدوب هر یی که کفو و زور و قوت اعقاد ایدوب
 و نه جمال صورت و نه قین و بصارت استیفا و نادم بلکه بنای امور می اسان
 اوزن او ربه قطای رانی و مقدرات آسمانی و بر و بیاید **بیت**
 سربل بیاید نهاد و کردن طوع که هر چه حکام عادل کند هم راست چون
 کلام من تمام اندی حقار مجله در مردمانا اقسام اقسام اوزن قیام ایدوب
 وظایف دعا و ثنایی آرا اند که نکند ایدوب هر کلمه که شکر کلام جوامع انتظام
 منسک و طیش در بن لوی ایدوب که صد فخر و پرورش و بر ذرق
 عیار در که محک حکمت ازایش و طیش در جهاندار لوی اسبابک نصایب عقل کنند
 و تاجدار لوی استعداده که شرطی فضل مفت پس جناب سلطنت اکسایک پادشاه
 لیاقت بشارت بخت و شهر را لغه استحقاق بود لیله مبین دن و شیت او بن
 غرا اسم علم آن لیله عالمه و رفی و کاف و ایزت بیدن نه نوع قابلیت و آرد و هر
 شخص اضیاف مرتبتدن نه جنبه سزاوار **بیت** زخون بخت بی منتها و ایدوب
 بقدر حوصله خلق نواله می یاید بولایت اهلک سعادت بی بختی و کفر
 و بوبوم سکانک قوت مالمی سن های آسمان آشیا که سایه بایون مرغ
 شکره بال رعیت اوزن سیان اندی **بیت** مبارک غنی کی کاتخا فرود آید
 چنین ماه بایون عرشه کارد بسویش و چنین شاه که راعیانده بنیاد ایدوب
 برندن طور بایوان دیوان کیوان رفعتی زیور شای شاه جوان بخت فیک تخت
 آراسته قلوب بونم جواهر استقامی طبق دمانه فرق شهریان کامکان بنار اندی

آیا نهی که کف کامکان در بخت کند بر کرد و کامران انداخت شد از نزل و احوال
 چو آسمان امین بدان دیار که چتر تو سایبان انداخت بواسطه اوزر آغیان
 ارکان هر بی متعنا مقام مناسب کلام بپوشید صحیف مناقب خرم و اند
 بر نکته اظهار اندیل عاقبت العاقبت بر بی پاکین تقدیر بساط کلام
 اقدام اقدامی در ان تدعی و تقدیم لوازم دعا و مراسم ندادن حکم بپوشید
 کلام آغان اندی که ای ملک بای قضا و قدر است که زبان کوهر افشا اول مجلس
 فوق کلام آندی بوبند نک بر سر گذشتی وارد شوی که فریاد همان مطاع کلام
 مدور بولی تقریر دلپذیر مرفی و محض و بی جبر و اول ملک آندی سوله کلام
 بخاکش در اول حکایت پیر آندی اول زمان جوان آید ملزم ارکاد بولی
 آیدم چون دنیا غدارک بی وفا لغز فهم اندم و بوزال داستان غامض و
 فریبند جزم آندم و عین البقیس بلام که عروس شوهر کش دنیا پنجه یار اندم
 ساز بود و عود و جودین بر چالش در و بی محشوق حیل بان پنجه عاشق
 سر اندازک بر لبه آیاغن المشور و نفس آیدم در دمنده رشت دگر بر غدار
 حیل کارک محبت بند آتش سن در که صد هزار شهر یار کامکار کسیت و جودند
 ترم او مشور و بی خود و پشیمان تاجدار ناندان که خرم حیات صبا و صبا
 فناء و میرش در نظم قنای اول یوزنر شاه اولن شهر لظن ماه اولن
 یا تو لر شدی بر آتش بابتن قنای غنای اولن بر این سنو کس داده سودک
 یوقدن تعب بر بوده امک چکه و بوزلکار دره قمر کار بان پنجه محشور میل
 اقامت آتم نظم هر کس کرد و درم جویان نیک شناخت از بهر اقامت آند
 و خانه ساخت این کهنه رباط را عمارت چه کنی آخر چو بیکر شاید بدین
 خواب غفلت بیدار و لکه وقت تنگی در سهند رهوار و روح سوار اول

مرکب بدن لنگ در عمر کوتاه ده قوت اعصار ایل که مسافر راه دور دران
 و قریب قلبی آب قناعت پر قیل که تاب آتش بادیه حیات گذاردن بیت
 ان طلب امر و زجر کوشش کن بی فردات بود قوت راه تو دور آمد و منزل دور
 بر که ده قوت منقلب بان چون بو غفلت در تنبیه اولم نفس کوشش تمام بخت
 زیر زانم رام آید و ب نشاط تمام رغبت صادقه تحصیل زاد آخر متوجه اولم
 و دامن طاعت خالق تشبیه آید و ب رغبت دنیا و صحبت خلایق پشت و پا اولم
 بیت کو کلام محو آید و ب دنیا هوس قوام اندر محقق سواسن
 بر کون اتفاق بر ممت ایچ بازان و اربوب کوردم که بر میاد بر حیف هدیه
 قفس تویش کن پیچاده ل مجبوس قفس در بر بر نیک حاله کران گرفتار لک بلبل
 تفرغ بران خدادن مشرد و خلوصی دیوب افغان آید بوزلر حاله ترم
 آید و ب قصه آندم که میانه انلری صاقون آلم بند بلعدن ره با قلم و بوی
 ایل عذاب ایند دن دولت آرای آبدیه به متر قدم و متر قبا و لم میاد انلر
 ایکی درم بهای تعین آید و ب اکو که در منای بریدی بند بها ایکی درم مالک
 متر داولب نفس هر یار اول ایکی درم عدمی جای کوریدی خاطر دافعی قادی
 ایکن اول بیکانه لری بند قفس و قوی معن رغبت بویلی آخر توکل کلام آید و
 قیمت محو و بیروب ایکیس دافعی آلب شهر د طش بر خالین قودم کتیم
 و باشم اوزن چور رب رضای الله ایچ مالیدن آراد اندم انلر دافعی بر و بران
 چنوب بکا آوان اندیل شکوه شناس لک رحیمه زبان نیازه اعتدال آغان
 اندیلر خاله بولع انک حق مکافات و بوانعالمک تمام مجازاته قادر دکلون
 اما بود یوار لشن بر ضد و قی و ارد که بر کور شاه یار در اگر چه بونعت
 مقابله سند بر قدر و قیمت دن اما عجایب الوقت شرف آردانی بپوشید

کمال منت در بن اندک بگویند تاجت اندم و استخرایه انزل قطار اید
ایدم عجب حکمت که در خاک منده و قیر جوهری کورس ز رخاش کن
رشته داند غفلت قلوبی جواب ویردیلر حکم قضا نازل اول و قضا
قد جریان بول ویر عقل بدجهالند خیر و سوز بصیرت ظلمت غفلت تین
اول مجله نه عاقلک بصیرتی اش قلوب و نه عارفک بصیرتی نور قلوب و جمله
باعث اول حکم الهی در که بوجاهتک خشن حادث اولور هر قن ناول اول قضا
پوشش بدوش اولور بصیرت اعا بوحکایت شاه جهان قضا و قدر بایند
کواه در حکما حکمت شعان بومعنی بی نور تباعیل اشعار اعلی **رباعی**
کر کار تو نیکست بد بدین تو نیست و زین بدست هم ز تقیر تو نیست تسلیم ضا
بیشتر کن و شاد بنی که کین رنگ بدجهان بتقدیر تو نیست پس ایدای شاه
بن اول دیوار آلتی قازیب دید کلری کی اول منده و نیم بولدم و اینجند اولور
مسک ضبط چکوب می خنجر سی باینر مباله قلدم حالیا آستانه رفعت مرفوع
بنی بوقت اولور که مثال مبارک از زانی قلده تا اولور جوهر خلاء عامر اخی
قد و ضبط رباعی اولور شهنشاده ایدای بونخی سن اگدا بونخی شریک اولور
نهال سن دلدک غریزه آخر مشار که قلمی خلوف شرط انصاف در بوجواهر حکمت
الان شکک بیا نه چکدک بن تیر و بود در بصیرت که نقاذه دانش معرفت بن
کفایت ایدر که صراف عقل قاتل کوه کلوم صاحب هنر و سن قلب کس
حکمت زرقام عیار اولور بستر **بیت** سوز کوه در حکمت کلوم خنجر صانع اولور
تج حکمت سوزن فهم ایلیم کوش سماعی روحی ایلیم مست بهشور دل و جابا ایلیم استغفار
الور بیزیر بادش غنچه و شنگ اولور خندان آنکه چشم غناک بولور شادی آنکه غلب
ایر بر مرجه جیم زن ایلیم دل و جابا قمعنی تابند ایلیم تعالی الله زهی شاه

اید و آب حیات املی سیاه چو بوش الکلی وارد آنن عجبی بر ایدر دل جانین
چو بید پای حکیم بوفصل ایلیم آخر ایدی و مغوی و صایای هوشنگ بود استایان
تیدی و آید دابشیم مرسم لواز مخته ادا ایدوب ایدر بجهاد الله که عین حکمت حکیم
مرتبه نقاب خفا چو مقصود در مرتبه اولوب غایت مامل و نهایت سئل
سین دانی س می من کنگ برکت محبت حصی لول اولدی **بیت**
جزاک الله که جانم کوزنر اچیک کوزوم قیو جان بوزنر اچیک ایدم بوزنر اچیک
کیدر کدیرم دلدن مجانب بولم بن نور اید و آه مهر شون غلام مل تک ضلالت ظلمت
خفوشش با که رهبر اولد کایان که اچور کدرم جیم آب حیوان حایا متعبد
حکیم روشن ضمیر بوحقین کاصیه ملتند دست سرد او سرید و بوحقرون کون
افله صدن ستم حکمت لضفا منده هدیه کتورم استنکاف بوزم **بیت**
نیست بر طبع نازکت پنهار نکته تخفیفه التفریح حقیر بر عین ایدای ملک بن کوش
دینا ده فقره فخر غنیمت پیش و زاد قناعتی کدوم تو شایدوب دامن د
لوت علی یقین پاک و آینه ضیعی می رنگ عوا یقین تابناک انشکن پیوه جمله
مکن مدر که بردافنی رنگ قانوران دنیا یله اوده و رنگ کدور اید مافیه ایدو
اولم **بیت** بدینا ناقوان آسوده بودن در بنجامد مرا اوده بودن اما اکر اوده
سجاد نمند دل بر خد مقله بنی ارجمند ایدوب طوق مشن تاقیات کون نمند
ایله توقو ایلیم که بوجواهر حکمت و کالی معرفتی رشته تا لیفن تر صیغ و صیغ
ایدوب جمیع امور پیش نهاد ایدوب قواعدا حکام سلطنتی آنک اوزر
بنیاد ایلیم و هموار بوسیله ایلیم بنی فواد خاطر عاقل ایدوب اوقات سنجاده
دعوات مستجاب ایلیم یا ایلیم که بر موجب ضیون لایر دعا امام العادل
دعوت سلطین عدل آیین غرا جاننه مقرون دوا رای کلوم حکیم روشن رای

شرف قبول آن را بی مورد و بهمانند برهنی و داء ایدوب بداند با مالکند و چون
 اولی و هر حکمی که در هر دو ها حکمت آن که کیری رشتت نالیند انتظام و بر عکس
 و دایا سوا نچه امور در بوی عظم القای ایدوب همان و قایود و هر چه بوی عظم
 استمداد ایدوبی **نظم** آنکه او بی بند و در میدان کرد آخر هر هر منزه مقصود
 و انکشتد مخرف از جاد و راست روان راه که کرد مقصود نشانی نشیند
 چون را آن خجسته را که بوی داستان بی نظیری بداند نهاده که تبعید پذیر لنتقیر
 قلدی بهایون فال کلی سیر ابکی بساطت و اوزن آجلدی و نهال حاله عین
 اقبال سر فران لغه آغانندی و وزیر عیون و خسر و ایل امید و اراو
 دین در کل احوال لغات شایان ایل منور قلب ایدوب
 ز بهی تعریف بلعوت تماشا که روحانی بیان شایست از همت غری و روای
 بوقصد شیرین بیان که ما غمزه بر شمشیر حکمت اندک و بوحکایت و رنگ ادا سیر
 زمین جا غمزه و تخم سعادت ادا که من بعد دستور العمل احکام بهمان بنای بوی عظم
 غین اولم که کرد و کما ناه اعمال حکم را بی بوی عظم شایند غین قلدی کرد
 بوی عظم بی نظیر درون دلمر بویله جای کس اولب بوی مرتبه تا نیند و کند سبب
 آلا صدق نیت و صفای طوبیت و زهر بر روشن ضمیر در زهر که کلمه کامه اگر چه که
 فی حد ذاته شوب کذب صاف اولف قائلک الود لکی جعتدن صفا وین مشرق
 نصای با وجود که عین حکمتن لایک اولف کونید نکر قفا و قلی سبیل دل
 تا نیند غمزه **نظم** دامن الود اگر خواهی حکمت کوید سخن گفتی زیبارش بدان به نشود
 آنکه پاکین دلست از نیش بند فاسوس همان سیرت زیبارش بیخت شنوند
 خجسته را که دعاد در لیرین رشتت ادا به بند اندی و کلمه ملکی که ملک کلمه ایدی
 پسند ایدوب ایدو اول زبانا حکمت یا شانه شایند شرف مدور بوی



محض صواب و کتاب حکمتن بر بایند و افعال کلام دروغ بی فروغ و اولو از آن شرع
 بر آن شرع انطفا بوی لور انا کلام صدق صفا تباستین صیبه صادق کبی دایا نور ضیا
 و سیر و شعله غمزه کبی ساعت بساعت نورانی کور نور
 ند کلو صیبه کاذب قلبد نزوین قبله ز قلب شید قوی نرائین طویل عاقبت لذب
 بهین بایند فالور یوز قراسی چون اور به صیبه صادق صد قلبدم قد و خند منور
 بهایون فال خجسته را بهی بر فیم دافنی نورش بوی رب رایت رفعتن ذریه جزه بر
 بتور دی خجسته را ای آثار صفات پسند شای و انوار اخلاق جمیع شایند شای
 مشاهد ایدوب بنای دهن و ادای دعای دولتی بویاتامه تمید بوی
 توانست بوی خلق خوش سبب بوی و از یادش پیش زهی دین نشانی
 زهی ملک ملت که بایند باد مجلس بوی مقام تمام اولدی و کلام بود عایله اقتسام
 بولدی بهایون فال دافنی رای د بشلم کبی بوی لطیف آخنان و امثالی محایف لفظ
 و اعماله ثبت ایدوب تشبیه مبانی عدل و لغات و تمید قواعد نظام احوال
 انبانی سوسی موفور و بندل مهور ایدی و صفات روزگار و نام محمود پاکان
 قوی کند **نظم** دو چیز حاصل عمرت خیر و نام و زین خود در کدی کل
 علیها فان بهایش در پی آزار و کام خلق بران کزین دو کار بیای سعادت
 بود را اول جواهر حکمت نشان که بر مقتضای زبان فام و خواه زبان آبی ملک
 چلیدی و دهنقان فریج جامه اکبر زین نظم و انتظام من سعی و اهتمام سخن ایدی
 مکارم اوصاف انامدن متوقفیدن محاسن اخلاق اما نل عالیه قادن متفرد
 بوی کلمات ناسنجید و عبارات ناپسندیده ذیل اغراض و اغضای شایست
 بوی کینه نک سقطنه عین سخطه ناکما و لیبیب عین رضا ازانی بوی **نظم**
 در که درین سینه نهان داشتیم یک یک از دل بریان داشتیم

کد و گریک فکندم بر پیش . پیش بدامن به نکی بر خورش
 چونکه بدین پاید رسالدم کلام . به که گفتم سخن و آت کلام
 واحده تبار علی الله عام و علی الرسول افضل
 الصلوة و الاکرام واحده
 رب العالمین

نم

دعاء صاعقه بک صاعقه و یله در
 اولدوغی زمانه بود دعاء اوقیه لر
 سبحان الذی یسبح الرعد بحمده و الملائکه
 من خیفته ان الله علی کل شیء قدير اللهم
 لا تقبلنا بفضلك و لا تهلکنا بعذلك
 و عافنا قبل ذلک



T.C
 İZMİR
 KÜTÜPHANESİ

160

Süleymaniye U. Kütüphanesi			
Kayıt	izmir		
Yeni Num.			
Eski Kayıt No.		411	